

کتاب اقر بادین و خیره خوارزمشاه بالفارسیه و الطب ۱۷

۱۷

لن
كتاب قوا بدين و فيرة فواردين
ما لفسيد 2 الطب

٢٥٦٧



موقوف هذه الساحة على اعظم الحكام المعظم بالدين
والبحر حاد من الساحة على اعظم الحكام المعظم بالدين
محمود حاد من الساحة على اعظم الحكام المعظم بالدين
الساحة على اعظم الحكام المعظم بالدين
الساحة على اعظم الحكام المعظم بالدين
الساحة على اعظم الحكام المعظم بالدين
الساحة على اعظم الحكام المعظم بالدين
الساحة على اعظم الحكام المعظم بالدين



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَنُسَبِّحُ
سپاس و ستایش خداوندی را که دل ما را بنسیم لطف بشکفانید و رایحه
ایمان به شام جان ما رسانید آینه ذوات ما را بصورت معانی گردانید و دیده
عقل ما را بدرک اسرار آسمانی کرد ما را بخورشید هدایت از ظلمت
دخول خلافت در کتابی داده ورقم و فضل نام علی گریز من خلقنا
تقصیلاً بر جهر وجود ما کشید و شرف و تقدیر بنا بر آفرینش
ارزانی داشت که نور حکم در جایای بواطن ما مضمحل گردانید و رموز مبین
در زوایای ظاهر ما مخدوم ساخت و رایت مداد در قلب جای نیند
ما را بر افراخت و شمع معرفت در خلوت سرای خاطر ما بر افروخت و از
ابداع فضل و انواع لطف ما را محفوظ گردانید و بعنایت خویش آینه
درون ما را از رنگ زینت محفوظ داشت احدی که یکاکی صفت اوست
صدی که کرد تغیر بر جهر جلال او نشیند صانعی که جمل مصنوعان
مستخر اوست و وجود موجودات شاهد وحدانیت اوست حکیمی که
جندیر کون و زواهر آسمان وجود در پر تو انوار نعمت او پدید آمد
کیمی که جندین مزار از هزار بوستان فطرت از تنفس لواط حکمت او ظاهر
گشت هیچ مانعی بافعال او رخصت بحال نیابد یَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَحِكْمُ

مَا يُرِيدُ بِوَجُودِ اَوْرَدَ خَلِيقَ اَنْ كَمْ عَدَمٌ بَدِيدِ اَرْنَدُ جَنِّ وَاَسْرَ طَاهِر
کشته پرند و دودند آفریننده حیوان ناطق و غیر ناطق لَقَدْ خَلَقْنَا
الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ
اِلَى قَدَرٍ مَعْلُومٍ و صد هزار درود ستواتر متوالی از حضرت ذی الجلالی
تحفه روضه مقدس و نثار جان پاک و خواجه کاینات و خلاصه موجودات
وسید انبیا و قدوه اصفیا محمد مصطفی باد اشارت کرده است تعظیم
علم ابدان را که معرفت نفس فقه عرف ربه و م اشارت نبویت علیه
افضل الصلوة و اجمل التحیات که العلم علان علم الابدان و علم الایدان
و این اشارت مشتمل است بر صفت ابدان و قوام جسد انسان که هر این
تا تن مردم در حقیقت بشری اقامت طاعت تقدیم و قیام تواند نمود چون
مردم بیمار کردند به شبت از او امر و نواهی باز ماند و رسولان که از حضرت
عزت جلت قدره و علت کلمه بیامدند بر توسن حکم سوار بودند و چون
زیر از پاز مری شناختند مردم را آگاه کردند تا مماناز شوند و دامن پر میر
کشیده دارند و آنچه دروقع بود طبع خویش سازند و آنچه در وضو بود به
و از آن دور باشند بر بجهان به صنعتی بهتر از بسکی نیست که بواسطه
آن صلاح نفس خویش و آن خلایق بدانی و مزاج هر یک بشناسی و
بمطالع کتب که آن جمع کرده استادان باشد اعتماد نمایی که در استعمال آن

بخلط افق و نشاید که عزیزترین چیز را و آن جانست در تهلکه اندازی و عوض
 آن دادن تعذری تمام دارد الا جنس این چنین کتابی رغبت هاد و کردانی
 که فراهم آورده و جمع کرده آمده از گفتار براه دهند و حکای روم و پارس و
 عرب و اختیار کرده از نخبه ها، متقدمان اندر شناختن مزاج مردم و
 بحسه و آب قاروره و افریش طبایع و داروها و در مانها و علتهای
 و بیماریها که افتد از کتب ارسطاطاليس که در طب ید بیضاد است و ارجا
 و اوکا غایر و اریاسوس و یوحنا ماسویه و بقراط و سقراط و لقمان
 و یوحنا سراسیون و عیسی بن ماسویه و یعقوب بن الحاق الکندی و جالینوس
 و محمد بن زکریا الرازی و جماعه استادان و اطباء و جمع گرد حکیم فاضل ابو سعید
 زرد کلیم الیهودی و ترجمه کرده شد تخته های که بسندیده تر و بایسته تر بود
 و استعانت خواستند از خدای تعالی تمام گردن این کتاب و مقبول گردد شد
 این کتاب بر صد و هجده باب جنابک در فهرست یاد کرده اید و شرح
 داده شود تا جوینده را در طلب آن نهی مستقیم باشد و بآن محتاج
 باشد زود راه یابد و در جستن سرگردانی نپندد و از انجا که مطلوب
 اوست محصول گردد و جامع را بدعا یاد آورد و از فواید آن بهره مند
 گردد انشاء الله تعالی و رب العالمین جل جلاله
فهدا فهرست الكتاب

باب اول

در افریش مردم

باب سیم

در یاد کردن صفات اندامهای مردم

باب پنجم

در درد سر له از گرمی بود

باب هفتم

در علتهای سکه و علاجه

باب نهم

در علتهای لقوه و علاجه

باب یازدهم

در علتهای صرع و علاجه

باب سیزدهم

در علاج مایخویا و سودا

باب پانزدهم

در علاج علتهای درد چشم

باب هفدهم

در علاج سبل و جرب

باب دوم

در مقالات تشریح بدن

باب چهارم

در طبایع عالم و طبیعت

باب ششم

در علتهای درد دماغ بدید آید

باب هشتم

در علتهای فلج و علاجه

باب دهم

در علاج علتهای رعشه

باب دوازدهم

در علاج سدر و دوار

باب چهاردهم

در علاج سهام گرم و سرد

باب شانزدهم

در علاج سبید چشم

باب هجدهم

در علاج طرقة و ضربة چشم

باب — بخاه و پنجم
در علاج فواق و داروش
باب — بخاه و نهم
در علاج خفقان دل
باب — بخاه و نهم
در لاغر کردن تن
باب — شصت و یکم
در علاج در جگر سرد
باب — شصت و سیم
در علاج یرقان سرد
باب — شصت و پنجم
در علتهای استسقا
باب — شصت و هفتم
در علاج استسقا طبعی
باب — شصت و نهم
در علاج سحج و دو دکانی شل
باب — هشتاد و یکم
در علتهای درد مقعده

باب — بخاه و ششم
در علاج هیضه و شل رفتن
باب — بخاه و هشتم
در تن فربه کردن
باب — شصت و دوم
در علاج جگر که از گرمی بود
باب — شصت و دوم
در علاج یرقان از گرمی بود
باب — شصت و چهارم
در علت طحال که از گرمی و دردی بود
باب — شصت و ششم
در علاج استسقا لخمی
باب — شصت و هشتم
در علتهای شل و زحیر
باب — هفتادم
در علاج بواسیر و مقعده
باب — هفتاد و دوم
در قولنج که از سردی و گرمی بود

باب — هشتاد و سیم
در علاج مثانه که از گرمی و دردی
باب — هشتاد و پنجم
در علاج بول الدم خونی مثانه
باب — هشتاد و نهم
در علاج خفقان قلب و علتهای
باب — هشتاد و نهم
در علاج عجز البول
باب — هشتاد و یکم
در علاج بسیاری آب پشت
باب — هشتاد و سیم
در علاج حیض آبستن
باب — هشتاد و پنجم
در علاج علتهای فوق
باب — هشتاد و نهم
در علاج نفرس سرد
باب — هشتاد و نهم
در علاج دو و الی

باب — هشتاد و چهارم
در علاج حرقة البول
باب — هشتاد و ششم
در علاج شهوة الکلبیه
باب — هشتاد و ششم
در علاج پلیر البول
باب — هشتادم
در علاج لمی آب پشت
باب — هشتاد و دویم
در علاج حیض زنا که افتد
باب — هشتاد و چهارم
در علاج آماس قضیب سرد و گرم
باب — هشتاد و ششم
در علاج نفرس سرد و گرم
باب — هشتاد و ششم
در علاج عرق النساء
باب — نودم
در علاج داء الفیل

باب ————— نو دویکم
در علاج **دالتعلب** سیاه کردن
باب ————— نو دویم
در علاج **حزاز**
باب ————— نو دویکم
در **د اروها** روی رخ بود
باب ————— نو دویکم
در علاج **لروخار** خشک
باب ————— نو دویکم
در علاج **بھق** سیاه
باب ————— صد و یکم
در علاج **تایل**
باب ————— صد و یکم
در علاج **جراحیها** تازه و
باب ————— صد و یکم
در علاج **مارک** زید
باب ————— صد و یکم
در علاج **زهرها**

باب ————— نو دویکم
در علاج **سعه**
باب ————— نو دویکم
در علاج **کلف و مش**
باب ————— نو دویکم
در علاج **لروخار** که تر باشد
باب ————— نو دویکم
در علاج **بھق و برص**
باب ————— صد و یکم
در علاج **جذام**
باب ————— صد و یکم
در علاج **علما** ی قوبا
باب ————— صد و یکم
در علاج **کستر** عقرب
باب ————— صد و یکم
در علاج **لزی** دنگ
باب ————— صد و یکم
در علاج **کیر** داده باشد

باب ————— صد و یکم
در علاج **لر** زهر مار داده
باب ————— صد و یکم
در علاج **لر** خوی سب داده
باب ————— صد و یکم
در علاج **لر** افروز داده
باب ————— صد و یکم
در **لر** جونر قاتل داده باشد
باب ————— صد و یکم
در **لر** کشتیر تر داده باشد
باب ————— صد و یکم
در **لر** مانر یور فنیوز داده
باب ————— صد و یکم
در **لر** مرد اسنگ داده
باب ————— صد و یکم
در **لر** اهل و زرع داده
باب ————— صد و یکم
در **لر** تب دایم بلرز

باب ————— صد و یکم
در علاج **لر** سرت داده باشد
باب ————— صد و یکم
در علاج **لر** ذرا بخ داده
باب ————— صد و یکم
در **لر** لسی را روح داده
باب ————— صد و یکم
در **لر** بنگ داده باشد
باب ————— صد و یکم
در **لر** بزر قطونا داده باشد
باب ————— صد و یکم
در **لر** ماروغ داده باشد
باب ————— صد و یکم
در **لر** برل دقلی داده باشد
باب ————— صد و یکم
در **لر** تب غب
باب ————— صد و یکم
در **لر** تب مطبقه که اربیار خون

باب	صلبت نهم
در تب هر روزه گیرد	
باب	صلبت نهم
در تب مخطط له بهر روز آید	
باب	صدی یکم
در تب له اندام و تن گرم بود	
باب	صدی سیم
در تب الوایب	
باب	صدی پنجم
در کسرت زنبور	
باب	صدی ششم
در شناختن قاروره	
باب	صدی نهم
در تفسیر نام داروها	
باب	
در افیش مردم	

ایزد ته مردم را بر مثال شهرستانی آفرید که او را دوازده در بود

۷ چیزها از آن دروازه می آید که صلاح تن مردم در آن باشد و دو
 رود بزرگ از هر دو سوی صد و هشتاد جوی کشاده از آب بردارند
 و دو بیت و چهل و هشت بادبان و باضد و پست مزرعه و این
 دوازده در دو چشم است و دو گوش و دو سوراخ بینی و یک دهن
 و دو بستان و یک ناف و دو فرج و مزرعها باضد و پست پیوسته
 و دو بیت و چهل و هشت بادبان استخوانهای پشت و بنهاده اند روی
 هفت اندام و تیرست و شصت باره پی و محرك و ارواح آن مشتری گردد
 و گوشت از وی بر ویانیده و پااضد و هفتاد قطره خون بیافرید
 و هر قطره مثقالی و ارواح آن عطار گردد و شش هزار بوی بیافرید
 و ارواح آن زحل گردد و سیصد و شصت مثقال مغز بیافرید و ارواح
 آن قمر گردد و بوست را بیافرید و ارواح آن شمس گردد و همچنانکه جهان
 را باد از چهار جانب آید از جنوب و شمال و صبا و بور اندر تن مردم
 نیز چهار باد ساخت و همچنانکه آبها جهان بر چهار کونه است شیرین
 و تلخ و کنده و شور در مردم تیر هست و چنانکه بخشش سال بر چهار
 حالت بهار و تابستان و خزان و زمستان حال مردم نیز بر چهار
 گونه است طفل و جوانی و طلی و پیری چون ایند تعالی مردم را بیافرید
 بهارگاه بود و شب و روز برابر بود و افتاب با اول درجه حمل بود

و بهار گرم و تر بود و تابستان گرم و خشک بود و زند کافی گرم و تر
و مرگ سرد و خشک و چون بهار بود بناها از زمین بیالایند
و همه جانوران بدان وقت حرکت کنند و خوبها و خوطها اندر رک
بجنبند و تنگ گردد و خاستن جانوران در آن وقت باشد ناجار از جبهه
انگ افریش جهان آن وقت بودست باول و ازین سبب را حکیمان
و طبیبان رک زدند و دارو خوردند و معالجت کنند و آن چهار باد که
گفتیم جنوب گرم و ترست شمال سرد و خشک است صبا گرم و خشک است
دبور سرد و ترست جنوب دست راست مشرقست شمال دست چپ باشد
چون روی بشرق کنی صبا از سوی مشرق در آید و دبور از سوی
مغرب در آید و چون از شمال مادر بیرون آید پادشاهی جنوب
باشد تا بالغ شود و طبعش گرم و تر باشد بر از آن بادشاهی صبارا باشد
تا اهل شود و طبعش گرم و خشک بود بر از آن بادشاهی شمال را باشد تا
پیر شود و طبعش سرد و خشک بود و از پیری تا آخر عمر بادشاهی
دبور را باشد و طبعش سرد و تر بود و آن چهار آب که گفتیم آب شور
در چشم است باری تعالی بغایت حلت آفرید بدان سبب که چشم پناست اگر
آب شود بناشد آن پیه بکدازد و اندر افتاب چشم باز نتوانستی گردن
و تاریک شدی و آب تلخ در گوش است اگر تلخ نبودی میگردی و آرم

۸ و پیلدی افکندی و چنده بدید آندی و مغز خوردی و آب خوش در دست
تامره طعام و شراب بتواند دانستن و آب گنده در پشت است ازین
سبب ایزد سجانه و تعالی واجب گرد سرشتن و الله اعلم بالصواب
باب در افریش سرد و مغز
دویم
جالیوس گوید ایزدت سر آدمی بیافرید و مغز اندر وی ظاهر و همه
حس و حرکت در وی نهاد و مغز را سه قسمت نهاد یکی جای عقل
و دیگری جای حفظ و سیم جای فکر و مغز اندر میان سفت پرده نهاد تا آن
زود بوی نرسد اما پرده بیرونی مویست دویم پوست سیم گوشت چهارم
اسخوان پنجم پوست قوی بروی اسخوانست که طبیبان آنرا امر الحافیه
گویند ششم پوست تنگ که بر مغز نهاده است آنرا امر الذقیقه گویند
هفتم مغز است بدین همه محلی بیافرید تا باد گرم و سرد و الم و آفات زود
بوی نرسد که مغز و زیر دست و دل پادشاه تنست و از دل و مغز نفی
دواند امر نیست و زند کافی در دست و عقل و حرکت در مغزست و
مویرا از فساد خون آفرید هر چون که خون غالب تر شود موی قوی گردد
و پیاله و از فساد خون سوخته باشد از آن سبب که از خون صافی زند کافی
و گوشت فراید و موی نخیزد و هر گراموی تنگ باشد بلغانی باشد و هر که
اصلع بود صفرائی باشد بر مرد مخرم و مغز دارد اگر مغز را حلال اند

در تن هر دو را خلل آید و دیوانه شود و بود که تنگ دل گردد و مغریدل
پوسته است و پنج باها استوار و اگر این بپا می آیند خوش مغر بود^{نش}
و نیز تواند گرد و اگر در بخش اول افتد فراموش کاری بدید آید که هیچ چیز
یاد نتواند داشت و حکما گفته اند چند گس را دیدیم که این علت دیدار آمدنی نا
پدر و مادر خویش فراموش گردی و چون تشاوب گردی دهان دره آوردی
و دهان باز هم نهاده تائی و پرا یاد ندای و تشاوب آن بود که مردم بخوین
یازد و همان از هم باز گند و این علت پیران را بیشتر بود و از بلغم بود و از مغز
تابد لرا می بود که ایشان بیگد یگردیدار کستد چون آن راه بسته شود این فساد
در مغز بدید آید و سگت هم ازین بود و بسی بود که مردم بی عقل و بی هوشی و
رنک از وی بشود و چون مرده گردد و چون بزشکی فاضل بود^{است} و اند که زنده
و علاج کند در کور کستد و بندارند مرده است که چون راه بسته شود مغز از
دل نتواند خوردن و زنده کانی بد و نتواند رسیدن و اگر بشیر و نور در آن بود
مغز زود افسرده شود و اگر سردی و تری مغز نبود دل زود سوخته شود
پس ایند^ت مغز را سرد و تر آفرید و دل را گرم و خشک تا مرد و از طبع و فوق
خویش بگد بگر را بهره یدیند و سلامت می یابند **فَبَارِكْ اللَّهُ أَحْسَنُ الْحَمْدِ**
باب در آفرینش چشم
خدای تعالی چشم را بپا فرید از بجز دیدار و همه دیدار بوی اندرون نهاد و

غلاف آفرید و دیدارها بجهت غلاف استوار کرد غلاف بیرون زجاجیه
گشاید و بگردار قبه است از اینک غلاف دیگر را شبکیه گشاید چهارم غلاف را
سلیه گشاید پنجم غلاف را عینیه گشاید و ششم را غرابیه گشاید و هفتم را^{مغز}
گشاید و حلت آنست که هوام را و راهی مضرت نتواند گرد و کرد برگرد او همه
حجاب آفرید تا رطوبت مغز را زیان نتواند کرد چشم را و آب او را شور آفرید
تا گرمای دل و گرمای هوا او را تباه نتواند کرد و از بیرون او بد و جاموی
آفرید یکی دیدار و راوی یکی خوردن آب چشم را یکی مژه و دیگر ابرو که اگر
نبودی از چشم مردم همیشه آب روان بودی نه پنی که هرگز مژه بریزد از چشم او
همیشه آب روان بود و اگر ابرو نبودی مردم از دور می توانست دیدن
سایه مژه دیدار نزدیک را قوت دهد و ابرو دیدار دور را قوت گند
و زیان افتاب از چشم باز دارد و اثر علیهای که در چشم بود نیز از آن^{بود}
که چون مژه بریزد مجناک برابر جوی درخت بشود و گیاه نشود و این جوی^{کنده}
شود و تباه و ایند^ت از ستارگان پرورنده چشم ماه و افتاب را آفرید اگر
بوقت آمدن طفل از شکم مادر ماه بخوس باشد چشم جیب آن طفل بقدرت^ت یاری
ت معیوب بود و باشد که احول گردد و اگر افتاب که نیر اعظم است در وقت
آمدن مردم از شکم مادر بخوس بود برحل آنکس از مادر نابینا آید و الله اعلم بالصواب
باب در آفرینش گوش
چهارم

ایزد تم گوش را بیا فرید از بهر شنوایی و شنوایی اندر مغز نهاد و دورگ از
مغز پیروی آورد بسوی گوش بگردارد روی تا او از هارالمغز راه نما
تا مغز اندر یابد و تیز کند و اگر جان باشد مردم که باشند مادر زاد از آن
علت باشد که آن دورگ گوش اندک باشد و میان می نبود و اگر کسی که کرد
از آن علت باشد که بخارهای فاسد اندر مغز کرد آید و آن بخار بدین دورگ
بیرون آید میان هوا و میان مغز حاذر گردد و شنوایی از مغز باز دارد از آن
بخار بلغانی باشد که رگهای گوش باز دارد و ایزد تم بحری گوش را فرید از بهر
آن تا باد و هوا بسوی او راه نیابد و مغز را بپاشد و آب وی تلخ آفرید از بهر
آن تا جنبند بوی در نتواند شدن و او را بفضل چشم نهاد و از همه حواس هانی
تر چشم و گوش بر ترست و گروهی شنوایی را فاضل تر گیرند از بینایی و گویند تا بچ
روز روشن نشود چیزی نتواند دیدن و گوش بر روز و شب یکسان شود که
و گروهی دیگر بینایی را فاضل تر دارند از شنوایی و گویند گوش تا آواز نشود و بدو
نتواند شنیدن و چشم همه چیزها را بیند چنانکه هست و اندر مثل و ک
رعد است و برق که هر دو از یک جا تولد کنند چشم اندر ساعت برق بیند و گو
تا زمانی دیر بر نیاید آواز وی نشود پس بینایی فاضلتر آمد از شنوایی و
بعضی گویند که گوش شب بر چشم ترجیح دارد که چشم در تاریکی بیند و
بشنود و در روز چشم بر گوش تفصیل دارد که چشم از جای دور هر چیزی را بیند

و گوش آواز نرم ایشان نشنود ایزد تم گوش را در ریخ راداد و آواز شود در دهن
باب در آفرینش بینی

ایزد تم بینی را بیا فرید از بهر بویایی و قوت بویدن در وی نهاد بالا
فضوطها که مغز اندر گردد آید راه سوی نهاد مثل وی چون کالبد کلا^{ست}
که دو نازه دارد در بخاری که اندر کاسه گردد آید سوی مغز فرو پالاید
و از سر پنی راهی بیا فرید تا بمغز و هم آن راه سوی مغز کشاد کرد تا چون
دهان مردم فراز شود براه بینی در تواند زدن اگر دهان مردم باز ماند
بوقت خواب بیم آن بودی که گزند و جنبند در دهان مردم شدی و مر
هان زمان ملاک نشی و ایزد تم دهان را بند و کشاد آفرید و بینی را سخت
آفرید و کشاد تا چون دهان فراز شود از راه بینی در تواند زدن بخار
اندر مغز گردد آید و فراز تواند بالودن تا مردم از بهر گرفتن دم پیرد و مغز
سرا بخارها کند و بپاشد نشود و ایزد تعالی پنی را و قوت بویدن زهر را
داد و تدبیر او بزره بسته شد بینی که هر چه بچان بوید بزره^{ست} پنی
و آب او شور آفرید تا حیوان بدو در نتواند شدن و مغز را بپاشد گردن

باب در آفرینش دهان

ایزد تم دهان را بیا فرید از بهر طعام خوردن و آب وی خوش بیا فرید
تا مژه هر چیزی بتواند دانست و زبان را اندر و نهاد تا حرکت زبان از تری باشد

۱۰
و مزه یابنده هم زیانست و کام نه پیو له هر گز زبان پیرند مزه طعام در نیاید و آبکی
اندر دهان گردد آید تو لد او از جگرست ^{و از جگر} و جلق اندرون خون بود و جلق
اندر خون مصعد گردد و سبید شود الرصفرا اندر جگر بماند مزه طعام جگر
تغ گردد و دهان مردم تلخ بود و اگر سودا اندر جگر بماند مزه جگر ترش گردد
و دهان مردم ترش بود و اگر بلغم اندر جگر بماند مزه جگر سرد گردد و دهان
شور بود و اگر خون صافی اندر جگر بماند و غلق نباشد دهان مردم خوشبو
ایزد ته راهی بیافرید از دهان تا قوت دهان را بمزه یافتن و دهان ^{مست}
داد و زبان عطار در را و دندان پیرنه پیو له لو پند چون عطار در که بخوراند
تو سخت تیزست و هرگز از دندان نبود سخن گفتن او درست نباشد و هرگز
دندان افتاده باشد سین ^{تو اند گفتن} بفرمان خدای تعالی

باب در آفرینش دل

ایزد ته چون دل را بیافرید مایه حرارت همه تن اندر و نهاد تاحه تن از او
گرم باشد و حرارتها غریزین را اندر و آفرید و او را جنبنده آفرید که
نباشد که او را جنبش نبود و بگردار صنوبری آفرید یک سوی او شک و یک ^{سوی}
فراخ و تن او را برد و خانه آفرید یی باد و یی خون و زندگانی مردم اندر
نهاد و از چهار رک اصلی پیرون آورد و این چهار رک سی و دو
شود جمله صد و پست و هشت شاخ شود همه جنبنده باشد چنانکه دل

۱۱
یجنبند این همه رطبا جنبند مانده دل گواهی دهد از تن مردم بدست و
پیماری و زندگی و مردکی تا چون بز شک دست بایشان برهند بتوانند ^{بشیر}
لجه علت دارد تا علاج او بتواند کردن و از این چهار رک اصلی دورک برزیر
نیمه بر شده است و پیراکنده در نیمه زیرین مردم تا قوت دل برانند شود
بجمله جایگاه و این رطاله از دل پیرون آید او را بکشد و لیکن کشادن
از بطن بود چون بریدن و داغ گردن ایزد ته دل افتاد بر اداد و نسبت دل
بافتاب حکمت است که او پادشاه ساره کانت و مدد دهنده حیات است دل
بیز باد شاه تنست و موجب حیات و زندگانی و محل جملہ ارادات است و
تدبیر دل از **در آفرینش شش** افتابست

ایزد ته شش را بیافرید و معدن سردی و تری گرد و معدن بلغم و مروحه
تن کرد و او را اندر میان معده و دل نهاد تا باد هی کند تا اثر دل و حرارت
تن را تباه نکند و تن او را چون توری آفرید تا باد اندر و محقوف بودی
رود و می آید و اگر جن جنین بود مردم از باد بشت راست نتوانستی گرد
ایزد تعالی او را بیافرید و خانه باد کرد تا باد را قست می کند با اندازه و هر
اندامی که می باید می رساند و هر حرارتی و شش قمر را داد ملک ته خیر آفرید
باب در آفرینش جگر

ایزد تہ جگر را بیا فرید و او را قسام تن کرد و جگر را اثر معده هضاد
و زیر معده اندر هضاد تا هر طعمای که اندر معده افتد او را بپزداند و بران
ماضه قوت طعام بستاند و هر چه گرمی و خشکی بود سوی زهره فرستد
و هر چه خون سوخته بود سوی سپرز فرستد و هر چه سردی بود
سوی پاشش فرستد و هر خونی که اندر و فرستد و هر آبی که اندر و افتد و بهیج
کاری نیاید سوی مثانه فرستد و بیستار گردد و بر قضیب پیرون آید اگر
جگری ضعیف باشد از معنی سردی و طعام نکوارد هم چنان نالو آشته
بخویشتن کشد اگر اندر طعام آب بود و بلغم بود همچنان باند امهائپر
برد و مردم را انجام باد افکند و بفعال و بلقوه اگر همچنان ناکو آشت برون
فرو شود مردم را قوی لغ آرد و هیضه و اگر جگر ضعیف بود از زیادت صفرا
طعام نتواند گذشتن و چون قوت طعام بستاند اگر زهره پر شده بود همچنان
صفرا با خون باند امهائپرون فرستد و مردم را یرقان بدید آرد و دیگر
علتها و اگر صفرا سوی شش فرو شود شش را ریش کند الوان الوان
او را صیاد خوانند و فلفینوی و این همه علت زیادت صفرا باشد
و از جگر هفت علت اصلی پیرون آید میاکنین رگ دوی آنست که با سلیق
خوانند و عرق الاتباع از و شکافد و برین رگ آنست که سالم و قیفا از و
شکافد و دورگ از جگر پیرون آید او را بکشایند هر کی که از جگر رود

بپاشش فرستد و هر خونی که اندر و فرستد و هر آبی که اندر و افتد و بهیج کاری نیاید سوی مثانه فرستد و بیستار گردد و بر قضیب پیرون آید اگر جگری ضعیف باشد از معنی سردی و طعام نکوارد هم چنان نالو آشته بخویشتن کشد اگر اندر طعام آب بود و بلغم بود همچنان باند امهائپر برد و مردم را انجام باد افکند و بفعال و بلقوه اگر همچنان ناکو آشت برون فرو شود مردم را قوی لغ آرد و هیضه و اگر جگر ضعیف بود از زیادت صفرا طعام نتواند گذشتن و چون قوت طعام بستاند اگر زهره پر شده بود همچنان صفرا با خون باند امهائپرون فرستد و مردم را یرقان بدید آرد و دیگر علتها و اگر صفرا سوی شش فرو شود شش را ریش کند الوان الوان او را صیاد خوانند و فلفینوی و این همه علت زیادت صفرا باشد و از جگر هفت علت اصلی پیرون آید میاکنین رگ دوی آنست که با سلیق خوانند و عرق الاتباع از و شکافد و برین رگ آنست که سالم و قیفا از و شکافد و دورگ از جگر پیرون آید او را بکشایند هر کی که از جگر رود

بود و خون ندارد و بخشش هر کی از جگر بود و آن دو بیت و سی رگست
نه کم نیز اینر د تہ جگر مشترک بر اداد و قوت او از مشترکیت و جگر از اعضا
ربر است **در افرین سپرز** و قسام تنست
باب

ایزد تہ سپرز را بیا فرید و او را خال دان تر گرد تا هر فسادی که اندر تر باشد
از خون سوخته و فساد تن بزودی شود و هر خونی که پلید باشد و سوخته
و تیره بود جگر سوی او فرستد و اندر و گرد آید و از جگر رگست سوی دل
تا دل را از سردی سپرز زیادتی باشد تا اثر مای تن را بپا نکند چون سپرز
بر شود از خون سوخته بر آنکه او را سودا خوانند چیزی نماند اندر وی
مه چکر باز گردد و جگر باند امهائپر فرستد بر آنکه از و دمل و قویا و
و ابله و داء الفیل و سرطان برخیزد و این همه علتها از فرونی خون سوخته
خیزد که اندر سپرز کرد آید و جگر باز گردد و جگر باند امهائپر فرستد بر بخاری
از خون سوخته سوی دل شود مردم پهلوش گردد و دیوانه شود و دیوانگی
انواعست بعضی را بگریاند و بعضی را بخنداند و بعضی را خاموش دارد اگر سو
مغر شود مردم را صرع افتد و صرع نیز انواع دارد بعضی از بام و بلذک
فرو د اندازد و بعضی را میفکند و کف بر آرد و بعضی را اندر آب افکند و خالها
فساد نماید بر اگر آب آید اندر سپرز و سپرز را کران کند انرا ایتسقا گویند

واستقاینز چندین روست استسقاء الحی واستسقاء طبعی واستسقاء
زقی و الرصفر مار شود و پهلودرد خیزد انرا ذات الجنب گویند ایزد
سپرز حر را داد و معدن سودا گردد و مزاجش ترش آفرید

باب در آفرینش کرده

ایزد تم کرده را بیا فرید و معدن شهوت اندر وی نهاد و او را ضعیف تر
از همه گوشها آفرید و او را اندر میان پیه آفرید و از اندرون پی بویستی
آفرید بخت مانند پی تابی گردد نگاه دارد تا حرارت خون و ان دل او را
تباہ نتواند گردد تا خونی که اندر دل گردد اید تا مغز و از مغز تا بناف فرود
آید سوی گرده شهوت گردد و گردد و او را از آن آفرید تا یلی گذرگاه بول بود
پیش از شهوت بول از گرده جبرود و شهوت از گرده راست و گرده زهره را داد و معدن شهوت

باب در آفرینش زهره

ایزد تم زهره را بیا فرید و معدن صفراء سوخته گردد تا در گرمی و خشکی گشتن
را فساد خواهد گرد جگر سوی فرستد او را اندر شدنش راهست و پیرون
نیست پس نه او را گرم آفرید و بوست او را سرد و خشک تا گرمی و سردی پی و
سردی و خشکی بوست از حرارت صفراء معتدل گردد و از جبین بودی حرارة صفراء را
تباہ کردی ایزد تم زهره سرخ را داد و معدن اشتها سوخته گردد و الله اعلم

باب در آفرینش مشانه

و تری بدل

ایزد تم مشانه را بیا فرید و او را ابدار تن گردد تا بجهرا پی که از معدن و از جگر
بیا لایند و گردد و او را داد و تا آفرید اندر میان او آب تا ختان گاه بود
سپروین و پیرا کدر شهوت آفرید از گرده راست سوی ناف آید و از و بجا آید
شود و بسر قصب پیر و ن آید و آب تا ختن جای سرد و خشک بتر و آب تا
در آب تا ختن دان سنگ گردد و باب تا ختن سنگ پیرون آید مردم آب تا
تواند کرد و اگر آب تا ختن دان گرم و خشک بود آب تا ختن با صفر پیرون آید
مردم را بسوزاند و بجز ریش گند و اگر آب تا ختن سرد و تر باشد فرو نتراند
اندر و ست مردم میزن تواند کرد و مردم راست گردد ایزد تم بجز او که آفرید
از بجهرا آن تا چون آب تا ختن از مشانه جدا شود باز مشانه تواند گشت و اگر
باز مشانه باز گشتی مشانه را سوراخ گردی ایزد تم مشانه مقرر داد و الله اعلم

باب در آفرینش خایه

ایزد تم خایه را بیا فرید و قوت مردم در و نهاد و معدن شهوت گردد شهوت
از و پیرون آید و ریش آب از و خورد و خایه از اعضا ریس است و اعضا
بقول جالینوس چهارست مغزست و دل و جگر و خایه و جالینوس دلیل می آورد که
اگر خایه از اعضا ریس نبود چون خایه پیش از ندی مردم نردی چون خایه پیش از ندی
بدل رسد مردم هم اندر طال بپزد و فرق مرد از زن خایه است نه پنی که چون خایه
بپزد ریش بر نیاید و فرزند نباشد ایزد تم خایه زهره را داد و الله اعلم

باب در افشردوده

ایزدت رود را از فرودمعه آفرید و بهفت بخش است و بر سه بخش
خواستند و نام وی هفت است یکی از و امعای دقیقه است و دیگر از و امعای ثانی
و سه دیگر از و امعای اثناعشر و سابعست و چهارم از و امعای اغورست
و پنجم امعای قولونست و ششم امعای مستوی و هفتم امعای متوتمست و هشت
فرزند آدم سید و شصت رکست و زنان را سید و شصت و هفت رکست
بی انست که شیر آورد و بی حیض و چهارصد و چهار پی است و اصل
استخوانها و استواری او پهاست چنانکه پها استوار استخوانهاست چون کار کرد ^{استخوان}
کار پی زند تا پی مردم استخوان از نگاه دارد و هر لطافق که اندر استخوان
بود ایزد ت او را پی گرداند و استخوان را بد و استوار گرد و اندر تن مردم
دو بیت و چهار و هشت پاره استخوانست از و مرده پاره استخوانست از و
ده پاره استخوان چلوهاست و پست چهار پاره اندر بای راست و انگشتان
پست و چهار پاره اندر بای چپ و چهار و یک پاره اندر دست راست و چهار و یک پاره
دست چپ و چهارده پاره اندر سر و ده پاره اندر تن و ده پاره اندر دمان و هشت پاره
گردن و شانزده پاره اندر سینه و پست و یک پاره اندر پشت و زنان را دو بیت پها و ده
استخوانست این چهار پاره افرونی چنانست که دندانهای افتابه اندر یکدیگر آورده و
پوسته تا چون باز خواهد نهاد باز شود و چون باز بهم نهاد بهم باز آید بقدرت ^{طعام}

باب در افشردوها

ایزدت از مفر مردم چهارده رگ بیافرید و هر یکی را باندای بیست تا آن اندام
بدان رگ کار کند و قوت دارد و سوختن لیر او پنا و لویا و بویا و
و دانا گردد از این چهار رگ چشم است و جنبانیدن را باشد و د و پنا را
و ان دو که پنا را است بچوخت و قوی و دیده بدان از مغز آب خور
چون در اصل افشرد این رگ سرد و تر افتد از اعتدال در شکم مادر این رگ
دو رگ بهتر پند و از تری یک یک نبیند و اگر گرم و خشک افتد از تری یک یک
بیند و از دو بد بیند چون این را مها کشاده باشد مردم همه چیز یک پند و
بسته شود ناپنا گردد و در رک سوی گوش و بچوخت تا او ازها شود و
بحکمت آفرید این سوراخ گوش چنانکه راه ناره تا ناکا بلند در مغز نشود یا او
یا پرند یا خرنده و مفر را تمام کند بر اگر ان راه بسته شود گوش گرد و
رگ سوی بینی آید تا بویها بدان راه یابد و او را استخوان بخاوه مانند مشاش
خانه زنبور که مادام رطوبت و فضول از مغزی پالاید و بدان رگها و سوراخها
ی پالاید تا مغز صافی شود از سکه و نبات و سرسام و فالج و لقوه و صرع
علتها که مغز در افتد و یک رگ سوی زبان شود تا مردم بدان طعام یا بد و تلخ
و شور و شیرین تمیز کند و یک رگ سوی م زبان شود تا بدان لویا شود و هر
زبان همه لویا بیست چه گرد ایندن طعام اندر دمان او راست و سبب گردانیدن

بقوت دندانهاست و دندانها را نظام آسردنست هر چه خایند کرد
بزیزمیکند و ناخایده بزیردندان طعام اندر دهان اوست تا خایده شود
و بس ازین ریختی بدو شاخ گردد یی سوی دست راست شود و یکی سوی چپ
تا دستها را حرکت کنند و هم چنین سوی پایها تا حرکت پوسته باشد و یک رگ
بفضیب رود تا ویرا حرکت بود و بدین سبب چون فضیب سست شود و ویرا حرکت
نباشد علاج سرو مغز را کتد و آن رگ را که از مغز بدو میرسد تا غرض حاصل شود
و طالع مغز قمر است هر چون قمر بر زیادت بود مغز بر زیادت بود و هر چون
بکاست افتد کمتر شود و اندر تن مردم هفت انداست که مردم بدان زنده بود
اگر یکی کم شود مردم هلاک گردد و این بخلاف اندامها بیرون است که اگر چشم و گوش
و دست و پای نبودی مکن بودی که بزید و اگر ازین هفت اندام یکی کم شود مردم
بمیرد اول دل و دوم مغز و سیم جگر و چهارم کبد و پنجم زهره و ششم
مش و هفتم سپرز سرهای زندگانی و نور معرفت دلت و طبعش گرم و خشکست
و قوت و سرخی و زردی روی اندر جگر باشد و طبعش گرم و ترست و خشم و قوت
بسیار و مردی و حمیت اندر زهره است و طبعش گرم و خشکست و خرد و یاد
داشتن و حرکت اندامها از مغز بود و طبعش سرد و تر است و محبت و کین کشیدن از
سپرز باشد و طبعش سرد و خشکست و نفس زدن و آواز زدن و دیدن از
مش بود و طبعش سرد و ترست و قوت بجماعت و تناسل و شهوت از کرده

و طبعش گرم و ترست و هرگاه که این مزاجها چنین افتد صاحبش تندرست افتد
و اگر علتی افتد اسان علاج بدید و طبیب را اسان تر بود اندران علاج کردن
تصرف بر اگر بخلاف یکدیگر افتد چنانکه مغز گرم و خشک بود و دل سرد و تر
و یا جگر سرد و خشک بود یا زهره سرد یا مش گرم این کس همه سالها بیمار بود و علاج
او نیز بغایت دشوار بود و صعب علاج بدید و بفرخندای تعالی

باب در افیش معده

ایزدت معده را بیا فرید از پی و گوشت و سر معده را پی پشتر است و بر معده
گوشت پشتر از آن سبب که پی سردست و گوشت گرم و طعام چون در پی معده
قرار گیرد و اینجا بپاید بختن بکرمی حاجت بود که سردی هیچ چیز نتواند بخت
ازین جهت بر معده از گوشت آفرید و سر معده را از طعام و شراب فرو کشیدن حاجت
بیش است بجلت چنان باید که پی پشتر بود که پی زهره چون بختی و دراز و کهن
گفتی فرمان برد و گوشت را اگر بچ نمای بدرد و اندر معده چهار قوه است یکی را
جاذبه گویند که طعام بخواند و بخود بدید و دوم را ماسکه گویند که بدان قوت
طعام و شراب نگاه دارد تا بیزد و سیم را هاضمه گویند که بکوارد و کتر چیزی
هفت ساعت بپاید تا بختنه شود و اگر معده گرم و تر و بر اعتدال بود و رود تر و بزا
و اگر سرد و تر بود دیر تر بیزد و اگر طعام لطیف تر و کتر بود زود تر کوارد
و چهارم را دافعه گویند که از معده فضل را دفع کند و بیرون فرستد و طعام شراب

چون در معده گردد آید از سوی شش تپش باید که تا یزد از سوی راست چون
جلو و از سوی چپ از سپرز و از بالا از دل و از زیر از زهره و از پیش و از
لشت شکم و پشت و چون طعام و شراب در معده شود سر زیرین بیند
تا زیر فرو نشود تا تمام یزد و بر شکان از ابواب کویند یعنی در بان
آدمی را شش روده است اثنا عشر و صایم و دقیق و اعور و قولون
و مستقیم و طعام و شراب و دار و هر چه مردم بخورد و ده بعد فرو
الآباد که بقصبة شش رود ایزد نه جلالت پاره لشت بگام باز بسته است
بر مجری باد تا چون مبله یزد اگر یکدزد طعام یا شراب بعد فرو خواهد شد که
براه شش فرو شود خفه می کند تا بر افکند بر اگر بر نیاید مردم هلاک شود نعوذ بالله
ویرا بر پیراه نیست و شش بسته است بخلاف معده که زیر سوراخست و شش را
بر شکان پیشین مروه القلب گفته اند یعنی باز پس زن دل اگر متواتر باد سر و
سند و بدل رساند و باد گرم از دل سپرون کند دل بسوزد و مردم هلاک شود
صعبی گرمی دل و اگر نه گرمی دل بودی که شش بدان زندگانی می یابد هیچ حرکت
گردد و حکیمان این باد گرم بیرون گردن و باد سرد بستن این ساط و انقباض
گویند و اعتمادند برستی و بیاری و زندگانی و مرگ هم بدین توان دانست
اطباء دست بر رگ دهند بدانند ضعف و قوت و جلر را قسام البدن خوانند
از جهت آنکه چون طعام و شراب اندر معده بخت شود عصیران جگر بشکند

مرح خون ضافی بود و پاکیزه بدل رساند و هر چه صفرا و کش زرد بوزینه
رساند و کش ساه و سودا سپرز و بلغم و تری بگردد و هر خون که تیره تر و قوی
تر بود جلر از بصر خویش بردارد و اندکی تری و صفرا برود و هارساند تا قوی
از معده برود و هافر و مشود بدان صفرا شک و باریک شود و باسانی بریزد
آید و هر چه صفرا از جگر برود و هافر و مشود آید یا تیز تر و کرم تر از حد اعتدال
شده بودیم بوده روده راریش کند و جراحت افتد و اسهال آرد بود که خون
تیز با آن صفرای نیز از جگر بیاید آن خونی بودی در داید و شهوت طعام کمتر شود
و چون صفرا بزهره نتواند داد علت از زیر پدید آید و چون بلغم بگردد
ان اما سبب پدید آرد که استسقا گویند و چون سودا با سپرز نتواند داد زیر سیاه پدید
و این همه از ریح جگر بود که اطلاق از خود دفع تواند کرد و اعتمادند برستی بر جگر بود و اعلم

باب در افزایش لودل

جنین کوید اطا کالیر حکیم نخستین چیزی که ایزد در رحم مردم بیا فرزند
رحم مادر دل بود که معدن زندگانی بود پس مغز افید بقسطراط کوید که اول مغز
بسر دل از جهت آنکه معدن حس و حرکت مغز است دلیل آورد که خایه مرغ چون بشکند
بچه تمام نشده بود سر و مغز تمام شده بود خالینوس کوید هم چنانکه میوه پوست
دانه بتدریج حاصل آید چه بیکدیگر و حکیمان جنین گفته اند چون آب مرد و وزن قوی
و جهنده بود بر حال اعتدال و هر دو بیگانه یکدیگر بیا یزد بی شک فرزندان

والا حاصل نیاید از علق باشد از جانب مرد یا زن و نطفه بجهارده روز علقه
شود و به بیست و یکروز مضغه گردد و بسی و پختن و خلقت تمام شود و ماده
را زود تر خلقت تمام شود به پنج روز از بهر آنکه ماده سرد و تر بود و نر کریم و خشک
و نیز ماده را یک اندام زیاده است و آن رحمت و چون خلقت بسی و پنج روز تمام
به هفتاد روز بخنبد و بدو بیست و ده روز بزیاید هفت ماه بود حملش زندگانی
بود و چون بچهار روز خلقت تمام شد بهشتاد روز بخنبد و بدو بیست و چهار روز
بزیاید هشت ماه بود البته ترید و چون خلقت بچهل و پنج روز تمام شود بنویسند
بخنبد و بدو بیست و هفتاد روز بزیاید نه ماه باشد و بدان سبب هفت ماه بنویسند
و نه ماه بنویسد از سطا طالیس گوید که هر شمار هاطا قست و بقراط گوید که کودک
رحم مادرشش ماه تمام شود چون هفتم ماه شود بخنبد و راه میگوید که پیر و نایب
چون کودک قوی و تن درست باشد و رسیده بوست بدزد و بیرون آید
و حملش بقا بود که جنین در کودک بر بیماری بود قوت آن ندارد که پوست بپزد
و بیرون آید باند تا هشتم ماه اندر رحم اگر از بیماری بهتر شود باند تا قوت
گرفتن و نه ماه بر آمدن خود بیرون آید بسلامت و اگر به هشتم ماه بیرون آید
هنوز ضعیف بود راست چون از محلی بجلدی آید و هوا بروی تاثیر کند
در وقت بمیرد یا بروزی چند پستر بمیرد و جای نوس گوید که سبب مرگ
ماه آنست که هشتم خانه امر کپست نزدیک بچنان نخستین ماه که نطفه اندر رحم

۱۷ و تخم کشته شود بادشاهی زحل را بود و نیم مشتری را سیم مریخ را و چهارم
افتاب را و پنجم زهره را و ششم عطارد را و هفتم ماه را چون هر منت بادشاهی
خویش را ندیده باشند و اندر بادشاهی بیرون آید حملش بقا بود چه ماه پسند
بر اگر در هشتم ماه بیرون آید بادشاهی زحل رسیده بود زحل احسن است و طبع
مرگ دارد سرد و خشک چون نهم ماه رسد ثوبت مشتری بود و او سعد اکبر است
و گرم و ترست طبع زندگانی دارد و نطفه اندر رحم زنان چون بچایب راست افتد
فرزند نر باشد و چون بچایب چپ افتد فرزند ماده باشد و بزرگی و خردی
رحم و اما از بسیاری و اندکی آب و اما از مقدار طعام و شراب مادر و فرزند
که روی او نیکو بود و بدید کند که فرزند نر باشد و چون زشت باشد بدید کند
و چون سبک بود بدید نر بود و چون سنگی بود ماده باشد و اگر در قدح
شیر زن آبستن افکنی بر سر بایستد نر بود و اگر بر سر رود ماده بود اگر زن
آبستن را پیش خود خوانی اول بای راست پیش نهاد و سوی راست نکرد نر بود و اگر از چپ
نکرد ماده بود اگر بیستان راست نر بود و اگر چپ بزرگ بود و ماده
باشد و بداند عافیت خدای دهد چنانکه دار و آفرید نیز در د آفرید و سبب
درد مندی از خون بود و از طعامهای کوناگون و دارو بود و
سبب درست شدن اکنون بدان گونه که محمد بن زکریا بتازی یاد کرده
است ما بیاری یاکنیم بتوفیق حق سبحانه و تعالی انشا الله

باب در دسره از گرمی بود

حین گوید بخت بدین گریه، الرازی که درد سر که از گرمی و حرارت بود
از دو سبب بود یکی از بخارهای گرم که از معده بر شود و سر و دماغ را
برگردد اند **دیگر** از بخارهای افتاب بود که بر سر افتد اندر سفرها
بسر علاج آن صداع که از بخارهای گرمی معده بود و از حرارت استلا
گرمی خداوند این علت را درک فرماید و حجامت فتره باید کرد و اینضاد
بر سر کند **صفت ضماد** بگرد و روغن کل پاری ده درم، ماء ورد بیست درم
بخردم این همه در شیشه کند و بزند دیری و بر روی کتان بر سر کند و
سازد بسیار و هرگاه که رگ گرم شود یکی دیگر سرد کند و بر سر کند **دیگری**
بزرگ قطونا بسره که بزرگ بزند و بر سر کند **دیگر** خطمی بسره بزند و بر سر میکند
تا ساکن شود **فصل** و آن درد سر که از حرارت افتاب
و از تعب خداوند این علت را آب سرد باید ریختن بر سر و رگوسر بکند بر ف
اما جلید و بر سر کند ساکن شود **دیگر** بکیرد بر بطن و آب عصاره الرا
و آن بر کتار جوی گیاهی بود و آب غلب الثعلب و آب کاه و آب برگ
خیار از هر یک ده درم، ماء ورد بیست درم همه را نیک بزند و بر سر کند بسیار
تا ساکن شود **دیگر** برک میو و برک سیب و برک پد و برک نی تازه هر کدام
بدست آید در وقت بگوید و بسره بزند و بر سر کند ساکن شود **دیگر**

۱۸ کافور پیوید تا ساکن شود و صند سبید و کل سرخ و بنفشه و نیلوفر و
ماء ورد از هر یک بخردم همه را بگوید و بکلاب بزند و بر سر کند **دیگر**
ارد جو و برک حنا و عصاره حی العالم بکلاب بزند و بسره بر سر کند و
و روزان بر کباب بر سر کند یاد گردیم که سرد و لطیف است **دیگر** باید که
خداوند این علت بر میزند کند از بنید صرف و از نقاع و خرما و یاز
و شهدانج و از کراث و از حبه و سیر و از چیزها کند و بویهای گرم چون
مشک و غالیه و از دودها پرهیز کند و از بوی قطران و کوه کرد و از کربا
گرم و افتاب از نهاد دور باشد **دیگر** اگر جان باشد که حرارت عظیم باشد
و روی سرخ بود باید صاحب این علت را در کتافال زند و اگر سنگش خشک
بود نرم کرد اند بطبوخ هلیله **مطبوع هلیله** زرد مقشر بیست درم
لجوشاند بصدرم آب تاجاه درم آید و صافی کند و برو افکند ده درم شکر
اما ترجین اما فایند سبید و اما جلاب و بخورد تا شش نرم گردد و آن
حرارت را بزی آورد **دیگر** بستاند و نار شیرین و پاک گرداند و آب
او بکیرد و بیفشارد و بخورد بجلاب ده درم نیک باشد و حرارت و گرمی
را ساکن **دیگر** اگر جان باشد که درد سر با برده بود بس این شراب الویا
خورد **صفت شراب الوی** بستاند الوینیک سی عدد و بجوشاند بد و رطل
و بیفشارد و صاف گرداند و برو افکند کل سرخ ده درم و بجوشاند به

آب تاهریه کرد و فرو گیرد و صاف کند و برو افکند ترجیح در دم
خیار جنبه بخورم رب السوس و تربد از هر یلی نیم درم این سه کوته و
سوده و پخته برو افکند و بدهد تا بخورد که این شرابست قوی و
نیک باشد و حرارت و گرمی را بشکند و ساکن کند **دیگر** بخور و قوصه نشسته که
سود دارد سرفه و درد سر و خشکی را بپاشاند **صفقش** بپاشد بنفشه خشک
یادرم کثیرا یکد انگ رب السوس و تربد سبید از هر یک پنجم درم سقونیا دودا
این سه بکوبد و حب کرد اند و بخورد باده درم جلاب اما بده درم شکر آشکم
نرم کرد اند و حرارت و گرمی و صفرا بزیار آورد **دیگر** حب بنفشه سودا دار
علت هار که از صفرا بود و حرارت را بپاشاند و درد سر را ساکن کند و فضا
و تب را که اندر معده بپزد با ل کند و خشکی سینه را ببرد **نخده در** بنفشه
بپاشد بنفشه خشک یکدرم هلیله زرد یادرم کثیرا و سقونیا از هر یک یکد نیم
این سه بکوبد و حب کند بلعاب بزر فطونا و بخورد نیک باشد **شراب هلیله**
بکار دارد که سود کند و صفرا و حرارت را و گرمی را بپاشاند و نیک باشد گرمی
معده را و تب را از ایل کند **صفقش** بپاشد هلیله زرد مقشری درم بخور
بد و رطلاب تا یک رطل باز آید و صافی کند و برو افکند شکر سبید ده درم و
جلاب بخورد نیک به **حب هلیله** که منفعت کند درد سر را که از گرمی و حرارت
و یک گرمی را و خشکی را **صفقش** بپاشد هلیله پست درم صبر سقو طوی دو درم بکوبد

و باب هلیله بخوردینک باشد کرمی را **دیگر** اگر جان بود که شکم خشک و قرقر کند
شکم را نرم باید ساخت بشیاف صابونی **صفتش** بستاند بورق نان و نمک و
صابون از هر یک دو رم و بکوبد و شیاف سازد باب کثر او بخویشتر برد
تا شکم نرم کند **دیگر** طعامی که بکار دارد بکشد کشتیز خشک و تخم بر بن از هر یک
پنجدرم بکوبد و برو افکند روغن بادام و بخورد نیک باشد **دیگر** باید که صاب
این علت که گرمی و حرارت دارد گوشت بره و آب غوره و آب سماق و خل
زیت و روغن بادام و آب خیار و کشتیز تر و آب کاسنی و آب کاه و آب
کدو و تخم بر بن و برگ جعفر و طغشیل این چنین چیزها خورد سرد و لطیف
تا مزاج را و معد را خنک کند **در مائی نازه** خورد جو شایند به سرکه **دیگر**
خداوند درد سرکه گرمیش رنجده دارد بکار دارد بستاند کشتیز خشک و
سپید از هر یک دو رم بکوبد و برد هان افکند هر روزی نافع بود **صفت** ایاب
بقرا یک درم تخم الحطل و دانک تربد و انیسون و غاریقون و برباج و میله
زرد از هر یکی دو دانک انیسون و نمک تقطی و مقل از هر یک دانکی کثر او **سنگ**
از هر یک دو دانک این همه بکوبد و آب کرفس حب کند و بخورد و این نیک
بر رتست یک **حب الصبر** سود دارد درد سر و چشم و خشکی اندام و کرم و **سنگ**
صفت او بستاند صبر سقوطی یک درم هلیله زرد و مصطکی و کثیرا و تخم الحطل
انیسون و ستونیا از هر یکی دو دانک کلر مخ و تربد بپید از هر یکی یک درم **سنگ**

و غاریقون و معندی از هر یک یک دانگ و نیم این همه بگوید و بیامیزد باب و
 کند و بخورد و این یک شربت بثر و منفعت کند **حب الایاج** سود کند دردها را
 که اندر دماغ باشد و معده را پال گرداند و نفی کند **صفتش** بستاند ترید بسید
 بخوف و سور بخان از هر یک چهار دانگ ایاج نیمه در می بپزد و زرد بپزد
 صبر اسقوطی از هر یک نیم درم حب الیتد و معندی و اینسون رومی و سقمونیا
 از هر یک یک دانگ و نیم این همه بگوید و بیامیزد باب کرفس حب کند و بخورد و این
 شربت **صفت** حبی یک که بکار دارد درد سر را که کهن گشته بثر و عسر شده را
 بستاند سعد و سبیل و افستین رومی و قحاح الاذخر و تخم کرفس و تخم رازیان
 و ناخواه و زیره از هر یکی کفی بچوشاند باب تا ستر گردد و حب گرداند
 هر شبی بکار دارد باب گرم یک باشد **دیگر** داروی که منفعت کند وینک باشد
 سرو باد را که از سردی و رطوبت باشد **صفت** بستاند تخم رازیان و تخم
 از هر یکی دو درم بگوید و بیامیزد بروغن بادام و اندر گوش و بینی چکاند
 باشد **دیگر** باید که خداوند این علت غرغره کند بآب خردل و مری و ژربا بکار
 دارد و ریاحین ها گرم می بوید یک باشد **طلی** خداوند این علت این طلی بر
 بستاند چندید ستر و افیون و فریون و فلفل و میعه از هر یکی یک درم صبر
 اسقوطی دو درم این همه بگوید و طلی کند بر پشانی و سرو غذا این بیمار را
 بود بزیره و روغن جوز و شبت اندر و گرده و مطبخه خود و فلفل و خردل

و مری تا منفعت کند وینک باشد **دیگر** باید که خداوند این علت پرهیز کند از گوشت
 کا و و آب سرد و از هر سیسه و قحاح و از عصیده و بنید ترش را که اند **حب**
 علتها سردی را که اندر دماغ بدید آید چون فاج و سکنه **صفت** بستاند
 صبر اسقوطی یک درم تخم الخطله و دوانگ فریون یک دانگ غاریقون نیم درم
 بید ستر و جاو شیر و حلث و مقل ازرق از هر یکی دو دانگ سقمونیا ازرق
 دو دانگ این همه بگوید و بیامیزد باب رازیان و حب کند و بخورد و این
 یک شربت باشد و منفعت کند علتها را که از سردی بود و اللهم
باب در علتها که در دماغ بدید آید
 چون سکنه و فاج و تقوه و رعشه و تشنج و کابوس و سرد و دوار و
 سرسام سرد و این بدین مانند چنین گوید محمد زکریا که این علتها از کمی حرارت
 باشد اندر تن و از رطوبتها باشد اندر تن و این علت پراثر باشد و
 افتد و بخار او از باد شمال بود و در میان این علت را ابلیسیا خوانند و
 تازیان ارتعاش گویند و خدر نیز گویند بر چنین گوید محمد زکریا که الرز
 و چنین گوید بقراط العیق که این علت را یلثیت و علاج ایشان یلثیت
 چون باریک اندر نثری چشم خرد بدانی **تریال** ترکیب جالینوس که خداوند
 این علت بکار دارد سود مند بود علتها فاج و تقوه و سکنه و ارتعاش
 و صرع را و تن را پال گرداند از فضولها **صفت** بستاند زنجبیل و عاقر

و شونیز و قسط و ببل و دار ببل و وج از هر یک در دم مژ و بر گند
و حلیث و جنطیانا و حب الغار و زراوند و چندید ستر و شیطرح هند
و خردل از هر یکی بخدرم انگین بلا در بخدرم این جمله بگوید و بیا میزد برو
جوز و بسر شد با انگین کف برداشته و بخورد هر روز چند پندقی بایک
و قه اب بزورینک باشد **صفت بزور** بستاند تخم لوفس و نالخواه و بر گند
و روناس و سنبل از هر یکی کفی بجوشاند بد و رطل آب تاییک رطل باز آید و صاف
کند و هر روزی بیست درم بخورد با آن تریاک که یاد کردیم که این تریاک عظیم
نافع و قوی این علتها را که از بلغم و سردی خیزد و تن را پاک گرداند اندر ست
و تن را گرم کند و نیگ باشد گزانی زفان را و این معجونست بحرب **سقوطی**
علتهای سردی و لقوه و فلاج و صرع و بیماریهای را که از سردی و رطوبت
خیزد **صفت آن** بستاند تخم الخطلاد و دانگ چند پند ستر یلدرم کند بر بیل
عرونیثا و جلا هنج و بورق سرخ و فریون و زهره کا و خشک از هر یکی
دو دانگ این همه بگوید و بیا میزد باب سر زنجوش و شیاف کند بر ابر عیسی
و هر شبی یک کلوله بساید بآب سداب اما آب مر زنجوش و اما آب فوج
و پینی اندر کند تا عطسه آورد درم را **معجون الشبثا** سود دارد علتها صرع را و
وسکته و فلاج و لقوه و تشم و لرزه و ترسیدن و وسوسه و خفقان و فواید
و اما سشش و باد های ستر و درد مفاصل و علت های نقرس و درد ساق

صفت بستاند زراوند لرد و دور بخ و مروارید و بسد و فرقل و
هر با وجوز بو او تخم سبست و ابل از هر یکی بخدرم اشنه دو درم همین
سرخ و سفید و قاقله و شب یانی از هر یکی یلدرم زنجبیل فلفل از هر یکی یک
سنبل هندی و ساذج هندی و مشک از هر یک نیم درم این جمله بگوید و با انگین بسر شد
و معجون کند و بخورد شربت نیم درم نیگ باشد و منفعت کند **حب العشره** سود دارد
درد مفاصل و نقرس و فلاج و بیماریهای را که از سردی خیزد و ستر گشته باشد
و لزج و علت های سودا را **صفت** بستاند حب البسان و سلیمه و سنبل الطیب
و اسارون و داجینی و زعفران و وج و مصطکی رومی و ملح هندی و عصا
افستین و فجاج الادخر و زراوند لرد از هر یک یلدرم سقمونیا و غاریقون از
هر یکی سه درم صبر اسقوطی هفده درم انیمون افریطی هفت درم بسفلیج و
تخم الخطلاد از هر یک چهار درم این جمله بگوید و باب لرب بسریشد و حب کند و
شربتی از وسه درم باب کرمینک باشد و منفعت کند و الله اعلم
باب در علتها سگته و علاجش
چنین گوید محمد بن زکریا الرازی که این علت سگته از غلبه خون بود و
آن بود که رویش سرخ بود و در رگ های گردنش و او داج بخرگت باشد این علت
علاج رگ فرماید از قیغال کشودن و حجامت بر ساق گردن و چیزهای لطیف
باید دادن که بخورد تا معده و جگر را خنک کند و اگر این علت سگته از سردی

و بلغم باشد علامت آن بود که تن بسیار سبید بود پس آن بیمار را ایارج رو
باید داد و حب القوقای یا جالینوس **ایارج رو فس** بستاند ثم الحنظل پست در
صبر اسقوطی پندرم خولجان ده درم کما در پوس پست درم سکنج و جاو
از هر یک هشت درم زریوند گرد و بیل سبید از هر یک پندرم سنبطیب و
و دارچینی و زعفران و زنجبیل و جعد و مر از هر یک دو درم این جمله
بلوید و بیامیزد با بکین و بکار دارد از و شربتی سه درم نیک باشد **حقنه**
کند خداوند این علت را **صفت** بستاند ثم الحنظل و بورق ارمنی از هر یک
دو درم مری ده درم اب جعد نیم رطل قطور یون باریک سه درم سداب
و فودج از هر یک ثقی سعت ثقی این جمله بجوشاند و صاف گرداند و برو
سه درم قطران و سه درم چندید ستر و سکنج و جاو شیر از هر یک یک درم
روغن بید اخیر پندرم اما زیت صبر و اما روغن شمش و حقنه کند که این
حقنه قویست **دیگر** باید که خداوند این علت را یا حینا گرم بیوید چون **سداب**
و چندید ستر و شک و غالیه **دیگر** باید که غرغره کند بخرد و سکنجین
و ایارج فیقر او عطسه آکیزاند بدان سعوطی که یا کردیم فلفله و چندید ستر
باب در علتها فالج و علا جش هشتم
حنین کوید محمد بن زکریا که این علت فالج از غلبه رطوبتها غلیظ و لزج باشد
که چون سریشم بود باید که خداوند این علت را برهیزد از سردیها بجمعه

خداوند این علت را **حب النقطه** الابيض سود دارد علتها لقمه و فالج و قوبلج
را و باد های ستر و پمارها را که از رطوبت و سردی خیزد و غرق النساء **صفت**
بستاند هلیله زرد مقشر و صبر اسقوطی و ثم حرمل و ثم الحنظل و شاهتر
و چندید ستر و عتر روت و اشق و مقل ازرق سکنج و جاو شیر و صمغ
سداب و نقطه سبید از هر یک یک درم این جمله بلوید و بیامیزد با ب و حب کند
بکار دارد شربتی سه درم اما چهار درم نیک باشد و منفعت کند **دیگر**
بکار دارد معجون فلا فلی که سود کند علتها سردی را و رطوبتها را و بلغمها
که لزج و ستر گشته باشد چون سریشم **صفتش** بستاند فلفله سیاه و سبید و
فلفله از هر یک سه درم عود البلسان یک درم و نیم سنبطیب و حماما از هر یک
چهار درم زنجبیل و ثم کوفس و ثم لجزه رومی و سلیخه و اسارون و راسن
خشت از هر یک یک درم این جمله بیاید کوفتن و پختن و با بکین برشتن و بکار
تا نیک بود و منفعت کند **ضماد دیگر** باید که بران جایگاه که ضرر رسیده باشد
این ضیاد برنهد بستاند موم زرد پندرم روغن سوسن و زیت از هر یک پست
مر و جاو شیر از هر یک پندرم چندید ستر سه درم فریون دو درم این جمله
داروها بلوید و بیامیزد بروغنهای گرم و طلی کند بر جایگاه علت **طلی نیک**
بستاند فریون یک درم چندید ستر و درم زیت پندرم این داروها بکوبد
و بیامیزد بزیت گرم و طلی کند بر جایگاه علت **دیگر** غرغره کند بدین دارو که

نیگ باشد فاج و لقوه و سکنه و علت های سردی را **صفت** بستاند ایاری فقیرا
 و وج و خردل و میویزج و عاقر قرحا و زنجبیل و شونیز و فودج و ستر
 و اصول السوسن اسمائون و پوست رگ گبر از هر یک دو درم این جمله بگوید
 بیایزد و غرغره کند بآب گرم نیگ باشد و منفعت عظیم کند علت های را که از سردی بود
باب در علت های لقوه و علاج
 محمد زکریا گوید که علاج لقوه همان علاج فاج باید گردن و سکنه که یاد گردیم
جالبتر که سود کند علت های لقوه و فاج و قویج و دردهای مفاصل و
 و باد های ستر و خام باد را که لرج گشته باشد و دردهای عصب را و
 زبان بگشاید **صفت** بستاند سکنج و اشق و جا و شیر و مقل ازرق و تخم
 حرمل و تخم حنظل و صبر سقوطی از هر یکی یک درم چندید ستر و فرنیون از
 هر یک و دانگ این جمله بگوید و بیایزد بآب گرم و حب کند و بخورد
 چهار درم نیگ باشد و منفعت کند **دیگر** بکار دارد همچون مسهل بقراط که سو
 کند نفوس و فاج و لقوه و دردهای مفاصل و سستی عصبها را و بیماریها را
 از رطوبت و سردی باشد و درد طحال را و چشم را روشن و گوش را شنو کند
صفت بستاند مع اندرانی سه درم فلفل سیاه دو درم زنجبیل و زونای خشک
 و الجندان و تخم گرنس و ساج هندی و غاریقون و سقمونیای تخم قرطم از هر یک
 دو درم این جمله بگوید و با آب گین بیایزد و بکار دارد **دیگر** اندر دهان گیرد

و کند رنجاید نیگ باشد این علت را **علاج تشنج** همان علاج فاج و لقوه و
 سکنه باید گردن و آن تریاک جالینوس بکار دارد که یاد گردیم
باب در علت های رعشه
 محمد بن زکریا گوید که این علت را باریان گرزند خوانند و این علت از
 تری و گزانی دماغ باشد و از بخارهای فاسد و این علت بر سه چیز و پنج پیل
 مستقیم گردد و علاجش صعب گردد پس خداوند این علت را نافع باشد که
 و عدس خوردن و لوز نارجیل و آب لحوه خورد و بروغن زیتون و زیره و
 و خردل اندر و کرده بود و روغن جوز منفعت کند و نیگ باشد خوردن این
 چیزها این علت را **دیگر** مطبخه خورده بگوشت قری و سیر و خردل و مری
 و برگ خردل اندر و کرده **دیگر** گوشت مرغ دشتی خوردن چون تدر و
 و گوشت صیدها **دیگر** علاج رعشه همان علاج فاج و لقوه باشد و سکنه
 یاد گردیم و این تریاک بکار دارد که یاد گردیم اندر علاج دماغ **طی** که منفعت کند
 علت های رعشه را و نیگ باشد **صفت** بستاند چندید ستر و مسطح از هر یک
 ده درم میعه عسلی بخورم این همه بگوید و بچوشاند بچهل درم زیت و اما در
 جوز و اما شیرج و فرو گیرد و بر کف دست و گردن و میان بشت را و
 را و میان مغز را چرب گرداند و روز کاری دراز که این دارو منفعت کند و
 باشد علت رعشه و فاج و پستی اندام را و در مال در لوی درشت و

کرداندن را بدین دارو له نیگ باشد **در حجت** رعشه باید له خداوند این علت
این حب بکار دارد بسالی اندرد و بار بخورد **صفت** بستاند عاقر قرحا و چند
و شیطرح هندی از هر یک چهار درم ایارج بقرا بخردم سکنج و شحم الحنظل ^{از}
هر یک چهار درم این جلد بلو بد و بیا میزد و حب کند و بخورد از و شربتی سه
درم منفعت کند و مجربست **در** باید له خداوند این علت پرهیز کند از آب
گرم بر تن ریختن و نیگ باشد اندر گرمابه نشستن گرم گرم و جایگاهی نشیند
خشک له آب گرم بد و نرسد و نیگ باشد آب سرد بر تن ریختن و برهیز کند
از بنید خوردن تا تواند و عوض بنید آب انگین خورد و جنات من صفت
گرم بستاند انگین رطبی و بجوشاند با شش رطاب و کف او بردارد و فرو ^{گردد}
جون جلابی باشد و بروا کند فلفل سیاه و زنجبیل و قرفل و قرفه و جو ^{لغانه}
و مصطلی رومی و سنبل طیب از هر یک شقالی این جلد بلو بد و بر گوی اندرد
تنگ و اندر میان آن جلاب افکند یک هفته و بکار دارد بجای آب نیگ
دیگر خداوند این علت را نیگ باشد اندر ریگ نگاه کردن و نشستن
جایگاه گرم و طعام کم خوردن و تشنج را هم این علاج باید کردن
باب در عللها صرع که بیفتد ^{از دم}
نمزد ز گریا گوید له رویان این علت را اینسیا خوانند و بقراط گوید این علت
بشارت دماغ اندر بود و قلب و اعضاء ریسه **در** این علت از بخارهای

خیزد له از معده بر شود سوی دماغ و هر وقتی دماغ را بجنباند **در** باشد که
این علت از انداختن نطفه خیزد و اگر جنات با این علت گرمی و حرارتی نباشد
و مزاج سرد باشد و بنغم غلبه کرده بود خداوند این علت را باید له غرغره کند
بخورد و سکنجین و خوشن را عطسه انگیزاند بفلفل و کندش **در** باید له سنا
بوید و غذای او آب کبود و قلیه و مطبوعه و بکار دارد حب روغن **صفت**
بستاند صبر سقوطری یلدرم غاریقون یلدرم تربد و شحم الحنظل از هر یک دودا
افسنتن رومی و مصطلی و سنبل طیب و مقل ازرق و زنجبیل و دارچینی از هر یک
دائی و نیم ستونیاد و داند این همه بلو بد و بیا میزد و آب و حب کند و بد هد تا بخورد
و این همه یک شربت و از بس این بامداد این مطبوخ بخورد **صفت** بگیریاقیمون
اقریطی و اصطوخ و دوس از هر یک بخردم بسعاج دودرم بجوشاند بسعاج را
نیگ الله بروا کند انیمون و اصطوخ و دوس و یک جوش بد هد و فرو گیرد
وصاف گرداند و این مطبوخ با آن حب روغن بخورد نیگ باشد و با لگند
ازین عللها و بکار دارد بخون جالینوس در پماریه صرع **صفت** بستاند از
عاقر قرحا و ساسالیوس و الجندان رومی و اصطوخ و دوس و غاریقون از هر یک
بخردم قردمانا و حلت طیب و زراوند گرد و خنثی رگ سریش باشد از هر یک
ده درم حب البلسان و عود البلسان از هر یک دودرم و نیم این جلد را
بلو بد و بگیرد عنصل بیاز گوهی بود و آب او بگیرد و بمجدانی انگین بروا ^{کند}

و بجوشاند و داروها به بر و افکند و بجوشاند انگاه که سرد شود و بیا میرد
 بکار دارد و این معجونست مجرب علمای صرع را و این معجون برابر ایاج
 روفس است **دگر** بکار دارد معجون سیثا که یا لردیم اندر علاج **دگر** دیگر
 باید که پرهیز کند خداوند این علت از گرس و بیاز و سیر و جرجیر و گرس
 و باقی و پرهیز کند از بویهای گنده چون قطران و چیزهای گنده هر
 تواند و نیک باشد این علت را غرغره کردن بسکنجین و مری و آب خرد
 و بوییدن مشک و غالیه و اندر لرمایه رود چنانکه عرق نکند البته و پرهیز
 کند از ترها و تخم بخت و از فودنج و گرس و بکار دارد معجون غیاث
صفت آن بستاند اینون و فرنیون و سنبل و قاقله و زعفران و فلفل
 سبید و عاقر قرحا و تخم نیک و میخ اندرانی و خربق سبید از هر یکی سه درم
 این داروها جدا جدا بگوید و به بیزد و بیا میرد با بکین خام سبید و معجون
 کند با بکین جوشانیده و لث بر گرفته و اندر بستوی سبز کند و اندر
 میان جوهند چهار شب از تا غایت باشد و منفعت کند شربتی از و جی
 خودی و اگر خواهی که شب و روز شربتی یک حبه باب نیم گرم شود که نرایک
 بشیر مادر درد سر را یک حبه باب مرزنگوش درد دندان را یک حبه بر سر
 دندان نهد و آبش فرو برد بغم را یک حبه باب گرم غرغره کند سرفه را یک حبه
 باب رازیانج جوشانیده چند انگ یبار بیا شامد درد پهلوی چپ را یک حبه

باب رگ گرس جوشانیده یبار بیا شامد درد معده و درد دل را یک حبه باب
 زیره جوشانیده قدر یک اشامه درد شکم را که اطلاق باشد و باز نتواند داشت
 یثاعت یک حبه باب مورد جوشانیده چند بخ درم سنگ و لسی را مار و گرس
 زده باشد یک حبه باب برنج گرم کرده درد جگر را یک حبه باب انجین اندک
 مایه درد بشت را یک حبه باب گرم بیا ریرا که خوابش نیاید یک حبه باب زیره
 جوشانیده اندک مایه زنی که زاده باشد و اندر شکم درد یا بد چون بریدن کارد
 و خون بسیار بیند یک حبه باب شنبلیله جوشانیده چند انگ نیم ستره لسی که
 دایم غناک بود بی سبی و دل شک باشد یک حبه باب سپند جوشانیده قدر نیم
 حبه ستره لسی که دست و پایش هر با یلگد که اید یک حبه باب سبست درد
 و زحیر را یک حبه باب گراث یک هفته خورد از این دایم درد طحال را یک حبه
 باب سرد و پارتی سرکه لسی را که رگ و خاری اندر جایگاهی بر اندام رسیده باشد
 یک حبه باب بخود گرس بر انداید بر عفران لسی که از بهر جماع خورد یک حبه
 باب بخود چند انگ نیم کاسه و گرس پشتر بایدش نیم مثقال علت صرع را یک حبه باب
 گرم نیک باشد و منفعت کند همه دردی را و نگره سرستونی ختم طلی که نبیوت
دگر بکار دارد حب قوای جالینوس بستاند صبر سقوطی و شحم الخطل و
 و مصطلی و سقونی از رق از هر یک نیم درم این حله بگوید و بیا میرد باب گرس
 و جب گرس اند و بخورد نیک باشد **دگر** اگر چنان باشد که این صرع از خون بغم

ستبر باشد بر دلید این علت آن بود که روی سرخ باشد و رگهای او برشته
 باشد و تن عرق کن باشد و گرم باشد پس آن علت را حجامت ساق باید کرد
 و شلیم نرم داشتن بآب هلیله زرد آن که یاد کردیم اندر باب درد سر که از رگ
 بود و برهیز کند از گوشها و حلوا و شیر و ماست و از بنید و طعام خود
 بشب **در علاج کابوس** هم علاج این علت صرع بود و خداوند این علت را
 خون غلبه باشد و علامتش آن بود که نش سرخ بود و سرخی چشم باشد
 باید که خداوند این علت را حجامت ساق فرماید دایم و طعام **لوج** خود
 تا تواند و اگر این علت از بلغم باشد پس همان علاج صرع باید کرد بلغمی که نیکو
باب در علت سدر و دوار دوازدهم
 محمد زکریا گوید که این علت را در میان افرنیطس خوانند و این علت سدر
 از اماس دماغ باشد و خلط صفراوی باشد پیشتر و مقدم دماغ اندر باشد
 و این از حرارت معده پیدا باشد و از غم و اندوه بیدار آید و از غلبه
 خون باشد علامتش آن بود که روی سرخ باشد بلون و رگهای او در آج
 باشد و ستبر و درد سر باشد علاج این علت رگ فرماید زدن از باسلیق
 و الحل و حجامت فرماید بر ساق کردن دیگر قی کند بآب گرم و سنگین معده
 پاک شود و خالی گردد و سخت از علتهای بعدی که کرده باشد بخورد آب ناز و آب
 بقی و آب حصرم و آب سماق و آب ریاس و آب انبرود و بادام تر و

۲۶ رز تر و نازک خورد و توت شامی خورد و رگ صاف بزند و چیزهای قابض
 خورد تا صفرار سالن کند و خوراک صاف گرداند **صفت طلی** که بر سر کنند بگذرد ما
 ورد و سرکه و روغن کل پاری بجم بزند و بر سر کنند تا سالن گردد **در این**
 طلی بر جگر کنند بستاند صندل و کافور و ماء ورد و بر جگر طلی کند و می بوید تا
 آن حرارت و گرمی بنشاند و اگر جهان باشد که این علت سدر و دوار از
 غلبه خون و بلغم باشد پس باید که خداوند این علت بکارد از حبه **الصابر**
حب الصبر صبر سقوطی چهار دانگ عصاره افسنتین اما ورق افسنتین
 چهار دانگ غاریقون و تربید سبید از هر یک نیم درم ملح نقطی و مصطکی رومی
 سقمونیا از هر یک دودانگ ماهی زهره و فریون از هر یک نیم دانگ کل
 سرخ دودانگ همه بگوید و بیا میزد بآب و حب کند و بخورد و این یک شربت
 باشد **در ترقی کند** بخورد ماهی شور و انگبین و خردل و آب گرم و آب شبت
 وقتی کند تا طاقش بود تا معده پاک کند و قرص مامونی خورد که اندر قرص خطر
 نباشد **صفت** گنگرزد و حوزالقی و گندس و بورق نان از هر یک یک درم همه را
 بگوید و قرص گرداند بشکر شربتی دودرم باشد **دیگر** قرص نیک باشد که قی
 آورد و معده را پاک کند از رطوبت بستاند گنگرزد یک درم تخم سله یک درم
 نان نیم درم حبه بگوید و بیا میزد و با انگبین بخورد و آب گرم پس این داری
 وقتی کند تا معده را پاک کند از فضولها **در** قرص که قی آورد و معده را پاک

پاک کند از فضولها **صفت** تخم سله یلدرم و نیم گندس و گنژرد از هر یک یلدرم بود
 نان تخم ترب تخم شبت از هر یکی دود انگ همه را بگوید و معجون کند با لبن
 و بخورد بآب ترب گرم کرده و اما سگلبین و آب شبت نیک باشد و باک کند
 دیگر قی کند بآب ترب و مری و برک ترب و باب شبت اندر کدم بخت
 نیک بود و معده را پاک کند **در قرص** که پاک کند معده از علتهای سودا و
 که خورده آید **صفت** مع هندی و عصاره قشای الحار و بورق نان از هر یکی
 یلدرم خرد نیم درم همه را بگوید و بخورد بآب انبیا نیک به **در قرص** که
 آورد و صفرا و سودا را از معده پاک کند و نیک باشد کس را که آب شیر **صفت**
 صغ گنژرد و جوز الحقی و تخم جرجیر و تخم ترب و تخم شبت و تخم سله و
 مع هندی از هر یکی یک درم همه را بگوید و بیا میزد با لبن و بخورد شربتی
 دو درم و از پس این قرص آب گرم بخورد نیک به بستاند تخم ترب پست و نیم
 شبت ده درم مع هندی بخرد هم را بجوشانند و رطل آب تا بیک رطل بآید
 و صاف کند و برو افکند با لبن و بخورد تا معده پاک کند و قی آورد و **صفت**
 کند بعد از آنکه معده پاک کرده به بخورد سه روز کلا لبن هفت با مصلی
 رومی و غذای خداوند این علت قلیها و مطبخها باشد چنانکه یاد کردیم
 اندر علاج صرع دیگر بکار دارد اطریفل لوجک تا معده پاک کند هلیله
 کابی و بیلید و ابلع مقشر از هر یک بخرد یک بگوید و بیا میزد بر غر کا و و با یکدیگر

باب در مالخویا و سودا

نخدر گریا گوید این علت مالخویا علتها سوداوی بود و بهق سیاه و **صفت**
 سوخته اندر تن مردمان و گرها و علتها جذام که پدید آید و این علت را
 بزبان رومیان مایا خوانند و این علت از اندوه و غم پدید آمده و از قبل آنکه
 اندوه بسوزاند خلطهای معده را اندر معده و بر دماغ برد و اینجا صورت
 باشد لطیف و لطافت قلب را فاسد گرداند پس باید که خداوند این علت را
 زود علاج کند محمد زکریا گوید که این علت مالخویا از سه گونه باشد
 اصلی بود یکی از خون سوخته باشد اندر سر و علامتش دلیل تاریکی چشم
 باشد و داروها گرم بسیار خورده باشد از آن پیدا کرده **دویم** از خون سوخته
 باشد اندر همه تن مردمان **سیم** از سودا غلیظ بود پس بپوش این حبس
 باید داشت **صفت** اقیمون افریطی یلدرم بسفاج و غاریقون از هر یک
 دود انگ جحرار منی دانلی اسطوخودوس نیم درم سقونیاد انگ و نیم همه را
 بگوید و بیا میزد بآب و حب کند و بخورد نیم شب و بامداد از پس وی این
 مطبوخ بخورد نیک باشد و سود کند علتها سوداوی و گرها و علتها را
صفت بیلید سیاه ده درم سنائی منت درم ترب چهار درم برک عانت بخرد
 میزدانه پرون کرده ده درم اقیمون افریطی سقا و اسطوخودوس
 از هر یک ده درم همه را بجوشانند و با اقیمون تا هر یک کرده انگ فرو گیرد

و انیمون بروا کند و دیک را یک جوش بدهد و فرو گیرد و صاف کند و
 بخورد نیک باشد و باید که خداوند علت سالیخولیا و سودا و قویخ
 بستاند خروسی پر و بجوشاند بآب و بروا کند هشت درم ننگ و بسفا
 ده درم و بجوشانده ریه گردد و فرو گیرد و صاف کند و بخورد تا شکم پراند
 و سودا بریزد آورد نیک باشد که قیحه باید که خداوند علت سودا بکار دارد
 که این قیحه سودا را سائن دارد **صفت** بستاند انیمون افزیلی بخدرم مویز منقا
 دانه پیرون گردد ده درم بگوید و قیحه کند و بخورد هر شبی که نیک باشد
 این قیحه علتها سودا را و کرو جذام را **دک** باید که خداوند این علت برهیزد
 کند از ماهی شور و ننگ و عدس و گرب و باقی و گوشت کاه و گوشت تصید
 و از گوشت بز و از بنید کهن و از شورپها و تریشها و طعامها قابض **دک**
 باید که خداوند این علت سودا بکار دارد بالوده بشکر و روغن بادام و گوشت
 بزمه و مرغ فربه خورد و بنید ریجانی همزوج خورد و دایم بکار دارد چنان
 عرق کند البته محمد زکریا گوید این علت سودا از حرارتی باشد سخت که بدماغ
 بر شود و بسوزاند حجاب دماغ را **دک** باید که خداوند این علت برهیزد کند
 از چیزهای گرم و خشک و معجونها گرم که بخار او بر شود بر دماغ و آن جایگاه
 فاسد گردد اند **دک** باید که این علت را علاج کند بجزهای لطیف و معوط
 بروغن بنفشه و نیل و فروغن بادام و روغن کدو و روغن خیار و سر

جرب کرد اند بدین روغنهای هر شبی **صفت طلی** که بر سر کند بستاند مغز بادام
 و تخم خشخاش بسید و تخم کاهو و تخم گد و شیرین از هر یکی ده درم ده
 بگوید و ترکند بشیر بز و بر سر کند بشب تا سحرگاه که این طلی خواب آورد
 و مرد را ساکن بکند و مغز و دماغ را تری کند نیک **دک** بکار دارد مغز سرد
 که سود کند علتها سودای محترق و خلطهای فاسد را و مغز و دماغ را
 روشن کند و سوسه و اندوه و تفکر را ببرد و لون را نیکو کند و بوی
 دهن را خوش کند و درد معده را ساکن کند و زردی روی و دماغ را
 ببرد و منفعت کند علتها خفقان و قلب را **صفت** بستاند تخم خیار و تخم باد
 و تخم کد و شیرین مقشر از هر یک بخدرم تخم کاسنی و تخم کاهو و تخم بز
 و تخم خشخاش و کنیرا از هر یک چهار درم طباشیر و کل سرخ مال کرده و
 بسید و طربا و بست و مر و اید ناسفته و ابریشم سوخته از هر یکی دو درم
 تخم باد رنجبویه و تخم قلع خشک از هر یکی سه درم لسان النور و سعد از هر
 دو درم عود خام چهار دانگ کافور دو دانگ این همه داروها بپاید کوفتن
 و آمیختن بشکر بسید و معجون کند و بروا کند اب سبب و بخورد از وی
 شربتی کمال با وورد نیک بود و منفعت کند و این طلی بر سر کند مغز و دماغ
 را تری دهد و خواب آرد و بیمار را ساکن کند **صفت** بستاند بنفشه خشک و
 پوست خشخاش و تخم کاهو و تخم حنظل و آرد جوار از هر یکی ده درم ده را

بگوید و بجوشاند و بر سر کند هر روزی دو بار بشیر دختران و شب هم
 چنان بر سر کند تا مغز و دماغ را تری دهد **دیگر** بدل آب بنید همزوح خورد
 و سعو ط کند بروغنه های سرد و لطیف چنانکه یاد گردیم **دیگر** و اگر چنان باشد
 که این علت سودا از بلغم و سردی سوخته باشد و خلطها فاسد و محترق
 گشته بود پس خداوند این علت بکار دارد مطبوخ اقیمون که سودا را
 علت های سودا را که سوخته باشد و خلطها فاسد گشته باشد **صفت آن**
 بستاند هلیله زرد مقشر پیست درم هلیله سیاه درم هلیله کالی
 بخدرم بسفایج و شمشیر از هر یک بخدرم مویزدانه کنده پیست درم ترب
 سبید دو درم همه را بجوشاند چهار رطل آب تا نیمه باز آید و صاف کند
 و بروافکند اقیمون افریطی هفت درم و یک جوش بدهد کوچک و فرو
 گیرد و بستاند غاریقون یک درم و ملح تقطی یک دانگ و بروافکند **صفت**
 بستاند اقیمون افریطی یک درم افسنتین رومی چهار دانگ بسفایج و غاریقون
 از هر یک دو دانگ تخم الحظله یک درم حب التیل یک دانگ صبر اسقوطری
 نیم درم هلیله زرد و اینسون و کثیرایک درم چنانکه عادتست حب کند
 سودا دارد سودا را و سوسه و اندوه و تفکر را و لون روپرا نیکو کند
 و بوی دهان خوش گرداند و علت های خفقان و درد معده و زردی رو
 و دما دما و علتها را که از سودا تو لکند نافع بود **صفت** بستاند کلسخ

شش درم سعد و قرنفل و مصطی و سنبل طیب و اسارون از هر یک سه
 قرنه و زرب و زعفران از هر یک دو درم بسپاسه و قاقله و جوز بوا
 از هر یک یک درم داروها را بپاید کوفتن و با رطلی ابلج مقشر یا بدجوشاند
 بجهت رطل آب تا بسه رطل باز آید الله فرو گیرد و بروافکند یک رطل بکند
 و جوشی بدهد و فرو گیرد تا سرد شود بر آن داروها توفته بروافکند
 و همچون کند و بکار دارد که بزرگوار معجون نیست سودا را **دیگر** داروی بغا
 نیک علت های سودا و سوسه محترق را **صفت** بستاند تخم حرمل و تخم حیا
 و ترسبید و اقیمون افریطی و اسطوخودوس از هر یکی بخدرم این جمله را
 بجوشاند آب تا هر یک گردد و فرو گیرد و صاف کند و بروافکند قرنفل
 و مصطی و باد رنجبویه و فلفلسک و زعفران و پوست تربخ خشک از هر
 یکی دو درم این جمله را بگوید و بروافکند و بکار دارد هر روزی شالی
 بآب گرم نیک باشد **در** معجون مفرح بزرگ که سودا دارد علت های سودا
 و درد معده و خفقان و دما دم و غم و اندوه و دردهای را که از سودا
 خیزد **صفت** بستاند تخم باد رنجبویه و پوست تربخ و قرنفل و مصطی
 رومی و زعفران و قرنه از هر یکی هفت درم جوز بویا قاقله نارسند
 و سگ المسک و بومن سرخ و سبید و زرباد و درونج و تخم فلفلسک **در**
 از هر یکی هفت درم و نیم سگ خالص یک دانگ این جمله بگوید و بستاند

بیت درم هلیله گابی و سی ابل ویند به رطاب تا باز آید یک طل
وصاف کند و بروا کند یک رطل ابلین و بر سر آتش هندی و یک جوش کوک
بد و فرو گیرد و دارو ها بروا کند و همچون کند و بخورد و وقت حاجت
جند بندی که باشد و لون را نیکو کند و طعام را بلد ازد **دیگر** دو انشیرم
که سود دارد فضوهای لرج را و سود را فرو آورد و بلغم را پاک کند
صفت بستاند شرم دو درم اقیمون و صبر سقوطی از هر یک یک درم
هلیله زرد نیم درم تخم گرس و زیره گرمانی و اینسون و گرو یا از هر یک
یک انگ سه را بلو بد و بخورد شربت دودرم باب گرم نیگ باشد **دیگر**
دو الماز ریون سهل سود او بلغم را براند **صفت** بستاند ماز ریون
پرورده اند سرله شبان روزی و خشک کند و اقیمون افریطی و تربله سید
از هر یک یک درم زیره گرمانی و مع هندی و هلیله زرد از هر یک نیم
درم سه را بلو بد و بخورد شربت از دودرم و نیم باب گرم نیگ باشد **دیگر**
سودا بود که از طحال خیزد و از باد که اندر شکم بود باید که خداوند این
علت همچون اقیمون با کار دارد که یاد گردیم **دیگر** باید که خداوند
این علت بر هیز کند و این دارو بکار دارد بستاند اقیمون
افریطی شش درم بلو بد و بخورد با پست درم سنگین با مداد و دارو ها
طحال خورد و رطل با سلیق بزند از دست جب تا خون سوخته بیرون آید

باب در سهام گرم و سرد

محمد زکریا گوید که علت سهام از غلبه صفرا باشد که اندر معده ریزد و
و پیرا کند اندر همه تن و تبش او اندر دماغ شود و دلیل این علت آن
باشد که زبان سید باشد اکنون این علت را زود علاج کنیم بسر دی و تری **دیگر**
این علت از غلبه خون و صفرا باشد دلیل این علت آن بود که خداوند این
بخ را تب مطبقه بود و روی و چشم او سرخ بود و رطاش جركات باشد **عظیم**
و ستر و بر کشته از خون **دیگر** باید که خداوند این علت پر هیز کند از گوشت
و بنید و حلوا و رطل بزند و ماء و ورد و سرله بر سر کند و شکم نرم گرداند **عظیم**
الوصفت بستاند آلوئی نیگ پست بشمار میان خیار شنبه خرما می هندی از هر
یک دو درم این جمله جوشاند بد و رطاب تا بیگ رطل باز آید و صاف کند
و بروا کند بخد رم جلاب و بخورد تا شکم نرم گرداند و بعد این آب خورد
باشتر سبید غداء این علت آب جو باشد بر و غن با دام و شتر سبید و آب
خیار خورد با آب که و آب خربزه زمستانی خورد باشتر و آب کاسنی خورد
باشتر و آب حصرم خورد و این چنین چیز ها خورد تا حرارت و گرمی صفرا
فرو گشد و سائن گرداند **دیگر** بستاند لدوی شیرین و اندر خیر گیرد
اندر تنور هندی گرم بر سر آجری بخ ساعت انگاه بیرون آورد و بشکافد
و بپاشد و آب او بپیر و بخورد باشتر سبید تا آن حرارت و گرمی را

وسائن کند و لعاب بزر قطونا با مداد ان با جلاب **دیگر** بستاند بخانه
خشخاش تر با پوست و اندردنی افکند تا هریه گردد و صاف کند و
افکند بخانه درم شکر سبید و جوشاند تا خشک گردد و بخورد هر روز
پست درم بنگ بود دیتراب پنی خورد با شکر سبید **دیگر** بکیرد بزر قطونا
و آب او بکیرد پست درم و بر و افکند شکر طبرزدده درم و بدهد تا
بخورد له این در و خواب آورد و بنگ باشد و اگر چنان باشد له با
علت سرسام تی بود گرم پس او را بدهد پست درم آب کا هو با شکر
ینگ باشد و حو کند او را بخشخاش تر و بدهد تا بخورد **دیگر** بستاند
خشخاش با پوست و جو و هر دو بکوبد از هریه سی درم تخم کا هو پست
درم این همه بکوبد و جوشاند و صاف کند و بدهد تا بخورد بنگ باشد
دیگر بخورد شراب خشخاش له سود کند علتهای ترله را و خوراک از
معدم برآید و سرفه را له بشب مطلق باشد و بر و افکند سه درم شکر سبید
و بدهد تا بخورد بنگ باشد و اگر چنان باشد له این پمار را چشم سرخ با
سر او را درگ پشانی بیاید زدن و اگر پنی او خارش کند او را حقه
باید کردن بجهت نرم و سرد **صفت** حقه لین له سود کند و شل اسهال
گند و حرارت و گرمی را بنشاند و اگر شکم بسته بود این حقه کند بستاند
تخاله و بنفشه خشک و تخم خطی و آرد جواز هر یکی نفی بجوشاند چهار طلا

تابیگ رطل باز آید فرو گیرد و صاف کند و بر و افکند بخدرم روغن بنفشه و حقه
گند بنگ باشد **دیگر** حقه له تشنگی بنشاند و حرارت و گرمی را ساکن کند بستاند
آب جو پست درم لعاب بزر قطونا ده درم سبیده خایه ده درم روغن بادام
و روغن گند و شیرین از هر یکی ده درم این جمله دار و هالهم بزند و حقه
کند بنگ باشد و حرارت و گرمی و تب را منفعت کند و اگر چنان باشد له این
علت سرسام از بنگ و سردی باشد بس خداوند این علت را و ج تر با
باید داد و زنجبیل با **دیگر** معجون زهره باید داد بستاند خربق سبید
و زوفای تر و قنطور یون از هریه دو درم اشق و زنجبیل و وج و ریو
جینی از هریه یلد انگ فلفل سیاه یلد درم میعه سایه نیدرم ساخج هندی سنبل
طیب از هریه دو درم این جمله بکوبد و بیامیزد با نمین و بکار دارد بنگ باشد
دیگر باید له خداوند این علت را عطسه انگیزاند بلفل و چند بید ستر و اگر
چنان باشد که سگش بسته باشد حقه کند **صفت** بستاند تخم الخطر و در
قوطم کوفته بخدرم تخم انجیره دو درم فودنج و سعترو بوست رک کبر از
هر یکی دو درم این جمله بکوبد و جوشاند بسه رطل آب تابیگ رطل باز آید
و صاف کند و بر و افکند ده درم مری و سه درم زیت هن و حقه کند
سه روز بنگ باشد **دیگر** این دار و بر سر کند بکیرد فودنج و چند بید ستر
و نام این جمله بکوبد و بیامیزد بشراب و بر سر کند بنگ باشد و خداوند این علت

باید که آب انگبین خورد بد لایب و این چنین داروها باید دادند خداوند سلام
بنی را که نیک باشد و نافع تا آن علت مزمین نشود الله علاج دشواری
باد در علتهای چشم و مردم
محمد زکریا گوید که این علت را تا زایان رمد خوانند و بیشتر این علت از خون
قولد کند و از تبش بود و امتلاء عروق باشد دلیل علت آن بود که چشم
سرخ باشد و آب اندارد و گران بود علاج این علت را رگ فرماید زدن
از قیغال و خون بسیار برداشتن تا بیا ساید و بعد آن به روز جماعت نقره
فرماید گردن و شکم نرم گردانیدن بآب هلیله زرد و شکر سبید و طلی
و پیشانی گردن **بید نصفت** بستاند حضرت و اقایا و صندل سبید و مرور و عفران
این همه بگوید و طلی کند بر چشم و پیشانی بآب کشیز تر نیک باشد و در دریا
کند **دیگر** طلی بر چشم بگذارد تا در د ساکن شود بستاند صبر سقوطی و اقایا و
زعفران و حضرت این همه بگوید و طلی کند بر چشم و پیشانی بآب کشیز تر نیک باشد
و نافع بود **دیگر** داروی نیک در چشم را ساکن کند و درد بنشانند بستاند لعل
نیم لعلی و لعاب بزر قطونا و عتر روت و ماء ورد از هر یکی یلدرم این همه بیاورد
بشیر دختران و شاف کند چند قطره و هر شبی بگوید بآب کشیز تر و اند
چشم کند هر یک را مدادی نیک باشد و درد بنشانند و اگر این علت در چشم از صفرا
و درد سخت بود و خواب نیاید بس باید که خداوند این علت را اسهال فرماید

تا شکم نرم گردانند بآب پیوها و مطبوخ هلیله زرد باید دادند و شیاف افیون
بکار داشتن **صفت** بستاند اسفنداج بلخی بخورم کندم و کسر از هر یکی دو درم
یلدرم این همه بگوید و بیاورد بلعاب نیم لعلی اما سبیده خایه شیاف کند بر ابروها
و بکار دارد بشیر دختران و اندر چشم کند بشیر دختران شب و روز نیک باشد
را ساکن کند **دیگر** اندر چشم کند ذر و سبید کافوری بستاند عتر روت سبید
داده ده درم بگوید و اندر شیر دختران بگذارد تا خشک شود الله برون بگذرد نشا
کندم سه درم افیون یلدرم کافور یک انگ این همه بگوید و بساید اندر ها و
و در چشم کشد نیک باشد و منفعت کند درد و در را ساکن کند و روشن
دهد **دیگر** ذر و کافوری که اندر چشم کشد درد و در را ساکن کند و روشن
دهد **صفت** بستاند صدف سبید سوخته و سروارید از هر یکی دو درم کافور
یلد انگ این همه بگوید و بیاورد بخورم و اندر چشم کشد بیل نیک باشد و
کند **در** ذر و المسک که سود کند در چشم را الله از گرمی بود بستاند سبیداج
بلخی بخورم سادج و سرقشیا و سروارید از هر یکی سه درم کافور یک انگ
این همه بگوید و بیاورد صغ عربی دو درم روی سوخته چهار درم مشک یک
کافور یک تسو این همه بگوید و بیاورد بخورم و اندر چشم کشد بیل نیک باشد
در اگر چنان بود که علت رفته بود و تاریکی اندر چشم مانده در چشم کشد
ذر و زرد **صفت** بیاورد عتر روت ده درم شیاف مایه ساسه درم حضرت

سقوطی از هریک دو درم زعفران یلدرم زبد البحر نیم درم این جلد بگوید
بیزد بجزیر و بکار دارد نیک باشد **دیگر** در و ر عنتر روتی که شاید تاریکی چشم
و ژو خارش را له اندر چشم بود **صفت** بستاند عتروت ده درم زبد البحر ^{یلدرم}
شکر طبرزد سه درم این جلد بگوید و به بیزد بجزیر و اندر چشم کشد نیک باشد
و اگر در چشم رمع عظیم باشد و درد سخت بود بستاند کشتیز تر و ایلر الله
و زعفران و تخم گند و کنگ این جلد بگوید و بیا میزد بشراب وضاد کند
نیک باشد **دیگر** بکار دارد در و ر ساجنی نرم سود کند حرارت و گرمی را که
چشم بود و تاریکی را **صفت** بستاند ساجنی و روی سوخته و افیون و نشاء
از هریک دو درم صمغ عربی بخدرم املیا سیم شش درم اسفنداج بلخی درم ^{این همه}
بگوید و بیزد و بکار دارد نیک باشد و اگر در چشم از رطوبت باشد و رمع
بود بر آن در و ر اندر چشم کشد که یاد کریم **دیگر** اندر چشم کشد لعاب حلبه
در و ر زرد و بر چشم نه صبر سقوطی و اقایا و زعفران و گرمابه بکار
هر روزی و ششم نرم گرداند بجز ایاب **صفت** بستاند تربد سفید و سوزگان
از هریک چهار دانگ ایاب فیترا نیم درم هلیله زرد و بوزیدان و صبر اسقوطی
از هریک نیم درم مع تقطی و انیسون و سقوطی از هریک یک دانگ و نیم شحم الحظ
دو دانگ این همه بگوید و بیا میزد باب گرس و جب کند و بخورد نیک باشد
و بعد این جب رگ قیفا فرماید و حجامت نقره و بکار دارد شیفای سماق

صفت سماق پاک کرده یک درم بجوشاند باده درم ماورد و صاف کند و
برو افکند اسفنداج بلخی دو درم کافور یک دانگ افیون یک دانگ کثیر این دانگ
این جلد بگوید و بیا میزد و شیفای کند و اندر چشم کشد باب حصرم یا آب کل یا
سود و اگر سماق بدست نیاید بد سماق حصرم بکار برد و این شیفای را سماق
المستن خوانند **دیگر** در و ر سماق که سود کند تاریکی چشم و ژو خا
را له اندر چشم بود **صفت** ان شکر طبرزد و عتروت و زبد البحر و سماق
کرده و لوفته و حشیزد از هریک دو درم همه را بگوید و بیزد بجزیر و
چشم کشد و از بس در و هاشیر دختران اندر چشم کشد نیک باشد و اگر
دردی عظیم و رمعی سبب باشد این دارو اندر چشم حکاند **صفت** افیون
و زعفران بشیر دختران بساید و اندر چشم کشد و گرمابه بکار دارد
بناشتاینک باشد و اگر چشم خشک شده باشد و سرخی اندر چشم مانده بود
انرا شیفای سرخ نرم باید که بکار دارد **صفت** شیفای که سود کند در
چشم را له از گرمی بود ساجنی شسته شش درم روی سوخته چهار درم
بسد و مروارید ناسفته و ساجنی هندی از هریک دو درم صمغ عربی و
نتر او مژ از هریک یک درم خون سیاوشان و زعفران از هریک نیم درم
بگوید و بیا میزد بنیدهن و شیفای کند و بکار دارد **دیگر** شیفای الله
بکار دارد بستاند ساجنی شسته و عتروت از هریک دو درم زعفران

سنبطیبت ازهری پندرم همه را بلو بد و بیا میزد بآب و شیاف کند و
 بکار دارد و اگر این علاجها بکند و سود نکند و رمد ستر و قوی باشد و
 بشیاف افیونی و شیاف سماق و شیاف مسکن و در دم خیابان
 باشد اندر چشم آن بشیر دختران و سبیده خایه و لعاب حله و لعاب تخم کتان
 و لعاب بقی و لعاب بذر قطونا این لعابها سه روز اندر چشم کشد تا لاله
 کند و اگر قرحه باشد اندر چشم بدین لعابها بخته شود **دیکر** داروی قر
 له اندر چشم بود بخته کند بستاند تخم مرو و ترگرد اندر بشیر دختران و لعاب
 بلیرد و اندر چشم کشد شب و روز نیک باشد **دگر** اندر چشم کشد شیاف سبید
 حنین بر اخق له سود کند در چشم را و رمد را و قرحه را له اندر چشم بود
صفت صمغ عربی و کیرا و نشاسته گندم از هر یک و درم اسفنداج بلخی بخندید
 افیون و اقلیمیا سیم از هر یک و درم همه را بلو بد و بیا میزد بآب باران یا سبیده
 خایه و شیاف گرداند و بکار دارد نیک باشد **دگر** شیاف سفید جالینوس را
 سود دارد در چشم و رمد را و قرحه را و چشم را جلی دهد **صفت** عذروت
 بر ورده بشیر خرو اسفنداج بلخی از هر یک پندرم کیرا سه درم نشاسته دو
 درم صمغ عربی چهار درم همه را بپاید گوشت و بیا میختن بآب باران یا سبیده
 خایه و شیاف کند و بکار دارد نیک باشد **دگر** شیاف انار که سود کند در چشم
 و قرحه و موی سار را پاک کند برهاله اندر چشم باشد **صفت** انار که سیم

۲۴ و اسفنداج بلخی و توتیا و سرمه اصفهانی و گند از هر یک دو درم عذروت
 و خون سیاوشان و صبر اسقوطری و افیون از هر یک یک درم همه را بلو بد
 و بیا میزد بآب و شیاف کند و بکار دارد نیک باشد **دگر** شیاف انار حنین
 اخق له سود کند در چشم و قرحه را له از حرارت و گرمی باشد و دردی
 سخت و پاک کند موی سراج **صفت** روی سوخته و سرمه اصفهانی و
 توتیا و هندی و سرب سوخته و کیرا و صمغ عربی از هر یک پندرم
 افیون پندرم همه را بلو بد و بیا میزد بآب و شیاف کند و بکار دارد نیک باشد
دگر شیاف سبیده له سود کند در چشم را و رمد و قرحه را له اندر چشم
صفت اسفنداج بلخی شسته ده درم عذروت جلال سبیده سه درم نشاسته
 دو درم کیرا یک درم افیون نیم درم همه را بلو بد و بیا میزد بپسیده خایه
 و شیاف کند و بکار دارد نیک باشد **دگر** شیاف گندر سود دارد در چشم
 را له ریش گشته باشد و قرحه گند باشد **صفت** اسفنداج بلخی سه درم و در
 گندر سبید یک درم عذروت یک درم افیون یک درم کافور یک درم همه را بلو بد و
 بیا میزد و شیاف کند بلعاب تخم بقی و بکار دارد **دگر** دزورینگ له سود کند
 قرحه را له اندر چشم بود و گرمی و حرارت باشد عظیم و دردی بود سخت
صفت سرمه اصفهانی و شادنج هندی از هر یک سه درم این همه بگوید و
 مجریر و اندر چشم بر اکند نیک باشد و این علت قرحه و در چشم اگر از

باشد بر آن شفاف الگندر بکار دارد که سود دارد قرحه و درد چشم و
 قرحه را بخته گرداند و مجربست **صفت** گذر سپیده درم و سق و عتر
 از هر یکی بخدرم زعفران دو درم همه را بگوید و بیا میزد بلعاب بزقطنا
 یا لعاب حله و شفاف گرداند و بکار دارد بلعاب تخم گتان و بلعاب تخم
 مرد و لعاب تخم بخی این همه لعابها نیک باشد یک قطره اندر چشم چکانی که
 این شفاف و این لعابها گرم و نرم و قرحه را بخته گرداند و درد چشم را
 سود دارد و همواره انواع قرحه را و ریش را منفع کند ان شاء الله
باب در سپیده چشم و علتهای آن شانزدم
 محمد زکریا گوید که این علت سپیده که اندر چشم پدید آید بعد از غلظت
 چشم که پدید آید و ریش گردد و تا چشم ریش نگیرد سپیده اندر چشم پدید آید
 و سپید چشم نشان ریش باشد و زیادت گردد بروز کار و ناظر چشم را
 پیوشاند چنانکه هم بنیند و انگاه علاج این علت صعب گردد بسوی آن
 گذار این علت را زود معالجت کنیم و در نگریم و خوار نداریم که این علت ^{شمار}
 است و اگر این علت نو تازه باشد پس این باید که بناشتا بزبان چشم او ^{بمسدود}
 و بیا ساید بسیاری تا چشمش سرخ گردد و سخت بعد از آن که از گرمایه بیرون
 آمده باشد این درور اندر چشم بر آید **صفت آن** سرکین موثر و سرکین بخند
 و پرستو و زبد البحر و بوره نان و لف ابلینه و شکر جازی و ایون

۲۵ و مژ و زنجار و و شق و وج و شقایق نغان و ما میران جیفی از هر یکی
 یک درم همه را بگوید و بپزد بحریرو اندر چشم بر آید که این درور ^{تست}
 سپیده چشم را **دگر** دروری نیک سپید چشم را زبد البحر و عتروت سپید
 شکر طبرزد از هر یکی دو درم بورق نان یک درم این همه بگوید و بپزد
 بحریرو اندر چشم بر آید بعد از آنکه از گرمایه بیرون آمده باشد بزبان بپسند
 چشم را و این درور اندر بر آید نیک بود **دگر** درور سپیده چشم را که قوی
 باشد و عسر **صفت** بوره نان مع اندرانی و لف ابلینه یا لف کاسه کنا
 و ابلینه بغدادی از هر یکی بخدرم طبعه رنگرزان دو درم و نیم همه را بگوید
 و بپزد بحریرو اندر چشم بر آید نیک باشد **دگر** بروذ روشنایی که
 سود کند سپیده چشم را **صفت** روی سوخته و شادنج و نوشادر از هر یکی چهار
 مع اندرانی و توتیا و خرجنگ بحری و براده آهن از هر یکی دو درم ار
 فلفل و فلفل سپید و زعفران و بید و قاقله و قرنفل و مروارید
 بنرک از هر یکی یک درم کا فور و زبد البحر از هر یکی یک درم جله بگوید و بپزد
 بحریرو بکار دارد **دگر** شفاف نیک سپیده چشم را که ستر گشته باشد
 و عسر شده بود بحریست **صفت** لف ابلینه درم زبد البحر مقشور چهار
 درم زنجار یک درم و نیم بوره نان و سنگین و اشق از هر یکی یک درم همه را بگوید
 و بپسند بآب و ج بخته و شفاف کند و بکار دارد بآب و ج بخته بامداد

و شبانگاه هر روز بنام شایر مایه رود بعد از آن که از گرمایه بیرون
آید این شیاف بچشم اندر کشد نیک باشد **در شیاف سبز حنین بن اسحق** که
سود کند بیدار چشم را و جرب و سب را بستاند اسفنداج بلخی و شق و صمغ
عربی از هر یکی دو درم نشاسته یک درم زنجار سه درم و نیم این همه بکوبد
و بیاورد بآب سداب و شیاف کند و بکار دارد نیک باشد **در شیاف سبز**
که سود دارد اگر آله اندر چشم بود و سب و بیدار چشم را زنجار سه درم
قلقطار سوخته شش درم زریخ سرخ و بوره نان و زبد البهر از هر یکی
یک درم نشادر نیم درم اشق دو درم همه را بکوبد بآب سداب و شیاف کرد
و بکار دارد **در شیاف سبز حنین بن اسحق** که بیدار چشم را و سب را و
چشم را و طفره و ناخنه را زنجار و اسفنداج بلخی و صمغ عربی و اشق از
هر یکی دو درم افیون و اقلیمیا سیم از هر یکی درم همه را بکوبد و بیاورد
بآب کندنا و شاف کند **در شاف جالینوس** که سود کند علتهای سب و جرب
و بیدار چشم و ناخنه را **صفت زنجار با نرده درم صمغ عربی و اسفنداج**
بلخی و اشق از هر یکی دو درم نشاسته و کثیرا از هر یکی نیم درم افیون
یک درم اقلیمیا سیم سه درم شب یا فانی نیم درم همه را بکوبد و بیاورد بآب سداب و شاف کند
باب در علتهای سب و جرب هفتم
محمد زگر یا گوید که این علت سب از پیری رگها باشد که اندر دماغ و چشم

و خونی سوداوی بود سب بر گشته و تنگ باشد انگاه سب بر گردد و علاج وی
دشوار گردد و علامت این علت آن باشد که چشم کران باشد و رگهای سرخ
اندر وی بیدار آید و چشم را سب کرد اند **تاریک** چون برده باشد پیش چشم
چون عنکبوتی و علاج این علت را که فرماید نردن از قیفال و رگ چشم
بزند و هر روزی گرمایه بکار دارد **صفت مطبوخ هلیله** زرد که بخورد
هلیله زرد و هلیله هندی مقشر و سنای ملی از هر یکی نیم درم آلوی نیک است
عدد عناب سی عدد خیار جنبر نیم درم اقیون افریطی و اسطوخودوس و پیران
هر یکی دو درم همه را بجوشاند بیه رطل آب تا بیک رطل باز آید و صاف گردان
و بروغند سقونیاد و دوا نک و بخورد نیک باشد **در اندر چشم کشد شیاف سرخ**
که سود کند جرب را و رمد و سب را تنگ باشد سادج و قلقطار سوخته از
هر یک سه درم دوی سوخته دو درم زعفران و مژ از هر یک یک درم دار
نیم درم همه بکوبد و بیاورد بنسید و شیاف کند و بکار دارد **در طرخاطیقو**
که سود دارد جرب و سب و سلاقی چشم را **صفت شادج** دوازده درم
صمغ عربی ده درم زنجار و قلقطار سوخته از هر یکی نیم درم دوی
چهار درم افیون و زعفران از هر یک یک درم همه را بکوبد و بیاورد بجزیر
و بیاورد بنسید یا بآب زریخ یا سب که و شیاف کند **در شیاف سرخ**
قیصر که سود کند جرب را و سب را و طفره را و زیادت کوشت که اندر چشم

سادنج دوازده درم صمغ عربی و روی سوخته از هر یک شش درم قلع قطا
 سوخته و زنجار از هر یک دو درم افیون یک درم و نیم همه بکوبد و بیا
 بآب رازیانه یا بنید و شیا ف کند **در** شیا ف دینج سود دارد سبل و جرب
 و طفره و سبیده چشم و خارش را سادنج و قلع طار سوخته از هر یک
 درم روی سوخته دو درم مر و زعفران یکان درم دار فلفل نیم درم
 افیون دو دانگ سکبج و سقیکان درم همه بکوبد و بیا یزد بآب رازیانه
 و شیا ف کند بجز بست **در** محمد زکریا لوی خداوند این علت این شیا فها
 بکار دارد که یال گردیم و هر روزی بترما به رود بناشتا و هر ماهی رگ
 قیضال فرماید زدن و بکار دارد مطبوخها **در** خداوند علت سبل پرهیز
 کند از طعام خوردن بسیار خاصه شب و پرهیز کند از بنید خوردن
 البته که زیانی کند عظیم و از دودها و گردها نیز پرهیز کند و بانگ سخت
 نزند و گریبان پیراهن فراخ دارد و بالین بلند دارد و هر ماه رگ پشانی
 از موق بن چشم فرماید زدن و پرهیز کند از قی کردن که زیانی عظیم دارد
 پرهیز کند از سیر و بیاز و کرفس خوردن و اگر و اگر سبل است بر باشد پس
 معالجت او با منضاره و مقراض باشد که ببرد و بردارد و آن شیا فها بکار دارد
باب در طافه و ضرب چشم
 محمد زکریا لوی که این علت سقطه و ضرب چشم که برسد خداوند این

علت شلم نرم دارد بجلا ب و سقمونیا یا باب آلو و شکر یا آب خیار
 چنبر یا آب خرما ی هندی و ترجین و خداوند این علت را حجات فقر
 ساو فرماید و رگ قیضال و اندرین حال پرهیز کند از حب و مطبوخها
 که نشاید خورد البته و این دارد و اندر چشم کشد **ضفت** لعاب بز ^{قطونا}
 و لعاب تخم بخی بزم بزند باد و درم سبیده خایه و اندر چشم کند و فلفل
 بینبیه طن و بنسبد زمانی نیک بر قفا تا درد ساکن گردد و این علت
 زود معالجت باید کرد و راحت را کار بندد که این علت زود با نشتا کرد ^{بالله}
باب در علت انشتا چشم و آب
 محمد زکریا لوی که رویان این علت را میسان خوانند و این علت از
 دماغ و مغز پیدا گردد و گرمی و خشکی و سردی و خشکی و خداوند این علت
 را ناظر چشم او باز گرفته بود سخت و باشد که یک چشم او فراختر بود و
 چشم تنگ تر و اگر چنان بود که چشم راست فراختر بود پس این علت از گرمی
 و خشکی بود و اگر چپ فراختر بود از سردی و خشکی بود علاج او با
 خشک بکوبد و بجوشاند و تر گردد بآب بید یا آب کاسنی و بر چشم نهد
 بسبب تا سحرگاه نیک باشد **در** کر برک بید و بکوبد و آرد جو تر گردد اندا
 سبیده خایه و بر چشم نهد نافع بود **در** در چشم کند شیر دختران گرم گری
 بشب و روز نیک باشد **در** اندر چشم کند شیا ف صطیحی قون سود دارد

ستی چشم و تاریخی دیده را و ابتدای آب را **صفت** اقلیمای زروفلند
سیاه و افیون چهار در میها بلبل و درم صغ عربی و عصاره ما میثا
هشت در میها عتر روت و مع هندی یکان درم بورق ارمنی دوازده
درم زرنج زرد درمی همه بگوید و بیامیزد بنبید و شیاف سازد نافع بود
باب در علاج طرله چشم

محمد زکریا گوید که این علت طفره اثر تک بود پس این شیاف اندر چشم
گشاده **صفت** روی سوخته پنج درم زنجار و درم زاج سبز سوخته و نشا
و بورق ارمنی و زرنج سرخ از هر یک درمی و شق و درم همه را بگوید
و بیامیزد بآب اصل السوس و شیاف گردد و اندر چشم کشد شب و روز
و گرما به بکار دارد هر روزی بناشتا و بعد از گرما به این شیاف در چشم
گشاده و اگر این علت طفره سخت باشد و ستر بود پس علاج آن بود که بر
باهن و مقراض و شیاف قیصر بکار دارد و شیاف جالینوس و دیگر شیاف
د سارجون که سود دارد سنبه و طفره را **صفت** زعفران و روی سوخته
و زرنج سرخ و شکر طبرزد یکان درم و زرد جو به از هر یک دو
دانگ اسق و کند را از هر یک درمی همه بگوید و بیامیزد بآب و شیاف
کند و بکار دارد **در** شیاف دینا رحون جالینوس که سود دارد در چشم
را و حرارت و گرمی را که سخت باشد و طفره را **صفت** اقلیمای زروفلند

۲۸ سوخته از هر یکی دو درم مروارید و خون سیا و شان از هر یک چهار
دانگ لثرا و مژ و زعفران و نشاسته و زرد جو به و دانه های زرنج
سرخ و شکر طبرزد و نمد میها اقایا و دانه همه بگوید و بیامیزد
باب و شیاف کند و بکار برد **در** باسیلقون جالینوس بکار دارد

اقلیمای زرد و درم روی سوخته بخدرم اسنیداج بلخی و مع اندرانی
دو در میها نشادر و جعد و فلفل و دار فلفل و در میها زبد البحر
درم قرفل و آشنه یکان درم همه را بگوید و به پیزد جری و بکار
دارد بیل **در** باسیلقون پاریسی **صفت** سرمه اصفهانی شش درم مروارید
بخدرم قوتیا هندی چهارم درم گز و صدف از هر یک سه درم ابلق
دو درم فلفل یلدرم همه بگوید و پیزد جری و بکار دارد نیک بود و نافع
باب در غشاه و انتشار که از رطوبت بود

محمد زکریا گوید که بوحنا بن سرافیون گفته است که این علت از رطوبت
بود اندر میان عینی و رطوبتها غلیظ گشته و ستر و فاسد شده علاج
این علت آن بود که پرهیز کند از سردیها و از ماهی و ماست و از پختن
توش و مستی گردن بسیار و جماع و بکار دارد شیاف مرارات که
سود دارد این علت را **صفت** زهره گرس خشک کرده اندر طاسی مسین
ده درم تخم الخطل یلدرم و نیم سکنج و دو درم فریون یلدرم نشادر یلدرم

۴۲
هه بلوید و بیامیزد بزهره گرس و خشک کند و بساید دو بار و تر
گند بآب سداب و شیاف کند و شب و روز بکار دارد بآب رازیانه اندر
گشت **در** خداوند این علت غرغره کند بایاج فیترا جالینوس گوید که
سود دارد علت های سر و رطوبتها را که از معده بود و منفعت کند در
وقوع و قی را که از قوی بود و سود کند لقوه و فالج و سستی اندام
گرائی زبان را **صفت آن** مصطکی رومی سنبل طیب رعفران و حب البلسان
اسارون و سلیمه و دار صینی از هر یک یک درم صبر اسقوطی پانز
درم و بعضی طبیبان اضافه کنند عود البلسان یک درم و اصول الاذخر
نما به یکان درم هه بلوید و بکار دارد و درم با لکین معجون کرده یکبار
بدین ایاج غرغره کند و شیاف مرارات چشم در کشد نافع بود **صفت**
آب رازیانه تر بخورم زهره بز و لکین خام و در میها که در شیشه گند و شیشه
را اندر میان آب بجوشاند و ضم کند ماء و روده درم و بر سر اتش نرم کند
و گوید و بهم بیامیزد و اندر چشم کشد بید باشد تا بیکبار **در** این دارو
چشم کشد **صفت** آب رازیانه و آب سداب و آب و ج بخته و آب دار
و آب مایران و آب زرد جوبه و آب باذریج از هر یک دو درم هه
بهم بلوید و بیامیزد و اندر چشم کشد شب و روز بمیلنیک باشد **در** محمد زکریا
گوید که این علت از خشکی مغز و دماغ باشد دلیل این علت آن باشد که

چشم لوجک گردد و آب از چشم بیاید و خارش کند و از بس کرسکی بدید آید
و سخت گردد و از بس تعب و تابستان گرم بیشتر باشد و دیگر اند او ش کند
و سر را جرب گردد اند مرشی و باید که صاحب این علت شور با خورد بلوشت
بره و بز و مائیان فر به خرد و بالوده شکرین و خایه نیم پرشت خورد
که مایه بکار دارد بر روزی دو بار و سه بار و بسیار نشیند و عرق
کند البته و شیاف بر بومه بکار دارد که نافع بود علت های غشاوه را
صفت مر و زعفران و در میها سنبل طیب بخورم و دود اینکینه بازده
درم صمغ عربی چهار درم هه بلوید و بیامیزد بآب باران و شیاف گردد
باب در علت های دمه
۲۲

محمد زکریا گوید که این علت را از سرریزه خوانند و این از تری مغز و دماغ
بود و از برودت معده باشد و بزستان بیشتر بود و پیرانرا بیشتر افتد و
و علاج این علت از سردیها پرهیز باید کرد و طعام گرم باید خورد و بخوراند
چشم کشیدن که سود دارد دمه را **صفت** قویای هندی سبز و هلیله
زرد مقشرا از هر یک سه درم بلوید و بیامیزد بآب غوره یا آب سماق
و خشک گردد با قتاب تیز و بساید اندر هاون و پروا کند کافور را
و در چشم کشد بمیل شب و روز که این خلط سخت نیست آب ریختن و رطوبت
چشم را و روشنائی را **در** حلی نیک اب ریختن دفع کند و روشنائی را بفریاد

و رطوبتهای چشم را نیک بود و همه علتها از چشم دور دارد **صفت** توتیا
 سبز درم و بسد و هلیله زرد مقشر و صبر اسقوطی از هر یکی دو
 فلفل نیدرم دار فلفل یلدرم همه بگوید و بپزد جریرو اندر چشم کشد بیل
در تخلی نیک که چشم را پز گرداند و روشنائی بپزاید **صفت** توتیا درم
 مایثاسه درم صبر اسقوطی و حنظل یکان درم همه بگوید و بپزد جریرو
 و برونند آنکی کافور و در چشم کشد بیل **در تخلی** که روشنائی چشم را بپزاید
 و چشم را پز گرداند **صفت** توتیا یک پرورده شتر زنبوش سه بشان زرد
 زرد درم زنجبیل و فلفل سیاه و دار فلفل و مایران و زرد جوبه
 اسقوطی یکان درم نشادر نیدرم همه را بگوید و تر گرداند بآب رازیانه
 و بساید نیک و خشک گرداند تا نرم گردد همه بپزد و برونند کافور نیدرم
 خشک نیدرم و بساید اندر هاون و بکار دارد شب و روز نیک باشد
باب در علتها غریبه در چشم بود

۲۳

محمد زکریا گوید که علت غریب از فسادی باشد اندر ملتحمه و از رطوبتها
 نیز باشد که گردد آید اندر قرینه آن هنگام قرینه دفع کند سوی ملتحمه و قوت
 حرارت قلب و چشم و پیران گرداند و ریش گردد و سرخ علاج این علت
 باشد که برهیز کند از جماع و مستی گردن و از طعامها چون ماست و شیر
 ماهی چله و شحم نرم گرداند بچوب قوقای جالینوس آن که یاد گردیم اندر علاج

صرع و بجم ایارج جنانک می یاد گردم **صفت ایارج** که سود کند درد سر و درد
 چشم را و معده را پاک کند از فضولها و مغز و دماغ را از رطوبتها ایارج
 یلدرم غاریقون و تربد سبید و شحم الحنظل از هر یک نیدرم اینسون و کبیرا
 و سقمونیا از هر یک دو دانگ صبر اسقوطی نیدرم این همه باید که
 و باید آبخفت بآب گرس و حب گردن و خوردن و این شربت قویست
در شیان الغریب بکار دارد صبر اسقوطی و کذر و عذروت و خون
 سیاوشان از هر یک یلدرم کلنار و سرمه اصفهانی و شب پانی از هر یک نیدرم
 دو دانگ همه بگوید و بپزد بآب انبن و شیاف کند و بکار دارد و اندر
 نشد شب و روز و آن وقت که خوار گشته باشد بپزد بکار دارد روزی دراز
 که آن علت دیگر باره باز گردد و الرجنان باشد که این علت گشته باشد
 و غلبه گرفته بود بر علاج آن با تشناید گردن و قی فرمودن و حجامت
 گردن نیک باشد و الرجنان بود که چشم گران باشد و سرخ بود و اندر چشم
 رگهای سرخ بر سر چشم همد سبیده خایه بار و غر **کل پارسی** شربی
 حکامه آن هنگام بشوید بآب گرم **در** این دارو بر چشم همد رازیانه تر
 و گرس تر و کاسنی تر این جمله بگوید و بر چشم همد بروزی یکبار یک ساعت دو
 ساعت دیگر جرب گرداند ابروها و پشت چشم را و تعب نماید خویش را و در
 چند تا خوار کرده و نیک شود و منفعت کند انشاء الله تعالی

باب در عللها سلاق چشم

۲۲

محمد زکریا گوید که باریان این علت راستبری مژه خوانند و این علت از
 رطوبت سوخته باشد یا خون و از استلاء دماغ باشد از گرمی و تری اثر
 رویهای چشم سرخ بود پس این ضما در چشم **هفت صفت** بویست انار و عدس
 از هر یکی سه درم این همه بگوید نرم می بخشد و روغن کل باری و بر چشم
 بیند و نیک باشد دیگر روغن فرماید و حجامت ساق فرماید و شکم نرم گرداند
 بمطبوخ هلیله انگ یا گردیم اندر باب درد سر و این ضما در چشم **هفت صفت**
 از موده است و اثر رویهای سرخ بر چشم **هفت صفت** خایه بروغن کل باری
 بزند و اثر سپیده خایه و روغن کل بدست بالک نیاید مغز بادام بگوید و بشیر
 دختران بزند و بر چشم **هفت صفت** و اثر در رویهای خارش باشد و اندر چشم این طوی
 بر سر **هفت صفت** کاسنی تر و بگوید و بروغن باری بزند و بر چشم **هفت صفت**
در تحمل زعفران اندر چشم کشد سود دارد تاری چشم را و خشکی چشم و **هفت صفت**
صفت زعفران و سنبل طیب از هر یکی دو درم کافور قیراطی این همه بگوید و **هفت صفت**
باب در علاج مژه چشم اگر رنجته باشد

۲۵

و اثر مژه چشم رنجته باشد این تحمل بر چشم **هفت صفت** خرما سوخته خرد
 و دود کند چهارم سنبل سه درم حبت البلسان سه درم لاژ و روده
 همه بگوید و بر مژه کند و هر شبی و بر مژه کند که اندر چشم نرود که این

مژه رویاند و موی مژه آرد و مژه نگاه دارد نلذارد که موی بریزد و نیک نافع
باب در علاج شعر منقلب موی بود که بر مژه چشم بود

۲۴

محمد زکریا گوید علت شعر منقلب موی بود که بر مژه چشم و سر
 اندر چشم رود و چشم را تباه گرداند و بسبب گردد بسبب این علت از
 سودا محترق باشد که اندر مژه اند و جایگاه گیرد و تولد کند مویرا و
 علاج این را مصطقی رومی نرم گرداند و بر جایگاه موی کند نگاه که موی
 نلذد باشد دیگر مویرا بکند و بر سر در زن نرم گرداند و بر جایگاه موی
هفت صفت تا بسوزد دیگر این دار و بر چشم **هفت صفت** بستاند زفت و شیاف مایشتا
 قوتیای هندی از هر یکی دو درم سرمه دانی و نیم صغ صنوبر و صغ ریون
 از هر یک دو درم همه بگوید و بریزد بجزیر و اندر چشم کشد نیک باشد

باب در علاج گرمی که در چشم بود

۲۷

اگر اندر رویها اما سر باشد این طوی بکاردارد کل سرخ و شیاف مایشتا
 و حضرو زعفران و زرد جوبه و صبریکان درم همه بگوید و بیا
 بآب کشیز تر یا آب کاسنی و بر چشم **هفت صفت** باشد و بحرست و اثر در چشم
 ناصور بود یا اندر رویهای چشم ناصور بود این دار و بکند **صفت**
 و عذروت و خون سیاوشان و مژ و لذر از هر یک بخردم اقلییا
 سیم درم جلنار و کلارمنی از هر یک بخردم زنجار یلدرم و نیم همه بگوید

۱۲
بگوید و به بیزد مجدیر و در چشم کشد که این دارو مجربست و سودمند
در ضا دینک و مجرب و نافع جراحت را و ضربه را که بر چشم رسیده است
صفت سپیده و زرده خایه بیا میزد بآب کشیز ترور و عن کل با رسی
و بر چشم نهد گرمی و حرارت را ساقی گرداند و آمار را بنشاند و دردی
باب در علتهای گوش که از گرمی و سردی بود ۲۸

محمد زکریا گوید که این علت گوش مرتب باشد از بادهای غلیظ و ارسو
المزاج و علاج هر یک بلویم انشا الله و دیگر از غلبه خون باشد و علامتش
آن بود که روی سرخ باشد و سرگرم آن بود و پیشانی درد و ضربان کند
و اگر این علت از حرارت گرمی و خون باشد علامتش آن بود که گوش
سرخ و گرم باشد و چون آب سرد بد و رسد ساقی گردد و دیگر باید که خدا
این علت را در قیبال فرماید و حجامت ساق باید گردد و اندر گوش نهد و
بنفشه یار و عن سبوف یار و عن سید یار و عن کل پایی یار و عن لید و ازین رو
که سرگرم باشد بدست آید با سر که بیا میزد و اندر گوش چکاند گرم شب و روز
براینه نیک باشد و اگر دردی عظیم و ضربانی بود سخت و غلبه گشته در گوش
گذرد و عن نیک یا تخم بنگ شب و روز نیک باشد **در گوش که از سردی و خشکی**
بسیاری تا گوش بر گردد و انیون باشد و دختران اندر چکاند هم نیک باشد و
باید که خداوند این علت آب میوه خورده و شکم نرم گرداند و اسهال کنند

۲۷
و اگر چنان باشد که اندر گوش دبل باشد و ضربان و دردی بود این دارو
اندر گوش کند تا دبل را بچخته گرداند **صفت** لعاب تخم مرو و آب او
بگیرد و لعاب حلبه و لعاب تخم کتان و لعاب بزر قطونا و آب انجیر
این همه لعابها بیا میزد با بلبین و بشیر مرهم کند و اندر گوش کند تا آن
را بچخته گرداند **در** این مرهم در گوش کند که دبل را بچخته گرداند **صفت**
پیه بط یاپه سرخ خالی تازه و لداخته کند با تش و بر و امکنده موم
یک درم روغن بلبین زفت تازه یک درم این همه بگوید و مرهم گرداند و اندر
گوش کند نیک باشد و اگر از گوش ریم آید و دبل رسیده باشد پیش در گو
کند آب بلبین بروزی دو راه و سه راه تا پاک گرداند و دیگر عترت
با بلبین بیا میزد و اندر گوش کند نیک باشد **دیگر** این مرهم در گوش کند
عترت و خون سیاوشان و گندرو مر و زبد الجهر و بوره و ازین رو
و براده آهن و صبر اسقوطری و زنجار از هر یک یک درم همه را بگوید
و بیا میزد با بلبین و قیله بکند از رگهای کتان و قیله با بلبین بزند
و این دارو برابر کنند و اندر گوش نهد شب و روز نیک آید
و اگر در گوش گشته باشد بر مرهم زنجاری در گوش کند شب و روز
نیک باشد **دیگر** بستاند جث آهن بگوید و بساید و بپا
ببسیده خایه و اندر گوش نهد بقیله سبزه نیک باشد

باد در علاج گزانی گوش و وطن و دوی

۲۹

نخدر گزانی آلوده علاج این علت را بانگ گوش گویند و این علت از
 بخارهای فاسد باشد که گرد آمده بود اندر دماغ بر وز کار دیگزلین
 علت از خون و از گرمی و از صفرا باشد بک این علت از سودا و
 باشد و از رطوبتها با باد و از قحطی دماغ بود علاج این علت **را بستاند**
 مرز گوش و افسنتین و یاه ترثی و برنجاسف و فودنج از هر یک ^{یک}
 همه در سینه گند و بجوشاند آب تاهریه گردد بر سر سینه باز
 گیرد و سروروی و بینی بر و فرودارد و گوش بر سر سینه نهاد تا
 بخار دارد و هاب گوش بر شود گرم گرم یکنبش دیگ خداوند این علت طعام
 گرم خورد بشب و مستی کند و پراه دراز نرود و شکم نرم دارد ^{اصططین} بحسب حیض
 که یاد کردیم در علاج درد سر و در گوش گند و روغن ترب و روغن
 بادام تلخ **دک** در گوش کند نقطه سبید و روغن مشمشه و روغن
 قسط و روغن سنبلینک باشد دیگ در گوش کند زهره کاو و این شیاف
صنعت تخم الحنظل یلدرم بورق ارمنی دودرم چند پیدستر میزدیم زیر گوش
 گرد میزدیم فرنیون یلداک قسط دودانگ افسنتین میزدیم همه بلو بد و ^{سایر}
 بر روغن بادام تلخ و در گوش چکاند و شیاف کند و بساید زهره کاو و
 گوشه نیک باشد درد گوش را که از سردی و باد باشد و گزانی گوش

و خام باد را نیک باشد **دک** این در و در گوش چکاند نیک باشد درد
 گوش را که از سردی و باد باشد **صنعت** چند پیدستر فرنیون یکان دین
 همه را بلو بد و بیامیزد بروغن زیت و در گوش چکاند آب سداب نیک
دک در گوش چکاند آب سیر یا آب پیاز و الرقطره از فطران در گوش
 چکاند نیک باشد **دک** سداب ترنج درم بجوشاند بروغن زیت و در
 گوش چکاند و شیافهای که یاد کردیم نیک است در دیر آله از سردی بود
 و آباد و طین و طرش را نیک بش و عجیبت زهره کاو و باید که خداوند
 این علت گرمابه بکار دارد و جها استعمال کنند چون حب ایارج و از
 جها که یاد کردیم اندر علاج درد سر و حب قوقا مائی نیک بش و نافع
باد در علاج دوی که در گوش باشد
 نخدر گزانی آلوده که این علت از بخارهای معده بش و شکم نرم باید گرد بدین
 حب ایارج **صنعت** ایارج نیمه در می تربد و غاریقون و تخم الحنظل و
 سوربخان و هلیله زرد از هر یک دودرم و نیم سقمونیاد و دوانگ این
 همه بلو بد و بیامیزد آب گرس و حب کند و بخورد نیک بش **دک** در گوش
 چکاند شیر دختران با افیون و در پی چکاند نیک بش **دک** این ضا در سر
 پیشانی کند با بونج و ایل الملک و خطی و بنفشه خشک از هر یک پنچدرم
 جو و پوست خنخاش و تخم او از هر یک پنچدرم همه بجوشاند آب تاهریه

دک در گوش چکاند شیر دختران با افیون و در پی چکاند نیک بش

گردد وضاد کند بر سر هر شب و اگر در گوش چیزی رفته بود چون جنبه
 بر واجب کند در گوش کردن آب صبر اسقوطی یا آب گرس یا آب آفستیز
 یا آب برد شغالو یا آب فودج یا آب لبر یا آب ترس یا آب شحم الخطایا
 زهره بز و اگر آب رفته بر در گوش بر پای ایستد و گردن نکند و سر
 جنباند نیک تا آب فرود آید و یا گوش را پر کنند تا آب فرود آید و اگر بدینها
 ننگه شد نشود خوب شست و سر او به پجد پیچیده و اندر نقطه زند و
 خوب اندر گوش دهند و گوش را نیک بیا کنند تا بخار جمع پرو ن نیاید و
 خوب پرو نرا آتش اندر زند تا آن بخار ابر کشد و اگر در گوش چیزی کم
 رفته باشد در جکان دروغن کلایاروغن بنفشه یا روغن نیلوفر نیک سودمند
 بود

باب در علتهای پنی که خون آید

نجد ز ثریا، گوید که این علت پنی از دو گونه پنی از علامت املا دماغ
 باشد و دویم از خشکی دماغ و از املا عروقها، دماغ پس اگر این
 علت از پیری و املا باشد خداوند این علت را در کفایال باید زد
 خون بسیار برداشتن و حجامت فقره باید و طعام این شس ساق باشد
 و حصر می و طفش بعد از خورد و قرص خورد **در** حجامت کند از شمل
 از آن سوله خون آید از پنی و آب سرد بر سر بزنند و هرد و بازو
 را به بندند و آب جلید سرد خورد و در پنی کند آب با ذروح و آب

گشنیز تر با کافور و این دارو در پنی دمد ماز و سبز و شب یانی و
 حنار و صمغ بلوط و نشاسته و صمغ عربی یکان درم هه بلو بد تا نرم شود
 در هاون و در پنی دهند تا خون را بپندد و دیگر فیهله بکند و بجزر و
 و در پنی دهند که خون را بپندد و در پنی چکاند آب جلید یا آب برف
 و بازوهای او به بندد محکم و آب بر سر او زند بسیار دیگر خطی
 بیا میزد و بر سرش کند شب و روز و بر پیشانی و دوع ترش حورق
 باشد دیگر این دارو بکند که بحر تبست و خون از پنی به بندد بستاند
 اسقوطی و کذر و آهک آب نارسیده و قلعطار و لرد آسیا و
 صمغ بلوط و مازوی سبز یکان درم هه بلو بد و در پنی دمد و فیهله
 کند از لر لوی کتان و بدین دارو بزنند و اندر پنی دهند تا خون بپندد
در دارو که خون از پنی بپندد **دست** شب یانی قلعطار یا قلعند
 یا زاج یا سروکا و سوخته یا کوره سوخته ازین داروها هر کدام
 بدست آید بسر لگه بزنند و اندر پنی دمد یا آب خیار اما آب مورد
 یا آب کل و اندر پنی دمد نیک تر و نیز کاغذ سوخته با سرکه در پنی
 دمد و اگر این علت از خشکی مغز و دماغ باشد سر را جرب گرداند
 بروغن بنفشه و مرهم سبید بچو شاند و در پنی دهند شب و روز
 گردن جرب گرداند و میان بشت و ناف **در** طعامها گرم و نرم و

و جماع نم کند تا تواند و ثمر مایه بکار دارد بروزی دو بار چنانکه عرق کنند
البته و دوغ تازه خورد و آب سرد و آب سرد اندر نشیند **در**
ناسور پنی که ریش گشته به و قرحه باشد بستاند سعد و جوشاند
بنیید ریحانی فنیله بکند از رگهای کتان و تر گرداند بدین دارو
و اندر پنی همد شب و روز یک بود **صفت** کل سترین و سنبل طیب
و سعد و اذخر و قرفل و رامک مازویکان درم همه را بگوید در
هاون نازم گردد و قیله کند و اندر پنی همد بنیید ریحانی
باب در علاج بواسیر که در پنی باشد ۳۲

محمد زکریا گوید که علت بواسیر اندر پنی باشد و احتراق خون باشد که
اندر دماغ گردد پس دفع کند قوت عریزی او را و بسوی پنی
گردد و اندر پنی بیفشرد و بواسیر گردد علاج این علت آن باشد که
پوست انار ترش و پوست آزاد درخت یکان درم بگوید نرم اندر
هاون و بغیله اندر پنی همد شب و روز **در** این مرهم اندر پنی
نراج دو درم زنگار یلدرم بگوید و بیازد و بسببده خایه
اندر پنی همد بغیله از رگهای کتان شب و روز **در** این مرهم زنجار
اندر پنی همد زنجار ده درم و سق هفت درم زنجار بگوید و شق را
با بکین تر گرداند و زنجار بر و افکند آنکه که و شق گذاشته باشد پس

بار و غنایت پس درهاون کند و جند آن بزند که نرم گردد و سرکه
بر دهند جند آنکه مرهم گردد یک باشد و نافع انشاء الله تعالی
باب در علاج بوی گنده از پنی آید ۳۳

محمد زکریا گوید که اگر چنان باشد که از پنی بوی گنده آید آب فودج در
پنی کند دیگر بنیید در پنی کند و سریر قضا همد و این دارو در پنی
کند **صفت** شب یانی و مژ و رامک مازو و سنبل طیب یکان درم
همه را بگوید و نرم گرداند اندر هاون و در پنی کند شراب ریحانی
در دارو که بوی گنده از پنی بیورد و آزموده است **صفت** مژ شب
یانی و قلفطار و پوست انار ترش و قصب الذریره و قرفل و سترین
یکان درم همه بگوید و بیازد بنیید ریحانی و در پنی دمد ازین دارو بنیید

باب در علاج پنی که جمع بوی نشود ۳۴

محمد زکریا گوید که خداوند این علت جمع بوی نشود البته و این علت
از بخارهای سردی است و نیز عرق گشته اندر دماغ مقدم و شانه
و خشک گردد و حجاب دماغ را شانه گرداند و سخت کند با بخارهای
عرضی بر و بر نشود دیگر این علت از بادهای غلیظ است که اندر پنی
و جمع بوی نشود باید که خداوند این علت حب قو قایا و حب ایاج
بکار دارد گردد اندر علاج در درم و شکم نرم گرداند بجهها **صفت**

ایابج فیکراد و درم تربد چهار درم مع هندی دانلی صبر سقوطی درمی غایب
چهار دانگ اقیمون دو درم اسطوخودوس و قنطاریون نیم درم میها
سقمونیا نیم درم همه را بگوید و بیا میزد بآب و حب کند و بخورد از ویشی
سه درم **در** بوی کند مرزنجوش و نمنام و فودنج دیگر سر لجهوشا
نیگ و پنی بر بخار آن دارد تا به پنی در شود **در** بگوید شونیز و تر کند
بزیت گشن و آن هنگام که سازه خداوند این علت را دهان پر آید
و سر بر قضا کند و ازین دار و در پنی کند برونی دو و سه بار و اگر
ازین دار و نیگ نشود و تبش یابد و درد کند در پنی چکاند و غش
گرم و مرهم بسید در پنی کند تا آن ریش درست گردد

باب در علاج قرحه و ریش که در پنی باشد

محمد زکریا گوید که صاحب این علت اقلیمیا سیم را بگوید و بیا میزد برو
مورد و مرهم سازه و در پنی کند **در** این مرهم در پنی کند اسفیداج
بلخی ده درم مررد اسنگ بخدر مر عذروت سه درم همه را بگوید و بیا
برو غن کل باری یار و غن حل و موم سید و سید غایه مرهم سازه و
پنی کند **در** داروی خشکی که اندر پنی به **صفت** روغن کل باری
گرفته اندر پنی کند **در** موم گداخته و روغن کل باری و پیه مکیان
گداخته و کثیرا لخته مرهم را مرهم گرداند و اندر پنی کند نیگ باشد و اگر

باب در علاج علت خشکی لب

محمد زکریا گوید که علت خشکی لب که اندر مردمان به اکثر از خشکی سرو
معه به و از رطوبتها شور که در معده گردد آمد به و بخار بر لب شود
لب را خشک گرداند و بطرکاند و در دخیزاند تحت علاج این علت مرهم
اسفیداج **صفت** اسفیداج بلخی سه درم مررد اسنگ سرخ یلدرم کثیرا
یلدرم همه را بگوید نرم در ها و ن بروغن کل باری و بر لب نهد نیگ به
در پیه مکیان گداخته ده درم مازوده درم اسفیداج پست درم
سه درم همه را بگوید نرم و مرهم کند بروغن کل باری و بر لب کند
آن مرهم که در خشکی پنی یاد گردیم سود مند باشد و نیگ

باب در علاج علت قلاع در دهان

هم او گوید این علت قلاع گرمی به و حرارتی اندر دهان و ریش گردد
دهان را و سیاه کند دندان را و صاحب این علت را شک نرم باید بطبوخ هبله
نزد **صفت** هبله زرد مقشر پست درم هبله کابل ده درم تربد
دری بنفشه خشک درین این همه بگوید و بجوشاند بد و مرطل آب نایک رطل
باز آید و صافی کند و بروغن کند شکر سید ده درم سقمونیا دو دانگ و بخور
تا شک نرم گردد و نیگ به **در** اندر دهان گیرد کل سرخ و کافور و
نیگ باشد دیگر اب میوه خور و ن و اب حصم خور و ن و شاخه

و نازک و ریاس و قوت شامی خوردن یک **دُر** رگ و حجات بکند
 از زنج دیگر این داروی طباشیر اندر دهان گیر **دست** طباشیر و کبابه و
 نشاسته و کل سرخ و کشیز خشک و سماق پاک و عدس مقشر و تخم برهن
 از هر یکی دو درم شکر و درم ده بگوید و اندر دهان گیرد **دُر** **دُر**
 در دهان گیرد ما و رد و سماق و از میوه ها سرد و خشک و ترش خورد
 و اگر ریش دهان سبید بود در دهان گیرد شکر سرخ و آب انگبین
 و در دندان بزند این دارو را و اشنان سبز بلغم **دُر** داروی طباشیر
 در دهان گیرد که بجز **دست** طباشیر و کل سرخ و نشاسته و کشیز
 خشک بریان کرده و سماق و عدس مقشر و تخم برهن و حنفی ملی و زرد
 جوبه و عاقر قرحا از هر یک بخندم شکر طبرزد درم ده بگوید و سیزد
 و برو همدانکی کافور و اندر دهان گیرد **دُر** **دُر** داروی هلیله
 هلیله زرد ما پیران عاقر قرحا یک درم بگوید در دهان و در دهان
 گیرد و اگر این علت قلاع در دهان سیاه بپس این علتی صعبه و اورا
 داروی باید قوی و داروی سرکه یتیم قلاع یا **دست** **دُر** و سرکه از
 هردویک و قیته و اندر کاسه کند و بافتاب هندی بخور و در دهان
 گیرد و دهان را بد و بشوید چند انگ پاک شود سه چهار روز دیگر بشوید
 بزاج لوفته و هم چندان بخار برو افکند و با انگبین معجون کند و در دهان

و دهان را بشوید بدین معجون و اگر چنان بپس دهان و دندانها بتاکش
 بپس در دهان گیرد اقراص زریخ که یتیم باشد اگله را که در دهان بود و دندانها
 سیاه گشته باشد و خواهد که بپس **دست** زریخ زرد درم ده انگ آب نان
 درم زنجار و قلع طار سوخته از هر یک بخندم قایا و شب یانی و حنار
 سه درم هم بگوید و بپزد و اندر سرکه کند تا خشک شود و قرصه کند
 یتیم باشد **دُر** قرص زریخ جالینوس اندر دهان گیرد سود کند اگله را که
 در دهان باشد و در بین دندانها و غضن گشته باشد و دندان را خواهد که
 فرو ریزد **دست** آن قاقاد و ازده درم زریخ سرخ و زرد شش درم
 مَرچهار درم آهک آب نارسیده مشت درم شب یانی درم ده بگوید و
 بیامیزد سرکه و قرص کند و بکار دارد و اگر اندر بین دندان آماش
 در دهان گیرد روغن مورد با سرکه و یتیم بزند دندان یتیم بپس و اگر
 بزند ان سرخ بپس و آماش گرم بود دایم در دهان گیرد داروی صندل
دست صندل سبید و عدس مقشر و سماق پاک کرده و پوست انار شیرین
 از هر یک دو درم ده بگوید و برو هندی درم کافور و بین دندانها کند
 بشب و بامداد بشوید بیاورد و سرکه یتیم باشد **دُر** اندر دهان گیرد
 سنون الملک جالینوس که سود کند در دهان را و آماش کلور و اسقوط
 اللهاة و قلاع را و در دهان را که حرارت و گرمی بپس اندر **دست** نشاسته

بخدرم طباشیر و درم تخم کل سرخ سه درم زعفران درمی شکر طبرزد و تخم
 برهن و عدس مقشر از هر یکی چهار درم قاقه درمی کا فور و داندک حله
 بلو بد و بکار دارد نیک **دک** این دارو بنفشه اندر دهان گیرد **صفت**
 بنفشه خشک بخدرم و بجوشاند بر له و روغن حل و اندر دهان گیرد
دک این علت رازق قیال زدن و حجات نقره گردن و چهار رک از
 دهان نردن مرده روز و حجات زخ زدن و اگر این دندانها مرده
 بود بستاند ایون و مر از هر یکی درمی بگوید و بین دندانها کند نیک **دک** انشا الله
باد در علاج علتها زبان و دهان و دندانها ۳۸
 بخدرم اگر یا لوبد که علت شکافتن زبان از خشکی و گرمی باشد و از تبش معده
 دیگر باشد که زبان آماس گرفته بشود و سرخ بود بر خداوند این رازق
 قیال باید نردن و حجات زخ باید گردن و غرغره کند بآب سرکه باشد
 دیگر باید که خداوند این علت بکار دارد آب جو یا شکر نیک و گرمی و حرارت
 را بنشانند **دک** اگر زبان شکافته بشود علاج آنست که زبان را بآب کثیرا و بجا
 بزر قطونا بشوید و بر زبان کند **دک** طعام این گیس آب بھی بشوید و خایه
 نیم پرشت و سبستان اندر دهان گیرد و آب جو خورد یا شکر و منو
 الوخورد و زبان را بساید پیرک شفتالو و پیرک بید تر و آب کا هو اندر
 دهان گیرد و میوه های قابض و ترش اندر دهان گیرد و اگر زبان گران بشود

و انجا سردی و رطوبتها بود اندر دهان گیرد داروی نوشادر لسانی
 زبان را نیک بود **صفت ان** نوشادر و عاقر قرحا و مویزج و فلفل سیاه
 و خردل یکان درم همه را بگوید و بر سر زبان کند بر کوی کتان که این
 داروی قویست و مجرب و اگر در دهان بوی کندی بشود و عفونت
 اندر رشت دندانها بشود شکم را نرم باید گردن بحب الصبر و حب الایاج
صفت صبر سقوطی چهار داندک انستین روی چهار داندک غاریقون
 بخدرم مع هندی و مصطلی و سقونیا از هر یکی دو داندک تربد سبید بخدرم
 کل سرخ و کثرا داندک نیمها همه را بگوید و بیا میزد بآب و حب گرداند
 و بخورد نیک و خداوند این علت باید که بکند بآب مری و قوصه
 عود در دهان گیرد که خوشبوی کند = هانرا و منفعت کند **قوصه عود** سودا
 تربخ و سنبلیط و قرنفل و عود خام و سنگ المسک یکان مثقال مشک
 قیراطی همه بگوید و بیا میزد بآب شبت و بنید ریخانی و قرص سارزو
 در دهان گیرد که بوی خوش کند دیگر نوع برک مرد تر و میوین بادا نه
 ده در میها همه بگوید و در دهان گیرد **بشبت** و روز بخورد برابر جوهر
دک این دارو بود دهان کند **پیرد صفت** آن اهل لوفته و جوز السرو
 و مویز بادا نه بخدر میها کند و مصطلی دو درم همه بگوید و تر گرداند
 بآب بھی و لعاب بزر قطونا و حب گرداند چند نخود و اندر دهان گیرد

بش و روزینک باشد و خداوند این علت گرفت خورد که این دارد
 بوی دهان را خوش کند و این علت از حرارت و گرمی معده باشد و باید که
 خداوند این علت آب شمش خورد و آلودگی ترش و شفتالو و خرمای هند
 تا حرارت و گرمی معده ساکن کند و قرص جوز بویا اندر دهان گیرد بوی
 دهان خوش کند **صفت** جوز بویا و قاقله و دارچینی و فلفل و قرقل
 و خولجان از هر یک درمی کا فور دودانگ مشک دانی همه بلوید و
 پیامیزد با ورد و قرص کرده و خشک کند و در دهان گیرد **در**
 داروی که حفر را پاک کند ازین دندان که آماس گرفته باشد **صفت آن**
 کلسرخ و شب یاقوت و حلنا و لوزماز و سماق و ماورد و طباشیر یک از درم بلوید
 و پزند دندان کند **در علاج علتهای دندانها**
 ۳۴
 هموئید که علت درد دندانها پست از باد و خستگی بر دیتر از گرمی و خون
 و خستگی معده باشد و بود که ازین علت بین دندانها آماس بود و اثر
 درد دندانها از حرارت و گرمی بود و چون آب سرد در دهان گیرد ساکن
 یا شد پس این علت از گرمی و خون باشد رگ قیال باید زدن و حجامت
 باید کردن و چهار رگ باید زدن بین دندانها گیرد آب کشیز تر با کافور
 ینگ بر و اثر درد دندان از باد و سردی باشد فلفل سیاه را بکوبد و با آب
 معجون کند و بین دندان گیرد ینگ بر دیتر بین دندان گیرد حلیث و خردل

و دیتر غرغره کند بدین کندی را بجوشاند بسر له و صافی کنند و غرغره کند
 شب و روز تا آن باد براند دیتر بلیرد کین مار و بجوشاند بسر له و با آن
 بشوید ینگ باشد و باید که خداوند این علت برهیز کند از آب و ارتفاع
در در گوش کند شیاف ایون **صفت** ایون دانی چند پدید ستود و دانی
 همه را بلوید و پیامیزد بر و غن با دام گرم و اندر گوش کند یک بر و با دها
 براند و اثر دندان تباه گشته باشد و درد سخت کند این دارو اندر
 گیرد **صفت** پوست رگ لبر و پوست صنوبر و ده سر سیر بخدم گذر و کفی
 جوز استرو و نفی برک مرد ترهه بجوشاند بیگ رطاب تا بنمی بازاید و پنجاه
 درم سنگ سر له بر و افکند و اندر دهان گیرد هر وقت که باشد و اثر دندان
 سیاه گشته بر و درد کند و دندان را نخواهد کندن این دارو اندر بز دندان
 گیرد تا بین دندانها است بلند و بلند **صفت** پوست رگ لوق و عاقر
 و پوست رگ لبر و جوب شبرم و برک مازیون و زربخ زرد و برک
 شم الحظ این همه بلوید و تر گردانند بسر له سه روز و اندر سایه همد
 و خشک کنند و مقل و حلیث بر و همد و قرص کنند و وقت حاجت یک قرص
 دندان گیرد ندارد آنرا است کند و بلند ینگ بر **در** سنون سنگ المک
 سود کند درد دندان را و بین دندانها قوی کند و حفر را پاک کند **صفت آن**
 ملح اندران و زبد البحر و جو سوخته و سنگ المسک و قلیه از هر یک یکم

همه را بلوید و بین دندان مالیدن **دُر** سنون جلتا سرخی را که اندر
 دندان باشد و درد کند **صفت** جلتا و طباشیر و کل سرخ و گزنما
 و شب یانی از هر یک یک درهم بلوید و بین دندان بمالدین **دُر**
 سنون بقله الحما سود دارد آماس بین دندانها را که از حرارت و گرمی
 عظیم **صفت** تخم برنج و کشیز سوخته و سماق و عدس منقشر و صندل
 سرخ و عاقر قرحا یکان درم همه بلوید و برو هند کافوریندک و اندر
 دهان گیرد و بین دندانها گیرد و به او درد دهان را بشوید و در آن بزند و حجا
 کند یک **دُر** سنون جو له دندانها را پاکیزه کند و جلد دهد و بوی دهان را
 خوش کند **صفت** جو سوخته و جوب میو سوخته و گیاه ترثی سوخته
 و مع اندرانی و زبد الجدر بخدر میها عاقر قرحا و ثابیه و گزنما زود و درم
 و بینها شب بانی درمی سماق و درم قرنفل درمی همه بلوید و بین دندانها
 و به **صفت** سنون مویزج سود دارد درد دندانها که از سردی و باد بود
صفت مویزج و جو و ثبث و قسط و در میها همه بلوید و بین دندان بمالد
 هفته بامداد و شبانگاه بادر ابراند و درد ساکن شود **دُر** سنون سود له
 سود دارد بوی کنده دهان را و خوش گرداند و حفر را پاک کرد **صفت آن**
 سعد و بوست ترخ خشک و سنبل طیب و قرنفل و جوز بویا و سگ المسک
 و غود خام و قرفه و بسباسه و هلیله نرد و ثابیه یکان درم مشک

قیراطی همه بلوید و پیامیز بآب سیب و حب گرداند و اندر دهان
 گیرد بامداد و شبانگاه **دُر** بکار دارد معجون قرفه **صفت** جوب مرد تر
 قرفه و ابج و سعد و سنبل و بوست ترخ و قفاح الادخر و مصطلی از
 هر یک و درم سگ المسک و قرنفل و جوز بویا و ثابیه و هیل بویا و زخیل
 یکان درم همه بلوید و پیامیزد بویا و هر روز بخورد چند جوی
 بنید ریجانی اتا آب شمش هرنیک باشد **دُر** باید که خداوند این علت
 قی بکار دارد و شلم همیشه نرم گرداند جبهها و مطبوخها و پرهیز کنند از
 طعامهای ناموافق و این معجون قرفه همیشه بکار دارد که مجربست
 علتهای حفر را و بوی کنده دهان را و از دندان آب گرفته باشد و بوی
 کند بر بجز بخاید و گوز و لوز و ندق و نیر برشته و زرد خایه برشته یک باشد
باب در علاج آب که از دهان آید و گرمی که در شکم بود
 هو گوید که علت آب از دهان آمدن اگر سرد باشد بر این علت از گرم دراز
 در معده برساند که خداوند این علت داروی قنبیل بخورد **صفت** برنک منقشر
 و ثیل دارو و تربد و حب التیل از هر یک درمی ترس و تخم سبند ان آیه
 نیدرم همه بلوید و سه روز پرهیز کند و بشیر تا از بخورد بعد سه روز
 این دارو بخورد بسر که ینک **دُر** داروی بر نحاس که سود کند گرم
 دراز و گرم لوج و گرم لودانه را **صفت** ثیل دارو و برنک از هر یک

ترید سید و قبیل از هر یک دودرم همه بلوید و در دهان افکند بآب
 گرم یا آب آبلین و بعد ساعتی شیر تازه بر سر او بخورد یکبار و اگر سینه باشد
 روزی پرهیز کند و هر روزی شیر تازه خورد بعد سه روز این دارو
 بخورد **صفت** فیل دارو و قبیل نیدرم برنگ کابلی سه درم نوشادر
 خلاطی دندونیم **دیگر** داروی سهل الحیات که سود کند و گرم را از شکر
 بیاورد از خرد و بزرگ **صفت** فیل دارو و بزرگ قبیل و ترس و تر
 و ترید از هر یکی یکدرم همه بلوید و بخورد از و شربتی چهار درم بآب گرم
 یا آب آبلین و اگر آب که از دهان آید گرم بود بر این از رطوبتها باشد
 گذاخته اندر معده و معدم پر گشته و علاج این علت قی گزشت
 بآب گرم و نمک و ماهی شور و برنگ ترب و آب ترب تا طاقش بود و
 دارد همچون اطریفل تا معده را پاک کند از رطوبتها این که با گرم اندر علاج
باب علاج نزول الها که در کلو بود

محمد زکریا گوید علت نزول الها که بد دهان بد آید اگر چنان باشد که دهان
 سرخ بشود و حرارت و گرمی بشود پس خداوند این علت را در فیل باید نردن
 و غرغره کردن بسر که و ماورد و این سون الورد اندر دهان گیرد
صفت کل سرخ و صندل و جنان از هر یکی دودرم کافور و انکی همه بلوید
 اندر دهان گیرد شب و روز تا آن حرارت و گرمی بنشاند و ساکن کند

۵۱ و اگر حرارتی و گرمی بنشد و رنگ دهان سید بشود بر غرغره کند بری
 و سکنین و خردل و این علت اما سی بر از ملازه و معنی ملازه که کلو بر
 پس باید که خداوند این غرغره کند بسر که و ماورد و این دارو جلق
 و در مد **صفت** مازو و جنان و نشادر از هر یکی دودرم همه بلوید
 و در مد جلق و کلو و غرغره کند بآب ترب **در** این داروی جالینو
 در مد پند باشد که اگر طوبی باشد غلیظ **صفت** بستاند و نشادر و
 سیاه و در اففل از هر یکی یکدرم این جمله بلوید و اندر حلق و کلو و مد پند
 و اگر ملازه باریک شد بر علاج آن بر که پیرد با هنر یک باشد انشا الله تعالی
باب علاج لوزین و خوانیق

۴۲ محمد زکریا گوید علت خوانیق از احتراق خون باشد علامتش آن بود
 روی سرخ باشد و طعامها غلیظ بسیار خورده بر چون گوشت و کاه و سیر
 و بنید **در** خداوند این علت را در فرمایند نردن از فیل و غرغره
 روز غرغره کند و بآب سر که و آب قوت شامی و سکنین شلوی و آب
 کشیز تر سه روز غرغره کند و بآب بوست جور تردی غرغره کند بشیر
 گرم و فلوس خیار شبر و سماق و ماورد و آب الخیر و آبلین آب و آب
 ترب و آب خردل و مری غرغره کردن یکبار و شکم نرم باید کردن
 بآب هلیله زرد و سقونیا دیتر بآب الو و سقونیا اسهال کند دیگرها

و غرغره گردن و حجامت نقره کنند دیگر غرغره کنند بدین شراب
صفت آب انجیر بخته نیم رطل پوره ارمنی دو درم آب حلیه و خرب
 بخته از هریلی سی درم همه بهم بیا میرد و غرغره کنند **در** این دارو
 کلودمد **صفت** حرمل و خردل و عاقر قرحا و تخم ترب و حلیت و بورق
 ارمنی و نشادر و فلفلسیه و فودج خشک و رماد برستق و سرئینیک
 سید خشک از هر یک گرمی اترسک نبود سرئینیک بوتره بلوید و اندر حلق
 و کلودمد له این را خاصیتی عظیم است **در** غرغره کند بآب انجیر خردل
 و بآب فودج بخته یک درم **در** اندر حلق و اندر کلوا این دارو درد سرین
 سگ سید و خردل و مرو بویت انار از هر لی دو درم همه بلوید و
 حلق و کلودمد و اتر این علت خوانیق از حرارت صفرا و گرمی بر پس
 علاج این علت آن بود که رگ فرماید و غرغره کنند بدان چیز ها که یاد کردیم
 باقل و آب جو خورد و لعاب بزرقطونا خورد و آب خربزه زمستانی
 و بامداد غرغره کنند و اگر جان بتره علت آن بغم باشد بر غره غره کنند
 بدان چیز ها که یاد کردیم چون آب خردل و آب ترب و آب انجیر بخته و اندر
 کلودمد از دارو های یاد کردیم چون بورق و نشادر و حلیت تا بطوبه بال
باب در علاج علق و این علت را زلو خوانند
 محمد زکریا گوید علت علق غرغره باید کرد بآب برک بنق و غرغره کنند بر سر که و

و حلیت و نیز غرغره کند بخردل و سیندان بلوید و تر گرد اند بر سر که و
 غرغره کند و نیز بآب سیر و توب شامی غرغره کند و در حلق و مدراج
 و خداوند این علت بایه که بکرمایه گرم اندر شود و بنشیند بسیار تا نشه کرده سخت
 آگاه آب جلید پیار و سود و اندر دهان گیرد و زمانی بدارد تا زلو بدان
 سرد آهنگ کند همچنین یک بار و دو بار بکند و این بخریت کرده آمده است
باب در علل و مخنوق
 محمد زکریا گوید که خداوند این علت را رگ قفاله فرماید نردن و گردن را
 طلی کند بروغن خل و موم سید و غرغره کند بآب سیب شیرین و
 از گوشت خوردن بر هیز کند روزی چند و بنید خورد و بآب گرم اندر نشیند
 تا گردن و حجامت نقره کنند یک باشد و فایده کند و الله اعلم
باب در علاج عرق کردن
 محمد زکریا گوید که فلفلد و درم بگوید و سیر که بیا میرد و غرغره کنند
 و طعام او حسو یا نید خوردن دیگر سعد یک درم بگوید و سیر که بیا میرد
 و لوجل لوجل فروزیدن و حسو خورد و آب خود خورد و شیر و خایه بپزد
باب در علاج زکام و نزله
 محمد زکریا گوید که این علت زکام از دماغ بود که بد و رسد از گرمی
 و حرارتی که بشد و یا از برودتی فریادت و عروقها را بر گرداند و

آید بسوی حلقوم و سوراخ بینی باید که خداوند علت زکام ثمره بکار
 دارد و بنید نخورد تا پاک گردد و در زیر بینی دود کند بکاغد و حراق
در در زیر بینی دود کند عود خام و لندرواژ از گرمی و حرارت باشد
 علامتش آن بود که روی سخت سرخ باشد و سرس کران باشد و چشمها
 سرخ بود و اگر گرم آید از بینی علاج اورق باید زدن از قیقال و حما
 لردن و لوث و بنید نخورد تا پاک شود **در** روغن بنفشه اندر بینی
 حکاند و کافور و ماورد تیر و آب جو بخورد بار و روغن بادام نیل
 و اگر این علت از سردی باشد علامتش آن بود که هیچ بوی نشود
 و گرائی باشد اندر پیشانی و سرما یابد اندر سر و سخن فصیح نتواند
 علاج او کاورس گرم با آتش و بر سر هند و بیند **در** نیک گرم گردد
 با آتش و بر سر هند و بیند تا مادت را دفع کنند **در** سونیز چوشا
 بر له و در زیر بینی هند نیک باشد و بر قضا الحسید البش و بر رو
 اندر خسبد **در** بخورد مطبوخ زوفا **صفت** لخیخ خشک سی عدد غیا
 پست عدد بر سیاوشان بخندرم رب السوس سه درم ده چوشا
 باب و صافی کند و بخورد نیک باشد و غذای این بیمار آب نخاله باشد
 خسو و البین شیرین لویه بخورد **در** کبرق حباری و جوشانده و بخورد
 بروغن خلد نیک باشد و داروی بنده هم نیک باشد زکام و توله را

صفت بستاند کند رو بعه خشک و بساید و اندر بینی کند نیک باشد
در شکر در زیر پیچ و دود کند تا آن آب از بینی به بندد **باب**
 صوت اگر خواهد صوتش را بفرزاید موین بید مقشر و بیایزد بروغن
 بادام و بخورد بامداد و شب نگاه ده روز پیوسته **صفت** صبر سقوطی دانگی
 با حایه نیم پشت بخورد و غذای او موین باشد بروغن بادام و حشو
 له صوت را بفرزاید و اگر صوت لدر بیه و بانگ فرویزد جنانک غمی بدو
 رسیده نبود پس غرغره کند بخرد و جلاب **در** فلفل بالین سیاه
 و اندر دهان گیرد **در** داروی نیک که سرفه را و توله که از رطوبت بود
صفت فلفل سیاه و حلتب و خردل بر ابریه بکوبد و همچون کند با لکین
 و در دهان گیرد و خداوند این علت باید که غرغره کند چون توله
 کند زکام اندر صدر بشراب خشخاش **صفت** خشخاش سبید و سیاه از هر
 صد درم تخم کاه و تخم بنگ سبید از هر یک سی درم ده بکوبد و بجوشاند
 بجمارد رطل آب تا بد و رطل باز آید و بروغن لعلاب بزر قطونا پخته
 وی بخت صد درم و یک جوش بدهد اندک و صاف کند و غرغره
 کند سود کند سرفه را که از خشکی بود و سرفه و شک و خواب نیامدن سرفه را سود کند
باب در علاج سرفه از رطوبت ها در تن که در
 محمد زکریا لوید که علت سرفه از دماغ باشد که فرو د آید بسوی صدر

و شش خداوند این علت این قرص خشخاش بکار دارد و اندر دهان گیرد
صفت تخم خیار و تخم لثه و خشخاش و نشاسته و کنار و مغز بادام و باقی
 مقشر از هر یک درمی شلر طبرزد چهار درم همه بگوید و بیامیزد بلعاب
 بزر قطونا یا تخم بقی و قرص لثه چند خود خود و اندر دهان گیرد شب
 و روز نیک باشد **در** در دهان گیرد بستان شب و روز نیک باشد
 و قرص کافور در دهان گیرد **صفت** تخم کاهو و کنار و شلر طبرزد و
 خشخاش از هر یک دو درم همه بگوید و بیامیزد بلعاب بزر قطونا
 و قرص لثه و اندر دهان گیرد شب و روز و اگر سرفه خشک باشد
 سخت و پمار را شب بخیه دارد شراب خشخاش بکار دارد لثه یاد گردیم
 در علاج زکام و این قرص افیون اندر دهان گیرد **صفت** افیون
 نیم درم کنار و نشاسته و رب السوس بخدر میها همه بگوید و بیامیزد
 بآب بزر قطونا و قرص کند و اندر دهان گیرد و قرص اصابع هم
 باشد سرفه را لثه خشک باشد شب مفلو باشد و حرارت و گرمی بود
 نزله را باز دارد **صفت** افیون و نشاسته و صغ عرب و رب السوس
 از هر یکی درمی همه بگوید و بیامیزد بلعاب بزر قطونا و قرص
 برابر خود و اندر دهان گیرد شب و روز **اصل السوس** سود کند سرفه
 خشک بود **صفت** تخم خیار مقشر شش درم اصل السوس هشت درم

تخم برهمن یک درم همه بگوید و بیامیزد بسبید خایه قرصه کند و اندر
 دهان گیرد نیک **در** اقرص زعفران اندر دهان گیرد لثه و صغ
 الو و تخم خیار و تخم خشخاش بسید و تخم برهمن و رب السوس و نشاسته
 و زعفران و شلر طبرزد و فایند از هر یک درمی همه بگوید و بیامیزد
 بآب و قرصه گرداند و در زیر زبان گیرد **در** باید لثه شراب خشخاش
 بکار دارد لثه یاد گردیم اندر باب زکام و صوت **در** حب کثرادردها
 گیرد کنار و نشاسته و رب السوس از هر یک دو درم همه بگوید و
 بیامیزد بآب کاهو و حب لثه و در دهان گیرد شب و روز نیک
 و اگر با سرفه گرمی و حرارتی نباشد و شب دشواری نماید حب میعه
 در دهان گیرد **صفت** میعه ساینه و علك و منرا از هر یک دو درم
 افیون درمی همه بگوید و بیامیزد بآب تخم بقی و حب لثه و شب
 در دهان گیرد در ساعت بیاساید و خداوند این علت اب گرم خود
 تا سرفه و نزله را بچنه گرداند و غرغره کند و انداوش کند صدرا
 بموم و روغن با سمین و روغنهای لطیف نیک باشد و اگر سرفه
 تر باشد و گرمی و حرارتی باشد و در صدر و معده بود باید لثه پمار
 این مطبوخ بخورد **صفت** مطبوخ روفا الجیر زرد ده عدد عناب سیست
 عدد بستان سی عدد موین مقشر ده درم تخم خطمی و تخم بقی و بزر قطونا

از هر یکی بخدرم بنفشه خشک سه درم اصل السوس ده درم همه
بجوشاند به رطاب تابیک رطل و نیم آید و بدست بزند و صاف
و بروی آید جو بخاه درم روغن بادام ده درم و بخورد هر روز
سی درم و اگر سرفه را رطوبتهای باشد ستر درشش و نفس بیمار گرا
باشد نتواند زدن و بلغم از کلو بر نیاید و در رطل بماند علاج
این عمار مطبوخ زوفا بود که آن شلم نرم باید گردن یا با بایج روفس له
یاد گردیم **صنت** مطبوخ بزرق سود کند سرفه را مرطوب باشد غلیظ
ستر گردد آمده باشد اندر صدر و شش و معده **صنت** الجیر زرد ده
خرمای مقشرد و عدد حبه بخدرم برشیا و شان مفت درم رطل رانج
ورث گرس و تخم او و راز باغ و تخم الجره بخدرم سیاه زوفا خشک
درم فودج و اصل السوس اسمان لئون و افراسیون بخدرم سیاه فودج
و اصل السوس اسمان لئون چنانک یاد گردد شد وزن آن همه بجوشاند
بجها رطاب تابید و باز آید و صاف گرداند و بخورد **مخجوز انالیا**
سود دارد در دهر جگر را که الجاسر نه باشد و در معده را و بادیهایی که اند
معده بزر و قرحه را که در رود کان باشد و قرحه را که در صدر و شش
و معده باشد و بهم آید و رطوبتهای باشد غلیظ و جمع آمده و در شکم
و درد طحال و درد عصبها و درد کلیه را و نفس را که دشوار بر آید سود

و خون را بترد و بیند از د و بیند در شلم و معده و سود کند زهرهای گران
صنت میعه سایل و میعه خشک و زعفران و قسط و سنبل طیب
و عدان البلسان و افیون و سلیمه از هر یک چهار درم عصاره
غافق هشت درم اصل السوس دو از ده درم همه را بلوید و بیایزد
بالبن و بکار دارد **مخجوز الریو** سود دارد اخلاطهای غلیظ را که جمع
باشد اندر صدر و معده و ریم از کلو بر آید و از شش و از معده **صنت**
ریت السوس ده درم برشیا و شان هفت درم زوفا خشک ده درم
تخم الجیر و اصل السوس اسمان لئون و قردمانا و فلفل سیاه و زراوند گرد
و مغز بادام تخم و تخم سپندان از هر یک بخدرم همه بلوید و بیایزد
بالبن و مخجون کند و بخورد هر روزی چند جوزی باب مطبوخ
زوفا بزرک یک باشد این مخجون ریم را که از کلو بر آید و اخلاطها را
گرد آمده باشد اندر صدر و معده **در قرص** قردمانا اندر دهان
گیرد **صنت** ریت سوس بخدرم سر و فلفل و قردمانا و مغز بادام
تخم از هر یک دو درم جلپیت درمی معده بلوید و بیایزد بالبن و قرصه
گرداند و در دهان گیرد شب و روز یک **در** حب فلفل در دهان گیرد
سود دارد اخلاطها را که جمع شده بتر در صدر و معده **صنت** ریت
السوس و فلفل و شکر یکان درم همه بلوید و بیایزد باب و حب کنند

واندر دهان گیرد **دک** حب الفستق در دهان گیرد سود دارد قرصه را
 له در صدمه و شش بود **صفت** فستق و بادام شیرین مقشر و گلاب و رب
 سوس از هر یک در می سه بلو بد و بیا میزد بنمید و حب کند و
 دهان گیرد **دک** قرصه انیسون در دهان گیرد سود دارد و
 و سرفه را له اندر شش و صدر و معده بود و صوت را ببلو کند و
 و معده را جلد دهد **صفت** بادام تلخ و مغز بادام شیرین مقشر و تخم
 گتان و مغز صنوبر بزرگ مقشر از هر یک دو درم گلاب و انیسون
 وضع آواز هر یک یک درم اصل السوس و رب السوس یکان درم فایند و
 شکر از هر یک دو درم سه بلو بد و بیا میزد بآب رازیانه صافی کرده و
 قرصه کند و در دهان گیرد **قرصه** صنوبر سود دارد سرفه و قرصه کند
 له در شش و صدر باشد **صفت** مویز شیرین مقشر و تخم خیار مقشر و
 خرما و تر و گلاب و فستق و مغز بادام شیرین و تخم مقشر و تخم
 خنکاش و فایند دو درم میها تخم گرس در می سه بلو بد و بیا میزد بنمید
 شک و قرصه کند و در دهان گیرد **دک** باید له خداوند این علت می کند
 یورق ارمنی و خردل و سکنجبین و آب ترب تا معده را پاک کند و شکر
 نرم گرداند **حب غاریقون** تا معده را پاک کند و تقی کند از رطوبتها و فضولها
 ستر **صفت** آن تخم الحظله نیدرم غاریقون دو دانگ تخم اجزه نیدرم اصل

السوس اسمائون نیدرم غاریقون دو دانگ رب السوس دو دانگ بود
 ارمنی انلی سه بلو بد و بیا میزد و حب کند و بخورد **دک** حب تخم له سود
 کند رطوبتها را له در معده و صدر و شش بود و ستر گشته بود **صفت**
 تخم الحظله و غاریقون نیدرم میها بسفایج و تریدد و دانگ بنفشه خشک
 و رب السوس نیدرم میها سقمونیاد و دانگ سه بلو بد و بیا میزد بآب
 حب کند و بخورد و باید له خداوند علت سرفه و ربوجیزها گرم
 و خشک خورد چون نفل و آب نخود و خردل و ترب و برل ترب
 و نخود آب خورد بروغن جوز د بلر حسو خورد بنشاسته و شیرین
 تا صدر نرم گرداند د بلر حسو خورد از نخاله لرد و فایند اندر و تخم
 رازیانه و تخم قرص از هر یک ده درم حلیه هشت درم سه بلو بد و بیا
 سه رطل آب تا یک رطل و نیم آید و صاف کند و بروهنده درم فایند
 و دو درم روغن فاسید بادام تلخ و بخورد تا شش را پاک کند از رطوبتها
 غلیظ و اگر خداوند این علت سرفه شلم نرم باشد و پیرو او را مطبوخ
 حب الاسبیاید دادن تا شش بنمید **صفت** تخم مرد و پریاوشان
 و تخم گرس و رازیانه از هر یک ده درم سه بلو بد و بیا میزد بنمید
 و صاف کند و بخورد تا سینه را پاک کند و شلم را بپندد و اگر این شراب
 اندر معده قرار گیرد و سرفه خشک باشد و شلم گشاده باشد خداوند این

سفوف بلوط بیاید داد تا بخورد **صفت** تخم مورد کوفته و بلوط بخت
 اندر سر له و خشخاش بر سینه و خرقه شامی از هر یک سه درم همه
 بلوید و برد هان افکند هر روز سه درم بآب مورد شلیم پیندد و نافع بود
باب در علاج علتهای دیوانه گشتن بود ۲۸
 تخم زرنیا لویده این علت از خلط غلیظ بود که بر نشیند بعصبه ریبه و
 له از پری رطبا شش بر از رطوبتهای فاسد علامت این بود که نفس لران
 باشد و خفقان بود و هر وقتی که بشت باز هلد لران گردد و خرخره
 اندر سینه و معده و نفس بر نیاید و آنجا فضا طوطا باشد ستر باید که بخور
 جنطیانا بکار دارد **صفت** مغز بادام تلخ و تخم خرزهره و شکر از هر یک بخور
 اصل السوسر اما لئون سه درم پوست رگ لبر و آرد با قلا و جنطیانا و
 زریوند و مژ از هر یک یک درم همه بلوید و همچون کند با لئین هر روز
 چند جوی بخورد ینک بر و شلیم نرم گرداند **در** این معجون الم بکار دارد
صفت مژ و حلب و دوزیها فلک سیاه در می رب السوس دوزیها
 همه بلوید و همچون کند با لئین و هر روز چند قندقی بخورد **در** خدا و
 این علت معجون خردل بکار دارد سود دارد سرفه را که سخت است و آنجا
 رطوبتهای بسیار ستر بود **صفت** تخم ترب و تخم سپندان و حلب و خنیل
 و خردل از هر یکی سه درم همه بلوید و همچون کند با لئین و هر روز

چند قندقی بخورد ینک بر **در** بکار دارد قرص زریخ له سود کند رطوبتها
 را که اندر شش و سینه و معده بر و ستر شد بود و قرحه بر و ریم
 شش و صدر و هر ساعت نفس باز گیرد **صفت** بنفشه خشک و زرد
 و مژ و سیعه ساید و مارزد از هر یک دو درم زریخ زرد سه درم
 بلوید و بروغن کاه و پیامیزد و قرص لرد اند چند قندقی و هر روز
 ینک بر قرحه را که اندر شش بود و طهر کشته با ل کند و اگر از شش بوی
 کده آید و ریش کشته و طهر شده پس باید که خداوند این علت قطران
 خورد با لئین تا با ل کند از بوی کده شش را **در** بخورد معجون الصنوبر
صفت برک اهل و جوز السرو و حب الصنوبر و صغ عربی از هر یک
 سه درم همه بلوید و همچون کند با لئین و بخورد هر روزی چند بند
 که این معجون قرحه را خشک گرداند اندر شش الی عفن کشته بر و طهر
 این معجون را خاصیتی عظیم است درین علت **در** معجون اهل سودا و قرحه
 که در شش بر و عفن کشته بود و ریم آید **صفت** برک اهل و جوز السرو
 و حب الصنوبر بزرگ از هر یک دو درم سنبلیط و فحاح اذخر و
 و مژ و کند از هر یک یک درم همه بلوید و همچون کند با لئین و هر روز
 چند قندقی بخورد **در** لعوق الصنوبر جالینوس له سود کند قرحه
 در شش بود و سرفه باشد و فضا طوطا لرح کشته باشد در صدر و معده

صفت مغر صوبه بر مقشر و کثیرا و صمغ و اصل السوس اما ثون از
هر یک ده درم تخم کتان برشته و خرمای سندی ترو مقشر از هر یکی پنجاه
درم همه بکوبد و پیامیزد بروغن کاو و اکین و بکار دارد **دک** لعوق
الطباشیر جالینوس له سود کند قرحه را له اندر شش باشد و حرارت
تب را و گرمی را **صفت** صمغ عربی و نشاسته و خشتاش سبید از هر یک
سی درم زنجبیل و قاقله از هر یک سه درم شکر شصت درم طباشیر
چهار درم تخم خیار مقشر و مغر صوبه بر بزرگ مقشر از هر یک هشت درم
همه بکوبد و پیامیزد بروغن کاو و اکین و بکار دارد هر روز بخورم
دک لعوق افیون جالینوس له سود کند سرفه را له ترشتر و قرحه را له
در شش بر وردی بود و ریم آید و بادی بزرگ عظیم و شلم بیند **صفت**
کندر توده درم افیون سه درم شکر طبرزد چهار درم کاشمش دو درم تخم
سرخ درمی رعفران نیم درم همه بکوبد و پیامیزد با اکین و هر روز بخورم
باب در علاج شوصه و ذات الحجب و برسام ۲۴
مخدر زکریا لوید اثر این علت از حرارت خون باشد علامت آن بود
روی بیمار سرخ باشد و رطوباتش سترگشته علاج او را با سلیق باید زد
مخالف از آن سوی علت له درد کند و آب جو و بنفشه مر با خورد و اگر
شلم بسته بود شلم را نرم کند با آب میوها و آب آلو و بنفشه و زنجبیل

۸ و خیار جنبه این چنین چیزها خورد تا آن گرمی و حرارت سائن شود **دک**
بخورد و رت السوس له سود دارد ذات الحجب را و شوصه را **صفت آن**
رت السوس و بنفشه خشک از هر یک ده درم نشاسته و کثیرا و تخم
خطی و رازیانه از هر یک سه درم همه بکوبد و پیامیزد بلعاب بزرگ قطونا
و قرصه کند و بخورد بشراب بنفشه یک باشد **شراب** بنفشه جالینوس
سود کند شوصه و سرفه را له از گرمی و خشکی بود **صفت** بنفشه تریتم
تخم بلی ده درم کثیرا پیست درم تخم خطی با تریتم درم صمغ عربی بخورم تخم
خیار ده درم همه بجوشاند چهار رطل آب بکشد و رطل باز آید و صاف و پرو
باید سبید نیم رطل و بخورد هر روز سی درم با آن قرصه رت السوس و بادوام
بزرگ قطونا با مدام و شبانگاه یک بزرگ **دک** ضماد بابونج بکشد که سود دارد
و درد را سائن کند در ساعت **صفت** بنفشه خشک و بابونه و شست
و تخاله و خطی و آرد جو و تخم کتان و آرد حلب از هر یک ده درم
بجوشاند با آب تاهریه گردد و پرو افکند روغن خل و ضماد کند گرم
بر و نهد ماد گرب و طلی کند بر آن جای له درد کند **دک** آب جو بخورد
بار و روغن بادام و اگر سرفه خشک باشد بنفشه مر با خورد و لعاب بزرگ قطونا
خورد و آب لذو و آب خربزه و آب اسفناج خورد بروغن بادام یک
باشد این چنین چیزها خورد تا آن حرارت و خشکی بنشاند **دک** بخورد

قرص ترنجبین که سود دارد سرفه را که از حرارت و خشکی و گرمی باشد
صفت رب السوس و بنفشه خشک از هر یک ده درم تخم خیار و تخم لادن
و ترنجبین از هر یک پنجم ده بلو بد و بیامیزد بلغاب بزرگ قطونا و بلغاب
تخم بقی و قرصه گرد اند هر قرصه سه درم و بخورد یک قرصه بآب جو و با
این شراب بنفشه خورد که سود کند سرفه و سرفه را که از گرمی و
و خشکی **صفت** شراب بنفشه بساند شراب تر بنفشه رطلی و جو شاند
بد و رطل آب و بدست بزنند و صاف کنند و بروهند فایند نیم رطل اناسیر
سبید و بخورد با قرصه ترنجبین یک باشد خشکی سینه و معده را **دک**
این ضماد را دهن الخیری بکنند موم زرد ده درم سنگ روغن خیری زرد نیم
سبعه بخدرم پیله بطور درم ده بلو بد بزم کنند و بر صندل و معده طلی کنند
این مجربست **دک** مطبوخ زوفا و لوجک بکار دارد آن که یاد گردیم **دک** قرصه
لسان الثور جالینوس که سود کند سرفه و حرارت و گرمی **صفت** بلورد
طباشیر و کل سرخ از هر یک بخدرم کثیرا و صغ عربی و بسفاج از هر یک
دو درم و نیم تخم برجهن و تخم خیار و تخم خیار باد رنگ مقشر از هر یک بخدر
تخم کاه و تخم خنکاش و تخم سه و تخم بقی مقشر و مغز بادام شیرین و لسان
الثور از هر یک دو درم و نیم خربج سوخته و زیره اندر و گرده درشتی
سینه و سرفه را که تر بر بخورد یک **دک** خریده شیرین خورد خشک و بادام

تخم خورد و انجیر خشک خورد و فایند یک باشد **دک** شراب پیوسین بکار
دارد که سود کند سرفه را که با رطوبتها باشد سبب و سردی باشد **صفت**
تخم ترب ده درم و تخم قریص ده درم فودنج و سعت خشک و اصل سوسین
اسمانئون و حلبه از هر یکی سه درم این ده بلو بند و جو شاند با آب
گرد اند و بروا کنند فایند ده درم و روغن بادام تخم ده درم و بخورد **دک**
شراب حلبه بخورد که شش را پاک کند از رطوبتها غلیظ که گرد آمده باشد
اندر شش و معده که گرمی و حرارتی داشته باشد **صفت** پوست رطل گرد
و پوست رطل رازیانه و تخم لوفس و تخم رازیانه و تخم ترب و بیامیزد بلغاب
بزرگ قطونا و قرصه گرد ده و بخورد هر روزی یک درم بآب گرم بقی یا آب
انار یا آب برجهن یا آب لسان الثور یا آب حبه التیس یک باشد دیگر
این علت کاهو خورد و کاسنی و آب جو و آب بقی و چیزهای سرد و قاف
باب در علاج علتها سردی که در شش است
نخچه نرگیا و لید که این علت سرازد و لونه باشد بلی از ماد های غلیظ
باشد که فرود آید از سوی شش دیگر از دردی باشد که در شش افتد
و این علت را در دجوانان خوانند علامت این علت را بساند خیار
و بستان و مویزدانه گنده از هر یکی پست درم جو شاند به رطل آب
تابیک رطل آید و فرو گیرد و صاف کند و بروهند فایند سبید نیم رطل و

بادام شیرین بجاه درم و براتش نرم کند تا سبزر گردد انگاه در شیشه
 گذر و بخورد هر روز درم با پست درم آب عتاب بخته نیک باشد دیگر
 آب جو خورد با تخم خنکاش و پوست او و خداوند این علت را عذاب خایه
 نیم برشته و حشو بشیر و نشاسته گردد و شکر و روغن بادام اندر
 بخورد نیک باشد دیگر در آب نشیند هر روزی و گرمابه بکار دارد و
 را اندون کند بروغن بنفشه بعد از آنکه از گرم آب پیرون آید و تعب نباشد
 و انجم خوردن پرهیز کند دیگر گوشت بره خورد و مرغ خالی و بپزند
 خورد و شیر گرم خورد و شیر خرباش و شیر ستر و شیر بز خورد
 دیگر آب جو خورد با خرچنگ بخته و ماهی تازه خورد با شکر بریان گردد
 و اگر در شش قرحه باشد آن قرصه بکند که اندر علاج سرفه یاد کرد
 افراس خنکاش دیگر آن طلا کند که یاد کردیم اندر علاج شوصه و بر صدر و معده
باب در علاج زبانه کردن شیر زنان

اگر خواهد که شیر زیادت کند زانرا خداوند این علت باید که تخم خیار
 تخم شلغم و تخم سبست و تخم ترب و تخم گراث و تخم پیاز و آرد نخود و تخم رازیانه
 هر یک تخم درم ده بلو بد و بر دهان افکند هر روزی بچندرم بامداد و شب
 نیک باشد دیگر حشو خورد با نخود و سرگرد و دیگر شبت و رازیانه و تخم
 و آرد نخود و جو کند و بخورد دیگر آب گندم بخته با شیر نیک و شیر زیاده

باب در لگدن شیر زنان از پستان

اگر خواهد که شیر از پستان زنان کم کند این دارو فرماید تخم بازوج
 تخم بخرامشت از هر یک درم اهل و سداب خشک بچندرم بدهد بلو بد
 و بر دهان افکند هر روز سه درم دیگر آب زیره خورد و عدس پخته
 بجوشاند و طلی کند بر پستان دیگر طلی کند مرداسک و بروغن کل
 باری پیامیزد و طلی کند دیگر ضماد آرد با قلی درم تخم بادروج بخ
 در مسک طلی کند با آب بادروج بر پیشانی نیک باشد

باب در علاج علتها معده که از سردی و گرمی بود

محمد زکریا گوید که علتهای معده از چند لونه باشد نه پیرا اله هر علتی
 ابتدا کنند از معده ابتدا کنند و از چند لونه بگردد و اگر معده ضعیف
 و طعام نخو اهد گردد کنگبین شکری هر روز درم با مصطی روغن
 عود خام از هر یکی دو دانگ تا معده را قوی کند و اگر در معده سردی
 و برودتی بفر و رطوبتی و پستی بود داروی کنگبین خورد **صفت آن**
 سنبل و سعد و اذخر و زنجبیل یکان درم بلو بد و با کنگبین بخورد
 هر روز تا معده قوی کند و طعام آرزو کند **در** خداوند این علت
 گرم خورد تا معده را قوی کند و اگر در معده گرمی و حرارتی بفر و معده
 بفر باید که خداوند این علت را دل بزند و آب حصرم و آب طی خورد و

جو خورد یا آب انار تا آن گرمی و حرارت سائن شود و بعد از آن کاسنی
خورد و فلوس خیارشور خورد و این قرص طباشیر خورد **صفت**
کل سرخ و طباشیر یکان درم کشتیز خشک و دو درم سماق سه درم حب^{الزنبق}
دو درم تخم برنج سه درم همه بلو بد و قرصه کنند با آب حرم
و بخورد نیک تر دیر بخورد قرص **بستانه** کل سرخ پاک کرده درمی سنبه
طیب بدم مصطی رومی دو درم همه بلو بد و بیامیزد با آب سماق و **قرص**
کند و بخورد هر روز دو درم با سبکین سفر جلی **بستانه** بخی ترش
بار بار کند و میانشان گرداند از دانه و دغلیها و بلو بد و آب او بپزد
درم و بروهند سر له سی درم و بر سر اثر دهند و بخوشاند و صاف کنند
و بخورد این سبکین با این قرص کل که گفته شد نیلست و معده را قوی کند
و حرارت و گرمی را سائن نیک تر **در** شراب سفر جلی له سود کنند
ضعیفی معده را و حرارت و گرمی له اندر معده تر و معده است را قوی کنند
صفت آب بخی ترش پست درم نمیدهن درم مغز طبرزد پست درم همه
بخوشاند و صاف کنند و بخورد با این قرص طباشیر له و صفت شود **صفت**
قرص طباشیر کل سرخ پاک کرده درم طباشیر پنجم سماک پاک کرده سه درم **مصطی**
رومی درمی و ساز و درمی هلیکه سیاه و بلبل و ابلج از هر یک سه درم شد
طبرزد سی درم همه بلو بد و هر روز سه درم بخورد تا آن شراب یا آب

سرد نیک تر **قرص کل** بزرگ سود دارد در معده و فساد مزاج و حرارت
گرمی و ابتداء استسقا و تب و فضولها را له در معده **بتر صفت** کل سرخ
سه درم عود خام و سنبه الطیب و مصطی و سلیمه و فقاخ اذخرد
دارچینی و افستین یکان درم همه بلو و بیامیزد با آب سماق و **قرص**
کند و هر روز دو درم بخورد با آب **مخون** زیره لثونی سودا
درد و فساد و پستی معده را له گرمی و حرارتی نیر و سود کنند سردی
نالوار را و شل را نرم گرداند و بادها را براند و منفعت کنند سدهای
و قولنج را **صفت** زیره گرمی صدد درم زنجبیل پست درم فلفل سیاه
درم ناخواه بانزد درم سد اب خشک پست درم بورق ارمنی بانزد
درم همه بلو بد و بیامیزد با بکین و مخون کنند و هر روزی بخورد
پندقی یک تر **مخون اصطی** جالینوس له سود کند فساد مزاج و سردی معده
و ضعیفی او را و بادها را براند و رطوبتها را با لاله شش و سدهای
صفت آن قط و حماما و سنبه طیب و سلیمه و مصطی رومی از هر یک
دوازده درم زیره و دراز و فلفل سیاه و تخم شبت و تخم کرفس و انیسون
و ناخواه و زیره گرمی و تخم جذر لثوی و تخم لثوی و تخم الجذان
رومی و کاشم و اسارون و افستین رومی و الجذان سیاه و فلفل
دشتی از هر یک چهار درم همه را بلو بد و بیامیزد با بکین و مخون

و بخورد نیک باشد **مخمر** سود کند سردی معده را و رطوبت ها را که
 گرد آمده باشد و غلیظ گشته اندر معده سود دارد زردی رو پر او ^{منهفی}
 معده را و خون بواسیر را بیند و خون حیض را پاک کند و زهار و
 شانه را قوی کند **صفت** هلیله ^{سپاه} و بلیح و آبلج و گزماز و سنبل طیب
 و ادخر و سعد و زنجبیل و فلفل سیاه و ناخواه از هر یک پانزده درم
 خشت آهن سی درم تر گرد اند بسر له پزیک هفته و بساید و بنهلم
 اندر سر له سزب انگاه خشت گرد اند و بساید اندر ها و ن ^{دارد}
 برو افکند و همچون کند بانگین و بکار دارد هر روز مثقالی تا معده را
 قوی کند و خون بواسیر را خشت گرد اند و خون حیض را پاک کند
 و خون شانه را به بندد نیک **شراب خشت** سود دارد علتها سردی را
 و رطوبت ها را پاک کند از معده و لون را نیل و کند و معده را قوی کند
صفت آن تخم گوسفند و زبایخ و انیسون و زیره و ناخواه و الجدان
 رومی و سعد و کاشم و گرو یا و کشیز خشت و فلفل سیاه و دار ^{نفل}
 و قرفه و کندر و سنبل و جوز بو یا و قرقر و سعد و خولجان
 زنجبیل و تخم جرجیر و شونیز و برک سداب و تخم بیا از از هر یک
 د و درم له آهن نجا درم بخته اندر بنید و صافی کرده تخم خیار
 بادرنک مقشر و مغز بادام شیرین و معطر صنوبر بزرگ مقشر

ر
سعد

هر یک هشت درم مغز بادام تخم مقشر رب السوس و لثرا از هر یک
 بخندرم تخم را زبایخ د و درم تخم خشتخاش سیاه د و درم همه بلو بد و ^{بماند}
 بانگین و روغن کا و و بکار دارد **قرص** حب النیل سود دارد سرفه
 له از خشتی بود و سینه و معده را پاک کند و حرارت و گرمی را
 مائن کند **صفت آن** رب السوس نشاسته کثرا مغز بادام شیرین
 مقشر و صمغ عربی از هر یک د و درم شکر طبرزد بخندرم همه بلو بد
 بیا میزد بلعاب بخی و قرص گرد اند و اندر دهان گیرد بشب و رو
 نیک باشد و چنان باشد له اندر شش قرحه بود و ریم آید و گرمی و
 حرارت باشد سخت و سرفه طعن بوده باشد خداوند این علت آب
 جو خورد با خرچنگ و شراب خشتخاش خورد نیک باشد و اگر
 قرحه طعن کشته بود و ریم آید و نفس نتواند نردن باید له خدا ^{وند}
 این علت مطبوخ ز و فاء بزرگ خورد له یاد کردیم در علاج سرفه
 تا باک گرد اند شش را و معده را از ریم و الریم اندر کلو باند و
 نیاید بر خداوند این علت بستاند د و درم انگین سه درم
 و همچون کند و بخورد تا باک شود از این علت **دک** قرص زریخ ^{خورد}
 له یاد کردیم در علاج الربو له آن بحر بست علاج های قرحه را و اگر
 قرحه خشت باشد علامت شر آن بود له نه ریم آید و نه خوز و سرفه

باشد خداوند این علت را باید که آب جو خورد و آب گد و بروغن
 بادام شیرین و لعاب بزرقطونا و آب خیار خورد و طعام این چهار
 گدوی بخته باشد و جو بخته بروغن بادام و جلابی جو خورد **حب**
 بقله الحقاد در دهان گیرد **صفت** رب السوس ده درم تخم گدوی
 شیرین و تخم خیار و تخم برهن از هر یکی پنجاهم همه بگوید و بیاید
 بلعاب بزرقطونا یا سبیده خایه و قرص لرداند و در دهان گیرد دیگر
 شیر تازه خورد و آب بنیر تازه بدل آب شیر بز و بخورد بز جوتر
 اما برک جوتر و اگر در شش آماس باشد و سرفه خوش بود و اینجا
 گرمی و حرارتی نبود خداوند این علت آب الیئین خورد تنگ و روغن
 بادام شیرین خورد و شیر گرم کرده و حسوب آرد بخورد کرده و دایم سینه
 ضا د کند بوم و روغن کل باری و لعاب حلیه و لعاب تخم گزنان و پیده مرغ بانیطیک
باب در علاج علتها که خون از معده برآید نفث الدم
 محمد زکریا گوید که علت نفث الدم از امشله عروقها باشد و از معده
 و از آلتها نفس بود و اگر جان باشد که از معده سرفه نیاید و خشک
 باشد و اگر از آلتها نفس برآید و نه بار حشه باشد علاج این علت
 را چنین گوید هم او که علت نفث الدم از چهار جانب برآید یکی از دهان
 که قرحه بشو اندرو دویم از معده برآید باقی کردن که قرحه باشد اندرو

و اگر از آلتها نفس برآید و نه بار حشه باشد علاج این علت را چنین گوید هم او که علت نفث الدم از چهار جانب برآید یکی از دهان که قرحه بشو اندرو دویم از معده برآید باقی کردن که قرحه باشد اندرو

سیم از شش و سینه برآید با سرفه و لردا اگر قرحه باشد در شش و سینه
 چهارم از سرو از آلتها مغزو و دماغ دیگر باید که خداوند این علت
 غر غره گندجیزهای قابض چون آب سماق و آب حصرم و آب بلی و
 آب ریواس و ماورد و ورث یقال بزند و اگر در دهان قرحه بشو
 تازه در دهان گیرد کدر و خون سیا و شان و کل سرخ و بلوط و کز
 از هر یک درمی بگوید و در دهان گیرد و اگر این قرحه تن و رذی
 و غضن باید که آن علاج بکند که باب قلاع یاد کردیم داروی طباشیر
 اندرو کافور باشد بکار برد و اگر این خون از معده برآید باید که
 یقال بزند و میوههای قابض خورد اندک اندک و آب بلی ترش خورد
 دیگر داروی زیب بخورد **صفت** بلوط و خر نوب شامی و مویر بادا
 و حصرم و سماق از هر یک سه درم همه بگوید و بخورد دیگر در قرص
 لهر باء جالینوس بخورد **صفت** خشخاش سبید و تخم کدو و تخم خیار از هر یک
 ده درم نشاسته و کثیرا و صغ عربی و رب السوس از هر یکی پنجاهم کدر
 و کلار منی و خون سیا و شان و لهر با از هر یک دو درم دارچینی و اینون
 از هر یک درمی همه بگوید و بخورد هر روزی سه درم بشربا بختیار
 باب مورد نیگ بر نفث الدم را که بکار دارد قرصه ساذج **صفت آن**
 صغ عربی و گنده و خون سیا و شان و لهر با و مازو و کلار منی و شاق

وکلنا از هر یک یکدرم قرنه و سعد از هر یک یکدرم افیون دوداند
 همه بکوبد و بپایزد باب حصم و بخورد هر روز با آب حصم یا آب سماق
 یکبهر دیگر غذای این سپاساق باشد و طفشیل و قریص و میوهای
 ترش و قابض خورد چنانکه یاد کردیم و باید که خداوند این علت بریزد
 کند از بانگ داشتن و از چیزهای گرم خوردن دیگر بخورد مویا
 باروغن خیری یا روغن سوسن یا روغن نرگس یا روغن زیت و آب
 سیب خورد یک باشد و اگر خون از شش برآید و قرحه باشد خداوند
 این علت را یک قیفال بزند یا با سلیق دیگر آب با ذر و ج خورد و آب
 برهنه و اگر در معده و سینه حرارتی بر و گرمی سخت پس بخورد و
 افیون سود دارد نفث الدم را که از گرمی و حرارت بر **صفت** بر قطونا
 منقاپست درم زعفران و تخم خشخاش و مصطلی و لك منقا و هر با
 بانزده درم افیون هفت درم همه بکوبد و بپایزد مگر بر قطونا نکوبد
 قرصه کند بلعاب بر قطونا یک باشد **دک** بکار دارد قرص خشخاش چالینو
 که سود کند نفث الدم را که از گرمی و حرارت باشد و سود دارد سرفه
 تب و درد سینه **صفت** کل سرخ پاژ کرده و صنع عربی از هر یکی چهار درم
 کنیرا و نشاسته و تخم خشخاش از هر یکی دو درم طباشیر سه درم
 زعفران یکدرم رب السوس دو درم همه بکوبد و بپایزد بلعاب بر

۶۴ و قرصه گرداند و بخورد یکبهر **دک** قرصه که با بکار دارد خداوند
 این علت نفث الدم بستاند کند رو خون سیاو شان از هر یکی سه درم
 و داند که هر با بنگ درم سادغ و کل مختوم از هر یکی ده درم شب دود
 چنان سه درم و دودانگ افیون و دودانگ دارچینی این همه بکوبد
 و بپایزد باب حصم و قرصه گرداند بده قرصه و بخورد از و شش
 چهار درم باب را زیاغ یکبهر **دک** طلی کند بر معده سود دارد نفث الدم
 و قرحه را که اندر شش و سینه باشد و سود کند ناصور را و خون
 بیند **صفت** قاقیا و عصارة الحية التیسر و کندر و مازو و عفران
 و مروج و صغ عربی و کلار منی و افیون از هر یکی یکدرم همه بکوبد و آب
 سماق بپایزد و طلی کند بر معده و سینه یکبهر نفث الدم و ترش الدم
 را که در شانیه بر و در رحم طلی کند بر ناف و شکم هم یک باشد دیگر غرغره
 کند بر له و آب بامداد و شبانگاه دیگر آن خون که از معده و سینه
 برآید هم از رگهای دل آید و هم از رگهای جگر و آنکه از بالا آید و
 از زیر آید از معده از رگهای جگر و دل آید و آن خون که از جگر آید
 سرخ باشد و سبب آن خون که از شش آید تنگ بر و لدر و اگر چنان
 باشد که این بیمار را لوث آرزو کند پس لوث قروح باید داد و گوشت
 دراج و حو خورد بر و غن بادام و زعفران و شکر اندر و کرده دیگر

بکار دارد قرصه قاقیا جالینوس له سود کند نفث الدم را و خون را
ببندد **صفت** خون سیاوشان و جلائار و عصاره الحیه التیس و
قاقیا و لسان الثور کلسرخ و مازو و بوسه انا را از هر یکی سه درم
همه را بکوبد و بیامیزد بآب سماق و قرص گرداند و هر روزی بخورد
سه درم نیک باشد دیگر چیزهای قابض خورد تا خون را ببندد و آب
بھی و آب انار خورد دیگر لسان الثور خورد بآب لسان الحبل و اگر از
این علت نفث الدم خون وریم آید هر دو بهم **قرص** لوب الارض
جالینوس ریاید دادن **صفت** جلائار و لوب الارض و عصاره الحیه
التیس و زعفران و افیون یکان درم همه بکوبد و بیامیزد بمرور و
بخورد چند لوزی بامداد و شبانگاه نیک بود **جوارش** **تد** سه لاله سود
فضوطا و رطوبتها را له گردانده باشد اندر معده و طعامهای غلیظ
خورده باشد و معده را پاک گرداند از فضوطا **صفت** تربد سفیده
درم شکر بانزده درم زنجبیل پنجم درم همه بکوبد و بیامیزد بانلین و
هر روزی بخورد سه درم تا شلیم نرم گرداند و معده را قوی کند
باشد **در** حب زنجبیل له سود کند تخمه و ناوار را و رطوبتهای معده
پاک گرداند و شلیم نرم کند **صفت** زنجبیل و فلفل سیاه و مصطلی و ناخواه
از هر یک پنجم درم سقمونیا دودانگ همه بکوبد و آب و جوار

۶۵ شربتی نیم درم نیک باشد و طعام آرزد و کند قلع براند **در** معجون افستین
له سود کند درد معده و فی را ببندد له بسیار و معده را قوی کند که از
سردی و رطوبت باشد **صفت** تخم گرش و انیسون از هر یکی بانزده درم
افستین رومی ده درم دیر مازو و سلیمه از هر یکی پست درم
فلفل سیاه و چند پندستر از هر یک دو درم و نیم همه بکوبد و بیامیزد
جوارش له سود کند سردیها را له اندر معده باشد و تن و رطوبتها
را پاک کند و سده های جگر بکشد له از سردی و باد بود و معده را
قوی کند **صفت** کندر بنجاء درم فلفل سیاه و دار فلفل و زنجبیل و انیسون
و بسفایج و قرفه و قسط و عاقر قرحا و مصطلی رومی از هر یکی پنجم
شکر طبرزد بنجاء درم همه بکوبد و بیامیزد بانلین و معجون کند بانلین
انلین و بخورد هر روزی مثقالی نیک باشد سردی معده را و طعام
آرزد و کند و معده را قوی کند **در** معجون عود سود دارد معده را و
قوی کند و آرزوی طعام آرد و رطوبتها را پاک کند و شش و سده ها
جگر را بکشد له از سردی باشد **صفت** شونیز و ناخواه و مصطلی
و کذرو عود خام و بوسه فستق سبز از هر یکی پنجم درم همه بکوبد و
بانلین و معجون کند و بخورد هر روز مثقالی نیک باشد **معجون** سنبلیله
له سود دارد درد معده را و جگر را و این معجون را مستقی هست عظیم

بکوبد و بیامیزد
و ناخواه و انیسون

شکر سبک

صفت سنبلیط و قسط و فلاح اذخر و قصب الذریره و مویر
 مقشردانه کنده از هر یک چهار درم زعفران و سر و اینسون و
 فلفل سیاه از هر یکی درمی مقل ازرق و دو درم سلیخه بخدرم همه بگوید
 بیا میزد بنیید و همچون کند با لکین و بکار دارد نیک بتر و اگر در معده
 و جگر آسای بود این ضما میر معده گذ **صفت آن تخم کنان و حلبه و تخم**
لرب و حب البیان از هر یکی ده درم و محمد زکریا گوید که این
 علت از اسهال معده باشد یا از ضعیفی معده و باشد که از رطوبت
 غلیظ باشد و بشر که از پیش معده بود و از خون فاسد گشته اندرتن
 باید که خداوند این علت آب انبیین خورد و جلاب و قوس دم
 خوی **صفت آن کذر و سر و خون سیاوشان** از هر یکی بخدرم کل سرخ
 و طهر با از هر یکی دو درم کل ارمنی سه درم همه بگوید و بخورد بآب
 میوه های ترش نیک باشد **در** بخورد قرص طنار مار و جلنا را از هر یک
 سه درم کل سرخ بخدرم صمغ عربی و طهر با و کل ارمنی از هر یک سه
 درم همه بگوید و قرصه گرداند بآب سماق و بخورد هر روز سه درم این
 سماق دگر بکار دارد آن قرصها که اندر نقت الدم یاد کردیم و در علاج شوصه
باب در علاج علیها فواق و دروش
 محمد زکریا گوید که این علت فواق از چهار نوع بشیر اول از اسهال معده

دویم از باد سبیره سیم از آماس جگر باشد چهارم از اسهال بود اگر
 این علت از اسهال معده باشد بخورد قرصه کاشم **صفت** زنجبیل فلفل کاشم
 از هر یک دو درم همه بگوید و بخورد بآب جوشیده و اگر از باد سبیره
 بخورد قرصه راسن **صفت** کندر بخدرم راسن خشک سه درم برک
 سداب خشک دو درم جوب نام سه درم سحر خشک درمی و نیم
 نلخواه یلدرم و نیم مصطکی و سنبلیط از هر یک درمی همه بگوید و بخورد
 بطبوخ زیره نیک باشد و منفعت کند بادها را که اندر شکم باشد غلیظ
 گشته و اگر از علت جگر بشیر و از حرارت گرمی باین علت باید که خداوند
 این علت رارک با سلیق بزند و آب جو و آب انار خورد و ضما د کند
 جگر صندل و ماء ورد و سرکه و کافور و آب غیب الثعلب و آب کاسی
 خورد با سنگین و اگر از اسهال باشد و شکم کشاده بود بر این علت
 ردی بود و این علت را در رویت باید که خداوند این علت خور
 بنشاسته و شکر و روغن بادام در و کرده باشد و خایه نیم پرشته خور
 و شیر با شکر خورد و اگر از اسهال سبیره باشد و از بادی غلیظ او
 الفواق جالینوس بخورد **صفت** قسط تخ و صبر سقوطی و درسیها
 تام خشک و فودنج لوهی و نفع خشک و سداب و تخم کرفس و کندر
 و اسارون و اذخر از هر یک دو درم اینون و کل سرخ پاک کرده از هر یک

بگوید و بیایزد بنبید و قرصه کند و بکار دارد نیک باشد و متفقد کند
باب در علاج علت های هیضه و شکم رفتن
 محمد زکریا گوید که سبب علت هیضه آنست که معده قوی نباشد و
 تیز باشد و غن نشسته انگاه که طعام بسیار بخورد اندر و آویزد و هم
 گردد بگوشت و پیست گردد پس آن طعام بماند ناچسته اندر معده و
 سرد گردد پس آنگاه بخارها دفع گردد آن طعام را پیش از آن که جگر ببرد
 و همه اعضا را فاسد گرداند و اسپستقا پیدا کنند و این علت متفقد
 تر باشد بر انگاه که دراز گردد باید که علاج جریانی تا بیند و اگر این علت
 از حرارت و گرمی باشد و قوی بود باین علت بخورد قرص سماق **صفت**
 کلسرخ پاژ کرده و سماق پاک کرده از هر یک بچند گرم طباشیر دودرم
 کل نشابوری سه درم سه بگوید و بخورد هر روز سه درم باب انار
 شیرین یا آب سیب یا آب بخی و بر و افکند نیم درم کافور **در** ضماد معده
 بصدل و کلسرخ و ماورد و کافور و آب مورد بیک بشیر دیرر گوشت
 گرداند برف یا آب جلیده و بر معده بگذارد تا معده را سرد گرداند و قوی
 بیند و اگر می و حرارت سائن کند دیر آب حب الرمان خورد و گوشت
 قروح حب الرمان بجسته و آب حصم نیک بشیر دیر بخورد شراب حب
 الرمان **صفت** حب الرمان ترش نیم رطل سماق پاک کرده مقشری درم ده

بجوشاند چهار رطل آب تا بد و رطل آب آید و صاف کند و برو هذبه
 ترنج ده برک و جوب نفع ده جوب و قرفله و درم و نیم کند بچندرم
 بوست فستق سه درم ده بگوید و بر شراب افکند و بخورد تا قوی را
 بیند که عظیم باشد و شکم را بیند **در** قرص سگ المسک سود دارد
 علت های هیضه را و قوی را بیند که سخت بود و اخلاط های ردی که
 اندر معده باشد **صفت** کلسرخ ده درم قرفله و سگ المسک یک
 درم راسن خشک یک درم و نیم مصطکی رومی افیون و بیروج یک درم
 اینها همه را بگوید و قرص کند ده قرصه و هر روزی قرصه بخورد
در شراب حب الرمان سود دارد ضعیفی معده و نالوار را و معده
 را و معده را قوی کند **صفت** تخم گرس و راز یاخ و نفع و گرس از
 هر یکی دسته گوه آهن گرفته چون سرمه کرده ده درم ده بخورد
 بهفت رطل روغن و صاف کند و بخورد هر روزی و غذای این
 پمار گوشت مرغ خاکی و گوشت بره و زرده خایه و کباب بود با
 شراب سود کند و معده را قوی کند **در** جوارش ناخواه و گند
 از هر یک دو درم مویز بادانه بچندرم کلارینی دو درم طباشیر
 تخم خطمی از هر یک بچندرم بزر قطونا برشته سه درم ده بگوید
 و بیامیزد با آب انار شیرین یا آب برهن و بخورد هر روز دو درم

در
 حب الرمان

بطبوح زوفانیك برقص خشناس سود گندرفه راله ازحتلی باشد
 حرارت و نفث الدم راله از گرمی و حرارت بشر و منفعت کند ترله را یک
صفت آن خشناس سبید سی درم تخم گدو و تخم خیار و تخم بنک سبید
 از هر یکی پنجم نشاسته سی درم کشیرا و صمغ عربی با توده درم
 بگوید و بیامیزد به عاب بزرگ قطونا و قرص گردانده هر قرصه سه
 و بخورد بشراب خشناس با آب جو له سود دارد نفث الدم و علت
 سل را له از گرمی بود بشراب خشناس له یاد گردیم اندر علاج زکام
 دیگر لعوق طباشیر جالینوس سود دارد و نفث الدم را و تب راله
 از گرمی و حرارت باشد و منفعت کند سرفه و درد جلر و شوصه
صفت کل سرخ پاک گرده و صمغ عربی از هر یک چهار درم کشیرا
 و تخم خشناس از هر یک دو درم طباشیر و زعفران از هر یک نیم
 درم رب السوس و درم مه بگوید و بیامیزد بنبید شلت معقوف
 و بخورد با آب ترنجبین یا آب زوفا و مطبوح زوفا **در** لعوق طبا
 جالینوس له سود گند سرفه و نفث الدم و فضوطا غلیظ و در سینه
 و معده را و قرحه راله اندر شش باشد **صفت** قاقله چهار درم صمغ
 عربی هشت درم نشاسته و تخم خشناس سبید و زنجبیل از هر یک
 سه درم طباشیر چهار درم شکر طبرزد چهار درم سورجیان و سقمونیا

از هر یک دانی سه بگوید و بیامیزد با آب و حب کند و این یک شربت
 باشد بشب این حب بخورد و بامداد بگاه این مطبوح تا علت های سودا
 بیاورد و پاک گرداند **در** معجون ایتیمون له سود دارد علت های
 راله سوخته باشد و خلط های سودا بیاورد **صفت** هلیله زرد مقشر
 پست درم ستر سبید پنجم ایتیمون افریطی ده درم اسطوخودوس
 ده درم غاریقون و خربق سیاه از هر یک پنجم قرنفل و درم
 و فلفلسک و پوست تربخ از هر یک سه درم مه بگوید و بیامیزد بکشمش
 و با کنین کند برداشته و معجون کند و بکار دارد نیک بر علت های سودا را

باب در علاج خفقان دل

۵۷

نمک زگرایا لویده معجون مغزخ سود کند علت های دل و خفقان فواد
 و سستی تن و معده را **صفت آن** مصطکی رومی و عود خام و دارچینی
 و قرنفل و سنبل و سکه المسک و جوز بویا و بابه و قاقله و هیل بویا
 و بزرگ تربخ از هر یک دو درم شکر یلدا که عنبر یکدانگ مه بگوید
 بیامیزد بشراب ریحانی و بخورد هر روزی یک شقال سود کند
در کرد و المسک له سود کند سستی معده و خفقان دل و علت های قلب
 را سود دارد و زهرها را له خورده اند **صفت** مصطکی و دار صینی
 و قرنفل و سنبل طیب و سکه المسک و جوز بویا و بابه و هیل بویا

و سعدا ذخرو عود خام و پوست تربخ و تخم فلفل خشک و تخم ریحان
 و مرزنگوش خشک و بنام و نجیل و دار فلفل از هر یک ده درم و این
 ناسته و بسته و ابریشم سوخته و بهمن سرخ و سبید و ساج
 هندی از هر یکی ده درم زرباد و درونج از هر یک بخدرم مشک خالص
 دودانک هه بلوید و بیامیزد با بکین و همچون کند و بکار دارد هر
 شقای با هیلک کابل مرئی نیک بشه و اثر این علت از سودا و محرق بشه
 و بلغمی لزج باشد ستر و پستی معده و خفقان دل باشد بخورد حب
 اقیمون جالینوس **صفت آن** هیلک کابل و هیلک زرد یکان درم غایر
 چهار درم اقیمون افریطی بخدرم ملح هندی نیم درم ایارج فیترا
 ده درم تربد سبید با توده درم هه بلوید و بیامیزد و حب گرد اندو
 بخورد شربتی سه درم سودا براند و شکم نرم دارد **دیرد و اللسک**
 جالینوس له سود دارد علت های سودا را و خفقان دل و وسوسه
 و تنگ و اندوه را و دل را قوی کند **صفت آن** درونج درمی مروارید
 و ابریشم و بسته و ابریشم سوخته از هر یک یک درم و نیم بهمن سرخ و سبید
 و اشنه و سنبل و ساج هندی و فاقله و قرنفل و چندید ستر
 هر یکی نیم درم زنجیل از بید از هر یکی دودانک مشک خالص
 شقای این همه بلو و همچون کند با بکین خام بکار دارد هر روز نیمال

نیک باشد دیر زمان گرم خورد با شراب و آب سبب و مشک می بود
 و ریحا نهانیک **بشر** **دک** معجون المیصر جالینوس لویید سود کند
 علت های خفقان را و صرع و تب طن و درد معده و نالوار و گران
 تقر و علت های فواق را له سخت و عفونتهای خون را **صفت آن**
 چند پدستر و رب السوس و سلیخه و قسط طخ و فلفل سیاه و دار
 و میعه و ایون و زعفران و سنبل از هر یک سه درم جاو شیرین
 مشک یکد انک زرباد و درونج و مروارید ناسته از هر یک نیم درم
 ستر نه درم هه بلوید و بیامیزد با بکین و همچون کند و بکار دارد
 چند نخودی نیک باشد **دک** معجون اصفر سلیم له سود دارد علت های سودا
 و خفقان را و درد گودکان و دردهای ارحام را **صفت آن** فلفل سبید
 و زنجیل و ملح هندی از هر شش درم ایون فریون و چند پدستر
 و زعفران و قرنفل و مصطلی رومی و مصطلی و عاقر قرحا از هر یک
 بخدرم قسط طخ شش درم هزار جشان سعد و زرباد و درونج و زریون
 دراز از هر یک دو درم روغن بلسان و کافور از هر یک دو درم هه
 بلوید و بیامیزد با بکین و همچون کند و بکار دارد نیک باشد و منفعت کند
باب در داری له ترافریه گد و ستر
 محمد زکریا لویید له خداوند این علت را این حسود بدهند این حسورا

صفت آن لنگ و آرد با قلی و آرد نخود و آرد برنج از هر یک ثقی این همه
 حسو کند بشیر کا و و روغن بادام برواف کند و بخورد هر روزی باید
 و شبانگاه یک بشیر **دک** داروی غذا بخورد هر روزی که تن را فربه کند
 و آب بشت را بپذاید و زیادت کند **صفت** مغز بادام و مغز فستق
 مغز گوز هندی و فایند و شلرط برزد و مغز قدق از هر یکی پست
 درم سه را بگوید و بخورد هر روزی یک بشیر دیگر خداوند این علت کو
 مایگان فربه خورد و بره و نان خورد بر سر بنید تن را فربه کند
 دیگرش الحار نرند بیاهی درد و راه و قی گردن بکار دارد بیاهی
 و راه یک بشیر و تن را فربه کند دیگر پر هیز کند از طعامها شور
 بجلد و ترشها بخورد البته که تن را ترار کند **دک** معجون قرفه تن را
 فربه کند و سطر و هو جید بحرب **صفت** قرفه و ریره گرمانی و حلبار
 و زنجبیل و ناخواه از هر یک بخدرم تخم سبندان سبید ده درم عترت
 زرباد سه دریمها تخم یک هفت درم بید الخیر مقشر درمی سورجیان
 و بوزیدان و بھمن سرخ و سفید دو دریمها که آهن ده درم ^{بگوید}
 و بخورد هر روز سه درم بامداد و شبانگاه دیگر این حسو برنج بکار
 هر روز **صفت آن** آرد برنج و آرد با قلی و آرد نخود و آرد کدو و مغز
 بادام و کثیرا و شکر از هر یکی چند انگ باید و حسو کند بشیر و بخورد

^{نیم پیمانه} و از شور و ترش بجلد بر هیز کند و لون را بگوید و اندرو تن گرم کرد
 و از مرد و زن و آزموده است این معجون **صفت** حبه الحضر ابزرش
 و لوجک بھمن سرخ و سبید و زیریوند و سیله و زنجبیل و قودری
 سرخ و سبید و مغز بادام و شهد انج و شونیز و فستق و آرد نخود
 و لجن از هر یکی ده درم سه را بگوید بروغن کاو و پیامیزد و معجون
 بالین شربت بخند جوی بشیر کا و لرم لرم و مردان بآب لرم بناشتا
باب در داروی که تن را لاغر کند ۵۹

خداوند این علت لرسنی بکار دارد و بخورد این داروی سندر
صفت آن لک و سندر و سرو شب از هر یک سه درم مرزنجوش خشک
 نیدرم مزاج و زیریوند لرد و جنطیانا از هر یک دود انگ این همه
 بگوید و بخورد بسر که تن را لاغر کند و این یک شربت باشد
 و غذای این بیمار ترها باشد و کاسنی خورد بسر که تن را لاغر و ترار کند
باب در علتهای جگر که از گرمی بود ۶۰

و هو لگوید که اگر علت جگر از گرمی و حرارت باشد و تبی با او بود و تشنگی
 باشد و سرفه خشک با او باشد خداوند این علت را رل با سلیق نرند
 از دست راست و سرد کرد اند و بر سینه افکند و ضا د کند بر جگر
 بصد و ساورد دیگر باید که خداوند این علت آب جو خورد و آب

انار ترش و آب کاسنی و آب عنب الثعلب و سکنکین شکر و ترش **صفت**
 سده ترش طی و شکر یک رطل جو شاند با شیر و صاف کند و بروشد
 یک کاسنی و تخم او و الرجاء آب ماورد باشد بهتر باشد و بخورد هر
 سی درم باشد حرارت و گرمی جگر و معده را دیگر غذا خداوند این علت
 زرشک باشد و آب حصرم بلوشت فروج کرده و پرهیز کند از بنید
 و اگر در جگر آماسی باشد با ورم و استسقا باشد با این علت و حرارت
 گرمی و برقان باشد بخورد **اقراص** انبر باریس سود دارد ضعیفی جگر و نفیاً
 مزاج را **صفت آن** عصاره انبر باریس ده درم کل سرخ پاک کرده تخم
 درم تخم کاسنی و تخم برهمن و تخم خیار از هر یک سه درم تخم گرسنک درم تخم
 سنبل نمیدرم مصطی رومی لك و ریوند چینی از هر یکی یک درم همه
 بلو بد و بیامیزد با آب سیب یا آب کاسنی یا آب سماق و بخورد هر روز
 سه درم با سکنکین اما آب کاسنی اما آب عنب الثعلب نیک باشد دیگر جو
 خداوند این علت آب کاسنی یا خیار شیر و ضما دگند بر جگر **صفت** موم زرد
 روغن کل یا پسی و روغن بابونج و مقل و تخم کرب و مژ و سنبل و سعد و کل
 سرخ از هر یک دو درم همه بلو بد و بیامیزد با آب بخی یا آب مورد و ضما
 گند بر معده تا آن حرارت را ساکن کند **در** قرص انبر باریس جالینوس له
 سود کند سو مزاج و حرارت جگر و ضعیفی جگر و فساد مزاج را له انجا **حرارت**

و گرمی و آماس جگر باشد و استسقا را **صفت** عصاره انبر باریس و **صفت**
 درم کل سرخ پاک کرده و طباشیر از هر یکی بخم تخم کاسنی و تخم
 خیار و تخم لاد و تخم برهمن از هر یک سه درم تخم را زیانج یلدایم
 همه بلو بد و بیامیزد با آب سماق و قرص کند و بخورد هر روز سه درم
 سکنکین یا آب کاسنی یا آب عنب الثعلب نیک باشد دیگر باید که خداوند
 این علت آب جو خورد و آب خیار و آب کاسنی و آب عنب الثعلب
 خورد و سکنکین دایم و ضما دگند بر جگر بصل و ماورد و کاهور
 و غذا این چهار ماهی تازه باشد سرکه و گوشت بزه خورد با سرکه و آب
 جضم خورد و انبر باریس و کل سرخ و طباشیر و تخم کاسنی و رب
 السوس و تخم لاد و تخم خیار از هر یک دو درم همه بلو بد و بخورد
 هر روز دو درم با قیصر اطلی کافور یا کاسنی یا سکنکین نیک باشد
در ضما دگند بر معده گند سود دارد آماس جگر و معده را له انجا گرمی
 حرارت باشد **صفت** کل سرخ پاک کرده شش درم زعفران و صندل
 سرخ از هر یک دو درم صندل بسید چهار درم کافور نیم درم فوفل و
 خطمی و آرد جو و بنفشه خشک از هر یک دو درم همه بکوبد و موم کداحه
 درم باده درم روغن کل بارسی گرم کند و دارو ها بروانکند و طی کند بر معده پوسینه
باب در علاج درد جگر از سردی باشد

درم کاسنی و تخم لاد و تخم خیار از هر یک سه درم تخم را زیانج یلدایم
 همه بلو بد و بیامیزد با آب سماق و قرص کند و بخورد هر روز سه درم
 سکنکین یا آب کاسنی یا آب عنب الثعلب نیک باشد دیگر باید که خداوند
 این علت آب جو خورد و آب خیار و آب کاسنی و آب عنب الثعلب
 خورد و سکنکین دایم و ضما دگند بر جگر بصل و ماورد و کاهور
 و غذا این چهار ماهی تازه باشد سرکه و گوشت بزه خورد با سرکه و آب
 جضم خورد و انبر باریس و کل سرخ و طباشیر و تخم کاسنی و رب
 السوس و تخم لاد و تخم خیار از هر یک دو درم همه بلو بد و بخورد
 هر روز دو درم با قیصر اطلی کافور یا کاسنی یا سکنکین نیک باشد
در ضما دگند بر معده گند سود دارد آماس جگر و معده را له انجا گرمی
 حرارت باشد **صفت** کل سرخ پاک کرده شش درم زعفران و صندل
 سرخ از هر یک دو درم صندل بسید چهار درم کافور نیم درم فوفل و
 خطمی و آرد جو و بنفشه خشک از هر یک دو درم همه بکوبد و موم کداحه
 درم باده درم روغن کل بارسی گرم کند و دارو ها بروانکند و طی کند بر معده پوسینه
باب در علاج درد جگر از سردی باشد

هو لگوید که علت درد جگر از سوء المزاج باشد و از فساد مزاج و ابتداء
 استسقاء باشد باید که بکار دارد قرص **لک** سود دارد استسقاء الحی را و
 بول را بشاید و جگر را گرم گرداند **صفت آن لک** و ریوند چینی از هر یک سه
 درم سنبل طیب و مصطلی و تخم گریس و انیسون و اذخر و ناخواه و اهل
 مغز بادام تلخ و قسط تلخ و رونا و اقسین و عصارة غافق و اسارون
 و زریوند و جنطیانا از هر یکی دو درم فلفل سیاه و زنجبیل از هر یک
 درمی که بگوید و قرصه کند و بخورد هر روز سه درم باب **دها شراب رطبا**
 بوست رگ گریس و بوست رگ رازیانه از هر یک پست درم اسارون و
 اهل از هر یک ده درم که بجوشاند بد و رطاب آب تایک رطل باز آید و صافی
 کند و بخورد هر روز ده درم با اقراص لک نیک باشد استسقاء الحی را
 بول را بشاید و جگر را گرم گرداند دیر ضحاک کند بر جگر بجزها و قابض
 و گرم **صفت آن سعد** و سنبل و مصطلی و کندر و جوزالسترو و سنگ المشک
 از هر یک دو درم که بگوید و بیامیزد بنید طهر و طلی کند بر معده تا
 را گرم کند **دوا** و الکرم بزرگ سود دارد علت های جگر را که از سردی
 و گرسنه باشد و آنجا گرمی و حرارتی نباشد و درد جگر باشد و درد
 طحال و ضعف معده و اسپتسقا بود و لون را نیل و کند **صفت آن** موقوفه
 و دو قو و تخم گریس و می و سر از هر یکی چهار درم سنبل و تخم درم قسط و

و اذخر و حب البلسان و رونا و اس از هر یکی دو درم جعد و عصارة غافق
 و دهن البلسان از هر یک سه درم سیردشتی سه درم قصبه اللی
 و بابونج سبید و سرخ از هر یک یک درم رب السوس سه درم زعفران
 ده درم که بگوید و بانگین بیامیزد و معجون کند و بخورد هر روز
 چند جوی نیک باشد **دگر** معجون راسین سود دارد اما سر جگر و صلب
 درد معده و جگر را که از ضربت رسیده باشد **صفت آن** زریوند و خسل
 راسین خشک و اشتر غار از هر یک سه درم تخم گریس و تخم رازیانه
 از هر یک یک درم و نیم که بگوید و بیامیزد بانگین و معجون کند و بخورد
 هر روز چند جوی باب گرم نیک باشد **دگر** معجون قسط جالینوس
 سود دارد درد معده و جگر را که از سردی و برودت باشد **صفت آن**
 دارچینی و بوست پلیخه از هر یکی هفت درم قسط تلخ هشت درم
 و تخم گریس و اسارون از هر یک پانزده درم فقاخ اذخر و سر و اصول
 اذخر از هر یکی دو از ده درم سیلخه ده درم زعفران و زریوند کرده
 چینی از هر یکی هشت درم که بگوید و بیامیزد بانگین و معجون کند
باب در علاج علت های یرقان که از گرمی باشد
 و معتمد زکریا گوید که این علت یرقان را اسباب بسیار باشد و از این علت
 از حرارت و گرمی باشد باید که خداوند این علت آب جو خورد و آن

و بست جو باشک و زرشک و آب قوت شامی و رباس و جیره های
 و قابض و آب کاسنی خورد دیگر از چیزهای گرم و خشک برهیزند
 و غذا پاره های تازه باشد بسرله و از گوشت ها چله برهیزند دیگر
 گرمایه رفتن بکار دارد و ماورد برتر پزند و آب انار اندر چشم کشند
 وضاد کند بر جگر **صفت** ضد اسرخ و سبید و کل سرخ و فوفل و شیا
 مایه انار هر یکی دو درهم به بلو بد و پرو افکند کافور و ماورد و غلب
 و سرله طلی کشند یک باشد حرارت جگر و معده و سینه را له گرمی عظیم
 دارد دیگر بکار دارد خداوند علت یرقان گرمی نباشد
 این دارو **صفت آن** آب کاسنی را بخورد با خیارشور و روغن بادام نیل
 و شکم نرم گردد بطیوخ هلیل **بستاند** ترنجبین ده درهم هلیل زرد
 درم سقونیاد و دانه گورد تا شکم نرم گردد دیگر بخورد آب رازیانه
 و آب کاسنی و آب غلب و آب جو باشک و آب کشوت یک باشد
 این علتهای گرمی را سائن کند و خداوند این علت را باید له رفت بزند و جگر
 الذراع و از حرارت و گرمی باشد عظیم این را بخورد قرصه غاف جالینوس
 که سود کند در جگر را له از حرارت و گرمی باشد و علتهای یرقان و
 هضم و سده های جگر را بشاید و سود کند در دماغ را **صفت آن** عصاره
 غاف شش درم کل سرخ پاک کرده و سنبل از هر یک دو درم ترنجبین منقاش

این دارو بخورد با خیارشور و روغن بادام نیل و شکم نرم گردد

طباشیر چهار درهم به بلو بد و بخورد آب کاسنی یا آب سردینک باشد **در**
 این دارو ها بخورد **صفت آن** آب رازیانه و آب کاسنی و آب غلب
 باشد **در** این ضاد بر جگر و معده **صفت** پوست ارد و آب بید و
 سرخ و سبید و آلو جو و تخم برهمن و زعفران و کل باری و موم زردعه
 مرهم گردد وضاد کند و پرو افکند کافور تا آن حرارت و گرمی فرو کشد
 و سائن کند و آب کل و آب انار ترش خورد و اگر بایر قان در دجگر باشد
 و گرمی و حرارتی باشد بخورد قرص شعیر جالینوس **صفت** عصاره غاف
 دو درم زعفران سپه درم طباشیر و کل سرخ و تخم سلمه از هر یک پنج
 درم تخم رازیانه و تخم گرس از هر یک دو درم لک و ارد جو هفت درم
 تخم خیار و تخم برهمن از هر یک سه درهم به بلو بد و بیامیزد آب بزرگ
 ترب و آب کشوت قرص کند و بخورد هر روز یک درم و نیم با سنبلین یا
 آب گرس یا آب رازیانه یا آب ترب یک باشد **در** بخورد این دارو له
 سود کند یرقان را له از گرمی و حرارت باشد **صفت** شکر سبید پنج درم
 دو دانه به بلو بد و بخورد آب سرد تا شکم نرم گردد و نافع باشد انشاء الله

باب در علاج یرقان سرد

تجد گریا گوید له این علت یرقان از سردی و حرارت جگر باشد و الجا گرمی
 حرارت نباشد خداوند این علت ایارج فیکر آب رازیانه و آب کاسنی

و سلبین و این جبالینوس بخورد **صفت** فریون و اقیون اقربطی و صبر
اسقوطی و تخم گرش دشتی از هر یک یک درم همه بلو بد و حب گرداند و بخورد
شرابی از دود درم بآب انیسون یک باشد **در** بخورد و حب غاف سودا
برقاراله از سردی نه سخت یک و مجربست **صفت** صبر سقوطی یک درم سقونیا
دودانک غاریقون چهار دانگ عصاره غاف دودانک همه بلو بد و حب گرداند
بآب کاسنی و بخورد این یک شربتست **در** معجون انیسون جالینوس سودا
برقاراله از سردی بود و سدهای جگر را بشاید و بول را **صفت** سلبین
و مصطلی رومی و دارچینی و تخم رازیانه و تخم گرش و ابل و قسط و عصاره انیسون
دو کاند درم همه بلو بد و بیامیزد با سلبین و معجون کند و بخورد هر روز
سقالی آب رازیانه یا آب گرش یک **در** معجون شهریاران جالینوس که سودا
سردی معده را و سردی جگر را و اسپستقا و برقاراله سرد و علتهای سودا
و این معجون شلیم نرم گرداند **صفت** شیطرح هندی و زنجبیل و فلفل و دارچین
قرقه قافله قرینل اشنه ساج هندی نشاسته و مصطلی رومی و قافله
بزرگ و دارصینی و سنبل و سلیخه و تخم گرش و ناخواه و تخم رازیانه و
انیسون از هر یک شش درم اقیون اقربطی و تربد از هر یک دو اوزه
درم سقونیا دو اوزه درم شکر طبرزد شش درم همه بلو بد و بیامیزد با
و معجون کند و بکار دارد یک باشد **در** بخورد شراب قوطم الزاین علت

یرقان از حرارت و گرمی بپزند پیرتانه و شیر بز تانه از هر یک یک
و بروافند لقی قوطم و شبنی دست باز دارد از آن شیر و صاف کند و بروافند
مع هندی یک درم سنگ و سقونیا سیزده دانگ و بخورد یک باشد
باب در علاج علتهای طحال از گرمی و سردی
نخمدن گریا لویده علت سپردن اسیر دشتی و سحر خشک و زربوند دراز
و برک سداب و تخم سبندان و وج و شونیز از هر یک سه درم و شوقیه
درم شوق را اندر سرله نهد تا ترک گردد و داروها لخته و پخته برو
افکند و قرص گرداند و بخورد هر روزی دو درم با سلبین ترشیک
باشد و الزاین علت طحال که گشته باشد و ستر شده این ضحاک بر طحال هندی
سودمند بود **صفت آن** برک سداب و بورق ارمنی از هر یک یک درم و شوقیه
درم این همه تر گرداند اندر سرله و بر طحال هندی بخورد و بخورد
تر گرداند هفت روز یک باشد **در** بخورد معجون سبندان جالینوس
صفت آن سبندان بخورم شونیز و درم و نیم همه بلو بد و بیامیزد با
و بخورد هر روزی دو درم با سلبین **در** قرص زربوند جالینوس
بخورد **صفت آن** هلیله زرد زربوند از هر یک ده درم همه بلو بد و بخورد
هر روز دو درم پیول بر اما اب افکاران یک **در** ضحاک کند بر سپرز
صفت آن صبر و حله و حلت از هر یک سه درم الخیر و شوقیه

و سبب از هر یک محرم اخیر را جو شاند سر له تیز و این داروها
 گرفته بروا کنند وضاد کند بر طحال نیک باشد **دک** اقراص السوس جالینوس
 له سود کند در دسپرز را له از سردی و باد بود **صفت** سوپن اسمانگون
 و فلفل سیبید و سنبل و شق از هر یکی سه درم و شق را تر کرد اندازد
 و داروها گرفته بروا کنند و قرصه کند بخورد هر روز یک درم با **سنگین**
 سه روز تا آن باد را براند و سپرز را ساکن کند این قرص مجربست **دک** ارضاد
 بر هدی بر سپرز **صفت** برک سداب خشک چو شاند سر له و باره نمد در
 افکند تا نیک تر گردد بر گرم گرم بر سپرز هدی نیک باشد **دک** قرص لبر
 جالینوس له سود کند در دسپرز را له از سردی و باد بود **صفت** بویت
 لبر چهار درم زریونند گرد یک درم تخم بنج انگشت و فلفل سیاه از هر یک شش درم
 و شق چهار درم و شق را تر گرداند سر له و داروها گرفته بروهند
 قرص کنند و بخورد نیک باشد **دک** ضاد کند مرق و شق و کند را ز
 هر یک سه درم سنگ این جمله تر گرداند سر له وضاد کند بر سپرز نیک
باب در علاج علیها استسقا

انرا استسقا لحمی خوانند سیم استسقا آن بود له شلم بزرگ گشته
 بود چون دست بروی زنی از وی باکی آید سخت ورطهای تن بر خا
 بود انرا طبعی گویند و این سه گونه استسقای آماس جگر نباشد اگر
 استسقا زنی بثر و حرارت گرمی جگر بثر و آماس همه تن باشد و آب پیارخ
 باشد خداوند این علت را آب کاسنی دهد و سنگین خورد و مطبوخ
 هلیله شاه تره در و لرد باشد تا شلم نرم گردد **دک** قرص اسیر
 باریس جالینوس خورد له سود دارد آماس جگر و استسقا و حرارت و گرمی
 جگر را و منفعت تب هضم را و تشنگی را بنشاند و نافع بود در سپرز را
صفت آن عصاره اسیر باریس چهار درم کل سرخ پال کرده دوازده
 درم ترنجبین و اصل السوس و تخم خیار باد رنگ و طباشیر و سنبل ^{طب}
 و مصطکی رومی و عصاره غاف از هر یک دو درم دار صینی و ریون
 و لك منقا و زعفران از هر یکی یک درم همه بگوید و بپا میزد بلغا
 بزرگ قطونا و قرص لبر اند هر قرصه یک درم و بکار دارد نیک باشد
دک بخورد قرص رب السوس له سود کند آماس جگر را و استسقا
 را و حرارت و گرمی جگر و عده **صفت** تخم خیار مقشر سیست درم
 تخم خربزه مقشر محرم تخم لفر و تخم لذر از هر یکی دو درم رب ^{السوس}
 سه درم همه بگوید و بخورد هر روز بخورد با سنگین ترش نیک

و بول را بشاید دیر بکار دارد **کلکلا** نه که سود دارد استغای گرم را **صفت**
 مازیون پرورده بر له سه روز و خشک کرده و غاریقون و تربید
 از هر یکی بخدرم عصاره افسنتین سه درم هلیله زرد بخدرم کلکسرخ
 و تخم کاسنی و تخم خیار از هر یکی دو درم ترجین ده درم رب التپوس
 دو درم ترجین بجوشاند آب و داروها لفته بر و افکند و بخورد
 هر روزی دو درم باده درم آب خیارشور نیک باشد **در** ضما دند
 بر جلر بنفشه خشک چهار درم کلکسرخ و فحاح اذخرو حی العالم باز
 و صندل سید از هر یکی چهار درم قصب الذریره یثقال کافور یلدرم همه
 بلوید و موم سید بیت درم لاخته بروغز کل بابسی و این داروها بر
 و مرهم گرداند و پیامیزد و طلی کند بر جلر نیک باشد حرارت و گرمی جلرا
در جوی نیک استسقاء زقی را تخم کاسنی ده درم تخم مازیون و تخم شبت
 و غاریقون از هر یکی یلدرم تخم خیار مقشرد و در آب که به بلوید و پیامیزد
 و قرصه گردانده تا و بخورد که این قرصه منفعتی کند عظیم و مجربست
 و سدهای جلر بشاید **در** بخورد قرص ریوند سود دارد استسقاء زقی را
صفت مازیون پرورده بخدرم ریوند چینی سه درم غاریقون
 بخدرم عصاره غاف و تخم کاسنی از هر یکی سه درم تخم لفس و دو درم
 همه بلوید و پیامیزد و قرصه کند و بخورد از و شربتی دو درم و نیم

۷۶ گرم نیک باشد و اگر استسقاء زقی را گرمی و حرارتی نباشد و بول بسیار
 سید بود خداوند این علت استسقاء بکار دارد **معجون** گرم جالینوس که
 سود دارد در دجلر و سپرز را و ضعیفی معده و پیاریهای را که اند
 شل باشد و استسقاء را و لون را نیل و کند **صفت** سنبل و زعفران و
 سیخه از هر یک دو درم دارچینی و سز و قسط و فحاح الاذخر
 هر یک یلدرم همه بلوید و پیامیزد بانئین و معجون کند و بکار دارد نیک
 باشد **در** بکار دارد دوا لگرم بزرگ جنابک یاد گردیم اندر علاج جلر
در دوا الک جالینوس که سود کند ضعیفی و سردی معده و ابتداء
 استسقاء **صفت** ریوند چینی سه درم و نیم که منقاه قسط و فحاح
 الفار و ترمس و حلبه و فلفل از هر یک سه درم همه بلوید و پیامیزد
 بانئین و بکار دارد نیک باشد دیر معجون القسط که یاد گردیم اندر علاج
 در دجلر تا آما سر جلر را بنشاند **در** معجون کلکلاج سود دارد در
 جلر و استسقاء که حرارتی نباشد **صفت** آن بزرگ مازیون پرورده
 لفته و غاریقون و هلیله زرد و سببغ بخدریها اصل السوس
 درم ریوند و عصاره غاف و سنبل و انیسون دوکان درم همه بلوید
 و پیامیزد بانئین بخور کند بخورد هر روز سه درم نیک باشد و دوا الکرم کبیر بکار
 آن کتیم و یاد گردیم در علاج در دجلر آب را زبانه و آب کرشیک بر

باب در علاج استسقاء الحی

نخدر لریا لویده علت استسقاء الحی از سردی جگر باشد و سردی
و بول پیار سبید باشد و شلم او کشاده باید که خداوند این علت را
جیزهای گرم دهد تا جگر و معدره را گرم کند و بول پیار بکشد
بدان دارو هاله در علاج درد جگر سرد یاد گردیم **در** بکار دارد **الکرم**
بزرگ و **مخون** دوا الککلاج نه بحرست **صفت** فلاح اذخر
سید و اسارون و تخم گوسفردی از هر یکی سه درم عصاره غاف
و ریوند چنی از هر یک چهار درم مصطلی و رب السوس از هر یک یک درم
زعفران نیم درم همه بلوید و بخورد هر روزی دو درم با سبب لیزینیک
بزرگ **در** بکار دارد قرص زرشک بستاند زرشک چدرم لک منقا و ریوند
چنی و عصاره غاف و اینسون و سنبطیت و مصطلی یکان درم همه
بلوید و قرص کنند بآب زرشک و بخورد بآب بزورها نیک باشد **در**
طلایک استسقاء زقی را که طلایکند برتن بستاند سر لیزین بزرگ و سر لیزین
خشک و آرد جو و آرد کاور سه بلوید و پیامیزد برکه و باله بر شکم و گرد جگر

باب در علاج استسقاء طبعی

نخدر لریا لویده که این علت استسقاء طبعی از حرارتی و گرمی باشد اندر جگر
و اگر بول سرخ بود بغایت بر این علت عسر بود و علاج کردن او دشوار

باید که خداوند این علت را شلم بکشد تا آن آب زرد زیر آید **در** خورد
قرص بنفشه بستاند بنفشه خشک ده درم سفویا دو درم همه بلوید
و پیامیزد بلعاب بزرگ قطونا و ده قرصه سازد و بخورد هر روز دو
قرصه با بخ درم شلر و سه درم ترنجبین نیک باشد و اگر خداوند این علت
بستاند اصل السوس بخدرم هلیله زرد سه درم این جمله بگوید و بخورد
تا آن زردی بزیر آید و سائلن کند **در** آن قرصها و معجونها بکار آید
که یاد گردیم و اگر استسقاء طبعی از سردی باشد و باد بود و گرمی و حرارت
نباشد و بول پیار سبید بود بکار دارد معجون سبب **صفت** این
و تخم گوسفردی و مژ و فلفل سیاه و حب الغار و شونیز و کاشم
چند پیدستر و قرد مانا و سنب و سعد و حب بسان و جاوشیر
و جلث و الخدان و اسارون و زعفران یکان درم سبب
بادام تلخ و بزرگ سداب خشک و زیره و نالخواه و سعد و دو قو
و خولجان و فودنج خشک و لوب کاه و سوخته و جعد و زنجبیل
و غاریقون و حاما از هر یکی دو درم همه بلوید و پیامیزد با لیزین
مخون کنند و بخورد هر روز چند جوی باده درم بنید طریقی
و اگر جان باشد که این علت استسقاء از گرمی و حرارت باشد شلم
نرم گرداند بدان داروهای که یاد گردیم و قرصها و میوهها و قابض

ترشنگ باشد و در آب سرد نشیند و آن طلی بر شلم لند له در علاج
 ز قیال گردیم **در** طلی نیک استقار له از سردی باشد و از برودت جگر
صفت نشادر و اخیل البلك و اشنه و تخم لفس و حماما و برک الغار
 و انیسون و رازیانه و اصل السوس و سعد و سلخه و زعفران و کند
 و میعه و متر از هر یک در می موم یلطل البیض و پیه بطور و غرضه
 از هر سه یلطل اجا و شیر سی درم همه بلوید و بیامیزد بنید و موم کلا
 و دار و هالو فته و روغن صنوبر و پیه بط لداخته با موم و این
 دار و هار و همد و سر هر سازد و طلی کند بر شلم استسوی طلی
 استقار طلی را له از سردی بود و باد هار اسود مند و نافع باشد
باب ^{۶۸} **در علاج علقها شکم و زحیر**
 محمد ز لریا لوید علت زحیر شلم انواع است و علاج او صعب و دشوار
 زیرا له این علت در باطن است نه دظا هار اریان علت گرمی و حرارتی باشد و
 نبود باید له خداوند این علت آب گرم خورد و گرمایه رفتن بکار دارد
 و بخورد قرصه ناخواه له سود دارد لسی را له شلم می رود و فساد
 معده باشد و باد و قرقره در شلم باشد و حرارت و گرمی نباشد **صفت آن**
 ناخواه و کند و جلنا را از هر یک دو درم همه بلوید و بیامیزد بنید
 ده درم و بخورد هر بامداد و شبانگاه **در** قرصه لزم از و بخورد

سردی باشد سخت و شلم می رود **صفت** جلنا را و لزم از و خربوب
 نبلی از هر یکی بخورم ناخواه و کند را از هر یک سه درم و ج و اهل
 تخم لفس و رازیانه از هر یک یک درم و نیم همه بلوید و بیامیزد بنید
 درم مویز و هر روز بخورد چند جوی بامداد و شبانگاه نیک است
 و اریان علت گرمی و حرارتی باشد سفوف حب الرمان مجرب است
صفت حب الرمان برشته ترش و لوفته صد درم لرویا پرورد
 در سر له و خشک کرده و پرسته پست درم لزم از و خربوب
 نبلی از هر یک ده درم کشیز پرورد در سر له و پرسته پست درم
 سماق و جلنا را از هر یک پانزده درم همه بلوید و هر روز
 بخورد سه درم نیک باشد **در** این شراب بخورد له شلم بیند **صفت**
 آب بخی ترش یلطل بنید لهن نیم طر همه بلو و جوشاند و صافی کرد
 و برو افکند سگ المسک سه درم و بخورد تا شلم بیند و خون او
 باز گیرد و الفساد ی باشد در معده و پیستی و شلم نرم بود و خون
 هیرد و طعام نخواهد بکار دارد جوارش جوی تا شلم را بیند دو
 باد هار براند **صفت** دانه انور یا سر له نیم طر خربوب الشول
 و جلنا را و کند و لزم از و از هر یکی ده درم ناخواه پانزده درم دانه
 مورد خشک و مصطی و سعد و سنبل طیب از هر یکی بخورم نیم درم

و بیامیزد با بلین و معجون کند و بخورد هر روز چند جوی
 بامداد و شبانگاه نیک باشد دیگر خداوند این علت آب گرم خورد
 و از گوشت پرهیز کند و اگر گوشت آرزو کند گوشت بک و چنگ
 خورد برشته بروغن جوز و آب حصم و آب سماق و آب حب
 الرمان خورد و مویز نیک باشد و غذاء این سمار حب الرمان ترش و
 مویز سیاه از هر یک سی درهم بگوید و برو کند ستر و نفع خشک
 و تر و گشیز خشک و تر و آب خردل اندر و کرده و بخورد دیگر زرد
 خایه خوزد خشک برشته بازیره تاشم پند **د صفت** آرد سجد و آرد
 حب الرمان و آرد انبرود و آرد سیب و آرد کاورس و آرد برنج
 و آرد بلوط و خربوب از هر یکی ده درهم بگوید و بخورد هر روز
 تاشم پند و اگر شلم رود و گرمی و حرارتی باشد و تشنگی پست جو بخورد
دگر آرد جو بخورد با صمغ عربی تا از شلم گرمی بیرون آورد و ساکن کند
 و در دهنش اندد دیگر شراب جو بخورد تاشم پند و گرمی و حرارتی
 کند **د صفت** جو پوست کنده و خشکاش برشته بگوید و بخورد
 بآب و برو افکند بویت خشکاش سه درهم و صاف کند و بخورد هر
 تاشم پند و ساکن کند **دگر** شراب حب الرمان بخورد تاشم پند
 و حرارت ساکن کند **د صفت** آرد جو بریان کرده و آب حب الرمان ترش پیا

۷۹
 کرده از هر یکی نیم طرا همه بجوشاند سه رطل آب تا یک رطل باز آید
 و هر روز بخورد بناشتا نیک باشد **دگر** دوغ ترش خورد با لک
 بستاند دوغ ترش یک رطل و لعل پناه درم بگوید و برو افکند صمغ
 عربی خردم و بخورد هر روز نیک باشد **دگر** سفوف طبر با سود
 دارد علت های شلم را که خون می رود و دردی عظیم کند و حرارتی عظیم
د صفت جلنا روگزمازو و خون سیاوشان از هر یک سه درهم صمغ
 عربی سه درهم بگوید و قرصه گرداند و بخورد هر روز سه
 درهم نیک باشد بآب بخی دیگر قرصه را که در رود کان باشد نیک بود
دگر بخورد سفوف جلنا رسود دارد در شلم را که می رود و خون
 قرصه را که اندر رود کان بود **د صفت** پوست خشکاش بخور درم جلنا
 سه درهم سرانار ترش دو درهم مازوی سبز یک درهم و نیم بگوید و
 بخورد هر روز سه درهم بآب بخی نیک باشد **دگر** سفوف بنگ که شلم
 بیند و خون باز گیرد که از گرمی و حرارت باشد **د صفت** افیون
 اقایاد و درم گزمازو و سماق منقا و تخم مورد از هر یک یک درهم بگوید
 بگوید و بیامیزد بآب سیب و بخورد از و شربتی یک درهم و نیم بآب مورد
 نیک **دگر** خداوند این علت بخورد شیر بز و شیر گاو و **دگر** علت های
 و خون را که از شلم می رود و دردی باشد عظیم **د صفت** صمغ عربی

بزر قطونا بریان گردد از هر یک دودرم مصطلی یلدرم تخم شاهسفر
 دودرم هه بلو بد ملر بزر قطونا و بخورد بامداد و شبانگاه نیک باشد
 دیگر باید که خداوند این علت قرحه شیر بز خورد بانبید مثلث و اگر با
 این علت شلم گرمی و حرارتی باشد و خون آید از شلم بخورد **دکتر** ساق
 جالینوس **صفت** ساق منقا و تخم مورد از هر یک دودرم صمغ عربی
 تخم حماض و نشاسته و زعفران از هر یک دودرم هه بلو بد و بخورد
 هر روز دودرم و نیم باب سرد نیک باشد **دکتر** سفوف حب الغیب که
 سود کند علت های شلم را که هیرود و خون و زحیر باشد **صفت** تخم
 و ساق منقا از هر یک یلدرم تخم مویر و صمغ عربی از هر یک دودرم
 مصطلی و جلنا را از هر یک نیم درم هه بلو بد و بخورد هر روز سه روز
 بهی نیک باشد **دکتر** سفوف خرنوب که سود کند علت های شلم را که هیرود
 و خون و زحیر باشد و شدتی باشد الیم **صفت** خرنوب بطنی دودرم
 و شاه بلوط یکان دودرم تخم مویر یلدرم تخم مورد باب بھی نیک باشد **دکتر**
 سفوف حب آلاس سود دارد علت های شلم را که خون می آید و زحیر باشد
 و درد عظیم بود **صفت** ساق منقا دودرم تخم مورد یلدرم و نیم حب
 ترش یلدرم خرنوب بطنی سه درم صمغ عربی و جلنا را از هر یک دودرم هه
 بلو بد و بخورد هر روز سه درم باب بھی نیک باشد **دکتر** سفوف خشخاش

جالینوس سود دارد علت های شلم را که هیرود خون و زحیر از شلم باز
 دارد و بیند **صفت** تخم حماض دشتی منقا و تخم مویر و صمغ عربی از هر یک
 چهار درم تخم مورد و بلوط از هر یک سه درم تخم خشخاش دودرم
 هه بلو بد و بخورد هر روزی سه درم باب بھی باب ساق نیک باشد
دکتر سفوف نمون که سود کند علت های شلم را که خون رود و زحیر
 و پستی معده **صفت** خرنوب بطنی منقا و زیره گرمانی پرورده اندر
 سرله شوی و روزی و بریان گردد و ساق منقا و تخم مورد و آرد بنق و
 بلوط و کثیرا بریان گردد و مصطلی از هر یک درم هه بلو بد و بخورد
 هر روزی سه درم باب بھی نیک باشد **دکتر** شیاف زحیر جالینوس
 بر گیرد تا شلم بیند و خون باز دارد از مقعده و در دسائن کند **صفت**
 افاقیا و صمغ عربی و میتر و افیون و کلارمنی و مازو و تخم بنگ و لندر
 از هر یک دودرم هه بلو بد و بیامیزد باب ساق و شیاف گرداند
 چند بلوطی و بخورد بر گیرد **دکتر** شیاف زحیر جالینوس که سود کند
 علت های شلم را و زحیر را و خون را که از مقعده آید و در مقعده باشد
صفت افیون دودرم جلنا یلدرم نشاسته و زعفران و کندر
 و متر از هر یک دودرم هه بلو بد و بیامیزد بسبید خایه و شیاف
 گرداند چند استخوان سجد یا خرما و بریزد بر گیرد بنگ و ترخیز ایلر کند

و شلیم بپندد و اگر دیشی و قرحه در رود کان زیرین بر حقه نیگ بر و سودمند
صفت آن برنج و جو مقشر از هریک لغی بجوشاند بآب و صاف کند و
 افکند اسفیداج یلدرم روغن کل باری و درم باز در خایه حقه کند
در حقه نیگ که در دیش و شدت عظیم را و خون آمدن مقعد و قرحه
 اندرون رود کان **صفت** پیه بز آب جو بجوشاند و صاف کند و
 برو افکند برنج خسته و روغن کل باری از هریک پست درم اقا قیایک
 درم صمغ عربی و اسفیداج از هریک یلدرم سه بلو بد و بیامیزد بسبید
 خایه و حقه کند نیگ باشد و اگر در رود کان قرحه باشد عظیم
 شدتی سخت و رطوبتی و عفونی بود بر خد او نداین علت را حقه زریخ
 جالینوس باید کرد **صفت** نان سوخته سه درم زریخ سرخ و زرد و
 روی سوخته و شب و مازو و اهل سوخته اب نارسیده از هریک درم
 اینون دو درم سه بلو بد و حقه کند نیگ **در حقه نیگ** قرحه را که
 اندر رود کان بود و خون آید و با خون ریم باشد و شدتی باشد
 این حقه لبتن جالینوس بکند **صفت** اسفیداج شش درم کاغذ سوخته
 چهار درم صمغ عربی بخدرم جلنا رد و درم اینون و مامیران از هریک
 یلدرم عصاره الحیه التیسره درم قایا و نان سوخته و خون سیا
 از هریک دو درم و نیم سه بلو بد و حقه کند بآب لپان الحله نیگ باشد

دیگر خداوند این علت مزو ها خورد از حب الزمان و بوی و آرد بخد
 و جوارش رب السقر جل نیگ باشد و الزاین علت شلیم لخته گشته باشد و از
 علت های گرم پدید آمدن بود و در از گشته سبها خورد از لوشت و گرده
 و لعل اندر و گرده بروزی دو بار پیه بار مد او نماید و معده بصلاح
داد در علاج رخ رود کان شکم

۴۴

محمد زکریا گوید که خداوند این علت را سفوف الطین دهند **صفت**
 بزرقطونا بریان گرده پست درم کلارمنی و صمغ عربی از هریک سی درم سه
 بلو بد و بخورد هر روز سه درم بآب سرد **در حقه** این سفوف حرارت و گرمی
 که در شکم باشد وی رود بخورد **صفت** بزرقطونا بریان گرده و صمغ عربی
 و کلارمنی از هریک دو درم سه بلو بد ملر بزرقطونا و بخورد هر روز
 دو درم بآب بخی یا آب سرد نیگ باشد **در حقه** سفوف خرنوب بحر بست قوی
 شلیم را بپندد که شدتی باشد عظیم **صفت** مازو و خرنوب بخی و گز مازو و
 و جلنا از هریک پیه درم اینون و صمغ عربی بکان درم و نیم سه بلو
 و بخورد هر روز دو درم نیگ باشد **در حقه** قرص طباشیر بحر بست شلیم را که می
 و زحیر و خون باشد و حرارت و گرمی و دردی باشد اندر شکم
صفت کل سرخ و طباشیر و تخم حاض و تخم برهن از هریک بخدرم
 سه درم جلنا رد و درم صمغ عربی یلدرم و نیم پوست خشخاش و درم و
 بلو بد و قرصه کرد اند بآب سلف و بخورد هر روزی سه درم بآب

بهی با قیراطی افیون نیک باشد و این عار غذا زرد خای برشته خورد
 با سرله و حصرم و حب الزمان و سماق و موین خورد نیک باشد و اگر
 این علت را گوشت رز و گندبر گوشت طیهو خورد و فروج بریان کرده و
 گرمی و حرارت نباشد تا تواند آب گرم خورد و بنبید مویری که در وقت
 خورد و اگر این علت زحیر و خون شکم گشته بود و خون با ریم
 بود و حرارتی و گرمی نباشد بخورد بجزون المیعه **صفت** افیون و
 پدستر و اسارون و میعه سایه و تخم بنک سیه و تر و کذر بر از هر
 دو درم این همه بلوید و پیامیزد با لکین و بخورد هر روز و دریم
در سفوف القلق که سود دارد علتهای شکم را که خون و زحیر باشد
صفت مازو و بوست انار و لعل از هر یک درمی کند رنیدرم تخم
 بنک یلدا نیک نیم افیون یلدا نیک همه بلوید و بخورد این نیک شربت باشد
در سفوف که شکم را بپندد اندر ساعت **صفت** مازو و کندر و پو
 انار از هر یک بخدرم ناخواه دو درم نیم تخم ترب دو درم و نیم افیون
 لکثالا همه بلوید و بخورد هر روز و درم نیکه **در** قرصه زحیر **صفت**
 تخم بنک سید و تخم شبت و راز یاخ از هر یک بخدرم ناخواه دو درم نیم
 افیون سه درم تخم گرسد درم همه بکوبد و قرصه کند و بخورد هر روز
 دو درم باب سرد نیک باشد و اگر این علت شکم گشته باشد و خونی

آید و دردی باشد سخت و خون آید بکار دارد سفوف کنجا لینوس
صفت کذر و صمغ عربی و مازو و بوست انار و جلنا و سماق
 خرفوب شامی و زعفران از هر یکی دو درم همه بلوید و پیامیزد باب
 مورد و بخورد هر روز و درم باب مورد نیکه **در** سفوف قایا
 شکم را بپندد و درد سخت را ساکن کند و خون و زحیر باز دارد **صفت**
 قایا و بوست انار از هر یک دو درم خون سیاو شان و تخم کرفس و
 مازو و جند پدستر و افیون و کلار منی از هر یکی سه درم این همه
 بلوید و بخورد هر روزی دو درم این همه باشد **در** سفوف زیره
 که شکم را بپندد و خون و زحیر را باز دارد **صفت** زیره پرورده
 سرله و بریان گرده و خرفوب نبطی و تخم مورد و سماق و لستیر خشک
 بریان گرده و بلوط بریان گرده در سرله و حب الزمان بریان گرده و
 تخم سبندان بریان گرده از هر یکی دو درم همه بلوید و بخورد هر روز
 دو درم مصطلی دو درم باب سماق بخورد نیکه **در** قرصه سلخه شکم
 بپندد خون و زحیر را باز دارد **صفت آن** سلخه و کلارومی و
 صمغ عربی از هر یک چهار درم کل سرخ پاک گرده و جلنا از هر یکی
 هشت درم همه را بلوید و پیامیزد باب جلنا و بخورد شربت و دو
 نیکه **در** قرصه بستد که خون شکم بپندد و معده نیز **صفت** بستد و

۸۲
گندرو قاقیا و جلنا را زهری که چهار درم صغ عربی نمیدرم دار چینی
نیم درم این همه بلوید و بیامیزد بسبب خایه و قرصه کرد اندر
یلدیم و بخورد هر روز قرصه نیک باشد **در** بخورد قرصه حیه الیتره
خون و زحیر شکم بیند و سود کند قرصه راله اندر رود کانی باشد **صفت**
مازوی بریان کرده سه عدد و عصا حیه الیتره و قاقیا و شب یانی و تر
و سرانار و جلنا را زهری که سه درم ده بلوید و بیامیزد بآب لسان
الحمل و قرصه کند و هر روزی بخورد یک قرصه نیک باشد و اگر خلا
این علت دارو نتواند خوردن و سخت ضعیف باشد ضاد کند بر شکم
تا بیند **صفت آن** قاقیا و رامک و مژ و کندر و سعد و اذخر
سند و مصطلی از زهری که یک لعل دو لعل ده بلوید و بیامیزد بنسید
طن یا آب بخی و طلی کند بر شکم تا شکم را بیند **در** ضاد نیک له بر شکم طلی کند
تا شکم را بیند چون که دارو نتواند خوردن **صفت** کل سرخ و صندک
و تخم مورد و جلنا و لادن و رامک از زهری که خدرم حضرت بلوط و
و پوست کندر و قرنفل و جوز بویا از زهری که یلدیم ده بگوید و بیامیزد
باب مورد یا آب سیب یا آب بید و طلی کند بر شکم نیک **در** ضاد بر شکم کند
تاقی و زحیر را بیند **صفت** اسنتین و مصطلی از زهری که شش درم صغ
سه درم همه بگوید و بیامیزد بآب بخی و کل سرخ طلی کند بر شکم نیک باشد

۶۲
در ضاد بر شکم کند بیند **صفت** لادن شش درم قاقیا سه درم موم
دوازده درم همه داروها بلوید و موم له اخته بروغن مورد و داروها
بروافکنده اندر ها و ن نرم کند و طلی کند بر شکم **در** مرهم نیک له مستقی کند
در دمقعه و علت های زحیر را **صفت** غب الثعلب و روغن کل پاری
و آرد عدر و کل سرخ و پوست نار و مرد اسنگ از زهری که دو درم
بلوید و مرهم سازد بروغن کل و طلی کند بر دمقعه نیک باشد **در**
مرهم کافوری سود کند در دمقعه و زحیر را آنجا که حرارتی و گرمی
باشد بر دمقعه کند تا سائل شود و زحیر پیرد **صفت** موم مصفی و
درم روغن کل پاری درم اسفنداج بلخی ده درم مرد اسنگ پرورده
دو درم نشاسته و کافور و افیون یکان درم ده بلوید و مرهم گرداند
بآتش و بنهد تا سرد شود و بروافکنده بسبب خایه و مرهم سازد درها
و بر دمقعه کند تا در سائل شود **در** شیاف زحیر له بر لید تا شکم را
بیند و خون باز دارد و مجربست **صفت** زعفران و گندرو
دو درم می ها افیون چهار درم ده بلوید و بیامیزد بزرده خایه و شیا
گند جدا بخوان بجنده و بر لید نیک باشد **در** شیاف زحیر له بر لید
خون از دمقعه بیند و درد عظیم سائل کند **صفت** کندر بخ درم هفت
درم زعفران بخدرم قاقیا و درم خون سیاوشان دو درم ده بگوید

و یا یزد آب بنگ و قیله گرداند هر شیا فی چند بلوطی و برگیرد که این
 شیا ف سخت نیست **در** شیا ف زحیره برگیرد تا خون بیند از مقعد
 له دردی باشد سخت و شل هم برود **صفت** مژ و افیون و کندرو
 از هر یکی یک درهم بود و یا یزد آب بنگ گشتیز انالسان الحلو
 قیله کند چند بلوطی و برگیرد شب و روز یک بود **در** شیا ف
 له خون را بیند از مقعد و شل درد سخت **صفت** آن افیون و مژ
 و قاقیا و تخم بنگ و صمغ عربی و برنج بریان کرده از هر یکی یک درهم
 بود و یا یزد آب مورد و شیا ف کند چند بلوطی و برگیرد یک
 باشد و اگر این درد شل درد رود کانی باشد و درد سرة و شل همی رو
 عظیم پس این حقنه کند **صفت** آن برنج و ارزن و بلوط از هر یکی یک
 ما ز و پنج عدد ده بود و جوشاند و بدست بزند و صاف کند و برو
 افکند اسفنداج ده درهم مرداسک یک درهم زرده خایه سه تا و رغن کل پا
 بخردم کاغذ سوخته درم این برو افکند نیکی شد و اگر اندر مقعد
 دردی باشد عظیم بر حقنه کند هر شبی بروغن کل باری **در** حقنه
 باب برنج و کاورس و پیه بط یا بز لداخته یک **در** ک حسله به پیه
 و بخورد **در** حقنه جالینوس بحرست قرحه را له اندر رود کانی
 و خون و استطلاق باشد عظیم و دردی بود سخت **صفت** آن

زربخ سرخ منت درم و زرد او دوازده درم آهک ابلار سیده سی درم
 کاغذ سوخته ده درم ده بود و یا یزد بلعاب بز رقطونا و جوشنا
 باب و برو افکند برنج و آب مورد و پیه بز و حقنه کند یک باشد
 و اگر این علت از گرمی و حرارت باشد باین حقنه کند **صفت** بویار
 و تخم مورد و تخم یب و تخم بھی و تخم انبرودیم بگوید و برو افکند کرب و جوشاند و ما
 و حقنه کند عبرت **در** **در** علما بوا سیر و مقعد

محمد زکریا گوید علت بواسیر از خون سودا بود و ابتدا کند لیس
 لید و از طحال فرو داید و بعروقه جویید که پرون آید بر مقعد را پسند که
 جای شک و نرمت انجا قرار گیرد و زیادت شود بروز کار دراز براید که
 علاج کنیم این علت را زود و اگر خون آید از بواسیر و مقعد در کند
 بر این قرصه طربا بخورد تا خون را بیند از مقعد **صفت** طربا صمغ
 عربی و لک و جلنار و ما ز و از هر یک بخردم کند و درم افیون
 سه درم ده بود و یا یزد بلعاب بز رقطونا و قرصه کند و بخورد
 هر روز و درم باب سماق یک باشد و غذای این بیمار ساقیه باشد
 و چیزهای قابض خورد نیکی شد و اگر شکم بسته باشد و درد مقعد
 بخورد حب سنج **صفت** هلیله سیاه و هلیله کابی از هر یک ده درم
 سنج سه درم تخم سبندان سید و درم مقل پا ترده درم ده بود و

مقل و سلیغ تر گرداند در آب گراث و داروها برو افکند و جب کند
 و بخورد بامداد و شبانگاه اگر ستم بسته باشد سه درم نیک باشد و
 خداوند این علت را دل لوبه باشد و روی زرد بخورد این قرصه هریا
 تا خون بواسیر خشک گردد و زانرا حیض بیند **صفت آن** مازو و
 و حنار و طهر با و له آهن از هر یک بخدرم مصطی یلدرم و نیم افیون
 یلدرم تخم بنگ دو درم نیک شد هه بلو بد و بیامیزد بآب سماق و قرصه
 کند و بخورد هر روز دو درم و اگر مقعد آماس گرفته باشد و در د
 بود عظیم این ضحاک بکند تا درد ساکن شود **صفت** اکیل الماک و بجوشاند
 هریه گردد و برو افکند زعفران یلدرم زرد خایه جخته دو درم نیم
 افیون و آرد تخم کنان و آرد حله و خطی سید از هر یک بخدرم هیه
 و بیامیزد بی جخته و در ر لوی بندد و برو افکند روغن خل و ضحاک
 بر مقعد نیک بشد دیگر ضحاک کند بروغن کلابادی و مقل از رقیق نیک باشد
 و بکار دارد همچون فحنوش چنانک یاد گردیم اندر علاج درد مقعد
دکتر داروی له بواسیر را یتردی آهن **صفت** سرکین لپوتر و سرکین خرو
 هر دو را بیامیزد بروغن زیت و طلی کند نیک باشد انشا الله تعالی
باد در علتهاء درد مقعد
 محمد ز لریا لوید علت درد مقعد از بیار کونه بشی اگر باد درد مقعد اما

و خون بواسیر بود بگیرد بیاز سید و بجوشاند بآب هریه گردد و
 بیامیزد بروغن کا و و مرهم گرداند و ضحاک کند بر مقعد نیک شد و اگر باد
 مقعد آماسی بود تحت این دارو بر طه **صفت آن** زرد خایه جخته
 و میان نان گرمه از هریه ده درم هه بلو بد و بیامیزد بی جخته و
 افکند افیون یلداک زعفران دو دانگ و ضحاک کند بر مقعد نیک
دکتر روغنی له درد مقعد و درد بواسیر را ساکن کند **صفت** روغن
 شمشه ده درم مقل از رقی دو درم میعه سایله یلدرم سلیغ دو درم
 پیدستر نیم درم افیون نیم درم مقل و سلیغ تر گرداند در روغن و دارو
 گرفته برو افکند و مرهم گرداند و ضحاک کند بر مقعد نیک شد و اگر
 باد درد مقعد حرارتی و گرمی باشد و خون آید مرهم اسفیداج کافوری بر طه
صفت آن موم زرد و روغن خیری یا سوسن گرم کرده و برو افکند نیک
 برابر موم و کثیرا گرفته بخدرم برو افکند و مرهم سازد با نش داروها
 و بر مقعد کند نیک شد **دکتر** طعام این سپار خایه نیم برشته خورد و جو
 بنشاسته و اسفاناج و سلمه و گراث خون نیک باشد **صفت** کند نا و جو
 بروغن کا و و برو افکند زرد خایه و بیاز و بخورد و آب بخود خورد
 خل و شور با خورد بلوشت بره و لوش برفاله و لوش مرغ خالی
 خورد و بطافه دیگر لور هندی خورد با نایند و مغز بادام خورد

دیگر باید که خداوند این علت برهیز کند از لوث کاه و لوث تاید
 و لوث خوک بخورد البته **در** بخورد این قرصه بلوط جالینوس
 خداوند بواسیر له شلم اطلاق کند **صفت** هلیله سیاه و هلیله کابی
 بریان لوده پست درم تخم ثمان بریان لوده درم تخم کرات و تخم یازده
 چند درم صمغ عربی و صمغ رومی از هر یکی بخندم بلوط بریان لوده اندر
 ده درم هم بلوید و هر روز سه درم بامداد و شبانگاه ینک بشد **در**
 روغوله درد بواسیر ساکن کند **صفت آن** روغن شمشه ده درم میوه
 دری مقل ازرق دو درم میوه و نقل ترگرداند اندر روغن و بر مقعد کند
 باشد **در** روغنی که در مقعد و بواسیر ساکن کند **صفت** مقل ازرق
 روغن کاه و روغن ساق لوسند و اسخوان شمشه و میوه سایه و زر
 خایه از هر یکی سه درم هم بلوید و مرهم کند و نیم درم قرنفل بر و لند و بر مقعد
 کند ینک بشد **در** کرباریشم بواسیر پاره پد باشد پند دخت هر روزی
 بار یک شود و بیوفتد و اگر در مقعد ناسور باشد این دارو بکند که در
 علاج درد چشم کفیم مقعد و اگر پرون آید این دارو بکند **صفت** روغن کل و
 برو آنکند اسفیداج و شب یانی و سرمه و کند و قاقیا و پوست انار از هر یک
 سه درم هم بلوید و مرهم کند و مقعد کند ینک بشد دیگر باید که خداوند
 علت ماز و پوست انار و برل مورد از هر یکی سی درم در انابه کند

و جوشاند به رطاب و در آن آب نشیند هر روزی سه ساعت
 و سه ساعت شبانگاه و چون از آب پرون آید بر مقعد بر آید این دارو
صفت جفت بلوط و خرنوب الشول و لزمان و از هر یکی درم هم
 بلوید و بر مقعد بر آید ینک بشد **در** داروی مقعد که پرون آید
صفت لزه سوخته و پوست کذر و ایلیمیا و مردانی ها هده بلوید و
 و بر مقعد بر آید ینک بشد **در** داروی مقعد بحرست این دارو **صفت**
 براده سرب منت درم تخم کل سرخ چند درم هم بلوید و بر مقعد بر آید
 ینک بشد **در** داروی مقعد که پرون آید و بحرست **صفت** شب یانی و کل
 سرخ و لزمان و و برل مورد و پوست انار و ماز و سرمه از هر یک
 درم هم بلوید و بر مقعد بر آید ینک بشد **در** داروی درد مقعد **صفت**
 ماز و پوست انار و سماق مقشر و لزمان از هر یکی دو درم اسفیداج
 مرداسنگ چهار درم هم بلوید و بر مقعد کند که پرون آمد بهتر فایده کند
دار در علما قول از سردی و گرمی

محمد ز لریا لوید که سبب قولنج آن باشد که از باد و سردی و خشکی بود اندر
 رود کان قولون باشد و اندر رود کان اعور علاج این علت زوید
 لوده **در** آن علت نیز از باد باشد و پیشتر از باد سرد و خشکی باشد که ضا
 این علت بخورد حب الشبرم **صفت** شبرم دو درم سخونیا نیم درم تخم لخطل

یله دم سکنج چهار دانگ مقل از روق یله دم همه بلو بد و جب گرد اند بآب
برک جعفر و بخورد شربتی دو درم این جب یکه بیه و اثر این صعب باشد
بخورد حب المقله بحربت **صفت** صبر سقوی ده درم سقویا دو درم نیم
شم الحظله سه درم و نیم سکنج و شبرم از هر یکی چهار درم ملح اند رانی دو درم
مقل از روق و بورق ارمنی یکان درم همه بلو بد و بیامیزد بآب و جب کند
و بخورد ازو شربتی سه درم بآب گرم یکه باشد **در** جب یکه و بحربت بخورد
خداوند قولنج اثر سیر باشد و اثر لرسنه شاید خوردن یکه بود حبه را
شم را بکشد اشدنی باشد عظیم **صفت** مصطلی و زنجیل و داری صنی و قنقل
و نارمشک و فلفل و دانه فلفل و سقویا از هر یکی دو درم این همه بلو بد و
بیامیزد و جب گرداند برابر خود نخود و بخورد ازو شربتی نیم درم
و بادها را براند و دردها قولنج را له در شلم باشد **صفت** زنجیل و دار
بلبل و بیعه خشک و زعفران و تخم بنک از هر یک سه درم چند پید
و افیون از هر یکی یله دم و نیم همه بلو بد و جب گرداند بآب لرفس و
هر روزی سه دانه ازین جب اما چهار دانه یکه باشد **در** حقه های قولنج
صفت زنجیل زرد بنج عدد و کفی نخاله و لفی حطی درشت اندر روق
وده برک جعفر و همه بجوشاند بد و رطل آب تا یک رطل و نیم آید و برو
لهد بورق ارمنی یله دم روق خل یک و قیه و حقه کند یکه باشد

در حقه یکه قولنج را بکشد **صفت** شم الحظله ده درم قرطم و تخم الخزه
از هر یک ده درم همه بلو بد و بجوشاند به رطل آب تا یک رطل و نیم آید
و صاف کند و برو لهد بورق ارمنی سه درم روق غنید اخیر دو درم
حقه کند بروزی دو سه بار تا شلم نرم گرداند **در** حقه یکه بلیر دیری
دو و قیه و حقه کند **در** حقه یکه قولنج را بکشد **صفت** بورق
درم و اب گرم پست درم و برو افکند روق غنید ده درم و حقه کند یکه
در حقه یکه در شلم را بکشد و این حقه قویست **صفت** شم الحظله
ده درم قنطور یون باریک بخدرم سداب و فودنج از هر یک دسته ستر
لفی همه بجوشاند و صاف کند و برو افکند قطران سه درم ابلیس سه درم
چند پید ستر و سلیم از هر یک یله رمی جاوشیر سه درم بورق ارمنی دو درم
همه بلو بد و برو افکند و حقه کند یکه بنشیند و این حقه قوی کسی را شاید
قولنج باشد صعب **در** حقه یکه قولنج را بکشد و سود کند بادها را له
اندر شلم باشد و دردی عظیم **صفت** سداب دسته و بجوشاند بآب صاف
کند و برو افکند زیت پست درم چند پید ستر و جاوشیر و سلیم از هر
نیم درم یکه درم و حقه کند یکه باشد و اگر دردی عظیم باشد برو افکند
چند نخودی افیون **در** اندر شیا فهای قولنج له شلم نرم گرداند **صفت**
شم الحظله لوفته ده درم مقل و سلیم و بورق ارمنی از هر یک بخدرم

سقمونیاد و دانک و نیمه بگوید و بیامیزد بآب خطمی و شیاف گرداند
 هر شیافی دودرم و بر لیرد ناشلم را نرم گرداند و نیلج **در** شاف یکنه
 قویغ را و شلم را بکشد و درد را سائل کند **صفت** بورق ارمنی دودرم
 تخم الحطل بخدرم سقمونیاد و دودرم و نیمه بگوید و شیاف گرداند و بر
 ناشلم نرم کند و یک باشد **در** شاف یکنه درد قویغ را و بادها را له
 در شلم باشد **صفت آن** سلنج بخدرم جاو شیر و چند پید ستر ازهریک
 دودرم بگوید و بیامیزد بفایند و شاف گرداند چند بلوطی و بر لیرد یک
 باشد **در** شاف یکنه بادهای قویغ را براند و درد را سائل کند **صفت**
 چند پید ستر و تر و زعفران و سکنج و افیون ازهریک دودرم همه
 بگوید و شاف گرداند چند بلوطی و بر لیرد و برو خسبد و جامه لیم بر
 افکند دیگر در آب نشیند بکنکام درد شلم و شلم را براند و انداوش کند برو
 یاسمین یک باشد **در** این مرهم بر شلم کند له بادی باشد عظیم اندر شلم **صفت آن**
 روغن سداب دودرم و لیم گرداند و بڑا کند چند پید ستر دودرم فرنیون
 یلدرم و طلی کند بر شلم تا بادها را براند و درد ساکن کند یک باشد **در** کربندقی
 درد سائل کند **صفت** چند پید ستر و شوینر و ناخواه و زیره ازهریک
 دودرم افیون سه دودرم این همه بگوید و بندقه کند هر بندقه نیمه دودرم و
 یک بندقه یک باشد **در** قرصه افیمون سود دارد قویغ را براند و درد سائل

۶۶ **صفت** بستاند تربد و افیمون ازهریک ده دودرم سلنج بخدرم این همه بگوید
 و قرصه گرداند و با این شراب بخورد **صفت** پوست رل گرس و پوست رل
 رازیاخ ازهریک ده دودرم تخم گرس و رازیاخ و ناخواه و زنجبیل و خولجان
 ازهریک بخدرم همه بگوید و جوشاند بد و رطاب آب تاییک رطاب آید و
 صاف کند و بخورد این شراب با آن قرصه افیمون و برو افکند روغن
 پیدالجیره دودرم **ضرر** معوضه قویغ را بکشد و بادها را براند **در**
 معجون قرفه له سود کند بادهای قویغ از شلم بکشد و دردها را ساکن کند
 بستاند زنجبیل و خولجان و فلفل و قرفه و نارنگ و دار فلفل ازهریک
 بخدرم برل سداب خشک ده دودرم تربد پست دودرم سقمونیاسه دودرم
 بگوید و معجون کند با لیم یک رطل و بخورد ازو شربتی دودرم یک شرب
در معجون شهریاران سود دارد درد قویغ را و فضولها را پال کند و
 بکشد سقمونیاده دودرم فلفل و زنجبیل و زیره و برک سداب و بورق ارمنی و
 خولجان و قرفه و قرفنل ازهریک ده دودرم همه بگوید و بیامیزد با لیم
 نیم رطل و بخورد شربتی ازو سه دودرم بآب لیم یک باشد **در** جوارش
 سفرجله قویغ را بکشد و یک باشد ضعیفی معده را و قی را ببندد و
 سستی تن را و بیمار را صحت و قوت دهد و فضولها را اندر تر خشک
 کند **صفت** فلفل و سقمونیاسه و مصطلی و قرفنل و سلسک و قرفه و

و دار فلفل و جوز بویا از هریک ده درم آب بخی ترش و البین از هریک
نیم رطل بجوشاند تا آب برآورد و داروها کوفته بر واکند و همچون کند
و بخورد نیک **در** تر هندی جالینوس له سود کند درد قویخ و معده را
و عسر البول را بشاید و قویخ را **صفت** بوره ارمنی و زیره لرمانی و
خم گوسفندی و زنجبیل و بیل سبید از هریک دو درم و نیم سقویا پنجم
خرما، مقشر و مغز بادام شیرین و برگ سداب از هریک ده درم همه
بلوید و خرما را تر آرد اند در سر له شی و روزی و بلوید و داروها
بر واکند و بیامیزد با لبن و بکار دارد نیک باشد **مجموع** اسقنی جالینوس
له سود دارد دردهای قویخ و بادها را که از سردی باشد و متعجب کند
در درد کانی را و قویخ را بشاید **صفت** زنجبیل و دار فلفل از هریک
ده درم تربد سبید بخدرم قاقله شش درم قرقره و درم جوز بویا پنجم
سقویا سه درم همه بکوبد و بیامیزد با لبن نیم رطل و همچون کند و بخورد
هر روز ده درم نیک باشد **در** **مجموع** اسقنی له سود دارد دردهای قویخ را
بادها را که از سردی باشد و درد کانی و درد معده و شلیم و قویخ را
بکشد **صفت** تربد سبید و سقویا، ازرق از هریک ده درم فلفل و قاقله
بزرگ از هریک شش درم شکر سبید یلطل این همه بلوید و همچون کند
و بخورد هر روزی سه درم نیک باشد **مجموع** حب الغار له سود کند بادهای قویخ

له سخت قوی باشد و درد کانی و معده را نیک **صفت** شذاب
خشک ده درم ناخواه و زیره لرمانی و شونیز و کاشم و سعت و تخم
گوسفندی و لرویا و بادام تلخ و فلفل و فودنج از هریک دو درم حب الغار
و چند پیدستر و سکنج از هریک چهار درم جاوشیر سه درم همه بکوبد و بیامیزد
با لبن و بخورد از و شربتی چند بندقی باده درم بنید طهن نیک باشد **در**
مجموع فلوینا له سود دارد بادهای قویخ را و شلیم را بکشد و درد را ساکن کند
و بادها را براند و این **مجموع** موافق است این علتها را **صفت** فلفل و ناخواه
و برگ سداب خشک و فودنج و چند پیدستر و زیره و حب الغار از
هریک بخدرم اینون و تخم نیک و پوست سیروح از هریک سه درم سقویا
چهار درم همه بلوید و بیامیزد بنید شلیم و قرصه لرد اند جنالیک
در اینجا نباشد و بخورد هر روزی دو درم نیک باشد دردهای قویخ و
بادهای غلیظ را و درد ساکن کند و شلیم را نرم کند **در** باید له غذای خداوند
این علت لم خورد تا تواند و آن هنگام له خوار گشته باشد گوشت بخورد
و بنید مزوج خورد نیک باشد دیلر خداوند این علت برهیز کند از جیره
سرد و خشک و ترها و عذر و باقی تا تواند و اگر درد قویخ از سردی و
باشد و شلیم سخت باشد از بخارها، گرم شراب بنفشه بخورد **صفت** الجیر
خورد سی عدد و بنفشه خشک پست درم مویردانه پرون لرد پست درم

بجوشاند به رطل آب تا یک رطل و نیم آید و صاف کند و بخورد هر روز
 سی درم باد و درم روغن بادام نیل یک شکر **شراب** ترنجبین که سود دارد کرمی
 و حرارت جگر و معده **صفت** میان خیارشور درم ترنجبین هفت درم ^{الخیار}
 خشک ده عدد همه بپزد و بجوشاند تا مریه گردد و بدست بزند و ^{صاف}
 کند و بخورد هر روزی بار و غن بادام نیل یک شکر و حرارت و کرمی
 عظیم باین علت و تشنگی بخورد شراب **الوصفت** الوی یک سی عدد بنفشه
 خشک بخورم همه بجوشاند و صاف کند و بروافند جلاب اما آجیخار
 و بخورد به روزی یک شکر **قرص** بنفشه سود دارد علت های قوی را
 از گرمی و حرارت باشد و شکر را نرم کرد اند و معده و جگر را سرد کرد **اند صفت**
 بنفشه خشک ده درم سقویا دو درم و نیم همه بپزد و بیامیزد بلعاب
 بزر قوطونا و قرصه کند ده تا شربت یک قرصه باشد اگر بزرگ باشد و اگر کوچک
 باغ درم شکر بخورد با ترنجبین یک باشد دیگر بخورد قرصه بنفشه که سود
 علت های قوی را از گرمی و حرارت عظیم باشد و شکر تحت بسته بود از
 گرمی **صفت** تربد سبید و بنفشه خشک از هر یکی ده درم رب السوسن بخورم
 کثیرا دو درم همه بپزد و قرصه کند دیگر بستاند آجیخار ده درم و مویردانه
 کند پیت درم همه بپزد و بجوشاند به رطل آب تا یک رطل آید و صاف
 کند و بروافند میان خیارشور بخورم شکر و روغن بادام از هر یک دو درم

۹۰ و بخورد این شراب با آن قرصه یک باشد که بپزد که درد قوی را کند
 کند الجالری و حرارتی و شدتی عظیم باشد **صفت** تخم کاه و تخم برهبر و
 افیون از هر یک یک درم این همه بپزد و قرصه کند بلعاب بزر قوطونا
 تا یک شکر شد و بدست بزند و بدست بزند و بدست بزند و بدست بزند
 و گرمی عظیم باشد و تشنگی بود و دردیاید اندرسره و ضربان باشد
 آماسی بود این علت را رگ باید زد و آب خیارشور خوردن تا شکر نرم کند
در علت های مشابه از گرمی و سردی

محمد زکریا لوی که درد مشابه از سردی مشابه باشد و از فساد رطوبت ها
 که گردد آید و خاصیت برودت است اندر مشابه خشک گردد و سبب خداوند
 این علت بکار دارد معجز الوج **صفت** پوست رگ و پوست رگ جاوید
 و بادام تخم و سلیمه و تخم خرما و زراوند گردد و وج از هر یک دو درم
 رگ کند شکر و پوست رگ سیردشتی و مرقه از رگ از هر یک یک درم
 همه بپزد و بیامیزد با آب یا آب راسن یا آب زیتون و بیامیزد با
 البین و بخورد و بخورد هر روزی شقایق با آب برک ترب یا آب این
 یک باشد دیگر قرصه عقرب سود دارد سنگ شانه را **قرصه** عقرب
 یک درم حجر الیهود نیم درم همه بپزد و بیامیزد بنفشه و بخورد یک شکر
 اگر سنگ گردد در مشابه باشد و زهار بر یک دارد قرصه لوز الم **صفت آن**

تخم خربزه مقشر پست درم و ناخواه و زیره و تخم کرفس و تخم تربی سعد
و بادام تلخ از هر یک پسته درم بایست درم آب پر سیاوشان بخته و طعام
این بیمار آب نخود باشد بخود سیاه بخته و روغن زیت اما را ^{خورد} ^{نشد}
نیاید و باید که خداوند این علت در آب نشیند هر روزی و بر شود
هر روز و بد و اندینک و پرهیز کند از ماست و شیر و از چیزهای سرد
و عسید هاجله و بکار دارد تخم خیار و تخم خربزه با شکر و خربزه شیرین ^{خورد}
در معجون اسارون که سود کند مثانه را و بول را بکشد و عصبها را
نرم گرداند و متعنت کند آماس گردد و مثانه را **صفت آن** اسارون و
رک کرفس کوهی از هر یک دو درم و دو قو و انیسون و حب البلسان
و کثیرا از هر یکی یک درم همه بلوید و پیامیزد با لبن و بخورد هر روز
یک درم یک باشد **معجون** العقرب جالینوس سود دارد سنگ مثانه را که
گرم آمده باشد در مثانه عقرب سوخته سه درم و نیم خطیا ناید و نیم
نجیل و فلفل و دار فلفل از هر یک دو درم و نیم رطل کاغذ بخورم جنین
چهار درم همه بلوید و پیامیزد با لبن و معجون کند شربت لودکان را ایلا
و نیم **معجون** سنگ مثانه را که گرم آمده باشد **صفت آن** ابلینه سوخته یک
درم سرکین کهوتر دشتی و کندش از هر یکی یک درم خوب بجان نیم درم پوت رطل
لبر و خطیا نا و سعد از هر یکی دو درم خون تیس خشک یک درم همه بلوید و

۹۱ و با لبن معجون کند شربت لودکان یکد انگ کفایت بود **در** معجون سحرینا
سود دارد درد معده را که از سردی و باد باشد و سنگ مثانه و سستی معده
و درد شکم و زحیر و درد رودکانی و بادهای قوی را که سبک شده باشد
و پیاریا که از بلغم و سردی خیزد و همه درد را سود کند ملزم رطل را که
بازندارد **صفت** چند پدستر و افیون و دار صینی از هر یک ثقل مرو
فلفل و دار فلفل و بارژد و قسط از هر یک شش مثقال زعفران شش قیراط
قومو و دو قو و اسارون از هر مثقالی همه بلوید و پیامیزد با لبن و معجون
گند و بخورد شربت ثقل باشد و اگر خداوند این علت را آماسی باشد
اندر کلی و حرارت و گرمی باشد باید که رطل با سلیق بزند و آب جو خور
و آب بزور ها و آب خربزه زیستانی و اگر در مثانه قرحه و ریشی باشد
قرصه طبر با بخورد که بجز است **صفت** خون سیاوشان ده درم کند یک
و نیم کلارینی چهار درم طبر با سه درم صغ عربی یک درم و نیم اصل السوس اسان
دو درم تخم کرفس دو درم همه بلوید و پیامیزد و هر روز سه درم بخورد
بامداد و شبانگاه **در** قرصه خشخاش که سود کند قرحه را اندر کلی و
مثانه باشد **صفت** صغ عربی و تخم خشخاش سبید و تخم خیار باد رطل و نشا
از هر یک دو درم تخم ثنان یک درم همه بلوید و پیامیزد و بخورد یک باشد
قرصه افولید و س سود کند قرحه را که در کلی و مثانه باشد و خون آید

بجایگاه بول از قضیب **صفت** تخ چار بادرنک مقشر و از ده درم تخ
 لرفس و تخ بنگ و شهدانج انهری شش درم زعفران و افیون و تخ
 حماض دشتی منقا و مغربادام تخ مقشر و مغز صنوبر بزرگ مقشر از
 هر یک سه درم تخ را زربانج دو درم حب کالنج لومی بزرگ بنجاء عدد گذر
 سید و دو درم مه بلو بد و یاسیزد بنید شلت و قرصه کند و بعضی
 بزشکان برو افند افیون دو درم و بکار دارد ینگ باشد و اگر باین
 قرصه کلی و مثانه و حرق البول باشد خداوند این علت جلاب خور
 و شراب بنفشه و لعاب بزرفطونا و آب جو خورد و پرهیز کند از
 چیزهای ترش و شور و از جماع و از تعب دایم گرما به بکار دارد و خورد
 و خایه نیم بر شده و روغن بادام خورد و لدوی جخته و بکار دارد بنده
 البذر و سودا دارد حرق البول را و قرصه را که اندر کلی و مثانه باشد
صفت تخ خر بزمه مقشر درم تخ چار و تخ لڈ و مقشر و تخ برهن تخ
 بنگ سید و تخ خطی و بادام مقشر و لثیرا و نشاسته و رب السوس
 و تخ خشخاش سید و کلار منی و تخ لرفس از هر یک دو درم مه بلو بد
 بخورد هر روزی سه درم شراب بنفشه جناک یاد لردیم اندر علاج **نحوه**
 ینگ باشد و اگر در مثانه قرصه و ریش باشد و بول پمار شبیه و نخاله باشد
 از قضیب ریم آید و خون بجایگاه بول باید که گرما به بکار دارد و آب جو

۹۰ بار و روغن بادام و این قرصه حب الصنوبر بکار دارد له سود کند قرصه
 له اندر کلی و مثانه باشد **صفت** حب الصنوبر و حب الکالنج از هر یک سه درم
 تخ چار مقشر درم تخ لرفس و شهدانج و کلار منی و صغ عربی و کندر و خون
 سیاوشان انهری دو درم افیون یلدرم مه بلو بد و یاسیزد و قرصه لڈ
 و بخورد هر روز سه درم ینگ باشد دیر قرصه کالنج بلغه سود کند
 را که اندر کلی و مثانه باشد و خام بود و قرصه و دردی باشد عظیم ساکن کند
 و سودا دارد حرق البول را **صفت** تخ چار مقشر و کلار منی و صغ عربی
 و کندر و خون سیاوشان و خشخاش سید و مغربادام شیرین مقشر
 لثیرا و نشاسته و رب السوس از هر یک ده درم تخ لرفس و درم حب
 کالنج شش درم افیون یلدرم مه بلو بد و یاسیزد و قرصه کند و هر روز
 قرصه بخورد ینگ باشد بنید الرگرمی نباشد و الرگرمی بود بخورد
 بنفشه ینگ باشد اما جلاب و قرصه ها سه درم باشد شربتی یل قرصه
 نیلک شد دیر **شیاف** حقنه کند اندر قضیب مثانه و قرصه را سالن کند و در
 بنشاند و این سیاف بحرست **صفت آن** عتروت و لڈر و اسفیداج
 و صغ عربی و نشاسته و افیون و خون سیاوشان از هر یک دو درم
 بلو بد و قرصه کند و یاسیزد بشیر زنان و حقنه کند در مثانه بزرافه
 ینگ باشد دیر **بخون** کالنج سودا دارد در کلی و مثانه و بول الدم را **صفت آن**

تخم گوسفند و تخم رازیانخ از هر یک مفت درم تخم خیار بادرنک مقشر و درم
 فریون و تخم حاض و افیون و مغز صنوبر بریان کرده مقشر و زعفران
 از هر یک سه درم حب کالغ لوی بزرگ و این جبر سرخی باشد پست و بخ
 بشاره بلو بد و بیامیزد بنید معقود کرده و بکار دارد نیک باشد **دک**
 بکار دارد همچون حرثیاله سود دارد عسل بول را و سنگ را اندر شانه
 پاره پاره بلند **صفت** افیون و فریون و جند پدستر و سنبل طیب و دار
 صیفی و زنجبیل و دار فلفل و زعفران از هر یک چهار درم تخم بنگ دوم
 روغن بلسان سی درم این همه دار و ها بلو بد و بافیون و زعفران
 بیامیزد و همچون کند با نلین و بکار دارد نیک باشد انشاء الله تعالی
باب در علاج حرق البول

محمد زکریا گوید که حرق البول آن باشد که بول قطره قطره جلد از قضیب
 او بخورد قرصه رب السوس و مغز بادام و تخم خنخاش از هر یک
 درم تخم گوسفند درم سه بلو بد و بخورد هر روز سه درم با قدحی بنید اما
 جلاب اما بنفشه نیک باشد دیگر طعام این چهار گوشت مرغ خانی فربه و آب
 خورد باشد و خایه نیم برشته دیگر پرهیز کند خداوند این علت از چیزهای ترش
 و شور و سیر و فلفل و ترها و اسفناج خورد و بروغن بادام و شکر و برهن اگر نیک
 و دردی نبخورد این دار و ها بولت خنخاش سه درم بگوید و بروغن کند که تخم بنگ

باب در علاج علته بول الدم که خون ابریشمان
 محمد زکریا گوید که اگر جایگاه بول خون اید از قضیب و مثانه باید که صاب
 علت رارل با سلیق زنند و این قرصه جلا بخورد که سود کند و بخور
 بنید اندر قضیب و مثانه **صفت** لثرا و نشاسته و تخم خیار و کلار
 از هر یک دو درم جلا رو مار و سر و لندر و خون سیا و شان و تخم گوسفند
 از هر یک یک درم سه بلو بد و بخورد هر روز دو درم با آب سرد نیک باشد
 و پرهیز کند از بنید خوردن و اگر باین علت بول خون وریم باشد
 دردی بود عظیم بزرگ قطونا خورد بار و غن کل پارس و شیر بز خورد
قرصه طین بستاند کلار منی و کند و خون سیا و شان از هر یک دو درم
 تخم خیار و تخم گوسفند و جلا رو و تخم خر بزرگ مقشر از هر یک سه درم سه
 بخورد و گرفته هر روز دو و مثقال با شکر سبید نیک باشد دیگر اندر شانه
 حقه کند بدین دار و **صفت آن** اسفنداج بلخی سه درم لثرا یک درم افیون
 نیم درم سه درم کند در ها و ن بار و غن کل پارس و شیر زنان و نیز نیک
 باشد این قرصه لسی را که اندر معده حرارتی و گرمی نباشد و هیضه گرمی
 بخورد **اقراص** العود سود دارد و قی را بنید **صفت** کند سه درم
 کل سرخ پاک کرده یک درم عود خام و سگ المسک و قرنفل و سنبل و کل
 خراسانی سبید و طباشیر از هر یک یک درم و نیم ثبابه دو درم سه بلو بد

و قرصه گرداند و هر روز بخورد یک قرصه بآب حب الزمان آب نغاع
یا آب فودج نیک باشد دیرطلی کند بر معده تا قی را بپندد **صفت** ک
المک و لعک و قاقیا و صندل و کلرک و سعد و کندر از هر یک دو
درم مه بلوید و طلی کند بآب مورد یا آب بخی یا بنیدینک **اقراص**
العصر الحریب سود کند هیضه را و شل را بپندد و قی و پمار پیرا ساکن کند
صفت ک المک و قرنفل و زعفران و سعد و ماز و جلا و رولزمازو
و پوست همارا از هر یک ده درم افیون و یسروخ از هر یک پنج درم مه
بلوید و بیامیزد و قرصه گرداند و هر روز بخورد دو درم نیک باشد **در**
اقراص ایلاوس جالینوس بخورد که سود کند و قی را بپندد **صفت** ک کرفس
و انیسون از هر یک با توده درم افستن رومی ده درم سیفیه پیست درم
سروفل و سیاه و چند پدیدستر و افیون از هر یک دو درم و نیم این مه
بلوید و بیامیزد و قرصه گرداند سی تا و خشک کند و بکار دارد
در علاج شقوق کلبه و علیها وی ۷۶

محمد زکریا گوید که علت شهوة الکلبیه از خشکی باشد اندر جرم معده و این
علت بعد پماریهای سخت بدید آید و از ضعف تن باشد و علاج این علت
جیزهای جرب باید خوردن شل گوشت بره و گوشت مرغ خانی فربه و گوشت
بط و بنید مزوج شیرین و شور با خورد و حلو او روغن بادام و شکر سرخ

۹۴ و آب گرم خورد بناشتا و رگ با سلیق بزند و حجامت کند از طحال و شکر
بطبوخ افیمون **صفت** افیمون افریطی هلیله سیاه و بلیج و ابلج از هر یک
پنج درم مویز خابوری مقشر پیست درم سنای ملی و بسفاج از هر یک
سه درم مه بلوید و طلی کند بآب رطل و نیم آید و صاف کند و بروافکند
افیون و اسطوخودوس از هر یک چهار درم غاریقون و ترد و میخ ^{هندی}
از هر یک دو دانگ مه بلوید و بروافکند و بخورد تا شکر از رگ گرداند و
این پمار جریها باشد و شیرینی خورد نیک باشد

در علاج خفقان قلب و علیها وی ۷۷

محمد زکریا گوید که علت قلب خفقان از سوء مزاج باشد از گرمی و خشکی
و از سردی و خشکی معده باشد و خشکی صدر و از ضعف بود و سبب
علت از تن باشد و این علت را باریان دلو به خوانند و باید که خداوند
این علت بخورد قرصه کشنیر و بکار دارد **صفت** کشنیر خشک و کلرک
و طباشیر از هر یک ده درم مه بلوید و بخورد بآب سیب ترش یا آب
ترنج یا آب انار یا دوغ ترش و هر روزی بخورد سه درم بآب بخی یا بنیدینک
دیرطعام این پمار دوغ باشد یا نان گرمه و آب خیار خورد نیک باشد و پیر
بخورد **اقراص** البسد جالینوس که سود کند ضعیفی دل و سستی معده را
و گرمی دل و معده و جگر را **صفت** بسد و طریا و مروارید ناسته از

هفت درم فلجمشک بخدرم لثان الثورش درم کشیز خشک برشته
 دو درم طباشیر سه درم باد رنجبویه بخدرم کل سرخ خشک سه درم
 قرنفل درم و نیم ده بلو بد و قرصه گرد اند باب سیب و بخورد هر روز
 دو درم باب لاهی یا آب سیب یک باشد دیگر بخورد دو اللؤلؤ **صفت**
 دوغ ترش یک رطل و برو امکنده تخم کاهو پست درم کشیز خشک پست درم
 لؤلؤ بخاه درم ده بلو بد و بران دوغ امکنده و بخورد هر روز یک باشد
 و اثر باین علت خفقان گرمی و حرارتی باشد عظیم بخورد شراب سیب
 لؤلؤ بزند یا با سلیق از دست جب و دوغ ترش خورد با قرصه کافور
صفت کل سرخ پال کرده و تخم خیار از هر یکی ده درم تخم کاسنی و تخم کاهو
 و تخم برهمن از هر یک سه درم صندل سرخ درمی کافور نیم درم ده بلو بد
 پیامیزد باب سیب یا سماق و هر روز بخورد باب تربخ یک باشد گرمی
 و حرارت قلب را و جلر را بخورد با دوغ ترش و سود کند علتهای خفقان
 ویر قازا که از حرارت و گرمی باشد بخورد این قرصه با سنگین شکر دیگر
ضماد بر معده و جلر هفت بصل و ماورد و کافور و سرد گرد اند جلید
 بر معده امکنده یک باشد دیگر **اقراص** کافور جالینوس که سود کند حرارت جلر و
 گرمی معده را و متعق کند خون رخسیدن را از معده و تشنگی را ببرد و سود
 کند تب گرم را **صفت** طباشیر چهار درم کل سرخ پال کرده ده درم عود صر

قافله و رب السوس از هر یک سه درم شکر طبرزد ترچین تخم خیار
 باد رنگ مقشر از هر یک دو درم زعفران و کافور از هر یک
 درم ده بلو بد و پیامیزد بلعاب بزر قطونا و قرصه یک درم
 یک باشد و الرعلت از سردی مزاج باشد بنید ریجانی مزوج
 خورد و بویهای خوش بوید چون مشک و غالیه و چیزها
 گرم یک باشد دیگر بخورد **اقراص** فیمون جالینوس که سود کند علتهای
 دل و خفقان را و معده را قوی کند و گرم و شکر نرم کند **صفت** آن بلیه
 سیاه کابی مقشر ایتمون افریطی از هر یک بخدرم اسطوخودوس و سرکه
 روی از هر یک دو درم و نیم فلجمشک و باد رنجبویه و لسان الثور
 دانه تربخ مقشر از هر یک درمی و نیم قرنفل و ساج هندی از هر یک
 یک درم مع هندی یک درم نیم باشد اینک باشد دیگر ضماد کند بر سینه و معده
 بدین **ضماد** **صفت** آن سنبل و قسط و اهل و سعد و دار صینی و قرنفل و
 برک مورد از هر یک دو درم ده بلو بد و پیامیزد بنید و ضماد کند بر
 و معده و طعام این بیمار زرد خایه باشد و بچشک برشته و قلیها بود
 خورد و تو ابل اندر و گرد و الرمزاج خشک باشد و گرمی باشد این
 علت آب جو خورد و شیر تازه خورد و اندر آب زن نشیند و
 بکار دارد دایم و سینه را انداوش کند بوم روغن بنفشه و صیقل شانه

مصلی
 سیاه کابی
 مقشر ایتمون
 افریطی
 از هر یک
 بخدرم
 اسطوخودوس
 و سرکه
 روی
 از هر یک
 دو درم
 و نیم
 فلجمشک
 و باد
 رنجبویه
 و لسان
 الثور
 دانه
 تربخ
 مقشر
 از هر یک
 درمی
 و نیم
 قرنفل
 و ساج
 هندی
 از هر یک
 یک درم
 مع هندی
 یک درم
 نیم
 باشد
 اینک
 باشد
 دیگر
 ضماد
 کند
 بر
 سینه
 و
 معده

حقنه کند نیک باشد **دیگر حقنه** کند بآب جو و شیر زبان و کاغذ سوخته
دیگر حقنه کند در علاج شانه یاد کردیم دیگر بخورد این دارو **وصفت آن**
 سرو کا و لوهی سوخته و کثرا از هر یک بخردم همه بلو بد و بخورد
 هر روز یکدم بآب مورد نیک باشد و اگر باین علت شدتی عظیم باشد
 و مثانه ریش گشته و قرصه باشد و دردی بود سخت و خون و ریم از ^{قضیب}
 و مثانه همی آید بخورد اقراص **طریا صفت آن** کلار منی و لهر با از هر یک
 درم قایا و صمغ عربی و جلنار از هر یک سه درم تخم کرفس و تخم نیک سبک
 هر یک دو درم این همه بلو بد و قرصه گرداند و تا و بخورد هر روز قرصه با
 ساق آب حصرم یا آب مورد نیک باشد دیگر **قرصه طریا** لاسود دارد
 خون و ریم را از قضیب بپند و حیض زبان بپند و خون بواسیر را خشک
 کند **صفت آن** لهر با و صمغ لوز بخردم جلنار و عصاره حیه التیسر از
 هر یک دو درم و نیم کند و دو درم همه بلو بد و قرصه گرداند و بخورد هر
 روز یکبار بآب ساق و این معجون کا لبح بکار دارد لاسانه یاد کردیم
باد در علاج سلس البول و تقطیر

۷۸

مخدر لریا لویده علت تقطیر البول و سلس البول آن بود که بول اندر قضیب
 شانه بیاید و بستلی نبود و بسیار آید بول از قضیب و باید که خداوند این
 علت بخورد اقراص **طریا صفت آن** کند رده درم بلوط پیست درم متر

متر و درم تخم محلب بخردم همه بلو بد و در دهان افکند هر روز سه
 درم بنید اگر حرارتی و گرمی نباشد دیگر بخورد قرصه هلیله سیاه تا بول
 بپندد لاسانه حرارتی نباشد و این علت از سردی و برودت **صفت آن**
 بلوط بخاره درم کندر سی درم کشنیر پرورده اندر سرله و هلیله سیاه و کل
 ارمنی از هر یک ده درم همه بلو بد درم و در دهان افکند هر روز سه درم
 بامداد و شبانگاه نیک شد دیگر بخورد قرصه خولجان تقطیر البول را سو
 کند و بپندد لاسانه اگر گرمی و حرارتی نباشد **صفت آن** کند و بلوط از هر یک
 صد درم محلب دانه و سعد و خولجان و قرفه و وج و راسن خشک
 از هر یک هشت درم همه بلو بد و بر دهان افکند هر روز سه درم نیک
 باشد و اگر این علت از گرمی و حرارت باشد بخورد قرصه کشنیر تا بول
 رابیند **صفت آن** کشنیر خشک تر گرداند اندر سرله شبی و روزی
 بریان کند و گرفته ده درم هلیله سیاه و کلار منی و میان بلوط و لهر با
 و عدس مقشتر از هر یکی بخردم همه بلو بد و بخورد هر روز سه درم
 بامداد و شبانگاه و اگر این دارو سردی پیدا شود بخورد قرصه خولجان
 تا مزاج را گرم کند و اگر بول بسیار آید بخورد اخیر بار و غزنیت و شانه
 را حرب گرداند لاسانه اگر سردی و غزنیت یا روغن سداب یا روغن بنیان نیک
 باشد و اگر باین علت گرمی مثانه باشد سخت خداوند این علت آب جو خورد

و لعاب بز قطونا خورد باشد گرسید و آب آلو خورد و دوغ و آب
ساق خورد و آب حصم نیک دیر **قرصه دیاپیتر** سود دارد **عسر البول**
را و بول را بپزد و سود کند درد قضیب و شانه را **صفت آن تخم کاهو**
طباشیر و رب السوس زهری که در تخم برهن مانده درم کل سرخ و
خشک از زهری بخدرم قایم و درم کافور نیم درم همه بپزد و قرصه
گردد و هر روز سه درم بخورد بآب انار ترش یا با وردی که باشد
و بقرصه اینسون سود کند تقطیر البول را که آنجا گرمی و حرارتی باشد
بخورد تا بول را بپزد **صفت آن** چند پسته و درم مرزنجوش و
سداب خشک و تخم بنگ و اینسون از زهری که حب الرمان با آن
درم همه بپزد و پیازد و قرصه کند و بخورد هر روز و درم بآب خیار نیک
باد در علاج عسر البول

۷۹

محمد زکریا گوید که علت عسر البول آن باشد که بستی بود اندر قضیب
شانه و بول نیاید و آنکه آید بدشواری آید باید که هر روز بآب گرم اندر
نشیند و سه بار و بخورد این دارو و اگر حرارت و گرمی باشد با این
علت **صفت آن تخم خربزه** منقشر و شکر طبرزد و پوست خربزه خشک همه
بپزد و برده آن افکند هر روزی و درم بآب انار شیرین و اندر
آب نشیند نیک باشد و آنجا گرمی و حرارت باشد با این علت بخورد

دو **صفت آن تخم گرس** و فو و مو و دو و قو و رو ناس و تخم گرس
گرمی و ابله و اسارون و ناخواه و تخم زایان و سنبل و قسط و مغیر
تخم از زهری که پست درم تخم خربزه منقشرده درم ذرا بخیل درم و شوقی که
و شوق را ترک کرد اندر بستر و همه بپزد و قرصه گردد بخورد ازو شربت
سه درم که این قرصه نیک باشد عسر البول را و سود کند تراری تر را و سود
گردد استسقا طی را دیگر **معجون** مدر البول را پود کنند و بول را بپزد
بناحر را که نباشد **صفت** تخم جزر دشتی و ریوند صینی و اذخر و حب البلسال
و فقاخ اذخر و اینسون و سنبل و سلیخه و زعفران و دار صینی
و اسارون و تخم گرس از زهری که سه درم معطر صنبو بزرگ درم همه
بپزد و پیازد با اینسون و معجون کند و بکار دارد نیک باشد انشا الله
باد در کی آب بشت و دوایش

۸۰

محمد زکریا گوید که کی آب بشت از خستگی و گرمی باشد و از سردی و خستگی
باشد اگر از سردی و خستگی بپزد باید که برهیز کنند از ترهای سرد و از
و حصم و دوغ و ساق و انار ترش و از چیزهای سرد و خشک جمله
دیگر برهیز کنند از گرمای رفتن و تعب نبرد و عرق نکند دیگر بکار دارد
و بخورد کباب با پیاز و آب خود بپزد و جسته و لوث بطبخود
جسته و خایه نیم برشته خورد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد

شفا قلمربا و زنجیل مربا و دار فلفل مربا خورد ینگ باشد **در معجزه البرد**
 خورد له آب بشت را بپزند **صفت** تخم گداز و تخم شلم و تخم ترب و تخم پیاز
 و تخم مارچوبه و حب الصنوبر و حب الفلق و حب الزلم و تخم کتان و
 شفا قلمربا و بوزیدان و بهمن سرخ و سبید و تخم تودری و لسان العضا
 از هر یک ده درم زنجیل و دار فلفل و قرفه از هر یک پانزده درم **حلیث**
 طیب و تخم سبندان و تخم جرجیر از هر یک بخندرم قسط شیرین و زعفران
 از هر یک دو درم روغن بادام و روغن حب الحضا از هر یک سه درم
 همه بگوید و با این روغنهای بپا میزد و معجون کند با لبن و بخورد
 سه درم با پست درم شیر تازه ینگ باشد دیگر این طلی بر قضیب و مثانه کند
صفت آن یک و قیده روغن بان و فلفل و حلیث یکان درم چند پدیدتر
 یک درم و نیم سگ المسک یکد آنک معذب نبه داند و درم و نیم بوز و آرمی
 یک درم همه بگوید اندر ها و نزم کرد اند و طلی کند بر ذک و گشاران
 و بدین روغن گرم کرده ضماد کند ینگ باشد دیگر خداوند این علت دوا
 خورد دیگر خداوند این علت بنید مزوج خورد و بختک بر شد دیگر
 طلی ینگ **صفت** عاقر قرحا و فرقیون بگوید و برو افکند شک نیم داند
 و طلی کند بر ذک و بپا میزد بروغن بان و این بحر تبست و اگر اندر قضیب
 باشد این طلی کند بر ذک و قضیب بر روغن لسان اما روغن ترب ینگ باشد

دیگر چهل بختک را بکشد و در سایه خشک کند و بگوید و برو افکند و
 زنبق و اندر قاروره کند و طلی سازد بر ذک و مثانه و کسهای ران را
 ینگ باشد و بحر تبست دیگر تخم سبست و تخم جزر و تخم جرجیره
 بگوید و در زرده خایه کند و بان بریان کند و بخورد چند جوی
 ینگ باشد و برین ترتیب روزی چند مواظبت کند تا بر میا شرت قادر
 گردد **در علاج بیماری آب بشت** ^۱ و نطفه سینه

محمد زکریا گوید که صاحب این علت باید که قرصه قاطع النسل بخورد **صفت**
 تخم پنج انگشت ده درم فودنج خشک و برل سداب خشک از هر یک پنج درم
 زیره گرمانی و سعد و جلنا را از هر یک دو درم همه را بگوید و بخورد هر روز
 سه درم باب انار ترش و برو افکند که فورینم داند و بخورد این دارو
 آب بشت را نمک کند و شہوت را ببرد و اگر محروم باشد بخورد قرصه
 نیلوفر **صفت** تخم کا هوده درم کل سرخ دو درم تخم برهنه ده درم بز قطن
 سه درم کشنیر خشک سه درم جلنا رد و درم نیلوفر دو درم همه
 بگوید و برو افکند که فورینم داند و بخورد هر روز سه درم ینگ باشد
در علاج حضرت زان که افتد ^۲

محمد زکریا گوید که اگر زان از احضار افتد و بیند باید که حجات ساق
 بکند و در صاف بزند و آب مشه خورد و آب لویا بخته خورد

لرد. دیگر بخورد کاه و سر لفته هر روز بنماید یا با سلیمه که حیض را
 بشاید دیگر داروی قوی که در ساعت حیض را بکشد **صفت** سیر
 و خربق سید و فودنج خشک و سکنج و فرنیون از هر یکی یک گرم
 هه بلو بد و پیامیزد آب باز و بر لیرد بر فرج در ساعت خون بشاید
صفت دار صیفی بخورم مترد و درم دینم برک سداب خشک و فودنج
 و قردمانا و مشک طراشع و حلت و سکنج و جاشیر و روئاس
 از هر یک دو درم نیم هه بلو بد و قرصه لرد اند و بخورد هر روز
 درم باب ابله که این قرصه اند ساعت فرزند را از شلم مادر پر
 آورد دیگر دارو که فرزند از شلم مادر بعدی بزراید **صفت**
 متر و جاشیر و بارژد و سکنج از هر یک دو درم و نیم جلث
 یک گرم هه بلو بد و پیامیزد و قرصه لرد اند و بخورد هر روز
 سه درم و نیم باب حله انا آب خرما انا آب سداب که این قرصه
 فرزند را بزر آورد که عسر گشته باشد دیگر دارو که فرزند را بپزند
 در ساعت **صفت** یلر طربید و حله سی درم روئاس سی درم
 اورس و برل سداب و بوست لخد از هر یک نیم هه بلو بد و بخورد
 باب و صاف کند و بروا کند آب سداب ترسی درم و بخورد در
 روز که فرزند بیفتد در ساعت دیگر شاف که بر لیرد **صفت** پلنج

۹۴ و متر و جند پید پتر از هر یک سه درم هه بلو بد و تر لرد اند با
 لرد و شاف لرد اند جند بلوطی و بر لیرد شب تا روز و اندر آب
 نشیند و فرج را جذب کند غالیه و بساید فرج را در آب تا نرم لرد
در علاج حیض زنان آبتن

۸۳

بخور لرد یا لرد که حیض زنان که گشته باشد از سیبهای سودا باشد و بلم
 فاسد خداوند این علت اقیون خورد و حب الاصطیقون و اثر
 علت انصفا باشد بخورد مطبوخ خیارشیر و هلیله و مویزو
 رنگ لرد و میوه های سرد و قابض خورد و بکار دارد اقوام طربا
 تا خون حیض را بپند **صفت** تخم مورد و جلنار و ابج و خون سیا
 و لرد با ورامک و کلار منی و مازو و کاغذ سوخته از هر یکی دو درم
 اینون و تخم بک از هر یک یک درم این هه بلو بد و بخورد هر روز
 دو درم باب مورد یا آب بقی یا آب حب الزمان که این قرصه
 حیض زنان را بپند در ساعت دیگر قرص طباشیر که خون حیض را
 بپند **صفت** کل سرخ سه درم طباشیر دو درم تخم حماض شتی
 سه درم جلنار یک گرم هه بلو بد و پیامیزد با ورد و قرصه کند و بخورد
 شربتی سه درم باب بقی یک باشد دیگر این مرهم بر لیرد **صفت**
 موم و مرداسنک و اسنیداج از هر یک دو درم جلنار و روغن کلای

از هر یک بخدرم داروها بگوید و مرهم گرداند بموم و روغن کلایسی
بر لیردینگ باشد دیگر باید که خداوند این علت آب سماق خورد و آب
سیب ترش و همچون سحز نادیلر این شفاف بر لیرد که زانرا آبستن
صفت جدید ستر و میعه و قسط و مقل و بارزد و جاوشیر و
المسک و عنبر از هر یک دو درم همه بگوید و تر گرداند بنسید و شاف
بزرگ و بزیر بر لیرد بروز و شب و بتزدیک شوی رود و همچون لونی خورد
بانبید هنر. **داد در علاج آماس قضیب از سردی و گرمی** تا آبستن شود
محمد زگر یا لویده آماس قضیب از حرارت گرمی باشد و قضیب سرخ بود
و گرم بر باید که رگ با سلق بزند و خون بسیار بردارد و بر قضیب افکند
این **طلی صفت** صندل و مازو و سرکه و رلوی کتان ترکند و بر
قضیب افکند ینگ باشد دیگر بر قضیب افکند آرد جو و بدوغ بیا میزد و
وخایه را طلی کند بشب و روز ینگ باشد و رگ قیفال بزند و اگر قضیب
سرخ نباشد و گرنه بود این طلی بر قضیب **طند صفت** آرد حله و آرد
باقلی و آرد نخود را تر گرداند بسرکه و طلی کند بر قضیب و خایه ینگ باشد
و اگر قضیب آماس گرفته باشد سخت و دردی عظیم بر این طلی کند
صفت مویزدانه پیرون کرده و پیه کرده بز و باقی بخته و روغن
کل باری از هر یک در درم زرد خایه چند وزن همه داروها مرهم گرداند

و طلی کند گرم بر قضیب و مثانه و خایه ینگ باشد و اگر قضیب آماس گرفته
باشد سخت و مثانه تیر و سستی اعضا باشد بر این طلی کند **صفت آن**
مصلی بخدرم روغن ساق کاو و موم سپید و روغن کل باری از هر یک
هشت درم پیه خوک سه درم مصلی بگوید و روغن و موم گرم گرداند
و مرهم سازد و طلی کند بر مثانه و قضیب ینگ باشد و اگر آماس از حرارت
و گرمی باشد این طلی بکند **صفت آن** برک کالنج تر و آرد جو و روغن کل
بارسی و سترکه و زرد خایه از هر یک درم و مرهم گرداند و طلی کند بر
قضیب و مثانه ینگ باشد و آماس را بنشانند و حرارت را ساکن گرداند
داد در علاج علتهای فوق
محمد زگر یا لویده که علت فتور از سردی مزاج باشد و مزاجها سرد و تورا
پشتر باشد که صفات و حجاب باریک باشد علاج او **طلی کند** جوزالسر
و سعد و مرم و سر زلوش خشک و مازو و قاقیا و گندرا از هر یک دو
درم همه بگوید و تر گرداند بنسید هنر و طلی کند برفق و پندد سخت
ینگ باشد دیگر بر هیز کند خداوند این علت از ترها و چیزها باد
الکین تا تواند و بکار دارد همچون گرم چون بلا در و همچون لونی
ینگ باشد **بمچون بلور** فلفل و دانه فلفل و هلیله کابی و بلیله و شیرین
مقشر از هر یک چهار درم الکین بلا در و بزرگ و شلرط برزد

و حب الغار و سعد از هر یک هشت درم همه بلو بد و بیامیزد با بکند
و همچون کند و بخورد از و شدتی دودرم بآب گوسفینی باشد
دیگر خداوند علت فتق از حرکت گردن بر سر طعام و از تعب و از پستی
گردن و بانگ داشتن پرهیز کند و بنید له خورد تخ خورد دیگر بکا
دارد **معجزه المکرّم** له سود کند علت های فتق را و بادها را براند و در
هارا ساکن گرداند و سود کند علت های سودا را **صفت آن** زهر بلو در
و سر و اید و بستد و طربا و ابریشم سوخته از هر یک سه درم همین
سرخ و سبید و سادخ هندی و سنبل و قاقله و قرنفل و اشنة و جند
پدستر و زنجیل و دار فلفل از هر یک دودرم همه بکوبد و بیامیزد
با بکین و همچون کند و بخورد هر روز دودرم نیلک شد **در** خدا کند
خداوند این علت فتق بر شل و قضیب و مثانه **صفت** مصطلی و پوت
گذر و جوز سپرو و مرو و زیت و عتروت و ماهی سریشم دودرم
ماهی سریشم ترکند در سرله و دار و ما بر و افکند و طلی کند بر قضیب و خایه یک
داد در علاج علتها **نقرس گرم و سرد**

مخدر گریا لویده علت نقرس پیشتر از جماع باشد از بر طعام و بر سر بنید
و پیشتر این علت خداوندان نعت را باشد و مهترانرا از قبل آن ایشانرا
بناشد که ایشان خداوندان راحتند و تعب از ایشان دور باشد و اثر

علت نقرس از صفر او حرارت گرمی باشد باید که رک بزند از دست راست
و اگر علت بر دست راست باشد از دست چپ رک بزند و ضا د کند
بر جایگاه علت بصندل و ماورد و سرله برو و بشب نیلک باشد
دیگر طلی کند اگر حرارت و گرمی باشد سخت **صفت** فوشار منی و صندل
سرخ و کل سرخ پاگ کرده و فوفل و شیاف مایشا و اصول الفاح
ایون یکان درم همه بکوبد و بیامیزد با وورد و سرله طلی کند نیلک
باشد دیگر طلی کند بر سرله و ماورد و آب کشیز تر و آب عب الثعلب
و آب کاسنی نیلک شد این طلی بجز بخت **در** ضادی له نقرس را بکشد
از گرمی و حرارت باشد **صفت** لعاب حلیه و لعاب تخم ثمان از
هر یک بخندرم روغن بابونج در می همه بکوبد و بیامیزد و طلی کند جایگاه
علت نیلک شد **در** این طلی بر نقرس طند آجاله گرمی و حرارتی عظیم باشد
صفت آب حی العالم و آب کاهو و آب بر بن از هر یک پست درم
سرخ دودرم کا فور دانی همه بلو بد و بیامیزد بر سرله و ماورد و طلی
کند بر جایگاه علت بشب و روز نیلک شد دیگر طعام این پها را بصرام
و سماق و رمان و ریاس جنن چیزها خورد تا خون صاف کند دیگر آب
لذو و بخته خورد و خر بزه زمستانی باشد و آب جو خورد باشد گریه
باشد و اگر نقرس آس باشد و سرخ بود این طلی کند **صفت** لعاب

و تخم کتان و خطمی و پیه بط و بابونج یا پیه ماکیان همه بیئی پامیزد
 و طلی کند بر جایگاه علت ینک باشد دیگر بخورد شراب هلیله **صفت آن**
 هلیله زرد مقشر با ترده درم بنفشه خشک و کل سرخ هفت دریا
 تخم کاسنی سه درم سوربخان سبید دو درم همه بجوشاند تا هریه گردد
 بد و رطل آب تا یک رطل آید و صاف کند و برو افکند شکر سبید
 دو درم سقونیاد و دانه و بخورد تا شکر نرم گرداند و آن وقت که
 حرارت مگشته به این طلی بکند **صفت آن** آرد جو و خطمی جوشاند با آب
 یا بنید تا سبید گردد و بر لوی کش بر کند و جرب گرداند بروغن
 بنفشه و طلی کند بر جایگاه علت باید که طعام نخورد و پرمیزد
 از بنید و جماع کردن **در حکب** سوربخان که سود دارد علت های **نقرس**
 که از حرارت و گرمی **صفت آن** سوربخان سبید یک درم سقونیاد یک نیم
 تخم کرفس دانه همه بگوید و جب گرداند و بخورد ینک شد **در طلی ینک**
نقرس را صفت پیه بط و موم زرد و روغن خیری از هریک پنج درم
 روغن بزرگس پست درم لعاب تخم کتان و لعاب حلبه و پیه ماکیان
 از هریک سه درم همه بجوشاند و بیئی بزند و بر جایگاه علت دهند
 ینک باشد **در مرهم** اخلیون برهند با روغن خل شب تا روز **در حلبه**
 بجوشاند بنید یا میخته و برهند بجا یکه علت **در طلی ینک** علت های

نقرس را که از گرمی و حرارت باشد **صفت** سرخجوش و خطمی و بزقنونا
 و آرد جو و سوربخان و روغن کل پایی و زرده خایه از هریک پنج درم
 همه بگوید و پامیزد و طلی کند بر جای علت **در حکب** سوربخان که سود
 دارد درم مفاصل را **صفت** صبر و سوربخان و هلیله زرد از هریک دو درم
 سقونیاد و دانه همه بگوید و جب کند و بخورد شربت سه درم ینک باشد

باب در علاج نقرس سرد

محمد زکریا گوید که اگر نقرس از سردی و باد خام باشد باید شکر نرم گرداند
 حب سوربخان **صفت** سوربخان و بوزیدان و ماهی زهره از هریک
 نیم درم ایاج فیض را یک درم سقونیاد انلی چند پدستر و حلیث و بار
 از هریک دانه و نیم مقل از رقد و دانه خردل و زنجبیل و شیطرح هند
 و فلفل سیاه از هریک یک دانه همه بگوید و پامیزد و جب گرداند و بخورد
 و این یک شربت باشد قوی تا آن رطوبت های غلیظ و لزج جزو سریشم
 فروداورد و پاک کند **در حکب** حب ماهیانی که سود کند علت های سودا
 و صفرا فروداورد و خام باد و علت های بلغم و رطوبت ها و فلاح و تقو
 و رعشه و عرق النسا را و برص و بهق و باد های سرد و تاریخی چشم را
 و غشا و صدع و شقیقه و درد سید را و این حتی است ینک همه علت ها
 را بیاورد ملزم که باز ندارد **صفت آن** سکنج و شق جاو شیر صبر تخم حرمل

و تخم حنظل و هلیله زرد از هر یکی شش درم غاریقون اقیقون فرفی
 و تربد و شیطرح و شیر از هر یک چهار درم مقل از رقوق حب الیل و
 افستیز و مصطکی از هر یک سه درم دارصینی و چند پد ستر و وج ستر
 و فوفل و سقونی و فرفیون و بلخ مندی و زعفران از هر یک دو درم
 داروها بگوید و صغ ترگرداند بآب کند نا و حب کند بآب گوسفند و بخورد
 شربتی چهار درم یکن باشد **در** حب سوربخان که سود کند درد مفاصل و
 رطوبتها و بلغم و نفرس را و سردیها را بیاورد **صفت آن** سوربخان
 بید یلدرم هلیله زرد چهار دانگ بوزیدان نیم درم غاریقون و تربد
 بید و کیرا و انیسون و تخم الحنظل و سقونی از هر یک و دانگ همه
 بگوید و بیاورد بآب گوسفند و بخورد و این یک شربت باشد
در حب المفاصل که سود دارد علتهای نفوس را و رطوبتها را پال کند
صفت تربد بید درم تخم الحنظل بخدرم سقونی و درم و نیم انیسون
 و فلفل بید و دار فلفل از هر یک دو درم سیخه درمی زنجیل و فرفیون
 از هر یک چهار درم سوربخان پست درم همه بگوید و بیاورد بآب
 و حب کند و بخورد شربتی و درم بآب زیره یکن باشد **در** کطلی نفرس سرد را
 و خام باد را **صفت** میعه سالیله و چند پد ستر و فرفیون و مرق و صبر
 سقوطری و قاقیا از هر یک و درم همه بگوید و قرصه گرداند بید و هر

نی باید بنید و طلی کند بر جایگاه نفرس سرد یکن باشد **در** کطلی یکن تفری
 که از سردی باشد **صفت** لعاب خطمی و لعاب حلبه و لعاب تخم گمان
 از هر یک دو درم بابونج و آرد باقلی از هر یک بخدرم زعفران یلدرم همه
 بگوید و ترگرداند بی بخته و بر جایگاه علت طلی کند بش و روزینک باشد
 و اگر جایگاه علت سخت سرد باشد این طلی بکند **صفت** روغن نرگس پست
 درم چند پد ستر اقیون از هر یک دو درم میعه بخدرم غاریقون
 یلدرم خردل درمی همه بگوید و بجوشاند بروغن نرگس و طلی کند بر جایگاه
 علت **در** کطلی یکن درد مفاصل را که از سردی و باد باشد **صفت** تخم گمان
 و تخم کرفس و تخم را دیانج و تخم جرجیر و ناخواه و آورس و برل سداب
 خشک از هر یک دو درم روغن ناس و قسط و بادام تلخ و زراوند گرد
 از هر یک درمی همه بگوید و ترگرداند بنید و طلی کند بر جایگاه علت
 و ازین دار و بخورد سه درم باجلاب پست درم یکن باشد **در** ک
 حب سوربخان که سود کند درد مفاصل و نفرس را و همه علتهای
 بیاورد که از سردی بود **صفت آن** و شق و مقل از رقوق و فرفیون
 و حلیث از هر یک دو درم زرباد و قنطاریون و چند پد ستر
 فلفل زنجیل زیره گرمانی تخم گوسفند ناخواه انیسون زعفران مرز
 هر یک چهار درم هلیله زرد و زرد جو به و ماهی زهرج و سورج

از هر یک بخدرم همه بلو بد و بیامیزد بآب گریب و حب گرد اند و
 بخورد از و شربتی چهار درم بآب گرم یک باشد دیگر معجون سحرنا
 و معجون بلاد و سست خورده یاد گردیم **در معجون هر مس سود**
 کند درد نفرس و مفاصل و جلر و طحال را و رطوبتها را که غلیظ گشته
 باشد و استسقا را بیک شد و مجربست علت های نفرس **را صفت غار پیون**
 و آسارون و وچ و قدما نا و تخم سداب و فریون و دو قو و زو
 خشک از هر یک ده درم زراوند دراز و رگ سبزیون از هر یک پست
 درم ناخواه قرنفل از هر یک پست درم جظا یا ثانی رومی سی دیم
 ترکی و تخم گوسفند از هر یک پست درم قنطور یون باریک سنبل فونج
 از هر یک همچنان سلیخه و قسط تخم از هر یک هشت درم جعد و اقرا
 از هر یک همچنان به بلو بد و بالین معجون کند و بخورد بروز کار خراش
در علاج علت های عرق النساء

محمد زکریا لویده علت عرق النساء از گرمی و حرارت و استلا باشد باید که
 خداوند این علت را رک قضا کنند و بعد از آن رگ عرق النساء
 از بر تعب و خون بسیار بردارد تا خون روشن گردد و حرکت کم کند
 راحت بکار دارد و شلم نرم کرد اند بطلوخ هلیله **صفت آن هلیله** زرد
 ده درم سناء ملی بخدرم الو پست عدد عتاب سی عدد خیار شنبه و خا

۱۱۴
 هندی از هر یک شش درم همه بجوشاند بد و رطل آب تایک رطل
 و صاف گرداند و برو افکند سقونیا دود آنک و بخورد تا شلم نرم کند
 و اگر این علت از سردی و باد باشد بکار دارد آب البین و آب ترب
 و آب شبت تا معده را پاک بکند **در این حقنه بکند تخم الحظل و تخم**
جرجیر و شیطرح هندی و روناس از هر یک ده درم همه بجوشان
بآب تاهریه گردد و صاف کند و برو افکند خردل پست درم
 حقنه کند یک باشد **در شیا فله** برگیرد سود دارد عرق النساء را و
 شلم را بکشد **صفت تخم الحظل و عرطینثا** سبزیون و خر توبیاه
 از هر یک دو درم همه بلو بد و شیا ف گرداند و برگیرد تا شلم بکشد
در این حقنه بکند بوسه رگ لبر و تخم الحظل و قنطور یون باریک
 و شیطرح هندی و تخم ترب و تخم جرجیر از هر یک سه درم همه
 بجوشاند بآب و صافی کند و برو افکند روغن بید اخیر و حقنه
 کند یک باشد **در شیا فیک** عرق النساء را شلم الحظل و جوب شیر
 و شق و بورق ارمی و بوسه رگ لبر همه بلو بد و شیا ف کند
 بآب خطمی و برگیرد تا شلم بکشد و نرم گرداند **در شیا فیک**
 عرق النساء را بقل و چندید ستر و بارزد و میعه و جاوشیر و فریون
 از هر یک دو درم همه بلو بد و شیا ف گرداند بآب خطمی یک باشد

و بر کیرد تا شلم فرو د آورد و مجربست **در حقنه ینگ ترایب بطلیور**
 عرق الشار **صفت** شحم الحظ و برل بید انجیر و بابونج و حلیه از
 هر یک دو درم بپوید و بجوشاند بآب ناهریه گردد و صاف کند
 و برو افکند البین با توده درم و هم چندان روغن شبت و سه درم
 نیک لوفته و حقنه کند ینگ شد **در** این مضاد بر جایگاه علت کند
 له قوی گشته باشد سالتن شود **صفت** بابونج و شیطرح هندی و خزل
 و پوست رل لبر و آب انجیر از هر یک ده درم هم بپامیزد و طی
 کند بر جای علت ینگ شد **در** این طلع بکند بر جای علت له مفاصلها را
 بشاید **صفت** حلیه و بادام تلخ و اشق و مقل تر گردد اند بروغن
 مقل و شورا اما روغن سوسن و مضاد کند بر جایگاه علت ینگ باشد
 و خد او بد علت بکارد ارد آن جها له یاد گردیم در علاج تقریر **در**
 جوارش سقمونیا له سود کند علتهای تقریر و در مفاصل را و علتهای
 له انسدی و رطوبت باشد **صفت** سقمونیا در صیفی شیطرح هندی
 زنجیل از هر یک هشت درم دار فلفل شش درم تربده درم فلفل و تخم
 لفر و قاقله و قرنفل و ناخواه از هر یک چهار درم نو شادر ملح
 هندی از هر یک دو درم شکر پست درم سقمونیا سه درم هم بکوبد و
 بپامیزد بالین و معجون کند و بکارد ارد سخت ینگ باشد و تنوع کند

در علاج علتهای دولی

نخدر گریا لویده علت دولی را علامتشان باشد له رطهای لپود پیدا
 باشد بر ساق و ران و بای و این علت حالا ترا پیشتر باشد و از
 احتراق خون باشد علاج این رارل با سلیق باید نردن و رل ساق
 و رل ثعب و خون بسیار برداشتن تا صاف گردد و شلم بطلیور **صفت آن**
 هلیله کابلی و بیلده و آله نقشه از هر یک بخدرم مویرخا
 دانه کنده ده درم آلو پست عدد دار و هابو بد و بجوشاند بد و طلا
 آب نایک رطل آید و صاف کند و برو افکند اسطوخودوس و اقیقون
 از هر یک شش درم غاریقون و تربد بپید و سقمونیا از هر یک دو
 هم بپوید و برو افکند و بخورد تا شلم فرو د آید ینگ باشد بد را ترا
 بشده دایم ببندد د پلر طلع کند بر جای علت **صفت آن** خطی سبید **در**
 قاقیا بخدرم هم بپوید و تر گردد اند بآب گرم ینگ باشد و نافع بامر الله
در علاج علتهای الفیل
 نخدر گریا لویده علت دار الفیل ستر باشد اندر ساق و ران و از
 غلیظ باشد له بزیر آید و رطها را پز گردد اند علاج این علت رل باید
 زدن از با سلیق و رل ثعب د پلر قی کند بآب شبت و البین و بوق
 از منی تا معده را پاک گرداند از فضولها و شلم نرم گردد انجبت ایاج **صفت آن**

صفت آن آرد شلغم آرد حله خالسترجوب رن خالسترجوب الجیر
 از هریک ده درم هه بلو بد و تر گرد اند باب خطمی و طلی کند بر جایگاه
 علت دید پر هیز کند خداوند این علت از پای ایستادن و سفت
 پیاده و طعام این بیمار آب نخود باشد و شور با بلوشت بره و شلغم
 گرد اند بجنب المنتزبیر له سود کند علت های فالج و لقوه و تقریر الله از
 سردی باد باشد و باد خام را له اندر مفاصل باشد و علت های قوی را
 و درد های عصب و باد های ستر را و رطوبتها غلیظ را پال گرداند و
 این حب ایاج بزرگست **صفت** ایاج فیترا ده درم تخم الحنظل و شیم
 از هریک بخدرم ماصرج بخدرم فرقیون یلدرم و نیم زنجیل و جندبه
 و حلیث و سلبغ و خردل و فلفل سیاه و جاو شیر و شیطرج هندی
 از هریک یلدرم سلبغ و حلیث را تر گرد اند باب سداب و دارو
 گوفته برو افکند و یامیزد و حب گرداند و این در شربت باشد هر شب
 سه درم و نیم یا چهار درم نیک باشد و آزموده است علت های سردی و رطوبتها
 را له لرج و ستر گشته باشد دیر بخورد حب السلبغ له سود کند علت های
 سردی را و نقدر و فالج و لقوه و رطوبتها را له ستر گشته باشد پال
 کند و معده را خالی کند از فضولها بجمه **صفت آن** تخم الحنظل و سلبغ
 از هریک دو درم صبر چهار درم جند پدستر و شیطرج هندی از هریک

دری مقل از رنق هیله زرد و تر بد و غاریقون از هریک یلدرم طلی
 و شق از هریک درم و نیم سقمونیاد و درم هه بلو بد و یامیزد
 باب لرفس و حب گرداند و بخورد شد بق چهار درم نیک باشد
داد در علاج موی سیاه کردن
 محمد لریا لویده حد او ند این علت له موی سیاه کن دین دار و بسازد
صفت آن مازو یک رطل و بریان کند اندر روغن و روی سوخته و شب
 و ثیرا از هریک بانزد درم مع اندرانی هفت درم هه بلو بد و یامیزد
 باب لرم و خضاب کند شب تاروز و بامداد موی را بشوید باب خضر
 یا آب خطمی سیاه کند و نیل و کند دیر **خضاب نیک** له موی را سیاه کند و نیل
صفت مرد اسنگ ده درم آهک آب نارسیده بخدرم کل حدر بانزد درم
 این جمه بلو بد و تر گرد اند باب لرم و طلی کند شب تاروز بپندد و بامداد
 بشوید باب خطمی یا آب لجمه تاموی را سیاه کند **در** طلی نیک که موی
 سیاه کند مرد اسنگ ده درم مع اندرانی و آهک آب نارسیده از هریک بخدر
 هه بلو بد و تر گرداند باب و بافتاب بخند و هر ساعتی بجنباند و
 افکند حنا بخدرم و طلی کند بر موی بشب و بامداد بشوید اندر کر ماچوب
 کند بر روغن مورد یا روغن کل باری نیثا شد و موی را سیاه کند **در** خضاب
 موی را سیاه کند و بجز بست **صفت** مازوده عدد بریان کند اندر نقطه جانی

بزنند و روی سوخته دو درم شنب یا نی و خا و ملی و نشادر و ثیراء
و ملح اندرانی و خطمی از هر یک نیم درم همه بپود و بپاشد و بپاشد و بپاشد
تروطل کند شب و بامداد بشوید بپاشد به آب خطمی و آب جغندرنگ
باشد و مویرا سیاه کند **در** خضاب که مویرا بسید کند و نیکو **صفت آن**
سرلین برستق و راسن خشک و ماش و تخم ترب و سرین و لوردر
و پوست رطل لبر از هر یک دو درم همه بپود و بپاشد و بپاشد و بپاشد
و سدر که وطل کند شب و بامداد بپاشد به شود و بشوید مویرا بسید کند
و براق **در** دارو که موی سر را بر ویاند ما زوی بریان گردد و هله
سیاه و برل مورد همه بجوشاند بنسید تا هریه گردد و صاف کند و برو
افکند نیت مجند انگ که داروها و بجوشاند تا آن آب برود و زیت
باند و برو افکند بخدرم لادن و مصطلی لوفته روی دو درم وطل
برسرنیک باشد **در** دارو که موی سر را بر ویاند و سیاه کند **صفت**
لادن بخدرم فرقیون و سر قشیا از هر یک بخدرم و نیم این همه بپود
وطل کند برسرنیک باشد **در** دارو که موی را قوی کند و نریزاند **صفت**
لادن سه درم ما زو یلدرم سرد و درم کند یلدرم قرد ما ناد و درم
مصطلی روی یلدرم و نیم این همه بپود و بپاشد و بپاشد و بپاشد
وطل کند موی تابن موی را قوی کند و این دارو و بخرست و نیک

داد در علتهاء الدغلب

۱۱۷ ۹۲

تخدر گز یا لویده علت داد الدغلب از بغم سوخته باشد و علامتش آنست که
تت پیار بسید باشد و چیزها سرد و تر بسیار خورده باشد باید که حبت
مصطلی بکار دارد **صفت** ثم الحنظل و دالک صبر اسقوطری یلدرم ترد
بسید یلدرم مقل و مصطلی روی و زنجبیل از هر یک دالکی سقونیاد و
همه بپود و بپاشد و بپاشد و بپاشد و بپاشد و بپاشد و بپاشد
بزیار آورد دیلر طعام این بیمار که بخورد با نان ترب و خردل و سله
برل حقدرو ما هی شور چنین چیزها خورده باشد و بر این که خو
قی کند بسکنکین و آب گرم و ترب برو افکند یک تا طاقش باشد تا تن
پیار را پاک کند از رطوبتها و اگر بدین دارو قی نیفتد این دارو و بخورد
دسته شبت را بجوشاند سه رطل آب تاییک رطل آید و بدست بزند و صاف
گردد اند و برو افکند البین ده درم و بخورد تا قی افتد نیل باشد و اگر
دارو قی نیآورد این دارو و بخورد کند یلدرم بورقار منی سه درم
سیاه درمی همه بپود و بخورد تا قی افتد در ساعت **در** حبت روفیکار
دارد آن جناک یاد گردیم و این علت را عامه موی ریزه خوانند
علاج این علت را جایگاه بن مویرا بساید بر لوی درشت و جری
بروغن خل و موم دیلر بسایب از جایگاه مویرا تا سرخ گردد و

گندیدن دارو **صفت** بورق ارمنی خردل گولرد مویزج دودر میا
 زبد البحر بخدرم مه بلو بد و ترگرد اند باب سماق و طلی کند بش
 روز پش آفتاب و هر گاهی که در د کند جذب گرد اند بروغن کل پا
 و موم زرد نیل شد دیگر دارو که سخت نیک باشد داء الثعلب که طلی کند
 و بجز **صفت آن** زبد البحر و بورق ارمنی و خردل و گولرد و اقلیمیا
 فریون از هر یک در می میویزج و در اربع یکان درم عد بلو بد و پیاب
 باب پیاز و جایگاه علت را با لاله با پیاز تا سرخ گردد و این دارو طلی کند
 و اگر این دارو در د یا بد بر طلی کند بروغن زیت و این دارو طلی کند
 دوسه راه نیکتر **فضل** و اگر این علت داء الثعلب از خون و صفرا
 سوخته باشد علامت آن باشد که تنه را زده باشد و روی چار
 زرد باشد و طعام ها گرم و خشک بسیار خورده باشد باید که خدا
 این علت طعامها لطیف خورد سرد و خشک و گرم به بکار دارد و
 تن آب نیم گرم ریختن و بسیار تشنید اندر گرمایه باید که خداوند
 علت آب شیر تازه خورد با سقونیا تا شل نرم کرد اند و میوه های
 و ترش خورد و اگر از سودا باشد تن چهار سیاه بود و طعامها خور
 باشد که سودا آلیز اند چون عدس و لوب و گوشت های قدید و گو
 تخیر و نیک باید که مطبوخ اقیون بخورد **صفت آن** هیلد کابل و

۱۱۸ و بیخ متشر از هر یک بخدرم خدای هندی و ترنجبین و میویز طایفی دانه
 کنده و جو متشر از هر یک درم خیارشبر و سیستان از هر یک شش
 درم اسطوخودوس و اقیون از هر یک بخدرم شاه ترج با نروده درم غناب
 و آواز هر یک سی عدد سه بجوشاند بشش رطل آب تا بسه رطل آید و
 صاف گرداند و برو افکند سقونیا و دانه و بخورد این مطبوخ با
 حب اقیون **صفت آن** اقیون افریطی و بسفای از هر یک در می میویز
 از هر یک یلدانه غاریقون بخدرم تخم الحظیلدانه و نیم این سه بلو بد و
 گرداند و بخورد این حب با آن مطبوخ نیک باشد داء الثعلب
صفت آن لادن درم بلو بد در هاون با سرله و برو افکند و غر مورد
 و بنزد بسیار تا مرهم گردد و برو افکند بر سیاوشان گرفته و طلی کند
 بشب تا روز و با سد بلر مایه رود و بشوید باب خطمی نیک باشد دیگر
 طلی نیک داء الثعلب **صفت آن** حب الغر غره درم افسنتین بخدرم در
 سوخته سه درم مه بلو بد و تر گرداند بروغن کل پارسی و بکار را
 نیکتر و اگر ارتر بود سخت بشوید باب جعفر و خطمی خسته و صاف گرداند
 و آب حلیه و آب نخود و لعاب خردل نیک باشد و منفعت کنند
داد در علاج علتهای سعه
 بخدرم گریا لویده علت سعه ترا از طوبتهای فاسد باشد احتر او گرفته

یا خون فاسد بر باید که بتدبیر آن شود که حرارت غریزی دست
 پیرون کند از اعضا ریسه و پیرون تن آید و این علت شود که از
 پشت باشد که طبع ایشان لطیف تر باشد و حرارت غریزی قوی تر باشد
 بر علاج این را رگ باید زدن از باسلیق تا خون سوخته پیرون آید و
 بدین طلا کند **صفت آن** زرد جو به و چنا و مرداسک و زراوند و بوم
 انار از هر یک درمی معده بگوید و ترگرداند بر سر که و روغن کل و طلی کند
 نیک باشد دیگر طلی نیک سعه را **صفت آن** آهن و سرب سوخته و عترت
 و کاغذ سوخته و لورگ سوخته چهار در میها معده بگوید و ترگرداند
 بر سر که و طلی کند بر سعه نیک باشد دیگر طلی نیک سعه را که آهن باشد
صفت مع و زاج سوخته و لورگ و مازو و زرد جو به و مرداسک
 و زراوند و سیما بکشته از هر یک سه درم معده بگوید و ترگرداند بر
 و طلی کند نیک باشد دیگر طلی نیک سعه را **صفت** رخام و لورگ و لورگ و
 یامیزد بر سر که و طلی کند و بشوید بآب گرم در گرمای نیک باشد دیگر بشوید
 ایشان هر روز دیگر طلی نیک **صفت** خاکستر پدید اخیر و شحم الحظا لوفته
 بگوید و یامیزد بر سر که و ترگرداند و طلی کند دیگر طلی نیک **صفت** پنه دا
 و جلنا از هر یک ده درم معده بگوید و ترگرداند بر سر که و طلی کند بر علت
 دیگر طلی نیک **صفت** قنیل و مایشا و آبلینه و جلنا و صمغ صنوبر

هر یک درمی معده بگوید و یامیزد بر و روغن کل و طلی کند بر علت در دوسه روز پاک کند
داد در علاج علتها حزاز

نمزد گریا لورگ که علت حزاز از برو دت پوسته بر و زردن خلطها
 فاسد و این علت را مطبوخ ایتمون باید داد تا شل را نرم گرداند و فرود آورد
 و اگر زنی مستی باشد حجات نقره کند و روغن باسلیق بنزد و غرغره کند بایا زج
 جالینوس الی یال گردیم در علاج غشاوه و سر بشوید بآب خطمی و آب بر
 پید و آب ترس و حله و آب جو دیگر این طلی بر سر کند **صفت** آرد خود
 باقی و آرد حله و بورقار منق و تخال و ابلینه سوخته با ترده در میها خطمی
 درم معده بگوید و یامیزد بر سر که و طلی کند بر سر و در گرمای رود و روغن
 بر سر کند نیک بر دیگر این حبت ایتمون بکار دارد **صفت** ایتمون افریطی درمی
 انستین و صبر چهار دانگ بسفاج و غاریقون دود ایکها حبت النیل یک دانگ نیم
 شحم الحظا عیدرم سخونیا دانگ معده بگوید و یامیزد بآب و جت گرداند
 بخورد نیک باشد دیگر روغنهای گرم کند بر سر و دایم اندر گرمای رود و دایم
 طلی کند بر سر و لیسرا و لعاب تخم بھی و لعاب بنر قطونا و خطمی بپید و آب بر

داد در علاج کلف و خشر که در روی باشد

نمزد گریا لورگ که علت کلف پشت را بخارهای معده باشد علاج این
 مطبوخ ایتمون باید داد تا معده پاک گرداند و طلی کند بر روی برین

تخم خربزه مقشر بخله دم قش شیرین سه درم تخم جدجیر و تخم ترب از هر یک
 دو درم هه بلو بد و تر گرداند آب معصفر و طلی کند بروی هشی
 و بامداد بشوید باب گرم یکه باشد دیگ طلی کند کف را بدین **صفت**
 تخم ترب بخله دم مغذ بادام تخم بخله دم هه بلو بد و تر گرداند آب زعفران
 و طلی کند بروی دیگ کف را **صفت** مغذ بادام مقشر و آرد نخود و آرد
 باقی از هر یک ثقی تر گرداند آب جو و جو شانه و طلی کند بروی دیگ طلی
 کف را و نشانه بروی باشد **صفت** آرد تر سرده درم تخم ترب و تخم جدجیر
 و قسط بادام تخم و فلفل از هر یک دو درم اشق بخله دم اشق را تر گرداند
 اندر سرده و داروها لفته بروا کنند و پیامیزد و قرصه گرداند
 تا وقت حاجت بی را بروی طلی کند بشب و بامداد بشوید باب تخم خربزه
 و آب نخاله و بنفشه خشک یکه باشد دیگ طلی یکه کف را بجزیت
صفت عتر روت را پیامیزد بزهره کاو و طلی کند بروی نیک تر دیگ
 طلی یکه نشان آبله را ببرد از روی و ریش را له بروی باشد درین
 نیلور داند **صفت** مردانگ مر یا ورک فی خشک آرد باقی آرد بخیل
 بوسیده تخم خربزه و حب البان و قسط از هر یک دو درم هه بلو بد و طلی
 بروی و بامداد بشوید در گرمابه بجزیت دیگر دارو له کف را از روی
 ببرد **صفت** پوست خایه و اشان مر یا کرده باب خربزه و آرد جو و

۱۱ و پوست عدس و آرد باقی و فلفل و زبد البحر و مامیران صینی از
 هر یک یک درم هه بلو بد و طلی کند بروی آب ترب کف را ببرد و تر
 دیگ داروی یکه خون مرده را **صفت** زریخ سرخ و شک فلفل و در پیما
 بخله دم هه بلو بد و پیامیزد و قرصه کند بر جایگاه علت باب کشی طلی کند
داد در علاج داروها و روپراسخ کند

مغذ بادام شیرین و کنبرا و آرد نخود و باقی از هر یک بخله دم هه
 بلو بد و پیامیزد باب جو و طلی کند بشب بروی و بامداد بشوید
 باب نخاله یکه دیگ دارو له روپراسخ کند زعفران و رو ناسرو
 کند و سر و مصطی رومی یکان درم هه بلو بد و پیامیزد باب پیاز و
 کند بروی و بعد سه ساعت باب گرم بشوید اما آب نخود یکه باشد دیگ
 بخورد و درم زوفا و پروا کنند یکه اند یکد انگ زعفران یکه باشد
 دیگ دارو له روپراسخ کند و بجزیت خرد لاسید و زریخ سرخ
 از هر یک سه درم هه بلو بد و پیامیزد بشیر گرم و منت بار بروی الی یکه
داد در علاج علتهای گروخارش تر

تخم زکریا لویده علت گروخارش تر باشد از احتراق خون باشد با
 رطوبتها آمیخته خون باید برداشتن و شک نرم گردانیدن بمطبوخ
 هلیله **صفت** آن هلیله زرد مقشر بخت درم سنای ملی بخورد درم

شاهتوده درم مه بجوشاند به رطل آب تابد و رطل آید و صاف کند
 و بر و افکند صبر اسقوطری دو درم تربد و غاریقون و سقونیان از
 هریک دو دانگ لخته و بخورد نیک باشد و پرمیز کند از لوش خور
 و حلوا و بنید و طعامهای شور و از سیر و عدر و لرب و آلهای
 و طی کند بدین دارو **صفت** سیاب لخته و اقلیمیای سیم و لوردیاز
 و مازو و زرد جو به و حرز هره و کدر و قلیه و مرد اسنگ از
 هریک سه درم مه بلو بد و پیامیزد بسرله و بزندان تا ستر کرد و دو
 افکند و غر کل با پی و طی کند در گرما به و ساعتی صبر کند و بشوید
 بید یا آب سرد یا آب خطمی و پیرو آید و تن را جرب لرداند بروغن کل با پی
 دیر داروی نیک لرد **صفت** مرد اسنگ و زاج از هریک دو درم
 و تر لرد اند بسرله و طی کند نیک باشد دیر طی نیک **صفت** لورد سرخ و سیاب
 لخته و زربخ سرخ و هیلده دو درم پیاده را بنج خود بگوید و پیایز بزیست و سر که

دارو علاج علتهای رخسار

لرخسار از زرد جو به و قسط و پوره ارمق و کندش از هریک سه درم
 سعه سایلده درم مه بلو بد و تر لرداند بروغن کل و طی کند بشوید
 بگرما به رو دینک و باید گرما به بکار دارد و تن را جرب کند بروغن کل با پی
 و سرله و آب لرد نیک باشد دیگر بکار دارد این تیره تازه و آب شاهتج

باشک خورده دیگر بخورد بند قه لکش لکه سود کند لردا و خشی و سغه
صفت هیلده زرد مقشر صد درم سنای ملی و شاهتج سی درم پیما هه
 بلو بد و پیامیزد لکش و بند قه کند و هدیامداد بند قه کند کوزی بخورد
 و شبانگاه نیک باشد دیر حب هیلده بکار دارد **صفت** هیلده زرد مقشر
 سی درم صبر اسقوطری پاترده درم سقونیان بخندم مه بلو بد و پیامیزد
 حب کند و بخورد از و شربتی چهار درم نیک باشد دیگر بخورد حب الصبر
 سود کند در درم و چشم و خشی و لرد و ذبک **صفت** صبر اسقوطری بلو بد
 هیلده زرد و دانگ کثیرا و مصطی رومی و تخم الخطل و اینسون سقونیان
 هر یک و دانگ کل سرخ تربد نیدر پیما هه بگوید آب حب کردانه و بخورد نیک باشد و فایز

دارو علاج علتهای بقره و برص

علت بقره و برص از رطوبتهای غلیظ باشد در عروقها داروی این علت را
 شیطرج هندی و ناسر کندس خردل از هریک بخندم مه بلو بد و ترکند
 بآب و ناس آب بیازدشتی یا سرکه لهر و طی کند بر جای علت نیک باشد
 دیر بخورد حب الشیطرج لکه سود کند در دشت و در زانو و منفا
 و رطوبتهارا لکه در معده لرد آمد باشد و برص و بقره و نفوس و فلاج و تقوه
 و درد لوش را **صفت** سکنج و شق و جاوشیر و حرمل و تخم الخطل
 هیلده زرد و صبر اسقوطری از هریک هشت درم شیطرج هندی تربد

و اقیون و مقل ازرق و شبرم و فوفل و سفونیا از هر یک چهار
 درم فرقیون و چند پدستر و مصطلی رومی از هر یک نیم درم و غفر
 سنبل و دارچین و میخ هندی از هر یک یک درم و نیم همه بلو بد و پیامیزد با
 لُفرو و حب گرداند و بخورد از و شربتی چهار درم دیگر بکار دارد و چون
 بلادری تا آن رطوبتها را له غلیظ گشته باشد پال کند **صفت** هلیله سیاه
 بلیغ و ابع مقشدر از هر یک سی درم کند روز و فاز خیل فلفل انکین بلادری
 بخدر میها همه بلو بد و پیامیزد با انکین و معجون کند و بخورد نیک باشد **در**
 طلی نیک برصر له سبید باشد و سغه طهر **صفت** روی سوخته و
 شیطرج هندی و زریخ زرد و قلیه و آهک بنار سده همه بلو بد و تر کرد
 ببول لودکان یا سدر که طهر و بافتاب بهند چهار روز و طلی کند نیک باشد
در طلی نیک برصر **صفت** شیطرج هندی و زریخ زرد و آهک بنار سده
 از هر یک دو درم همه بلو بد و پیامیزد بسر له با آب و ناس بادردی
 بنید و طلی کند نیک باشد **در** خداوند این علت معجونه لُرم بکار دارد
 معجون لونی و اطریفل و پرهیز کند از چیزهای سرد و ترش و شور
 و از ماست و شیر و غذاء این بیمار کباب باشد و قلیها بفلند و دیار
 و زیره و بنید تخم رخ یک باشد دیگر طلی کند برصر و بخون ماریا نیک
ناد در علما بهق سیاه

۱۱۲ مخدر لریا لوی له بهق سیاه از احتراق سودا باشد با خون آمیخته و
 خون را احتراق کند و علاج این علت را مطبوخ باید داد **صفت مطبوخ**
 هلیله زرد مقشدر و مویزدانه پرون لُرم از هر یک پست درم
 بسناج دو درم تر بد سبید دو درم همه بخوشاند چهار طلا آب بد و
 آید و برو افکند اقیون بخدرم و جوشی بد هد و صاف لُرد اند
 برو هذ عاریقون یک درم لُفته و بخورد نیک باشد علت های سودا
 و فضول های له محترق گشته باشد و ستر **در** طلی نیک بهق سیاه **صفت**
 تخم ترب ده درم لُند شدر می قسط دو درم همه بلو بد و پیامیزد
 و طلی کند نیک باشد طلی نیک بهق سبید **صفت** شیطرج هندی و خرق
 سبید و لُند و لُرد و تخم ترب از هر یک سی درم همه بلو بد و پیامیزد
 بسر له و طلی کند بر جایگاه بهق نیک باشد **در** آهک در مالدر لُرم با بد بعد
 له دار و لُند نیک **در** طلی نیک بهق سبید **صفت** در آبغ و شیطرج سرو
 سوخته و تخم قنار الحار دشتی دو درم میها همه بلو بد و پیامیزد بسر له
 تیز و طلی کند بافتاب نیک باشد **در** طلی نیک و بحر بست بهق سبید **صفت**
 رونا سرده درم شیطرج هندی یک درم و نیم خد بق سبید دو درم خرق
 سیاه درمی قسط بخدرم تخم ترب ده درم همه بلو بد و پیامیزد بسر له
 و طلی کند نیک باشد **در** بخورد این قیحه را له سود لُند بهق سبید **صفت**

حلیله سیاه هفتاد درم خربق سبید و خوبان از هریک چهار درم
 سه بلو بد و پیاسیزد بآب زنجبیل مر با اول شربت بخورد چهار ^{مثقال}
 دویم شربت شش مثقال له شب و روز همی خورد چهار روز پیوسته
 دیگر باید له فی کند با همی دوراه ینک باشد و بعد فی گردن بکار دازد ^{کنکین}
 با مصطلی رومی یا لندر ینک باشد و الرجان باشد له بقوی سیاه
 رگ با سلیق بزند و شلم نرم کند بطبوخ ایتمون و لرمایه و بنید خوردن ^{کار دازد}
در علاج علتها جذام

علت جذام از غلبه خون باشد و از بطوبتها که در تن باشد صاحب این علت
 را باید زدن و شلم نرم باید کرد بطبوخ ایتمون **صفت** هلیله سیاه و
 بلیله و آمله مقشر از هریک ده درم عناب و آلو از هریک سی بشار
 مو بزخا بوری دانه کنده دو درم بسطاج هفت درم سنا ملی و شاه
 از هریک پنج درم سه پچوشاند به رطل آب یا یلر طراوینم آید و صاف
 و بروهند ایتمون افریطی سه درم غاریقون و تربد و سقونیان از
 هریک دودانگ سه بلو بد و بخورد تا شلم نرم کند ینک شد دیگر
 انداوش کند تر را بروغن بنفشه در لرمایه و روغن لند و روغن
 نیلوفر طی کند بر تن اندر لرمایه گرم و غذا اوشت بزم خورد و گو
 بز و آب بنیر تازه باشد سبید و در تن مالد آرد نخود و آرد با قلی و

۱۱۲ اندر لرمایه گرم باله و جیزها لطیف خورد تا خون را صاف کند دیگر
 شیر چهار پای خورد و حو خورد بشکر و روغن بادام و روغن لند
 و بنید ینک خورد لوجب دیگر بخورد حب الجذام **صفت** ایتمون افریطی
 ده درم شحم الحظا بخورم خربق سیاه سه درم و دودانگ قنطور یون
 ایاج نیترا و غاریقون و ملح هندی از هریک پنج درم بسطاج ^{درم}
 سه بلو بد و پیاسیزد بآب حب کند و بخورد شربتی چهار درم و الران
 علت قوی تر بر و افکند سقونیان و دودانگ دیگر بکار دارد تر پاک بر
 فاروق و جلیشا و ایاج لو غا دیاد دیگر بخورد این قیحه که زنیچه
 کرده است هفتاد روز **صفت** هلیله کالی حمل عدد بلو بد ایتمون
 افریطی بنشمال بلو بد و پیاسیزد بشکر یا مویزدانه پرون کرده یا
 و بخورد ازو شربتی هفت درم بامداد و شبانگاه دیگر بکار دازد
 حب ماهیانی و حب شیطرج و ایاج کبیر **صفت** صبر اسقو طریست
 درم زنجبیل و خردل از هریک دو درم و نیم تربد ده درم عاقر قرقاطل
 دار فلفل یکان درم شیطرج هندی و وچ از هریک دو درم فایند
 درم سه بلو بد و پیاسیزد بآب کرفس یا کند نا و حب لرداند و بخورد
 شربتی سه درم و نیم بآب گرم ینک باشد دیگر قیحه ایتمون ینک باشد
 و سود کند علتها جذام و سودا را **صفت** هلیله کالی برر عدد

سیشا

اقیمون افریطی دوازده مثقال اسطوخودوس و مثقال سه بلوید
 و پامیزد بلشش پامویردانه کند یا فایند و بخورد از و شربت مت
 درم بامداد و شبانگاه یک باشد دیگر بخورد این در و بحرست جذام
 تخم ترب نیم قفیز بهاشمی و بلوید درست و بروطه شکر و بخورد بپست
 بامداد و بحرست در کربا قیمون که سود دارد جذام و داء الثعلب و
 الفیل **صفت** اقمون افریطی چهار درم بسفای سه درم تخم الحظا
 و تقونیا و عین مندی و عصاره افستین از هر یک سه درم صبر سقوی
 دوازده درم عتر روت سه درم تربد سبید دوازده درم سه بلوید و
 پامیزد بآب کرب و حب گرداند و بخورد شربت چهار درم بآب گرم
 باشد دیگر باید که افی جوان را سر و دم بپفکند و شل او پال کند و بشوید
 نمک و دردی کند و چو شاند تا هریه گردد بآب شبت و نمک و بخورد
 که این را خاصیتی عظیم است در علت جذام و روغنهای لطیف خود
 و ایابج لوغاد یا بکار دارد که سود کند ترزا و فوضو لها مختلف را که
 غلیظ آشته بر و لبح چون سریشم و عفونت سوخته را سود کند
 و سلت و فیل و لقوه و تشج و صرع و جذام و داء الفیل و برص و
 بق و درد شقیقه و درد سر و وسه و تغیر عقل و تقر و درد کمر
 شانه و تقر و درد مفاصل و عرق النساء و داء الثعلب و حرهای طحال

ردی گشته باشد و حیض را بکشد **صفت** تخم الحظا پنجم درم بیاز لوی
 بخته غاریقون و خربق سیاه و تقونیا و اسق سیر لوی از هر یک
 دو درم و نیم اقمون افریطی یک درم یوس مقل ازرق افراسیون جعه سلخه
 زرب فلضه فلفل سیاه و سبید و دار فلفل رعفران و دار صینی جاو
 بسفای و سبغ چند پد ستر ستر تخم لفر لوی زربوند راز عصا
 افستین فریون سبل الطیب حمانه خیل از هر یک دو درم جنطیانا
 اسطوخودوس و سیرکان درم و نیم سه بلوید و پامیزد بنید شک و معجون کند
 با کبر بعد شش ماه بخورد شربت چهار درم بحرست و اگر بدین شود حاجب پرواز کند
در علاج علتهاء شرک الاول

محمد زکریا گوید این علت را فرو خواند باریان و این پوسته عصب
 و از سردی و خشکی باشد صاحب این علت گرما به بکار دارد و اندا و کند
 تر را بر و غنها لطیف و بری گردن و آب لوثت بره خوردن و از
 چیزهای ترش و شور بر میزند و بخورد روغن بادام شیرین باشد
 زنان و بنید مزوج خورد بشب و روز تا تر فریه گردد دیگر طلی کند
 برجای علت بخرد ببطی تر یا سیرل مورد یا پیرل لبر بزند یک به
 و اگر علت قوی گشته باشد این طلی کند **صفت** روی سوخته و شیط
 و زریخ زرد و قلیه و آهک بنارسه از هر یک دو درم سه بلوید و پامیزد

بیول لودکان یا برله هس. وطلی کند بر جای علت دیلر طلی نیک تخ
جدجیده درم زهره کا و اشقر بچدرم سرلن خروس مفت درم ^{زیر}
لرمانی چهار درم رگ بزرقطوناده درم مه بلو بد و بیامیزد بیول کوز ^{کاز}
یا بولک سیاه وطلی کند ثالول نیک سودمند باشد و منفعت کند
داد در علاج علتهای شری ^{۱۱۳}

علت شری از صفرای سوخته باشد باخون و این علت جوانان را
نیست تر باشد رگ باید زدن و خون بسیار برداشتن بد و راه وسه ^{راه}
و شلم نرم گردانند بدین مطبوخ **صفت آن** هلیله زرد مقشر سنای ^{نیکی}
ازهریک ده درم آلو و عناب ازهریک پست عدد خرما می هند
و شاه ترنج و برل کا سخی ازهریک بچدرم مه لجوشاند بد و رطل آب
تا یک رطل آید صاف کند و پرو افکند شکر سبید و جورد تا شکر فرو ^{آرد}
و تن را طلی کند برله و روغن کل پاری شب و روز و چیزها سرد و لطیف خورد تا بر ^{و معده خنک}
داد در علاج علتهای قویا ^{۱۱۴}

این علت را اگر یونند خواستند از خلطهای فاسد و سوخته باشد و قو ^{تش}
بشده بر طلی کنند آن جایگاه را بروغن کل پاری و سرله ییزد ییز
باید حاضر ترش دیلر قایا برله ییز بیامیزد وطلی کند دیلر بغا ^ش
و سرله ییز دیلر بو شق و سرله ییز دیلر بالاد پیوسته جوز تر دیلر

لورد و حلیه و قردمانا ازهریک دو درم بر خشک انجیر سوس ^{۱۱۵}
ازهریک یخدرم مه بلو بد و ترکرداند سرله وطلی کند و کرم کرداند با شکر ^{نیکی}
داد در علاج علتهای جراحتهای تازه ^{۱۱۵}
مخدر لریا لویید جراحتهای تازه را صبر اسقوطی و ستر و کندر و ^{عتر}
و خون سیاوشان ازهریک دو درم مه بلو بد و مرهم گرداند بر ^{عین}
خل و بکار دارد نیک باشد **در** مرهم اسفنداج له سود کند جراحتهای ^{تازه}
و حرارت و گرمی را له سوخته باشد و منفعت کند فرجه را که ^{راکه}
رود کافی باشد و سود کند کند کا نرا له زهره دارند **در** ^{مردا}
یخدرم اسفنداج بلخی بچدرم مه بلو بد و سوم زرد و روغن کل پاری
بچدرم براتش فند تا گرم گردد دار و ها برو افکند و بزند و ببلد ^{تاز}
شود و پرو افکند سبیده خایه و مرهم گرداند اندرها و بکار ^{دارد}
نیکی شد **در** مرهم نیک جراحتهای را له گشته باشد و ریشه را که ^{بخت}
باشد **صفت** زیت پست درم مرد اسنک سرج و سبید دو درم میاه ^{بکند}
و جوشاند با زیت تا سبک گردد و سیاه و پرو افکند جاوشیر و باز ^{باز}
یکان درم و مرهم گرداند و بکار دارد **در** مرهم زنجار بحرب له سود ^{کند}
جراحتهای را و فرجه را و گوشت پوسیده را بخورد **صفت** زنجاره ^{نخاره}
درم و شوهفت درم زنجار را بلو بد و شقرا ترکرداند با کلین و بزند

زنجار بر و افکند و بیا میزد بار و غن زیت و اندر افکند و جندان بزند
له نرم گردد و سر له و روغن می افکند جندان که مرهم گردد **دک** مرهم سرخ
بحر ب **صفت** مرد اسنگ و اسفنداج و صبر اسقوطی از هر یک شش دره
عتر و ت سرخ چهار درم خون سیا و شان پخدرم سه بگوید و بساید
بروغن کلپاری و سر له مرهم گرداند له ایر لوث رو یاند **دک** مرهم زرد
بحر ب یکه شد جراحتها و ریشها را **صفت** مرد اسنگ و اسفنداج و صبر
اسقوطی و عتر و ت و زرد جو به از هر یک پخدرم سه بگوید و بر
افکند زیت و سر له و بزند تا مرهم گردد **دک** در دار و بحر ب ناسور را **صفت**
اهل بنا رسیده در این زربخ زرد و سرخ و نوشادر از هر یک سه درم
سه بگوید و بر ناسور بر افکند **دک** در دار و بحر ب ناسور را خون سیا و شان
شم الحظیل بلادر سیاه بوست رگ خرما ما زریون بوست رگ لبر
تر بد سبید و شبرم و استخوان ماهی از هر یک سه درم سه بگوید
پا میزد بر و غن خلیار و غن زیت و مرهم گرداند یکه بر دیگر دار و
بحر ب ناسور را **صفت** عتر و ت و کو گردد زرد از هر یک پخدرم سه
بگوید و بیا میزد با بکین و بنه نیک باشد **دک** در دار و بحر ب ناسور
زنجار پخدرم عتر و ت و زنجرف از هر یک سه درم کند در در می بگوید
و بیزد و بسدر میل اندر سوراخ ناسور کند و بر قدر آن قیله کند از پنبه

۱۱۶ و با آن دار و یار گرداند و اندر سوراخ کند و بیند دخت تا دار و پرون
نیاید و اگر ریش تازه باشد بر و افکند تا لوث سرخ شود و بر این مرهم
سبید یکه شد دیگر دار و ی آماس له از لری و حرارت بر **صفت** آن
صبر اسقوطی و مندر و عصاره مایشا و حضض و زعفران افیون
قایا کلار منی از هر یک یک درم سه بگوید و بیا میزد با ب غب الثعلب
و طلی کند بر جای علت یکه شد **دک** در دار و ی نیک عصاره له نشاد باشد
خون را بیند و لوث بوده را بخورد **صفت** زاج گشتران و غانی
ما ز و بوست انار از هر یک پخدرم روی سوخته دو درم و نیم مندر
خون سیا و شان یکان درم و نیم سعد سوخته کاغد سوخته از هر یک
پخدرم سه بگوید و بر علت بر افکند یکه باشد **دک** در دار و له زخم کار و
و خون عظیم را **صفت** عتر و ت دو درم خون سیا و شان و حنار
و بوست انار از هر یک در می سه بگوید و بر علت بر افکند تا خون را به
دیگر دار و له دملها را برساند و بخته گرداند **صفت** خیر سه درم بو
ارمنی و نیک از هر یک دو درم سر لین لبر و ت دو درم سه بگوید
بریت بیا میزد و بر همد بر دمل یکه باشد دیگر دار و ی نیک له
را سوراخ کند انجیر خشک با ب بجوشاند و بگوید و بر و افکند بو
ارمنی و زیت انار خلیار و غن کل و بر همد تا سوراخ کند **دک** در دار و

خول را بخته گرداند زفت را نرم گرداند با تش و پروا فکند
 رل گردن سوخته و بیامیزد و برهند یکه باشد انشا الله
در علاج کتق عرق

مخدر لریا لویده زهر لردم سرد بود علامت زخمش آن بود که در
 ساعت که بگذرد بدرد آید علاج آنرا کاورس لوفته بانگ تر گرداند
 بنید و برهند بر جای علت دیگر یکنقال رل حظل خشک لرد و لوفته
 باب بخورد دیگر بخورد مثقال و جلیث باده درم بنید یا مثقالی
 جنطیانا بخورد باب و بر زخم بندد و با تش لردم کند و آب لردم بریزد
 و روغن زیتون و چند پدستر و فریون در و لرد و بمالد چند بار
 بنیر و دیگر تریا ل اربعه که سود دارد زخم کزدم و زهره لردن کا
 و چنین لویند پزشکان که بجای تریا ل بزرگ بایستد **صفت تریا ل اربعه**
 جنطیانا روی زراوند دراز حب الغار سرازهری که سه درم
 بلو بد و بیامیزد با لکین و معجون کند شربتی از وی یکنقال بود باده
 بنید هن و یکه شد **در** تریا ل یک گستر لردم لرا افستین و زراوند را
 جنطیانا ازهری که سه درم سه بلو بد و معجون کند با لکین و از چند
 بند قی بخورد **در** تریا ل یک زخم کزدم را و سود کند زهرهای کزنیکی
 جنطیانا روی زراوند لرد مرحب الغار چند پدستر قسط سداب

خشک و فودنج خشک و عاقر قرحا و زنجیر و فلفل و شونیز و حلیث
 ازهری که درمی سه بلو بد و معجون کند با لکین و بخورد از و شربتی
 درم با بنید یک باشد و الر ازین تریا لها و دار و هاجیزی نیاید بنید
 خورد با سیر و الر ازین سیر تریا لها بخورد و او را بتی لردم آید بر او را
 بیاید زدن و آب جو بیاید خوردن و طعامها خشک بلغی و سخت کار نکند
 از و پمار خیزد و جای که کزدم بسیار باشد لردن نیاید خورد نامضری
در علاج زخم مار که بکشد

مخدر لریا لویده که الر مار بکزد آن جایگاه را بنید زود سخت و محمل
 و جایگاه گسته را جراحت کند یا زدن حجات تا خون بسیار بیاید الله
 حجات برهند و بیفشارد تا خون بسیار بیاید و برهند سیر و سرله و
 در ساعت دیگر این دار و برهند **صفت** چند پدستر فلفل زریخ سرخ آید
 درمی تخ شبت پخدرم سه بلو بد و تر لرد اندلی جخته و برهند بر جایگاه
 زخم مار دیگر بر ل شبت و آب سرز نکوش و فلفل و سداب و سیر و حلیث
 سه بلو بد و با بنید بخورد سه درم یک باشد **صفت** تریا ل طین مجربست زهرها
 و سوسمارا پاک کند از ترن مردم پخلو و این تریا ل را خاصیت عظیمست
صفت تریا ل طین اینست کل مختوم و حب الغار ازهری که دو درم جنطیانا رو
 و زراوند لرد و تخ سداب و سرازهری که یکه درم بیاید لوفت و اندل

روغن کاه و بد و در آن کند و بدست باله و با بکین پیامیزد و بخورد
 ازین داروئی که زهرش دارد باشد و قی کند و این تر یال پال گرداند
 زهر را از تن مردمان **صفت** تر یال مشرود و بطور تر یال بزرگست سود
 همه زهرها قاتل را و سود دارد سده های جلد و اما سرها را که در تن باشد
 و رطوبتها را که در شل باشد و سینه و سود کند خون شل را و از اعضا
 خون فاسد و عفون شده و ریم آید از معده و ینک باشد در معده و ورود
 و کلی و شانه و سنگ شانه را پاره کند و بول را بکشد و سود کند
 سود را که اندر تن باشد و حیض و باردی زانرا بکشد و جله زهرها
 قاتل را سود کند و دیوانگان را سود کند و لو زانرا بکشد و فلک و اندیشه
 را ببرد **صفت** مرگیز از عفان غاریقون زنجیل دار چینی از هر یک
 سبیل طیب کند و خردل سید و عدان البلسان و اسطوخودوس
 الجذان رومی و حب البلسان و قسطی و مارز و علك البطم و دار فلفل
 چندید ستر عصاره الحبه التیسریه سایل و جاوشید ساج هندی
 هر یک هست درم سلیمه فلفل سیاه و سبید جعله اکلیل الملک سیردشتی
 تخم جذر لومی و روغن بلسان قرقرفیون نقل از رواق هر یک هفت درم
 و شوق سبیل مصطی و صغ عربی و تخم لوفی و قردمانا تخم رازیانه کلر خ پال
 خشک خطیانه رومی و مشک طراشی از هر یک پندرم اینسون و مو

و هو فاریقون و ستره اسقفوز از هر یک چهار درم و ین اسارون
 سلیمه و فواز هر یک سه درم افیون دو درم و ج سه درم برک سداب
 درم و ین همه صغها تر گرداند در بنید و داروها را جله بلو بد و آن صغها
 اندر ها و ن افکند و نرم گرداند و داروها بر و افکند و معجون کند با بلیغ
 لاف برداشته و بخورد شتر چند فلفل الی بزرگ باشد و اگر لوجل ینک باشد
در علاج زهر سگ دیوانه
 محمد زکیا لوی که جوزی دیوانه بگزد آن جایگاه را بپیدی باید مایید و
 نیشتر نردن در میان او تا خون بسیار بیاید و آن جا را حجات باید
 تا خون بسیار بیاید و بر آنجا هلد این **صفت** جغندر و جرجیر و پیاز
 همه بلو بد و مرهم گرداند بروغن کاه و برهنه بر جای زخم و پندد و بکشد
 و زفت پندد و اگر نخت داغ کند بهتر باشد و اگر سه روز در کند
 زهر همه تن بر آکند و بد باشد و لیکن دست باز نباید داشت و آن
 چیزها که یاد گردیم آنجا برهنه و نرود باید گرفتن بعلاج کردن پیش از آنکه آب
 بتواند خوردن بر هفته یاد و هفته یا چهار روز و برخی چنین گفتند که
 شش ماه بترسد و این علت آنرا بتر بود که طبعش تر بود دیگر از نخت شکم یاد
 راندن بجها و داروها که یاد گردیم اندر علاج مایه خویا و تد پر هجنان
 باید کردن و طعام هجنان باید خورد که یاد گردیم و بنید و طوا خورد و مرهم

شادی و نشاط گردن و بیایداروی جالینوس خرجک **صفت** خرجک
 جویرا در یک کند و اندر تورهند تا بسوزد یک جناک بتوان سود
 دیگر جزوی جظیان و بخ جزو گند و جزوی خرجک سوخته و هفت
 جای بساید و بامداد ازود و درم پیار ابد هد و شبانگاه همچنین و جالینو
 لویده هر که از بر دایم بخورد هرگز از آب نترسد و اگر کسی راست دیوانه
 بگردد و از آب بترسد بخانه در باید شدن سرد و حیلست باید کردن قلعی
 دراز و در دهان آن پمارتی و آب در ریزی اندران ابنویه جناک او
 بیند و روغن بر سرش در مای و طعمه تن و حقه کند او را آب جو
 و روغن بادام و لعاب بر قطونا و تخم برهنه تا نشکند و جالینوس لوی
 مر که راست دیوانه بگردد باره نان بدان خون بیالاید از جناهی آید و
 بسلی دهد اگر آن نان را بخورد بداند آن سگ دیوانه بوده است دیگر کوز
 بلو بد و اجناس برهند و یک شب باند بر بامداد بر غی دهد اگر بنده خورد
 آن سگ دیوانه بوده است و اگر مرغ گرسنه بود و بخورد در ساعت

داد در علاج زهر هاداد

شی را اله قید داده باشند زبانش پیاسد و سرش بلرزد و بر بیفتد بچون
 علت صرع و از هوش بشود و چشمهایش برل شود علاج این قی گزشت
 و بخورد تخم شلغم پخته بروغن کاه و طعن و چون قی بسیار کند بلوط را

و بخورد بنید چهار و قیه و بر و افکند پندرم دو و المک له در و لرد
 بود قید اطلی مشک اگر بدین به نشود بخورد تریال الافاعی یا تریال الاز
 یا تریال مشرود و یطوس که قیر زهری قانت و مردم را زود هلاک کند
داد در علاج انگ سر سبیل داده باشند

علامت این آن بود که زبانش سیاه باشد و بسیار علته افتد چون بر سام
 علاج این را قیاید گردن چند بار **صفت** کافور یلک انگ و باوقیه ماورد
 پیامیزد و بخورد و کافور و ماورد و صندل بر جگر طلی کند و بست جو
 با جلاب پیرف سرد کرده بخورد و بسیار برف بر و هلد و بخورد و طعام
 این بیمار انا ترش خورد و خیار و دوغ پیاشد و آب جو و آب عناب

داد در علاج زهر بلک داده باشند

علامت این آن بود که قی کند و قیش سبز بود و طعم صبر یابد در دهان
 و چشمهایش زرد باشد او را تریال الطین باید داد **صفت** کلخثوم و حب
 الغار از هر یک جزوی احمه الطبا چهار جزو تخم سداب و سترار
 نیم جزو مده بلو بد و بچون کند با بلین و بخورد شربتی چند لوزی بنک
 و چون قی بکند در آب ریجان و اسپرغم نشیند باید که کرم بنر و سه روز که بر آید
 سره سود و چون از نخستین سه ساعت بر آید علاج آن جان باید که در کمال

داد در علاج زهر مار داده باشند

ازین زهر مردم لم برهد ملر آن ثله خدای تعالی خواهد این بیمار را
تریال افای یا تریال مشرود بطوس باید دادن دیلر و غز کاو^{خورد}
چند بار گرم کرده و بنید خورد و آب لوش مرغ چچه خورد باد و المسکینک^{شد}

داد در علاج که سرد ب بز لوش طه باشند ۱۱۳

قی لند چند بار و رو غز کاو و الین خورد گرم کرده دیلر بندق و فستق و دیم
بگوید و بالین و رو غز کاو پاییز و سه چهار چند کوزی بخورد هر روز نیک^{تر}

داد در علاج خوی اسب داده باشند ۱۱۴

علامت این زهر آن بود که روی پیامد و سبز باشد و کلوشک در لید
و از همه تن خوی بد و بسیار علاج قی باید گردن بآب الین و اورا با
داد می بخت و رو غز کاو و چند بار دیلر دهند نیم گرم زیریوند و نیم گرم
اندیمانی لفته بآب گرم پیاد داد دیکر تریاک طین بخورد چنانک یاد گرم نیک^{شد}

داد در علاج که در ارج داده باشند ۱۱۵

علامت این زهر آن بود که زهار بدرد آید و بولش خون باشد و قضیب او
بسوزد و بنداری که اثر از وی پرون می آید علاج او قی باید گردن
بآب گرم و رو غز شیر و اخیر بخت و چند بار دیلر دهند اورا لعا
بزرقطوناجلاب یا آب بر بن و طعام این بیمار حریر ل بخورد و حقیقه^{شد}
بآب جو و رو غز کل باری و خطی و سیده خایه و بر قضیبش از افکند و رو^{غز کل}

پارسی بیاشامد و آب مرغ فربه بروغن بادام بخورد و در آب نشیند
و اخیر بخت خورد و بنفشه و شراب بنفشه بکار دارد و شیر دایم
بخورد و اگر زهرها را کران بود و دیر بود رک با سلیق بزند و در آب نشیند نیک^{شد}

داد در علاج افیون داده باشند ۱۱۶

محمد زکریا لید و درم افیون سرد را بشد علامتش آن بود که لزار برند
و بود که در همه تن خارش افتد و از دهش بوی افیون آید و زبانش فرو
ایستد و باریک شود و ناخنهای او دیر بر آید و پوست کشد و خوی سرد
بر آید علاج این زهر را قی باید گردن بآب الین و می دهند و حقیقه
کندیتز چنانک گرم و بنید لهن خورد قوی که در و افکند بود در
چین چند بار بخورد و خویشتن را عطسه الیز اند بکندش و چند پد^{ست}
و حلث و فلفل سیاه و چیزهای گرم خورد و سرالجا فرو دارد و^{نخسید}
و این تریال بخورد که وصف کنم چند بندق با چند لوزی بروزی سه بار

صفت چند پد ست و حلث و فلفل سیاه و اهل از هر یک سه گرم
بگوید و پیامزد بالین و معجون کند و بخورد دیلر بجزینا خورد
و سیر و لوز و طعامهای بروغن زیت و بنید قوی خورد که در و کرده^{شد}
دارچین و در ترنمالدر و غرقسط یار و غرسوسن که گرم لرد بود و بدهد^{شد}
هر ساعتی و اگر خارش نیک بود در آب گرم نشیند نیک باشد طه^{لهم}

داد در علاج انگ پیر و حش داده باشند

علامت این زهر آن باشد که سر گردد و همچون مست شود و چشمهایش سرخ باشد علاج اوقی باید گردن و بر سر کنند و غر کل یا پسی یا سرله تیز و بیاید دادن سرله تیز در و بود افستین و ستر و چون رخی نم شود و چشم بیاید دادن تریاک علاج ایون و مان که در علاج ایون لگرم بکنند که

داد در علاج انگ جوزمانش داده باشند

علامت این زهر آن بود که مست کندینگ و اگر بسیار داده باشند بکشد علاج این آنست که در علاج باب روح کفیم و لیکن روغن کا و لرم بناید کرد و بداد تاجورد و دست و پای در آب لرم دهند و قی کند بدایخ کفیم در علاج روح

داد در علاج انگ بنگ داده باشند

علامت این زهر آن بود که سر گردد و کف از دهان بیرون آورد و چشمانش سرخ گردد علاج اوقی باید گردن باب الیکین و الجیر بخته و بوره ارنی بخورد و شیر کا و و فی کند و همان علاج کند که در باب ایون یاد گردیم

داد در علاج انگ کشترب ترداده باشند

علامت این زهر آن بود که سر گردد و بوی کشیز آید از تنش علاج این زهر آنست قی باید گردن و بیاید خوردن زرد خایه بر پشت جناک فلفل و نمک لوفته در و فشانده بود و آب مرغ بخی فربه خود

دهندش قوی که اندر و کرده باشند اندکی داریجینی و اندک فلفل تا بصلح آید

۱۲۱

داد در علاج که بزر قطونا داده باشند

مخدر لگرم یا لوید که علامت این زهر آن بود که اندوه و گری بسیار کند و دم بسیار در بخوار تواند زد و قوتش بشود دهه علاج این زهر را قی باید گردن باب لرم و الیکین و شبت و بورق و ارنی و مع هندی در و کرده باشد و طعام این پما زرده خایه نیم برشته دهند که فلفل و و نمک اندر و کرده بود و بنید قوی باید که خورد تا زود بهتر شود

۱۲۲

داد در علاج که فر فیون داده باشند

مخدر لگرم یا لوید این زهر سخت لرم بود و درون و شلم براند و اندوه آرد علاج این زهر را قی کند بروغن کا و اترک از سر آن بخورد و روغن کل باری و چون خوشتر باشد باید خوردن بست جو با جلاب و آب برفی و باید که بخورد آب نار و آب سیب و سه روز در آب سرد باید نشست که نیک بود

۱۲۳

داد در علاج که مازنیون داده باشند

مخدر لگرم یا لوید این زهر شلم براند سخت و قوت ببرد علاج این زهر را بیاید دادن روغن کل و شیر و جلاب پیوسته چند بار و بخویشتر سرله و آب سرد و بخورد سبب الیکین و آب کاسنی بعد از آن که نشسته بر و شلم باشد

۱۲۴

داد در علاج که سماروغ داده باشند

۱۰۲۰
محمد زکریا گوید که این زهر سرد پت و بود که بشد که سردست و گران
و از خوردنش بپیک و بد برهین کنند پس اگر خورد آید آن باید خوردن
که آن جایگاه معروف آورده باشد و لسی گرده باشد و بدان زهر
بود و از خوردن آن بادی خیزد و قوی آید و از هوش بشود و
سرد آورد و بود که بشد علاج این زهر را باید خوردن آب که با
ارغوان و بلندی با سکنجبین و جوارش زهر بخورد و بنید که خوردن یک
بار

۱۲۵ داد در علاج که مرد اسنگ داده باشد

علامت این زهر آن بود که شلیم پند و زبان گران کند و ده تر آید
کند علاج او قوی باید گردن با خیر چخته و آب شبت و بوقار منقش
و شلیم بشاید بجلاب و سقونیا و بخورد این دارو تا بول را بشاید
تخم لفرش و تخم جزر و افستیز و سر و تخم جرجیر از هر یک جزوی که بگوید
و بخورد باد و مثقال بنید یک و قیه بخته و لفرش تا بول را بشاید

۱۲۶ داد در علاج که برل دملی داده باشد

محمد زکریا گوید این برل خرازا باشد و جمله چهار پایا را هم بکشد اگر
و برنژ و مرد ما را نیز بشد علاج این زهر را قوی بسیار و حله و
بخته خورد و سود دارد که بخورد تخم انکشت و عظیم خاصیت است
این را و بعد از خوردن لعابها و برل خطی و لخد خورد و غذا و طعام چید

۱۰۲۱
خورد و روغن گل خورد و حقنه کند باب الکین و پوره ارمنی و
جیزهای شیرین خورد چون انجیر و شکر و الکین و می چخته و
چرب و شیرین خورد تا روده را چرب کند و مضرت زهر بزودی دفع
شود
۱۲۷
داد در علاج که اسفیداج داده باشد

محمد زکریا گوید علامت این زهر آن باشد که نشتران بود و سرفه بود
و ترسست باشد علاج او بخورد انجیر چخته باب الکین سقونیا
یلد انگ و نیم و باب الکین بخورد تا شلیم براند و بعد از آن بخورد عصا
افستیز باب الکین چند بار و اگر بول پندد بخورد آن دارو که در
علاج اسفیداج یاد کردیم که بول را بشاید بزودی انشاء الله

۱۲۸ داد در علاج آهک و زهریخ و صابون و بخار داده باشد

محمد زکریا گوید که این دارو ها سخت عظیم گرم بود و در کانی رایش
کند و قرحه بدید آورد علاج اینها بخورد آب گرم یا جلای چند بار تا از
بال بشوید و بخورد برنج و آب جوشنق کند قرحه را که در کانی باشد و بشوید

۱۲۹ داد در علاج تب غب که روزی یکبار و روزی یکبار

محمد زکریا گوید تب غب نخست که بدید آید نه گرم و نه سرد و لیکن تن را
بکند و درد سراورد و تشنگی و بود که حرارتی و لری بود سخت خاصه
که بیمار را طبع گرم بود و اندوه بود و شوش برسد و قی افتد و بود که

نرم بود و صفا از و فرو د آید زرد و رگش سخت برنگ باشد و راست
و گونه بول و اوتشی بود و بویش ناخوش و لین اگر استبد باشد که طبعش
گرم و خشک بود و یا رخی رسیده بود یا چوبی یا طعمی خورده بود
سخت گرم و یا بنیدی خورده بود طبع این تب ازین علامتها خیزد که من
وصف کردم علاج او چون این تب قوی باشد و گرم و طبعش خشک بود
باید داد پست درم هلیله زرد که تر کرده بود در آب شبنم و روزی سه مرتبه
بالد و صاف کند و بروند پست ترجیح و بامداد پکا هنجورد و اگر
طبیعت سخت خشک بود در آنک و نیم سقمونیا بخورد با جلاب آن و
که تب لم باشد و باز نیاید بوعده و اگر باز آید ضعیف بود بر آن
تدبیرها باید کردن که یاد کردیم و اگر بیمار ضعیف بود و بیماری او سخت
بود بخورد این شراب **وصف آن** هر شبی ده درم خرما می هندی و
الو بشمار خشک و چوشاند برطل آب و بدست باله و صاف کند و بر
افکند ده درم شکر و در وقت خفتیدن بخورد نیلک شد و بامداد آن
بخورد آب جو شربتی تمام و جای نشیند که بادی بزند خوش و طعام بکند
و طعام این چهار ترها و مزوره ها باشد سرد و لطیف و باید که خدا
این علت پرهیز کند از گوشتها چله و شور با و بخورد تخم خیار و تخم
زردی مقشر و بخورد آب لادن و در وقتش و آب جلاب با سنگین شکر

گرمه نیک باشد و اگر خداوند این علت را نیک نرم باید کردن بیاید دان
آب انار ترش با لعاب بزهر قطونا و تخم برهنه شبانگاه و بامداد و رکوب
تریاید کردن با و در و صندل و بر سیند بر نهادن پیش از آنکه وقت
تب بود سه ساعت کمتر و ساعت شاید و چون نوبت خویش شود
باید که چیزها خورد که گرم باشد و جای سرد و خشک نشیند و اگر حرارت
و گرمی عظیم باشد با این علت بخورد آب جو لوجیا شکر دیگر خور
آب هندوانه و آب لادن و آب خیار و لعاب بزهر قطونا و آب انار با
و آب جو بسیار باید خوردن و اگر در معده حرارتی و گرمی باشد
دار و و طعام می کند از گرمی معده بیاید دادن تخم برهنه درم
سید سه درم عسل و بد و پرو افکند کافور سه جوتا آن می نشاند
و حرارت و گرمی معده و جگر را نیک کند نیلک شد و دیگر خرما می هندی
و ترجیح و خیارشبر از هر یک چند درم در آب بکند و بدست باله
بدهد تا بخورد تا نیک او براند و آن حرارت و گرمی بزیر آورد و اگر
روز در از باشد شربتی از آن برهنه و شکر و کافور بخورد تمام شد
و هر روز بامداد بیاید دادن قوه کافور با جو و بد و ساعتی بر آن
بیاید خوردن و تدبیر همان باید کرد که یاد کردیم و پرهیز کند از آشپز و از کریمه
از چیزها بد **باب در علاج تبی که دلیم بود و گرم باشد و سوزند**

بخند ز گریا گوید که اینست هم از آن گونه بود که ترا وصف کردم و لیکن این قوی تر
 بر حرارت و گرمی از ترنجید انبوه و هیچ گونه تب از سرما نبوده و خوی نیاید
 بر این تب را تدبیر چنان باید کرد که تب غلبه را که روزی گیرد و روزی نه
 و باشد که این قوی تر باشد پس این تب را باید دادن هر شب خرمای هند
 و ترنجبین و خیام شیر از هر یک بخدرم در آب گرم بدست باله و هر روز
 دو بار بخورد تا شل شود و خورد قرصه کافور باید که **صفت**
 کل سرخ پال کرده درم تخم کاهوهفت درم تخم برهمنش درم تخم کاسنی
 دو درم طباشیر تخم خیانت تخم لدوی شیرین از هر یک بخدرم رب السوس
 ترنجبین از هر یک درم کافور و دانه که بلوید و پیامیزد بلعاب
 قطونا و قرصه کند هر یک دو درم سود کند حرارت و گرمی جگر و
 وینک بود تب دق را که سوزنده باشد و چون افتاب بر آید بخورد
 و هر ساعتی آب آلود و آب خیار و آب هندوانه و طعام این چهار نان بود
 ببلر مالیده و شسته و از طعام بیشتر باید آب جو خورد و بابر قطونا
 و لعاب بزر قطونا با شکر و آلو سیاه خورد و بنقل و بدنهان دارد همیشه
 دیگ صندل و ماورد بر جگر طای کند و بر معده دیگر آب انار خورد و با جلا
 و از پمارا آماسی نبود در شل و از ضعفی معده بناله آب سرد کرد و ^{خورد}
 و در آن وقت که گرمی بدید آید تا آن گاه از سردی آب لرزه برو افتد ^{انقباض}

آن تب را بدان تواند شکستن پس خوی بر آرد و روز بروز خوشتر باشد
 و اگر شل نرم باشد باید دادن آب بست جو با قرصه طباشیر تا شل بیند ^{صفت}
 کل سرخ پال کرده طباشیر بخدر میها صغ عربی دو درم عصاره انبر بارسی و عصاره
 سماق تخم حاض مقشر از هر یک سه درم جلا رو کلار منی و مقلمی یکان درم
 نیم کشیز خشک پرورده اندر سرله و بریان کرده دو درم سه بلوید و ^{خورد}
 شربت دو درم یا به افشرد یا آب انار یا آب ریناس بامداد و شبانگاه دیگر
 جلاب و سنگین شکر و آب انار و آب سیب و آب طی ترش دیگران
 خورد که یاد کردیم در باب شکم رفتن و از خواب باز نگیرد و در دست کند
 علاج آن چنان باید کرد که یا لگرویم اندرین با بجات آب زایل کند و ^{خورد}
در علاج تب مطبقه از بسیار خون بود ۱۳۱

بخند ز گریا گوید که این تب از خون بسیار بود که در تن گرفته آمده باشد
 و سخت گرم کند از نخست و روی و چشم سرخ و گوش و بینی و اندوه بسیار
 کند و حرارتی و گرمی عظیم باشد و نفس بسیار نرندد ایم پیش از آنکه تب
 و گزانی کند و کاهل باشد چنانکه بنداری که مانده شده و خواب بسیار
 آید و سرگران باشد و پیشا و راهها و رگ او داج برخاسته بود و این
 لود کاهرا پیشتر افتد که نه تزار باشد و نه فربه و گوشت و پند و حلا
 بسیار خورد باشد و این تب پیشتر در رستان افتد و یا در بهارگاه

تن اینها چنان بود که پنداری که اکنون از کرم به آمده و یا آب گرم بر
 خوشتر بخیه و رگهای چهار بزرگ باشد و قوی و بولش سرخ و شتر
 اینست که این علامات بدید آید زود فصد باید کردن و خون بسیار بردا
 و کرد برسد علت را تا آن وقت که زبان سیاه باشد و تب سوزنده
 دارد تدبیر چنان باید کرد که یاد کردیم در پیش و لیکن باز باید داشت چیزهای
 که خون را بکشد و حرارت و گرمی را بنشانند جواب ترشی ترخ و آب برهیا
 و آب حصرم و آب انار و طعام و اندکی خورد و چون علت را در ریه
 رگ بزند و اقراص کافور خورد و شکم براند با آب آلودی سیاه و خرمای
 و شکر و عسل بکشد در علاج تب غلبه کنیم و آب انار تر خورد با شکر و برهیا و آب
 و گوشت تا وقتی که رخ برود و یلغوشود و علاج همان تب غلبه است که یاد کردیم ^{و علم}

داد در علاج تبی که هر روز گیرد

مخمر گریا لویه که این تب نخست بزرگ اند و بشت و بای سرد کند و در بر دار
 سردی و گرمی سرد شوار یا شد و بود که گرم یا شد بر سرد دیگر باره گرم شود
 همچنین چند بار پیاشد تا گرمی بدید آید و پس گرمی بجهت بر آید و قوی
 و دست که فواز کنی گرم بود چون پتهای دیگر و تشنگی نبود و لیکن نفس
 بسیار نهد دیگر و اگر با او خلطی باشد سبید بلغمی خالص و یا چیزی بود ^{خوار}
 مایه از صفرا و هج چیز آرزو نکند و این سپاری لود کا ترا پیشتر افتد ^{و زمان}

و خصیان و کسانی که ترا ایشان تر باشد و کسی که پر خورده باشد و یا
 شکر بسیار رفته خاصه در بلادی که هوایش سرد و تر باشد و بول پمار
 سبید بود و تنک و یا سرخ بود و تاریک بر زیر خال بحال در شود و این
 علت پیشتر له بود و وقت نازشام بود و خوی بر آید چند آنک جامه تر شود
 و از و بنشود تا آن وقت که نوبت دیگر آید این سخت بد باشد و چون
 این علامات بدید باید آن تب بلغمیت پیاید داد در نوبت نخستین سنگکیر
 انگبین و باید که قی کند جوشی چنانکه سخن بد و نرسد و بخورد هر شبی این
 داروی تر بد تا به شود **صفت** تر بد سبید بخوف خرد سوده ده در ^{مصلک}
 و زنجبیل و در میها شکر طبریز چند وزن همه و هر شب بخورد از و ^{مثلا}
 تا آن وقت که شکر بر اند محلی و چون بامداد بود بخورد کلنگین شکر
 و سنگکیر انگبینی چند ده درم و باید که وقت نوبت تب طعام خورده
 و طعام این چهار بر و غن زیت و سرکه و شکر و خوار ماه نفع در و
 و پرهیز کند از ترها و خیار و زردی و از چیزهای سرد و طعام این
 چیزی باید که نان بد و در زندکی کرده باشد سپرله و ابکامه و خرد
 غرغره کند بسنگکیر و همچنین کار دارد تا هفته و چون تب نوبت
 وقت در گذرد همین تدبیر باید کردن که گفتیم و اگر بعد از آن وقت آید که
 بود و سخت تر پیاشد معجون بلغمی باید داد **صفت** آن تر بد سبید بخوف

درمی تخم الحظله و دانه غاریقون و ایاج فیکرا از هر یک نیم درم
 عصاره افستین دانی و نیم مصطکی رومی دانی مه بلو بد و بیامیزد بیکبیز
 الکیفی و بد هدا بخورد و الرضعیف باشد او را مرغ چجه باید داد برین
 گرده و مطبخه و الرجیزی افتد در معده و یا از هوش بشود آن علاج باید
 گردن له یا لردیم درین بابا و الرمزاجش روی بود در باید یافتن بدان
 چیزها له یاد لردیم در باب او و اگر از حد بگذرد تا چهار هفته بیاید خورد
 قرصه کل تمام **صفت** کلسرخ پال گرده ده درم عصاره غافق شش درم
 افستین سه درم مصطکی رومی یک درم و نیم سنبل طیب اسارون عود خام
 قحاح اذخر و انیسون یکان درم هه بلو بد و بیامیزد باین عصاره ها
 قرصه کند هر قرصه سه درم شربتی قرصه بود تاده درم ازین نجبه
صفت بوت رگ لرفر و تخم رازیانه و ناخواه و انیسون و کشو و
 باد آورد و سکاح پخدر میها مه بلو بد و جوشاند بد و رطل آب بیلد رطل
 آید و صاف کند و انگاه له پمارا بد هده درم سنگین اضافه کند چند بار
 جین باید گردن و بخوردن و اگر قوت لم بود بد هده لوشت قلیها و مطبخها
 تا قوت پمارچای آرد و جربی و شیرینی باید خوره و چون تب خوشتر باشد
 در لوما به باید شدن و خوی بیاوردن هر روزی پیش از آنک طعام خورد و
 این تب را آب سرد بیاید دادن و چیزهای که سرد بود یا بخوردن تا به شود

باد در علاج تب ربع

نخدر لریا لوید که این تب نخست سرد کند و بر لرم کند سخت و بند هاید براند
 و استخوانها و رث از نخست ضعیف باشد تا بدان جایگاه له لوی شد
 که خود حاجت نبود بد اشتریت چهارم چون این سخت لوجک یا شد و
 و لرم سخت و لیکن نه جان بود له تی یک روزه بیاید و یکروز نه و سنگی
 کند و تبش و اندوه و درد سر افتد و این تب دراز افتد خاصه شش را له
 خشکی غلبه باشد و مزاجش خشک بود و بول او سبید و شکر شود
 خوار مایه سبزی اندر و بود و بود له سیاهی بد و در بود و درین تب
 بول اسرخ باشد و ستبر و تن پمارسرخ لونه و رها اسرخ بود بر رث
 باید نردن از باسلتق و همان تدبیرها کند له وصف لردیم و بول پمار
 مایل بود بیاید دادن دارویی له شلم براند و خلطهای سودا بیاورد له
 یاد لردیم در باب مایخولیا و روز نوبت تب بیاید خوردن سنگین آب
 لرم بسیاری و قی گردن و چون قی دشوار افتد جغددر و خردل و این
 لونه چیزها باید خوردن تا قی افتد دیر بنید خورد لرم گرده و بخورد
 سنگین له در لردم بود ترب و قی کند و هم این تدبیر کند و طعام این
 پمار لوشت فروج باشد و لوشت بره انابره باعدال و پیش از آن ترها له
 گرده از آب گاه و زیت و برتن خود دیزد هر روز آب لرم و در آب کم نشد

و هر روز پیش از آنک طعام خورده باشد بگرمایه رود چنانکه خوی کند
و بخیلم برد و خواب کند و بنیدنک خورد آینه آب و شادی کند
و دایم شلم نرم باید داشت پیش از آنک نوبت پدید آید و نمی کند بر نوبت
و چون دیروز بود باید طعام خورد چنانکه بر کند اندام را و چون
نوبت دراز باشد و بوقت باز نیاید شلم بیاید راندن بسیار و چون
این تب از چهار نوبت در گذرد بخورد هر روز چند بندقی معجون فله
و یا چند بندقی دو الحلیث و این بهتر باشد **صفت** حلیث و سداب
و من و فلفله از هر یک در می هم بلو بد و بیا میزد با لپین و بخورد چند
بندقی و بر آن بنسبد و خوی بیاورد بگرمایه و آن روز که نوبت باشد
بخورد بنیدن صرف دیلرد و الحلیث الحلیثینوس که سود کند تب ربع را
صفت هلیله زرد مقشر و عصاره غاف دو در میها تخم سبندان
بلدرم حلیث بنیدم هم بلو بد و حب گرداند و بخورد بآب گرم نیک بود
و اگر تابستان بود و در تن بیمار ترار بود باید که داروی گرم بخورد
آب پنیر تازه با سکه و هر چند روز شلم بیاید راندن با قیون و هلیله سیاه
چیزها باید خوردن که از نوبت خیزد و روز نوبت سنگین بآب گرم خورد و
در علاج تب مخطط **در روز آید تا شش روز**
این تب را تا بد بپیر همان باید کرد که در علاج بلغمی گفتیم و اگر خداوند این تب

فیه بود تدبیر آن کند که یا لردیم در تب ربع و اگر خشک بود و ترار
تدبیر که در علاج بلغمی گفتیم بکند و این تب است که نوبت او نتوان داشت
که بی آید و این از آماسی بود در برخی اندامها بود خاصه اندام کلی و اما
تبی بود که چهارم خواهد گردید که از آماسی بود در بعضی اندامها غایب
علاج این تبان باید لرد که در باب اندام بدید آید یا لردیم و اگر دوم
علامت بود شلم بر اندام یاخ یاد لردیم در باها و تبها و سردینه خورد که صغرا
و خون و حرارت و گرمی را ساکن کند و تب زایل گردد و بهجت انجامد
در علاج تب دایم گرم و سرد در بجه دارد
محمد زکریا لوی این تب بود سوزنده و زبان سیاه بود و دم بسیار زنده
نشانی بسیار کند و اندوه نیز و اگر بروخی تنش سرد بود این علامت سخت
بد بود و سرانگشتان او سخت سخت سرد بود و این تب از آماسی بود که
شلم باشد و اگر تب بسیار شکند و خایانه و کاهلی کند و رک زود زود جهد
و حرارت و گرمی کند اندرون تن و این گرمی بس قوی نبود و با این همه
جالت لرد و این را تا بد بپیر همان باید لرد که تب بلغمی گفتیم و اگر برو
تب گرم بود و در تن زود جهد و دم بسیار زنده و گرمی درون تن بود و گرمی
سرد و تن بد پدید آید این تب سوزنده بود و نه آن پاره پاره که قوت
ببرد تدبیر آنست که رود سنگین خورد و کلنکین شگری و بگرمایه رود

هر روز تا خوی بیاید اندکی و آب گرم بر سر ریزد بسیار بر اثر به
 نشود شل بیاید راندن شراب هلیله و همان تدبیر باید گردن که یاد
 گردیم و اگر بر شود قرصه کل لوجک خورد و قرصه طباشیر **صفت**
 کل سرخ خرد سوده ده درم سنبل طیب و رب السوسن از هر یک درم
 تخم خیار و تخم کاسنی از هر یک دو درم مه بلو بد و قرصه کند باطله
 و بخورد قرصه طباشیر **صفت** طباشیر ده درم کل سرخ سه درم تخم
 خیار و تخم کاهو و تخم لند و دود در میانه نشاسته و کثیرا یکان درم
 السوسن و ترخین از هر یک بخندرم مه بلو بد و بیامیزد بلعاب
 بزهر قطونا و بخورد هر قرصه سه درم نیک باشد انشاء الله
داد در علاج تب که اندام و تن بس گرم کند

۱۳۶

این تب را شل بیاید راندن بدان چیزها که یاد کردیم در تب بلغمی و ام
 لطیف خورد و پرهیز کند از مادیها بلغم و خواب کم کند و چون
 بلیرد و دراز شود او را بیاید دادن داروی حلیت بدقی پیش از آنکه
 تب قوی شود و جامه از خویشتن بپفکند و در غرقه تب در باله و بخورد
 گرم چند بار و جامه باید پوشید گرم و بنید باید خورد با فلفل و همین تدبیر نگاه
داد در تب غشیه آن که از تب سرد و علاج آن

۱۳۷

مخلوط گریالوید چون این تب بود در ویرالشک در افتد و قوت کم شود

ورکبی زور باشد و چون نوبت بگیرد نوبت سیوم از هشت ببرد
 و بود که ببرد و ازین علت کسی را بیم بیشتر باشد که طبعش گرم و خشک
 بود و اگر خیز باشد او را بد هد آب جوابا با نار سرد کرده و بر هبلو
 بچسبند جای که باد وزد و در بوشد جامه که بوی صندل و ماورد
 گرفته بر و بسینه بر هلد صندل و ماورد و طعام او نان سپید تر که
 باب انار و آب سرد و گوشت فروج باب حصرم بخته و آب زیری
 یا آب لند و یا آب خیار خورد و میوه ها سرد خورد که سرد کرده بود
 برف و آب سرد خورد پیش از نوبت و اگر از هشت بشود پیش از آنکه
 این خورده بود دهنش بمن باز کند و چیزها که یاد کردیم بد هشت ریزد
 چون کعلک سوده و آب جو و آب کدو که در کرده بود ناسد و اگر از
 هشت بشود لعل سوده با بنید تنگ بیامیزد بهم و چندان آب سرد خورد
 که بلرزد و جای نشیند که سرد بود هوا و بکریابه نباید رفتن و رنج نباید
 بردن و شکم نباید راندن و خویشتن بشوید با آب سرد هر روز و اگر تشنه
 سخت تر باشد بیاید دادن قرصه کافور یا مات یا پود

۱۳۸

داد در علاج تب و بایسته

این تب از پلیدی هوا باشد و از گرمی بسیار بود اندرون شکم و غوطه
 او بزرگ بود و این تبی بود نرمه گرم و نه سرد و لیکن مطبقه بود و بیم

زند و کندیده بود و تشنگی و اندوه و قی کند و از هوش بشود و بود
 که ببرد بر او آب سرد باید داد و آب میوه ها ترش و قابض
 چون آب انار و آب حصرم و آب امرو و آب سیب و ترشه ترنج
 و اگر چنین چیزها نیابی آب و سرکه باید داد و اسپرغمها بوی کبر
 سرد و تر و دوغ خورد و بجای سرد نشیند و خنک که باد و زد و دند
 چنان باید کرد که در باب بیماری باریک کنیم و دق ملکه بکرمایه
 بناید شد و آب گرم بر تن بناید ریخت و شیر تازه بناید خورد و هر
 قرصه کافور باید داد با آب ترشه ترنج و صندل و ماورد و کافور
 طلی کند بر سینه و معده و جای نشیند که برک بید و برک کاورس
 باشد و دیگر چیزها چنانکه سرد بود چون صندل و کافور و
 برافشانند هر روز چند بار تا به شود و علاج تب غب باید کرد سرد و تر

در علاج تب عریض

۱۲۹

محمد زکریا گوید که دو تب باشد که بیاید یک از بس یکدیگر و تاسیه بود
 که از یک گونه بود و بود که مخالف بود و بود که پمار آن تب ببرد
 که روزی آید و روزی نه دویم تب تب ربع آید بلغمی دق و بود که
 تب ببرد مدام و بود که هی گرده و بود که تردی بود این تبها بوی
 و بود که در یک وقت بود و بود که دور باشد و آن بر بود و دوسو

۱۲۸

توان دانست و وقت او و ازین قبل است که فوت هایت دشوار
 توان دانست ملر آن تبی که چون آینه علامتی بود زیرا که هر چیز را
 که بیوفتد اثر خاصیتی تردی یکنه بود چنانکه تبی که هر روز بیاید
 و یا تب غب و یکنه بدان بیاید گردن که بد و در نگر بسر الر علاج نفی
 این علت را و نیکو دانسته باشی تا بیمار هلاک نشود باید که نیکو بدانی که
 کدام گونه است و بجیزهای دیگر که او فتد تا نیکو بدانی و علاج آن
 نفی که او را شاید چندان قوت دارد و یا ضعیف بود که نه هر تبی که
 یگروزه بود و یا روزی آید و روزی نیاید همه را علاج یکی بود
 و داروی که گونه باید داد ن بر شلی دانا باید که علامتها بشناسد

در علاج تبی که از تخمه باشد

۱۳۰

محمد زکریا گوید که این تب که از تخمه خیزد علامتش آن بود که آردغ
 کندیده بر آید و ترش و باید که خداوند این تب را شلم براند و آب گرم
 خورد اندک اندک و بر بکرمایه شود و طعام حصرم کرده خورد و پیل و حب
 الرمان و آن شرابها خورد که یاد کردیم و پرهیز کند از تعب بردن و از افشا
 و بچوانی و جماع گردن و اگر شلم نرم نبود شکم براند بدان جملها و چیزها که
 یاد کردیم و اگر تب باز آید و معده او بر بود باید که آب گرم بخورد اندک
 اندک تا قی افتد و اگر کرانی از نیمه زیرین بود شیاف بزیر بردارد جو

پاک شود علامت آن بود که آروغ کند و بر نیاید بر مایه در باید شد
و طعام لطیف خورد و تدبیر هم بدان گونه کند که پیش ازین یاد گردد

در علاج کسالت زنبور

مخدر لریا لوید از زنبور ببرد کل سرخ را بر له بزند و بر لجا بنهد

در مجسر رفتن بر انگشت

مخدر لریا لوید که مجسر رفتن را الوانها و دلائلها بسیار است از جند گونه
مجسر شاید گرفت مرله او را زده باشد و یا از جایی افتاده بود و یا
بود و یا خشم گرفته بود و یا پخوانی او را رسیده بود و یا خون بسیار
بود و شکر بسیار شده بود و یا جاع گردد و یا چهار پاد و آئیده بود
ازین گونه هیچ مجسر نیست باید که ازین که تقسیم در و مع بود و چیزها
دیگر که در خور این بود پر چون ازین چیز طبع بد و نرسد باید که مجسر
فراتر بر انگشت و زمانه بداری جند انگشت ترا آگاه بکند اگر نیک جهد علا

در شناختن قاروره

برسان کنیم الوان بول از چار نگاه کنی زیر آب خون پنی مخاطره باشد
و از بول پار سرخ پنی که بزرگی نرند و زیر آب چون ریگ بود ایستاده
دشخوار به شود و از بول سبید بود و بیان خون بود ریشه ریشه آن
علامت بیماری دراز بود و از بول سیاه پنی و این برود شوار تر به شود

در کسالت

و از بول سبید پنی و در میان خون ایستاده گردد بدم بیماری او از باد
بود و از بول مانند سنج بود تب طن است و از بول مانند زعفران
پنی بیماری او از درد جگر بود و از بول اخون معصر پنی بیماری او از
درد کلیه بود و از بول سرخ پنی بیماری از تب طن بود و از بول
ترنج پنی بیماری او از شکر رفتن بود و از بول پار بولون اش
پنی بیماری از سرفه بود و از بولون سوسن بود م علت کلیه بود

در بیان اوزان و مکایل

یک مریان بوزن سیم دو پست و پنجاه و هفت درهم و سبع یک درهم بود
و بوزن نرصد و هشتاد شقال باشد برطل بغدادی دو برطل بود و یا
جمل استار و بوقیه پست و چهار و قیه یک برطل بغداد دو اوزده
باشد پست سیر بود و نود شقال بود و صد و پست و هشت درهم و
سبع یک درهم بود من روی پست و قیه بود من انطایق و مصری
شانزده و قیه بود یک و قیه بوزن سیم ده درهم و پنج سبع یک درهم بود
و بوزن نر چهار شقال و نیم بود و بعضی گویند شش درهم و سه سبع
بود و بوزن نر چهار شقال و نیم بود و بعضی گویند شش درهم و دو دانگ
و تحقیق آنست که شش درهم و سه سبع یک درهم است انیا طرد و و قیه است
استاد ابو الفرج هندی در مفاتیح الطب میگوید انیا طرد هفت درهم است

و تردیک بعضی دو استارات الهامین بست و پنج استار است ذوق
 دو قسط است ^{و قسط} چهار رطل است بعضی گفتند قسط پست او قیه است
 و گفتند او قیه دوازده درمت قسط ابلین تردیک اهل یونان یک
 او قیه است و تردیک بعضی دیگر یک رطل و نیمست و یک رطل دوازده و
 دو کیاسا هر قسط است ابلین دو رطل و نیمست دو ورق انطالیقیست
 هوحش است مو حش شش قسط است روی قفیر پست و پنج من
 بزرگست و این هشت ملو باشد و بیل پست و چهار لیل باشد و کیکه
 درم و تسری باشد این پنج رطل است قوطی نه او قیه است سلوره بزرگ
 صد قد نیز لوند نه او قیه است و سلوره مطلق شش تیر و چهار یک
 سیر بود سلوره لوجل سه او قیه است جره مطلق پست و چهار قسط
 و شطیر لوجل چهار قسط است قسطا صد و پست رطل است الا برقی
 دو منست طلیطول رطل اهریک دوازده و قیه است طولون نه و قیه
 مجون قوطولی قوطر هفتاد و دو منقالت اللون شش قسط است اکنون
 سه رطلست درختی یثقال است و پیش بعضی یکدم بند قید درمت و پیش بعضی
 یثقال الجوز النیطیه یثقال است النواط دو دانگست بوز زر عر ما دانگ
 نیست یاد و دانگ سامونا عر ما دانگ و نیست یاد و دانگ و بزرگ بعضی
 قیراط است بولوسه قیراط است حاما الکبیر سه منقالت حاما الصغیر

دو شمال است بلعقه از مجون و از ابلین چهار منقالت و از دار و هالک
 یثقال خرنوب شایند یک قیراط است قیراطی چهار جوات الباقلا الیونانی
 پست و چهار جوات المصریه چهل و هشت جوات التومسه دو قیراط
 الجوزة المطلقه نه درختی و پیش بعضی چهار شمال است الجوزة المملیة شش درختی
 نولوسه انلیست و بوزن زهر کسوثانی م بوزن زرات و هم پمانه بوزن شش
 قیراط است پمانه نه درمت سطرین الکبیر سه او قیه است سطرین الصغیر شش درمت
و در تفسیر نام دار و هاله مشکست

اقاقیا هو عصاره القرط انیسون هو بر الزان یاخ الرومی بصل الفار
 بفارسی پاز موثر گویند و از بهر آن گویند که موثر را بشد اصطرگ گویند
 از میعه و گفته اند که صمغ زیتونست اغالوجی جوز است خوش ربوی
 او مجون منقشی است در عطرها در افتد از اد درخت درختی است بکرکان
 زهره نرین گویند و بشهری دیگر درخت هلیله گویند این را بنام درخت آسمان
 گویند ابو جلسا بنی است آنرا بعضی مردمان سحار گویند و بتازی
 الحار گویند آرد و برند دار و نیست همچون بیاض شکافته از جانب سپیان
 آرد و بواسیر را بدان علاج کتد او سند نوعیست از نیل و فرندی اصابع
 صفر بنایتست همچون دست مردم و گفته اند شوفه سورجناست افاریقون
 دادن روی است اسفور دیون سیر دشتی است امرو سازشک است انطوسا

لئنی است افایتون دو غن ترست ابکا ثیاخانه غلبو تست افلاطون
 مقل است ارون حی العالم است اسطفیلین لئرا است ایون بیاسه است
 اسقورون جث الحدید است ارامصطی است افلون شیخ لوهیست انسانا
 میویزج است انست سعدیت هندوی ترنجاسف فیصوم است بلنور
 لفته اند زیری است و بعضی لفته اند تلخ پاز است درجه پازیت
 جوردن برل او همچون برل لئند نارنگ شلوه او م چون بنفشه است
 بلحاری هندوی هدای ریجانی است بهارگاه و حشم است نوطا بنیر
 سلیون بزم قطونا است بوطایقی لفته اند بوستان افروزیت بطباط
 عصا الراعیست البطم حب الحضر است باله ای خشک است بنیه شایسته
 بلور ساج هندیت حشر نوعی سنگت تو بوسفا و و سپید دهست
 از حسن اهل لفته اند صنوبر هند و است دو قو تخم لئرا دشتی است دار
 بخ درختیت سپندان لئردت داقی لفته اند درخت غارت داقند
 الغارت دیار و به ذو فرا است هیل و مالاخیر بو است و لفته اند
 هزار خشان خیر بو است ممت دهان جو پست هندی هو قفسطیل
 عصاره حیه التیسر است هنک لئردت و دغ صدقت حب التنفذ
 تخم لئرا است حمایوس ساجخ است حجر الدم شادخت طویا
 خرقبت ینتون نفسیا است سوپ خروت بنی است کافیطوی
 لفته

برل و شاخ درخت بارزدت لینی میعه است لعه بربری چیزی همچون
 سورجناست از نو احی افریقیه آرنده غره کل سرخ است سراج الفیض
 نبی است مانند زو فایسا لیوس لئرا ان رو میست سمور سون لئرا
 سقو لو قدریون بخ لئرا رو میست و لفته اند لئه دار و میست لطفه آن
 نزدیست بطیر لئرا رو می است عرطینا جور مریت عشره خیس
 از جمله بتو عاست فو بناتی همچون لئرا برل بخ آن فواز شرم او
 زوله لئرا لئرا هرج درخت حضرات قفیل سوسن جور مریت
 نوعی از عرطینا منع شجرة الشوله فریون است قاتل الکب خرقبت
 قاتل الذنب اذریونست قاتل اسه درخت بنکست لئه بتازی شیخ لئرا
 عین اللفراب است قرص الجره است قوفی حیوان جو میست همچون
 حیوان جند پد ستر قلت ماش هندوی است قنه بارزدت قضم
 قرص شره خرنوبست قطف سرقا و حل الجراد شر است همچون
 بقله الیمایه سحر حمر الحمار است سحره مریم جور مریت سلاحت بولین
 لوهی ش است لئرا لئرا همج بر سنگ لئرا باشد و بسنگ ازان سیاه
 وجوب سده برشی است یل بند کیه است خسرو داروخا
 است خسته او راقنطافیلو است الدو لئرا لئرا لئرا لئرا
 باد در بطاء دارو

افستین بدل جعد است و یا شیخ ارمنی و از جهت تقویت معده مثل آن
 اسارون مایمه وزن آن هلیله و از جهت پاک کردن معده اسقیل بدل آن
 مثل آن قوطانه است و مثل و ثلث از وجه و ثلث آن حماما اشته بدل آن
 فردمانه است اثنت بدل آن سرب سوخته است آزاد درخت بدل آن
 از بهر درازی موی بر دشت شاهدانج است اشق بدل آن سرخ خانه مکین
 افیون بدل آن سه بار وزن آن تخم بنکت که بتازی بزرابنج گویند و دو
 وزن آن تخم لفاح لحدان بدل آن بخ استر غازت مالت و وزن آن اندک
 خوراقا قیاد بدل آن عصاره خرگوبست جوشانیده و خشک کرده بان
 آن مثل آن قوتست و نیمه وزن آن پلیخته است و ده یک وزن آن ببا
 بابونج بدل آن از جهت صداع قیصومت باد آورد بدل آن در علاج تب
 شاهره است بطن بدل آن مثل آن توذری است و نیمه آن پسان العصاره
 بلا در بدل آن جند و وزن آن اب سداست یارب و وزن آن روغن پسان
 و ثلث وزن آن نقطه سبید باد رنجبویه بدل آن در نشاط دل مثل آن این
 و ثلث وزن آن بوست ترنج بریا و شان بدل آن از جهت شلّی نفس مثل آن
 بنفشه است مایمه آن رب السوس است بسعاج بدل آن اقیون است و
 نیمه وزن آن مگ هندی بود لجر بدل آن بود الرطبه است بوزید
 بدل آن دو جز و بطنست جوز بوا بدل آن یک برابر و نیم سنبل است بخند

بدل آن مثل آن وجه است مایمه آن ببل و بعضی گفته اند دو بار مثل آن
 آن وج است جاو شیر بدل آن انجیر است و اشق بد و نزدیک است بدل آن
 حنطیاناء رومی بدل آن یکا مثل آن اسارونست و نیمه وزن آن پوی
 بخ لبرست بعضی گفته اند بدل آن جنطیاناء باری است و بعضی گفته اند
 دو بار مثل آن زراوند مدحرجست جلتار بدل آن جفت بلوط است
 یا اقع رمان جعد بدل آن جهت لزمان در اژدر اربول و طشت
 مثل آن جوب انار ترشت و چهار یک و وزن او بوست پلیخته است
 یاد و بار ثبا به یاد و بار اهل در و نج بدل آن زرباد است مالدک
 از قرقل در شیعان د و ثلث آن ثمره سوت است و جهت منفعت
 عصبا مثل آن اسارون و نیم وزن در و نج است دم الاخوین بدل آن
 لوتست هو فاریقون بدل آن ادخوست یا مثل آن کبره ایدلش
 ثبا به است و بدل ثبا به مال و ج بدل آن از جهت جلد و سپرز و شلست
 بادها مثل آن زیره است مالت و وزن آن ریوند جینی است زرباد
 بدل آن از جهت گزیدن جانوران زیان کاریک و وزن و نیم آن در و نج
 و ثلث و وزن آن دانه ترنج زعفران بدل آن مثل آن قسطا است
 و ربع وزن آن سلیمه بعضی گفته اند ثلث و وزن آن صبر
 زراوند بدل مدحرج و وزن آن زربادست و ثلث آن بسیار و نیم

آن قسط و بدل طوید وزن آن زر بنادپت و نیم وزن آن قفل حاضر
بدل آن فوفل و صندلست نیم نیم حب التیل بدل آن در اسهال سودا نیمه
و وزن آن شم حنظل است یا سدس وزن آن حجرار منی حب صنوبر بدلش
مثل آن حب الخلب است و بدل حب الخلب مغز بادام است طراشت بدل آن
نیم وزن آن پوست خایه مرغست سوخته و مغسول گردد و سدس وزن
آن مارو و عشر وزن شمع طباشیر بدل آن عصاره حبه التیر است مثل
آن کلار منی و قرطاس شامی سوخته بدل آنست ینوت ثمره خرنبوب
نطی است بدلش در مصر بلومات و لژ مازو و کلنار و غیر آن بواصر
بح لفاح است بدلش زبر النبع ابیض است بتوعد بدل آن در اسهال بلغمی و آب زرد
ماد و وزنش ابوماس است و ثلثی وزنش سکنج ایت کالج بدلش غیب الثعلب است کحل
بدلش نیم وزن سیسالیوس است و ربع وزن سلیمه کادریوس بدلش سلیم
و تیربخ خاصه شتی کندش بدل آن از جهت قی مثل آن جوز القی است یا لثان
بیل کبر مصطلی است بدل کذر که بزاری البیان گویند کند الزیت بدلش در اسهال
جزو ریوند چوق است و نیم جزو دار بیل لرو یا بدلش زیره بطلی است لسیعه
درست بدلش چند پید ستر است یاد و وزن آن روغن باسین العصاره بدل آن
مثلش مغر لوزست مقشر یا وزن او تو دهری سرخ بر کف اندیش غده وزن
بیل است و این درست نیست ما میثا بدلش در طیلهما اقا قیاست و مادر مراح

بدلهایله زردست شیخ بدله است باج لبرسل هندی زرباد طویل بدله
مدحرج است و مدحرج بدله طویل و بدله هر دو راسن النوم البری بدله آن یک بار
سری است که انرا انوم الذکر گویند در میان آن از آن بیابند و اثریابند عضل
لوجک بدله است خویق سیاه نیم وزن آن مازریونست و ثقی وزن غار
این ماسویه میگوید بدله آن کدر است خاویجان بدله آن قرنفل است کشته
نیمه جزو قرنفل و نیمه جزو قرفه خردل بدله شخم سبندان سرخ است دو وزن
و کفته اند تخم شلغم بدله است غار بدله آن برل نام است غافت بدله آن شد
آن اسارون است نیمه وزن آن افستین غار یقون بدله آن شد آن تربدست
و شد آن صبر تو اصوصو بلحق و تو اصوصو بالصبر و الله اعلم بالصواب

تمت الكتاب بعون الملك الوهاب واليه المرجع والمآب

في يوم الاحد سادس شهر ربيع الاول سنة سبع و تسعين

كتبه العبد الفقير الضعيف المحتاج الى رحمة

الله الملك المعبود شيخ محمد ابن

شيخ محمود الهروي غفر الله له

وجميع المؤمنين

في دار الاسلام والاماني وعاد السري حضرت الخافاني روضه النشاط قسما في

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عَوْنُكَ بِالْظُّفَرِ
 باس خدایا که علامت بی علست و فعالی است قیدی که قدم او را بدایت
 موجودی که دوام او را نهایت فی افهام تویندگان را در ادا او قاصرت
 و اقدام جویندگان در طلب و مقصد خال ظلماتی فرستیدان او پست
 آسمان نورانی سقف ایوان آفتاب جهان تاب سرازیر بآن مشرق
 بی رادت او بر نیارد و ماه منور از طارم مدوری خوات او تابد
 جذب فرمان او نیارد تا فت ماه از برج و آفتاب از اوج
 نشود سائن و نیار آمد جز بفرمانش هفت بحر از موج
 آنکه زبانه مقتدره علم او پست و آنکه دهان بسته دهانه ارادت او
 که بخار قیصر استیغنی جامه شب دهد و له اضا رشید را در با جلد و
 فرماید عارض نیکین صباح را بابداع بیا راید و زلف مشکین روح را
 با ختراع بپیراید نسیم سحری بر زلف نبضه طری پخواست او گریزند
 و باد شمال بر آب زلال بی فرمان او زهری نبوشد بی غم گریه در دیده مع
 ترتیب کند و بی شادی خنده در لب برق ترتیب سازد و قیام که
 هیبتش باد را کند سائن قدرتش خال را بجنباند
 که در آرد بگریه دیده ابر که لب برق را بچنداند
 و صله بر آنکس دعا و تنف ثا و بدو حجت و عدد خدمت نثار خاک سطر

۱۲۶ و فدای قالب مظهر سینه هر دو عالم و اژم و انجبا و لاد آدم محمد رسول الله
 باد آنکه رنگ ضلالت و رنگ جهالت بقدم سعادت و انحصار سیادت
 او زدوده شد و آنکه شارع شریعت و جاده حقیقت بنور هدایت
 او نموده گشت و آنکه ظهور مکان و زمان را علت اضافت او بود و آنکه
 وجود فلک و ملک را سبب ضیافت او بود و آنکه خطاب لولا که
 تشریف کمال او بود و نصر عصری تعریف حال او و درود و تسلیم و نغم
 ملازم اشباح و ارواح اصحاب محترم و ارباب ملزم و خلفاء مقدم و انما
 معظم باد که همه قابلان کلمه توحید و قایدان زمام تحقیر بودند اتفاقا
 کالجوم و التسلم علی اهل البیت و اهل الجوار و علی المهاجرین و الانصار و بعد
 از توحید پاک الهی شروعی نمودیم در کتاب قرا بادین از کتاب ذخیره
 خوارزم شاه بیاید است که تحت جمع ذخیره خوارزم شاه مشغول
 اند غم آن بود که این کتاب را قرا بادین نیاشد از بهر عذری که در آخر کتاب
 خواسته آمدست و یاد کرده بدین سبب بعضی معجوظان و ادوهای مرتب
 در قرا بادین آردند درین کتاب از هر یک در آن باب که بکار بایست آورده شد
 تا خواننده این کتاب را از بهر علاج پیمای که بدان مشغول باشد و از بهر
 معجونی که بدان حاجت آید و شناختن آن اخلاط بکتابی دیگر باز نیاید گشت
 و از آن باب در نیاید گذشت و اکنون که اندیشه افتاد آن تمه ساخته شد

۲
صد کرده آمد تا بچنانک کتاب در فرخ خویش تمام و بکالت قرا بادین بنیده
قرخویش تمام و کامل باشد از بعضی معجونات و مرکبات دیگر از اقواس
و لعوقات و سفوفات و ضادات و غیر آن ملزم می افتد از بهر آنکه
در ابواب معالجات یاد کرده آمدست و هم در قرا بادین ذکر کرده می آید
لیکن سخت بسیار نیست و الرجل ملزمت را جدا گانه جمع کنند در دو تا
کاغذ پیش نیفتد ازین مقدار ملزمت نه کتاب را تغییر و تبدیل باید کرد و نه
قرا بادین را قاصر و ناقص و این عذر ظاهرست و این مانع واضح و طریق
ناستوده نیست باید که کزیده است و اسلوبی بر جای نام سالک را در
طریق تفحص ساقی دور قطع نباید کرد و زود بمتلاسم را در نزد کند و طالب را
از سبب جستجو مطلوب تکلیفی زیادت افتد و این قرا بادین دو کفایت

گفتار نخستین
در یاد کردن نامها و مرکبات
گفتار دوم
در یاد کردن معجونها و داروها و مرکبات

گفتار هفتم و این گفتاری و هشت بابست
و در هر بابی نام داروها در علاج هر اندامی بکار آید شمرده شود
و در آخر هر بابی طبع و غل و خاصیت آن داروها در علاج هر
اندامی موافق افتد و بکار آید شمرده شود و باز در آخر هر بابی طبع و فعل

خاصیت آن داروها بر سبیل اختصار یاد کرده آید تا هم فایده قرا بادین
تمام آید و هم بجای کتاب ادویه مفرد باشد و مبتدی از اینجا
بر منفعت هر معجون و واقف تر شود و بداند که هر داروی مفرد در
معجونها و داروهای مرکب از بهر چه کارست

باب نخستین
در داروها در طلاء و ضماد و نظول و شوم خد و ندر سام
کرم و صداع و بی خوابی و مالخویا و دیوانی بکار آید

باب دوم
و صداع کرم بکار آید و در
سرکه از کرم و بی خوابی باشد و رحمت دهد هم سودمندی کنند

باب سیم
در داروها در ضماد و طلا و نظول پماریهاء سرکه از سردی و تری
بود و از بادها غلیظ بکار آید و داروها که آنرا پیوند و داروها
بدان غر غره کنند و داروها در پی پی دهند و در جکانت و داروها
که بدان حقتنه کنند و این پماریهاء چون یشر غس باشد و اندر نیسا
وسبات و کابوس و سکت و صرع و فاج و تقو و صاحب بلغم و کراز
بکار آید و اسان باشد طلب آن داروها

باب در داری های که در شربت و مسهل و معجون اصحاب و سوا و عیال
سودای جون مایه و لیا و غیر آن و پاری های عسری و بلغمی بکار آید چون
صدع و قلع و لیشر غس و آنج بدین ماند

باب در داری های چشم

باب در داری های بینی

باب در داری های دندان

باب در داری های صفت و ملاز

باب در داری های آواز

باب در داری های تر که از اندرون خلق
و مری و بدید

باب در داری های خون برآمدن از کلو

چهارم

باب در داری های دل

باب در داری های جگر

باب در داری های پرتان

باب در داری های اسهال و سحر و حر

باب در داری های که خورد و بز که در رود

باب در داری های کلیه و مثانه

باب در داری های پاری زبان

باب در داری های اندام ها

باب در داری های اما سها و بشرها

باب در داری های جراحی

باب در داری های معده

باب در داری های سپرز

باب در داری های استسقا

باب در داری های مقعد و سرح

باب در داری های قویج

باب در داری های پاری مردان

باب در داری های اندام ها

باب در داری های پاری زبان

باب در داری های اندام که پروت آید

باب در داری های موی سر و موی دیگر اندام

باب سی و هفتم
داروهای بصره و اطراف آن که
آفت

تختین و این سی و هفت بابست و در هر بابی نام داروهای در علاج
هر اندامی بکار آید نمرده شود و در آخر هر بابی طبع و فعل و خاصیت
آن بر سبیل اختصار یاد کرده آید

باب تختین

در داروهای در طلاء و ضاد و نطول و سبوم خداوند سرسام گرم
صداع گرم و پخوانی و مالخویا و دیوانی بکار آید درین باب پست و شن
داروست از آن جمله بنفشه و نیلوفر و خطی و خنخاش و لؤلؤ و موزد
الغلب و خضره و لاد و صندل و فوفل و شاهسفرم و کل و سرله
و کافور و لکش جو و غوره و آب ان و ج لقا و برنر قطونا کتاب
حفظ الصحت طبع و فعل ده یاد کرده آمدست و باقی برت پید و بابونه و
فی تر و افیون و برت زهر و برت سیب و برت ابی و طبع و فعل هر
درین موضع یاد کرده آید **برک** بید سردست و در وی خشکی است و قبض
برت آن ضاد کتد خون آمدن باز دارد و اب برت آن خون آمدن
باز دارد و اب برت آن در سرد گرم نشاند برت آن بپویند و سروی

بدان بشویند موی را خوب کند و دراز و سبوسه را کمتر کند **بابونه** نزدیک
جالی نور قوت او بقوت ایکه الملك نزدیکست کشانده است و لطیف گشته
خاصیت او آنست که خلیل کند و جذبت کند و محلات دیر از جذب
خالی نیست اما سهای گرم را نرم کند و خلیل کند **برک** نیز سردست بر اما سهای
و حمر و غله ضاد کتده و خالستر نیز گرمست **برک** زرد و خشکست بده
سیم بخواباند و دردها بنشاند **افیون** سردست و در وی قبض است بکوبه

و ضاد کتد در درسام بنشاند و بخورند اسهال باز دارد **برک** سیب

و برت ابی طبع سرد و طبعم نزدیکست و در کتاب حفظ الصحت ذکر شده

باب داروهای در حفته خداوند سرسام و صداع گرم بکار آید دوم

در داروهای این باب که در حفته خداوند سرسام و صداع گرم بکار

بنفشه است و نیلوفر و کش جو و خطی و بابونه و سیستان برک خعد

و سبوس گرم و سبیده خایه مرغ و شتر سرخ و جبارزی و روغن

بنفشه و روغن کلاد و خیارشور طبع و فعل این داروها در

که در کتاب حفظ الصحت برت اندر جایگاه آن یاد کرده آمد

باب در داروهای ضاد و طلاء بیمارهای

سیم سرله از سردی و تری بود

در داروهای له پیویند و داروهای بدن غر غره کتد و داروهای

در پی دند و در جکانه و داروها بدان حقه کتد و اینها
 لیث غرات و سبات اخذه و سیان و عقلت و کابوس و صرع
 و سکت و فلج و لقوه و تشنج بلغمی و کزاز **داروها** **مال نام** بوده دشتی
 ستر و فای خشک جوز الترو و فرمون عاقر قرحا مرزنگوش
 دار فلفل بیلر سبید کندر اترروت سنگ جند پیدستر فحاح الاذ
 قسط البهشع متر حضر کندر **داروها** **غرم** شعیر عاقر قرحا قیسوم
 بیلشع سوسن آسمان لئون برک ترنج نام بوده ستر زوفا خشک
 مرزنگوش بابونه سیج و ورق الغار اجد الملك حاشا **داروها** **انطول**
 سد اب قیسوم شبت بخ سوسن آسمان لئون بوده دار بیلر و فای
 خردل زنجبیل بخ لبر بوره ارمنی آب کاهه طبع ساق طبع ناردانک
 سره عضل **داروها** **پویند** و آن در کتاب حفظ الصحة مذکورست و بعضی
 تعلق بقوت دل دارد بشره در اب داروها دل یاد کرده آمده است
باب
داروهای که در شربت و مسهل و معجون و غیر آن بکار آید
 ساج هندی گرم و خشک بدرجه دوم معده و جگر را سود دارد و
 منفعت اصحاب سودا را له طعام در معده ایشان ترش گردد موافق بود
مصلک گرم و خشک بدرجه دوم معده و جگر را قوت دهد و بلغم را

در معده باشد بکدازد و رطوبتها اندر دماغ فرو دآرد **سنبل** دو نوعست
 هندی و رومی هندی را سنبل طیب گویند و سنبل عسافیر و رومی را **سنبل**
 گویند گرمست بدرجه اول و خشکست بدرجه دوم دماغ را قوت دهد
نارنگ بعضی طبیبان باغبست گویند گرم و خشکست بدرجه دوم لطیف کننده
 و محلل معده و جگر را سود دارد **مقل** است فراغ رطوبت کند و مضر است
 از روده و معده باز دارد **سینج** چند انواعست کمترین آنست که سرخ بود
 جوب او باریک بود بوست ستر و طعم و بوی آن ناخوش بود و زرد
 بزرگ در جوب او متعقی نیست در بوست است گرم و خشکست بدرجه دوم
 بادهای غلیظ تحلیل کند در وی قوتیت قبض کتد و بدین قوت دارد
 قابض را یاری دهد و بقوت تحلیل داروهای مسهل را یاری دهد
 ببرد و قوت اندامها را قوت دهد **ردمانا** گرم و خشکست بدرجه
 بیماریها عصب چون درد سرین له از سردی بود و فلج را سود دارد
 و طبع آن مصروع را نافع بود **گر لوهی** گرم و خشکست بدرجه سیم
 بعضی گفته اند سردست سرگه هندی میگوید در وی گرمی هست و در
 خشکی وی شک نیست عصبها را سود دارد و در راقوت دهد و فم
 حفظ را یادت کند **جیطیانا** از بهران گویند لهخت شئی له ویراشنا
 جطین الملك بود پنج بنایتست رومی بر سر لوه روید در سایه و جای تنگ

درائی ساقوی دو لژ بر آید و ستبری یک لثت و برها از یکدیگر دور
 بر لسان الحله را ماند یا بر لژ لژ را و لون او زرد بود بسیار می زند
 و میان او زرد باشد نزدیک شد بر یونند لژ مست بدرجه سیم و خشک
 بدرجه دوم سده بکشد و التواء عصب را بر د خاضه ها کرده و
 بخورند **جبت الفار** این دارو و تریجبت الدمت لژ پند لژم و خشک بدرجه
 سیم در درد عصبها را ببرد و روغز او ماند لژ میرد مغز او معده را پست کند
 و قی آرد و روغش همین فعل کند **سالم لژم** و خشک بدرجه چهارم
 خداوند بلاج و لقوه را و درد عصبها را از سردی بود سود دارد **سالم لژم**
 الله ان رویت دیر در از ترست لژم و خشک بدرجه دوم لطیف کتد
 و تحلیل کتده خداوند صرع را سود دارد و بلغم فسرده بلد از د و دین
 خورند مضرت سرما باز دارد در سفرها و در دشت را ببرد **اصل فایا**
 این دارو را عود الصلیب لژ پند و نوعیت نر و ماده آخ نراست
 سید بستبری لثت و در طعم او قبضی است و آخ ماده است بخا و
 و فروع او را شاخها بسیار است سخت نیست و بزمی وصف کتد
 در روی قوتها بسیار است خشک کتده است و قبض کتده و سید
 و تحلیل کتده خلط غلیظ را لطیف کند و تقطیع کتده و زردا
 بر از نر مانی تیزی و قبض بدید آید صرع را خورند و بر پست
 سود

للا

۱۵۱
 صرع را باز دارد و آرموده اند و بر مصروع بسته اند صرع را بکشد
 و چون بکشد اند باز آمد بو علی سینا میگوید این نوعیت از فایا
 روی آنجه از هندوستان آرند در و این خاصیت نیست کتده اند
 آن بر اثر افکند و دودان مد هوش و دیوانه را بوش باز دارد **سالم لژم**
 را بصل الفار لژ پند از بصره لژ موش را بکشد طعم او بتر است خنک
 بریان لژن لثت قوت او را بشکند و نوعی از وی زهر است و کتد
 و بتر است لژ لون او در فشانست همچون لون سرون و در طعم
 پاره ستری و تلخی بود لژ مست بدرجه سیم خداوند صرع و مایه خویا
 و خداوند او جاع مفاصل و عرق النساء و فاج را سود دارد **جبت البلسان**
 لژم تر از عود البلسانست و عود لژم و خشک بدرجه دوم و روغز لژ
 اثر هر دو لژم تر است تا با اول بدرجه سیم بدان لژی لژ مردمان لژ پند نیست و
 ریشه ها سرد را پاک کند **دارد اروها چشم**
 یاد لژدن داروها این باب بر پستی دیگرات و این باب چون مختصر کتاب
 ادویه العین و تدلوه الکمالین است از بصره لژ غرض آن در این باب یاد کرد
 و داروها مضرد و مر تب لژ در علاج چشم بکار آید جمله در کتب چشم
 کتاب معالجات بشری تمام یاد لژده آمد است و او لی تر است لژ پند
 جایگاه بیمار بها چشم یاد لژده آید و داروها مر تب لژ در علاج آن بکار آید

نام برده شود تا خوانده این قرآین بکتاب معالجات باز گردد و بدین ترتیب
 آنجا یاد کرده آمده است اینجا باید تدبیر نگاه داشتن نادرست بماند و درها
 سرمه که اجزای چشم را قوت دهد **برد** رطوبتی غلیظ است در پلک چشم
 سبکین باز در سرمه ترش حل کرده طلی گردن **تجرب** آماسی لوجک است بر
 چشم سخت استقراغ گردن و مرهم دیاخلون بر نهادن **سیر** طلی از بناسوس
 لوتریجه بر چکاندن ممد گردن باب لرم و از سر لمد مگر سر کند مالد
الشعر الزاید با سلیقون روشای شاف اخضر شاف دیزه دیزه دیلر هده
 هده طلی گردن خون خار بست نه هده لرتس نه هده خار پست **ورد بخ**
 آماسی دمویست در پلک چشم شیر زان شاف ایض ضا دکشینر ترا کلا الله
 و اندلی زعفران و زرده خار ضا دان مایه و می چته در و رملک یا
 دیلر ذرو و ریغایم اصفر ذرو با غبر **سلاق** ستر شدن و سرخ شدن کلاه چشم
 راسلاق لوتید ضا دشم انار ترش و عدس منقشر و کل سرخ بکلاب چته
 و می چته محصر کرده ساف احمر لین پروده غوره **جرب** اندرون پلک چشم
 سرخ و ستر گردد و خار تر لیرد شاف احمر حاد بس از استقراغ خار
 شاف اخضر حاد بس از استقراغ خارید شاف اخضر سرمه روشانی و الیا
 جرب مرمد بود خاریدن شاف اخضر سرمه روشانی و الیا جرب مرمد بود
 خارید شاف احمر لین از بس الی خارید باشند و آسوده شده نه ذرو و غبر

۱۴۰
 شد و با سلیقون و شاف و سماق و شاف رعفرانی شافی دیلر دارو
 نیز **خاریدن** اندرون پلک چشم و لوشهای چشم لرمابه و تویای پروده
 باب غوره و آب سماق پرورده **حار الاچنان** پلک چشم سخت شود و چون
 از خواب برخیزد چشم می بالد و باز نوا اند گردن لرمابه و بخار آب لرم
 ضا د بنفشه چته **سیر** تدبیر لطیف و از سر طعام ناخفتن و احمر
 لین کشیدن و دیاخلون بر نهادن **لنه** بادی غلیظ باشد اندر پلک چشم
 تدبیر لطیف و لرمابه و بخار آب لرم و شاف طر حاطیفان **لول** استقراغ
 سودا مردی زیت طلی گردن شونیز و نک بسر له سوده طلی گردن
شری پلک خار د فصد و استقراغ خلط غفر و احمر حاد با شاف دیزه
 سوده کشیدن و نله بشرهای باشد لوجک و سوزان **اسفاح** ^{شدن} بر سده
 پلک چشم باشد تدبیر لطیف صبر و سر له طلی گردن و شاف مایشا و
 باب گسته طلا گردن **مالک و راحت** له بر پلک بدید آید صبر انزروت مرهم
 اسفنداج طلی گردن تا لوث بر آرد مرهم زنگاری طلی گردن تا خشک شود
اخرا ^{شدن} تدبیر لطیف غرغره و عطسه و داروهای قابض گردن طلی
 پلک ترا سودا دارد **کبودی و بی** له از زخم پدید آید سفال نو بر هم سوده طلی
 گردن تخم ترب طلی گردن **بیش** له در مژگان بدید آید
 مژگان باب در یاسپتن و آب شور و آب جعفر و طلیغ مویخ و عا

و بوره شستن **ریزیدن** مژگان نگاه دارد و آبخ ریزیده باشد بر آرد و در
 تری سوخته سبیلها را زوردها را از عارض اسلاق بود شاف دیز
 و اگر با سوزش و خارش بود ضاماد ناپوست بسر له پخته سود دارد
سید مژگان شقایق النعمان بروغن زیت سود مطلق کردن و سرمه رویشانی
 کشیدن حلزوب سوخته بایه بر سودن و طلا کردن **عرب** اما
 بود لوچک در لوشه چشم میان چشم و بینی ماسخ خایده بر نهادن صبر
 زعفران مژشایف مایه شاهرپ جدا و آیمخته بآب طلحشق و طلا
 کردن کند ناسر لپو تر سرشته سکنج بسر له طلا کردن حلزوی صبر
 و مزه سرشته شایف از موده است در وری که غریب را بطل کند **غده** که در
 لوشه چشم افتد استقراغ بلغم و سودا و داروهای ظفره و سبل بکار دارد
سیلان داروی که لوشت بر آرد **مد شیر** نان سبیده خایه طبع حله
 شاف بر نوما **نسخه در** و رد ایض و رد اصفر ضامادی که در آخر رمید بکار
 آید در وری که از پیر شایف ایض بکار آید شایف ایض با اثر و طلا
 اما سر و درد و وحز را بنشانند طلا دیلضامادی که در چشم خلیده را بنشانند
طافه شیر زنان خون لپو ترکند سوده ما شیر زنان خون لپو تر با لپو
 و آب ملک اندرانی طبع سعت و زوفای خشک شایف که طرفه را بر
 کند شایف که طرفه و در چشم که از لرمی بود نرای کند شایف که طرفه را پاک

۱۴۲ و در چشم که از لرمی بود نرای کند شایف دیلشایف احمر لپن طرفه نقطه
 سبید باشد با صرخ که بر سبید آید بسبب زخمی و حرارتی **طفره** سرمه
 روشانی شایف خضر شایف قیصر شایف دینار لون با سلیقون الحاد
 بازهره بز آیمخته تقیغ کند در وری دیل **اسفناخ ملحه** همچون آماسی بود ضاماد
 محلل شایف حلوقی شایف سود شایف که از پیر و ن طلا کند **حاشا**
 ملحه سخت شود و حرکتها چشم نامن گردد در مایه و بخار آب لرم پس
 استقراغ سبیده و زرد خایه بایه بط سرشته ضاماد کردن پرورد غو
 با سلیقون شایف احمر لپن و حاد و روشانی **سبل** داروی که ماده سبل
 سده پیغ بکشد در وری دیلشایف سود در وری رمادی داروی
 سبل لرم را سود دارد شایف دینار لون و **دقه** در ورم لک با شایف ایض با
 اثر و ت سرمه که خلد و ند مزاج کمر اسود دارد سرمه که خداوند مزاج سرد
 سود دارد داروی که خداوند عضله های چشم را سود دارد سرمه دیل
 حل اصفر **دبیل** که بر ملحه آید ضد و استقراغ بسبب شایف ایض افونی شایف
 اما **نسخه در** شاف ایض کندری که با قلیمای کند شاف با سرمه و **ملح**
حفره در ورم سلیقون پوست خایه ملس با البین معسل دیل در و روشانی که سبید
 پرد داروی که سبید رنگین کند سرمه که چشم را سیاه کند **تغیر لون قرینه** علاج
 یرقان علاج طرفه شایف احمر **ری قرینه** قوفا یا ایاج فیفرایشانی مرارات

سرمد و ششای خشک قرینه نطو لبغشه و نیلو فرسعود بشیر زان روغن
بنفش و نیلو فر قطورار سبیده خایه و شیر زان **سرطان** له بر قرینه بر آید
آما سی باشد صلب و سودانی است فراغ بود اسرمد له بان علت سود دارد ضاد
سبیده و زرد خایه و روغن کل بر پشت چشم نهادن قطورار آب کشید و
نرمان بار ماندن سرمد در زیر فرسه بر آید اما سی باشد صلب و سودانی
است فراغ بود اسرمد له بان علت سود دارد ضاد سبیده و زرد خایه و
روغن کل بر پشت چشم نهادن قطورار آب کشید و شیر زان باز ماندن سرمد
زیر فرسه قوقایا ایاج فیقر اشاف الورد **تفرق اتصال قرینه** توتیا بان
مورد تر بر ورده سادخ مغسول پوسته بسته داستن اشاع حدقه
الرزخی و سقطه افتد فصد و حجات بر س سر ضاد از ارد با قلی و آرد جو
و برل خرفه و آب پید ضاد روغن و زرد خایه مرغ قطورار خون گوت
چپه و الاز بس صداع صعب افتد شیاف موارات نخه دیل و الاز بس
رطوبت مصیه افتد رل لوشه چشم زدن و رل صدع زدن سل
لردن قوقایا ایاج فیقر و الاز خشکی افتد شیر زان بر سرد و شیدن
روغن بنفشه و روغن نیلو فرد در پنی چکانیدن و لوش و تد پرها بر
فزاینده و الرسب غلبه رطوبت باشد قوقایا ایاج فیقر نطو از
اقاویه شاف زعفران داروی معسل معسل دیل **طبقه عینه** شیاف

۱۴۴
اما رکشیدن بسته داستن سیاح عدس مغسول در و لردن توتیای
پر ورده باب مورد و آب برکه توتی در و وردی السیرین **تفرق اتصال**
عینه قوقایا ایاج فیقر ادر و های قابض بر نهادن و بسته داستن
فرد آمدن شیاف در ابتدا فرد آمدن آب سود دارد شیاف از مرارات
داروی ابر و ضعیفی بصر را سود دارد داروی له بروغن بلسان کتدب
داریل سوده ننگ هندی باب له از کباب جلد بدید اند کشیدن غسل
آب بادیان **دنفکوری** تد پرمایه تری فزاینده لردن **چشم سها زده** طلیخ کاه
در چکانیدن عصاره سیرد رکشیدن سرینجا رطیخ زوفا و بابونه و اکمل
الملک داشتن **سرور خاستن چشم** استفراغ شیاف مرارات و داروهای
از جهت آب فرد آمدن یاد لرده آمده است ضعف پنیانی شیاف که پنیانی
قوت دهد برود رمان عزیز عذر ردیل و بیاید دانست له پماریه
دیل را چون ستر و التصاق حفن و ثولول و توتیه و جیزی له در چشم
و شریان و سوق در سه علاج آن دستکاری است
داروهای لوش
داروهای له در علاج لوش و باطل شدن شوائب لوش در چکانیدن
الرحرارقی باشد آب غلب الثعلب آب کشید و قطورات انار ترش
در کتاب طبایع وصف لرده آمده است و الرسب سوء المزاج نر

و بادهای سرد چند پدستر نظرون خریق سبید هر سه باب در
 چکاند صبر فریون کندس زعفران بوره سه با شراب انلوری در چکاند
 صبر فریون تخم الحظله زهره کاو چند پدستر سه در طبع افسنتین
 سوده و حل کرده مسه اخیر با بوره و خردل سرله ابله روی نجته
 تاسرله سیاه شود چند پدستر بار و غر شبت آب سداب با البین آخته
 خربوقیاه بزهره بزهره و بار و غن کل آنرا لاه ناگاه لوشتر شوخ
 افسنتین زهره کاو و پوره با سنگین علی رو غر بلیان با چند پدستر
 خربوقیاه یا سبید بار و غن سوسن لوباطیع افسنتین علك الانباط بار و
 خیری و رو غر بادام تخم جوشانیده با مداد سه قطره و شبانگاه سه قطره
 نقط سبید با چند پدستر با مداد دو قطره و شبانگاه سه قطره بارزد
 در بول پرورده عصاره ترب بانگ برو غر ترب لودل طفل را آب
 دهان مرصعه لاه با مداد سعترونک اندرانی بجاید آب دریا یک
 قطره کرانی لوشتر سبب آن بجران اشغال باشد برو غر بادام شیرین
 یا رو غر بادام تخم رو غر قسط عصاره ترب بار و غر کل آخته پیاز با عسل
 و رو غن زیت **داروها** لاه در لیل بکار آید از جهت لوانی لوشتر
 شبت برک غار مرز لوشتر بودند دشتی خشک عاقر قرحا سه پزند و
 طبع آن یکد کند **داروها** لاه در نظول بکار آید با بونه اکیل الملک شبت

سداب برک غار بودند دشتی سعترون و فای خشک چند پدستر مرز
 برک بید اصل السوس **داروها** لاه شوخ از لوشتر پاک کند و حیوانی را لاه
 لوشتر آید و لرم را لاه تولد کند بکشد و غر بادام تخم رو غن عقر شبت
 برده و خردل و اخیر عصاره بودند عصاره ترب عصاره پیاز خاصه
 تخم پیاز صبر نهادهای جانوران طبع افسنتین عصاره برک شغالو با لاه
 سفونیا **داروها** اما سبن لوشتر آنرا لاه دو دشت بود لیل کند با آب خوش
 نیم لرم بنفشه خطی هرد و با طبع حلبه لرم با مال العسل لدر دشت نباشد لیل
 بنک لرم تخم کنان با مال العسل خطی و با بونه با طبع حلبه خیر با طبع حلبه
 در آب دریا مقل علك البطم عاقر قرحا میونج قردمانا بیلد تخم سوپن
 زیره زفت میعه بز مغز کاو لوهی دینه کوسند پیه بز مغز یک مغز
 مرغ خالی شوخ خانه ملس الکیین سرکین لوشند پیه بطارد با قلی آب کن
 بار و غر کل **داروها** لاه از جهت درد لوشتر و چکاند رو غر کل نیم لرم رو غن
 بنفشه نیم لرم با اندلی کافور آب غب الثعلب آب کشیز تر سبید خایه
 رو غن لاه و رو غن بید عصاره لاه و نجتن بطبع بنفشه و نیلوفر اگر در
 بود یک جبه فلونیا با شیر زنان شیا ف کند شیا ف ایض با شیر زنان نیکه
داروها بزائده و تخلیل کسده لعاب حلبه لعاب تخم کنان پیه روباه
 پیه بط پیه مرغ پیه بز با الکیین و فای خشک می نجته لعاب تخم مرز

باشند زان اگر رسیده باشد و باد سرد زده روغن پد اخیره
سداب روغن شبت روغن حب الغار روغن قطار و غفر فون
روغن بلسان آب مرزئوش الکین روغن زفت خنفسا در وی شانه
روغن خیری زهره کاو در وی جخته روغن گردم تلید بکا و رپ
روغن زیت سیر در وی جو شانه غالیه بار و غن بان روغن
الحوان **داروها** **ریش لوش** سرکه مزوج باب سکنین علی حمصه انزروت
لند مرزفت مارند روغن زفت زهره غراب زهره کشف زهره
کاو بوره ارمی دم الاخوین زنگار شب یانی بریان کرده موم لنگ
قطران تو بالاسر زنج و الرخون آید عصاره لسان الحمل اقا قیاص
الراحی عصاره باد مزوج القحه خرلوش بسرکه حل کرده عصاره مارو
جخته عصاره انار ترش بسرکه جخته حضرت شیاف مایشا کند نابسه
نیایم **داروها** له طین و دوی را پیرد عصاره افسنتیز و غروی و غن
سوپن خربق سبید نر عطران نظرون قرنفل مسک عصاره سداب طبع
برک عاب طبع مرزئوش و افسنتیز و شمع و شوپرو بوده دشتی و
انج درین موضع طبع و فعل آن یاد باید کرد **داروها** این باب نیست
النون یاد کرده شود و باقی در کتاب حفظ الصحة و بعضی در بالهای
یاد کرده آمده است و **داروها** بالهای دیگریم برین ترتیب یاد کرد شود

زفت سه نوعست دریای و صحرائی و لوی دریای سیالست و صحرائی
از درخت بنوتی برآید و غره این درخت را قضم قریشی گویند نخست
سال باشد و بر خشک شود نوعی دل را از درخت صنوبر اند در جله گرمست و
برآنده خلط غلیظ را بیزاند زفت را مقشر کنند و روغن آن بگیرند
لطیف تر باشد **میوه** **تر** قوتیست در وی قبض کننده و خشک کننده و
دو عست تر و خشک اما تر چون صغ از درخت پیالاید و زرد و صاف
بود و بعضی آن بود که بر پوست درخت بجوشد صاف کسد بسیاری
و ثلث آن میوه خشکست و میوه خشک خداوند معده ترا سپود و از
بطبع باز آرد و گفته اند میوه تر خوردن و حمل کردن حضرت فرود آرد
و تراست خداوند نر کام و تر را و سرفه را سود دارد **شوخ** خانه الکین
اما الکین گرمست و خشک بدرجه دوم و شوخ خانه ملس آن گرمست بدرجه
سیم و برآنده است **ریش لوش** در جله گرمست و خشک با پیه بط ترکیب کسد
معدله تر بود **ارد باقی و برک** کرب ارد باقی سرد و خشک و زرد آید است و
گرم و خشکست و برک آن برآنده و خلیل کسته است و بادها را بشکند
خاصیت **خنفسا** است که هر روغن له آن را در وی جو شاند بیمارهای
باز دارد **عقرب** راد و خاصیت بی آنک شانه را بریزاند دویم آنک
او درد لوش را سیر **تلید** کاو و هر ونگ این هر دو درین جایگاهست

خشک زود گرم شود و بوزن گرا نیست تولید کردن بدان قوت
 آتش را بوضع خلط برساند **دم الاخضر** درین دارو حرارت بسیار نیست
 بعضی گفته اند سرد است اما در خشکی بدرجه دویمت ریشهها و جراحها
 خشک کند **زنگار** گرم و خشک است بدرجه چهارم زداينده است و تنزاع
 باموم و روغن معتدل شود ریشهها بدرامعتدل کند و خشک کند **شب**
 یانی انواع است یانی سبید است اندکی بزردی گراید قابضست و برین
 آنج بدوق قابض نیست شب نیست گرم و خشک بدرجه دویم ریشهها را
 کند و خشک شب نک ریشهها را بجز شدن باز دارد **موم** معتدلست ریشهها
 ترکند مادت همه مرعهاست دروی اندکی قوت برانده است و اند
 قوت تحلیل **کفل** دریا گرم و خشک بدرجه دویم برانده است و قوت
 نازل راحت کند بدین منفعت ریشهها را سود دارد **توپال** مس خشک کینه
 ریشهها را له بجز باز میشود و در یک گرمی پیوندد بر جای فرود آید **توپال**
زبرنج گرمست بدرجه سیم و خشک بدرجه دویم و زبرنج سرخ بفعلا و
 پیش از قلند یونست **عصاره** لسان الحار سرد و خشک و قابض و رادع است
 ریشهها را پلید و آتش باری را و ریشهها را که بجز باز میشود سود دارد **خاک**
 باقمولیا و اسفیداج مرگب شود **آماقیا** عصاره قوط است دروی سوزا
 است بیشتر از وی بشود شسته شود سرد و خشک بدرجه دویم

بدرجه اول و خشک بدرجه سیم سیلان خون باز دارد **عصاره** مازوسر
 بخت خشک بدرجه سیم سرد بدرجه اول و قابض قویست رطوبتها از سیلان
 باز دارد **کندناور** که کندنا بطلی گرمست بسه درجه و دشتی گرمتر است و خشک
 با سرله معتدل شود و رطوبتها از سیلان باز دارد **ماینا** سردست و خشک
 بدرجه اول قابض است رطوبتها از سیلان باز دارد انشاء الله تعالی

داروهای پیوف

داروها که سده پیوف بشاید آب مرز نکوش بول شرا عرابی زهرنج سرخ تو
 دشتی خد بوق سیاه بوره شونیزه هره کا و زهره کلک شخم حطال پیوف
 سبید کند سر سبب سبب سبب خشک ببل سبید خرمدر روغن بادام تلخ بخار سبب
 و سداب و بونده دشتی سبب **داروها** که پیوفی سبب برز مورد قوت
 ماز و مشک کا فورنگ اندرانی خریق سبب خرد قصبه الدیره کلنیز
 سعد حاما قلیما بول خر عصاره بونده سرله باب دار شیسعان پنجه عود
 بلسان **داروها** ریش پیوف روغن بنفشه روغن زیت روغن مورد موم سبب
 مغز ساق کا و پیه بط پیه مرغ خاکی لعاب خطی لعاب اسبغول الکلی
 سرله شراب هنر شب یانی ماز و سداب تر توپال مس کند مرز زهرنج
 قلیما سیم بوره ارمنی عصاره حقدرب آب انار ترش در دیک مرجه و پیوف
 آورده کثیرا هلیله زرد گوماز و کلنا مرده اسفیداج سرب و

زاک سیاه قلعطار قلعیدیس روی سوخته نر را وند لرد زو فای **تودارها**
 ناسور پنی شیاف له از نار ترش کند مرلیته له از بودنه لوهی و سرله گند
 شب یانی سر سوخته تو پال سر قلعید قلعطار قلعیدیس زاک سیاه نظرون
 لوز سرو زال سبز اخیر شخار بخ سوسن سبید عصاره خرئوب نبطی عصاره
 لوز سرو **دارها** خون آمدن از پنی اقا قیال کنار سرخ ماز و اینون کافور
 لؤل خال کند عصاره برل لؤل با کافور صبر بوره زمر کران قلعطار انواع
 زاکها زکار برله سوده عدس برلین خراب بودنه عصاره برکسان
 عصاره برل ابند و دقرطاس سوخته عصاره الحیه التیس غبار آسیا غبار
 سفال نود **دارها** شلستنی و لؤل قلی پی صبر مر زعفران خطی ماس لادن کل
 ارمی رامگ سل آب لوز **دارها** خارش پنی کلاب سرله صندل کافور ریو غن
 کلاطریف کشنیزی **قصبه الذریه** لرم و خشکست بدرجه دویم لطیف کشته
 و سوزانده نیست لیکن بسیار از آن خون را بسوزد و باشد لجدام آرد
 و کشانده است تا بدان حد له قوهای عروق و عفونت پنی و **دندانها**
 ببرد و بوی دهان خوش کند و بادها بشکند و درمرها افکند ریشهها
 بلید و عضو خشک کند **حاما** لرم و خشکست بدرجه دویم و بادها را
 و دروی قوتیت زداینده و قوتی قبض کشته و فعل و خاصیت او همچون
 وج است لیکن این برانده تر و خشک ترست **قلیما** در لرمی و سردی معتدله

و در خشکی بدرجه سیم قلیمای زر لطیف تراست از اقلیمای سیم خشک کشته
 و زداینده است ریشههای بلید را پال کند و لوث فرونی را **الجورده عصاره**
 بودنه لوهی و دشتی در پنی جکاستد خلطهای فرونی از سر فرو دآرد
مرله بآب دارشیشعان در روی جخته دارشیشعان لرمست بدرجه اول
 و خشکست بدرجه دویم تا با قول بدرجه سیم محلا است و دروی قوتی قبض
 کشته است پنی بدین سرله بشویند و استنشاق کند کد پیرد **کثیرا**
 سردست و اندل خشکی کشته همچون صمغ **کرمان** سردست بدرجه اول
 خشک بدرجه دویم **کلنا** سرد و خشکست **مردانک** خشکست و اندل مایه
 بلرمی دارد و بعضی گفته اند سیل سبیدی دارد معنول بی جلاب سرد
 و دروی قوتیت قبض کشته و قوتی زداینده و قوتی خشک کشته
 قوتی هدیه کشته و قوتی لطیف کشته اما زداینده آن ضعیف است
 مادت همه مرها و لوث رویانده است عرض حالینوس میگویدند
 نرداینده و نه تری دهند و نه لوث رویانده و نه قبض کشته است
 لیکن مادت مرهاست **اسفیداج** سرد و خشکست بدرجه دویم از بزرگ
 کند لطیف تراست لوث بر ویاند و لوث زاید را **الجورده سرب خسته**
 سرب سرد و تراست بدرجه دویم سوخته ریشههای بلید را سود دارد
زاک سیاه زاک لفسلر آن است از همه انواع زاک لین قابض تر است و همه

نه اگا گرم و خشکست بدرجه **سیم قلفطار** قلفطیس قلفطار نوعیت از نال
 گوهری لدا زنده است مالوهری کدا زنده آیمخته و از بهر آنکه عده کداند
 بوده است بعضی از عده سنگ شده است انج سنگ شده است حتی سوده
 اما قلفطار زردست و قلفطیس سپیدست و قلفطیس سبز تراست و سود
 سرخست عده زالها سوخته کداخته شود جز سوری که آن بسته ترست
 در جمله عده زالها سبز تراست و زاک سبزمصری قوی تراست و زاک سوخته
 لطیف تراست و ناسوخته قوی تر و لطیف ترین عده زالها قلفطیس است
 پس زاک سبزمعدل ترین عده قلفطار است و غلیظ ترین عده سوریست
 و بدین سببست که وی لدا زنده نیست و زاک که در وی نقطها چون زری
 تردیست بقلفطار و بهترین قلفطار آنست که نازک تر و ریزنده و زاک
 حریفتر نیست که صلب بود و نقطهای او چون زری نماید قوت او همچون
 قوت قلفطار است و قبض قلفطار معدلست عده زالها بسوزاند و خشک
 ریخته بر آرد و زاک صرخ لدا از نال قلفطار سوزد **دوی** سوخته
 مس سوخته گرم و خشک است بدرجه سیم پناست و قابض مغسول
 داروی نیلست خشک کشته است و رویانده است و باقی فعلا نه
 ثاب حفظ الصفة یاد کرده آمده است **زرافند** گرد گرمست بدرجه سیم
 خشک بدرجه دوم زرافند و نوعست گرد و دراز گوشت رویانده

و پاک کنند تر و گرم تر و گرد لطیف گشته تراست بادها را بشکند و زرد
 دند آنها بزداید و بطور **پبرد زونا تر** در منافع اعضای جانور زیاد
 کرده آمده است **اشنان** بهترین انواع او سپید است که انرا از بل العصاره
 گویند و سبزرست زدا اینده و پاک کشته **شخار** گرمست و سوزانده
 و زدا اینده گوشت فرونی و غرض را بخورد **دینج** سوسن سپید سوسن
 از دست گرم و خشکست بدرجه دوم بخ ان خشک کشته است و زدا
عصاره الحية التیس سردست و در وی اندک گرمیست چند آنک سردی
 بشکند سردی او بدرجه اولست و خشکی بدرجه سیم قابض است و بخ
 او قابض ترا بزرگست برل او ریشهها را خشک کند و برویاند
 و شلوفه او قوی تراست در مریزبان **قوتاس** سوخته قوتاس گرمست بدرجه
 اول و خشک بدرجه دوم سوخته خون از پی و از جراحت و از تشنگی
 آن باز دارد **کلار فی** سردست بدرجه اول و خشک و رادع **سل** اصل آن
 آمده است و بعضی از مازو کنند گرمست بدرجه اول و خشک بدرجه دوم
 درم عصب را سود دارد **عصاره برل** از قابض است و زدا اینده است
داروها زکام و ترله

و عطسه و سرفه داروهای که عطسه باز دارد و غنی بدوی سبب
 بر سر ریختن حسو گرم اشامیدن بالش گرم در زیر قضا بوی سفید بگری

دارو که عطسه آورد خرقه بپزد کند بر بیل چند پد سترخ در غر طشت
 صبر سداب دشنق عاقر قرحا **دارو** زکام گرم غناب سبستان بنفشه تخم
 خشخاش تخم خطمی خیارشور **دارو** غر غره ترله باز دارد طبع عد
 طبع نار پوست خشخاش کل سرخ کلنا زعفران اقا قیا عصاره حبه التیت
 الاس کشیز خشک **دارو** سده زکام گرم بکشد بخار باقی ببرد تر کرده
 صندل و دشت طبرزد بخار سرد و سوس بخار سرد از سنگ آساکم
 کرده **دارو** سده زکام سرد بکشد بوی شویند بر سرد تر کرده و بریان
 کرده بوی عود بوی قسط بوی کندر بخار شراب انوری از سنگ آساکم
 کرده بخار طبع بابونه ایلک الملک مرز تلوش **دارو** ترله سرد انجیر خشک
 مویر حبله تخم گزنه دیان بنفشه پرورده با تلین سراب بنفشه
 علی زوفاء خشک بخ سوسن مجون زوفاء شراب زوفاء **سداب** دشنق گرم
 و خشکست بدرجه چهارم سوزانده **عاقر قرحا** کفنه اشرد است و لطیف
 درست است که گرم و خشکست بدرجه سیم و سوزانده است **سوز**
 معتدل است بکیفیتی میدارد بکرمی والله اعلم بالصواب
دارو داروها دهان

و لب و بن دندان و طر قیدن لب و غر بنفشه و نیلو فر صافی معتدل
 مالیدن کفک خیار باد زنگ بر لب طلی کردن لعاب سبغول کشکاب

۱۵ سبستان مسله خوردن و طلی کردن پیه بط پیه نو ساله پیه مرغ
 ماز و بستره سوده اسفند اج ساسته کشیراموم مرد اسنک مصطکی
 علق البطم زوفای تر و غر کل شادخ زرد جوبه سم بر سوخته غبر در غر
 بلسان مار و غرمان کداخته **دارو** خوره بر لوست دندان مضطرب طبع
 سماق و کل سرخ سرله و حب الاس در روی بخته شب یانی بریانی کرده و
 در سرله گشته نک سوخته و ناسوخته ماهی طریخ سوخته کل سرخ
 عدس ماز و نار پوست گز ماز و کلنا ماز و سرو برک سرو نوشادر
 قلفطار قلفطیر قرطاس سوخته زعفران کدر برک مورد بودنه دشنق
 عاقر قرحا زریخ مرخل العنصل اسفند ارزیز آهک برله گشته حنا
 توپیا بغوره پرورده قرططرا یث حبث الحدید **دارو** له لوست بن
 دندان سخت کند کل سرخ با القاع جفت بلوط کلنا رحت الاس خرئوب
 بنطی سماق بیل سیاه **دارو** مندئی دهان کلنا کل سرخ آرد عد پرمق
 صندل سبید کافور حنا سعد شب یانی خرئوب بنطی طبع برک زیتون
 کشیز خشک نشاسته کز ماز و نار پوست آب عیب العلب برک عیب
 خشک اقا قیا حضض برله بخته هلیله زرد قلفطار ایرپا
 زعفران نوشادر قطران زریخ سرخ و زرد بوره نک طعام زک
 کشکران ما میران کبابه قاقله برک حمض برک خره برک زرشک طباه

داروهای اما سران صندل سرخ و بید شیان مایشا بوش در بند ی باب کشیز
 تر و آب کسسه و کلاب و اثر اما سر بلعنی بود شبت با بونه اکل الملک **داروهای**
 ابا آمدن از دهان رت بانی ترش رت سبب ترش رت امرو و چنی شراب
 غوره شراب انار مصوص و مانند ان مضه باب سماق و عدس ابارج **فقط**
 ننگ هندی نیسون ناخواه تر باق بزرگ ثوار شها سیر خردل زیره داری
 نان خشک با آب که مک در ست کسه اطریفیل کو حک **داروهای** بوی دهان
 سرکه و کلاب سرکه عضل عاقر قرحا کزمازو و فوفل بوست ترنج قرقل ^{سذاب}
 ساج هندی سعد مصطلی عود خام کبابه جوز بوا قاقله زنجبیل کده
 فلبخشک سپاسه سیو بزج اقراص زعفران اقراص زمرنج صبر سنو نهاله
 در کتاب معالجات یاد کرده آمده است اما داروهای اقراص اینست زاک
 سوخته مرز عفران الکیین قرطاس سوخته زمرنج ننگ سماق زنجبیل
 ببل سوخته اقراص قلند فرنیون سحقوقیا مک اندرانی جو سوخته ^{عدر}
 سوخته سنبل کزمازو حب الاس عاقر قرحا شب یانی بریان کرده
 شنه کفک دریا سفا چنی **داروهای** جها سعد کبابه مشک کافور ققل
 دار چینی خاوبخا فوفل نارمشک مال فلبخشک ترنج برل **ترنج**
 ناشسته گرمست بدرجه اول و خشک بدرجه دوم و شسته سردست
 بدرجه اول و خشک بدرجه سیم لوث فرونی و لوث عفران جو

۱۵۱ **اهل** شسته خشک کتده است و در حرارت معتدلست لوث فرونی و
 بلید را جو رد **حنا** سردست بدرجه اول و خشک دوم در و قوتی تحلیل
 کتده و قوتی خشک کتده و قوتی کشایند بدین سبب قوت و نههای
 رطهارا بکشاید و غن انرا قوتیست گرم و نرم طبع آن اشر را ببرد و برک
 آن ریشها را خشک کند **قوتیا** سردست بدرجه اول و خشک بدرجه دوم
 مغسول همه ریشها را سود دارد تاریش سرطان **قرط** و طرائث قوت آن
 همچون قوت کلنارست قابضست حرکت خون باز دارد تاریش سرطان در
 اندامها **خشک** بدرجه سیم **مایران** گرمست و خشک با خر بدرجه
 دوم زد اینده است و پاک کتده **کبابه** را قوتیست همچون قوت زونای تر
 لیکن کبابه لطیف تراست و کوشه اند در وی قوتی سرد کتده است و حقیق
 است که گرم و خشکست بدرجه دوم عفونت کوشت بن دندانها را
 ملاح عفران کتده **ماقله** بزرگست و کوچک است هر دو گرم و خشکست بدرجه
 سیم در وی قوتی قبض کتده است **خاوبخا** سرد جو پید کوید خسر و دارو ^{است}
 گرم و خشکست بدرجه دوم محلا است بوی دهان خشک کند **خال** خیر تو
 لطیفتر از قاقله است گرم اینست بدرجه اول و خشک بدرجه سیم معده را
 سود دارد و بوی دهان را خوش کند و منفعت دهد و الله اعلم
و در عمارتها ز فاقان

داروهای تشنج زبان آنج سر از استفراغ بکار آید داروهای مضمضه و
ضاد و غرغره بابونه اکیل الملک شبت و روغن آن حلیه مرزنگوش و
روغن آن انجیر سداب روغن کوزر و غن زرد آلو و تخ روغن حبه
الحضرا تم بادیان البکین از جهت تشنج خشک روغن بنفشه نیلوفر
شیرخرو و غرغره کدو و روغن مغز بادام عنب الثعلب آب عصا الک
آب کشیز تر آب خوس پنلرم ضاد از بنفشه و خطی و موم و روغن بنفش
داروهای استرخای زبان استفراغ بایا بر فیترا تم حنظل مک قطعه
داروهای غرغره و ضاد ستر خردل عاقر قوسا بوست بخ بکند حاشا
کل سرخ دار شیسعان فجاج اذخر نو شادر فریون ببل بوره خلیل
میو بزج شوینم زنگوش عنبر لادن طباشیر معجونها بزرک
خوردن و بزبان مالیدن چون سیثامثرو دیطوس و حر تا بحزننا
داروهای سوزش زبان مطبوخ هلیله آب کشیز تر آب کسته آب عنب
الثعلب کلاب عدس عصا الراعی ر بویت بخ سوسن کسک جو البکین
شیر تازه حله انجیر و غرغره تم بادیان در وی بنجه مورد سما و برک زیتون
تم کرفش بادیان **داد در صفع و ملاره**

یازدم
داروهای صفع و ملاره ستر بارسی نار بوست مک و سرکه نوشادر
زنجار و زاک سور بخان و زاک سوخته بپیده خای مرغ سرشته دارو

اما سر ملاره اگر اما سر خونی بود و ستر باب بلباب آب کسته آب عنب
الثعلب حیار شنبه هلیله زرد خرما ی هندی شاهتره از بهر نرمی طبع و
از بهر غرغره و مضمضه سرله و کلاب شراب خربوب سنگلیز مرغ
باب لرم عصا کله تازه آب عنب الثعلب آب لسان الحمل آب کشیز سماق
در بزندانها بکار آید خربوب بطنی ماز و کلنا ر کز ماز و اقا قیاصند
سید شیا ف مایشا زب جوز عدس مقش ر زرد جو به برک سوسن شبت
یانی زعفران کافور حب الاس نو شادر بلوط کثیرا صفع نشاسته لعاب
کشکاب نمروج با کلاب و الر ماده بلغمی بود از بهر استفراغ آن حب فو
حب صبر ایارج فیترا و از بهر غرغره و درمیدن سنگلیز غصلی
عسل آب گامه خردل ماز و سرکه سوره شیا ف مایشا کل سرخ کز ماز و کلنا ر
زرد جو به هلیله زرد شبت یانی حضرت حنا قسط زهر تخ قصب الذریره قاقله
خطاف سوخته سرکین سک مدبره و الر ماده سودای بود علاج محجون علا
اما سر زبان باشد و علاج خناق سودای **داروهای استرخای ملاره** اگر حرا
باشد صندل کافور آن مه با شراب خربوب طلا کسد و باب عنب الثعلب
و غیر آن غرغره کسد و اگر حر ارقی باشد نوشادر و ماز و زراوند و
آب تخ غرغره کسد و باب گامه و خردل و دار و استرخای زبان بکار آید
و کود کان را ماز و سرله سوده بر ما فوخ طلا کند **داروهای دیگر معات**

سریش لشفلان سرله له دروی کشیز خشک و برک مورد جوشانیده
منهائی گرم و تر است بدرجه دویم اندامها، لوفته و شکسته و سفت
را قوت دهد و در قوت بیه زیادت کند و خداوند نقرس و تشنج را پس
دارد و صلابت خلق را و شش را نرم کند و الله اعلم بالصواب
داروهاء دندان **دوازدهم**

داروها که بدان مسواک کستد افتها را از دندان باز دارد سرخ گوش سوخته
و ناسوخته شب یانی بریان کرده با اندکی شراب الکوری له نج یوعات در
جخته **داروها** خنک و معتدل که در دینشان عصاره متوعات دروی
باشد **داروها** خنک و معتدل که در دینشان عصاره برک مورد برک زیتون
آب عنب الثعلب برله حب الاس دروی جخته با سدر و غن کل مصطکی
دروی جوشانیده و روغن زیت کل ماسه و زرقان شراب میوینج جوشانیده
تا بنیبه باز آید عاقرقرا با کافور آیمخته و روغن کل ایون دروی جوشانیده
روغن کل با سرله جوشانیده و روغن کل با شراب الکوری جوشانیده
فلویناد **داروها** گرم که در دینشان سکین هزار اسفند تخم بادیان تخم
عاقرقرا الکرز خردل زربادنج مثا الحار کدش سعت خربق سبید شیطنج
بوستنج کبرن را وند لرد میوینج بودنه لوهی بیل سبید تریاق و انجغه
بجز نیا تریاق برک یکد گرم کرده و روغن کیند گرم کرده در دهان دانه

خاصه و روغن شیت و روغن بابونه **داروها** که بسوزانند و دود کستد
تخم حنظل تخم حنظل گپاز سبیدان برک سداب جعد و خردل عاقرقرا تخم خرد
تخم کند نایز البیخ **داروها** که در پنی جکاتند عصاره مثا الحار تر عصاره نج
جعد را آب مرزنگوش آب لیر تر **داروها** که در پنی حکاتند بجز نیا تریاق
برنرک شویند بریان کرده و بسرله پرورده ببل عاقرقرا با سبید زیتون
مربا قطران سرشته شویند و میوینج و برنر البیخ با سبید زیتون سرشته
عاقرقرا ایون رعفران هر سه با قطران سرشته زنجبیل با سرله
و اکبیر سرشته فلوینا فارسی کافور **داروها** دندان کلنار پوست انار
ترش زیتون سرخ شب یانی کل سرخ ساق صندل اذخر دانه هلیله زرد
سیک ماز و لژ ماز و نوشادر نشاسته نمک سوخته خاکستر کز زعفران
مرمصطکی سداب **داروها** که دندان را سبید کند سفالچینی مسحقونیا الیکه
فرعونی سیناده کفک دریا نمک اندرانی صدف سوخته زراوند کد
خاکستر نج فی جو سوخته ببل ساذج مازوی سوخته حضرت سوخته
قسل جاما **داروها** مادتها را از لوهردندان یارد سدر صندل بیل
میوینج قسط زراوند کرد الکرز کنگ دریا مسحقونیا سحر تخم حنظل
عاقرقرا سباده **داروها** صغف و کندی و آب کدشتن دندان امسا
خداوند مزاج گرم را برل خرفه نیم لوفته و تر کرده با ذروچ و شیر خمر

زیت انفاق و مزاج سرد را مغز لوز لرم کرده مغز بند و مغز بادام
مغز لوز هندی و زرده خایه دردی روغن زیت در دیک مسین بر
هاده تا ستر شود یا در اثاب علك الاباطوم زرد حب الغار
مغز بادام تلخ زراوند طولی حلیث نك قیر خم شراب تریاق بوسج
روغن بلسان روغن زبان روغن خرد **داروها** که دندان بکند کند
بوست درخت خرلوب با عاقوق حاسبه سوده و در اثاب پروره
زرنج بسرله سوده و در اثاب پروره دردی سرله بزرا الحنجر
بارزد بزرا الحنجر ترخ سوع ترخ قیسوم شیر سوع صفدع که بردرختان
گردد **تبیل** لرم و خشت بد رجه سیم **جعه** از جنس شیخ است و دو
نوعست بزرت و خرد اما خرد لرم بد رجه سیم و خشک بد رجه دیو
و بزرت لرم و خشت بد رجه دویم لطیف کتده است حله سده های
باطن بکشد یا سدرله بر سبز ضما دکتد آما س و صلابت را پدید بول
باز گرفته را بکشد و حب القرع را بکشد **قطران** لرم و خشت بد رجه
دویم درد دندان را و کاولی را باز دارد و لرم روده و شش را بکشد و حیض بیاورد
داروها **داروها** **اواز را بکار آید**
سین
داروهای اواز که باطل شده باشد سود دارد لعاب سیغول با جلابی
طبخ اسفناج طبخ خبازی شوربای مرغ فربه زرده خایه نیم برشت

تازه با شکر و نی شکر مسله و شکر آرد سپید و شکر آنا رملیسی کر مایه
اب نیم لرم لعوق کرب ساده لعوق کرب با اندکی کندنابیطی طبع حله
شاخه لرب ترلعوق زنجیل لعوق الحنجر لعوق مسحه **داروها** لرم
شدن آواز کشاکش و سر و غن بادام و آنج در علاج باطل شدن آواز باد
گردد آمد خردل بریان گرده سر کندر بارزد مسحه مغز بادام تلخ تخم
گمان بریان گرده جلعوزه اینسون صغ عربی رب السوس یا نینج یا نیک
عضل الکین روغن کا و باقی میوینر ما الحنجر حله نی شکر ما العسل
بلبل اگر علك البطم رسانه یعنی بخ جوشید **داروها** آواز لرنده بازدا
از همه حرکها و خنده و خشم و غیر آن بقضا با زحققت و حله سر یا نیک
طاعت بر سینه نهادن و برین کله بکف سخن کردن و استغراق بحقنه
و بلوغاد یا و ماسداتی و طعامهای که در وی خردل بر و داروها کوفتی آواز
داروها **داروها** **دخه و خنق**
چهارم
رگ الحل و با سلیق زدن و رگ زیر زبان آژدن شیشه بر مهره دوم
انزهرهای کردن نهادن چند انگ کدر دم زدن کشاده گردد و مر شربت
کشاده شود و بر هر دو جانب گردن حجامت کردن شیشه بر میان سر
فرو سوی نرختدان و بر ساق و کاهل نهادن اطراف بستر حقه بر
و حوالی خلق ضما بر نهادن **داروها** ضما و طلی لسان الحار تر کونه خطی

غلب الثعلب کثیر تر کلاب آرد جو عدس مقشر با بونه بنفشه صندل سبید
 کلار منق فوفل شیاف مامیشار و غن کل حله تخ کتان شبت برک کرب
 تخ بان مرز بکوشن اکیل الملك نر عفان رو غن نر گس فالحار سرکین سگ
 زهره کاو سرکین مردم قطور یون باریک رماد الخطاطیف عاقور حاک
 البکین سرله عسل بلادر **داروها** غر غره افسره الکور باسکنکین آیمخته
 افسره گوز با شیر خر یا آب غلب الثعلب با شراب حروب انار ترش وین
 با پوست بخته و دانه ازان جلا کرده شب یانی مار و گوز مار و عدس مقشر
 کل سرخ سماق صندل سرخ و سبید فوفل آب کثیر تر بخ سوسن در آب
 غلب الثعلب و آب کثیر تر بخته و خیار شنبدر روی حل کرده طبع اکیل
 الملك بخ سوسن با خیار شنبدر آب بادیان یا آب غلب الثعلب آیمخته مسحه
 از خیار شنبدر روی حل کرده شیر تاز با خیار شنبدر آب بادیان یا آب غلب
 آیمخته و مسحه و خیار شنبدر روی حل کرده شیر تاز و خیار شنبدر تاز
 بوده با شراب حروب تخم تر در طبع حله و الخیر خیر در آب انار ترش
 و شیرین لداخته پسله و روغن کا و لداخته عصاره گرم با مسحه البکین
 پازنر کس لوفته با شیر خر تخم مرو و تخ کتان کوفته با شیر بر الکر در مسحه
 خطاف سرکین خر گوش دار و سرکین سگ ببل و نوشادر حله و شیر عاقور
 حرمل خرد تخم ترب هر یک ازین داروها کوفته در شکر با البکین یا در شراب

حروب حل کرده شراب حروب صبر شراب حروب مآب غوره و آب
 سماق عصاره کل تر شراب خشخاش مآب غوره عصاره کثیر تر با عصا
 مورد تر آیمخته و بلوط در وی جوشانیده طبع آبی و زعفران و اندکی
 شب در وی بخته **داروها** لجلو در دند با سرکند و بکشايد کلنار مار و
 گوز مار و صندل سبید سماق مامیشا عدس مقشر نر و جوبه کل سرخ برک
 سوسن شب یانی **داروها** غر غره کد تاشسته شود و پاک شود روغن کا و
 لداخته با آب گرم آیمخته روغن بنفشه با آب گرم آیمخته جلاب نیم گرم
 خایه بار و غر بادام نشاسته و کثیر در آب گرم لداخته **داروها** خنا و غی
 استفراغ با یارب فیترا و حب قوقایا و حقنه بتز غر عره کردن با فسر گرم
 با البکین و عاقور حاک و بسکنکین علی ترب در وی جوشانیده بی بخته
 دو الخطاطیف در وی حل کرده **داروها** خنا و سوداوی استفراغ با یارب
 فیترا شمع بطبع اقیمون حقنه بتز غر غره بکلاب گرم باء العسل گرم
 بخته مآب گرم بی بخته یا آب گرم بطبع اکیل الملك و تخ کتان و یا بونه
 و حله بشیر تاز و دو الخطاطیف در ماء العسل و المومل در ماء العسل
 اخلاط لوفته در دیدن **داروها** لداخته از پیرون آمدن مهره کردن
 بود از جای خویش اثر مانعی نباشد استفراغ بقصد و حقنه کنند
 بضاد قاصد بجای باز آوردن **داروها** ضاد قاصد مار و انار بویت

مورد سریش کفشگران سریش ماهی این ضاد برهتند و بکدارند تا خشک شود
داد در داروها بزرگه از اندرون موی و بازدهم
 خلق بر آید و داروهای دیوجه که خلق فرو رود در داروها بزرگ
 رد لکل و باسلیق کشادن استفراغ باب میوه و خیار شیر کسکا
 بارو عن بنفشه و مرغ و غزل لعاب اسبغول و هرگاه که دیش کردیم
 بر آید علاج آن علاج خنافت که جسته شود و بکشد اگر جسته نشود
 هر ساعت اندکی موم و مرغ در دهان می گیرد و فرو می برد و مرهم کافور
 بازده خایه در دهان میدارند و آغ می کدازد فرو می برند و جعال
 نرم نافع بود **داروها** دیوجه یک سرکه اگر د خردل بوره نوشادر
 شونیز شیخ ترمس حنظل بریک کابی سرخس از هر یک یکدرم با سرکه عروج
 و بخورند **داد در داروها** ربو وضیق النفس شازدهم
 داروهای که در اعوقها و خبها بکار آید زراوند کرد قطوریون باریک
 سکنج اسقلمسوی سکنکین بزوری و عسلی و عسلی غاریقون رب
 السوس شیم الحنظل اثر و ت مربه و تخم الجوز اریا اقیقون جاق
 اشق چند بید ستر عاقر قرحا علك الابناط تخم سپندان زو فای خشک
 بودنه کوهی تخم کرفس بادیان آب بادیان سادج هندی جاما بیلجاشا
 انیسون سیح ارمنی کندر بیل سبید رسانه عصاره فشا الحار خردل

۱۵۶
 راس تربد فراسیون جعه کما فیطوس بزر البخ انکه ان بارزد کجند
 بوس کند شش و باه **داروها** که بسوزند و دود کند زیرخ متر
 قسط سلیمه زعفران زراوند میعه تر بارزد صبر لوگزد فراسیون
 ارماسوس میلوید لرم و خشکست لیکن در کرمی و خشکی قویست دیگر آن
 کرم ات بدرجه دویم و خشک بدرجه سیم سینه را پاک کند **بزرگ** نوعت سه
 سیامت و سرخ و سبید سیاه سرد و خشکست باخرد درجه سیم و سبید باقل
 درجه سیم و سرخ میان این و آن حذر کسده است در دهان نشاند و
 باز دارد در داروها جذبید بکار نشاید داشت **بازده** کرمست بدنه
 دویم خشک بدرجه سیم تخمیل کسده خد او ند ضیق النفس و سرفه کهن را سود
 دارد **کوگرد** لرم و خشکست بدرجه چهارم دود آن ز کام باز دارد **کافیتو**
 لرمست بدرجه دویم و خشکست بدرجه سیم سده ها بکشد و اندامها را اندر
 را بزداید و در وی قوتی اسهال کسده است و زدودن او قرون تراز کم
 گردنت و با الکین بر جراحاتها و ریشها هندی جراحاتها را برویاند و دیش
 لهن را در ست کند و باماء العسل خد او ند عرق الشار اسود دارد **عکال الانا**
 و رتاج کرمست و محلاست و رتانه کرمست و محلاست و رسا کرم تراز است و محلا
داد در داروها سرفه **خمد**
 بنفشه یلو فر سفستان الوی سیاه کشک جو تخم خشخاش لعاب اسبغول

لعاب دانه آبی شیرین لعاب تخ خطمی اب انار شیرین آب خیار آب لذاب
 برکنی سلاب برل خرمه کثیرا کافور کلاب نشاسته گندم صمغ بادام مغز
 بادام شیرین مغز تخ چار مغز تخ گدو شیرین مغز دانه آبی صندل سبید عناب رب
 السوس پوست خشخاش عصاره برک خشخاش عصاره برل لود آرد باقی بکین
 فلوس خیار شیر شیر خشت شراب زو فالعوق خشخاش شراب بنفشه
 پرورده لسان الثور **داروها** سرفه سرد میعه تر با الکین روغن بلسان
 الکین لعاب حب الرشاد لعاب تخ کمان با الکین انجیر ارسا و طراسالیون
 زو فاء خشک تخ سوسن علك الانباط برسیا و شان مویردانه پروون
 سکینج با الکین دوا المسک مخزینا تخ بادیان تخ بادیان حله سسته
 تخ لفسر فاسون و رمانا ببل زراوند لود تخ انجیر حرف مغز بادام تخ
 بوده دشتی اینسون انکزد یارزد کندرا فیون تخ ترب جاو شیر قطره
 زعفران شیر روغن کا و فایند الکین روغن فستق روغن حبه الخضر روغن
 حلغوزه مغز بنه دانه خرمات **طراسالیون** یک اوقیه و نیم بخورند ریش را
 بال کند و سرفه هضم را ببرد تخ کتان گرم و خشکست تا بدرجه سیم بریان کرده
 را خلیل کند و قهق و اما را اطراف را بپزد و بقوت خلیل سرفه بلغمی را بپزد
اینسون گرمست بدرجه اول و در تری و خشکی مقدست پزائده است و
 زداینده بریان کسد سرفه بلغمی را ببرد مغز پنبه دانه گرم و ترست سینه

پاگ گند و سرفه را ببرد **پسیا و ثانی** جالینوس گوید لمعدست خولج
 بوعلی گوید هانا میل بلر و خشکی دارد ملطفست و محلل در وقت قبض
 گندم سیلان ماده را باز دارد و شش و سینه را پاک کند انشاء الله
داروهای خون برآمدن از کلو **مترجم**
 سبب بسیاری خون و کثاده شدن سردی ها کلا رینی و مختوم کل
 ساموس که ریاضت یانی بریان کرده عصاره لحیه التیسر کلنا رماز و سما
 کل سرخ اقا قیا شادنج جفت بلوط سر و کوزن تخ لسان الحمل صمغ عصاره
 خرمه عصاره الراعی عصاره اطراف رنر شراب مورد شراب آبی **داروها**
 ضماد پوست انار تر خشک جفتد رماز و آرد جو غبار آسیا برک مورد اطراف
 رنر خرمات صلب خرمات روغن مورد روغن کل این همه نجیب کنند و بر سینه
 نهند **داروها** که خون از سینه و شش برآید طهر باد را آب برل خرمه
 سرطان در کشکاب بنجته شادنج در عصاره عصاره الراعی کل مختوم در
 عصاره لسان الحمل طباشیر بسد کل سرخ تخ خشخاش تخ خرمه رب السوس
 اقا قیا کند و دوا زو فاه در کتاب معالجات وصف کرده است **داروها**
 شکافه شدن رطها در سینه بسبب سرما یا فراط در سفر و غیر سفر
 کند در تخ کتان سنبل بسد کل سرخ طهر با چند پید ستر اقا قیا عصاره
 کل تراب خرمه آب باران بنید قابض تر یاق برنر **داروها** ضمال نارپو

لزم از و شیاف کذر بنار آسیا برل مورد مفرود و غرسوسن روغن
 مورد و آنرا لهیب نرم شد رطبا باشد از بسیاری رطوبت از بس
 استفراغ رطوبت بخ اذخر مصطکی زیره بریان کرده بودند و لوی جند
 پد ستر قلقد یسر زعفران تریاق برنرل مژود و نظوس بحرسا فلوا
 روی و باری **داروها** لهضماد عکاشح زیره بریان کرده اقا قیا عصاره
 لحتة الیسر جند پد ستر قلقد یسر اذخر و آنرا له خون از آما سشش
 فصد استفراغ لچقنه و بداروی مسهل مبع داروی قابض نشاید
 تد پیرزایدن ماده و پاک کردن شش باید کرد و اگر بر جگر زخمی آید
 علاج جگر باید بر یونند چنی و لک مغسول و کلار منی **داروها** قابض همه
 انواع را سود دارد عصاره برل خرفه عصاره باد مروج عصاره لسان
 عصاره عصا الراعی آب خیار با این عصارها شادخ مغسول یکفال با این
 عصاره اسرو کوزن عصاره نعنع ثمره درخت بد شکوفه کشیر ترسیه
 درم باب سرد بامداد و شبانگاه چون بزغال پیش از آنک بفسردینم او
 سه روز بخت الاسر و درم در عصاره لسان الملاح لسان الملاح در عصاره
 کل بر بنیر مایه خرکوش و آهوبره و بزغال در زرده خایه نیم برش بر شیم
 عصاره کند ناشای با نیم اوقیه سرله اسفغ سوخته در بنید قابض قطور
 آب معدن این یلد درم تخم کند نایک درم جب الاسر در عصاره بامداد کرده شده

داد در داروها معتدل که در اوقات دهد نوزدهم

لدر اوقات دهد یا قوت مجاده پیروزه لعل زرسیم کل مختوم جحرانی
 جحرل زور **داروها** سرد کافور صندل طباشیر مروارید بسید سیم کشیر
 ترششی تربخ **داروها** گرم درونج در دار شگ عنبر عود زرنیاد ابریشم
 زعفران بھن بسید و سرخ قرقر لباد رجنویه تخم او تخم شاهسفرم
 فلبضشک تخم آن برل تربخ بوست بوست و تخم آن قافله کبار کبابه شادخ
 هندی راسن طهر یا سوسن از **داروها** دیگر که بعضی بغل و طبیعت
 خویش در اسر دارد اسطوخودوس زمال مسله اذریون الفقه بسفاج
 خیر بواد ارچینی زرنب سلخه سنبل سگ سعد سندروس شیت طرسو
 غاریقون کندر مومیای فستق خرما ی هندی نیلوفر نام باید دانست که
 داروها دل که یاد کرده است بعضی اسهال کتده است و بعضی اسهال
 باز دارند و بعضی لطیف کتده و بعضی غلیظ کتده و قوام دهنده و بتاز
 لبح گویند و بعضی انواع استفراغ را باز گیرنده و بتازی مقوی گویند و بعضی
 کشاینده و بعضی را مفتح گویند و بعضی مادها باز دارد و بتازی رادع
 گویند و بعضی کز کتده است بتازی خدر گویند و بعضی عرق آورنده است
 و بعضی ادرار کتده و بعضی رطوبتها را لکتر کند بتازی مایه گویند و محف
 نیز گویند و این نوع را بعضی مقوی توان گفت **اماد داروها** اسهل که در اوقات

از دو وجه و زیان کار از دو وجه سود مندی یکی آنست که خلط بدر از
 مه تن و از حوالی دل و دماغ پاک کند تا روح دل و دماغ صافی شود و در
 گردن دل قوی شود و این دارو ها چون اقیمونس و اسطوخودوس و
 انگ بعضی دارو هاست که مقداری اندک از آن در مفرخها اندک چند اندک
 بادارو ها بدین بدل رسد و خون دل صافی کند تا خون دل پاکتر شود و
 دلشادمان گردد و این دارو ها چون حجرارنیت و حجر لارورد و زیان
 کار است که داروی سهل الرجه اخلاط بدن را از تن بسیار دخیل میکند و از جنبه
 و بصحت آن بدین سبب ضعف دل تولید کند و دویم آنکه طبیعت
 قصد کند تا چیزی از وی بستاند و اسهال دفع کند و کار طبیعت آنست که
 اخلاط را در تن بمقتضی خویش رساند و جذب میکند و هر خلطی را در
 گاه نگاه دارد و کار داروی سهل برخلاف آنست تا طبیعت را عاجز کند
 و بروی خیره نگردد اسهال میکند بدین سبب ضعف آر د از آنجا معلوم گردد
 که داروی سهل انرا دفع کند که ضعف دل او از نوع توخس بود خداوند
 ضعف قوت را زیان دارد دارو های قابض و مقوی و مغری چون
 کلخثوم و بهمن و مانند آن گوهر دل را و گوهر روح را بنز و جت و قوت
 قبض غلیظ کند و قوام دهد تا گوهر روح از هر سببی منفعول نشود
 تحلیل بدید و منفعت این دارو ها اصحاب توخس را ترکند لیکن بیشتر

منفعت آن اصحاب توخس را ترکند لیکن بیشتری منفعت آن اصحاب ضعف
 قوت را بود و کسانی را که خون ایشان رقیق بود **دارو ها** لطیف کننده خون
 غلیظ و سرد و پیری را از خون جدا کند بدین سبب اصحاب توخس را
 منفعت آن قرون تر از آن باشد که اصحاب ضعف قوت را **دارو ها** غری
 ازنده و آدم را بول کننده خون غلیظ کند از بهر آنکه ماده لطیف و قوی
 از خون جدا کند بدین سبب منفعت آن کسانی را بود که خون ایشان رقیق
 و آب نگ بود و اصحاب توخس را زیان دارد از بهر آنکه خون همه تن
 خون دل قوی تر و تیره تر شود و خشکی زیادت **دارو ها** محال که بیارک
 منفعت نوبند دارو های بود که سده بکشد شاید منفعت آن آنست که منفذها را
 بکشد تا دارو های دل بدل رسد **دارو ها** محال اصحاب توخس را که سبب
 توخس و غلیظی خون باشد سود دارد **دارو ها** مخدر قوت دارو ها را
 نگاه دارد تا اندامهای دیگر که دارو نخست بدان رسد قوت دارو نشاند
 تا عملی قوت دارو بدل رسد و در دل چند آن نگاه دارد که اثر و منفعت
 دارو ها ظاهر شود **دارو ها** تریاقی همه موافق طبیعت مردمست و طبیعت
 حیوانی از در خیزد بدین سبب همه دارو های تریاقی در ا قوت دهد و شاد
 و بیاید دانست که همه دارو ها بنفاح اصحاب توخس و اصحاب ضعف
 قوت را زیان دارد از بهر آنکه بخاری غریب نامایم یا روح بیامیزد

آن بخار با روح بسبب خلط فرو نی باشد با اندامها بر روح بدان سبب
 شود و در افعال خویش کمال گردد و ضعف و توخشنزایدت شود یا قوت
 معتدلست متعق و خاصیت آن در شادی آوردن و قوت دادن دلرا
 و با مضرت داروهای زهرناضدی گردن خاصیت عظمت و بدان
 مانده قوت او در تراب از طبیعت و حریم یا قوت نیست لیکن خلصیت
 محض است همچون خاصیت مقناطیس از بهر آنکه آن مقدار له از حریم قوت
 در شربتها او قند مقداری نباشد که در همه تن بر آکند شود و بدله سرد
 و نیز معلومست که حریم آن هضم نمی شود و اسهالت پیش از آن نمی بدید
 در تن مردم گرم شود و از پیر گرم شدن خاصیت مقناطیس از بهر آنکه
 آن مقدار له از حریم یا قوت در شربتها او قند مقداری نباشد که در
 تن بر آکند شود و بدله سرد و نیز معلومست که حریم آن هضم نمیشود و مستحیل
 نمیکرد و پیش از آن اسهالت نمی بدید که در تن مردم گرم شود و از پیر گرم شدن
 خاصیت آن بدید آید همچون که با لهخت آنرا بماند و گرم کند تا که از قوت
 بر باید مانع الا اسهالت یا قوت پیش از گرم شدن نیست و از بهر این که
 له یا قوت در دهن داشتند در قوت دهد از بهر آنکه در دهان گرم شود و
 بدید آید **پچا** گوهدی نورانی است و در فشانست همچو یا قوت روح
 روشن کند و دلشاد کند **فیروزه** بخاصیت شاد کننده است و در روی قضیت

و بقوت قبض در قوت دهد و روح را جمع کند تا قوت وی زیاده
 شود **لعل** نورانی تر از بچا است دلشاد و روح را روشن کند **نر**
 معتدلست و نورانی هم بخاصیت هم بنور آیت در قوت دهد **کل مختوم**
 در سردی و گرمی معتدلست و خشکی در آن غالبست و ترکیب رطوبت با
 خشکی که هست ترکیبی محکمست بدین سبب لزجست و نشف کسده از بهر آنکه
 خشکی غالبست و خاصیت آن در قوت کردن و شاد کردن دل خاصیت
 عجیبت تا بحدی که با از هرست **حجر ارمی** مفرحت از دو وجه یکی خاصیت
 آنکه در او دماغ را از بخار سیره و دخانی مال کند **ازهر** خاصیت و قوت
 او همچون حجر ارمی است لیکن ضعیف تر است **کافور** سرد و خشکست
 بدرجه سیم لیکن خلصیت او با گوهر روح موافقت و این خاصیت بر
 سردی طبع او غالبست خاصه اگر با اندازه معتدل باشد یا در گرم باشد
صندل سرد و خشکست بدرجه دوم و سردی غالبست تا نزدیک بدرجه
 سیم مفدحی قویست و بقوت عطری و بلطیف و قضایاری دهنده
 قوت تفریح را **طباشیر** خداوند خفکان و غشی را له از گرمی بود سو
 دارد و قوت قبض او در برین یاری دهنده است خداوند مزاج گرم را
 و سرد را باز عفزان تر تب کسد و معتدل شود **مارید** طبع او بکهر با
 نزدیکست لیکن نور آیت مروارید پشتر است خاصیت آن در تفریح

عظمت **بسد** سردیت بدرجه اول و خشک بدرجه دوم بجات
 وقوت و نشف و تنویر دل را قوت دهنده است و شاد کند. **تربخ**
 ترشی او دل را قوت دهنده است خاصیت و بعطریت دل گرم را قوت
 دهد. **در بخ** گرم و خشک با اول درجه سیم خاصیت آن در تفریح و تقویت
 دل قویست و در وی قوتی بضرر کننده است بدین قوت تریاق همه زهرها
 مضرت زهرها از دل باز دارد و اگرچه گرم است گرمی طبع خاصیت شاد
 گردن دل گرم را باطل کند و اگر اندکی کافور با وی بیا میزند گرمی او گسته
 شود و خاصیت شادی دادن نداند **جدوار** جوینست مانند زراوند
 بخ برند و پخش از آن ضعیف شود و شاخ نتواند زرد بدین سبب قوی
 ترین باد زهرها بخ او پست و بای کزیدن اغیست گرم است و گرمی آن
 با فراطینست و با قوت بای زهر مفرح است **زهر نادر** گرم و خشک بدرجه
 دوم در وی قوتی بضرر کننده است و قوتی لطیف کننده و خاصیتی
 تمام دارد در شاد کردن دل و در تریاقهای بزرگ و از بهر آنکه با قوت
 باروح سخت ملائمت و روح طبیعی را که در جگر است همه سود دارد بدین
 سبب از جمله داروهای فربه کننده تر است **مشک** گرم بدرجه سیم و خشک
 بدرجه سیم در وی خاصیتی بزرگست در قوت دادن کوه در روح را و شاد
 گردن دل و بای زهر قویست خاصه مضرت قرون سل را و مضرت مشر را

۱۶۱ و آنرا با عقد الحاجة آید حرارت آن بکافور معطر کرد و خشکی
 آنرا و غریب نقش و غرر کل معطر کند **عنبر** گرم و خشک بدرجه
 دوم لطیف است و در وی خاصیتی تمامست در قوت دادن دل از وی
 وجه یکی عطریت دیگر از وجت و منفعت عطریت معلومت منفعت لطافت
 و لزوجت هم درین باب یاد کرده آمده است **عود** فعل و منفعت آن بعنبر
 نزدیکست و همه اندامها را قوت دهد لیکن غنبر قوی تر از عود است **ابریشم**
 گرم و خشک بدرجه اول لطیف است و نشف کننده است روح حیوانی
 و طبیعی و نفسانی را قوت دهنده است **زعفران** گرم و خشک بدرجه
 قابض و محلاست و عطریت این هردو قوت را یاری دهد بدین سبب
 خاصیت آن در قوت دادن روح و شاد گردن دل عظمت **بهمین**
 گرم و خشک بدرجه اول قابض و محلاست و عطریت این هردو قوت را
 یاری دهد بدین سبب خاصیت آن در قوت دادن گوهر روح و شاد گردن
 دل عظمت سرخ او حتی گرم ترست هردو قوت بضر است و قوت
 گردن و سده کشادن **قرنفل** گرم و خشک بدرجه سیم و گفته اند بدرجه
 دوم خاصیت آن در منفعت معده و جگر بیشتر است بعطریت دل را سود
 دارد **بادرنجبویه** گرم و خشک بدرجه دوم بخار سوداوی از روح دل را دور
 و بقوت عطریت و تلطف و قبض و تفریح که در ویست درین باب دهد

شاهسفر معتدلست بخاصیت اعتدال و تعطرت در اوقات دهد **فلفله**
 معتدلتر از سرنوشت است خداوند خفیان بلفی و سوداوی را سود دارد
 برک تبرج و بویست آن از جمله داروهاست که تریافی باشد **فلفله کبار** لرم و خشک
 باخر درجه دوم شاد کننده است بعطرت و لطیف و قوت دهنده است
 بقضو در ویت **کبار** بقوت نفس و تطف و بعطرت و بقوت ادرار
 و پاک کردن مجاری بول و در اسود دارد **ساح** بقوت ادرار بول و
 زایل کند و مرطوب را سود دارد **ساح** لطیف کننده است و مفرح
 قویست **لرم** و خشکت بدرجه دوم بعطرت خفیان را زایل کند
 و در اشاد کند **سوسن** قوتش بقوت زعفران نزدیکست و در تفریح و
 دادن دل سوسن قوی تر است از زعفران با قوت تفریح
 قوی است که دلجریک انبساط آرد و روح را تفریح آن تحلیل کند و درین
 با قوت قوت اسکا پیشترست بدین سبب زعفران در علاجش زریان دارد و

داروهای معده

سستم

داروهای لرمی معده بی ماده دوغ کاو و آب ناربت جو در آب سرد
 طباشیر در دوغ قرص کاو و در آب نار شراب ریواج ترشی ترنج شراب
 لیمو آب عوفره آب تخم خرفه و کستی با سرله بر ل لول با سرله دارو
 معده لرم سنگین صفر جلی شراب نار له در وی شاخهای نفع بود پیفو

طباشیر داروها معده لرم و خشک شیر خراب انار و غن کل کسکاب
 بار و غن بادام داروها لرمی معده با ماده صبر مغول پیت جودر آب نار
 پاره فیکر با هبله زرد ترکیب کرده شراب کل و کلک کرسه کل شکریا
 سرشته مطبوخ افستین بالجن مطبوخ شاهتره شراب انار سهل
 ایارج فیکر له معده را از ماده صفر پاک کند و ثوار شره و
 ثوار شرطاشیر جیزی که درین باب سود مند است حی دیل حب
 اصطحیقون این مطبوخها و ایارج و جها در کتاب ششم در علاج
 معده یاد کرده آمده است **داروها** معده سرد بی ماده سیر و البکین
 دو المثلک سجزینا مداد یقون فلا قلی زجیل سرتی تریاق بزرگ
 مشرود بطوس میبه معجون کنه روغن سوسن روغن مصطلی
 روغن قسط بار و غن بلسان آینه زیره ناخواه دار چینی بلبل
 الکان لرو یا سرله لودگ تن درت در کنار لرفتن تا معده را گرم کند
 جنانک شهوت بدید آید **داروها** معده سرد و خشک شیر خراب البکین کما
 بالبکین اندک ببلد در وی نخته شراب ریجانی با شور بای مرغ فربه آینه
داروها معده سرد و ترقی ایارج له معده را از اخلاط پاک کند حب الا
 سهل لونی فلا قلی قرص کلیمه شراب سبل شراب شش شراب غیره
 عود شراب مرگب ثوار شر عود غیر کسروی کوارش نار مشک حب

له در نسخه الحق بن حنین است نخت داروی لخد او ند آروغ
 ترش را سود دارد شراب لحدید ضامدی له معده را گرم کند و غن
 مصطلی **داروها** معده باد نال را در معده بادی باشد غلیظ است فراغ
 بحقنه تیز جب سکنج حلاب گرم انیسون مصطلی سحر مزخج
 در وی بخته یکفال کرو یا در جلاب گرم یا در شراب گرم یکد بر که تخم
 گوسفند اب مدرنجوش دو قو و جت الغار و شیت بابونه مغده
 در وی بخته بجز نیامجون جت الغار فنداد یقون اهل کوارش الکزد
 لوارش الکزان شراب کهن اگر طبع نرم بتر جت الرشاد بریان کرده و اگر
 طبع خشک باشد یکدم تخم کمان یکدم تخم کرفش در شراب بجوشاند و
 بدهند **داروها** باطل شدن شهوت طعام اگر سبب استغنا باشد از غذا
 جندروز باز باید داشت تا شهوت باز آید و اگر سبب بسته شدن
 ریاضت گرمابه عرق آوردن و اگر سبب نقص جگر بتر در جذب یکلو
 زنجیل پرورده ترنج پرورده کبر سدره پرورده سکنجین بزوری
 میبه تریاق مشرود بطور کرمابه ریاضت گرمابه عرق آوردن و اگر
 نقص جگر بتر م ریاضت ناشنا شراب کهن و اگر سبب بستی مجری سودا
 بود که از سپر زبده آید کبر سدره ترنج الکزان سدره سدره
 شلغم سدره خردل و بیاض سدره اشتر غار سدره مصور فلفله حلیت

ایارج فیکرا با اندکی اقیمون و الریب آفتی بود له بصب دماغی له
 بعه آمده است رسیده باشد ایارج فیکرا جت قوقا یا بوی عود و غیر
 و مشک ضامد گرم له در کتاب معالجات یاد کرده آمده است و الریب پیادی
 دراز باشد سکنجین سفر جلی میبه شراب بود نه این معده پسر از قی کردن
 الرمزاج گرم باشد بست جو با سر له یا اب انار ترش و شیرین سفوف
 له در کتاب معالجات است شراب افستین بنسخه خواجه بوعلی
 رحمه الله میگوید **داروها** شهوت کلی الریب در آمدن سودا بسیار
 باشد اندر معده فصد با سلیق فصد اسیم طبع اقیمون اطریفل شیر
 شوربای بزه و بزغاله له در کتاب معالجات وصف کرده آمده است شراب
 مزوج با آب له در وی زیر جوشانیده باشد و الرطبخ نرم باشد لوارش
 حوری آب گرم ناشنا زرده خایه مرغ نیم برشت کود اب مرغ فربه کود
 بطرفه حلوائی بشکر و غریب ادام و نشاسته و لوزینه ترد کفک
 دریا سفیداج حرب و الریب سردی معده بتر قی کردن یا ایارج فیکرا
 اطریفل بزرگ لونی بجز نناد و المسک المر تریاق بزرگ شراب هم
 ازان نوع له پسر یاد کرده آمده است و الریب تحلیل بسیار است
 و تحلیل سام و سوء المزاج گرم آسایش روغن مورد طلا کردن و در
 سرد نشستن شراب لیمو شراب ترشی ترنج ریواج مصور فلفله

از گوشت لوسا بطون کا و هریه سرو یاچه و اگر سب نزل باشد
ایارج فیترا و قوتایا معالج نزل **داروها** جوع بقری بوی سیب بوی
بوی مورد بوی مسک بوی عود زیره و از شرابها مسوس شراب
ریحانی در بره در وی آمیخته حفظ قوت بدین بویها و شربت
بطعاهای موافق و اگر مزاج گرم باشد بوی کافور و کلاب بوی سرخ
بریان گرده بوی بزغاله بریان گرده بوی نان گرم خانگی نان در شراب
ریحانی ترید گرده ماء اللهم سکیاج که در جایگاهش وصف گرده آمده است
ضداد که وصف شده و اگر غشی افتد موی صدع کشیدن و چیزی بر زمین
زدن و رخسار او خیلدن گوش او مالیدن آواز بلند ناکام بد و ساید
داروها آذر و های بدقی گوارش میبه ایارج فیترا زیره ناخواه
خایدن مغربادام تخ داروهای که در جایگاهش وصف گرده آمده است
داروها تشلی سئلین آب انار ترش آب میوه های ترش ریواج امرو
چینی آب بخ خوردن و بر سر آن حقتن شکاب آب گد و آب خیار بار غر
بادام لعاب اسپغول با آب انار و روغن بنفشه کثیرا در دهان داشتن
و لجهای خنک رفتن بوی میوه های خنک بوی بنفشه و نیلوفر بوی کافور
و کلاب بوی صندل قرص کافور و روغن مارق در دهان داشتن خرمای

در دهان داشتن گشته زرد الودره هان داشتن حبوبی که تشلی می باشد
جنانک در جایگاهش وصف شده اگر با استفراغ حاجت باشد با سلیم مطبوخ
هلیله ما الجین مغر تخم معصفر در وی گرده و اگر سب تشلی رطوبت شود
باشد استفراغی بقی با ایارج فیترا آب گرم خوردن بنا شاخه الرخم
بادیان در وجودش نایده باشد شرابی که در جایگاهش یاد گرده شده **داروها**
فواق استفراغ بقی ایارج فیترا بسللین بسرشد و هلیله زرد ایارج
فیترا بسللین سرشته آب گرم بار و غرابا و تخم کردن حبوب و اگر
ماده سرد و تر باشد ایارج فیترا با بلیین سرشته نان خواه و سعترو
مداب و بود نه نا شاخایدن لونی بحزینا تریاق الاربعة تریاق نزل
قنداق بقون طلیخ شراب سرخ خوش با الکلین یلگرم اسارون سود با آب
نیلیم چند پد ستر با سر که سفوف که در کتاب معالجات یاد گرده شد
داروها آروغ بسیار قی فلا فلی لونی معجون ابله گوارش گندم گوارش
الذان حب الغار قنداق بقون بحریا **داروها** منشر لستن واضطراب
استفراغ بقی ایارج فیترا و اندلی سفونیا ایارج فیترا عسل اقیون
نگ هندی ابله نار ترش و شیرین شراب غوره سئلین مصوص آب
غوره آب انار دالک میبه شراب افستین شراب لهن ضداد که از ضد
و کلولا دن و سل کافور و آب سیب و کلاب بود **داروها** افراط باز

شراب لیو شراب خرمای هندی آب الو سپاه رب غوره شراب انار
 ترش رب لیو رب آبی شراب ریواج ترشی ترنج طباشیر کل درت رب
 نالرده در آب پختن بست جو آب انار پوست فسق له بر ظاهر سفال
 باشد نان خشک اطراف رز برل رز طبع سماق و الرطبع خشک بود
 نرم مطبوخ هلیله تقیع صبر ضما در جایگاهش یاد کرده آمده است حب
 له قی باز دارد شراب له قی باز دارد شرابی دیگر سفوف بنج عین
 صهارجت سفوف دیگر ضما در جایگاهش وصف کرده آمده
 و الرماه سودایی بود از لادن و اشنه و اچل الملک و مورد و شراب
 قابض سازند استغراغ بطبع اقیهون تقویه معده بد و المسک تلخ داد
داروها له قی خون باز دارد رگ زدن اقراص کلنا در آب باران و
 عصاره لسان الحمل آب باذروح طباشیر در آب لسان الحمل کلارینی
 در آب خرفه آب باران فلونیا فارسی محریا دخر ناطفیل آب
 سماق **داروها** که هیضه طباشیر سوده در آب انار ترش آب آبی ترش آب
 سیب لوهی آب اطراف رز تلک بغدادی در شراب ریجانی سوختن
 الزمان شراب میوها اقراص الطین اقراص گندم مورد اقراص عود
 راسن ضما از صندل و کل و آبی و سیب بریان کرده و مورد و کافور و
 و بست جو و آب مورد تر و آب نان خشک و سرله لهن از آبی و سیب

۱۶۵
 بر لجنه و کلنا رو افستین و مصطلی و غر مورد و و رو غر کل
 انر آبی سیر لجنه شاخ رز و سرله مزوج و الرغشی افند و
 سرد کند کلارینی در سرله حل کرده بر پای او طلا می کشد و جرقه ترسد
 کرده می پوشانند و هر ساعت ناز می کشد **داروها** معده ضعیف اگر قوت
 جاذبه ضعیف بود طعام لطیف چون تدر و و مزاج و لجنه باد آبی
 و زیره و گرو یا و ناخواه و زعفران و شراب قابض ضما دی له در موضع
 آن وصف کرده آمده است اطراف مالدن بر طعام ریاضت کردن باهسته
 و اگر قوت ماسله ضعیف باشد رب سیب رب آبی شراب لیو کشکاب یا کاور
 بخته دوع آهن تاب کرده طباشیر کل سرخ کلنا رقرط طراش طریا
 لرنج کاور سر مقشر عدس مقشر آب غوره بخته آب نارد اند آبی ترش
 طبعی و جگ چوز و مرغ خالی بریان کرده ضما دی له در جایگاهش وصف
 و الرسیب رطوبت ترانیده باشد تحت استغراغ پسر لوارش حوری
 شراب مورد میبه ضما دی له در موضعش وصف کرده آمده است
 طعام بیک تدر و خر لوش آهو لجنه بریان کرده همه و الرقوت ها
 ضعیف باشد خداوند مزاج گرم را میبه ساده سئلین سفر جلی شراب
 مصوص آب سماق و آب نار و خداوند مزاج سرد را طریفل بنر
 لوارش عود و محدنا در ما العسل یا در شراب لهن طریفل له اندر

وصف کرده وضادی گرم و الرقوت دافعه ضعیف باشد آب میوهها
 ما الجبن سکنین فلوس خیار شیر در آب گساده پخته پرورده انجیر
 خشک در جلاب و ماثر مقشر و اسفناج برک و تخم معصر و روغن
 بادام روغن معصر و الرشیخ لیفها، معده متخلل شده باشد شیراب
 مورد اطریفیل بزهرک و لوجک لوارش عود و روغن مصطکی بودنه بویت
 اندرون سندان مرغ اهلی بود حجریشم **داروها** اما س معده که خون
 بود فصد با سلیق ضایدها و طلاها ازین داروها روغن آبی مورد تر
 ابی آب سیب کلاب صندل موم صافی روغن کل ابی بریان کرده سیب
 گوده تراشه لاد و تربک خرنه آمد جو صندل سید بنفشه عنب الثعلب
 کشنیز تر خطی بابونه اخیل الملک اصل السوس روغن بنفشه افستین روی
 سنبله بطر و روغن خیری سوپن بست صبر مصطکی روغن نار در آب
 غوره روغن که در کتاب معالجات وصف کرده آمده است شربت اب
 انار آب سیب رب ابی کشکاب لسان الحلا آب کاسنی آب عنب الثعلب
 بافلور قصب و اندلی زعفران شراب بنفشه شراب نیلوفر یا آب آمیخته
 ما العسل شونیزد روی دیگر در کتاب معالجات وصف کرده آمده است
 مطبوخی دیلر ضایدها آب چقدر اخیل الملک و جلنار و بابونه شبت افستین
 سنبل مصطکی کند ریخ خطی اسقجا و شیر مقل میعه تربیه مرغ خالی موم

روغن سوسن نار دین خالسترجوب رنر سعدا ذخیره طعم هلیون
 بلبل گرب برک جقدر روغن زیت بجای آب ما العسل بهتر باشد
داروها اما س صلب که در معده باشد شیر اشتر خیار گبر در ماء الاصول
 روغن پید انجیر روغن بادام روغن سوسن اقراص سنبل ضایدها و وصف
 آن کرده آمده است اخلاط آن اینست اخیل الملک حلیه بابونه حب الغار
 خطی افستین اشق مقل انجیر خشک تخم گرب مغز بادام تخم میعه تر مندر
 مصطکی سعدا ذخیره تخم گمان موم روغن نار دین بنفشه خشک کل سرخ قصب
 الذریزه طعام آن نوع که در اما س بنفشه پال کرده آمده **داروها** پید
 ناز که گرم آب گرم طیف حلیه طیف خشک روغن بادام روغن پید انجیر طلح
 تخم سرو و صبر در آب گسه ایابح فقدر اخلاط ضایدها طحشق خشک
 حلیه روغن لجنه انجیر خشک بابونه افستین روی **داروها** ریشها
 و شدهای معده رگ زدن دوع ترش طیار شیر کل سرخ جلاب ما العسل
 ایابح فقدر اب انار در دوع ترش حل کرده کشکاب با این انار ترش خیار
 آب گسنی شربت که در کتاب وصف کرده آمده اخلاط ضایدها طحلب تراشه
 لاد و تر خطی ماز و کلنار را مل کل سرخ آب برک خرنه آب غوره آب سیب
 آب لسان الحلا طعام بطون کا و قرص از گوشت لوساله بطون بز بسکه خرنه
 مصور آب غوره و اب انار ترش آب لیمو آب سماق اب ریواج آب ترشی تبرج و انار

دار در اروها، جگر سرد

ست و یلم

الراستفراغ باید در تحت سه روز ما الاصول دهند اخلاط آن پوست
 بخ بگرش بوبت بخ بادیان ناخواه اینسون سنبل اذخر کل سرخ قنطون
 باریک عاقر قرحا زنجبیل قسط زراوند طویل شونیز تخم سداب قرمانا
 شیطرح چند پید سترسیخه اسارون مصطی حلیه وج راسن بخ لبر
 سوسن روغن بادام تخ روغن پید الخیر و اخلاط جها له استفراغ
 بدان گند ازین نوع باید ایاج فیترا غار یقون لک مغسول ریونند چنی
 اینسون مقل اخلاط مطبوخ هلیله کالی افستین رومی غافق کل سرخ تربید
 سنبل بوبت بخ بگرش بوبت بخ بادیان اینسون تخم بادیان افیمون شونیز
 منقی الخیر بستی فایند ما سکانی طیب را تابدان حاجت له باید ازین دارو
 میکا هدوی افتراید و از بر ما الاصول له یاد کرده آمد و طبع حلیه بارو
 بادام تخم شراب افستین اقراص افستین اقراص ریوند اقراص نفعه دیر
 دوا لکرم خورد و بزیر دوا لکرم بنفعه دیر اقراص اللوز اقراص
 غافق اثا ناسیا، بزیر و لوجک قداد یقون ضاد لکرم این مرکبات همه
 درین باب یاد کرده آمده است درین کتاب سادر **داروهای جگر خست** آب انار
 شیرین بارو غن بادام شیرین کشکاب کدیم آب بارو غن بادام زرد خایه
 سرخ نیم پرشت آب لک و آب خربزه هندی آب خیار لعاب تخم شاه پسقم

در جلاب پیر تر شیر تازه با شکر جلاب خام **داروهای سده** جگر له درجیا
 معطر باشد ایاج فیترا بسنج غار یقون اینسون ریونند چنی سرخ
 کانیطوس نفیق صبر ما اینسون و روغن بادام تخم مطبوخ جنطانا مطبوخ
 ریونند حب اصطفتون مطبوخ افیمون لوغاد یا مشرود ریونند و لک
 دوا لکرم تر باق اربعه قداد یقون امانا سیافود بنی امر و سیلجیا
 معجون جنطیانا معجون سگ معجون الندان له درجی و دویم از قرابا
 یاد کرده آمده است اخلاط ضادها کدیر اشق کانیطوس اینسون مصطی
 روغن نار دین زعفران موم زرد آرد ترس جعده فوه تخم بادیان
داروهای سده له درجیاب محذب جگر باشد آب کاسنیاب طلحشقوق آب
 لوفشراب برل ترب آب لثوث سلین ساده و بزوزی آب بادیان طبع
 غافق سرخ کانیطوس اصل السوس هلیون لک مغسول سلین غصلی
 سر له عضل سر له سیر بر له الندان بر له لبر اسارون سلینخه مطر
 اسالیون زراوند مدحرج فوه ارسا غار یقون افیمون عضل جعده
 قنطون ریون باریک جنطیانا ترس سلکین له بفوه سازه الخیر بستی
 ما الاصول داروهای له در کتاب سادس یاد کرده **داروهای جگر لبر**
 عصاره برل سرو تر با سلین و او قیه طبع برل سرو با پندرم ریونند چنی
 و دود الک زعفران و دال تخم بادیان و دال تخم لوفش و اروی دیگر

۳۳
 له اخلاط آن عصاره غافق و عصاره افستین لک مغسول دیوندر چینی
 زعفران فقاح الاذخر فوه اسارون تخم لفسر تخم بادیان اینسون عود
 خام عود بلسان سنبه مصطلی و الر باد در جلا سهال بود دردی نیند بخیه
 لک دیوند سنبه جنت الحدید **داروها** اما س جگر گرم آب گسنه آب غلبه
 آب لسان الحلا آب کالغ آب عصاره الراعی آب لک و آب خیار آب گشوت
 در ابتداء علت عده با سئلین و در آخر با خیار شنبه و تربکین و روغن بادام
 الر حرارت ضعیف باشد آب لفسر و خیار شنبه طبع افستین قصب الذیفر
 در وی پخته اقراص زر شک با سئلین سفوفی له حرارت بنشاند در
 جایش یاد کرده آمده است آب بادیان لسان الثور آب بلاب ضما دها
 ابتداء علت از تراشه لک و آب غلبه لفسر آب لفسر اطراف
 اب لسان الحلا صندل سرخ و سبید موم و روغن کل کافور سیسنبه آرند
 بایونه ایلا اللک خطمی باین اخلاط بیا میرد و ضما دها له در کتاب ساد
 در جایگاهش وصف شده و الر اما س در جانب محذیر باشد سئلین شراب
 خرما ی هندی و پنیر آب با اندکی بنفشه آب غلبه لفسر آب بلاب
 آب جگندهر جله آمیخته اب بلاب با خیار شنبه سفوفی له سده بگشاید
 شراب **داروها** اما س جگر له نه نزد و دیله لک و جلاب با ماء العسل
 بلاب آب لفسر خیار شنبه تربکین شیر خشت صبر افستین شیر خراشتر

۱۶۸
 طبع مویز و انجیر حله پر سیا و شان بار و غن بادام شراب زوفا شراب
 انجیر کشکاب با انبکین این عده یاری دهند است در پزایندن اما سوز
 پرخن و سرگردن اما س ما الاصول غافق در وی زیاده تر گردن با فلو
 خیار شنبه و روغن بادام طبع حاشا طبع زوفا طبع بوده دشتی طبع قطور
 فراسیون و الر حرارتی باشد آب تخمها با شکر و ضما دها له در کتاب یاد کرده
داروها اما س صلب جگر طبع حله طبع مویز غلبه انجیر بنفشه و حشا ستر
 لک در کتاب وصف کرده آمده جی له در کتاب یاد کرده آمد تخم ثمان چلغوز
 پیه بط پیه مرغ مغر ساق کاور و روغن نار دین و روغن مصطلی و روغن لسان
 در طبع سداب و شبت تخم نخسلت یلدرم باب لفسر عاف یلدرم بابک
 بر لسان الحلا خشک کرده باب لفسر و آب بادیان و روغن بادام تخم و حلیان
 با شراب فوه و جعد کما در لوس لوف اقراص کل بحون اثا ناسیا طبع
 زوفا سفوف له در کتاب وصف کرده آمده است **داروها** اما س جگر له از تخم
 و سرمای اقتدر لک نردن طین مختوم بالعاب اسبغول و روغن کل دیوند
 حیق فوه دارویی له در ابتداء اما س سود دارد دارویی له در وی قوه
 ردع و معده و تخمیل باشد دارویی دیله له در کتاب وصف کرده آمده است
داروها سردی جگر را پشتر یاد کرده شده ایابرح فیفرا غار یقون
 مطبوخ هلیله قرص نافع له در کتاب یاد کرده آمده است

باد در داروها **سپهر** **ست و دیم**

ایاج فیقر اب غباریقون دودرم باد و اوقیه سنگین
آب لوفس آب برک لوف اب برک بید اب برک رز آب لثوث هه اب
با سنگین اقراض ریوند غاریقون دروی زیادت کرده آب لثنی و آب
برک رز خشک کرده با شکر برک بید خشک کرده برک لثخشک کرده و سو
با شکر بوست بخ لبر با سنگین بزوری فوه یلدرم با سنگین دودرم
خرقه با سرکه برک لسان لحد خشک کرده یک ملعقه با سنگین اقراض
مخلشت **داروها** آما س صلب در سپرز سنگین از سرکه لبر اندکی ر
آب بادیان آب لوفس انجیر بسرکه فر عار کرده قنطوریون بارک و ج
حب القعه کافیطوس کج در یوس فراسیون آب آهنکران حبه الخضرا
با سنگین حرف شونیز اقیمون پنچدرم با سنگین شبت خشک شیر
بابول او ماء الاصول بار و غن بادام تلخ اقراض فوه اقراض لبر سفوف سنگین
وضادها که در کتاب وصف کرده آمده **داروها** در سپرز که از باد
داروها آما س صلب کند ما وزن گرم قرصی که باد سپرز را بشکند و
داروهای دیگر وضادی که اندر کتاب یاد کرده آمده است

باد در داروها یرقان **ست و دیم**

که از گرمی خیزد آب انار اب لسه آب که و اب خیار اب خربزه

سنگین کشکاب بست جو قرص کافور قرص انبر باریس طبع خرمای هند
خیار شیرین پیر آب سفوف هلیله و داروی که اندر کتاب وصف
آمده است قی گردن و رن با سلیقون دن **داروها** یرقان که از سده جگر
خیزد اب لوفس آب بالیان آب شبت سر و غن بادام تلخ روغن بادام
شیرین روغن فستق آب برک ترب تخم ترب تخم خربزه تخم شبت تخم کر
سنگین تخم سر مت طبع پر سیاوشان لوفه و پخته اندر طبع انیسون
درشت دودرم سنگ بایک دسته لسنه با مداد برک چغندر خشک کرده
لوفته و پخته با سنگین یک درم فوه با زرده خایه مرغ یلدرم سیلخه
با شراب لهن یلدرم بوره باد و اوقیه آب ترب و یک اوقیه شراب اندر
آب زن بدهند اقراض فستق اقراض ریوند اقراض انیسون با سنگین
حقنه شیر سهلات که اندر کتاب یاد کرده آمده است پیر آب **داروها**
یرقان سیاه فصد با سلیقون از دست جب فصد اسلم استفرغ بداروهای
اخلاط آن هلیله نرود و کالی بخ لوفس بخ بادیان شلوفه کبر اسفول
قدریون خربق سیاه بسفاج مویزدانه پیرون کرده الوسیاه خرمای هند
اقیمون ایاج فیقر غاریقون ترب سنگین اقیمون سراب با سفوف هلیله
که در کتاب یاد کرده شد سنگین که در کتاب وصف کرده شد و الله اعلم
باد در داروها استسقا **ست و دیم**

وسو، القیة ایارج فیقر اشم حنظل غاریقون بسفایح سفونی خرق
سیاه عود خام مصطلی سنبل شراب افسنتین تریاق مشرو دیطوس
د او الکرم دوا الملک کل کلاج بزوری شیر شرعاری بابولش بول بز
باسلینج هلیله زرد میبه حدیقون دارچینی زعفران قرنفل خردل
سیرابی شیرین مکد سلیمه و سنبل دارچینی و بوره و زراوند گرد
داروها استسقا که با گرمی بود آب گسته با سئلین آب باریان ترغیب الثعلب
آب کشیز ترخیا رشنبر کالیم با آب غیب الثعلب آبخنه **داروها**
ادرار بول آرد و عرق آرد مالیدن ریاضت غرغره می کردن آب باقی آ
خرمای هندی و کر با ترکیب اب طلحقوق آب شاهتره آب اسنان
اشنان باریسی آب برل ترب با سئلین برک مازر یون خم مازر یون
روی سوخته غ سوسن آسما کون کلک لانه سرد نخت ثابت کلکلا
نخت تخم زرد یا نخته دیگرمج چون سهل مجونی دیگر حب ریوند نخته
زگر یا جی دیگر حب سبک تر سئلین له ادرار بول کند سفونی له ادرار بول
کند سفونی دیگر سئلین له شکم براند سفونی له شکم براند قرصی که شکم
براند قرصی دیگر قرص انبر باریس نخته دیگر کلک لانه بزرک شیر شتر
عربی ضادها که در کتاب یاد کرده آمده است و اخلاط ان اینست سرکین
سرکین کاو خشک کرده آرد جو آرد کاو رس سرکین آهو طس الحار در کر

بول کودکان بول بزکسن آرد حلیه سرکین کبوتر عک البطم به طعن سعد
سرکین گوسفند بوره کل ارمنی **داروها** استسقا زنی که با گرمی بود خم
بادیان خم گوسفند ناخواه سنبل و ج اسارون اکلدان بودند دو قوهلیون
خرسف عصاره بودند و روغن بادام روغن فستق حب سکینغ اقراض
حبی له آب را با سهال پار دحبی در حب مازر یون حب ساریقون تریاق
بزرگ مشرو دیطوس انا ناسیا مجون لک داروی ادرار کند ضادی
اندر همه انواع استسقا سود دارد و اخلاط آن اینست حماما سنبل و
مقل اشق سور بخان مس سوخته سعد زعفران صبر کند هر حب البلسا
عود لادن سلیمه قسطر عاقر فرح طبعه ترنر راوند کرد اکل الملک
ابر ساقش الحار شحم الحنظل قرنفل مصطلی کل سرخ سرکین **کبو** تر شراب
روغن باین موم زرد **داروها** استسقا، طبلی اگر ارانی باشد آب گوسفند
آب بادیان تراب خشک طبع با بونه اکل الملک وضاد از صندل و عود و
وسک و اگر حرارت بنا شد ماء الاصول مدادیقون محرنا کند زیر
ناخواه خایدن مجون حب الغار مجون و ج کلکین مصطلی بوری
سداب خشک مجون که با دها را بشکند شیر شتر با سکینغ مکد بکا و
داروها استسقا لحمی استغراغ بقی و با سهال و بغرغره حب ریوند که در باب
زنی گفته شد اقراض شبرم ایارج فیقر اجم سکینغ حب هدرای حب شبرم

سخنه ديگر اوراقك سخنه محمد بن زياد و الكرم تاليف محمد بن كريكلا
تاليف محمد بن كريكلا تاليف عيسى صهاربخت ضماي له در كتاب سادس و
گروه آمده ضماي ديگر سخنه بوحاماسيه و انذر طعام خم باديان زيرو ناجو
گوشانيون دارچيني بلبل گرو يا كند ناخود مستور و غش كوشت بكد در ارج بند
داروهارا اسهال و خيبر **بست و پنج**
داروهای اسهال دماغی فی گردن غرغره ایاج قوتا یا صبر شراب خشخاش
الردماغ کرم بن ضماي له انذر کتاب وصف شده اخلاط آن اینست ضد
فوق الاقيا شاف مايشا طین و مولنا طین ارمني عدس مقشر زعفران
اب لسان الحمل آب برک خرفه و اگر دماغ سرد بتر داروهارا شراب صندل
و داروهای اسهال سراری مطبوخ هبله زردخرمای هندی کشکاب سفوف
حب الزمان اوراق طباشیر دوغ آهن تاب داده کشکاب ازبست جو بجنه
بست جو با تخم خشخاش کوفته لعل بغدادی انذر دوغ آهن تاب ترید کشکاب
ثو است کا و اطاس **داروهارا** اسهال کبدی اگر آماس بود یا سله حقه اسهال
فی عرق آوردن معجون فودنجی کشکاب ازبست جو کا و رس بوست کند
بزر الخاض بریان کرده با جگر بزموز متقی سفوفی که اخلاط آن اینست
سرخ انبر باریس لک مغسول فوه طباشیر صندل سبید نشاسته صمغ عربی
ریوندچنی بزر الخاض زعفران و اگر سحر ادا کند تخم خطی تخم خیار نشاپه

۱۷۱
صمغ عربی مده بریان کرده و اگر بسبب اسهال ضعیفی قوت جاذبه جگر باشد
و مزاج سرد بود فلا فلی فودنجی سلیمه سنبل قطب الذریره زعفران
عود بلسان حب بلسان سعد تخم گوسفند اخراشته لادن فردمانا سل
دار شیسعان ناخود بخورد لیکندرا انذر ان سراب کهن بناشتا مقداری
و اگر بسبب اسهال ضعیفی قوت ماسله بود کل سرخ کلنا رصاره قوط سنبل
مصطکی زعفران انذر رب آبی رب سبب و آخ انذر ضماي افند تر کند
تخم کل سنبل مازوز زعفران آب برل مورد آب سبب پندیر مایه خرگوش
داروهارا اسهال خونی له از جگر بود کل ارمني کل مختوم کل مسری سفوف
الطین قرص طباشیر شراب مورد و الزجلر لم باشد کشکاب سرد آب سرد
ناشتا شراب خشخاش قرص کا فور اما اخلاط سفوف الطین ازبست داروهارا
باید کل ارمني طباشیر صمغ بریان کرده حب الاس دم الاخوين کند و اخلاط
قرص طباشیر کل سرخ بزر الخاض بریان کرده صمغ بریان کرده کل ارمني بلوط
حب الاس ساسنه بریان کرده رب آبی و اگر بسبب اسهال استلا مده تن
باشد رک الحلا کشادن آب لسان الحمل آب برل خرفه **داروهارا** اسهال معده
الربیب رطوبتی لزج باشد انذر معده قی و یا یارج فینفرا استفرغ کردن
حب صبریس کوارش جوزی معجونی مختصر سفوف حب الزمان کوارش
لندر محموس امر و سیاححرز سفوف خشخاش معلنا سفوف عود حقی

له اسهال بلغمی باز دارد حتی دیگر همچون سودمند و اگر سبب حرارت معده
تولد صفر بود شراب مورد ساد، ماری نار ترش ریت غوره زیت
ریت ریواج ریت سیب طباشیر اسبغول بریان کرده کلار منی صنع بریان
روغن کلردوغ کاو آهنتاب با طباشیر و تخم کل سرخ تراب بام یان کر باب ساق
مخته کشته دسی بخته و بسرله جاشنی کرده با ملا مسلول با پوست
بسرله بخته ساق و غوره خشک با خای مرغ نیم برشت کوارش طباشیر
ثوارش ساق و اگر سبب اسهال صفر بود و از آن بلغم هلیله زرد و جبهه الرشال
حب الاتس ساق ثمره الطر فاسک اینسون تخم لسان الحمل نار پوست دم
الاحوین اب باد یان نل بریان کرده کشیر خشک بریان کرده انار دانه
داروها سبب اسهال ضعیفی قوت ماسله معده بود بسبب رطوبت لرج
له بر سطح معده آلوده باشد فی استفرغ رطوبت بس کوارش خرنوب اقوام
کلنار کوارش خوزی کوارش کندر ام و سیاح جزیا سفوف عود قوس که
اخلاط آن فرصت و طراش کلنار تخم کل ساق بلوط بریان کرده بز
بسر که ترک کرده و بریان کرده خرنوب نبطی مویر بریان کرده ریت آبی
سبب ضعیفی قوت ماسله بشرها بود که بر سطح معده بر آید رک با سبنوزن
بر ساق حجامت کردن قنوع هلیله زرد استفرغ کردن بخر ما هندی و
روز صنع عرب و اسبغول بریان کرده و روغن کل باب سرد می دهند **داروها**

اسهال سوداوی رل اسلیم زدن استفرغ بطبوخ اقیون بس سفوف
حب الرما ددن بدین اخلاط حب الرمان بریان کرده بھمن سرخ بریان
ژده زرباد بریان ژده طباشیر تخم سداب شاهسفرم بریان کرده کرج بریان
ژده سفوفی بدین اخلاط کندر سعد حوز السرو سک ثلث بغدادی ریت
با شراب ثمن دهند **داروها** اسهال معدی لزلق الامعالویند و اگر سبب
رطوبت باشد اندر روده ها ایارج فیقتر حب صبر اطریفل بزیرل شراب
افستین سلکین عضلی مسه خندقیون ثوارش خرنوب باب عوسح
ثوارش ساق باب خرنوب تر ثوارش خوزی با شراب مورد ضما دها
اندر کتاب سادس یا ژده شده **داروها** سبب زلق الامعا بثرها بود علاج بر
معدیه علاج جسر اینست دوع ترش آهن تاب ژده با طباشیر بزیر الحاضر سید
باب ساق سنل تاب کرده ریت غوره با طباشیر و بزیر الحاضر و شکر
آب انار ترش یا شکر و نی شکر سفوف طباشیر باری آبی کشکاب از کشک
جو بریان ژده و کا ورس کندر بارو غن کل کشکاب از کشک جو و کرج و
بریان کرده ضما دله اندر کتاب سادس وصف کرده آمده **داروها** سح و ذو
سقطاریا اندر ابتدا سح چهار درم صنع اعرابی کو فته اندراب سرد حل کرده
کفایت بود کل بر کل سرخ بزیر الحاضر بریان ژده صنع عرابی کشیر انشاسته
اسبغول بریان کرده تخم شاهسفرم بریان کرده تخم لسان الحمل بریان کرده

روغن کل ریوند چنی در آب لسان الحمل اقراص ریوند بدین اخلاط انبر
 باریس خم کسته عصاره لسان الحمل کشاب حب الاس و ابی اندروی بخته
 با کل ارمنی داروی قوی حقه دیگر حقه دیگر طبع مایه شور حقه ۱۸
 گردن اقراص زبرنج بدین اخلاط زبرنج سرخ زبرنج زرد ابل قوط سوخته
 اقایا عصاره لسان الحمل **نسخه** ذکر زبرنج زرد نان خربزه قوطاس سوخته
 اقایا لسان الحمل **نسخه** ذکر زبرنج زرد نان جوهره قوطاس سوخته زبرنج سرخ
 عصاره الحیه التیس مرد اسنگ رب غوره اسفنداج اهل **و اگر** سبب سبب
 شور بود داروها ازین نوع باید صمغ عربی مصطکی هلیله کابی بروغن کابریان
 کرده حب الرشاد بریان کرده انیسون ریوند چنی خم گز فش ناخواه حب البلسان
 زیره مدبر کرده بریان کرده صمغ بادام **و اگر** سبب دو سطر یا کشاده شدن
 رگ باشد داروهای اقراص هربا شاید و اقراص کلنار و اقراص بسد **و اگر**
 سبب رطوبتی باشد له رطها پست کند تا کشاده شود تریاق بزهر فلونیا
 رومی فلونیا پاریسی سحر **دارو** زحیر اما آنج در شرابها افتد اسبقول
 بریان کرده رب ابی روغن کل صمغ عربی صمغ انبر و صمغ ابی صمغ عنبر
 کل ارمنی بزهر الحاضر خم خطی بسد هربا و دع سوخته **و اگر** سبب سبب
 بغم شور بود معلیا تا بدین اخلاط هلیله کابی بلیله آمله هر سه اندراب ابی
 جو شایده بسرخش کرده و بروغن کابریان کرده مصطکی کل ارمنی خم کابریان

خم کند ناحب الرشاد هر سه بریان کرده و آنج اندر ساقها و طبعها افتد و
 اندر بخور هارم اسنگ سبید اقایا کلنار ماز و اسفنداج شب یانی بسیار
 صمغ دم الاخوین کل ارمنی کند زعفران حضراتیون کل عدس سماق خربزه غلبه کوبیده

داروهای مقعد

مست ششم

و شرح داروها پستی و پیرون آمدن مقعد کل سرخ عدس مقشر پوست
 انار ترش جفت بلوط حرنوب برل مورد اگر از سردی بود داذن مر
 خشک ماز و بریان کرده بروغن زیت آهن پاره آهن روغن خم ریخ زرد
 مغز زرد آلود و غر مغز شفا لوانی در آب پزند و در آن آب نشینند
 و همان ضاد کنند **دارو** ها که در ورکند اقاع انار ماز و بلوط صدف
 سوخته قوطاس سوخته و دع سوخته خالستر سرطان هنری عصاره
 الحیه التیس شاه بلوط خالستر بلانس طن اقایا اسفنداج شب یانی **دارو**
 اما س گرم کل سرخ عدس مقشر برل غلبه دار و در آب غلبه
 میزند و مرهم کنند بار و غر کل و طلی کنند **دارو** ها مقعد پیرون آمدن
 و ریشا شد سرب سوخته و شسته کل سرخ سماق مرثاب انلوری
 قابض که داروهای قابض اندر او بخته باشند **دارو** ها شقاق الزحرارت
 و اما س گرم باشد بسبید خایه مرغ روغن کل هرد و اندر ها و سرب
 سوده طلا کنند مرهم کافوری مرهم دیگر اخلاط مرهمها موم سبید و غر

سبیده از زیر مرد اسنگ پرورده نشاسته افیون کا فور قلمیاسیم
له اندر آب خیار آب گسته آب عنب الثعلب **و اگر** حرارت سخت قوی
باشد موم زرد روغن گند پیه بط مغز ساق کا و لوهان اشتر
مقل مغز ساق لوزن پیه لوزن مویای بسیاسه لشران و فای تر
پیه مرغ خانی خیرجو با مغز ساق کا و سوده خیرجو با نشاسته خیر کند
داروها اما س سرد بر ل گریب پیه کا و سرد اسنگ پرورده سبیده از
موم زرد پیه بط پیه مرغ خانی رغن زردان زرده خایه روغن گند روغن
خیری روغن سوسن روغن مغز زرد آلور و روغن مغز شفا مقل طبع بالو
واکد ملک مقل بالو هان شتر سوخته دود لردن داروهای که بخورد
جب مقل لوارش مقل منحه دیگر قلیه کند بلو هان شتر و زرده خایه
مغز بادام قدق لوز هندی مویز انجیر شراب مویزی لهن مادادی بسیار
شراب دوشابی بادادی بسیار **داروها** غارش مقعد اگر سبب آن کرم خورد
بود علاج آن سیسندرا اندر جایگاهش یا لورده آمده و اگر مقدمه ناسو
بود بر ل با سلیق زدن بر میان دوسرین حجامت کردن بمطبوخ افیون
استفراغ لردن و انجیر جایگاه غارش نگاه دارند مقل اندر روغن زرد
تغ حل کند شب یانی بریان لورده قطران بر ل مورد شونیز کوز خسته
بابوست زوفای خشک پیه بط عطاره بودنه صبر زهره کا و عصا

سداب روغن پید انجیر سر له آب انار ترش **داروها** با سور آخ زده
ضماد و سرهمها بکار آید با بونه ایتل ملک خم کمان حلبه خطه مقل زعفران
افیون سفح روغن سوم سبید زرده خایه مرغ اسفیداج بیه بط
روغن کا و کند نار و روغن لوز مار نخته سلیمغ میعه تر و روغن مغز
زرد آلو چند پید **سرداروها** له ناسور را که متلی باشد یکشاید آب یاز
تر زهره کا و بجه عصاره خور مریم تخم حنظل مغز بادام تخم بجم سرشته
مقل با تخم حنظل عرطنشا و مقل بجم سرسته سر لین لبتو **داروها** که خون
دارد فلقطار مان و اقا فیا کند مردم الاخوین شیاف مایشا کلنا سید
خایه مرغ و بر خر لوش خانه غلبوت بر ل مورد خرنوب بلوط شب
یانی انار پوست **داروها** له ناسور را خشک و لاغر کند و پف کند شراب
قابض شستن خالستر لوز سر و خاکستر جنت بلوط خالستر تخم حنظل
هر سه در و لردن فلفلون بوسره زرد لران سل دم الاخوین کند
کلنا رماز و سرمه اقا فیا شب یانی قسطخ لبرخ هزار اسفند خرد
لورده روغن گند روغن نریت روغن زنبق زهره زرد و سوخ نوشا
ذراغ روناس آب تخم خربق سیاه آهک شحار مویز قنالحار سر له
قطران روغن انجیر جنائک در کتاب معلومات اندر جایگاه و صف
لورده آمده سرماهی شور پیز خشک لهن و بال ماهی شور شونیز خرد

تازه عصاره آن اسنان سر عسل بلاد سور بخان غم حنظل فرنیون
 نقط سیاه غم گوسف غم خر زهره بر گرز زهره خارش بکین غم الکلان
 ثم کند ناسفل رشت هزار استد بر گرز مور خر بوب بلوط شب یانی
 انار بوس **داروها** له سوزش و درد بنشاند عصاره خبازی باید که جاب
 کل سرخ و زرد خایه مرغ روغن کل عصاره مداب عصاره برک لسان
 الحله کل محتوم فرطاس سوخته **داروها** بجوینها و جها له خداوند
 سود دارد اطریفل مغلی جب مقل سفوف هلیله سیاه سفوف جب الحله
 حتی له خون آمدن از ناسور باز دارد حتی دیر حب مقل سخته دیگر
 سفوف اقراص طر با مجون الحبت مجون مقل داروی دیگرسابی له خون
 باز دارد گوارش له خداوند بواسیر اسود دارد مجون برملی حب
 سندروس مجون مختصر این همه اندر کتاب معالجات یاد کرده اند
داروها له باد ناسور بشکند آغ اندر کتاب معالجات یاد کرده آمده است
 جهاست و سفوفست و لعوق و حقنه و اخلاط این داروها صبرا
 هزار اسفند جاوشیر اسق غار بقون عصاره غات حب الیسل سکنج
 ثم حنظل مقل آب کند نازر بناد در روغ هلیله سیاه بلیله شیطرج
 هندی عاقر قرحا نو شاد در بیل دار بیلیم کند ناخست الحله مد بر
 ثم سپندان حبید ثم کنتر ثم گوسف غم ترب ثم کند ناغ پیاز غم حلیله

نج لبر سعت باری سنبل قرنفل دارچینی حب البلسان بیل سپید اسارون
 سلیمه قصب الذریره سعد حب الاس زنجبیل قرفه فاقله آب سیر تراب
 کند نا الیبن روغن شیر بخت روغن جبه الحضا باید **داروها** اما
 حراج مقعده سپیده خایه روغن کل اندرهاون سرب مالیدن مردا
 نشاسته اسفنداج موم روغن کاپیه بطر روغن شیر بخت نان مایه
 اندر آب پخته باز زرد خایه مرغ و روغن کل و نان مایه بخته باغوا
 وافیون و متجته و الر اما سخت شود مرهم دیاخون بار و غر کل
 مرهم با سلیقون باز زرد خایه مرغ بر گرز چقدر و آرد حلیله بار و غر کا و
 و سرشته **داروها** ناسور اقراص بلند بقون سیاف عرب له بر ناسور
 گوشه چشم بکار دارند صبر مردم الاخیر عتر روق کند زنگار مرهم کلانر اک سپید
داروهای گرمان **ست و هفتم**
 خرد و بر رگ له در رود ها تو لد کند و آنرا بکشد و ضعیف کند فراسیون
 قردمانا شمع تر مس سلیمه بودند عصاره او نفع قسط اقمون قبیله
 کافیطور قنطوریون مشک طرا مشیم ثم بادیان سعدا فستق بادام
 تلخ الکلان پس له پرورد ثم گوسف غم ترب بوس درخت بده له تازی الع
 گویند بریره بریان گوده فیسوم انیسون ثم گوسف غم ترب غم راسی
 کل سیر ثم سرق بلاب سفایح حب الیسل برنگ کابی روغن تربت

بنای زبالاتفاق گویند صبر شحم الحظلماز یون خرما بوره خسته
 غایت نیک هندی نوشادر زهره کاو آب کامه **داروها** مغدلو
 سرد سکنجین بزوری تخم گزنه سکنجین ساده گز بادوغ کشنیز
 سه بام داد سه درم گوشت و پخته با سحره فلفل بزرگ شفتالو عصار
 عصاره بزرگ شفتالو بجم گزنه پوست بجم درخت نوت طبع بوست درخت
 ترش طبع از خداوند علت راتب آید آب گشته آب طلسم و آب
 گزنه آب با سکنجین گزنه سرله پرورده خر نو بسیار خوردن تخم خر نه
 بسیار خوردن و الراسمال باشد آب لسان الملل خشک کرده آب سما و طرا
 کل محتوم اندر شراب انکوری کل سرخ که بنای المغره گویند خور
 بقول بعضی طبیبان خشک داروها ضامدها تریاق بزرگ طبع بر شلم
 طلا گردن بزرگ شفتالو گوشت شونیز سرله پخته فلفل سرد
 گوشت در آب حظل یاد طبع تخم حظل ضامدها له در کتاب معالجات وصف شده
داروها **قوی** **سست و هشتم**
 و در دشم داروهای پختن ناف و درد شحم الرسیب تولد بادها بود تخم
 بادیان زیره ناخواه هر سیه اندر آب یخوشاند و آن آب با شراب
 لهن کسد دحور تا تخم سداب و ناخواه و جت الغار و جت سکنجین
 ایارج فیترا و الرسیب خلطی نیز صفرایی بود فلو سرخیا رشنبر و غر

۱۷۶ عنب الثعلب یا در الوطیع بنفشه خرما هندی باخیا رشنبر و شیر خشت
 آب انار شیرین با شکر و روغن بادام کشکاب با شکر و روغن بادام و اگر
 سبب خلط لزج بود ایارج فیترا اندر طبع تخم گزنه و بادیان بحرنا
 فلا فلی حب البلسان و حب البان هر دو گوشت با ناخواه در آب گرم
داروها قوی که سبب آن فصل خشک بود شکر سرخ بایندر و غر شربت
 انجیر سنی مویز دانه پیرون گرده سفستان فلو سرخیا رشنبر و غر
 انجیر ایارج فیترا یا انجین شیر تازه بلباب شراب انجیر ماسحه
 تخم قحان حله حب الرشاد ترکیب د شامه از تخم معصفر و کند نانطی
 سبوس آب روغن شیرینجنت و بایندر طبع چغندر بایندر درم پور شاف
 از شکر و بوره و نیک حقه انجبه و تخم کتان و خطمی و بابونه و انجیر
 و سفستان و سوسن و شکر و روغن کفد و نیک هندی و زهره کاو
 و الرحرارت غالب بود شراب بنفشه شراب پیوه شراب الکو شراب
 کاکج اسبغول در جلاب بزرگ جعندر روغن بادام **داروها** شیاها
 پوره نان نیک بایندر شکر سرخ تخم حظل اترروت سفو یا سکنجین
 جاوشیراشق صابون زنجبیل سفاقل بزرگ سداب خشک تخم سداب زار
 اسفند عرطینشا ترب تراشیده بر سنگ شاف و بعل الوده **داروها**
 حقهها زیره تخم کتان حله معتر تخم معصفر انجیر سنی سداب شیت

برگ جگند بر برگ گوب سبوس کندم برگ خطی بادام تلخ عناب سنستان
 بخ سوسن برگ درخت عارسلین مقل اشق جاوشیر چند پید سترنگ
 نقطی مایند روغن کل کلانه آب کامه البین روغن سپه بط پید مرغ تخم
 پید انجیر تخ خطی پیه کبوتر حبه اکمل ملک بابونه پیه کوزن تخم بادان
 تخم گزنه تخم شبت انیسون بوره یعه تر و غن زیت عرطنه تخم
 حنظل نوشادر **داروها** مسهل مفرد طبع لبلاب طبع بقیه حلیه
 تخم پید انجیر روغن پید انجیر تخم حنظل سقونیا مصطکی سلینج صبر شیر
 شیرم مقل بوس شیرم خرماز عنبران اتر روت تر پید تخم گزنه
 سوزین کرک رود گوت چند پید ستر بقیه خیار شیر بر ترب السوس
 نگ هندی البین سرخ بوره **داروها** مسهل مرگ برست کتاب معانی
 ایارج فیکراعسلی ماء الاصول با حلیه تخم پید انجیر جی که زود اسهال
 و قوبلغ ثقی و یغنی و یخی را بکشیاید جی دیگر جی اگر شربتی که در دنیا
 و رودها را سپرد کنند و شکم باز گیرد جی که زود اطلاق کند جی قوی
 که زود اطلاق کند جی که در حال درد قوبلغ بنشاند و بر آن چند ساعت
 اطلاق کند شربتی که انرا کراهتی نباشد حب اللؤلؤ حب سکبج حب الاماؤ
 معجونی که بوقت ضرورت دهند قوبلغ صعب را بکشیاید معجونی دیگر همه
 انواع قوبلغ را بکشیاید معجون خیار شیر معجونی که خواب آورد و در

۱۷۷ و قوبلغ بکشیاید رب لاسه شهر با وایان مسوی سفر جلی مسهل کواش مندی
داروها ضاد و یکید ملک البطم تر بد میو نوج عاقر قرحا مرزنگوش حباب
 بنز الاجزمه بر مس خشک تخم حنظل سقونیا روغن زیت العارنه هره کاخربق
 لجنه افستین سوم پیه بط ما هودانه توپال مس مغز تخم معصفه ازین
 تخم تخم گزنه ناخواه حلیه روغن شبت روغن قشالمار روغن خردله باو
 و چند پید ستر **داروها** حقنه قوبلغ بادی حاشاز و فاختک سداجشل
 ستر و ج تخم سداب تخم محلیست تخم پید انجیر بابونه خشک قطوریون
 تخم گزنه تخم بادیان ناخواه الکدان فطر اسالیون عصاره سداب عصاره
 بودنه روغن زیتون پیه بط سکبج جاوشیر چند پید ستر الکر دمیعه تر
داروها که قوبلغ بادی را بکشیاید جها که پشتر یاد کرده آمده است حب
 سکبج معجون سکبج معجون حب العار معجون اهل کواش الکدان که اند علاج
 بادهای معده پاک کرده آمده است مطبوخی که قوبلغ ریخی را بکشیاید حب
 تنداریند هم در آب بایند و روغن شیر تازه سرحت نامغت **داروها** حنه
 قوبلغ که از آماس روده بود مرگ باسلیق و رک مابض زدن ماصافن اخیار
 باشر لعاب اسغول باجلاب شراب بقیه آب غیب الثعلب بآب گسنه
 آب خطی آب انار ترش و شیرین همه باخیار شیر و شخت و روغن کل باجلاب
 ولعاب اسغول والوسیه اندر جلاب آغشته **داروها** حنه قوبلغ که

از آماس تولد کند کشکاب باخیار شنب و شیر خشت کشکاب بنفشه
 و سفستان در وی پخته آب غلب و آب کالغ با کشکاب روغن
 بابونه با کشکاب شیر خرد باخیار شنب و روغن بادام روغن شیر
 اوقیه در لعاب خبازی و خطی و دانه آبی بایک اوقیه بایند و یک اوقیه
 روغن بنفشه و اگر یک درهم سرکین با آن لعابها بیا میزند صواب بود
 بر یک جقدر و شتر و روغن شیر بایک درهم بوره طبع خطی بسید سو
 لدم باشد و روغن بنفشه و روغن شیر و بوره و اگر ماده صفراوی بود
 اندکی انطائی با آن لسنه و خیار شنب و اگر ماده غلیظ تر باشد تخم کتان
 بابونه شبت لرب حلیه بکارد از دانه **داروها** ضاده ها، آماس برک بنفشه
 بر یک خطی تر بر یک غلب بر یک کالغ بنفشه خشک خطی خشک ارد جو
 اکل ملک موم روغن بابونه روغن بنفشه آرد باقی زرده های مرغ بریان
 لعاب تخم کتان **داروها** قویغ که سبب آن ضعیفی قوت دانه قویون
 مجریناد حور یا مشرود بطور سادر بطورس ایارج فیکر طبع سلیمه
 دارچینی بسیار خیر بوا سبل اشنه تخم لرب یا روغن بادام تخم روغن
 روغن بادین لرم زرده افادیه در وی پخته بر شکم و لک کاه مالیدن
دار در داروها کرده و مثانه **سست و هضم**
 داروها سو المزاج لرم که در زرده بدید آید راحت جستن و اسپودن روغن

۱۷۶ روغن کل با اندکی پندل طلا کردن آب تخم خرمه سلبین آب خیار و روغن
 ترش شراب کو استغراغ بطبع بنفشه و سفستان و اخوان آن
 آب لسنه و غلب و خیار شنب آب انار آب چها باشد کشکاب
 روغن بادام ضاده ها از اسغول آرد جواب کشیز تر سر لرم روغن کل آب بر
 خرفه آب عصا الراعی بنفشه نبلو فردا روها سو المزاج سردی و داروها
 وجهاله در علاج قویغ بلغمی یا لرم آمده است **داروها** لرمه لاغری بادام
 مغزستق مغز حبه الخضر مغز لوزی مغز قدق تخم خنکاش می باشد
 و خود و باقی و لویا هر سه اندر آب بسید با جها جستن به مرغ
 بط سپه کرده بزنان سپه آلد با مغز هاله یا لرم و اندکی تخم بادیان
 نخیل و لک مغز حقه از طبع سر بزد و لوبو ترچیه و روغن دینه
 سپه لرمه **داروها** آماس لرم از سپرون بکارد از دانه حقه نرم وضاد
 بنفشه و آرد جو آرد باقی خطی ضد لشف مایشا تراشه لرمه و اب
 الغلب روغن کل لرمه غط باشد حتی پوست خنکاش اندر و افکند و اگر
 آماس صفراوی بود ضاده از موم سیند و روغن کل و روغن بنفشه آب لسنه
 آب لسنه تر آب بر خرفه و کلاب و اندکی سر لرمه سازند و با جدر
 حلب و بابونه در افرایند و آرد جو بکا هتد و روغن شیر و سها کند و با
 بابونه و خطی و قیصوم اندر روغن زیت و بشم بارها بدان تر می کتد و بران

موضع می دهند و اندر ضما دها تخلیل کنند آرد گندم ناخته و بر کوبیده
 بر کوبیده و بخت سوپن و شبت و خطی و بابونه و انبلین و سر و غیره
 و پیه بط و پیه مرغ زیادت کنند و اگر ساد نراند الجیرستی در میان
 بزند چون عصیده و بران موضع دهند و اگر مازنیون و ارسا تر گند
 قوی تر بود **داروها** شرابها آما س گرم کنند و خیار شیر ما الجیر شراب
 بقیشه شراب غناب که دروغ غناب و تخم خفشاش و کشنیز خشک و
 مقشر چخته باشند آب خما با سنگین و سر و غناب دام در کشکاب و بران
 خما آب تخم خرفه با سنگین لغا با سبغول با جلاب آب نیم گرم شرابها
 دام استغراق بطیخ هلیله و با خنتر استغراق بطیخ الجیر و غناب
 و سفستان و بخ بادیان و بخ لفس و خیار شیر و هرگاه که آما س چخته
 شود و ریم پدید آید بنا دق البزور سفوفی که ریم را پال گند قوی که
 و مثانه را پال کند هر سه اندر کتاب معالجات یاد کرده آمد **داروها**
 آما س سرد بلغمی متواتر کلکین عسل شراب الدن لعوق خیار شیر
 حفته که در کتاب معالجات در جایش آمده حتی که هم در اینجا مذکور است
داروها آما س صلب سودای ما الجیر ک سنگین انیمونی که طبع اینها
 حقه های نرم محال ضما د ابوالحسن برخی می گوید ابو ما هر صبت بکار
 داشتن اخلاط حقه خشک اطراف کوبیده جفنده خطی در هر بیت

سبوس در صربسته الجیرستی بر سیاوشان تخم خیار و خیار بادرنک
 تخم خربزه زرده خایه مرغ و روغن شیر اخلاط ابو ما هر تراشه
 گدو و تر و تراشه خیار شلوفه بید بر کوبیده و آب
 بکشند و آن آب در هاون اسرب مالند مال بود شود و روغن بقیشه
 بر چکانند و بار مالند و خرقه گمان بدان تر کنند و بر موضع گدوده
 اخلاط ضما د یلر تخم گمان حلیه تخم خیار شبت بابونه خطی مقل اشق
 علك البطم ماسح **داروها** آما س جلر صلب شود هم اندرین باب نافع
داروها آما س صلب که از آما س گرم با سرد بصلی باز گردد حفته نرم که
 یاد کرده آمد ضما د یلر که یاد کرده آمد و هرگاه که آما س ریم کند کشکاب
 شراب بقیشه که با شراب الجیر خیار و خیار یارک و تخم خرفه و تخم
 گدو هر سه روز بخ دریم پال گدو و هرگاه که ریم باز ایستد سبوس
 بار و غناب دام و شکر با العسل مسله و انبلین اقراص کاف با شیر خند
 سفوفی که ریم مال گرفته را بپشاید و پال گند ضما دی که ریم باز گشته
 بپشاید و پال کند شرابی که گدو را پال کند سفوفی که آنرا مجموع گویند
 ضما دی که اندر باب معالجات وصف کرده آمد **داروها** بیره و جرب
 گدو و جله آلات بول رک با بلیق زدن و بجات گدو استغراق
 حفته اخلاط حقه خشک بابونه اچل ملک کوب اطراف چلند تخم

معصفر تخم ثنائی تخم حلیه سیوس لندم خطی سفستان عتاب کشک جود
روغن نعشه شکر سبید نک سفوف البزور اخلاط سفوف تخم خار
خار بادرنک تخم خرزبه نشاسته صمغ گلاب تخم خشنخاش بزر البزور
السوس تخم خرزبه بزر قطونا شربت سه درهم با شراب الجیر و آب شانه
شراب شیرین شاف ایض اندر چکا تد با شیر زمان و روغن کل
لوژد نشستان آب اهنکران خوردن آب لوژد اندروی جوشانیده
اندک اندک خوردن طباشیر تخم خرزبه صمغ نشاسته گلاب ریونده
زهر شک ما میران حنی کچند سبید بریان ژده لوژد خوردن بر شراب
طبرزد تخم خیار خیار بارنگ شیر خزاندرین علت نافع است و داروها
زداینده را اندر جرب ژده و شانه متفق بزرگست چون ماء العسل
کشکاب با الکلین طلیح با الکلین آب تخم خیار و خرزبه بای تحت **دارو**
بول خون رگ با سلیق سفوف کاکه اخلاط طبریا ریونده چینی این
لندر طین مختوم طین قبری نشاسته گلاب صمغ عربی کاکه ککام
محرق بسد عقیق باب لسان الحله مرشته شراب مورد شراب غوره
شراب ریواج شراب عتاب شراب کاکه تخم خیار و خیار بارنگ
تخم خرزبه تخم کد و سلبین سفدرجلی کشکاب با شراب خشنخاش اطعمان
رامک افاقیا کدر بلوط اقراص طبریا اقراص شب قوس دیگر قوس دیو

۱۶۱ شربت هاله اندر علاج خون صرف و بول عسالی وصف ژده شد
اخلاط اقراص و شرها طبریا صمغ گلاب عصاره الحله البزور
لندر تخم گلاب افسیون شب یمانی کثیر آدم الاخوین خشنخاش صمغ
الوساسک عصاره بزرگ مرد عصاره کل تر عصاره بزرگ اسپغول
عصاره بزرگ لسان الحله سرد و کوزن سوخته **داروها** ضماد و
عسل مقشر آبی لویی سبب لویی جب الاس تخم خشنخاش پوست خشنخاش
عصاره بزرگ مورد ترا قاقیا کلنار سماق مانو و لوز سرد و کل سرخ نار
بوست و الرزخی افاده باشد اندر ضمادها از حصص صبر متراکب
اقاقیا سرد و کلاب باید ساخت **دارو** سبب علت سوء المزاج
و خشک بود طلیح سریره و کبوتر چیه و روغن زردینه حقه باید کرد
و پیه اکند که در باب لاغری وصف ژده آمد سود دارد **داروها** بسم
شدن خون اندر ژده و مجری بول و شانه مروقر دمانا عود فانی
حب البلسان اطفا را طیب پندر مایه خوش غار یقون زراوند طویل
شب فو مو الجبل حلیب اشق سککین ساده سککین عضلی بابونه مدای
و خود آب آرد خود سیاه خاکستر جوب رز و جوب الجیر طبع مقصوم
طلیح شع اطراف کرب و اذخرو سرکین کبوتر ماء الاصول و غریب الجیر
داروها در شک شانه بکار آید آب کرفس آب ترب **داروها** که فرجه

گردد و مثانه را بشوید و پاک کند آب نمکها جلاب ماء العسل مسحه ماء
 الاصول از بخ بادیان و بخ گرس و اخگر مغز چغوره فطره سالیون تخم
 گرس انیسون و مورا سن خشک تخم کمان مای محته شیر خراب تخم بادیان
 زوفا خشک **داروهای** که در دهنشاند بزره البغ مع لفاح مشور الفاح
 انیسون پوست خشکاش شیاف ابصر شیر زمان روغن کل تخم گوک تخم
 خرفه شراب بنفشه شراب خشکاش اقوام کایح اخلاط ان تخم خیار
 کلارنی صمغ عربی گندرم الاخون تخم خشکاش بنفید مغز بادام شیرین
 ربت السوس مسسته کنرا تخم گرس انیسون کایح تخم بادیان زعفران
 بزره الحاض کذر **داروهای** که قرحه را پاک کند و برویاند گندم صمغ
 عربی مسسته طین ارمنی طین قری طین مخنوم تخم خشکاش بنفید و سیاه
 بزره البغ ورد احمر کلنا و طباشیر سماق طرا گندم ریوند چینی آب لسان
 الحمل دم الاخون حب الاس قرطاس محرق حلب العلب و دع محرق بنفید
 مروارید طین قیولیامغسول بسد سرون لوزن سوخته مقل تخم
 خیار تخم خیار بادرنک تخم خربزه تخم خرفه تخم گرس انیسون زوفا
 دم الاخون اسفنداج ارزن شسته و خشک گردد اهک بسوله و آب
 شسته چندین بار قرطاس سوخته حب الاس صمغ البطم شب یانی افاتیا
 تخم خطی تخم خیار زی غوره خشک کل پاری ضمیر فرس مغز چغوره مغز بادام

شیرین تخم گدو شیرین رامک کایح فطره سالیون سعت بارسی طلق
 انیسون ربت السوس شیر خر عصاره لسان الحمل **داروهای ضما د آرد**
 جو تلک بغدادی کل سرخ کلنا رخصض ساف مامینا برک سماق خرما
 قصب برک لسان الحمل برک مورد آبی ترش سیب ترش برک عویم خرزوب
 بنعلی انار پوست میعه ترپه بطموم بنفید روغن بنفشه **داروهای**
باد در مثانه افتد روغن بد اجیر ماء الاصول داروهای که در علاج
 قولنج رخی وصف گردد آمده است روغن بان چند پید ستر حلت خشک
 و غالیله مالیدن عصاره سداب بامشک و روغن بان بجزی قضیب در
 حکایدن حلت مار و غن سوسن و مانند آن اندر چکانیدن سداب
 بودند شب چند پید ستر ضما د گردن تخم گرس انیسون تخم بادیان سعت
 بیل سلیمغ مانند شیاف گردن **داروهای استرخاء** مثانه تریاق بزرگ
 مشرود بطوس محرنیا امرو ساقونی دوا الکرم سحر کذر شلوه
 اخوان تخم سداب تر و شلوه آن در آب سداب محته و پالوده خوردن
 و در بجزی بول چکانیدن محکمت و تخم آن و زیره و جاوشیر ضما د گردن
 و طبع آن خوردن و اندر چکانیدن روغن سداب روغن قسطر و غن
 حب الفار و روغن ناردین با چند پید ستر و حلت و مارزد و جاوشیر
 در حکایدن و مالیدن در آب لولر و آب در انشستن **داروهای**

۲۷
تقطیر البول بلوط علك شاخ راسن خشك تخم حلب سعد فوفه خاویجان
وج هر باجند پید ستر قسط ماشا عاقر قرحا حب الرشاد بھمن سرخ
المر سندروس قرفل هلیله کابلی بلیله آمله هرسه بریان گرده
برگ مورد خشك برگ شبت برگ حنا کلنا زریه لرمانی لادن
خرمای هندی قاقله شونیز تخم سداب مروغز پید الخیر مومیای رور
زنبق تریاق بزرگ مشرود بطوس سحرنا اطریفیل لوجک باحرنا
واندلی بلوط و علك شاخ بھمن سرسده حب الاس و بلوط ساو گلد
زیره لرمانی راسا راسا هر بامداد سه در مسك سفوف گند
اطریفیل بزرگ همه داروها له قوت باه زیادت گند **والر مزاج لرم**
بود گشکاب باروغز کل آب لسه آب لڈ و باطباشیر اسفغول بروغز
کلجرب گرده باجلاب شراب بتقشه شراب خشخاش با شراب عو
لر با شراب ریواج بنادق البزور باجلاب عرق آوردن اندر لرمابه
داروهای عسر البول انزاله سبب آماس لرم بودرگ باسلو زند
و شانه بروغز بتقش حبیب دارد و علاجهاله ازین پیش در یاب یا گد
آمده است بکار دارد **انزاله** سبب آماس سرد بود مروغزهای محلل
اندر قضیب چکانیدن ضادهای محلل بر زهار خادن علاج آماس
گروه سرد کردن **انزاله** سبب مادی غلیظ بود ماء الاصول باروغز

۱۶۰
پید الخیر محذینار و غزنار دین مروغز بایمن و و غز سداب باجند
پید استر بقضیب اندر چکانیدن اخلاط ماء الاصول تخم لرفس تخم بادیان
انیسون تخم لرفس بادیان لرو یا ناخواه زیره سنبل کل و ح فوفه ریوند
حبی میو زنتی تخم سوسن الخیر بستی **انزاله** سبب قروح شانه
باشد داروها انزاله گرده آمده است **انزاله** سبب عسر البول گردادن
ریم باشد اندر شانه فی حقه نرم از حطی و تخم حساری و تخم کتان گند
جو و سیوس گندم و خیار شیر و مروغز بابونه و مروغز شبت و باخر
اندر تن حقه بوره ماسد زیادت گند **داروهای ضادی** لرم راپال
گند اطراف لر ب برگ جعدر حلیله اچل الملک بابونه سازخته
ارد باقی آمد جو آرد نخود سرلین لبو تر و غز زیت و غز بابونه
روغز شبت آب نیم لرم داروها و شربتھا لرم از شانه پال گند
اچل اسارون حماما ناخواه فطر اسالیون تخم لرفس فوفه سنبل
بادام تخم خد بزه در اینج اشق آب لرفس آب ترب آب خواب
خشک آب بادیان بنادق البزور سفوف و قرص لندر داروها
اماس گرده لرم یاد آمدست و داروها که سنگ و ریک از شانه پاک کند
شانه راسو سرطان فوری تریاق مشرود بطوس امر و سیادو اللرم
سنگین عضلی **انزاله** سبب عسر البول بسته شدن خوز بود

اندر مثانه نطوطها و ضامدها از هزار اسپند و مشک طراشید و بپزد
و عاقر قرحا خردل و سرلین لبوتر و حب الغار و شب یاقانی حماما
اگل اللک و آرد نخود سیاه و بابونه دو قوطم ترب تخم لوفس بویستانی
و لوی و طبع لرب روغرسوسن روغربلسان سلیم مقلجا و شیر
وج موم پید بط روغرسنست **و آنرا** سبب عسر البول و طوبت لرج باشد
سرلین لبوتر دستی سرلین موش بامویایی در طبع شبت بول لود
بقضیب اندر چکاند سنگدان مرغ لکه آنرا بتازی الرحم لویند ماک
ماشر خردل عوق اسقید آب لوفس آب ترب روغربادام **و آنرا**
سبب عسر البول باز داشتن بول و ضعیفی قوت دانه مثانه بود اند
اب کو کرد نشستن و ضامدهای نرم کتده بر نهادن و روغرسنست
مالیدن و اب ها باطریرون لوفس **و آنرا** سبب عسر البول و
المزاج سرد بود و باطل شدن حس مثانه بود تریاق مشرود بطوس
محذیاد روغرسنست انجیر باماء الاصول روغرسنست مالیدن در طبع
بابونه و خطی و خسک نشستن طبع افادیه بجای آب دادن چون
سلیمه دار چینی سعد سنبل قرقر ساسه و هم بدین طبع لید
لردن و هم از بر افاده مجنون ساختن و هر بامداد دادن **علاجهای**
لنجانصیت سود دارد در عفران ناسوده یک شاخ بجمری قضیب نهادن

شبت لدر جامه مردم بود بجمری قضیب اندر نهادن مثانه لوسفند
لشن سوخته و سوده با شراب شیرین لبوتر لکه بکشد و سپینه
او بشکافد و بلری بر نه ها رهند و خون آن بر نه ها چکانند نطوط
بتراشیدن و شیاف لردن چند پیدستر و مشک بار و غرسداب
اندر چکانیدن نه هره حیوانات اندر چکانیدن بوره ارمی
نک بجمری بول اندر نهادن **داروهای حرقه البول** فی لردن رک
باسلیق نردن بر فرد لمر کاه حجات لردن بنادق البرور سداب
بنفشه شراب خشخاش شراب کالنج شکاب روغرسنست روغربادام
و جلاب تخم شاهسفرم با جلاب شیاف ایض با شیر اندر چکانیدن
اخلط بنادق البرور اینست تخم خیار تخم خیار بادرنک تخم لود شیرین
تخم خرفه تخم خشخاش نشسته لثیاریت السوس بر نه البغ الا بیض تخم
خر بره صمغ دم الاخوین لذر افیون تخم لوفس مغربادام شیرین
کل ارمی پوست خشخاش **داروهای د باطس** شکاب غلیظ
سرد لردن و روغرسنست چکانیدن اسپغول و شلردن آب خیار در آب
انار تر شراب تخم خرفه ناب انار تر شراب لود و بریان لردن رب ابی رب
ریواح رب غوره حمض ترخ دوغ کا و قرص کا فور قرص طباشیر
فقاغ لکه اناب دوغ ترش و آرد جو لکندرک با سلیق نردن فی لردن

لرمایه و عرق آوردن حقه نرم کردن **داروهای سلس البوق**
 بلوط تخم حلب سعد مرخا و لجنان قرنه و ج راسن خشک کندن گشتن
 خشک بر سر آرد و بریان آرد کل ارمنی صمغ عربی کلنا رشب یانی اطراف
 مورد مغز بادام شیرین مغز دانه زرد آلو تخم حبه الخضر الخمد
 سبید بایند شونیز ناخواه طهر با هلیله سیاه عدد منقش و شرب
 بریان آرد مغز خرگوش بریان اندر شراب مالیدن و خوردن در
 گوگرد و آب دریا نشستن مکنی اخلاط آن نرم گوشت و پخته با
 تریاق بنرل مشرود بطوس محرنا عدد مادرماء العسل خداوند
 مزاج گرم راقوطا من طباشیر تخم شاهسفرم ماز و سبز **داروهای**
 بول خون صرف و بول عسالی شراب عناب شراب خشخاش شراب
 ریواج شراب کالج رطل صافن رطل بلیتران از بس ضد داروهای
 قابض بکارداشته چون شب یانی کلنا ردم الاخون کیر اصمغ
 تخم خشخاش کل مختوم عصاره لحیه التیسر طهر با سرو و وزن سوخته
 عصاره برل خرفه عصاره برل لسان الحمل شراب مورد **داروهای**
سنگ و ریگ شانه داروهای این علت بعضی شربتهاست و بعضی
 میوها و بعضی ریخاها و بعضی شرابها و بعضی داروها **اما سبزهها**
 گوسفراست و گسنه و سبت و بودنه و ثسوب و بادیان و خشک برگ

۱۶۴ ترب و مسط و سب و راسن **میوها** خربزه و خیار و مغز خیار
 بارنگ و انلو سبید و الخیر تر و خشک و بادام تخم و زرد و قشوق
ریخاها لبر سبرله و هلیون سبرله و غصه سبرله و زیتون پرتو
شرابها سنگلین از سرله لبر سازند و سنگلین از سرله غصه
 سازند و آب برف و شراب سبید لطیف و داروهای منقش صمغ
 رغرور گوسفراست و افسنن سلیمه بخ خاردشتی عود البلسان
 حب البلسان بر سیاوشان بزر السادج زیره دشتی تخم بادیان
 سطاقلون آب او کما فیطوس جعد بخ هلیون سعد مصری قسور
 الفار مشهور دیون سداب دشتی بوره ارمنی حجر الیهود مشک
 طرامشیم معجون العقارب مراد العقارب دهن العقارب ایننه
 سوخته و سوده مشک امفغ خون سر خشک کرده خالستر بویست
 خایه مرغ لچه از وی پرون آمده باشد سنگ از شانه پرون
 سرلین لئو ترخوس حب اللم خالستر لرب سبطی **داروهای**
 بدرقه کتده و بوضع رسانده پیل دارچینی سلیمه **داروهای**
 ادرار کتده و یاری کتده و ج دو قو قو مواسارون ناخواه کاشم
 سیسالیوس ادرقردمانا تخم خنکست **داروهای در دشتان**
 و بالوهر آرد سازنده تخم ثمان چلغوزنه صدف تخم خطی صمغ

۵۰
 سماح صمغ گوز فلویاروی **داروهای که کرده** و شانه را که ضعیف
 باشد قوت دهد بجز سرخ و سینه زرد باد کل سوسن خشک تخم
 فلفله خشک کل سرخ صندل کلنار رب سیب رب آبی **داروهای که خون**
 آمدن از کرده و شانه که از کندن سنگ باشد باز دارد و جراحت برویانند
 ارمی کندن دم الاخوی اما قنما مغول طبر بافیون آب سماق آب ساه الحله
داروهای بیمار چاه **سیام**
 مخصوص است بردن داروهای آماس اندر قضیب و خایه و کردک
 صاف کردن بر ساق حجامت کردن بر فزود شیانها که ماده را بجانب
 مقعد آرد نهادن **داروهای** ضماد و طی سرکه و کلاب روغن کل
 عصاره کاسنه عصاره کشنیز تر عصاره گد و عصاره عنب الثعلب عصاره
 برارد باقی ارد جو برک کالغ آرد عدس نروده خایه مرغ اندکی زعفران
 بنفشه لعاب خطی سبیل طین فمول با برک عنب الثعلب برک خشخاش
 برک گوشت و با حر تر داروها بحلک با این داروها پیامیزد چون با بون
 لعاب تخم گمان سحبه ماء العسل برک گونبخته سو بردن پروون
 کرده زیره کرمانی حله خالسترده آن خرما خالستر کوبن بنطی سوسن
داروهای آماس سرد و آماس صلب اندر قضیب خایه اکل الملک
 اسحبه محصر کرده نروده خایه آرد کندم بهم سرشته آرد باقی در شرا

۱۶۵
 گشاده سحبه محصر کرده با بون پیه کرده مویزد آن پروون کرده زیره
 موم مصطی انرروت ضماد گند مسک بارو غنجد الجیر اگر بارو غنجد
 زنبق یجری قضیب اندر چکاتند و آماس صلب را آرد حله ارد باقی آرد
 خود نروده مقل تخم محکست پیه بط پیه گوساله روغن زیت روغن سوسن
 برک گونبخته ده مرغ خانی الجیر خشک برک زیتون برک سرو اشق
 روغن کاه و ماء العسل مویزد آن پروون کرده **داروهای بزرگ شدن**
 خایه نر بر سیدل آماس عصاره ورق البیخ شولران آب کشتن تر بر سوسن
 سنگ آسیاسک مسان برهم سوده یا آب کشتن **داروهای بزرگ شدن**
 بستان داروها خایه که بر نرها بدید آید گرم آب آن روغنها
 گرم طلا کردن ضمادها گرم کتده و قوت دهند که اندر داروها
 نقصان باه وصف کرده شود **داروهای ریش خایه و قضیب و**
 حوالی مقعد صبر مرد اسنک نو یا قلیا مغسول بشراب مروارید خور
 که و خشک خالستر سب و اگر ریش گشاده گردد و توی بسیار تراید و
 سوخته پوست درخت صنوبر سوخته کندن انرروت سادخ
 کلنار افاقیا پوست درخت بده که ساری الغریب کوبند سوخته شب
 یانی زاج سوخته مازونر نگار اقاع انار ترش خشت الحدید دم الیه
 قرطاس محرق روغن کل نر و اند ققطار نر عفران مر نو شادر هر که

و اگر دیش بید و خورنده باشد آهک آب نارسیده ز نریخ زرد عصاره
 برکاس بگوید سرکه خالستر موی مردم آنکذا ان عدس **لوی داروها**
لوش فروزی بر قضیب و خایه و مقعد بر آید و انرا نوث گویند
 پوره سوخته خاکستر جوب زرباب بسایند و طلا کنند **داروها**
 اختلاج قضیب و تمدد او عیه منی از آماس لرم رگ نردن حجامت
 کردن بر روی ران حجامت کردن و دیوچه بر افکندن استفراغ با
 لبلاب بخار شنبه و محققهای نرم طلاهای خنک بر پشت و بر قضیب
 نهادن نیلوفر خوردن و بوییدن و طلی گردن **داروهای خارش**
 قضیب و خایه استفراغ بقصد و اسهال و حجامت بر هسه و بر روی ران
 و دیوچه بر افکندن بر هینه و روی ران و اخ طلا باید کرد اقا قنایا
 نوشادر صبر زعفران ایشان ماه شستن و غزن بنق سرکه رو
 کل نوره مویخ سبیده خایه الکلین **داروهای** فتق و فله و فرو
 آمدن ثوب و مروده در آب زن نشستن آب گرم بر آنجا ریختن و غزن
 لرم مالیدن شب بخته ضاد کردن کوارش زیره معجون حب الفاحش
 داروهای قابض بر نهادن جون اقا قنایا صبحیه التیسر و انزرو و
 کنده نار بوست اقاع انار ترش مان و سبز سماق دباغان کلنا بر
 مورد شب یانی صغ طراش سریش نشندان سریش ماهی کوز سزو

۱۸۶ سروا بجلد زیره نرفت علك البطم رسانده مقل اشق و نق سعد مر زنگوش
 لود کان مقل با شرباب قابض حل کنند و بر آنجا نهند و هر و غزن
 و چند پید ستری مانند و معصر و زعفران و نعل موزه کهن سوخته
 بزرد خایه مرغ نمپرشت سرشته ضاد کنند **دوهای قله ریجی کوار**
 زیره سجد نیا معجون حب الفاحش معجون آنکذا ان جقی که در کتاب علانات
 وصف کرده آمده است اینست ثم لرفس انیسون هذا استند مصطلی
 زعفران هلیله کابی لیلیله آمله سکبوع مقل فودج قطر اسالیون قحاح
 اذ خرقسطه زرباد در و خ اسارون و آخ بقضیب اندر چکا تید
 و غزن بنق شک چند پید ستر غالیه بار و غزن بان **داروهای استسقا**
 طبلی درین باب نافع بود داروهای مله الما معجون کنده ضاد های **استسقا**
 زنی ضاد بدین اخلاط اردجو سعد کل ارنق زیره برک مورد بشک
 لوسفند سرکه آب مورد تراب حلبه سرکین کبوتر سرکین کا و علك
 البطم پیده غزن و غزنیت خالستر درخت بلوط خالستر خ کرب بر
 گردن داغ گردن **داروهای تدارک مضرت** جماع خداوند مزاج سرد
 و خشک را شیر و الکلین خرمای بشیر اغشته شسقا قل پرورده و تخمیل
 پرورده و برنج پرورده و الماشک در ماء العسل ما اللهم زرد خایه مرغ نم
 برشت با اندکی الکلین و در چینی کباب و هریسه اسفند ها کوفته با تخمیل

و دارچینی بیل دارمیل زلبیا عسلی قطایف لوزینه شراب شیرین
 مزه لخته بوییدن اندر کرما به روغن یاسمن بکارداشتن و خداوند مزاج
 سرد و تر را دو المثلک مشرود بطوس مجوهرها بادله در جایگاه شرب
 کرده آید ماء اللحم شراب هن کباب بریانی قلیه خشک ابزارهای گرم شراب
 البکین بجای آب ماء العسل و خداوند مزاج گرم و خشک را آلودن تدبیر
 تری فرایند قلیه کدو اسفناج ماش مقشر کشک جودوغ تازه ماغی تازه
 های غبرشت مرغ فربه بزه و بزغال فربه لعوق شیر و ترکیب شیر تازه و شکر
 کرما به آب روان فاتر و غریب غش بار و غن یاسمن آمیخته و خداوند مزاج
 تر را جماع کمتر یان کند و احوال دیگر در پرها در کتاب معالجات یاد کرده
 آمده است **داروهای که شوت** جماع کمتر کند شراب نیلوفر شراب لیمو
 تخم خرفه عصاره نی تردوغ ترش کشنیز تر و خشک تخم کوک عوره سما و بوج
 لگو انا ترش سب ترش ای ترش ترنج اسفناج کوک خرفه کسسه عنب الثعلب
 بست جو بست عدس بست کاورس عدس باشاه دانه جتن تخم خرفه با تخم
 در طبع عدس تخم سداب چند بدست تر بزر البیج راستا راست با شراک
 الر با آب سرد **داروها وضادها** شوت را بشکند طلب خرفه کشنیز
 اسفول ورق البیج سوکران ثوست حریره اسفنداج سسته مرد اسپند
 قنولاسرله مرطوب رائون و اگر حرارتی باشد کوفی یا سنگین کر با سپرله

داروهای سرعت اتزال و بسیاری مدی و وودی و احتلام الریب
 بسیاری خون و بسیاری منی باشد آب عوره آب انا سنگین رک زدن
 طعامهای ترش **داروهای که شوت** جماع کمتر کند تخم غمگ انکشت با سنگین
 قردمانا با سرله نفع ستر زیره ضادی بدین اخلاط قسط فجاج اخر
 قصب الذریره اقایا لادن روغن یاسمن و اگر سبب گرمی و پیزی منی بود
 همین داروها یاد کرده آمد سود دارد و اگر سبب ضعیفی انهای تناسل
 و سوء المزاج گرم بود همین داروها سود دارد و اگر سوء المزاج سرد بود
 استفراغ بقی بجمب شیطرح جب منتن حب اصطیخون **داروهای**
ضادها و طلاها سرعت اتزال و مدی و وودی باز دارد آب زردین
 اخلاط مورد مرز نلوشنار پوست جفت بلوط سعد ضاد بدین اخلاط
 قسط فریون سعد سنبل اقایا را مل روغن نرگس روغن مورد مسک
 بار و غن بران طلا کردن روغن قسط طلا کردن عصاره مورد ترعصا
 مرز نلوشنار میعه ترعصاره الحیه التیس فریون روغن بلسان اطریک
 نجش الحدید کرده باشد خوردن ثوارش محموس **داروهای ضعیفی**
 قوت بجماعت ضعیفی و نقصان آن یا از ضعیفی دماغ بود یا از ضعیفی دایا
 از ضعیفی جگر یا از ضعیفی لوده و سستی قضیب اما انخ از ضعیفی دماغ و
 دل بود و جگر و کرده بود داروهای آن اندر با بجهای گذشته باید جست

وبراعات آن عضوها مشغول باید بود و آنخ از پستی قضیب نقصان
 آب و باد بود داروهای آن اندر آن باب یاد کرده شود و داروهای
 آن طعامها باشد و بعضو داروهای هم از انواع طعامها سازند و بعضی
 شرابها باشد و بعضو داروهای مرتب و معجونهای بخورند و بعضو داروهای
 طلا کنند و بعضو داروهای در شیانها و حقیقها بکار دارند اما آنخ طعامها
 نان پائیزه است و گوشت میش جوان و درخت و زرده خایه پنبه است
 مغز سر بزه و مغز سرمه و لوسر عیشک و مغز اسحق و انما خاصه
 با نفع و زنجبیل خورند و جگر مرغ و گوشت بوترچه و گوشت بط و پیه
 و گرداب و خایه کبشک و خایه خر و س و کباب بادار چینی و کباب و برنج
 بشیر و تخم و لوبیا و لوز و شلغم و باقلی و پیاز و کرز و جرجیر و هلیون
 و جرش و مغز بادام شیرین و فستق و حلغوزه و فندق و لوز هندی
 و شیر تازه و حلب و الکنین بار و غن کاو و الحیر و الکور شیرین و مائ
 تازه کرم با پیاز خام خایه ماهی تازه گرم با پیاز خام خایه ماهی تازه بریان کرده
 گوشت اشتر جوان طعامهای از این چیزها ترتیب کنند اندر کتاب
 معالجات وصف کرده آمده است و داروهای هم از انواع طعامها پیا
 در باب جدا گانه هم در کتاب معالجات وصف کرده آمد و از داروهای
 مرتب و معجونها بهترین مشرود بطوس است و دو المثل خاصه

خاصه کسی را که تقصیر از دل بود و من ایوش دار و درین باب و درجه
 قوت دل اثری تمام دیدم و اندر کتاب معالجات چهارده معجون وصف
 کرده آمده است بدین اخلاط خم هلیون ششاق و زنجبیل و لوز و جرجیر
 و اللفف خم کز تر خم ترب خم جرجیر خم انما استقل مشوی سوزا
 حب الرشاد لسان العصاره و ارچینی عاقر قرحا بیدر حلب غسل بلا
 خرما حلبه الکنین روغن کاو و خم پیاز سبید مغز کبشک لقاح التخلک
 مغز بادام مغز فندق مغز فستق مغز لوز هندی مغز حلغوزه مغز
 الفلفل مغز حبه الخضر احب الزلم نارمشک دار بلبل زنجبیل حب الصنوبر
 خم تر فرس لویی زهره لوزن لسن عک الابطاط روغن لوز هندی و جگر
 آب مرز لوز قاقه لوز دانه بونریدان مشک روغن حب الصنوبر
 خایه خر و سر خشک کرده نلک سقنقور مغز پنبه دانه مغز حب الصنوبر
 الصغار مغز لوز عجمی نفع لکند مقشر حصیه الثعلب و ج روغن بادام
 خم خر بزه خم چار و خیار بادرنک خم خر بزه خم لوز و خم خشخاش سبید
 کبیرا خا و لیمان ترتیب قضیب کا و جوانه خشک کرده **داروهای**
مالیدی بوره سنبل سعد خردل دارچینی خا و لیمان سداب شیر تازه
 زهره کا و پیه کا و پیاز ترش عاقر قرحا مویرج پیه شیر مغز پنبه
 دانه روغن زیتان روغن بنفشه روغن قسط روغن خیری فرنیون جندبیل

حلت بیلر شک و ج ابلد **اروهای حقنه** سر لوسقده خایه او
 دینه او خود کندم تخم جیر تخم شلغم تخم هلیون روغن لوز خایه
 ست جیر نفع برک جعفر شلغم تخم پیاز روغن مان روغن سون
 شک پیه بط پیه لئو ترجمه حلبه اخیر شک موز دانه پرون
 روغن خیری روغن حبه الخضر پیه اسقنقور پیه سوسمار شک
 نالرده مغاث بوزیدان سسقا قشیر تازه روغن محلب روغن لوز
 تخم ثنان حلبه تخم ترب خرما تخم معصر مرزنلوش شک روغن ترش
 شیر کا و تازه زنجیل مغرجه الخضر دینه لداخته آرد کندم
 خود جند پید ستر روغن شیر تازه آب گدنا سر برلشن گردن او
 پاحه او خایه او تخم پیاز تخم شلغم تخم سبت آب خشک **اروهای**
 شیاف پیه بط مغرینه دانه عاقر قرحا روغن لوز هندی قنطاری
 باریک زفت روی موم لداخته روغن سوسن لجه بربری پیه خر
 اسقنقور بارزد **اروهای اسه** بر بستر ثنان خفتن بر زمین سرد خفتن
 لمر گاه خنک داشتن لمری از صیفه سرب بر میان بستن شیاف از ج
داروهای شوت جماع لم کند شراب الئوری حقنه گردن در شوت
 و اندوه و بکارهای مهم سود دارد جماع گردن سگف و بی تکلف
 بهترین علاج است **اروهای** عدل و طر روغن نار دین روغن ابل

روغن سیر و ضمادی بدین اخلاط طهر با اقایا سوسن خشک
 خیار روغن حنار امک ما زو کندر کلنا **اروهای** قضیب را بزرگ کند
 خراطین دیوچه لبتازی العلق لوبند شیر تازه زفت روی روغن نار
دارد از و هاله **علاج زنان** **سی و یکم**
 زنان مخصوص است داروهای افراط طمث از سری چون عصا
 برک خرده عصاره برک لسان الحمل کلنا و کل اسرفی کل سرخ عدس
 مورد عنب الثعلب سماق عصاره الراعی جفت بلوط ما زو نار بوب
 اقایا عصاره الحیت التیسر معجون بستد بدین اخلاط بستد مغسول
 طهر با شب یانی ساذخ مغسول دم الاخوین کل اسرفی کل مختوم کلنا
 آبی سرشته همه راستا است شیاف بدین اخلاط سرمه کلنا و جفت
 بلوط آب مورد ترشانی دیلر بدین اخلاط شک ما زو اقایا
 سعد فوفل آب مورد تر فلونیا باب برک مورد تر برداشی دانه
 یا چهار دانه بزر البخ با شکر دادن سرون لوزن سوخته با سر ل
 مزوج تخم خشخاش سیاه با شراب تخم کل با سر ل مزوج اقراص طهر با اقرا
 سب و اثر با استفراغ حاجت بود مطبوخ هلیله زرد و شاهانه
 از غوره سماق زرشک عدس نار دانه بالوده بنشاسته لوزینه
 کلچه لوش بک دراج طیب و ج تدروا هو و انزاله با خلط بلغمی

آیخته بود استغراق بطبوخ انیمون حب اصطیقون **داروها**
 افراط طمث بسبب قرحه رحم ^{شست} الی قرحه طمن بود نخست رحم را بایله
 بآء الصلح حقه و زرقه بس دروها بکار داشتن چون صبر کنند
 و دم الاخوين بسد طهر با مر زعفران شفاف مایثا نشاسته ^{سبب}
 از زیر حضرم داسنگ زال سرخ عثروت تو نیا قلمیا ^{طاس} سیم قر
 سوخته سر و لوزن سوخته ماز و سوخته و اندر سرکه گسده موم
 بسیدر و غر کل زنگار **داروها** افراط طمث بسبب بواسیر ^{طاس} باسلیق
 زدن برهنه و روی حجامت گردن اقراض طهر با خوردن حب
 نقل خوردن آب کند نامقل دروی جخته و حل کرده حقه کردن
 برو غر ^{کند} کفیدر و غر زرد الو با نقل حقه کردن **داروها** افراط ^{طمث}
 بسبب خارش رحم رک اخک و باسلیق و صاف زدن برهنه و روی
 ران حجامت گردن **داروها** که شهوت جماع بشکند بکار داشتن بر زخم
 طلاها کردن بدین اخلاط اقایا عصاره الحیت التیس کل صندل شیان
 مایثا بوش در بندی با سرکه و روغن کل سرشته ضادی بدین اخلاط
 برک بود نه نار بوست عدش مقشر اندر شراب قابض سبزند و ضماد
 گند و شیان کشد و بدان شراب حقه کسد حمل بدین اخلاط
 زعفران کافور مر داسنگ حب الغار و غر کل سبیده خایه مرغ

قطره شراب شب یانی و قطران بهم سرشته حمل سود مند **داروها**
 جرب النهای بول سود دارد داروهای افراط طمث و سیلان
 خون بسبب تشاده شدن رطای رحم و بسبب شقاق ^{بسیب} الی بسبب
 بکارت بود در شراب قابض در طبع داروهای قابض باید نشاند
 و مرهم رویانده بر پشم پاره نرم گشت و بر نایزه بچند تابدارد و بنند
 تا بکارت معاودت کند اخلاط مرهم صبر گندم دم الاخوين صغ
 عربی مر داسنگ طهر با اقایا کل ارمنی کل محتوم بسبیده خایه
 بر شدند و آب بر گلسان لعل شیان گند و هم از انضاد گند
 هم از ان حقه کسد این مرهم در همه انواع خون آمدن سود دارد
 و انرا بسبب زادن بود هم این بکار دارد و سافله در شیان
 مقعده وصف کرده آمده تو نیا مغسول باز کرده و انرا که بسبب
 طریقه کثرتی بود بسبب بسیاری خون یا بسبب حرقتی سخت طبع
 مازو و نار بوست و کل سرخ و جوز سرو کلنا حقه کسد چند بار
 و بر شلم و زهار و بشت مرهم کسد و وصف کرده آمدست ضما کسد
داروها افراط طمث بسبب ضعیفی رحم حقه های قابض ضما های
 قابض شیانهای قابض و سیلان رحم را علاج همچون علاج سیلان
 نمی دارد **داروها** عصاره لسان الحمل خوردن و حقه کردن و شیان

لجنت الحديد مدبر دروی بخته و بر آهن تاب کرده با اقراص طیار
 کافوری حماض ترخ صمغ عربی و کشیرا و تخم ثنان در آب گرم داو
 بدین اخلاط کل مختوم کل ارمی شب یانی دم الاخوین از همه دوام
 کافور و حبه سنگ دانی با شراب مورد شرابی بدین اخلاط جنت
 الحديد مدبر فشار الکندر سنگ همه راست است همه در شراب قابض
 ترکشد یک هفته و بیالیند آن شراب بخورند داروهای دیگر در
 کتاب معالجات وصف کرده آمده است **داروها** احتیاط طمست
 فردمانا تخم لوفس اینسون حروف خردل شونیز حاشا زراوند حلیث
 حق اسارون دو قووج جاوشیر سکبغ اشق چند پید ستر فرنیون
 لوز سداب بلب زیره سعد فوفه سیلخه دارچینی بیعه خشک
 فطر اسالیون اصل اللوف فلاح اذخر سنبل راسن افیمون سنگ
 طراشیع مر ابل تخود سیاه لوبیا سرخ اشترغاز اسنان تخم مرزنگ
 سعد کاشم تخم هزار استند غاریقون قسط ایابح فیقر اسخنیاد
داروها که دود کنند و ثیاف کنند تخم خنظل جاوشیر سکبغ فردمانا
 حلیث فرنیون مر بودند دشتی ابل سداب خشک مویرد انپرون
 لوز زهره کاواشان باری عاقر قرحا شونیز سداب تر بارز جند
 سنگ روغن مان خر برقی سیاه کند سر و غر لیسان بوره ارمی انجیر خشک

زنان آحاد نشوند استغراغ بطوبت حجب سکبغ و مانند آن
 ماء الاصول و بر و غر سد انجیر معجونها بر سرک حموها و خورهای بدی
 عود خام عود مطرا زعفران حماما سنبه اطل الملك ساج هندی فردمانا
 پیه بطیه مرغ پیه بر نموم زرد روغن زردین زرد خایه جوشانیده سنگ
 مصطلی میعه ترش یانی سماق میرا لکین زهره شیر زهره لوز زهره
 خر لوز زهره خردل از سیسغان شمش خروش سداب خشک زهره سرخ
 تخم سرو بار رد جنت العاقر فقط سبید و سیله روغن لیسان روغن سون
 پندر مایه خر لوز شامه سر لکین خر لوز زهره آهولسن و انجیر بد
 سوش عاج بول پل تخم سنالوین و انجیر جفته بکار دارند علك شاخ عدس
 مر سب باوند مرزنگوش حلیه انجیر خشک **داروها** اسانی زرادن
 انجیر بیاید خورده اسنید بل و چرب پیه بطیه مرغ چهار مشال بوست
 خیارد شیر با جلاب لوز با شور بای مرغ فربه دارچینی حلیث چند پید
 سنگ طراشیع طبع حلیه خرما بار و غر بادام طبع حلیه و تخم کتان جنت
 بدین اخلاط ابل در دارچینی سیلخه قوفه سدر راوند لوز قسط تخم
 میعه اینون سنگ و جتها و معجونها بدین اخلاط لوز زردین
 جاوشیر بار زرد زهره کاو سر لکین باز سر لکین لوز تر و انجیر
 سود دارد سنگ مقناطیس در دست جیب لوفتن سبدر بران راست

خائسترم خراطلا گردن سم خردود کردن سم اسب دود کردن چشم
 ماهی شور دود گردن **داروها** منش گشتن زنان حامله و آرزو
 بدله ایشان باشد چون آرزوی کل و غیران ریاضت معتدل
 گردن بطبع شبت و الکیین ترنج پرورده بریان کرده مارهای عود
 وی نشانده لوارش عود کلشتر با مصطلی و عود میبه شراب ترنج
 شراب لیو شراب عود شراب انار پاز بسترله پرورده گشته
 لوی شربنها و لوارشها بدین اخلاط قرنفل قسط شیرین مصطلی
 لوز بوا سگ قانله عود کبابه زیره مدبر سعت بارسی چند پند
 نریناد درونخ مروارید بسد لهریا ابرشم خام سنبل سباسبه و غیران
داروهای نفی اگر تقاس بسیار بود داروهای افراط طمٹ بکار دارند
 و اگر بنا شد یا کمتر بود داروهای احتیاس طمٹ بکار دارند **داروها**
 له اسقاط باز دارد حب سر حب سکینغ ماء الاصول باروغن بادام تلخ
 ماروغن پید انجیر حقهها بدین اخلاط سعت پاریسی ابله ناخواه کام
 شبت با بونه سداب خشک حلیه روغن کفدر روغن سوسن و پیش
 حار روغن بلسان تنها فط سیاه تنها حول کسد و پیش از صحبت پنهان
 خرگوش بر دارند و از معجونها و الماشک سحر زیاده حمر تا کاسکینغ
 مشرود بطوس مفرح بکار دارند و از پس اسقاط مقله هزار اسفند

سعت خردل سبید علك الالباط دود کسد **داروها** اسقاط چیده مرده
 و مشیمه جوب ایشان تراشیده و نرم کرده عرطنه تراشیده سیاح سداب
 بقطران آلوده اثر باحتطال هر لدام بغم رحم رسد مقصود حاصل
 هزار اسفند خوردن و بخود برداشتن روغن بلسان برداشتن لوز
 بارند هر دو چشم ماهی شور دود کسد سم خر و سرکین اود دود کسد
 داروها بدین اخلاط بخورند لوز سداب خشک مرطوب ابله زرا
 طویز جنطیا ناحب الغار قسط بحر سلیمه فوه عصاره افستین قره مانا
 بیل مشگ طراشیم دارچینی و محرو را طبع افستین طبع شاه تره
 آب سرد بایک او قیه خطمی سوده طبع حلیه و انجیر **داروها** شافا
 از بید این کار نوشاد را شوق خر بق سیاه سو برنج نر راوند لوز خوری
 شم حنظل حب مازریون زهره کاو قسط برک سداب مر **داروها**
 حب منتز حب سکینغ ایارج فیترا ایارج لوغاد یا ماء الاصول باروغن
 پید انجیر معجون دحر تا ترایق اربعه د و الکرم **داروها** احتیاس طمٹ
 داروهای اما سر لرم و دپله اندر رحم رگ با سلیق و صافن زدن فی
 گردن استغراغ بسفستان و بنقشه و عناب و خیار شیر آب غیب
 الثعلب و آب گسته باخیا رسبر وضادها بدین اخلاط عدس مقشر
 عصاره لسان الحلد و برک او عصاره غیب الثعلب و برک او اسبغول

بر لخته عصاره خرفه بر لخته گشته طحلب تراشیده کدو، تراب آرد جو
روغن کلزیت اساق نیم گرم کرده اب حوس نیم گخته بار و غر طول
لردن عصاره لسان لاله بار و غن کل طول لردن طبع خطی و خشک
و تخم کتان و هزار اسفند طول لردن با عصاره لسان لاله سسبیر
داروها، محله بیشتر کنند لعاب تخم کتان لعاب حله لعاب خطی نیم گرم
حقنه کنند حله آرد کندم با سحبه اندر شیر تازه نخته ضما د کنند
با اندکی سرکین بپزند و سیاهها بدین اخلاط نهند عک بطم رونا بار و
روغن کاه و گزن و چون سر کرده باشد مرهم با سلیقون بار و غر کا و حقنه
کنند و علاجهها قروح رحم بکار دارند مرهم با مداد د و دالک صبر
دالکی زعفران حب کنند و بدهند و ضما دها و داروها که در کتاب **علاجها**
وصف کرده آمد است بکار دارند **داروها** آماس بلغمی داروهای آماس
و مثانه داروها آماس صلب و سرطان مرهم با حلون با سلیقون
پیه بطم معتد بزکوهی مسله مقل روغن زکس روغن سوسن روغن
شبت روغن الخوان روغن بابونه روغن حله روغن زیتون روغن
سوسن روغن شبت روغن پد اجیر پیه خرا اهل پیه خرو حشی روغن
کتان چند پد ستر صبر پیه مایه خرو شبت زعفران الخوان عک الانباط
صنع با دام خطی آب کشین تر برک خرفه سیر نهان روغن برک کوب سکوفه

۱۹۲
لرب اما خون سرطان سودا اب لسته اب لشن تر و اب لول و کلاب
بر فروسلا سیرب ساینده تا لثود لردد و بدان حقنه می کنند **داروها**
احتقاق رحم الریب علت اخساس طشت بود داروهای آن بکار دارند
و در اب زن و طبع بنفشه و بابونه و اکیل الماک و بلاب و مر و لثون
می ساینده و طول می کشند بار و غن بنفشه و روغن سوسن و بویهای
ناخوش بویانند و بوی خوش بقمع بر رحم میرسانند و الریب
غلط بود اطراف ستن و مالیدن بطبع بابونه و شبت و اکیل الماک
شستن و ننگ و خردل مالیدن محله بر روی ران و ساقها نهادن
بویهای ناخوش بویانیدن چون قطران چند پد ستر جاوشیر
سکینج بارند و حرا ع لسته مقل سوخته تخم کندها سوختن سم اسب
سوختن لول و لثون سوختن و اندر طبع الکان و قیسوم و حله
لرب و هزار اسفند و ست و اکیل الماک و تخم لثون و سعد و حله
و قسط و برک غار و بابونه و اذخر و سداب و ناخود و عاقر
و سلیخه و بودیه و ما بتد آن نشاندن و بدان لثود و تنطیل لردن
داروها که اندرین علت بقمع رحم میرسانند لثود و بلاب و غر حله
روغن سوسن غالیه روغن فونیون حرا دادن اندر شراب حرار
میعه ترکند پیه بطم لخته خرفه حقنه های که رطوبت فرود آرد **داروها**

خداوندان ملک را در حال سلامت دهند ایارج فیقر اشم ایارج
 رو فرساده بطوس جت شیطرج جب متن حباصطیحیقول ایارج
 لوغاد ماما عجون نخاج محردنا دم ما فلا فی لونی کاسکع ما طبع
 افتحون ما در طبع لویا سرخ یا در طبع سداب ما در طبع محلیست غار یون
 در ما العسل چند پید ستر در ما العسل سلبین عضلی ترس سر که عضل
 ■ **اروها** کرد آمدن اب اندر رحم داروهای احتباس طمث دارو اینست
 وضاد های استسقاء ز قی داروهای غلیظ اندر رحم ایارج لوغاد مایا
 ارکا غایب بحزینا اندر ما اصول روغن سداب روغن شبنم مالیدن
 و بدان نمید لردن اندر طبع سداب و تم محکمت و قطوریون و
 و تخاسف و مرز لوش و بادیان و انیسون و بودنه دشتی و تخم کرفس
 و ناخته و سلیم نشاندن **دارو** گرم کردن رحم سک و زعفران سک هر سه در شراب
 میوشاند و خرقة بدان ترکند و بنوشند و دارند گرم دانه اندکی بار و غر زینق بردارند

در داروها اندامها و در سی و دوم

دارو درد بشت و قی کا هج متن حب سکنج ایارج فیقر اشم تریاق
 ما اصول باد و غرید الجیر بحزینا تریاق بزرگ مشرود و بطوس طبع
 نخود سیاه باوج و البکین و روغن کاه و داروهای مالیدن روغن
 فرنیون روغن قسطر و غر سداب روغن سوسن و الریب ملارک

بزرگ بود که در بشت است مرک با سلق و ما بضر زدن و روغن کل
 مالیدن **داروها** لوزی و پرون آمدن مهر بشت از جای خود و این
 علت را بتادی حله گویند و رباح الا فرسد لویند داروهای فالج
 داروهای ربو و ضیق النفس دارو اینست وضاد های بدن اخلاط
 جاو شیر مقل اشق سکنج حله اکل الملك اقا قیا کلنا رکل سرخ
 لور سرد و برک سرو برک درخت غاراشنه ابل را سن قصبه الایره
 چند پید ستر برک حر زهره و ج و حب الغار و روغن سداب فرنیون
 مجو لهاله در جزو سیم ازین تته یاد لوده آمده است **داروها** و ج
 المفاصل و تقریر آب کسنه آب عنب الثعلب باخیا رشنبر مطبوخ
 حلیله و شاهتره آب بادیان با آب گسنه آمخته و با آب عنب
 و باخیا رشنبر صبر سورجیان مطبوخ سورجیان هر دو و بنفشه
 لدر کتاب معالجات وصف لوده آمده است وجهای دیگر مخمیر
 ضاد های بدن اخلاط صبر صندل اقا قیا بوش در بندگی
 مقشر اندکی کافور کلاردیسیاف ما سشار عفران خالستر ژن
 آب گسنه آب عنب الثعلب اه سینداج سرب بشیر ناز سوده برک
 لول لوفته طلب کشیر ترا سبغول سره و زعفران و افیون
 بشیر کا و سوده و با موم روغن سرشته لویا پخته انار پو پت

اندر شراب انلوری قابض نخته و با ساق و آرد جو و حتی العالم سرشته
 برل لوب نخته بازده خایه مرغ و دردی سرله و روغن کل
داروها فقر و اوجاع مفاصل سرد کلنلین عسلی یا آب بادیان ^{صول} یا الا
 بار و غریب انجیر بار و غریب ام تلخ و ایارج فیکرا و تر بدجت ^{نجان} منتربور
 حب شیطرح جهای له در کتاب معالجات وصف شده را مهران بزرگ
 استخوان سوخته کشتیر خشک تخم خشخاش بلوط در سرله آغشته
 و خشک کرده بریان کرده عدس مقشر سورنجان و ضامدها بدین خلط
 حضراتی با شراب هن و روغن زیت دانه پید انجیر با الکن و غر
 کاو و اندلی سرله سوده فریون بار و غن سوسن سوده حله در سرله
 مزوج نخته و با الکن سوده کچد و تخم کتان و حله و دینه بلم کوفته
 و سرشته طبع کثار و اخلاط ضامده که بجای استخوان سوخته باشد اجهلا
 و جوز سزو و استخوان سوخته و شب یانی و زاج و سریش ماهی **داروها**
 عرف النساء و در سرین رک با سلق نردن و هرک صاف و روغن و عرق ^{النساء}
 ورن بشت بای پان بضر و حصر و استفراغ حب منترب و حب
 سطح نخته بدوهای ادرار کتده بدین خلط کما در یوس خطا بازدا
 کرد تخم سداب و ضامدها نطوطها بدین خلط لوب بطلی نخته زعفران
 نروده خایه با بونه اکل الملک خطی حله مقل اشق با و شیر پیه کرده بریده

مرغ مغذ ساق کا و الکن روغن کا و روغن کفد موم اندلی سرله تخم سداب
 دشتی حب الغار انکدان نظرون شیخ ارمی فرد مانا تخم الخطل ناخواه
 سداب تر زفت روی مار زده لوب و ضامدهای ریش کتده بدین خلط
 خردل سرلین لوب تر سیر انجیر طبع انجیر نسا موبرج در ارنج ^{و فنیون} لوب
 عاقر قرحا روغن سداب **داروها** الفیل و دولی می توان ترا یا ریح فیکرا
 مر لب حجرار منی و انیتون ما الحین له بسلسلین انیتون کتده و ضامده
 طلا بدین خلط خالستر لوب ثمره الطرفا سرلین بزار و حله تخم
 تخم جدیر نیت انفاق طبع تر مس نطول لوب **داروها** در پای مائیا
 کلار منی آب حله حل کرده طلی کتده و غر کل مایلدن فی لوب **داروها** در
 ناخنها برل مورد تر برل سرو زیره نل لوز معتر لوز سرو و ابله مغر
 نخته پیه بط با سرلین بز و سرکین کاو و اگر کیود شود ارد کتده بارت
 سرشته ضامده کتده **داروها** ناخنها دمنده شود پوسته باب دریا
 شستن با طبع عدس و ضامدها رملیوس انجیر نخته رفت روی
داروها آما سرها و شرها **ترم و مرد سی و سم**
 داروهای آما سر لرم که بلفت یونان فلغونی لوبید استفراغ بضر با سبال
 بطبع هلیله و آب لسنه و آب عب الثعلب و آب بلادی و فلور حار
 و ضامدهای در دستان و رادع و محلك اما در دستان چون پشم شکر

که از ران و دینه لوفند باز کنند بر و غن شیر بخت بنم لرم جرب کرده
 بسوس کنند و خطی و بابونه بعصاره لرب سرشته آرد کندم در آب
 صافی نخته و بار و غن لجنه امیخته و ضمادها را در عجون صندل
 و زعفران بآب کشتن تر سرشته سی العالم و پوست انار ترش تازه شراب
 بخته و سماق و آرد جو شراب بخته اسفنج شراب قابض تر کرده بر ل
 و کلاب تر کرده شاف ماسا فوفلا قاقیا صندل انی نخته با آرد جو
 و ضمادها محلک موم صافی کشتن لوفته بار و غن کل آرد جو بایست جو
 و آب کشیز بخته ضمادهای ریش کتده عسل بلا در بازفت بر این نخته
 اهل آب نارسیده با پیه لوفته و سرشته **داروها** **جم** استقراغ **ب**
 هلیله زرد ضد حجامت آب سرد ریختن و عضوراد در آب سرد نهادن
 داروها را در ع و قابض در او جاع مفاصل لرم و در فلغونی وصف **لر**
داروها ماسرا عصاره لوف و عصا الراعی و حی العالم و نیلوفره اندر
 ابدانها روید عصاره لسنه و کشتن تر و غن الثعلب و تراشه کدو
 ترا سبغول ضماد کردن در اول و در میان و در میان این عصاره با موم
 کل ضماد لردن و با خرداروها فلغونی محلک بکار داشتن و تحت استقراغ
 صفر لردن بر ضد لردن و هرگاه که صلی میلکد عصاره نفع بار و غن کل
 عصاره سداب بر ل و و غن کل قمو لبا اسفنداج و سرله و و غن کل مرده

بعصاره برک جگندر سوده لربصاره کدما داروها لدر کتاب معالجات
 وصف لردن امد **داروها** طاعون مراعات دل باید لرد بشرتها خنک
 چون شراب نریخ شراب لیو شراب انار رب لیو رب انی شراب صندل
 و بویهای خوش بویدن چون صندل و کلاب کافور بفشه نیلوفره و
 خانه بدین بویها و بر ل و کلاب خوش لردن و علاج سو المراج دل کرم و
 پماریها و بیهاد جایگاه علت را آذرن و مزیدن بآب کرم شستن طبع باونه
 و شست نطول لردن و تد بپرز اندن علت کردن **داروها** اما سها لرم
 غدودی و پیغوله ران که از نفع طاعون بود تد بپرز لطیف استقراغ
 قزونی داروهای محلک و غن زیت لرم کرده به شم باره بران موضع نهادن
 دبرد بنشاند و اگر آن آماد در دستان و خایه بود برال استقراغ دارو
 رادع بکار باید داشت بس محلک **داروها** خراج اما داروهای پزانده پاز
 نرکس است در ما بالصل و و غن سوپن نخته و تر لوفته و با الکی سرشته
 زفت رومی شوخ خانه ملس المکن موم زرد زینانه و و غن کا و و غن زیت
 اشق علك البطم لوف لردن نظرون مغز دینه دانه مغز کوز حمر برک لرب
 پاز نخته خردل سر کین کبو تر مرهم دیا خلیون مالاب خردل صابون بالخیر
 سبید عسل بلا در بازفت سر سته در ارنج بار و غن زیت کن و عسل بلا
 سر شده سر کین شک سر کین طلس سر کین باز در ارنج و عسل بلا در و زیت

داروها که باقی بماند را پال کند عاقر قرحا مویرج بوقر قرحا مار صبا اشوا
 باقی رساند نو شاد در بارند مرد اسک و عترت **داروها** خراج باطن
 استفراغ بندید مزاج برآیند ماده بداروهای لطیف و مغذی چون
 اندر طعامها سلیخه و قصب الذریره و اسارون که در آب پزند و آن
 آب جلاب بزند شراب رقیق و سبید اندک هر باداد و دود اندک صبر
 نرغران چون سرکه اسپغول تخم مرو تخم جازنی تخم خطمی صمغ کثیر انشا
 مغذی تخم خرزهره کلار منی سعد و غر کل و غن تقشده و غن بادام شیر
داروها ضد و حجات آب پیوها آب کسنه با سنگبیت
 انار ترش و شیرین مطبوخ هلیله و ضادها از نخست اسپغول بسره و
 تر لرد و خطمی بکلاب و اندلی سرله آرد جو آب عبث الثعلب و باب کثیر
 ترس از سه روز کندم خایده اسفج باب و روغن نیم گرم تر کرده بر نهاده
 آرد کندم و نان کندم در آب و روغن عترت بخت بر نهاده و موم بازیت
 و روغن کتان که اخته موم نار سله و روغن سوسن تخم کتان تخم مرو
 لوفته و باخیر ترش سرشته و مویزدانه پیرون کرده با الجیر و خردل
 سرشته بوره بامویر سرشته تخم مرو و لوفته و اندر شیر جوشانند
 ریاضت معطل لرمابه بناشاد **داروها** شراب غوره باب سرد آب انار
 ترش و شیرین نفع خدما هند و نفع ساق دوع ترش قرص کافور و قوت

مالیدن آب غوره سرله کلاب و عتر کل چون سالن شود ضد و حجات
 استفراغ بملیه نرود و ایاج فیتد انقیع صبر باب کسنه و آب غلب
 آب گرم بسیار شربتهای شواتر و سوی بلخی را حتی پیرون کردن استفراغ
 بلغم داروها هلیله نرود و جز و تربدیک جز و نرخیل ثلث بلغم و
 سفونا سدسریک جز اینسون بلغم و کثرا سدسریک جز و شربت
 چهار درم کلثین با سنگبیت سرشته کثرا با اینسون کبابه بلغم باب
 درم شلر سه درم تخم محلت با سه اوقیه سر تازه آب خورده و ابی
 تخشت حخته نو در روی نهاده باشد تا لحق نشف کند از کلر سح
 بتازی المعده لویند در روی آغشته باشد با و سوزاننده و حراره
 و بسانده لرمابه و عرق آوردن **داروها** حمر رگ زدن خون بسیار
 پیرون کردن شربتها خنک چون سنگبیت و شراب غوره و مانند آن
 و ضادها از عدر مقشرو بر لسان الحلا و نان خشک و سوسن از حجه
 و بهم بسرشته انار ترش بسره بخت و نرم سوده و حمر لرمابه و قصب
 و خایه افتد و قطار و لطفدیر بورد در آب بسایند و طلی کسد بشکند
 با الکلین بسایند و طلی کسد **داروها** انش باری ضد استفراغ بطبیخ
 هلیله و خرماء هندی و کشاب آب لرد و آب خیار آب خرزهره و
 اسپغول و شلر شرها شکافتن و آب از وی برچیدن کلار منی و سرله

برحوالی آن طلی گردن مرهم اسفیداج بر بثره طلی گردن **داروها** رگله ضد
 استفراغ بطبیخ هلیله و خرما هندی و شربتها که از جهت اتش باری
 کرده اند در کار داشتن صندل فوفل شاف مامیثا اسفیداج از زیر
 کلار منی قشور سرورح ایون بکلاب و اندلی سرله طلی گردن اگر ^{ضعفی}
 ریش گردن بران موضع مرهم اسفیداج طلی گردن شستن بطبیخ **بیداروهار**
 کاورسه هم اینست لیکن سهل از ترید و ایتیمون خالی نباید که **داروها**
 سته و شیرینه رک قیال زدن بر هردو جانب گردن حجات کردن
 رک پشانی زدن و انخون در سر ماییدن مرهم سرخ طلی گردن بدین ^{خلط}
 مرد اسنگ زرد جو به سرله روغن زیت سر بسوس کدوم و بر
 جقد سرله بسرله مزوج بخته باشد شستن روغن بنفشه روغن ^{بنفشه}
 روغن لاله و بکار داشتن نو بال مسرب سوخته اتر روت قوطاس
 سوخته لو گردن زرد مغز بادام تلخ خیار زرد و اندطویل نار پوست
 روغن سفال تنور رهن نگ هر دو بسرله سوخته قلیما مر قمل سا و کدر
 شب بانی زرد و اندطویل فقطار صبر آب که از شاخ زرد جلد خالستوجوب
 رزماد و سبزی سوراخ بروغن کا و بریان کرده مورد خشک و ^{سحقه}
 که بر روی باشد لرمابه بخار آب لرم کلار منی اندلی کافور سرله کلاب ^{دوجو}
 برامکدن رک پشانی زدن **داروها** خشک زنده کی بتاری الحصف ^{نویسند}

ضد استفراغ بطبیخ هلیله و شاهتره آب کشیر تر و سرله و کلاب و
 روغن کل طلی گردن اندر لرمابه خا و سرله طبع مورد تر با سرله و کلاب
 در آب سرد نشستن **داروها** سات الیهل ضد و استفراغ خلط بد
 قیغ صبراب انارخنا اب لرفر طلی گردن سپوس لندم و سرله اکلندر
 ارد باقی و سرله ارد حلیله با الیکن طبع مثا الحار طبع شحم الحظله اب ^{نار}
 باطبیخ شحم الحظله کربخ یک جز و بسرله بخته و سوخته لو گردن یک و ^{سحقه}
 سفونی بدین اخلاط شحم لرفر شحم بادیان انیسون ریوند چینی کل سرخ
 تر لکتن هم سنگ همه شربت چهار در هم یک هفته بخورند **داروها** ^{لر}
 ضد استفراغ بطبیخ هلیله و شاهتره با اقراص بنفشه آب شاهتره لریل
 شاهترجی قیغ صبرج شاهتره اقراص برملی هلیله زرد باشد ^{شکر}
داروها مایلد ^{سیماب} گسه خشت الفضة برک خرد زهره کدش شخار
 مرد اسنگ روغن کل زریخ زرد زریخ سرخ زرد جو به نوشادر زرد
 دراز منرا شق بادام تلخ برک مورد خشک رو سوخته اسنان سر لرن
 سبید باشد لو گردن سبید ارد یزجب الغار روغن زیت روغن ^{الغار}
 خاکستر بلوط خیر سفال تنور رهن یا میوان فنبیلیم ریواج مغردا
 زرد آلوی تلخ قسط شیرین سبیه ترکشیز خشک سوخته **داروها**
 خارش کر اب لرفر و سرله و روغن کل مرطوب را طبع حلیله و شحم ^{حظله}

اب انار ترش باروغن کل اندلی بورم شمشاد سبید لوفته بارم
 ارد باقی با لوشت خربزه با لیم خربزه و اندلی بوره در اب لوش طبع
 الحار داروها **خارش** سبید و خایه مرغ با کلاب ضا د کتد خارش
 اب کلندر گرم کرده در وی دهند و روغن بانی طلی کتد **خارش بخندان**
 شمع لفظل کچر و بوره یک جز و صندل سرخ و دوجر و سنابل و خرو
 هه با سرله و روغن کل **خارش** اگر مایه اب لوم طبع شامسفرم و
 لوشت خربزه **خارش** متعدد و بوج زانرا شب یانی بریان کرده با همسند
 قطران حمل کتد اب انار ترش و شیرین در اثاب غلیظ کرده
 کتد **داروها** **قربا** استغراغ خلط فرونی لومابه اب خوش ارد باقی و ارد
 جو بهم سرشته کلندر و سوس لوم و تخم خربزه هر سه بهم محته روغن
 کد م نارتشی ترنج هیلد زرد سرله سوده شوخ دندان با مداد ناشیا
 بط پیه مرغ صغ الو لوسا سرله تر کرده لوبترشی ترنج ماز و سرکه سوده
 سرله حل کرده حصص با زو و صغ و کثرا و مقل و شیا مامیشا و نوال
 و سوسونه هه با سرکه اشق سرکه کنده و زرد جو به با شوقل کرده
 با آب خوش نطق سبید در ابرخ باروغن کا و محته سه بار آن روغن
 طلی کردن بر سر هم علاج کردن ماز و ناسفته با بول کا و سرکه کچنه
 سریش ماهی و کندر سرله حل کرده رحل با ماز و کثرا سرکه حل

و سر یون خاله با اسفیداج کو کرمویزج هر سه بسرله بسایند **داروها**
 اما سر سرد و نرم که انرا بتازی الورم الرخو لوفند استغراغ ماده بلغمی استغ
 بسرله مزوج لوفند تر کرده بر طهاده اسفغ بسرله باب تر کرده اسفغ باب بود
 تر کرده اب خاکستر جوب زرد و جوب الجیر و جوب بلوط شب یانی اند
 سرله سوده اب آهل روغن کل با سرکه و نکل اب برل مرد تر با سرله
 و روغن کل آب برل مرد تنها لفظل بیدین اخلاط مرخصه بر سعدا
 ساف مایشا زعفران کل اردنی شب یانی بوره اردنی خاکستر برل لوب
 ذیره بسلک لوستند قصب الذریره ارد جو سرکین کا و کندر بیعه اشته سبل
 افستین طبع کرب طبع سب طبع بوست ترنج نطول کردن اگر اما بر ارد
 بود زوفاء تر سخته مروطی از روغن نریث شراب الیوری سیاه
 نیم گرم نطول کردن **داروها** اما سر سخت که نه از جنس سلعه بود و نه از جنس
 سرطان پیه بط پیه مرغ خاکی پیه شیر پیه خرس پیه کرک پیه روباه
 بلیک پیه کتار پیه لوسا پیه کرده نرکس پیه کوره خر روغن زیت کهن
 روغن کتان دردی روغن کتان روغن بانی روغن سوسن لعاب حلیه
 تخم کتان بیعه تراشقا و شیر بار زوفاء تر مغز ساق کا و مغز ساق
 لوزن مغز تخم بید الجیر خاکستر کرب تنانه مقل و شیا مامیشا و نوال
 بخار سرله از شک آسیا پیهها هه تازه و نکل ناکرده باید **داروها**

استفراغ بالجبین طبع افتمون باسککین افتمونی اندر مالجبین دارو
مالخویا داروها جذام تدبیرهای سردی و تری آرنده اما طلیها
توتیا مغول بار و غزل سونشنگ آسیا سونسنگ فسان آب گسسته
و آب کشیز تر و آب لؤل و کلاب و اسفنداج ترخسته سرب سوده
تا کیود شود کلار منی زیت انفاق همه آب کوک لربلعباب اسبغول خسته
سرب سوده کلار منی **داروها** آما سربا دنا ل محمه اش بر نهادن زیت
تم کرفس و یادیان و ناخواه و سداب و غیر آن در وی جوشانیده طی
گردن سوخ دیوار کرمانه اهلک با رسیده در شراب الکوری جوشا
زوفاء خشک موم زرد روغن شب بهم سرشته و اگر در وی و حرار
باشد زوفاء روغن کل تر گردد روغن سفشه روغن کل شب بهم آخته
داروها **حار** زرا استفراغ بقی و داروی مسهل حب و اصلی حب حرار
ترید و زنجبل و بمصطلی و شکر بکار داشتن مرهم دما حلون مرهم الرل
مرهم زنگار مرهم بیدین اخلاط آرد با قلی آرد جوپه بطبخ خطل شب
یانی بخ سوسن زفت بر روغن زیت حلبه اهل نظرون رساله لؤل
مس زریخ مویج آرد کر سینه سرله الکن تخم کتان بار زرد سر کین لؤل
مساش قرن الماعز هربا مداد و درم سوخته و سوده بخورند
یک هفته و اگر حرارتی باشد ضما د از بست کدم و آب کشیز تر سارند

و از مژ و حصص **داروها** سلعه اشق بسرله حل گردد خاکستر بخ کرب
بازفت و مسله سرسته موم رساله پیه کاو زفت دیو اهل آب
نار سیده در وی شراب سوخته نظرون مغز خربزه زریخ لؤل
سروغن کل تخم الجره لادن بار زرد مقل شوخ خانه مکر الکن علك البطم
بوره ملقطار مویزدانه پرون کرده **داروها** غدد و مسامیر و ثایل
صابر حصص اقا قیا سریشم کمان کران بر کاغدی گردد بر غدد هندو
بر سر آن هند و بیندند خالست و حلزون با پیه تازه سرشته خا
ار عرس موم و روغن سوسن اندر و توشا در زنگار آب صابون
بر مسامیر هند و مازو و شب یانی با تخم خطل بر ثایل ضما د کتدر لون بنطی
برگ مورد تر مالدن آب صابون و اسنان و تخار شستن کز مازو کو
بسرله سرشته ضما د کردن بسرله و نل مالدن زریخ زرد بامون
دانه پرون گردد ضما د کتد و سه روز یکد آرد **داروها** ریشها که صید
مالاید جوز تر و برگ او تر بکوبند و ضما د کتد و اگر شراب بپزند
ضما د کتد نافع بود مرد استک سوده و بسرله و روغن زیت پرو
زرد جوپه روی سوخته بصری مازو کلنار دم الاخوین شب یا
قلیمای سیم اگر باید سست آب در یا شوند و آب شب یانی و آب
سعد در وی بخسته باشند و آب لؤل ازاد درخت بابرک سدر در وی

داروها ریشهای و بنج شطرج ذراوند با سرله و ابکین عک البطم
 باروغن کاو کر باروغن کل بنج سوسن با ابکین آرد کرسنه ماسات
 جاوشیر دردی روغن نریت شب یانی ابکین فراسیون با ابکین زیتون
 برورده بنک مرهم زنگار مرهم بنک مرهم هندی قرص اسود اخضر **داروها**
 ریشها، متعفن نراوند طول عصاره برک پید الجیر زنگار عصاره قشای
 الحار سوری عتروت روی سوخته عک الالباط زاج سوری سرج
 اهک آب نارسیده شب یانی نار بوست کذر مارو موم روغن زیت
 آهن اسفیده از زیر مرقلیا مرداسک اشوقا و شیر مصطلی پیده کرده
 کاو رسانه روغن مورد سرله عویم سقایق النحمان قسور صنوبر
 لرسنه ماهی قدید معتزان بنج لرب بنج حقد بنج قشای الحار تخم کباب
 مویز الجیر زیره نظرون آرد جو بصل الفار اقاع الرمان فلفند سخنه
 صبر دهره کاو دم الاخوین بارزد زفت نو شاده اسنان شخار **داروها**
 ریشها که مندم نشود فضا اسهال یکید آب لرم حوالی قرحه آردن
 محج بر نهادن و خون بد پیرون لردن عک الالباط زفت موم روغن
 زیت روغن کاو کهن مس سوخته رسانه نمک اندرانی سوسن ^{سوسن}
 آهن آب غوره تر کرده و سوخته مرداسک سرکه روغن مورد و دغ
 از زیر سوخته صغ الصنوبر فلیما فلقطار **داروها** قرحه لرم لرم افند

شستن با بکین حوام الحاره بستلین سرسته برک سروجوز سرو
 خالستر کذ و خشک خالستر بوست خیار خالستر ست شمش سوخن سوخته
 لسان الحاد بست جوا این همه حسک کسده است و آبخ مخصوص است بکشتن
 لرم طبع افسنس طبع قطور یون طبع فراسیون ذر و افسنس و نظون
 و فراسیون نامک سوده و بشراب سر شده عصاره بودنه عصاره برک
 لبر یا شراب با سموناز راوند قطور یون غلیظ بنج جاوشیر **داروها**
 لرم لوس داروهای ریش فضا استفراغ صفرا شراجهای ترش ترش
 کا فور ضا د صندل و کلاب بردل اذان هوا الهوای دیگر شدن قرحه
 مرهم اسفیداج کا فور **داروها** ریشهای متاکل که بی عفوت بود شیرتها
 و استفراغ هم اذان نوع لرم ریش لرم را عضورا در آب بنج لها دز
 برک مورد کلاب عصاره عصا الراعی شراب قابض سرله ^{ممزوج} بکلاب
 این همه سر کرده و نظول کردن انا روست عدس بزر الورد برک مو
 تر برک محاضضاد لردن طبع آن نظول کردن کلار منی سرله حل لردن
 طی کردن برک لسان الحاد بایست جو سرشته برک زیتون ترکد و
 خشک سوخته با برک لسان الحاد سرشته **داروها** ناصور بهای ناصو
 تراشیدن و لوش تباہ کسته برداشتن بد او تیز بسوزانیدن
 اخلاط داروی تیز در جایگاه شش و صف شده و بروغن کاو سوزش

ساکن گردن و اخلاط داروهای دیلر ضبر است ز نگار مرد اسنگ کلس
 قشور البیض الکین و ناصور تازه را شستن بآب دریا یا بصابون
 و زبرنج و نوشادر بطبع بخار و آهک و کلس قشور البیض **داروها**
 سوختگی آتش سبیده خایه مرغ روغن کل صندل و فلفل خشت خسته سبید
 سفال سبید نو کلاب آب عنب الثعلب فمونی کلار منی هر کلی له سبک
 سنگ و سبید بود سرکه مزوج عدس برک کل آرد جو جری بخته برک
 لسنه لفته برک خطی بخته بامرد اسنگ و سبیده ارزیز و آب کشندر
 و آب عنب الثعلب و روغن کل سرشته مرهم آهک سوش مس سولس
 الطین الحمر المعده برل مورد خشت آب زیتون آب گامه **داروها**
 آنج از بجز استفراغ دهند ایابج فیقر استقونیاموب داده و حجر
 و خربق سیاه سادر بطوس ایابج لوغاد یا حبها و مطبوخها بدین اخلاط
 اقیمون اسطوخودوس سفیاج هلیله کابی هلیله سیاه خربق سیاه حجر
 حجرار منی شحم حنظل استقونیاموب و الفار مطبوخی له در جایگاهش وصف
 گردد **آمده اند** ترایق فاروق قرص افعی طبع اسود سلخ دارو
 له در باب علاج این علت وصف شده دارویی که هند و آن ساخته
 اند همچون سلاحه که انرا جوان دارو لوبند و روغن بادام با عصیر
 تازه و آنرا که ماده خونی ظاهر بود ضد صواب بود و اما داروها

مالیدنی داروی عرق آ رنده و تحلیل کننده باید خاصه اندر لوبه
 چون آب حلیه اب جکنه با اندی پوره آرد حلیه آرد باقی ایشان
 امک بخ محض لوبه ساد کندر سرله عاقر قرحا مو بربخ خردل سحر
 صبر بود نه حب الغار بیلد ارببل صابون اندر طبع حلیه حل گردن
 ترایق فاروق سلسا و طعام خداوند آن علت نان جوین با کسره باید
 کرنا ن جندروس و اسفید باهای مرغ و ماهی تازه و شیر و آبکین
 و الجیر و الکور و فقاغ موافق بود و شراب رقیق و نور صافی اندکی
 موافق بود و شراب کهن هیچ حال نشاید و از شرابها کدنا و برک ترب و برک کدنا

در داروها جراحات سی و چهارم

داروهای جراحات له پر لوبه بود برک صنوبر اندر سرکه مزوج یا
 اندر شراب الکوری بخته ماز و سبز انار پوست قلیما مغسول لسان
 الملاح خشک کرده شادنج مغسول برل محض برل زبر برل لوبه برل عوج برک
 علیق سدر ترله از شیر ترس کتد خراطین سوده سیر سوخته بخ سون
 دشقی سبیده ارزیز قند و طی له از روغن مورد کتد و لفظار سوخته
 با مسحه مربا عصاره قنطاریون مسک طرا مشع با شراب حمر خشک
 سوده زراوند مدحج اندر شراب بخته لسان الملاح خشک با روغن مصطکی
 و روغن مورد بخ حاوشیر یا سرکه مزوج خرقه کتان شسته و بکوب

خورد کرد چون سرمه زیت انفاق بارزد در ورها بدین املط
 اسفنداج مرد اسنگ جنت الرصاص مرما زو صدف سوخته اناج
 نارسیده له از درخت بیفتد و خشک شود فلقد یسر سرون کوزن
 فلما زسانه غ سوسن و کذر بوست درخت صنوبر نار بوست سیانی
داروها که خون باز دارد صبر کذر دم الاخوين و نرخر گوش خانه غلیظ
 و لقطار بیلز ریخ حسن عنروت قشار کذر نشاسته کدم غبار آسیا
 صف رتانه ماز و پروغن جرب کرده و سوخته زنگار آهن صدف خسته
 با سسته اسفنج نواندر زفت یا اندر شراب آغشته جو سوخته
 سرکین اسب و سرکین خر سوخته و ناسوخته **داروها** داغ کتده
 زیره لوفه کنگ دریا آهک آب نارسیده بسبیده خایه سرشته و اگر
 زیره و آهک و لقطار بجم ترکیب کنند قوی باشد **داروها** جراحات له بر
 عقب افتد زیت انفاق آرد باقی آرد خود آرد لخته آرد تر مسی است
 سنگین عسل خالستر سلیم مرهم آهک ضادی له جالینوس آنرا استود
 علك البطمها و ما اندلی زیت انفاق روغن الحوان روغن سداب برل
 خطی لوث صدف و کراماس بود گوشت مویز با شراب الکوری شمش
 زوفا برله و روغن زیت تر کرده و الرعصب صلب و پیچده شود
 الیهود باغ خطی سوسن با لوث مویز اشق و بارزد و فوفیون بدی

زیت سرشته هم مرمای حسد اخلیون مایم وزن آن سرکین پزشته
 البن النوع حلیت سکینج جاو شیر و سنج الحام خاکستر لوره مس بالای اشق
 مرهم با سلقون **داروها** که خار و پیکان از جراحت بیرون آرد اسقیا
 البکین سرشته زراوند مدحرج با البکین برک خشتاش سیاه برک الخیر
 بست جو بزهر البغ فلقد سرو انواع خیری پیاز نرکس صفدع سلوچ سلطان
 الفخه جله جانوران زراوند طویل سر جانوری که او را بتازی العطا لوبند
داروها زخم جوب بوست لوسفند کرم و ترله آن ساعت از مسلوخ جدا
 کرده باشند بر جایگاه زخم پوشند و یلروز بکد آرند تا بروی خشک شود
 نخست نل سوده بران جایگاه بر آکند پس بوست نر پوشد سفالو
 خالستر کلخن همان منفعت کند مرد اسنگ اسفنداج قروطنی از موم
 روغن کل **داروها** سح را ن و باشنه و انگشت بای بهوای خنک بر نه
 گردن آب سرد کلاب سرد بر نردن بخ مالیدن افاقیا ماز و سوخته
 و لوفه بر کردن نفع ساق مرد اسنگ بسراب سوده آب دریا کنیم
 دردی خشک کرده و سوده سح موزه را شیر تازه خاصه شیر شتر جم
 موزه کهن سوخته و سوده گدوی سوخته روغن کل و زریخ سرحم
 سبید مرهم اسفنداج جنانگ در جایگاهش باید کرده آمده است
داروها اندامها که از جای خوش بیرون رود **سویخ**

داروها که اماس و خارش باز دارد و اندام از جای بیرون آمده را قوی کند
مغاث کل از مرق آب بر گز مورد تر آرد ماش و کلنا را قایا شده
قسط چند پد ستر جوز سرو ابله قسطی از موم صافی و زیت انفاق
رفاده کتان به واسطه سرد گردد با آب سرد تر کرده بسرله مزوج تر گردد
روغن با بونه شراب قابض تر صبر خطی سبید بر گز سرو برگ مورد
بید سکه کل صند سرخ فوفل لادن راسن مرزنگوش اکیل ملک سبید خا
مرغ طبع و ج **داروها** که مفضل صلب کسته را نرم کند خرماد بنه روغن شیر
شم پد انجیر روغن کا و انکین سکینج جا و شیر حلیه دردی روغن کج
بخ خطی خ مثالحار مقل اشق حلیه بشیر خسته لعاب تخم کتان لادن
پیه بط بارند مغز کوسا روغن سوسن میعه تر و روغن زیت هن
مغز ساق کا و علك البطم فرنیون سرکین لبو تر خردل قسط **داروها**
بر پشت معده و جگر ضا د کنند سیب بخته کل سرخ اقا قیا مصطکی برگ
مورد زعفران جوز سرو آب لسان الحلا صندل سرخ و سبید بنفشه
آرد جو کا فور کلاب روغن کل سنبل لادن روغن خیری **داروها**
سلسنلی اسخوان سرو جراحی آن بر دهند ایرسا آرد لوسنه ساو
زداوند بوست بخ جا و شیر مژا نر و ت دم الاخوین همینست داروها
داروهای موی سرو موی دکر اندامها **سی ششم**

داروها که مویرا نگاه دارد شقایق النخاع اکیل الک بخت او اطراف
درخت انجیر لادن پرسیاوشان روغن مصطکی بخ ماس بخ مورد خا
بخ درخت مورد حبت الصنوبر تازه بوره روغن مورد آرد با قلی تخم
خریزه لعاب اسغول لعاب خطی **داروها** که مویرا دراز کند لعاب برگ کج
برگ کدو برگ خطی روغن سوسن روغن خنار روغن مورد طبع حنظل
لادن روغن نریت مغز انبه زرد الوغ سوخته برگ آزاد درخت تخم
کمان سوخته بارو روغن شیر پرسیاوشان مدامله خردل کوفته با طبع
جکندر و روغن آمله زهره کا و زهره کرک هلیله کابی بلبله آمله مازوی
به سوراخ عصاره غیب الثعلب کشک جو با امله و خطی و برگ کدو و برگ
بخته و طبع آن بارو روغن نفش آیمخته و جوشانیده تا بروغن باز آید آن
بالادن بکار دارد **داروها** اء الثعلب نفسیا فرنیون ساز بوست ترب
خرو خردل در بخ سوخته زفت مویزج حب الغار سدره سوع کسک
کک دریا بخ فی سرکین کوسقند سرکین موش سوخته دار بلبله ندق
سوخته کند ش برگ انجیر خربق سبید و سیاه لوژد قطران ما میران
بادام تخ سوخته بابوست زهره کا و پیه خرس بوره افری نوشاد
سرله **داروها** که مویرا بسترد و اصلاح آن آهک زهر بخ مژ و زن
یث جز و صیر آب آهک و زهر بخ مکرر بروغن جوشانیده تا آب

و روغن بماند در بعضی نفعها با آهک و زریخ خاکستر خوب در آرد
 و در بعضی نفعها نشاسته آورده اند و بعضی آهک و زریخ در
 کشکاب بسایند و آن کشکاب طلی کنند و بآرد باقی و آرد جو تخم
 خربزه بشویند و آن کشکاب طلی کند **داروها** که بوی آهک بر دکل سر
 بسره و کلاب تر کرده بر کشکاب شاهرم سعد کل سرخ و سبید حنا
 اذخر قنفل معصفر بر کشکاب شفتالو **داروها** مویرا باطل کند عصا
 ورق البغ با سرکه افیون با سرکه شوکران با سرکه بزر البغ با سرکه سو
 صندع مرغزاری خشک کرده با لعاب اسبغول و مولنا اسفنداج شب
 یا فی خون کشف که در آب خوش نمایی دارد خشک کرده بوره سرخ
 مرد اسنک صدف مروارید بزر الاجزیه بروغن کل سوده پیه دراج
 اسفول **داروها** که مویرا جعد کند آرد حلیه بزر البغ الابيض سد رهاو
 آهک مرد اسنک کز مازو سوس سوزن بر کشکاب سروج السفرجل کند
 کل حوزی **داروها** که جعدی ببرد روغن سیره یمن کرم مالیدن روغن
 سبب کرم شستن لعابها مالیدن **داروها** که موی غلیظ را باریک کند
 اندک بوره با کل هر ح موی بدان شویند بیا میزند **داروها** سبوسه
 کل روغن بنفشه لعاب خطی لعاب اسبغول طبع جکندر عصاره برک
 جکندر طبع حلیه تخم خربزه آرد و خود آرد تر مس آرد باقی عصاره

پد عصاره بر کشکاب عصاره بر کشکاب شهد انج بادام تلخ مقشر لوفته
 باخل الخرو عصارها و آرد ها له یال کرده امده باخل الخربزه زهره
 کاو طبع حنظل دردی شراب خربزه خردل مویزج ابکینه سوخته
 مولنا زهره کاو سرشته حب البان صابون پیه بطر و غر خیری
 زوفاء ترسیا لادن بولاشتر عرابی سرکین کاو **داروها** که سبید
 موی تاخیر کند استفرغ بقی و با استعمال فیکرام رب شحم حنظل و غر
 و از لرمابه و مستی و مباشرت و کلاب و کافور پرهیز کردن و
داروها که می باید خرد هلیله پرورده اطریفل لوجل اسرد ما شود پطوس
 تریاق بزرگ لوشب افعی معجونها بدین اخلاط هلیله سیاه امه پسر
 بلا در برنگ کابلد اربیل خشت الحدید نجیل غار یقون قونفل و
داروها که موی بدان شویند طبع حنظل شونیز بوره با کلامحه و
 روغنهار و غر قسطر و روغن شونیز و غر زیت صحرایی روغن باریان و الله
داروها که شوره و اطراف را **سی و هفتم**
 پاک دارد و نیکو کند **داروها** که رنگ رو را فروخته دارد و خود را
 خایه مرغ نیمه شست با الله الخیر نان مایه شیر تازه انجیر تر خشک
 شیر و شراب بهم آمخته هلیله پرورده اطریفل لوجک حلیله
 سعد قنفل زعفران زوفاء خشک و ج بابت جو و شتر آینه

کند ناپاز کوب سیر ریاضت شاد کای نظاره بازها خاصه نظاره
استاختن و ثوی نردن **داروها** که طلی کنند آرد با قلی مقشر آرد جو
آرد گرسنه آرد کندم ناخسته آرد خود نشاسته عدد سر آرد بربخ آرد
سریشم مای لادن کند مصطلی بوست خایه مرغ گوشت صدق مقول
اسفنداج شاد ج استخوان بوسیده محلب فوه بادام شیرین و تخم
خیار تخم خربزه تخم کدو تخم ترب تخم جرجیر کثیرا عصاره برغست زرد
معصر طبع حلیه طبع ایکل الملك سبیده خایه طبع گوشت صدق تخم
سندان کل سبید زریخ بار نرد **داروها** که نشان زخمها که بر چشم و حوال
بدید آید یزد مرد اسنگ سبید با پیه مرغ سرشته و با مغز بادام سرشته
سک بلبل برک گرب کند ترب بود نه تریخ این همه با آب گشت تر
یا آب گرس آهک و بوره سرخ با سرکه صبرافستین با الکلین عک الطم
بالادن مرهم داخلون ممولنا سرکین کبوتر صابون مغز بادام تخم صدق
سوخته تخم پندان ماشر مقشر خود مقشر گرسنه تو مسر کفک دیر
استخوان پوسیده کشکاب زرد آب معصر سونس سفال نود **داروها**
که اثر ابه و کلف و بر سر یزد ابر سا قسط مرد اسنگ مغسول سر
لوزن سوخته بوره اشق نرد آب معصر بیشک شتر کهن کشته
و سبید شده استخوان بوسیده مرغ فی خشک سونس سفال نشاسته

۸۲۶
تر سر تخم خربزه کربخ پاک گرده آرد خود جب البان کشکاب نرد آرد
طویل مد عک البطم طبع ایکل ملک طبع حلیه کند نظرون آهک
موم الکلین عصاره برغست قودمانا عصاره عسل تخم ترب خردله خرد
الجزیر سرکه آغشته ماز ریون مغز بادام تخم سیما ب کسسه **داروها**
لشتهای کبود که بر اندام گرده باشند یزد نظرون عک البطم بسل
ریش گرده **داروها** بحق و برص فوه شیطرح تخم ترب تخم جرجیر
تخم حنظل ماز ریون سقمونیا سرکه سرم ماز و استخوان مای حبه
زاک سرخ خربق سبید آهک شسته داروهای که بخورند معجون
نجاح طبع اقیهون اطریفل ماها ندر معجونهای دیگر که در کتاب
وصف گرده آمده است **داروها** که بوی بغل خوش کند آخ خوردنی است
سینجه کرفش کنکر هلیون زرد آلو و آخ مایلدنی است آب مورد
طبع عام و مرز نکوش مورد خشک صندل سعد قصب الله پره بویت
ترب مرز نکوش مورد خشک شاهسفرم اشنه برک سوس سک سنبل
شب تر سادج هندی کل تو یا مرد اسنگ سبید کافور داجینی
اطفاد الطیب قسط طین الحاره جنت الاسرب اسفنداج مغسول
سنبل روی زعفران **داروها** شبش برک حاض بخ حاض شب یا نسی
باروغر زیت برک آزاد درخت برک انار برک حنظل برک مورد برک

سرو برک کتان قصب الذریره داجینی باروغز ماکیان روغن ترب سلیحه
 زراوند عاقر قرحا بخ خطی غام جعدہ اینسون مشک طرا مشیع بنزد
 الاجتره بر حاسف و قحما ناطع جکذہ طبع بود نه لویی طبع برک سرو
 صبر نه هره کا و نه هره بزمو یزج زریخ سرخ با سرله و روغن زیت
 خرق سیه برک خرد هره برک حنظل خرد سیاب **داروهای** طریق
 باشنه و انکشتان و لب و غیر آن باز و سوده بایه بز اسفند اج
 و اسفند اج از زیر باروغز سندر و سر صغ عربی کثیرا بسفاج بخ او
 شلغم در روغن شیر بخت بنیر حرب هر شب اندر نانی نهادن طریق
 لب باز دارد در روغن بادام روغن شیر بخت باب الکور سبید کرباشرا
 سبید هر باداد هشت درم خوردن **داروهای** پای که اندر زمین
 خرقه دو تو بایه تو بر انکشت بچند و چند بار بروی آب باختر کتد
داروهای فربهی نشاط و کامرانی و آسایش ستر نرم جامه نرم عطر
 مزاج شراب غلیظ هر سیه کو د آب آن کوخ بشیر بره و بزغالہ بران
 لوش بظ فربه مرغ فربه مغز بادام قدق مستق جوز هندی و شکر
 بنیر تردوغ تازه لوک الکور سبید چاغوره کسلاجتہ الحضر الحن
 زراوند لودری زرد شهلای بست خود کچند مقشر کشک جو کندی
 اندکی زیره اندکی سونیز تخم خشخاش باند روغن کا و شکر نان مایه

خسک حلبه شسه و بریان کرده عتروت آرد مایه تخم بید الخیر
 بزرا البغ الابيض و معجون و کوارش و اقراص له در جایش وصف کرده شد
داروهای لاغری خوردنیها تخم و سور و رخا لها ترش و کامها و نان جو
 نواله بسیار چون ببل خردل زیره لرو یا سیر لرسک و نشک جامه در
 پوشیدن و بر بست نرم ناخفتن و آب سرد نا خوردن ریاضت بسیار
 قی بسیار معجونها لطیف کتد چون تریاق بزیرک نلک افغی لونی کتد
 سحرنا الصرا انا سیا امرو سیا اطریقل لویچک داروهای دراز
 که در علاج اوجاع مفاصل بکار دارند چون حنطانا تخم سد اب زراوند
 و طراسالیون جعد و منطوریون تخم لوفس سرز نکوش سندر و سر ترها
 سرله ناشنا آب کاه ناشنا اندک شراب بر بریق **داروهای** تعقیق
 جذام ناخن هر باداد شیر تازه خوردن روغن بادام روغن شیر
 باشکر و سنگلیین مال الجین ضما دها از شد فقا تخم کتان پیه کوسند
 لداخته صغ سرو **داروهای** برص ناخن جوز سرو زریخ سرخ آرد خود
 ارد ترس سیرله سرشته تخم کتان حرف دردی شراب دردی سرکه سوخته
 زمنانه رفت مرغ حماض لوفته با سرله سرشم ماهی **داروهای** زیردی
 ناخن مازو شب یانی پیه بط زهره کا بزیر الجرجیر سرله صغ سرو
داروهای که ناخن معیوب را بینکند صغ سرو بر نهادن و چند روز

داشتن مصطی بر نهادن بر سوزن آردن بر سیر بر نهادن مویر
 لفته بر نهادن جاو شیر با مویر لورده بایه **داروها** که ناخن
 بر آرد چون ناخن شد انکشت را غلافی باندازه ساختن و بالکشت
 فرو کردن چنانکه در جایگاهش و صف کرده آمده است **داروها** **خس**
 افیون بزربالغ با سره طلی لورده بزرب قطن و ناسره بزربالای آن نهادن
 انکشت اندر آب یخ نهادن حضرت سوره سوده سماق افامازند علاج
 با سکنجبین و بوالکندر صبر کلنا را با الکلین بروغز گرم اندر نهادن علاج دیگر کردن
داروهای زهرها و داروهای مضرت **سی و هشتم**

زهرها باز دارد داروهای بخورند طبع بزرب الاجز با روغن کاه
 زهر را بقی و اسهال دفع کند طبع شبت با روغن سیر سیار تخم ترب و ترب
 و جله داروهای بقی یاری دهد تر یاق بزربل مشرود و بطور حذا
 و تخم شلغم هم درم با شراب مطبوخ الجیر خشک و نذوق برل بودنجو
 اندر شراب برک سداب اندر شراب خوامم الحیره اندر شراب شیر تازه
 بسیار مسله و روغن کاه و روغن بادام سرکین خنوس مار زرد چهار دانگ
 بایک درم مترا اندر شراب شیرین یا درم ماء العسل دوا الحلب اندر شراب
 گرم سیر کوفته اندر شراب دوا المسک تر یاق بوسحه سراب که
 افغی در وی افتاده باشد و مرده دو مثقال تخم برنج بخامکدان تخم چکنکشت
 البلیان

روغن بلیان دار چینی حنطیا ناجا و شیر یا زراوند ثمره درخت خار
 اذریون راسن قیصوم قردمانا غار یقون طبع این عرس و لوث
 تخم جد جیر بالوده و آن لعابها و حسوها برم و جذب لعاب سبغ
 عصاره خرده عصاره لؤل عصاره غیب الثعلب عصاره کشت تراب
 آب کشکاب با روغن کل کلاب و کافور طبع سپرطان هندی در جله
 تیز است و گرم بغایتست جوهر فرنیون و سوع و فزون سنبل داروها
 آن چیزهای خنک است و نرم و شیر خرد و شیر تازه و مسک و مانند
 و قرون سنبل را خاصه یکنمال کافور بایک اوقیه کلاب و ضماد
 و کلاب و کافور بردل و بر سر نهادن و فرنیون را دو ترش و آب
 ترش و آب انار ترش و خربزه هندی و کشکاب و روغن کل و ریوج
 و سماق و پست جو بست سبب و هرج خنده کتده و فسر آمده است
 چون افیون و سروح و بزربالغ و مانند آن علاج آن چیزهای گرم
 و لطیف کتده باید کرد چون تر یاق بزربل و مشرود و بطوس و دوا
 و شیر و مانند آن و هرجه لوهرا آن ضد کوهرا آدمی است چون
 و فزون سنبل و هلهل داروی آن دوا المسک است و مشرود و بطوس و بوی
 خوش و ماء القم و هرج تیز است و پزنده و سوزاند مجون زهرنج و
 اربنجری و مانند آن داروی آن لعابها و حسوها نرم است و شیر

وسله وروغن کاو وهرجه تیزی آنرا بشکند و قوت از احشا
 باز دارد و هرج سده کند و راه دم زدن که در همه تن است بکشد و
 باز گیرد چون مرد اسک و اسفند اج و حسن داروی آن بر آن
 گردن لعابها و حشو ها نرم است و شیر ناز و مانند آن و حقنه
 گردن و سفونیا در ماء العسل دادن تا طبع بکشد و عصاره افستین
 باماء العسل و مدرات معروفی تا بول پیارد و هرج آنرا با جیری
 است آن چیز داروست تا آنرا جمع کند و پیرون طریق شناختن استعمال
 داروها مضرت نر هر با باز دارد اینست و مازهرهای هر زهری در
 کتاب
 فی السموم یاد کرده شده داروهای که طی کنند مضرت نر هر دفع کند نقطه
 اف شیر خام و تخم بار و غر کا و چند بید ستر بار و غر زیت عصاره کند نا بجا
 بود نه جویباری بالو لرد سوده ببول مرغ خاکی و خروس که سینه او شکا
 زنده سرکه و نیک زهره کا و خا لسترجوب اجیر و جوب زهر با سرکه سیر
 و سرکین بز خردل و سرکه و آمل باب صابون سرشه زفت جو شایند با نیک
 طبع موثر دشتی رنده که سازی الخرد کویند طبع این عروس رنده سار با است
 گرم لرد **داروهای** که بر خوش تن طلا کند جانوران زیان کار نکرد معده
 زهر با سرکه و روغن زیت که اخته بعه بار و غر زیت بر ل صنوبر نازه بار و غر
 جو شایند جبال صنوبر با برک محکشت لرباقصوم نخ آنکدان دو قوی

بخ حرف این داروها بار و غر بجوشانند و غر کلا طی کند و روغن ترب
 ترب بشه را باز دارد **داروها** که در خانه بکستند و دود کنند جانوران
 نریان کار بکینید جوب انار بخ سوسن با بر زد سرون سم موی ظلمت
 مقل سکینک انگزد برک غار جب الغار شو نیرمه خشرات از دود اینها بکینید
 و آنخ در خانه بنهند و بکستند قطران جعد محکشت سسینر بودند دشتی
 و لوهی در نه حطب برک کار داروهای مرکب اند کتاب السموم یاد کرده
داروها که زید ن سک دیوانه سرطان نخری جنطیانا لکدر طین الحاره
 نیرمایه خر لوش نیرمایه آهوجب العر زهر او ندم حرج جب الغار مر حاما
 قح سداب دشتی شو نیرم حوض حلیث افستین جعد طین نخوم کادرو
 حشم سرطان سدر ماه سک حون سک دیوانه دوا الزار بخ که در جایگاه
 لرد آمده جگر میان سک بریان کرده دل او بر کرده پوست ضبعه الغریجان
 کرده تمام شد کتاب ذخیره خوار و مشاهی بعون الملك الاهی
 حسن توفیق نامشاهی در غره ماء مریم الآخر
 منه سبع و تسعایه کاتبه العبد الضعیف الراجی
 الی رحمة الله الملك الحق شیخ محمد شیخ
 محمود هراتی غفر الله له ولواله
 و طبع المیلان این

<1-

بسم الله الرحمن الرحيم

گفتار دوم

از قرا بدین که تمه کتاب ذخیره خوارزمشاهیهست در یاد کردن داروها
و معجون های مرئی و این گفتاری و یک باب است و الله اعلم

باب نخستین

در یاد کردن طریق اصحاب تجربت و اصحاب قیاس اندر علاج کردن
داروهای مرئی و مفرد

باب دوم

اندر یاد کردن اسباب حاجتمندی شناختن داروهای مرئی که کد است

باب سیم

اندر یاد کردن اوزان داروهای مفرد اندر داروهای مرئی

باب چهارم

اندر آنکه داروها چگونه ترکیب باید کردن و ساختن

باب پنجم

اندر یاد کردن داروهای مفرد که بیاید شست و بیاید سوخت و بریان کردن
باب در عمل معجون های بزرگ ششم باب در عمل معجون های دیگر که بداند هفتم

باب هشتم

باب نهم

باب دهم

باب یازدهم

باب شانزدهم

باب هجدهم

باب بیستم

باب بیست و دوم

باب بیست و چهارم

باب بیست و ششم

داد ^{مستقیم} داد ^{مستقیم}

درد تراها **داد** مستم

در حقها و شافها مسهل و غیر
 در شرح اوزان و مکاسل که قد
 یزبان یونان بالگرد اند می و یکم

در نفس نام دارو هاله طبیبان نام
در بعضو جایان زبان توانا و سیر
اورده اند

در بدل دارو هاله چاضر نیاشد
محسیر

در یاد کردن طریق اصحاب تجرب و اصحاب قیاس اند علیح
کردن پداروهای مفرد و مرئیت

طبیان مشهور دو گروه بوده اند یکی اصحاب تجربت و دیگر اصحاب
قیاس اما علم اصحاب تجربت نام داروهای مفرد بوده است و سخنهای دارو
مربک که طبیان آن روز کار ساخته بوده اند انرا ظاهر داشتند و تقرط
انرا بط قدیم خوانده است و آن چیزهای بوده است که بعضی بخواب
و بعضی باتفاق بکار داشته اند و سودمند یافته اند و داروهای مزاج
داروهای آن بوده است که طبیان از داروهای مفرد ساخته اند
که منفعت آن از موده اند و این چنان بوده است که چند داروی مفرد را
در علاج چند بیماری آزموده اند از آن داروها داروی مرکب ساخته اند

دردار و هار چشم

در شرح اوزان و مکاسل که قد
یونان مال کرده اند می بینیم

در بداداروها اجازت نیست
حسین

ت و اصحاب قیاس اند علیہ
رد و مرثیہ

۱۱ اصحاب تجربت و دیگر اصحاب
ای مفرد بوده است و سخنهای دارو
بوده اند انرا ظاهراً در آشنیدی و تقرط
زهای بوده است که بعضی جواب
دند یافته اند و داروهای
از داروهای مفرد ساخته اند
بوده است که چند داروی مفرد
ن داروها داروی مرکب ساخته اند

انجمن بیماریهای مرتب و نیز چند دارو آزموده اند که در علاج یک
یک بیماری سومند آمده است بعضی از آن اندر مزاج یک شخص سودمند
آمده است و در مزاج شخصی دیگر نه بدین سبب چند دارو که بدان
یله درجه یوده است ترتیب کرده اند تا اشخاص بسیار از آن منفعت یابند
و این تدبیری صوابست و اما اصحاب قیاس بحسب طلب دانستن
اختلاف مزاجها و فعلها و خاصیتها، داروهای مفرد و مرتب و یک
فعل هر یک اندر هر مزاجی و هر بیماری و هر عضو بدانسته اند و
دانسته اند که داروها بعضی گرمست و بعضی سرد و بعضی تر و بعضی
خشک و درجه هر یک اندر کیفیتها گفته اند چنانکه لیفتها، دارو
چهار درجه است مثلا افستین گرمست یک درجه خشک است یک درجه
ایشون گرمست بدو درجه خشکست سه درجه افیون سرد و خشکست
بهار درجه سیر گرم و خشکست باختر درجه سیم تا اول درجه چهارم الق
سردست با اول درجه دوم ترست باختر درجه دوم برین ترتیب لیفت
هر دارو را بشناخته اند و از احدی برین سان نخاده و درجه
قوت آن یاد کرده و بر آن از این معانی شناخته اند هرگاه که بیماریها
مرتب دیده اند تدبیرهای صواب دیده اند و کرده اند و بنیاسهای
درست داروهای مرتب ساخته اند و بدان علاج کرده اند

باد در باد که دن اسباب

دوم

حاجتمندی طبیبان بشناختن داروهای مرئب حاجتمندی ایشان بشنا
داروهای مرئب از چهار معنی بود یکی انک احوال و طبیعت بیماریها
مختلف دیده اند دوم انک احوال و اوضاع اندامها را بیماری اندران
بوده است مختلف یافته اند سیم انک طبیعت و قوت داروهای
مفرد نیز مختلف بودست چهارم انک خواستند که داروی بکار دارند که
علاج بیماریهای بسیار بکار آید و باد زهرها داروهای زیان کار باشد
و مضرت کزیدن جانوران زیان کار باز دارد **انما سبب** ترتیب
داروها از جهت اختلاف طبیعت بیماریها جانان باشد که بیماری باشد
سرد یا گرم بدرجه معلوم و داروی مفرد بیابند که با مزاج آن بیمار
برابری کند بضرورت دو دارو بر هم ترکیب کنند تا از هر دو یک مزاج
بدید آید که با مزاج بیمار برابری کند **مثال** این بیمار باشد که در علاج
ان بداروی گرم کنند حاجت آید که بدو درجه گرم کند و در آن باد را
موضع آن دارو حاضر نباشد لیکن داروی دیگر حاضر بوده که بسبب
گرم کند پس بضرورت داروی که بیک درجه سرد کند با آن بیا میرند تا آن حرارت
ان دارو سبکسته شود و از هر دو داروی اید که نزدیک دو درجه گرم
کند چنانکه آب گرم را با آب سرد بیا میزند فاتر شود و اگر بعضی

آن دارو سرد کنند و داروی دیگر آمیزند که بیک درجه گرم کند بی سبک
حرارت داروی نخستین شکسته شود خاصه اگر ازین داروی دوم
مقداری بیشتر کنند تا از هر دو مزاجی اندکی نزدیک دو درجه گرم کند
مثالی دیگر تب غب غیر خالصه است از چهار انک اول این تب از دو
خلط باشد که امخته گردد بضرورت علاج آن بداروهای مرکب
مثال دیگر آماس از خون و صفرا بود علاج آن بیک داروی مفرد
تام نشود دیگر اوقات بیماریست چنانکه اندر علاج آماس گرم و
صداع گرم و نفق سر گرم نخست داروها را دغ بکار دارند پس محلا
را دغ ترکیب کنند پس با خردمه محلا بکار دارند مثالی دیگر سوء المزاج
ماسد محکم گرم با سرد ما غیر آن و دانند که قوت یکد اروی مفرد
برابری نتواند کرد چند دارو که ضد آن سوء المزاج ترکیب کنند تا قوت
همه داروهای یکی گردد و یکدیگر را یاری دهند و سوء المزاج را بگردانند
و سبب ترکیب داروها جهت احوال و اوضاع اندامها جانان باشد
اندامی از معده دو رجون کرده و مثانه و شش و بسبب دوری قوت
داروها دیر بدو رسد پس بضرورت داروها را از چهار این اندامها
سازند تا داروی ترکیب کنند که انرا بزودی بجایگاه رساند و دارو
و داروی دیگر که قوت دارو نگاه دارد تا اندامی دیگر قوت آن

و آنرا هضم نکند اما آنج دار و راز و دیجایکاه رساند چون ^{فلس} لحم کر
و پوست سلیمه و اینست و این را طبیبان بتازی بند و گویند
یعنی بدرقه کتده و آنج قوت دار و نگاه دارد تا اندامی دیگر ^{هضم} آنرا
نکند چون افیون و بزرابغ و پوست بخ اناح و اگر اندامی را که
فعل آن شریف است و مصلحت همه اندامهاست چون معده و جگر
بمعلاج کردن بدار و های محل حاجت آید آن داروی محل را با
داروی قابض خوش بوی چون مصطکی و دارچینی ترکیب باید کرد تا
قوت آن اندام ساقط نشود و اگر اندامی بود که می باید که آن دارو
که بد و رسد حتی اندروی بماند و در نک کتد چند آنک فعل دارو
حاصل شود و آن مثلا جگر باشد و داروی باشد که سده بکشد و در
از جگر پیرون شود اندکی داروی دیگر آنرا بجانب مخالف کشد چون
تجه ترتیب با آن ترکیب کتد تا آنرا تحریک کند و بر یک جای بدارد
تا منفعت داروی کشایند تمام شود و اگر اندامی باشد که حس آن
قوی باشد جو حشم و فم و معده و روده و مثانه مادر و ها آن
خیره کتده چون افیون و مانند آن ترکیب کتد الحنی حس آن
کتر شود و از درد خیر کمتر یا بد بسبب صعبی درد قوت آن اندام
ساقط نشود و اگر اندامی بود که گوشت آن سخت و متلبز بود

کرده بادار و های که در معالج آن بکار دارند چون صمغ و کثیرا ۲۱۴
و نشاسته داروی پاک کنند با آن بیامیزند چون تخم خیار و
سیاوشان و همچنین داروی که قوت آنرا نگاه دارد چون جلعوت
و زعفران با آن بیاید امیخت و اگر اندامی را با اندامی مشارکت
باشد چون معده و دماغ دار و ها که از بحد هر یک سازند مرکب
از دار و های که هردو اندام موافق اند و سبب ترتیب دار و ها
از جهت اختلاف احوال و طبیعت دار و های مفرد آنست که بعضی
دار و هاست که طعم و بوی آن ناخوش است و معده آنرا دشوار قبول
کند چون جاو شیربض و رت چیزی خوش بوی چون دارچینی
و سنبل و چیزی خوش طعم چون الکلین و شکر با آن یار کتد تا بوی
و طعم آن بدان نرسد و بعضی دار و ها منشر کشتن وقتی آرد چون
بنفشه و خیارشمر بضرورت آنرا با چیزی که قوی باز دارد ترکیب
کرد چون خیربوا و کل و مانند آن و بعضی دار و هاست که معده
زیان دارد چون سوربخان و سقونی و صمغ و تخم حنظل و قیل
و مقطور یون و همه دار و ها که قوی آرد بضرورت این دار و ها با
که معده را سود دارد یار باید آرد چون قرفند و کل و مصطکی و
هندی و بودند و کندر و زیره و نان خواه و بیل و هلیله کابی

و آله و بلیله و زنجبیل و بعضی داروهاست که جگر را زیان دارد چون
سرکه و فرنیون و بعضی داروهاست که جگر را سود دارد چون
ریوند و زعفران و سنبل و زرشک و غافق و کسته بضرورت آن
داروها را زیان دارد بی داروی که سود دارد بکار نشاید داشت
و بعضی داروهاست که دل را سود دارد چون زعفران و مشک
سوپن سید و سنبل و عود هندی و لسان الثور و نار دین و
ابرشم و بهمن سرخ و سید و بعضی دل را زیان دارد چون آب کشیر
تر و اسبغول و لناع و بذر البغ و بعضی داروهاست که ثرد را
دارد چون کاکج و تخم خیار و خیار بادرنک و حب القعد و آخ
بدین ماند و بعضی داروهاست که سپهر را زیان دارد چون زراؤ
و بخ کیر و کرمازو و اش و بعضی داروهاست که اسهال صغیر کند
چون سقونیا و هلیله زرد و صبر و افستین و خرما هندی
بعضی اسهال سودا کند چون انیمون و حجر لار و زرد و حجر
و نل هندی و غاریقون و خرپه سیاه و بعضی اسهال بلغم کند چون
ترید و قنار و حب النیل و فرنیون و جاشیر و سکیج و
و بعضی معده را پاک کند و خلط از وی آرد چون ترید و بعضی
از روده ها آرد چون سککج و بعضی از پیوندها آرد چون پو^{بخان}

و بعضی از سینه و شش آرد چون غاریقون و بعضی از عصبها آرد چون
شم حظل و بعضی از جگر آرد چون مازریون و بعضی از سپر آرد چون
جاشیر و بعضی از دماغ آرد چون صبر و اسطوخودوس و بعضی
خلط غلیظ را تفصیح کند و رقیق خاصه آخ در سینه و شش بود چون
جعد و فراسیون و بخ سوسن آسمان کون و زوفاء خشک و حاشا
و عضل و بعضی خلط رقیق را غلیظ کند چون صغ و کثرا و نشا
الحاله اخلاط آمیخته باشد و اندر غده اندامها پراکند و بهر داروی
علاج توان کرد بضرورت باید ساختن از این داروها را استفرغ
اخلاط با استفرغ اندامها مخصوص اند تا مقصود حاصل آید و بعضی
داروها در اربول کند چون بادیان و تخم کرفس و طراسالیون
و مانند آن و بعضی حیض باز گرفته را بکشد چون ابله و جندید
و مسک طراسمع و بعضی اسهال باز گیرد چون کلارنی و طباشیر
غیر آن و بعضی حیض باز دارد چون مریا و صغ و مانند آن و بعضی
را ساکن کند چون پوست خشخاش و تخم او و بعضی اندر بیماری رود
و داروهای دیگر را بضع رساند چون سلیمه و دارچینی و اسارون
و تخم کرفس و بعضی خلط را بفسراند و عضو را خدر کند چون افیون
بذر البغ و لناع اما افیون قوت حیوانی را زیان دارد دفع مضرت

بشک و عنبر و چند پدستر توان کرد و بزرگ قوت نفسانی را از
دارد دفع مصرة آن بسلیخه و انیسون و مصطلی و دارچینی و سنبل
توان کرد و بی چیزی له مضرت آن باز دارد بکار نشاید برد و بعضی
داروها مقدر از یان دارد چون صبر آنرا بمقل بکار باید داشت
و بعضی داروها سرفویست روده ها را از یان دارد چون ^{لحظ} شحم
انرا با کبریا بکار باید داشت و سقمونیامعه را از یان دارد آنرا با
انیسون و ببل و خیر بوا بکار باید داشت و سوربخان شلوت
پرد و بسیار خوردن آن عضله را سخت کند آنرا با مصطلی و عود
و بود نه یار باید کرد و بر عضله موم روغن بکار باید داشت تا سخت
نشود و سربد بتهای منفعت نکند طبیعت وی آنست که رطوبت را
جذب کند و جذب دفع نتوان کرد او را باز بخنیل یار باید کرد
تا رطوبت را بیاری آن دفع تواند کرد و سبب ساختن داروهای
از جهت پماریهای بسیار و یا در هر ده زهرها جانش است ^{سند} که خوا
ند داروی دارند که در علاج پماریهای بسیار بکار دارند و هر یاز
باشد تدبیر گردند و مجوئیهای بزرگ ساختند چون تریاق فاروق
و مشرودیطوس و سحرنا و سیثا و مانند آن بدین معانی ^{سند} باید
معلوم شد که حاجتمندی داروها مرکب برحق بوده و رای ایشان صوابست

باب در یاد کردن اوران

سم ۲۱۶

داروهای مفرد اندر داروهای مرتب هر دارو که منفعت آن بسیار بود
و در وی منفعتی بود که در داروها نباشد و آن عضو مقصود باشد ^{بعلی}
از معده دور باشد و منفعت آن شریف باشد از وی اید داروی مرتب
بلغی تمام تر باید کرد خاصه اگر اندر ترتیب داروی دیگر خواهد بود که
قوت دیگر دیرری را ضعیف کند و آنکه گویند منفعت فلان دارو ^{نفس} نیست
بدین آن خواهد منفعت آن با سلامت بود بی رنج بود و آنگه گویند
منفعت آن باریخ و یا نوعی از مضرت بود و هر دارو که منفعت آن اندک
و خفیه بود و آن منفعت که از وی چشم دارند از داروهای دیگر
توان یافت و آن عضو که علاج مقصود باشد بعد از نزدیک باشد
از آن دارو مبلغی کمتر باید کرد خاصه اگر اندر آن ترکیب دارو
نخواهد که قوت دیگر را ضعیف کند و هر داروی که بسیار منفعت بود
لیکن سخت قوی بود داروی مقداری معتدل باید کرد از بھر دور
یکی آن داروی که سخت قوی باشد بسیار نباید کرد دیگر آن دارو
که منفعت آن بسیار باشد مقدار اندک نباید کرد تا ترتیب از منفعت
آن کم بھر نباشد بدین سبب ازین دارو مقداری او لیتر و ^{دارو} هر
سخت قوی باشد و منفعت آن بسیار نباشد از وی مقداری اندک باید کرد

وهرد اروه قوت آن ضعیف باشد و منفعت آن بسیار بود از وی
مقداری بسیار تر باید ژرد تا سبب بسیاری مقدار آن منفعت تمام حال
و محین اگر با بسیاری منفعت آن شریف باشد بسیار تر باید کرد خا
الارض و مقصود از معده دور باشد و هر د اروه قوت آن ضعیف
و منفعت آن اندک از وی مقداری معتدل باید ژرد از بعد آنکه سبب
بسیار باید کرد و سبب اندکی اندک باید ژرد بر مقدار می معتدل کند
ضعف قوت و ضعف فعل آن نزدیک معتدل اند و هر د اروه که منفعت
آن اندک بود لیکن منفعتی شریف بود از وی نیز مقداری معتدل باید
ژرد و هر د اروه که منفعت آن اندک و عضو مقصود دور بود از وی نیز
مقداری معتدل باید کرد و هر د اروه که قوت آن قوی باشد و منفعت
آن بسیار و شریف باشد و عضو مقصود نزدیک از وی مقداری معتدل
باید کرد و هر د اروه که منفعت آن بسیار و شریف بود و قوت آن قوی
باشد لیکن منفعت آن از داروهای دیگر توان یافت مقدار آن کمتر از
معتدل باید ژرد علی الحاله هرگاه که هر اسباب بسیار کردن داروهای
دارو جمع یا بند مقداری بسیاری باید ژرد و هرگاه که اسباب اندک
داروهای یک دارو جمع یا بند یا بیشتر جمع یا بند از وی مقداری سخت اندک
کرد و هرگاه که اسباب غنی و بیشی برابر یا بند مقدار آن معتدل باید کرد

داد در آن دارو ها چگونه ترکیب باید کرد

چهارم

دارو ها مرکب بعضی معجوضا باشد و بعضی اقراض و بعضی جتها و
مطلوخوا و بعضی شیاها و بعضی ضماها و مرهمها و لاج بدین
و هرگاه که داروی ترکیب خواهند ژرد سخت دارو های باید شد
و بیاید ژرد تا به ترین باشد بر از حال و از چیزها با آن سخت باشد
بال باید کرد و بوسیده و بتام شده دور باید ژرد و از دارو های
لوفتی باشد بدست آس زعفران آیس باید کرد یا بجا و ن سنگین باید کرد
و اگر جمع دو باشد بجا و ن روین با کیزه باید لوفت و جری باید سخت
و دارو هرج نرم تر بسایند ترکیب آن خوب تر آید و منفعت آن
تأثیر بود ملد دارو ها و لو ارشها به نرم نباید خاصه لو ارش
چنانکه جالینوس گوید من کو ارش زیره کار داشتم و آن منفعت که انا
توقع کردم نیافتم لیکن ادرار بول آرد و از آن رخ یافتم و اند و هکین
گفتم مزاج جلدی تباه است که مرا از این دارو منفعت نمی باشد و بالک شقه
نمی باشد مضرت میکند تا بر کمان بردم که اخلاط آن سخت نرم بود دیگر
باره ساختم و اخلاط درشت تر کردم منفعت آن بدید آمد معلوم شد
اخلاط جنین کو ارشها سخت نرم نمی باید و دارو ها هر یک جدا باید کرد
و اوزان آن راست باید کرد و ترکیب ژردن و هرج صغیرا

باشد اندر شراب یا غیر آن بر باید گرد و حل کردن و اندر ها و ن بالید
تا هوار گردد و اجزای آن پیوسته شود بر آنرا با الکلین بپاید
بسر داروهای کوفته بروی باید گرد و سرشتن اما آن در رستان
بسر شد الکلین سه بار صنگ همه داروها باید و آن اندر رستان
بسر شد و بار الکلین صافی کرده باید از موم جدا کرده و کف برداشته
و دارو اندر خمیره چند آن باید که مقدار چهار انگشت ناقص بود تا
داروی باشد که بر جوشد و دم زند بپاشد نشود و خمیره را نشکند و
مجموعهای بزرگ هر یک چند کاهی بپاید جنبانید تا بخار از وی بروی
و دم زند تا آن وقت که تمام شود بعد از آن نگاه باید داشت و
راخت دست دارو نرم باید کرد و اندر ها و ن بکلاب باید تا بد آن
که اقراص بد آن خواهند سرشت و کلاب با عصاره اندک اندک
داروی باید چکانید و کوفته تا هوار سرشته شود چنانکه اقراص
توان کردن و اندر سایه خشک باید گرد هر بامداد و شب نگاه بر روی
گردانید و از غبار و دود نگاه باید داشت تا خشک شود و بپاشد
و مستخرج نشود و اگر اقراص که سازند تخت لک را پاک باید کرد و
او چنان باشد که ریوند چینی و بخار اندر آب یزند و لک را بکوفتند
و بجزیر بکنند و در ها و ن کنند و این آب بروی می چکانند و می

تا تمام بجزیر فرو کنند و جبهه ها در وی مقل بود و کثرا و دیگر صفتها
تخت آنرا بکلاب با عصاره دیگر که در کتاب یاد کرده آمده است
حل باید گرد و در ها و ن بپاید تا هوار شود بر دارو بروی بر آید
و می کوفته تا سرشته شود و بر حسب کردن و داروهای مطبوع را
باندازد باید گرد و با تشر نرم باید بخت تا آتش قوت آن باطل کند و تنفس
و افیمون و پرسیا و شان از جمله داروهای نازک است آنرا بسیار نشاید
بخت تا آتش آنرا نسوزد لیکن چون داروهای دیگر تمام نزدیک تخت
رسد آنرا در مطبوع افکند تا اندکی جوشد و یک ساعت بنهند تا
بر آساید و آنرا بدست و کف بپاید مالید بکن بخرقه پاکیزه بپاید چکاند
و پیالود تا صافی شود و طعم آن سخت ناخوش نباشد خیار شیرین
از آن جمله است که قوت و لطافت آن از بخت باطل شود و طعم آن ناخوش
آید و شیر خشت را هم نشاید تخت لیکن آن مطبوع با لوده تختی برین
هر دو باید کرد و بپالیدن و بکلاختن و بپالودن و باقی مطبوع با لوده
بپا بخت و هر دو که حکمی او اندر مطبوع که اخته شود چون
هندی و غیر آن مقدار وی چند آن باید کرد که در کتابها مقدار شربت آن
یاد کرده آید و این حکمی آن که اخته نشود چون نرید و غار پیون مقدار زیادت باید کرد و این
چنان باید که اگر در حین از وی نگیرد کم کند در مطبوع دو درم باید کرد

مادر تدبیر داروها مفرد

باید پشت و بریان لرد هلیه را تحت بال باید لرد و کوفتن و بخت
و در آب آبی بچو شاتد تا آب را نشف کند بر آنرا بروغن زیت یا بر روغن
کا و بچو شاتد و بکار دارند تا سوزد بریان کردن تخمها را پاک
لرد و سعال بریز بر آتش خند تا گرم شود بر آن آتش بردارند و تخم بر روی
گندوی گردانند تا تخم از زیر سفال گرم شود و بوی بد آید و نگاه باید
تا سوزد و بریان شود **سخت سیلها** لرد در دروی چشم بکار آید
توتیا و سادخ و فلیما و غیر آن تحت آنرا نرم بیاید سودن و آب
صافی در هاون میگردن و آنرا در آب حتی بسودن و از هاون
بغضاره چینی باز میگردانند تا هر بار آب برود درین غضاره
شود و باقی را همچنین سودن و با آب درین غضاره میگردانند
تا هر بار لود و بود بتوان سود و سود شود و با آب برو
و آن ریگ بود مانند بر غضاره بیاید بوشید و بنهادن تا در درین
غضاره بنشیند بر آب از وی بیرون ریختن و باقی را با قناب خشک
لردن و از لرد نگاه داشتن و مر و اید و بسدر لرد در مفرح بکار آید
همچنین باید کرد و این را مغسول خوانند و حجرار منی و حجر لرد و
در داروها بکار آید همچنین مغسول باید لرد **سخت سیل** و غیر آن

بسد و کربا و صدف و غیر آن هر یک را اندر لوز سفال نو باید کرد
و لوز در کل حکمت گرفتن و در تنور گرم نهادن یک شب تا جان شود
که نرم بتوان سود **سخت سیل** لود هر آبکینه را در آتش باید نهاد تا آتش
شود بر در آب شخار سرد انداختن چند بار بر آن سود و آسان بتوان
و یا قوت را و یشب را و هرج ما شد آن باشد همچنین باید کرد تا کوبه
سود شود لیکن در آب سرد باید انداختن شخار **سخت سیل** تا بیستاد
اقتاب در اسد باشد سرطان بیاید کوفتن و اطراف او دور کرد و شکم
پاک کردن و بشتن و در کوزه نهادن و کوزه را بکل حکمت گرفتن و یک
شب در تنور گرم لود آتش از وی کرده باشند نهادن تا خاکستر شود
لیکن بریان شود و اگر در شیشه آبکینه نهند بهتر باشد و کردم که در
عقرب بکار آید همچنین باید سوخت لیکن کردم را در شیشه باید کرد تا
ابکینه رطوبت او نگاه دارد و نشف نکند **علاقیر و طی و موم و روغن**
تحت روغن گرم باید کرد و موم اندر وی گذاشتن و دره درم روغن
دو درم موم باید کرد ماد و درم و نیم و آن با وی ترکیب خواهند
انر عصارها و غیر آن اندک اندک اندر هاون برین موم و روغن
افکند و بدسته هاون باید مالید تا موار گردد و مرهمها و ضاهها
هم برین گونه باید ساخت خاصه آنج در وی موم و روغن بود و موم

کند در ده درم روغن و درم موم باید اندر فضل زمستان و در تابستان
سه درم موم باید گرد **در غلغله** بر تخی و کیهامی که بر و غن آن حاجت
تخت آنرا نیم لفته باید کرد و در آب فرو عار کردن و یکبار و نه بار
و آب چند آن باید گرد و دو انگشت بالای دارو بود روز یکبار چو نماند
و بدیت مالیدن و بیفشاردن و پیالودن و پستک آن و نرن آن و غر
لغند با وی بیاختن و با آتش نرم بجوشانیدن تا آب برود و روغن بماند
اگر داروی سخت تر باشد آنرا شش ساعت می باید بخت و هر ساعت آن گرم
کردن بر مالیدن بر روغن بر افکندن و بجوشانیدن تا آب برود و روغن
بماند و اگر داروی نازک باشد دارو اندر قدحی چینی کتد یا در شیشه
در دیگ نهند در میان آب و بجوشانند تا دارو بخت شود بر مالند
و پیالاید و آب را بشیفته باز گردانند و روغن بر افکند و دیگر بار
هم در میان آب نهند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند
در غلغله بزرگ
تریاق فاروق از کزیدن مارافعی و کزیدن کزدم و کزیدن همه انواع
ماران و کزیدن رتیل و سک دیوانه خلاص دهد و مضرت ندارد
که گشته است باز دارد همه پماریکهای بلغمی و سوداوی نر ایل کند خا
جدام را و بلغم و صرعه و سکه و لقوه و ریشه که از غلبه رطوبت بود

و خداوند و سواس را سودد از مردم را دلیر کند و خفقان بلغمی و سودا
و ضیق النفس بلغمی را و کسی را که آواز گرفته باشد سودد دارد و درد سر
و شقیقه و دوار بلغمی را بکند و خداوند استسقا را که از سردی جگر تولد
گند و کسی را که بسر ف خون بر اندازد بسبب تری که رگهای شش و سینه را
سست کرده باشد و قوبلغ بلغمی را و صبح و قریح امعرا که از سودا و بلغم
تولد کند و درد کرده را و مثانه و سنگ مثانه بریزاند و سودد دارد و
جلد و سپرز را بکشد و جیض را که بسته بود بکشد و گرفتگی بول را
بکشد و کودک مرده را از شکم مادر پیرون آرد و بادهای غلیظه
در احشا بود بشکند و آما سها سخت را که اندر جگر و سبزه بود زایل
کند و هیضه باز دارد و خداوند جب القرع را سودد دارد و
یرقان طحالی را و خداوند شهوت کلی و خداوند تب ناقص که گرم
سودد دارد و حرارت غریزی و روح را مدد کند و هر که در تن درستی
بکار دارد باندازه حاجت زهرها و پماریکهای و بای باز دارد و
پماریکهای حاده و پماریکهای خونی و صفرائی نریان دارد **اخلاط**
اقراص عضل چهل و هشت مثقال و مطریق اندر عهد حبالبیوس
ازین اقراص چهل و شش مثقالی کرده اقراص افعی بیست و چهار مثقال
اقراص اندر حور دن و بیل سیاه و افیون انهری بیست و چهار

دارچین در عهد اول دوازده شقال بوده است و ماغیوس در عهد
 جالینوس مقدم طبیبان بوده پست و چهار شقال می کرده کلسرخ دوازده
 شقال تخم شنبه دشتی و سیر دشتی له طبیبان اسفوریون گویند و غنچ پون
 آسمان کون ابرسا گویند و غاریقون و رب السوس و روغن بلیان
 از هر یک دوازده شقال مر و زعفران و زنجبیل و ریوند و عطر
 له مطاملون گویند و بعضی گفته اند مطاملون بنانی است که انرا عطر
 گویند و بوده کوهی و فراسیون و قطرا سالیون و اسطوخودوس
 و قسط و بیل سبید و داربلبل و کذر و مشک طر اشیع و نقاح ال
 وضع البطم و سلیمه و سنبل هندی و جعد از هر یکی شش شقال
 لسی تخم کرفس سالیوس و تخم سبندان سبید له آنرا حرف بابلی گویند
 و اندر کتب الشفس نوشته اند و کاذر یوس و ناخو اه و کافیطوس
 و عصا رة الحية التیس و سنبل روی که آنرا نار دین گویند و سادج
 مو و جنطیانا و تخم یادیان و کل محنوم و قلف طار نیم برشته و جاما
 و وح حب البلیان و هو ناریقون و قو و صمغ و فردمانا و
 و اقایا از هر یکی چهار شقال دو قو چهار شقال اندر نسخه سر
 دو شقال است قه مثل الیهود و اندر نسخه دیگر بدل مثل قه
 و جاو شیر و قطوریون باریک و زراوند از هر یک دو شقال

و ششیکان زراوند طویل کرده اند و ساخران زراوند کردی
 گند از هر یک دشتی قوی تر است چند پیدسترد و شقال و اندر بعضی
 چهار شقال است البکین مصفی ده رطل بغدادی شراب شیرین طعم
 چهار رطل بغدادی جاو شیر و قیده و لبنی و رب السوس و اینون
 و عصا رة الحية التیس و اقایا اندر شراب حل گند و روغن
 بلیان جدا گانه اندر حقی شراب حل گند و دارو هایدان
 گند بعضی بدان بالند و دارو هاله اندر شراب حل کرده باشند
 بانبکین سیاه میزند و دارو هاله دیگر روی برشند و اندر خمر این
 یا در خمره از زیرین گند یا در خمره چینی نگاه دارند چنین میگویند
 بختی نسخهاست **نسخه دکر** این نسخه جالینوس اندر روم
 روایت کردست و در بیمارستان هند سا بور بکارداشته اند و
 گوشت افی اندر تریاق اندر و ماخسل آورده و بدان تمام شدست
احلاطان اقراص اسقید چهل و هشت شقال اقراص الاقاعی پست و چهار شقال
 شقال اقراص اندر و حوزون پست و چهار شقال بیل سیاه و داربلبل
 از هر یکی پست و چهار شقال بر کلسرخ دوازده شقال غنچ پون
 آسمان کون دوازده شقال غنچ سوسن محلوک دوازده شقال بیل سبید
 ریوند چینی مرصافی قسط زعفران سلیمه سنبل هندی مشک طر

فراسیون فقاح الاذخر بوده لوهی کنده جعه اسطوخودوس
 فطر اسالیون ساس و هو علك البطم زنجیل اصل مطافلون
 انهری شش شقال تخم کرفس و کافطوس و میعه ترومر حاما
 و ناردین و طین مختوم و کادر یوس و فو و ساج هندی و قطار
 مسوی حطمانا حب البلسان انیسون عصاره الحیه التیس افاقیا
 صمغ عربی تخم بادیان قدمانا سالیوس هو و مار یقون
 حرو ایض ناخواه سلیمخ انهری چهار شقال چند بید سیر
 زراوند طویل و قوتخ کززدشتی قضر الیهود جاوشیر
 مطوریون باریک و باند انهری دو شقال اندر شش دیگر
 افیون و غاریقون انهری دو اذده ^{شقال} ^{دیریم} آورده اند ^{نسخه} ^{در}
 خواجه بوعلی سینا در قانون آورده است اقراص قیل پست و
 شقال اقراص یغ و اقراص اندر و حورون و ببل و افیون و
 پست و چهار شقال سیردشتی و کل سرخ و تخم شلغم دشتی و اتر
 غاریقون رب السوس و روتربلسان و دارچینی انهری
 دواذده شقال مرصافی فراسیون زعفران دار ببل زنجیل
 بوده لوهی فطر اسالیون فطافلون ریوند چوقسط الموالای
 اسطوخودوس ببل سید شطامشیع فقاح الاذخر علك البطم

بان سلیمخ سنبل انهری شش شقال حطیان و حرو ایض و لوهی
 سسالیون ناردین ناخواه کافطوس کادر یوس و سوسطن
 ساج افیون فو و تخم کرفس تخم بادیان طین حدره و قطار
 مشوی حاما هو و غاریقون و حب البلسان افاقیا صمغ عربی
 قدمانا انهری چهار شقال زو و فراویقه جاوشیر و سلیمخ
 و صر الیهود و مطوریون زراوند مدحج چند پید ستر انهری
 دو شقال و اندر بعضی نسخها بوده جو یاری و قه و کشر او
 فا و اینا زراوند طویل و کرد بنر البخ انهری دو شقال آورده اند
 فذک سبعون خلطاسوی العسل و العسلضعفی الادویه فیصیر
 حله مافی التریاق الف و اربع مایه و اربعه و ثلثون شقال **لاصفت**
اقراص الافاعی بیاید دانست که انواع افعی بسیار است انخ در تریاق
 بکار آید مار کیران آنرا بیاری کوزه کویند و ماده باید و نشان
 ماده کی است که در دهان او چهار دندان زهر بود که آنرا
 دندان کویند انهری در جانی دو و نرایی و بهترین آن باشد که
 بلون اشقر لونه باشد انهری در آنک سیاه سخت زهر ناک بود
 زهر آن بد بود و سید ضعیف بود و اشقر معتدل بود و زهر
 ماده ضعیف تر از زهر نر بود و مخرج ثقل او و قرح او بد بنا بود

۱۳
و دینال او دراز نباشد و این را مالگیران کله دم گویند و جوان باید
و تن درست و نشان جوانی آنست که حرکت های او قوی باشد و
و نشان تن درستی و قوت او آن باشد سر برافراشته دارد و
چشم های او سرخ بود و دیر باشد تیز کند و شکم و پوست او
باشد از بهر آنکه صلابت نشان آن باشد که در تن او رطوبت های
فزون کمترست و سر او بهر باید از بهر آنکه نشان آن باشد که
او قویست و در میان فضل بهار باید گرفت که اقیاب در ثور باشد
و اگر بهار طبع نهستان دارد در آخر بهار یا در اول تابستان باید
گرفت تا قوی باشد و ماوی گاه اندر میان درختان سایه خاصه
بلوط و باب نزدیک بناید و در زمین شوره بناید لیکن صحرای پاکیزه
باید و بهتر آن باشد که در حال که او را بگیرند بکشند تا اصطراب بسیار
بسیار کنند و خشم الود و تشنه و بیمار نشود اگر تواند که او را بی از
بیا رند تا پیش طبیب کشند صواب بود و کشتن او جان باید که بعد از
چهار انگشت از سر و دینال او بیک ضرب بپسند از بهر آنکه تولد
زهر او اندر دهان و جاب سر او باشد و فضلها بد در جاب دینال
باشد چون کشته باشند بگیرند اگر از وی خون بسیار رود و تا در
حرکت میکند نیک باشد و اگر نه رود از حرکت و تا بپسند ضعیف باشد

۱۲
بدین کار نشاید و این شایسته آید شکم او بیاید شکانت و با گردن و پوست او
باز کردن از بهر آنکه پوست او و پوست همه جانوران فضلها که در تن
بود قبول کرده است و از آب صافی و اندک نمک بیاید شست بسیار
بر آنرا در آب صافی و اندک نمک بدان مقدار که شور نکند و خوش طعم
آید و شاخی چند شبت بیاید بخت اندر دیک سفالین و یا مسرارین
اندوده و پاکیزه با تیشی نرم بیاید تحت تا ممترا شود و گوشت از استخوان
جدا شود و سرد یک پوشیده باید داشت و بیاید نهاد تا سرد شود و آب
از وی بیاید بالود و نگاه باید داشت و گوشت را از استخوان جدا
باید کرد و بهاون سنگین و فتن و چهار یک وزن گوشت نان سید
با کیزه و بریان و خیر او خاسته کوفته و بخت باوی می باید کوفت
وی سرشت تا هموار شود و اگر در سرشتن باب حاجت آید از آن آب
گوشت او قطره قطره می باید چکانند و می گوشتن تا هموار سرشته شود
بر اقراص باید کرد بهمن و باریک هر یک بوزن یکمقال و در سایه خنک
باید کرد و از اقیاب و غبار و باران نکه باید داشت و با ممداد و شیشه
می باید کرد ایند تا هموار خشک شود و اگر هیچ نمی بر روی نباشد بر باید
اما شبت درختن او از بهر آنست که ست تحلیل کرده است تا فصلها
بدر آنکه در وی مانده بتر تحلیل کند و سرشتن اقراص با آن از بهر آنست

که تا نان رطوبت را نشف کند و گوشت را نگاه دارد و چون اقراص
 کرده باشند دست را بر و غن بلسان بیايد مایلد و اقراص را بد آن
 گردن و نگاه داشتن **نسخه اسفیل** اسفیل پياز کوهیست بهترین آن باشد
 لخت خرد نباشد و لخت بزرگ نباشد چه آخ لخت بزرگ بود رطوبت
 او بیشتر بود و آخ لخت خورد بود پس خشک باشد و آخ میانه بود
 معتدل باشد و رنگ ظاهر او میل سیخ دارد یا بنفشه انرا سوز
 بپفکند و در خیر با کوزه گیرند و اندر تنور آرا میدهند تا خیر بخته
 شود همچون نان بر آن تنور بر آرد تا سرد شود بکشایند و او را از
 خیر پرون کنند و پوست از وی پرون کنند و بکوبند تا چون مرهم
 و کرسنه ناز بکوبند و آرد کنند و بدین آرد برشند و بکوبند و می
 برشند تا هوای سرشته شود اما اندر و ما خسر یک جزو اسفیل
 دو جزو آرد سرشته و دیگران هر دو برابر کرده اند پس چون هوای
 شود اقراص کنند همچون اقراص افی و دست را بر و غن جرب کنند تا باری
 اسفیل باز دارد و منفعت آرد کرسنه آنست که تا زود رطوبت را نشف
 کند و نکند آرد که کرم گیرد و غنژ گردد و اندر وی قوتیست که احشای
 از کرم که در روده ها تولید کرده باشد بآل کند و مضرت زهرها چند
 زیان کار بشکند **نسخه اقراص** اندر حورون این اقراص را بنحیهای مختلف

کرده اند اما این بنحیست اختیار چنین است بکیرند در شیسعان و اسار
 از هر یک شش مثقال در ارجنی پست و چهار مثقال فو و عود بلسان شش
 مثقالها در ارجنی پست و چهار مثقال حماما پست و چهار مثقال سلیمه شش
 مثقال اخوان سبید پست مثقال مصطکی شش مثقال زعفران دوازده
 مثقال را بکوبند و بپزند و بشراب صافی ریختنی که بشراب مویزی ^{شند}
 و دست بر و غن بلسان جرب کنند همچون اقراص اسفیل و در سایه ^{خشک}
 کنند و نگاه دارند **نسخه ذکر** در شیسعان صلب الذریره قسط عود
 بلسان اسارون مصطکی اخوان سبید و فواز هر یک شش مثقال
 و حماما و جعد از هر یک پست و چهار مثقال در ارجنی پست و چهار
 زعفران دوازده مثقال **نسخه ذکر** در شیسعان قصب الذریره قسط
 اسارون و عود بلسان و حماما و فو و مه و مو و اخوان سبید از
 هر یک هژده مثقال زعفران سبید هندی ساذج از هر یک دوازده
 مثقال صافی پست و چهار مثقال **نسخه ذکر** در پمارستان خند نشا
 بکار داشته اند در شیسعان فقاح الاذخر قصب الذریره فو
 مثقال در ارجنی و حماما پست و چهار مثقال زعفران دوازده مثقال
یاد کردن بقیه تریاق و آزمودن آن بیايد دانست که تریاق را کودکی
 جوانی و پیری است نخست از پسرشش ماه رسیده شود و حکم آن

لودی باشد و هر روز قوت آن می فراید اما در شهرهای گرم تا سه سال
می افزاید و در جاهای سرد تا پست سال و حکم آن حکم تر عرع باشد بسب
هم برین قیاس در شهرهای گرم ده سال برین قیاس باشد و در شهرهای
پست سال و درجه آن درجه جوانی باشد و در شهرهای گرم بس از بی سال
نقصان گیرد تا چهل سالگی رسد و درجه آن درجه پیری باشد و در
سرد بس از چهل سال نقصان می گیرد تا بیست سال رسد و از بیست سال
بدرجه مجوهای دیگر باز آید چون دو المسک و غیر آن و مارگزیده
و دفع مضرت زهرها را هرج قوی تر و تازه تر باید دادن و از نمودن
تازه کی و جوانی چنان باشد که مردی را داروی سهل داده باشند و بوق
کشد تا دارو در کار آید بس شربتی تریاق بدهند اگر دارو از کار باز آید
تریاق تازه است و اگر باز نداد پاست یا مغشوش و آذمودنی دیگر
خروس دشتی را بمیرند یعنی ندر روی را و او را یک شربت تریاق بدهند
بس ماری کشند را بد و فرو گذارند اگر از کزیدن مار خلاصی یابد تریاق
تازه باشد و اگر نه یا پست یا مغشوش و اگر نخست مار بد و گذارند و پس
تریاق دهند همان باشد و خروس دشتی شرط از چهار آن کردت که مزاج
خشکتر باشد اثر تریاقی در وی زودتر بدید آید و بدفع مضرت دارد
دیگر توان آذمود چنانکه مردم را اینون و شوکران و مانند آن داده

تریاق بدهند و بکنند تا مضرت آن دفع کند یا از اثر دفع کند تریاق تازه
باشد و اگر نه پیر باشد یا مغشوش یا اگر **شربت تریاق** باغ باوی دهند از
بهره بیماری مار کزیده را کمثال در چهار اوقیه شراب دهند و
دیوانه کزیده را کمثال بایک درهم سرطان هنری بریان کرده در چهار اوقیه
شراب کزدم کزیده را هم در شراب دهند زنبور کزیده را با سرکه دهند
و هم در سرکه حل کنند و بران موضع طلی کنند و از بهر دفع مضرت
جیزهای زیان کار چون افیون و شوکران و فریون و در این
و مانند آن در شراب دهند و خداوند شلوت کلی را در مقدار
سه اوقیه شراب مزوج دهند و خداوند بت ناقص را که کرم شود
نلدرم در آب گرم دهند و خداوند برقان طحالی را بیکدرم ترس دهند
طبخ اسارون دهند و مستسقی را یک بندق با سرکه مزوج دهند
و خداوند ضیق النفس را یک ترس در یک اوقیه سئلین غصلی دهند
و خداوند خد او ند سرفه بلغمی را و خداوند درد سینه را و در درد
جندیک ترس در ماء العسل دهند یا در جلاب و خداوند صرع را
در سئلین غصلی حل کنند و بدان غرغره فرمایند و هم در سئلین
غصلی دهند و خداوند صداع و سقیقه را هم با سئلین غصلی دهند
و هم بدان غرغره فرمایند و خداوند بلغم و رعشه و لقوه و مانند آن

باماء الاصول دهند و خداوند جذام در ماء الجبن دهند و خداوند
 برص را در ماء العسل دهند و خداوند قوبلج را در طبع بادیان
 دهند و یازیره و خداوند جبالقرع را در طبع قیصوم دهند و کسی را که
 در معده و امعاء بادها رنج دارد در طبع زیزه دهند و خداوند
 لثه و مثانه را در طبع لفس دهند و خداوند هیضه را مقدار دو
 دانگ با شراب سبب دهند و خداوند نفث الدم را در اول علت
 با سرکه مزوج دهند و در آخر علت باماء العسل دهند و کسی را که
 آواز باطل شده باشد هم اندر ماء العسل دهند و اگر تریاق بی ماء العسل
 در دهان گیرند و نگاه میدارد تا میگذارد از صواب بود و از جهت
 حیض که بازگرفت باشد و از جهت بجه که در شکم مادر مرده باشد
 در طبع سداب دهند مادر طبع مشک طراشع مادر طبع ابله
 و ترمس **مشرودیطور** بادشاهی بوده است اندر یونان این معجون
 وی ساخته است و این نام اوست و داروهای این معجون را
 اندر بیماریها لونا لون آزموده است و در دفع مضرت زهرها
 نیز آزموده است و در آن روز کار تریاق این بودست تا بدان
 وقت که اندر و ماخر لثه شت افی در تریاق فاروق زیادت کرد
 در داروها زیادت و نقصان کرد تریاق فاروق تمام گشت و دفع

مضرت زهرها قوی تر آمد و اما در دیگر متفعها این معجون **مشرودیطور**
 با تریاق برابر است و در بعضی کارها از تریاق نافع تر است خاصه در
 باه و شلوق و هرج از منفعت تریاق یاد کرده آمده است متفع این
 معجونها هست لیکن شربت این اندک زیاده از شربت تریاق باید
اخلاط آن زعفران مرغاریقون نخیل دارجینی لثه ازهرکی
 ده درم سنبل هندی کندر خردل سبید اذخر عود بلسان اسطوخودوس
 قسط سیسالیوسر کافیطور قینه علك البطم دار بیل عصاره حبه التیس
 چند پدستر ساج هندی معده ترچا و شیرازهریک هشت کسقال
 سلخه بیل سبید و سیاه سوربجان و جعده و سفوردیون و
 دو قو و اکیل الملك و جنطیانار و غربلسان اقراص فرنیون و مقدار
 هر یکی هفت درم سداب دو درم اشو و نار دین و مصطکی و صمغ عربی
 و قطر اسالیون و قردمانا و تخم بادیان ازهریکی پنجم اینسون
 وج و سکنج اسارون ازهریکی سه درم افیون برل کلرک
 طراشع ازهریکی پنجم فواق قیاسره اسقفور بزهره و فاق
 ازهریکی چهار درم و نیم شراب ریخانی هفت چند انک صغها بدان
 کنند انک بن مصفی دو بار چند ده داروها سیر شدند چنانک رعیت
 از بس شش ماه بکار دارند و این نسخه تا مریات و اندرین نسخه سیر

داروست که در سخت جالینوس نیت و آن غار یقونست و سوزنجا
 و سداب و اسق و سکینج و اسارون و کمر او اسطوخودوس و
 کافیتوس و اکیل الملک و عود بلسان و بلبله سیاه و نقل و درخت
 جالینوس داروست که درین سخت نیت و آن نج سوسن است و نیک هند
 و اندر نسخه شاپورتج سدابست درین نسخه نیت و جطیا ناخجدرم
اقراف برقیون که درین معجون بکار آید مویزدانه پیرون کرده چهارم
 عک البطم سپت و چهارم مژ از هر یکی دو اذنه درم و اخی
 نقل اطفار الطیب سنبل روی بوست سلیخه اکیل الملک سعدج الغار
 از هر یکی سه درم صبا الذریه نه درم زعفران یک درم مهر الهیود
 درم و نیم در بعضی نسخهها معدنست و در بعضی نسخهها دو درم و نیم
 اسارونست و در نسخه دیگر دو درم و نیم دار شیسعانت **تریاق اربعه**
 بش از آنک تریاق فاروق ساخته شود تریاق این بوده است مفرقه
 زهر چنبندگان نریان کار باز دار چون کزدم و عنکیوت و ماتد
 و خد او ند پماریهای سرد را سود دارد خاصه صرع را که ناکاه افتد
 و خفقان که از سردی و تری افتد و باد های غلیظ را که در معده و
 بود و اوجاع مفاصل را که از سردی بود **اخلط ارجطیا ناریون**
 الغار و نر او ند طویل و مرصافی از هر یکی راست یک یک

و به بیزند و با بلیت مصفی بسر شدند شربت کشفال در آب گرم بعضی
 طبیبان بجای مرقط کرده اند و صهار بخت می گوید اندر بعضی نسخها
 یک جزو زعفران زیاده کرده اند و بعضی طبیبان بجای زراوند
 طویل مدحج کرده اند از هر یک مدحج قوی تراست **تریاق ثانیه**
 از سر تریاق اربعه این تریاق ساخته اند و منفعت این زیاده است
اخلط آن زراوند طویل ریون دجینی بوست نج لرجب الغار مژ
 صافی قسط مر جطیا ناریون و ق از هر یکی راست راست همه بکوبند
 و با بلیت بسر شدند شربت کشفال **تریاق الطین** تریاقیست آزموده کسی که
 زهر داده باشند یا حیوانی زهرناک کزیده باشد این تریاق
 قی آرد با قوت زهرناک پیرون آرد و باقی می آید می باید داد تا ن
 پاش شود و اگر تهتی افتاده باشد که زهر داده اند و نداده باشند
 بدین تریاق بدید آید که داده اند چون بخورد اگر درین زهر نباشد
 هر چند ازین تریاق دهند قی نیفتد **اخلط آن** حب الغار کلخو
 اخرا برابرو بکوبد و بیزد و بروغن جرب کند و با عسل مصفی بسر شدند
شش خداوندان پماریهاء بلغمی و سودانی را سود دارد چون صرع و
 و سکت و نال و ورعشه و خفقان و دیوانگی سودانی و پمارها
 زخم راجون اختناق الرحم و لودل اندر رحم نگاه دارد و یادهها

غلیظ را بشکند و در د شقیقه و دوار که از بلغم بود خاصه اگر در بینی
 چکاند و مضرت فطر و دیگر زهرها باز دارد و تقطیر بول و آب
 مفاصل را از بلغم بود سود دارد بوی علی سینا گوید ترتیب این معجون
 ترتیبی عجیبست و طبیبان از وی این متفعهاضمان کرده و من از وی
 اثری بزرگ ندیدم جز آنکه استرخاء زبان و گرفتگی زبان راست
 دارد این معجون مسوس است بروی اعراض نیست و خن
 وی مقبول است و عجب تر اینست که نسخه های این معجون سه
 مسوس است و هیچ نسخه که اندر کتابست بادیگری برابر نیست هم
 اوران داروها و هم ترتیب آن متفاوت است و من از جهت معرفتی
 این معجون را نسخه ها بنسبم **اطلا آن** مشک کافور عنبر از هر یک نیم
 مروارید ناسته زعفران از هر یک ده درهم زبر و سیم از هر یک
 نیم درهم حما و تخم هزار اسفند و فرنیون و اشنان نبلی و اشنه
 و تخم کرفس و تخم سداب و سرکین کاو و کورکد سوخ و زرد و خرق
 سبید و لبنی و سعد و مار جو به و این خوب هلیون باشد و پنج
 هزار اسفند و سامیران و حب المحلب و عود الیلسان و هزار
 جسان و سبندان از هر یک دو درهم فحاح الاذخر و ساج و
 بوا و چند پید ستر و بزر الجرجیر و تخم کز از هر یکی ده درهم زبر

زربناد

و کته و زاج لفتگران و شونیز و سرکین رو باه و بخ کبر از هر یک
 نیم درهم ابریشم خام تخم شبت و تخم اوز و بقر و در و تخم و زنجبیل و
 و لسان العصاره و ملح هندی و عاقر مرچا و سبیل و سبیل و معیر
 و دو قو و بزر قطونا از هر یک چهار درهم قر قفل اسارون قسط
 سلیمه قاقله پر سیا و شان از هر یکی هشت درهم ساسه ابرسا از
 دو درهم لغاح خشک بست عدد سلیمه تنقی و عیدان السلیمه از
 یک نیم درهم صاح الاذخر وزن عشر درهم تخم بادیان زوفای خشک
 از هر یک ده درهم سعد فارسی و سعد حوزی از هر یکی چهار درهم باد آور
 گره گاه که اندر دیوار کهن شده باشد و ساری کعوف التی البالی فی
 الخیطان گویند و ریوند چنی از هر یکی مفت درهم بلب سبید بلب سیاه
 و دار بلب و افیون زبر او و طویل زراوند مدحرج بزر البغ از هر یک
 پست درهم جوز هندی دو درهم چهار دانگ شلونه پید و تخم کسنه و تخم
 المحوسر و ججه و عصاره ابرسا و دار شپسغان و مقصوم از هر یک
 یک درهم انکدان سیاه چهار درهم اکل الملک چهار درهم و چهار دانگ
 شعر الغول اصابع صفر کست بر کست حلیث طیب سلیمه جاوشاید
 از هر یک دو درهم خال چهار دراه بازی آنرا تراب اربعه طریقه
 چهار درهم و در بعضی نسخه ها داروها زیاد است برین ترتیب زرب

و اسفنداج از هر یک دو درم بخ خیری سرخ چهار درم شلوه و حنا
 چهار درم فونخشک چهار درم فردمانا یک درم دیونند چنی و حب البلیا
 و عود البلسان و حب الاس المصری و محتوم الملك و حجر داود و
 شتن از هر یکی دو درم خیر بوا سه درم حب البان مقشر چهار درم طبایع
 یک درم کشوب و کربا و مورد اسفم حب افریک ابل مغاث مرما
 بهمین از هر یکی دو درم انیسون سه درم درمنه که تباری شیخ
 گویند سه درم نک طبرزد و نک خیران و دو قوا و فطر اسالیو
 و عصاره سوسن و عصاره عافت از هر یکی سه درم پوست ترخ
 خشک عود فاوانیا از هر یکی چهار درم لورد از بخدرم مقناطیر
 شش درم بودنه لوهی بادم تلخ از هر یک هفت درم داروهای
 بلوبند و صفها و عصاره مادر شراب ترکند تا حل شود و با بلیز
 مصفی بپوشند و یک جوش بدهند تا شراب لختی برود و داروهای
 لفته بروی گند و بپوشند و شش ماه نگاه دارند شربت برابر یک
 خود با آب گرم **نسخه در** مشک دو درم مروارید ده درم بخاله زهر
 سیم از هر یک نیم درم عنبر چهار درم زعفران ده درم زرب نیم درم
 خام چهار درم مقل سبل الطیب از هر یک چهار درم زرب باد ذروخ
 از هر یک چهار درم سوسن اسمان کون یک درم حماماد و درم مصطکی نیم درم

ساج مندی ده درم حب البلسان نیم درم نشاسته یک درم لفاح دعو
 سیخه از هر یک یک درم ببل سبید زنجبیل چند سترده درم فزیون
 نقاح الاذخره درم تخم شت خطیا ناسکونه لسان العصاره از هر یک
 چهار درم قاقله مشت درم تخم بادیا شش درم جوب پرسیا و شان
 مشت درم مک هندی چهار درم شونیز نیم درم سعتبارسی چهار درم زاج
 کشکران نیم درم اشنان بنعلی تخم کوفس تخم سداب اسنه کو کرد زرد
 کا و کوهی بایز کوهی از هر یک دو درم باد آورد هفت درم بزر الجرجا فانیون
 درم ابل عاقر قرحا تراب البریعات من الطرق زراوند مدحرج از هر یک
 چهار درم ببل سیاه دار ببل بزر النج زراوند طوی از هر یک سست درم
 چنی هفت درم بزر الزوفاد و درم تخم گسنه چهار درم و دانی اکل الملك
 چهار درم و نیم بزر قطونا و اسفند از هر یک چهار درم کافور و خربوبه
 و سیاه سعد میعه ترما میران چنی تخم بلیون از هر یک دو درم اصابع
 و شعر الغول و بخ گسنه و گسنه برکت از هر یک دو درم عود بلسا دوم
 ماء الشونیز یک درم حب المحلب یک درم بخ اسفند و اسفند یعنی خرد سبید
 درم عقد التین فی الحیطان هفت درم سرکین رو باه نیم درم پوست بخ
 کبر نیم درم زرا جشان و اسفند ان از هر یک چهار درم بپوشند جنانک
 کشته آمد و شش بکار دارند شربت چند یک خود در آب کوفس آب

بادیان اگر در پنی کتد یکد انگ باب شد باخ این د و نسخه بو علی
کتاب قانون آورده **این نسخه سوم** صاحب کتاب کامل الصناعات در کتاب
خویش آورده **اخلاط آن** مشک خالص سه درهم مر و ارید ده در نیم
نیم در و سیم در رب از هر یک نیم درهم ابریشم چهار درهم زعفران ده درهم قر
سنبل الطیب از هر یکی مشت درم بخ سوسن آسمان کون یک درهم حماما دو
مصطی سه درهم دبق ساج هندی از هر یک دو درهم حب اللسان
بسیاسه یک درهم جوز باده درهم چند پید ستر سیزده درهم فرفیون
درم قحاح از خرده درم تخم شت جنطیانا شلوفه لسان العصاره
هر یک چهار درهم جوب پرسیاوشان مشت درم مک هندی چهار درهم
قاقله مشت درم تخم هزار اسفند هشت درم تخم بادیان شش درم شوند
نیم درم سعترباری چهار درم زوفای خشک شش درم زلیج کنشکران
نیم درم اشنان نبطی تخم کوفس تخم سداب و اشنه و کوکرد زرد از هر
دو درهم سرکین کا و کوهی با سرکین بز کوهی دو درهم باد آورد
درم بز الجرجیر ده درم ابله چهار درم بیل سیاه دار بیل بز النع
ایض از هر یک پیست درم افیون پیست درم زراوند مدحرج منت درم
بز الزوفاده درم بندق هندی چهار درم و نیم بز قطونا بسد از هر یک
چهار درم و دو دانه فقر الیهود چهار درم کافور خربق سبید و سیاه

سعد و بیعه تروما میلران چنی تخم هلیون از هر یک دو درهم اصابع
صفرو بد اسفان و برسیاوشان و بخ هند باوکت برکس از هر یک
دو درهم حب المحلب دو درهم ماء السوسن و ما الشول از هر یک درم عقد
البر فی الحیطان از هر یک منت درم سرکین رو باه نیم درم پوست بخ
نیم نیم درم هزار حشان و سبندان از هر یک چهار درم پسریند
مخلص الکبر صوترایتز کند خداوند صرع و فاج و تسخ بلغمی و
واوجاع مفاصل و رعشه و صداع کهن و دوار و درد دندان و
و سواس را سود دارد و خداوند در درجسم بلغمی را سود دارد و ماد
از چشم باز دارد و از سر انگ چشم را آب کشاده باشد در چشم کشند
از معاودت آن آب این کند و خداوند درد سینه و پهلوی و شرا
را در ماء العسل دهند و کسی را که بقی خون بر آید در آب لسان الحلی
اب عصا الراعی بد دهند سود دارد و خداوند درد معده و آروغ
ترش و بادها و درد سیرز را در آب بادیان دهند و پرقان طحالی
زایل کند و لونه روی را صافی کند و قروح امعا و مثانه از پخش رود
سود دارد و فضله گرده و مثانه را سارد و بر قصب طلی کشند شت
جماع را بخیباند و غوطی بدید آورد و بتهای کهن را زایل کند و اسهال
تخلیل کند و اندر حقنه بکار دارند شکم اطلاق کند و مضرت زهر را

جانوران باز دارد **اخلط آن** موصافی سلیمه اذخر از هر یک یک قته
و نیم چند پید ستر فطر اسالیون از هر یک با توده شقال نیم گوسفند و
اوقیه سیسالیون یک شقال قسط مژده ارچینی اقراص اندر و معور
نسخه دیگر اندر و ماعا و بیعه ترو اسارون از هر یک شش شقال
انیسون ده شقال بیلر سید و اوده شقال سید هفت شقال حمامار ^{عفران}
از هر یکی چهار شقال افیون ده شقال الکنی مصفی سه بار چند وزن
دارو ها بر شدند و ششاه نگاه دارند شربت از یک درهم بایک شقال
صفت اقراص در معجون بکار دارند حماماد ارشیسعان قسط موصفی ^{الذری}
قرنفل بیلر سید ناخواه از هر یکی سه شقال فو یک شقال سید هندی
ساج هندی از هر یک نه ^{شقال} درهم ارچینی و مصطلی و زعفران بتر
شش شقالها همه را با شراب صافی سیر شدند و اقراص کنند و بسایه
بزرگ دارو از جمله دارو های باریسانست متفقت او معجون فلونیا
تریاق و شیشا در قوبلج سخت سود مند است زعفران بزرگ البیض
هر یکی یک ستار افیون و فریون از هر یک پست درهم سید و بلی از
هر یک دو ستار ساج هندی و قرنفل از هر یک چهار درهم بیلر سید
درم سروارید ناسته و نو شادر و تخم سداب دشتی مشک کافور
قائمه ارچینی سلیمه از هر یکی یک درهم قسط هشت درهم تخم هزار اسبند

و دار بیلد از هر یکی چهار درهم سلیمه جاشیر چند پید ستر از هر یکی
دو درهم زهر نباد در و ج روح و عن بلسان از هر یکی هشت درهم و ^{سعی}
نختمها ستر چهار درهم است کافور چهار درهم آورده اند دارو ها را
بشراب ترکند بر بالین مصفی بشیر شدند و بر از ششاه بکار دارند
از یک درهم تا شقال **معجون الهلک** این معجون را ماده الحیوة گویند فضلهای
بکد از و طعام را شهوت آورد و قوت هاضمه را یاری دهد و آروغ
بر آورد و قوت حفظ زیادت کند و خرد را بپذیرد مردم را بقوت
جوانی باز آورد و خداوند سلسر البول را سود دارد و منی را زیادت کند
و دندانها را سخت کند و درد بشت و درد تخی کاه و درد مفاصل را
دارد **اخلط آن** بیلد از بیلد زنجبیل ارچینی آمله بیلد شیط
زراوند ملحرج بخ بابونه مغر چلغوزه لوز هندی خصیه ^{الثعلب}
هر یکی یک اوقیه تخم بابونه نیم اوقیه ساج العت سه اوقیه
این کوشت موین باشد و این چنان باشد که موین را دانه پرون کنند و
جنانک پوست از وی جدا شود و دارو ها را با وی بپزند و با هم سنگ
الکین بر شدند شربت چند دو درهم **انوش دارو** این معجون هندی
مفترجی از موده است لونه روی صافی کند و زردی روی سیر
بوی دهن خوش کند و بوی عرق خوش کند و جگر را سخت پیودند

بشر از طعام و پس از طعام خوردن رو باشد **احلاط** آن که سرخ شش
 سعد بخورم قرنفل مصطی سبلا سارون از هر یک سه درم قرنه
 زرب زعفران ساسه قافله هال جوز بویا از هر یکی دو درم دارو
 بکوبند و بیا بزنند و یک رطل بقدادی شیر آله در چهار من و نیم آب
 نادر و صبر برود و ببالند و بیا لایند و یک مز بایند با عسل با این آب بخورند
 تا قوام گیرد و در او بد و بسرشد بحیوب بید تا اینک سرشته شود
 از کمال نادر و شغال **معجون در** این معجون هندی متعین این بمتعین دیگر
 تو دیکت چشم روشن کند و معده را بال کند و طبع نرم کند و خداوند
 بواسیر را سود دارد ببلد کار ببلد هلیله سیاه بلیله و آله قنطاریون
 از هر یکی را ستار است ده بکوبند و بروغن چوب کند و با لکین بسازند
 شربت از کمال نادر و شغال **تریاقی که** و کنت من این تریاق
 ساختم و آن مودم و متعینها بسیار یافتم در اقاوت میدهد و قی با
 زیادت میکند و متعین معجونهای دیگر یاد شد از وی ایت میشود **احلاط**
 بوست ترنج جنطیا نامتر حبت البلسان برل باد بخیویه تخم فلفلی شش
 زرب باد درون از هر یکی چهار درم شش تنق عنبر از هر یکی یک مثقال
 عود هندی و شغال کافور راجی نیم مثقال قسط دارچینی و ج زعفران
 ناردین افستین از هر یک سه درم فومو و طراسالیون از هر

دو درم و نیم بزر الجرجیر و تخم شلغم و تخم کند نا و لسان العصاره و فیض
 از هر یکی دو درم افیون سه درم ده بکوبند و با لکین بسازند جنات
 رعیت شربت یک مثقال بسازند شش **تریاقی که** حبت البلسان قسط
 جنطیا نامتر حبت البلسان عود هندی فطر اسالیون از هر یکی یک
 جزو شش ثلث یک و چندید ستر ربع یک جزو بکوبند و با لکین بسازند
معجون باقوت ترکیب او و سواس و خفقان و ضعیفی دل را و علت های مزمن
 چون علت های دماغ و معده و جگر و سپرز و قویغ و اوجاع المفاصل
 تب های کهن را سود دارد **احلاط آن** باقوت سرخ رمانی یک مثقال حشر
 عقیق از هر یک درمی طلا دو داند سیم دانی جواهر را بکوبند و بسازند
 و زهر و سیم مدتر کرده با جواهر بر صلابه بسایند و شراب برمی چکانند
 تا مضر شود بسر بکشد و افیون و بیلد نجید قرقر مرز نکوشان
 هر یکی چند نیمه و زهرن جواهر زهر و سیم که جلد کنند و جگر از منی و حجر
 و نلک قنطاری و زرب باد و درون و بجمن سرخ و لسان الثور از هر یک
 ثلث وزن جواهر زهر و سیم و بکیر سبلا افراطی و هو الناردین حماما
 وج ساج هندی دارچینی ستر حاشا زو فازیله از هر یکی ربع درم
 جواهر زهر و سیم مشک طراسامیع طراسالیون حشر الیله و در کفر
 مرکز زعفران ببلد سید از هر یک سدس و زهرن جواهر زهر و سیم

ماح ثلث وزن آن مه بگویند و بسایند و بیا میزند و بجسل بلیله
 بسرشد شربت کثقال **مفرح معتدل** و ادید بخدرم بسد بخدرم طربا
 دو درم و نیم صندل سرخ سبید از هر یک چهار درم لسان الثور ^{خیزم}
 فلفله سه درم تخم گشنه دو درم و نیم کل سرخ سه درم زرد باد
 درم طباشیر چهار درم سنائی سه درم تخم فوج خشک تخم باد رجبویه
 از هر یک دو درم زعفران یک درم کافور دو درم انک عنبر چهار درم انک مشک
 دانی عود یک کثقال گشنیز خشک دو درم سفشه دو درم کلاردنی دو درم
 بشراب سیب بسرشد شربت دو **شمال مجوز حالبیوس کرده** راوشانه
 گرم کند و سده ها بکشد **اخلاط آن** بید سبید و سیاه و حماما قسط
 سنبل الطیب قصب الذریره ساج هندی زعفران بزرگ کفر انیسون عاقر
 بزرگ الاجز بزرگ سداب حلی مه راست راست بگویند و به پزند و با
 مصفی بسرشد شربت کثقال درما، الاصول یاد آب بادیان و آب کفر
مجزو هر سر خداوند فقرس و او جاع مفاصل و او جاع کلیه و معدو
 قروح امعا را سود دارد و بادها را بشکند و خداوند استسقا و تران
 دوار را سود دارد و با او جاع فقرس و مفاصل مخصوص تراست و فاج
 لقوه و قولنج بلغمی و رخی را و تشنج و استرخاء اعصاب را سود دارد
 فضلها را در لرد و شانه بود و فرآورد و حیض بکشد **اخلاط آن**

غاریقون و اسارون و وج قدما نا و تخم سبند ان و فرقیون و فوونفا
 خشک از هر یک یک او قیه زرداوند طویل و اصول عرطنه از هر یک دو
 ناخواه قرفل از هر یک دو و قیه جنطیانا شش او قیه حاشا تخم کرفس
 از هر یک دو او قیه قظوریون دقیق شست او قیه سلیمه و قسط و منر
 از هر یک سه او قیه سنبل الطیب بود نه کوهی قطرا سالیون و کامریو
 اسفوردیون از هر یک هشت او قیه مه بگویند و بپزند و با بکین مصفی
 بسرشد و در ایام ربیع بکار دارند شربت از کثقال ناد و درم **نسخه**
 دیگر غاریقون و ج اسارون قدما نا تخم سداب فرقیون فوزونفا
 خشک از هر یک او قیه ناخواه قرفل از هر یک دو او قیه قظوریون
 یارک هست او قیه جنطیانا شش او قیه حاشا و تخم کرفس از هر یک دو
 و قیه قسط سلیمه زرداوند طویل از هر یک سه او قیه مر سنبل
 بود نه کوهی قطرا سالیون از هر یک دو او قیه فراسیون جعدیه
 هر یک سه او قیه کامریو کافور سفوردیون از هر یک هشت او قیه
 مه را بگویند و با بکین مصفی بسرشد **مجزو قباد الملک** او جاع فقرس
 باز دارد و زایل کند و خداوند تبهای کهن و او جاع سپرز و بادها
 غلیظ و سرفه و ضیق النفس و قروح الامعا را از بلغم شور باشد
 دارد و خداوند در چشم و درد کور را سود دارد و ترستی بر مردم نگاه

اخلاط آن تخم سداب دشق و فراسیون و اسفوردیون و کافور
 و جاشیر حنطانا اسطوخودوس فردمانا یعه ترا از هر یک ^{مثقال} یک
 متر عفران قسط مر بیل سیداد خدر سنبال الطیب فرنیون بوستخ
 لفاح اسق بود نه تخم بادمان بزر الجرجیر البتری کل سرخ حب البلیان
 از هر یک سه مثقال ارچنی هشت مثقال سلجغه یک و قیه عصاره عا
 کاشم بر رنجند فونی صمغ اللوز از هر یک چهار مثقال افیون بزر البیج
 هدی کشن شمال صمغ و عصاره بشراب حل کنند و داروها خشک بکنند
 و ده با بکین مصفی بسرشد **مجموعه در** خداوند ببلغمی را سود دارد ^{نفس} ^{هفت}
 زرد بکدرم عاقر قرحا سوربخان از هر یک بکدرم ببلد درمی و نیم زیر
 درم راسن خشک چهار درم زنجیل دو درم افیون نیم مثقال ده بکوبند
 و به بیزند و با بکین بسرشد شربت از دو درم تا دو مثقال **مجموعه در**
 ل نفس بلغمی را سود دارد سوربخان با توده درم خنا و برک کبر و بو
 و بخ او ببلد سیاه دار ببلد زنجیل زیره ژومانی از هر یک دو درم نوشا
 نک هندی کف دریا از هر یک نیم درم میعه خشک یک درم مه بکوبند و
 بپزند و با بکین بسرشد شربت دو مثقال آب ژوم دهند بوقت خواب
نسخه در سوربخان شش مثقال هزار اسفند زنجیل از هر یک دو
 درم و نیم مه بکوبند و به بیزند و با بکین مصفی بسرشد شربت از

تاده درم **مجموعه در** این معجونیت از مود خداوند مزاج سرد را
 و خداوند بیمارهای سرد و بادها غلیظ و درد دندان و خورده شدن
 و پراو قوبلغ و عسر البول بلغمی را سود دارد و سده جگر را بکشد و
 از تحلیل کند و معده را گرم کند و همه زایل کند **اخلاط از چند پید**
 افیون دارچینی اسارون فو مو دو قوا از هر یک درمی زعفران ^{نفس}
 ماررد با بکین یکد ازند و داروهای خشک بدان بپایزند و شش
 نگاه دارند تا برسد شربت نیم مثقال آب ژوم **نسخه در** چند پید ستر
 ببلد سیاه زعفران فو مو دو قوا اسارون افیون بارزد از هر یک دو
 درم قسط یک درم دارچینی دو درم با بکین بسرشد **نسخه در** چند پید
 افیون از هر یک ده درم دارچینی مو فو دو قوا اسارون از هر یک
 درم ببلد از ببلد بارزد قسط مر صافی از هر یک شصت درم زعفران
 ربع یک او قیه و در **نسخه در** دیگر زنجیل یک و قیه و میعه ترسه و قیه
نسخه در چند پید ستر ببلد سیاه زعفران مو فو دو قوا اسارون افیون
 دارچینی ببلد سید از هر یک دو درم قسط یک درم بسرشد **نسخه در** چند
 ببلد سیاه زعفران مو فو دو قوا اسارون افیون دارچینی ببلد
 از هر یک دو درم قسط یک درم بسرشد چنانک رست از جهت بادها
 که در رحم بدید آید و از جهت بازگرفتن حیض و فرزند نا بودن خدایا

بروغز سوپن حل کنند و باشد و بوییدن سود دارد و دود کردن
 هم سود دارد و این چنان باشد که معجون بر آتش بکشند بر بران بکشند
 سرابره قمع بخوشان بردارند و از جهت درد سینه و سرفه و از جهت
 کلیه و عسر بول اندر شراب صرف خورند **نسخه ذکر** از قزاقان
 حنن ابن الحلق قردمانا زیره کرمانی تخم کزرا از هر یک سه درهم
 دارچینی افیون از هر یکی دو درهم موفوطر اسالیون بلبل سیاه
 دار بلبل بارزد قسط از هر یک شش درهم زعفران سه درهم ناخواه
 یک اوقیه بعه تر سه اوقیه برشند چنانکه هست **امروسیا**
 صلابت جگر و سپرز را سود دارد و سده بکشد و ادرا کند و
 زرده را بریزاند و ابتداء استسقار بخت سود دارد **اطلا آن** دوقو
 زیره کرمانی عود البلسان سلیمه قردمانا فلاح الاذخر تخم کرفس
 از هر یکی یک درهم دار بلبل قسط بلبل سبید از هر یک نیم درهم موسه
 جب الغارده عدد زعفران و ج از هر یک دو درهم با بکین برشند
 چنانکه هست چند یک بند قد را آب گرم **الفردیا** این معجون بلاد
 سستی عصبها و صرع و فراموشی و درد سر بلغمی و بیماریهای سرد
 را که در معده و جگر و سپرز و زرده باشد و فلاح و لقوه و بیماریهای
 و بهق و جذام و همه بیماریها که از بلغم و سودا بود سود دارد **اطلا آن**

سندل ساج هندی مدر سلیمه زعفران از هر یکی یک اوقیه شیخ رومی
 افیمون ادخر ریوند چینی جب البان مقشر قرفل از هر یکی یک اوقیه
 غاریقون هشت درهم بخ سوسن اسمان لون یک اوقیه عسل بلاد
 بخ بادیان و پوست آن سه رطل بخدادی پوست بخ بادیان درهم
 سه لاله فرغار گند یک شبا نوز بسجوشاندینک و بیالایند و سیم
 دار و سه بار الکین یا این سه لاله جوشاندینک و بیالایند تا سرکه برود
 و الکین بقوام آید پس دار و هالو قه و پخته بد آب برشند و آب
 شش ماه بکار دارند شربت یک درهم اندر آب گرم و خداوند فلاح و لقوه
 در طبع شیت دهند اندر بعضی نسخهها عسل بلاد در دو مثقال است بخ
 سوسن اسمان لون دو اوقیه و زنجبیل و صبر سقوطری از هر یک
 یک اوقیه الکین سه رطل بخدادی **نسخه ذکر** هلیله کابلی بلبله
 از هر یکی سی و پنج درهم شونیز پیست و چهار درهم سعد عسل بلاد
 هر یک شش درهم هال هشت درهم و در بعضی نسخهها هفت درهم طباشیر
 درهم بلبل دار بلبل زنجبیل قلفلمونی اینسون از هر یکی دو اوقیه درهم
 بعضی نسخهها تریده درهم فایند ششصد درهم فایند را حل کنند و دار و
 بدان برشند و شش ماه در میان چونکه دارند و اگر عوض فایند
 کنند و باشد شربت از یک درهم تا دو مثقال مفلوج را بخست چند

ماء الاصول دهند بار و غن پیدا بخیر و بخت شیخ و ما تد آن استغ
 شد چند بار و از بر هر استغراخی یک شربت بدهند ازین معجون
دوم راسده جگر و سپرز را بکشد و بادها را بشکند و سرفه
 بلغمی و ضیق النفس و استرخا و یرقان را آه از سده باشد زیرا که
 و حیض فرود آرد **اخلط آن** تخم هزار اسفند بکن و نیم کزده درم سنگ
 زهر او ند طول ریوند چنی از هر یک پست درم زهر بناد درونخ از هر یک
 چهار درم مصطلی و حب البان و زعفران و اکل الک و سنبل الطیب
 از هر یک ده درم افیون زنجیل قسط سلیمه از هر یک سه استار
 در نسخه سرافیون این هر چهار از هر یکی دوازده درم است سعد
 استار صبر اسقوطری چهارده درم قرفل شش درم خرق سبله کلخ
 شوشتر از هر یک شش استار بلبل ده درم در نسخه سرافیون بلبل
 نیست اکلیل دو بار هسنگ دارو **نسخه دگر** در بعضی کتاب این نسخه را
 مخرج میگویند متفقت این معجون متفقت نخستین است **اخلط آن**
 زرباد درونخ افیمون چند پد ستر عاقر قرحا بلبل از بلبل سلیمه
 هوم المجوس بزرگ البغ الابيض قسط لبنی جا و شیر زعفران از هر یک
 شش درم حلیه هشت درم مروارید ناسفته دو درم بار زرد مد
 هر یک دوازده درم اکلیل دو بار هسنگ ده داروها **قداد قیون**

معه را گرم کند و بادها را بشکند و خداوند در د معده و امعاء را سو
 دارد **اخلط آن** زعفران آنکه آن تخم سد اب نخ کرفس زنجیل حاشا
 مغز جلعوز از هر یکی شش درم مغز بادام تخم و کندر از هر یکی دو درم
 بلبل هشت درم اکلیل دو بار هسنگ ده داروها یاسه بار شربت انگال
 ماد و درم **نسخه دگر** در کتابهای دیگر در باب کوارشها آورده اند و
 هر دو یکسان است **اخلط آن** زنجیل بلبل سیاه سنبل از هر یک شش درم
 مصطلی و ناخواه از هر یک چهار درم تخم کرفس و بودنه از هر یک یک
 زیره گرمانی و سلیمه و حب البلسان عاقر قرحا از هر یک دو درم
 هندی یک درم با اکلیل پسر شند **نسخه دگر** در اوقات دهد و خفقان
 سودای را و همه بیماریهای سودا را سود دارد و ضیق النفس بلغمی
 پیر **اخلط آن** زرباد درونخ مروارید ناسفته کهرابیده از هر یک
 یک درم ابریشم خام بجمین ساج هندی سنبل قافله قرفل چند پد ستر
 از هر یکی دو درم سنگ و نیم زنجیل از بلبل از هر یکی دو دانگ مشک سه
 تسو اکلیل دو بار هسنگ ده داروها شربت برابریک نخود بزرگ در
 ریخانی یا در جلاب گرم **نسخه دگر** در د جابرو معده و ضعیفی هر دو
 سود دارد و بادها را بشکند و سده بکشد **اخلط آن** مشک دو درم سنبل
 سلیمه ساج هندی لکال کرده ریوند چنی از هر یک دو درم حنطیان

دودرم زعفران ناخواه تخم کرفس مصطلی از هر یکی چهار درم دار چینی
 زراوند گرد از هر یک سه درم عود هندی قرفل از هر یک درمی و نیم
 با بکین برشند چند یکدانه با قلی در آب گرم دهند **دو المسک** مطبوخ و بپوش
 معده را ببرد و آما سحیره و خفقان سودایی را سود دارد **اخلطان**
 افسنتین رومی و صبر سقوطی از هر یکی هشت درم ریوند چینی هشت
 درم ناخواه زعفران تخم کرفس از هر یکی چهار درم ناردین ساج هندک
 مژ از هر یکی دودرم چند بید ستر یک درم و نیم با بکین برشند **نسخه دگر**
 خداوند صفرائی را سود دارد **اخلطان** مصطلی زعفران افسنتین بادی
 انجمن از هر یک یک درم و نیم مشک یک درم بسد ابریشم زرباد در روغ
 از هر یکی دودرم مروارید ناسته کهر با از هر یکی سه درم صبر پیست چار
 درم ابکین مصفی دو بار چند اروها شربت دودرم در آب گرم **نسخه دگر**
 افسنتین صبر از هر یک هشت درم سنبل مشک ساج مژ از هر یک دو
 درم ریوند چینی شش درم ناخواه زعفران تخم کرفس از هر یکی چهار درم
 چند بید ستر دودرم با ابکین برشند شربت کنگال و در بعضی یک
 درم و نیم **دو المسک شیرین** پمار پهای سودایی را و خفقان و تنگی نفس و
 صرع و فالج و لقوه و تب ربع را سود دارد **اخلطان** زرباد در روغ
 از هر یکی یک درم مروارید کهر با بسد ابریشم از هر یک یک درم و نیم بهمنین

قاله ساج هندی سنبل قرفل چند بید ستر از هر یکی چهار درم ابک
 رخیل دار بیل از هر یک دودانگ مشک دانگی و نیم با بکین برشند
 شربت یکشال **نسخه دگر** زرباد در روغ مروارید کهر با از هر یک
 سه درم و دودانگ چند بید ستر دودانگ مشک یکشال با بکین برشند
 برشند آتش نادیده شربت پنم شال در آب گرم **معجون باقوت** این معجون
 خواجهمر بوعلی سیناست و آزموده ضعف دل و خفقان و علت دماغ و
 معده و جگر و سپرز را سود دارد و قوی بخشاید و در مفاصل و مبرها
 هن را سود دارد **اخلطان** باقوت ربانی سا کرده یکشال حجر شیب
 یک درم عقیق یک درم زرد دودانگ سیم دانگی این جمله یکبار و شمارند غار نقو
 انجمن بیل رخیل قرفل مرز نکوش از هر یک نیم جزو حجر ارمنی لرو
 مع تقطی زرباد در روغ بهمنین لسان الثور از هر یکی ثلث جزو بارین
 حاما ساج هندی و ج دار چینی سحر حاشا زونازیره از هر یکی ربع
 جزو مشک طراشیع فطر اسالیون حجر الیهود تخم کرفس کدر مژ زعفران
 بیل سنبل از هر یکی سدس جزو براده عاج ثلث جزو باقوت را در
 بکوبند تا ریزه ریزه شود بر صلا یه ی ساینند تا اینک سوده شود و
 گرد و سب را خست در آتش سرخ میکند و در آب سرد می اندازد
 ریزان شود و زرا اندر بوته کمره اسنک آلوده باشند می کدازند و می

ریزند تا جند بار سوده شود و سیم را پیوی قلعی سوخته کنند تا شود
 و این همه را نرم کنند بصلایه و بشراب انگوری تری کنند و می
 نامیتا شود و داروهای دیگر بگویند و بپزند و بجسل بلیله
 و اقراص کنند مثقال مثقال دو همسنگ همه داروها و اگر اقراص نالرد
 نگاه دارند شربت یک مثقال کنند و باشد **ترک بزرگ** پمارجای جلرو
 سپرز و معده را از سردی و از بلغم و سودا و بادهای غلیظ را اندر
 احشا و رحم باشد و ریشهای روده را که از بلغم شور بود و از سودا و
 سدق بلغمی را وضیق النفس را سپود دارد و خون بواسیر و خون
 و قی خون و قف الدم باز دارد و اسهال بلغمی باز دارد و در کرده و
 را سود دارد در جمله منفعت این معجون و منفعت **فلوینیا یکپسا** **احلاط آن**
 مرزعفران چند پید ستر بزر بلغم قسط فرما تا تخم خشخاش سنبلا
 سر و راست بز سوخته جگر کرک خشک کرده از هر یکی راستار است
 همه بگویند و بپزند و با لکین بپوشند شربت بر از شراب از نیم درم
 درم در عصاره گسنه یارب آبی و سیب و مانند آن **اما سا لوجیل** زعفران
 قسط سنبلا فیون سلیمه از هر یک چهار درم عصاره غایت هشت درم
 رب السوس و از درم با لکین بپوشند شربت چند یک بند و در
 دیگر مر عود بلسان چهار درم بپاشا آورده اند **معجون بوسلم** این معجون را

اثاباسیا

فریاد رس گویند همه دردها را بنشانند **احلاط آن** فیون بزر بلغم الابیض
 از هر یک ده مثقال فریون زعفران سنبلا عاقر قرقاس و ریحان قافله دایر
 از هر یک نیم مثقال با لکین بپوشند شربت مردم قوی را نیم مثقال و ضعیف
 و لوجیل را دانی **فلوینیا** این معجون مبارکست ترها باز دارد و همه
 هار اسائن خاصه درم قوی و قی خون را و اسهال خون و ترف حیض و
 هیضه باز دارد **احلاط آن** بلب سبید بزر بلغم از هر یکی پست مثقال فیون
 ده مثقال زعفران بخ مثقال تخم کرفس و می چهار مثقال تخم کرفس بنطی سه مثقال
 سنبلا الطیب چهار مثقال ساج هندی سلیمه حب البلسان عاقر قرقاس
 یک مثقال فریون یک مثقال در بعضی نسخهها بجای تخم کرفس بنطی دو قو کرده اند
 داروها بگویند و بپزند و با لکین بپوشند شربت از شراب از نیم
 مثقال تایل مثقال اما از جهت درم معده در بطیغ اینسون از جهت درم قوی
 در بطیغ شب دهند و از جهت درد جگر در بطیغ جعه دهند و از جهت
 در سنگین و از جهت کرده و مثانه در آب بادیان و از جهت باز دارند
 خون در بطیغ ساق **فلوینیا پاری** استقراغ خون از هر نوع که باشد باز دارند
 بادهای رحم را بنشانند و بشکند و رحم را قوت دهد و کودک در
 نگاه دارد و اسهال و قی باز دارد و همه دردها بنشانند و دماغ را قوت
 حافظه را زیان دارد **احلاط آن** بلب سبید بزر بلغم از هر یکی پست درم فیون

روغن بلسان از هریک سه درم و نیم با یکین برشند و **الملک الصغیر**
 ریوند چنی یک و قیه و نیم یک پال کرده قسط سرفقاح الاذخر
 الغار تر مسحله ببل سیاه از هریک یک و قیه با یکین برشند شربت
 بلدرم در طبع افستین و **الملک الکبیر** بیمارهای بلغمی را سود دارد و تبهای
 کهن و تنگی نفس و ریم را که از سینه بر آید و سرفه بلغمی را و استسقا
 و درد سپر را سود دارد و سنگ کرده و مثانه بریزاند و بوی باز
 بکشد و مضرت زهرها چون افیون و شوکران و بخ لقاچ بازا
 و مضرت زهر کزدم و رتیل دفع کند **احلاط آن** لو که زرد زرد البیض
 ابیض قودمانا بعه تر صافی از هریک هشت درم سدای قسط
 تر از هریک ده درم افیون زعفران از هریک دو درم سیلجه
 دو از ده درم ببل سبید پست درم با یکین همچون کتد شربت بلدرم
 تا یکمال **نسخه دگر** ببل سبید لو که زرد از هریک شش درم بزرخ
 قودمانا کتد تر صافی از هریک دو از ده درم زعفران افیون از
 تر هریک دو درم دار ببل قسط تر صافی از هریک سه درم با یکین
 شربت از یک درم تا یکمال **طیغ خنق** را و اماس عضله سینه را
 سود دارد **احلاط آن** اینسون تخم کرفس از خرد ناخواه بخ سوسن آسمان
 سیلجه شب بانی هزارا سفدریت السوس دار چینی سوز را وند

در فوفون

۲۴۱

حماما از هریک یک و قیه اخلاط فوفو و مو معاجز راورد خشک از هریک
 دو اوقه قسط رما د الخطایف از هریک سه و قیه زعفران یک و
 نشاسته کندم سبیل از هریک نیم و قیه زرد غوره شست عدد با
 المکن بسرشند شربت نیم مثقال باید کرم در کشکاب که در وی بخ سوسن
 و تخم بادیان بخته باشند در طبع اینسون و اگر در طبع اینسون زیاد
 کشکاب حل کنند و بران موضع طلی کنند سود دارد **صفت رما د الخطایف**
 بچه پرستار را بکشد و پاک کنند و یک سوده بر آکند و در شیشه
 و شیشه را بکل حلت در گیرند و سر شیشه استوار کنند و بتورگی
 خند یک شب روز دیگر آنرا بکشایند و پرستار سوخته را بسایند
 رما د الخطایف **احلاط آن** فوفو معاجز عفران دار چینی از هریک دو درم
 بخ سوسن اسمائکون ساج هندی از هریک دو درم و نیم کل خشک
 حماما و قسط از هریک در مسکی متر چهار درم سه بکوبند و پیزند و
 الکوری بسرشند و اقراص کنند و بسایه خشک کنند **کلان مرزورک**
 ضعیفی معده را که از سردی و تری بود و تبهای کهن را سود دارد و باز
 گرفتن بول را بکشد و بقرص و سرفه بلغمی و ضیق النفس را ببرد و
 حر و سر زصلب و ناسور و قویج و استسقا و احتناق رحم و بیمار
 آنرا و خداوند صرع و مزاج سرد را سود دارد **احلاط آن** هلیله کبابی

و جذام و اوجاع مفاصل را ببرد و حاسه را تیز کند و قوتها را تازه
 کند و بر بام یاری دهد **اخلاط آن** هلیله سیاه بلیله آله از هر یک ^{سه} و
 مثقال شونیز پست و چهار مثقال بلب سیاه اسق دار بیل زنجبیل
 فلفلوفی از هر یک پست و دو مثقال نار مشک قاقله سعد از هر یک دو
 ثاب به بلا در از هر یک شش مثقال بایند شکری سیصد مثقال دار و هاکو
 و بیبزند و بایند را بلوبند و در بایتله کتد و اندکی آب برزنند
 بلد از د بر دار و هاکو برابر کنند و بسریشند و اقراص کتد هر یک
 دو مثقال و دانی و نیم هر یک با دایک قرص بخورند و در آن سال له این دارو
 بکار دارند از ترها و لبنیات پرهیز کنند **معجون** بیا دیها لود کلزا
 سود دارد چون صرع و لقوه و قوی و کوا که ایشانرا بود و بزرگوار
 و اختاف رحم را و پمارهای آنرا سود دارد و افراط حیض با عتد
 دارد **اخلاط** سلخه حب اوبد اصل الیبروح بزر الرازی باخ حب اللبنا
 زراوند مدح و طویل مشک عنبر از هر یک چهار درم تخم هزارا
 ابله جوز السدر و از هر یک چهار درم هال چهارده درم افیون قسط
 جوز بو اهلله زرد از هر یک دو درم و ج هشت درم سکنج و درخ
 و میعه ترا از هر یک دو درم فلفل شک پست و چهار درم ساسله
 نار مشک زعفران از هر یک ده درم معاب مازده درم مورد اسفند

دار و هاکو خشک بلوبند و بید و آخ توان لداخت اندر منفع حرکت
 و هه با بکین مصفی بسرشد شربت بس از شش از یک درم تا دو مثقال
 و در بعضو شخها جت البلسان دوازده درم شونیز تخم خیری ذره از
 هر یک دو درم آورده اند و تخم سوسن پیاورده اند و معجون کسوماه
صفت معجون کسوماه اندرین معجون بکار آید بلیزند قصب الذریره اطوار
 الطیب کندر سعد از هر یک چهار درم مشک عود از هر یک نیم درم ^{دارو}
 بلوبند و میعه را بشراب الکوری حل کنند و دارو پادان بسرشد و اقراص کتد
داد در معجونها ذکر که حاجت بدان **هفتم**

بیشتر باشد چون معجونهای مسهل و مدو رو مانند آن **متری** قویج
 و لوفتی بول را بکشاید با سانی متعت او در کشادن قویج بزرگست
اخلاط بورق ارمنی زیره لرمانی و طراسالیون زنجبیل فلفل سبید
 هر یک دوازده درم سقوننا بخدرم خرما دانه پیرون کوره مغزیادام
 شیرین سبید کوره برک سداب خشک از هر یکی ده درم خرما بسرل
 فرغار گرده یکشب و جدا گانه بکوبند و مغز بادام جدا گانه و دانه
 دیگر جدا گانه بکوبند و بیبزند و هه با بکین بسرشد **نسخه در**
 زنجبیل بلب سبید یکان و قیه سقونیا دو و قیه و نیم خرما هندی
 دانه پیرون کوره مغز بادام و برک سداب از هر یک چهار و قیه

بسرشدن جنانک یاد کرده شد **نسخه** در خرماء هیرون دانه پرون کوه
 صد عدد برل سداب زنجیل از هر یکی سیزده عدد درم ببلل سبیدی عدد
 بودق اردنی پنجدرم مغذ بادام تلخ سبید کرده صد و پنجاه عدد سقونیا
 با توده درم تربد بیست درم بسرشدن جنانک یاد کرده شد **معجون خیارشیر**
 تربد جلد درم بقیشه بیست درم نک هندی رب السوس از هر یک هفت درم
 تخم بادیان اینسون مصطکی از هر یک پنجدرم عسل خیارشیر صد درم بایند
 صد درم الکین صد درم عسل و بایند هر دو بکد ازند و عسل خیارشیر
 و بخ استار و غن کا و آن بیا میند و دارو ها خشک کوفته و بخته
 بدان بسرشدن شربت مفت درم در آب بادیان نافع بود **معجون** **نسخه**
 بکشد **اخلاط آن** سقونیا ده مثقال خیر بوا قافله زنجیل از چنی قوفه
 قرفل ببلل سیاه از هر یکی پنجدرم تربد صد مثقال شکر صد مثقال الکین آن
 کفایت بود شربت از پنجدرم تاده درم **معجون سکینج** سه انواع قوی را
 بکشد و باطل کند سکینج چند پید ستر تخم کرفس از هر یکی یک جز و سقونیا تری
 بایند و سکینج اندر الکین حل کنند و سقونیا سوده با آن بسایند در بان
 تا حوا سود بر دارو ها خشک بدان بسرشدن شربت از سه درم تا سه
 مثقال **معجون زونی** صفر او بلغم اسهال کند سقونیا ده درم مغز تخم معصفه ده
 مغز بادام شیرین پنجدرم شکر طبرزد بیست درم زعفران یک درم شربت کفالت

معجون در تخم خنظل چهار درم مغز تخم معصفه پنجدرم مغز بادام پنجدرم سقونیا
 سه درم مصطکی خیر بوا از هر یک یک درم کثیر دو درم شربت کفالت
سفر جلی سه درم قوی بکشد و منش کشتن باز دارد آبی مال کرده و دانه
 پرون کرده نیم من الکین مصغی تلخ زنجیل از ببلل از هر یک چهار درم
 دو درم هال قافله زعفران از هر یک سه درم مصطکی پنجدرم سقونیا
 درم تربد سبیدی درم دارو ها خشک بکوبند و پیزند و آبی را در
 خلل الحز پیزند یاد در شراب و از آتش بر دارند و بر سبیدی نهند تا نری
 سر له و شراب از وی برود بر آنرا بکوبند بها و جوبین یا سنکین و
 الکین را گرم کنند و بقوام آرند و آبی را با آن پیایزند جنانک حوا شود
 دارو ها لوفته و بخته بدان بسرشدن شربت چهار مثقال **نسخه** در کرم
 ابی گشت سقونیا دو درم و نیم تربده درم عود هندی زنجیل از هر یک
 دو درم و نیم فایند دو بار مسنک ده دارو ها عصاره ابی چند اینک
 فایند در وی حل کنند و بقوام آرند چون بقوام آید دارو ها بدان
 این جلد بدان بسرشدن ده شربت باشد **نسخه** در خد او ند مزاج گرم را
 موافق بود و در فصل کرمان توان داد محمد زکریا لوید این سفر جلی را
 تابستانی لویند **اخلاط** سقونیا دو درم و نیم تربده درم مغز تخم خیار
 مغز تخم لاد و شیرین هر یکی پنجدرم کل سرخ طباشیر از هر یک دو درم

ترکین باکیزه بخاه درم عصاره آبی چند آنک ترکین دروی کداخته شود
و بقوام آید و چون بقوام آید داروها بدان بسرشد این سه ده شربت
باشد **معجزه مسک** آبی پال کرده و ابکین مصفی از هر یکی یک من بیلد و در بیلد
از هر یکی بخدرم هالهشت درم قاقه قرقل سنبلد ارچینی زعفران از هر
دو درم آبی را در خلطه در شراب بزنند و بنهند تا تری و سردی سرکه
از وی برود بر هاون جوین بلویند و ابکین بقوام آرند و آبی را
باوی در هاون بالند تا نیک بخته شود و عموار گردد و داروها بر
شربت چهار درم بعضی طبیبان دو درم مشک باین داروها بیا میزنند
معجزه اسود اسهال طهر و زحیرا سود دارد چند پید ستر افیون میعه
تر بزر البغ ایض زعفران اسارون مرصافی تخم لوفس سلیمه انیسون
سنبلد کلاردنی کلنار راست باکین مصفی بسرشد شربت یلدرم
در آب سماق یا در شراب مورد یا بر آب **معجزه در خداوند زلف**
المعد و امعاء بلغمی را سود دارد ناخواه کند رحنار بوست بسته
بر طاهر سفال بسته بود راستا سه را بگویند و پیزند و مویند
بلویند و داروها بدان بسرشد شربت بامداد و شبانگاه یک جوز
نسخه افیون بزر البغ ایض سنبلد چند پید ستر ارچینی بیلد
زنجیل بارند از هر یک ده درم باد آورد قسط مر از هر یکی بخدرم

سه درم باکین مصفی بسرشد **معجزه در** اسهال صفراپی باز دارد **اطلا**
آبی پال کرده پنمن سبب ترش پاک کرده نیم اسبرود پاک کرده ده اشارعه
در یک سکین بآب سماق پیزند برانرا در هاون جوین کتد
و بگویند تا چون مرهم شود برتن شکر طبرزد با آب تیزی که در
مانده باشد بجوشانند و کفک بردارند بر آبی و سبب و امر و دینه
و کوفته بدان بسرشد و یکزمان بر آتش نرم نهند تا قوام گیرد بر
طباشیر و دو اوقیه عصاره زرشک خشک کرده و یک اوقیه بر
بدان معجون کتد شربت از سه درم تا بخدرم بآب سرد **معجزه حیدر**
بسیاری بول که نه از سبب گرمی بود باز دارد **اطلا** خبث الحیدر مدبریت
درم قشور در سرکه فرغار کرده یکشب نروز بر خشک کرده و کوفته
نخته بخدرم طباشیر چهار درم کسیند خشک سه درم سوکران دو
بیمه ساد بسرشد بامداد و شبانگاه شربت سه درم با شراب سه
معجزه جلعوز خداوند عسر البور اسود دارد و بول باز گرفته را بکشد
دو قور یوند چینی ادخدر حبت البلسان انیسون سنبلد سلیمه
زعفران دارچینی اسارون فطر اسالیون کافیطور انهریک
درم معتر جلعوز سه درم نفع خشک نیم درم سه بگویند نرم و پیزند
و تخم بسرشد **معجزه در** بی جلعوز فطر اسالیون موفو از هر یکی چهار

دو تو اینسون تخم گرش حب البلسان از هر یکی سه درهم کثیرا دوز
 مه بگویند و ببیزند و لمحه بسرشد **نسخه ذکر** دو قور بوند چینی ققاح
 الاذخ حب البلسان سنبل اینسون زعفران تخم گرش سلیمه قور
 قسطمتر اسارون فطر اسالیون کافیطوس قودخ جوب خطایا
 رومی تخم سوسن فراسیون کادر یوس اسفورد یون زراوند کج
 ناخواه راسن خشک مصطی تخم سوسن آسمان کون چند بید ستر سوار
 گوهی کو و یاس سالوس بوست تخم بزرقر فضل زیره گومانی تخم بادیان
 استیل شوی خردل از هر یکی یک درهم مغر جلعوز پست عدد دهه
 و با بکین معجون کسد **معجون کافلی** قرحه کلیه و مثانه را و بول الدم را
 دارد **اخلاط** بزرابغ و تخم گرش تخم بادیان از هر یک هفت درهم مغر
 تخم خیار بخت درم در سخت صهار بخت دو درم شوثران بزر الحاض افیون
 مغر جلعوز نان گرده مغر بندق بریان گرده مغر بادام تخم بریان
 زعفران از هر یک سه درهم حب الکاف تخم پیست و تخم عدد کثیرا چهار
 درم در سخت صهار بخت کدر است سه را بگویند و لمحه بسرشد
 شربت یک درم با خند صون کر یا ماء العسل **معجون لالی** خضر یکشاید و زرا
 سهل کند و بجه مرد را پروان ارد مررد ارچینی از هر یک دو درم برک
 برک بودن کوهی فردما ناشک طر امشیع قور مطلب سکله جا و شیر

از هر یک سه اجمله درم با بکین مصفی بسرشد شربت سه درهم ۲۵
 در طبع خردما در یک اوقیه روغن بکند **معجون حبه الیهون** گرده را
 بریزاند مغر تخم خیار و تخم لاد و تخم خربزه و کالج از هر یک یک درم
 حجر الیهود بنجاه درم با بکین مصفی بسرشد شربت دو درم یا سه درم
معجون عقرب شک مثانه بریزاند و پاک کند عقرب سوخته سه درهم و نیم خطایا
 یلدرم و نیم زنجبیل یک درم ببلد دار ببلد از هر یک دو درم و نیم چند
 چهار درم با بکین مصفی بسرشد شربت بالغ را دانی در آب کوفش
 شرباه و نابالغ را بکند **معجون القفی** خداوند سرفه کهن و در دینه
 جلد و شوصه و درد معده را سود دارد و التهاب دم زدن را پاک
 کند و آواز صافی کند و ادرار بول کند و درد سپر را سود دارد
اخلاط مویر فربه دانه پیرون کوده پیست و تخم زعفران سنبل
 چینی سلیمه دار شیسعان از هر یکی یک درم قصب الذریره ققاح
 عک البطم مقل ازرق از هر یک دو درم متر چهار درم ابکین مصفی
 شاتر ده درم مقل را بشراب صافی حل کنند و مویر را دانه پیرون کنند
 و بشراب صافی تر کنند یلدرم بسر بگویند و هله بسرشد شربت از
 سینه و آلات دم نردن یک درم با شراب ذوقا و از جهت معده
 جلد و سپرز با آب گرم در بعضی نسخهها دار شیسعان نیست و عک

البطم چهار درمست **معجون** در ضيق النفس و علتهاى سينه و شش
 و ريشه‌هاى آنرا و برآمدن ريم و خون را بسرفه سود دارد و مادها را
 از سينه و شش باند دارد **اخلاط** صمغ البطم زعفران کدر مرده ارجنى
 مغر جلعوز به نغ سوسن از هر يك چهار مثقال حماما سه مثقال
 شامى دو مثقال و بنم سليخه دو مثقال كثر اسه مثقال خرما فوسه
 مثقال طين ساوسر كه آنرا اللوگ ثوبند چهار مثقال بارند پاكيزه
 مثقال قسط چهار مثقال عسل چند انگ كفايت بود بارند با عسل اندرك
 مضاعف بگذارند و بقوام آرند و داروها بدان برسند شربت بلبل
 آب كرم كبريا شراب زوفال با ما العسل **معجون** **خس** **ارطوب** علتهاى سينه و
 دم نردن را و قرحه را كه اندران آنها بديد آيد و خون و ريم بر
 و اما سهاى علتهاى سينه و خداوند هيضه و خداوند اسهال
 خداوند علتهاى شانه و احتناق رحم و خداوند بنهاى كهن را سود
 دارد **اخلاط** دارچينى قسط بارند چند پيد ستر افيون بلبل سياه دار
 بلبل مبعه از هر يك يك اوقيه عسل دو اقيه قسط و بارند را
 با عسل بگذارند و داروها بدان برسند و در سيمينه نگاه دارند
 شربت چند يك با قلى در ماء العسل و سه قطره روغن شيرينج
 چكانند **معجون** **ريوند** در دجكرا و معده را و سخت شدن آما س آنرا

از زخم و آسيب نو تدرده باشد **اخلاط** ريوند چنى زنجبيل شهد با نغ
 وج انگدان تخم گوسفند تخم باديان اينسون ناخواه از هر يك يك
 با بلكين برسند بعضى طببيان بجاي شهد با نغ راسن كسد شربت يك
 مثقال در ماء العسل **معجون** **ريوند** قولى را بکشاید و بادهاى غليظ
 و بچیدن شکم و فراموش گشتى را و علتهاى زبان حامل را از سردى
 سود دارد **اخلاط** ريوند عاقور حاسنبله عفران از هر يك متب
 افيون بزرابغ ابيض از هر يك پست درم با بلكين برسند و پسران
 بكار دارند **معجون** **ريوند** در معده و درد جگر و تبهاى كهن و تب سرا
 را سود دارد بودنه كوهى و دشتى و فطر اساليون سبالوگ
 هريك پست درم تخم گوسفند يونه حاشا از هر يك چهار درم كاسم پز
 درم بلبل سياه چهل و چهار درم و در بعضى نسخهها بيت و چهار درم
 با بلكين مصفى برسند **معجون** **ريوند** در معده و جگر را و سپر زرا
 دارد و بادها را بشكند **اخلاط** **ار** سليخه حماما سنبل ناخواه تخم باديان
 كرفس اينسون سبالو س چند پيد ستر تخم شب زرا و ندطويل مصطكى
 اسارون كرويا راست راست با بلكين مصفى برسند **معجون** **خلط**
 تب سود را و تب ربع را سود دارد خاصه كه مدت دراز برآمده باشد
 و ماده تب بختد شده و زهر كزوم و رتيلا و مانند آن باز دارد

۲۲۶

اخلاط حلت بیلد مرصافی برک سداب راست با لکین مصفی
 برشند شربت یکدم خداوندت را پیش از وقت نوبت تب با سنگین
 بیگ ساعت بدهند و از جهت دفع مضرت زهرها با شراب گرم
 دهند باماء العسل **معجونیک** هلهه را پاک کند و قی باز دارد خاصه
 قی بلغمی و سودائی و علت دوار بلغمی و سودا را پاک کند **اخلاط** هلهه
 بلیله آله هلهه کابلی اسطوخودوس از هر یکی سه درم اقیون چهار
 مل تقطی دو درم ایارج بقدراده درم غاریقون چهار درم با لکین مصفی
 برشند شربت سه درم در آب نیم گرم بناشتا **معجون اصطیوخودوس** بنای
 و درد معده و ضعیفی آنرا سود دارد **اخلاط** قسط مخرج اما سنبل
 سلیمه مصطلی از هر یک دو اذمه درم زراوند طویل بلیل سیاه
 شبت تخم کوفش انیسون ناخواه زیره کرمانی دو قوطر اسالیو
 کاشم اسارون افسنتین انجدان سیاه بودند دشتی نفع از هر یک چهار
 درم با لکین مصفی برشند کاشم آنکه از سپید است **معجون قنبر** صرغ
 فالج و خفقا نرا که از سردی بود و پنهانی کهن و درد معده و ضیق التنفس
 و فواق اسهالی را سود دارد و طعام را بکوارد **اخلاط** چند پند
 رب السوس سلیمه قسط بلیل دار بلیل بیعه اقیون زعفران سنبل
 از هر یک سه درم جاوشیر دو درم و نیم مشک نیم درم زرباد درج

۲۷ سروارید از هر یکی یک درم مترمت درم جاوشیر شراب حل کنند و مع
 را با لکین بکدازند و داروها بدان برشند شربت از یکدم نایک شربت
معجون صمغی فالج و لقوه و پیاریهای بلغمی را ببرد و بر عضو مفلوج طلی
 سود دارد اقیون بزر البخ چند پند ستر فریون دارچینی دار بلیل
 زنجبیل زعفران از هر یکی راست با لکین برشند **معجون در** سید
 و برص و جذام و دال الفید و پیاریهای بلغمی را سود دارد و سوداوی
 هلهه کابلی بلیله آله اقیون غاریقون صبر اسقوطی ایارج بقدر
 شاهتره از هر یکی ده درم سفناج سنبل از هر یک هفت درم تربد
 با نروده درم یک هندی بخدرم حاشا سه درم اسطوخودوس بخدرم
 دو درم سقونیا مشوی بخدرم با لکین مصفی برشند شربت از بیل
 تابخ شمال **معجون خجاف** هلهه کابلی بلیله آله هلهه سیاه از هر یک ده درم
 تربد اسطوخودوس سفناج اقیون از هر یکی بخدرم ده لفته و نخته
 دو هفتک ده داروها لکین برشند این نسخه جمهورست و در بعضی
 نسخهها غاریقون آورده اند سه درم و چهار دانگ حجار منی و حجد
 لاجورد هردو مغسول از هر یک دو درم و نیم سقونیا دو درم و در
 دیل درونج است و نارسل و اسقل و خیر بوا و مصطلی و لسان
 بوست ترخ از هر یک دو درم ریوند چینی و زعفران از هر یک یک درم

دواستار شربت بخدرم **مجنون ملائک** در دوا و آروغ ترش و نالواریدن
 طعام و شهوت کلی و بادهای غلیظ را ببرد و مزاج سرد را بداند
اخلاط ببلد سیاه دارد ببلد از هر یکی سه اوقیه و در بعضی نسخه ها
 اوقیه عود بلسان یک اوقیه حماما سنبه از هر یک چهار درم و بخیل
 لوفن سسالیوس سلیمه اسارون راسن خشک از هر یکی یک درم با بکین
 بسرشد شربت یک درم در آب گرم **مجنون ذکر** خداوند مزاج سرد را
 زنجیل عاقر قرحا سونید قسط ببلد و ج از هر یک درم سداب خشک
 حلت خطیان از راوند شیطره حب الغار چند پند ستر خرد از
 هر یکی بخدرم عسل بلا در یک اوقیه با بکین مصفی بسرشد شربت
لثقال مجنون ذکر صرع را سودا و عاقر قرحا سسالیوس اسطوخودوس
 غاریقون از هر یکی ده درم قردمانا حلت زراوند مدحج از هر
 درم با بکین بسرشد شربت از یک لثقال تا دو درم و در بعضی نسخه ها
 عود فاوایا دو درم و نیم آورده اند و حرف یلدرم و نیم و زراوند
 و حلت قردمانا از هر یک یک درم و نیم آورده اند **مجنون ذکر** مصروع را
 له ماده از دماغ بری آید هلیله کابی بلیله امله از هر یکی ده درم
 اسطوخودوس و شر حیرار منی بسفای غاریقون کما فی طوسرت بد ایارج
 هر یکی با نروده درم یک هندی چهار درم شحم حنظل هشت درم با بکین

بسرشد شربت سه درم **مجنون** الباد مجروح بکیند هزار اسفند حلیله
 از هر یک سی درم زرباد در روغ عاقر قرحا ببلد از ببلد سلیمه اسارون
 قسط زنجیل زعفران از هر یک دو درم مده بلویند و پیزند و با بکین
 شربت از دو درم تا سه درم **مجنون نقره** آرزوهای بد چون آرزوی کل
 و ننگ و انگشت و مانند آن ببرد و درد سرد را سود دارد ایارج فقرا
 دو از ده درم هلیله کابی امله از هر یکی دو درم ملح تقطی دو درم با بکین
 مصفی بسرشد شربت سه با چهار درم در طلیغ بودند **مجنون نودنه** با ده ها
 و طعام بکوارد **اخلاط** برک بودند و برک سداب و ببلد و ناخواه و زراوند
 و کاشم و زنجیل و داجینی و دار ببلد از هر یکی دو درم با بکین بسرشد
 شربت دو درم **مجنون حب الغار** بارقونج را بشکند برک سداب خشک بخدرم
 ناخواه زیره شویتر کاشم ستر قسط اسالیون لرو یا مغز بادام تلخ
 ببلد از ببلد بودند و حب الغار چند پند ستر از هر یک دو درم
 سکیم چهار درم جاوشیر سه درم صغرا ابشراب حل کنند و دارو
 را بکیند و پیزند و هده با بکین مصفی بسرشد شربت از دو درم
مجنون ذکر تن را از رطوبتها پاک کند ببلد سیاه دارچینی دار ببلد قریفل
 سلیمه سعد برکت کابی مقشر کوز بو از هر یک لثقال حب النیل
 شغال ترید سبید و شکر از هر یکی پست و چهار درم خداوند برکت

را هر بادادیک مثقال در آب گرم بدهند و اگر خواهند طبع فرو آورد
 بخدرم یا مفت درم بدهند **مخول** باد بواسیر را و باد که اندر روده ها
 باشد بشکند و اما سقندر اگر خون آید سود دارد هلیله کابل بیدانه
 تخم بنده ان سبید تخم کند تا تخم شاهسفرم از هر یکی بخدرم مقل بخانه دم
 مقدار آب کند نازل کنند و دارو ها بدان بسرشد شربت دودرم باشد
مخول این مخول بوعلی سیناست **اخلاط** نفاث گوژ کندم بجهنم سوخ
 و سبید زرباد کثیرا هر یا تخم خشخاش از هر یک سه درم سه بکوبند
 و بروغز کا و صبر کنند بر آن لردن سبک و دومن بست کندم با آب
 بیا میزند و یک من شکر قوالب هر روز پست درم ازین مخول بشند
 و در نیم من شیر تازه بیزند و حسوی سازند با مقداری روغز کا و بسازند
 از گرمایه بر آمد یا شد بخورند **مخول** بو خداوند سرفه بلغمی و ضیق النفس
 سود دارد و خلط غلیظ از سینه و شش پال کند **اخلاط** رب السوس
 زوقای خشک بر سیاوشان از هر یک دو درم فردمانا ببلد تخم
 بنده ان سبید معتبر بادام تلخ ذرا و ند لرد تخم الجزه از هر یکی بخدرم
 با لکن مصفی بسرشد شربت سه درم در طبیح زوقا نیک بایند
دار در ایارجات **هستم**
 اهل یونان ایارج داروی سهل را گفته اند و تفسیر ایارج دارو

و این نام داروی سهل را از برای آن نماده اند که اسهال داروی سهل
 بچرم او نیست لیکن بقوت اوست و آن کار الهیست از بجهت این طبیعه
 اخلاط مسخر قوت دارو شوند تا اثر و فعل او بدید آید و نخستین
 معروف ایارج روفس بوده بر روز کار سهلها دیگرمی ساخته اند و
 نامی نماده اند و ایارج از بجهت آن می ساخته اند که از دارو های سهل
 چون خدبق و شحم حنظل می ترسیده اند و هر وقت که خواسته اند
 استفراغ کنند دارو های سهل را بادارو های دیگر که اصلاح است
 بعضی باد زهرست و بعضی بدرقه آن ترتیب لردند و بر سر تدرج بدارو
 سهل بختر و طبیح آن دان باداروی که اصلاح آن باشد باز آورده اند
 و باخرد لیو تر شده اند و جها ساخته اند و از ساختن ایارج و بسیار
 آن مستغنی شده اند شدت ایارجات چهار مثقال داده اند لحنی نک که
 انرا طالع العجین گویند با آن ترتیب لردند و با طبیح اقیمون داده اند بید
 نخت اقیمون چهار درم مویزدانه بیرون لردند و درم هلیله سیاه
 درم اسطوخودوس سه درم در یک من و نیم آب بپزند تا د و بجهت
 و یک بجهت باند یا لایند و ایارج دروی لدازند و بدهند و سه درم
 از بر آن استفراغ زبونا فرموده اند و آب مزوج فرموده اند یا
 بدین ترتیب داده اند **ایارج روفس** سه چهارم بای بلغمی را سود دارد و

وداء الثعلب را ببرد **احلاط** شحم حنظل پست شمال کما در پوره مثقال
غار یقون ده مثقال سکنج جاوشیر از هر یکی ششت مثقال فطر اسالیون
بلبل سبید و سیاه و ذراوند مدحج از هر یکی غ مثقال دارچینی سلخه
اسطوخودوس و سر عفران جعه مدرا از هر یکی چهار مثقال بوس سلخه
واسطوخودوس و سر هشت مثقال گردی صغها را بشراب حل کند و عده
البن بر شند شربت چهار مثقال با طبع اقیمون **نسخه در** نسخه ثابو
سهل شحم حنظل پست درم صبر اسقوطری غ درم خا و لجان درم ^{کادر پور}
پست درم سکنج جاوشیر از هر یکی ششت درم ذراوند مدحج ^{اسالیون}
بلبل سبید از هر یکی غ درم سبیل سلخه دارچینی عفران جعه
صافی از هر یک دو درم و در نسخه صهار بخت سه دارو زیاد است
کافی طور غار یقون فراسیون از هر یکی ده درم صغها بشراب حل کند
و عده بالین صافی بر شند شربت چهار درم و یلدرم نک درم ^{در طبع}
اقیمون **ایا برج لوغادیا** نسخه معروفست و این داروی مبارکست و
منفعت او بسیار است مادتها بد از قدرت تن بکشد و اسهال او ^{باید} رخ
مه بیماری سرد و دیوانی و صرع و کوری گوش و یلغ و استرخا و سکه
را ببرد و معده را پال کند **سده** جلد بلشاید و حیض فرود آرد و ^{شلی}
نفس را ببرد و بتهای مختلف و بیماریهای بلغمی را که از بلغم تولد کند و عده ^{باید}

سودانی و اوجاع مفاصل و نفوس و عرق النساء و داء الثعلب و ریشها
له را له بر سر باشد برص و بخت و قوبا و تقشر و جذام و خنازیر و عده
آماسهای سرد و سرطان **احلاط** شحم حنظل غ درم بصل الفار مشکو
غار یقون سقونیا خد بق سیاه اسق اسقور دیون از هر یکی چهار ^{درم}
و در نسخه شابور و صهار بخت از هر یکی دو درم و نیم اقیمون ^{کادر}
مقلص بر از هر یکی سه درم حاشا هو فار یقون ساج هندی فرا
جعه سلخه بلبل سبید و سیاه دار بلبل عفران دارچینی بسفاح
سکنج جاوشیر چند پید ستر فطر اسالیون ذراوند طویل
عصاره افسنتیز فرنیون سبیل حاما زنجیل از هر یکی دو درم ^{حظلیا}
اسطوخودوس از هر یکی درم و نیم بالین بر شند جنانک ریمست شربت
چهار مثقال بالیدرم مع العین بر از شش درم طبع اقیمون این نسخه
شابورین سهلست و نسخه صهار بخت **ایا برج** لوغادیا نسخه بلعور تو
شحم حنظل غار یقون اشق خرما سیاه ماهو فار یقون از هر یکی ده مثقال
اقیمون بسفاح مقلص بر کادر بوس فراسیون سلخه از هر یکی ششت
درم دار بلبل بلبل سبید و سیاه دارچینی عفران جاوشیر سکنج
چند پید ستر فطر اسالیون ذراوند طویل از هر یکی چهار مثقال بر شند
جنانک ریمست **ایا برج** لوغادیا نسخه بوس شحم حنظل پست مثقال بصل ^{الفار}

شوی غاریقون اشو خربق سیاه سقمونیا هو فاریقون ازهریک
 شقال بسفاج اقمیون مقل صبر کما در یوس فراسیون سلخه ازهریک
 شت شقال مرجا و شیر سکنج فطر اسالیون بیل سبید بیل سیاه
 بیل دارچینی زعفران چند پید ستر زراوند طویل ازهریک چهار
 بر شند جنانک رسمت **نسخه** در این نصیفست که استاد احمد فرج
 و نصرفی بنو ست شحم حنظل با تزد درم بصل الفار شوی هشت
 غاریقون درم سقمونیا با تزد درم خربق سیاه درم اشو
 اسقور دیون بخدرم اقمیون درم کما در یوس هفت درم مقل شت
 درم صبر با تزد درم حاساد و درم هو فاریقون هفت درم ساج
 هندی و درم فراسیون هفت درم جعد و درم سلخه مقل درم بیل
 سبید و سیاه و دار بیل چهار درم زعفران چهار درم دارچینی چهار
 جا و شیر بخدرم بسفاج هشت درم چند پید ستر سه درم مژ چهار درم
 فطر اسالیون چهار درم سکنج بخدرم زراوند سه درم عصاره
 افسنتین بخدرم فریون دو درم سبیل سه درم حاماد و درم خیل
 سه درم جنطیانا سه درم اسطوخودوس بخدرم بالین بر شند
 جنانک رسمت **ایابج** ارکا غانیر نسخه معروف از همه بیماریها
 بلغمی و سودانی غلیظ و خام سود دارد و ابتدا ای آب فرو آمدن

دارد و درد کلو و تنگی نفس و گرفتگی آواز پیرد و خداوند درد
 معده را و درد شکم و رحم را در طبع سد آب سود دارد خاصه اگر
 سه قیراط چند پید ستر بروی زیاد تگند و خداوند درد بشت
 و کلیه و خصیه را در طبع کفر دهند سود دارد و عرق النسا را
 طبع فطر یون سود دارد خاصه اگر چهار قیراط عصاره قشالمجاری
 ترتیب گند و در آب قیصوم هم سود دارد و کسی را که سگ دیوانه گزیده
 بایک درم سرطان بخدری محرق دهند سود دارد و کر را در طبع
 شاهتر سود دارد **احلاطان** شحم حنظل پست و دو درم فراسیون ^{اسطوخودوس}
 خربق سیاه کما در یوس سقمونیا بیل ازهریک دو و قیده بصل الفار
 فریون صبر زعفران جنطیانا فطر اسالیون اشوجا و شیر ازهریک
 یک او قیده دارچینی جعد سکنج متر سبیل از خرد بودنه او غریز
 گرد ازهریک دو درم بالین بر شند شربت چهار شقال در **نسخه** صهار
 نجت کما در یوس **ایابج** ارکا غانیر نسخه بولس فراسیون غاریقون
 کما در یوس شحم حنظل اسطوخودوس ازهریک پست شقال جا و شیر ^{سکنج}
 فطر اسالیون زراوند کرد بیل سبید ازهریک شقال دارچینی سبیل
 جعد زعفران ازهریک چهار شقال بایک درم طالعین **ایابج**
 جالینوس نسخه معروف این در او از منافع لو غاد با و بنا ^{بطور}

تمامه و لطیف ترست خداوند لقوه و فالح و تشیع و خداوند استقامه
مثانه را سود دارد و بول آمدن بی مراد باز دارد و خلطهای غلیظ
لنج از تن بآل کند **اخلاط** شحم حنظل غاریقون بصل الفار مشوی
سقمونیا خربقسیا، هو فاریقون فریقون از هر یکی شان درم
بسفاج اقیمون مقل کما در یوس سلیمه انهر یک هفت درم می
سکینخ زراوند طویل و کرد و هر سه ببلد داریقنی جاوشیخه ببلد
فطر اسالیون از هر یکی چهار درم بعضی چهار درم زعفران درم
و چهار درم صبر با لکین بر شند شربت سر از شش، چهار مثقال
در بعضی نسخه ها فراسیون آورده و اوزان سفاح و اقیمون نقل
و کما در یوس و سلیمه و فراسیون نه درم کرده اند **نسخه دیگر** نولس
کما در یوس ببلد سبید داریبل غاریقون اسطوخودوس خربقسیا
سقمونیا سنبل اقیمون بصل الفار مشوی انهر یک شش مثقال
زعفران هو فاریقون انهر یک شش مثقال بر شند جناب
درست **نادر بطور دیگر** نام این دارو نام ملی است که این دارو در عهد
ساخته و از داروهای شریف و قدیمست پیش از عهد جالینوس
همه انواع سوء المزاج را که از سردی و تری باشد سود دارد قولنج
بگشاید و اسهال کند و حیض فرود آورد و فراموش کاری را پاک کند

و برص و استسقا و جذام که از سردی و ضعف جگر باشد باز دارد و
مغده و جگر و سپرن و کلیه و رحم را سود دارد و خداوند صرع چند
عسر آب شهد انخ حل کنند و در پی چکانند و خداوند لقوه را بچین سود
دارد شربت چهار مثقال اندر طلیخ اقیمون و غاریقون پست درم
داریقنی و ج مصطلی روغن بلسان از هر یکی سه درم ریوند چینی
و نیم عود البلسان حب البلسان فریقون هر سه ببلد جنطیانار
فجاج الاذخر از هر یک چهار درم اسارون سلیمه سقمونیا انهر
شش درم سه درم و نیم حماما موم از هر یک درم با لکین بر شند
نسخه دیگر صبر اسقوطری سی درم غاریقون دوازده درم و ج
داریقنی مصطلی سورجیان سلیمه از هر یک سه درم کما در یوس
ببلد سبید اسارون عود البلسان یکان درم با لکین بر شند **نسخه دیگر**
لحوان هژده درم لوز بواد دوازده درم صبر اسقوطری پست درم
غاریقون چهار درم ریوند چینی سه درم ببلد سبید خطبا انهر یک
چهار درم زعفران قو نقل و ج مصطلی داریقنی از هر یکی شش درم
عود البلسان از هر یک چهار درم سلیمه سقمونیا از هر یک دوازده درم
سنبل هشت درم اسقودریون نه درم حماما فو ببلد سیاه داریبل
اذخر از هر یکی دو درم انور ساهشت درم با لکین بر شند **نسخه دیگر**

صبر پست درم غاریقون پست و چهار درم اسقوردیون عود البلسان
حب او چهار درم میها قسط هشت درم وج مصطلی دارچینی قریقل از
هر یک شش درم کادریوس هشت درم سلیخه جوبوا از هر یک دو
درم اتمون بیت و هشت درم سنبل شش درم مردود درم فرنیون
هر سه بیل از هر یک سه درم نقاح الاذخر دو درم جنطیانا
چهار درم حاماد و درم سقونیا هر ده درم با بکین مصفی بر شند
نسخه در صبر شصت درم غاریقون پست و چهار درم مصطلی عطران
وج دارچینی سنبل از هر یک شش درم زراوند مدح حب البلسان
روغن او فرنیون هر سه بیل جنطیانا از هر یکی چهار درم کادریوس
قسط از هر یک بخدرم سلیخه اتمون دوازده درم میها قسط نقاح الا
حاماد از هر یکی دو درم سقونیا پست درم با بکین مصفی بر شند **ایابج**
بوعلی سینا ساخته است و آزموده است خربق سیاه یک درم تخم خطل
کشمال صبر بخ شقال مع هندی یک درم و دودانک غاریقون دوشال
وج حاماد خاشا اسارون حب البلسان سعت تخم کرفس و قوت تخم
کز از هر یک سه درم لسان الثور ده درم تخم شا هشفرم تخم فلجست تخم
بادرخبویه تخم برنج نفع خشک از هر یکی دو درم اتمون یک درم و نیم
با بکین مصفی بر شند و شش ماه بنهند تا برسد **ایابج** **فیقرا** فیقرا بلق

یونان تلخست اصل این ایابج صبر است و فیقرا بدین سبب گویند و
اخلاط این ایابج نه چیز است سنبل سلیخه مصطلی دارچینی اسارون
حب البلسان عود اور عفدان از هر یک یک درم و صبر اسقوردیون
هشت درم شربت تمام دو درم نسخه معروف اینست و طبیبان از هر
هر پمادی تضرعی کرده اند و جیزی در افزوده و جیزی بعوض جیزی
نخاده اما دارچینی از بهر لطافت و منفعت احشاست و مصطلی از بهر
معه است و سلیخه و زعفران از جهت بزرایندن اخلاطست و از جهت
قوت دل و معده است اما خد اوند صداع گرم را زعفران کمتر کنند
یا بعوض آن کل سرخ کنند و همچنین از جهت خد اوند جشاوی
زعفران نشاید عوض کل سرخ کنند و اسارون بر اسهال یاری دهد
و رطوبتها را دفع کند و احشاد اسود دارد و کام باشد که بعوض اسارون
کبابه کنند از جهت لطافت او و حب البلسان و عود البلسان معده را
قوت دهد و تحلیل کند و بعضی نقاح الاذخر در افزایند مابج که از
افتد باز دارد و بعضی مردمان ایابج خشک بکار دارند و بعضی
بد و هسنگ داروها بکین بر شند و باغ با بکین شسته باشند
اسهال زود ترکند بوعلی سینا گوید من صواب آن می بینم که مقلد کم و
بای مقلد بر شیم و اقراص کنیم و مقدار مقلد چند یک جوز و از اجزاء

و بعضی صبر مغسول کتد از جهت محرومان لیکن اسهال کمتر آرد و کسی که
 تب سخت گرم نباشد شاید داد بود علی گوید ایاریج و صبر مغسول نازده
 کسانی را که تب بود داده اند و مضر نمی کرده و اسهال ایاریج اندک تر
 و دیر باشد و باشد که اسهال روز دوم کند و ماده از اعضا غذا آرد
 چون معده و رودها و جگر بیزاند که جذب کند و رطوبتها از دماغ
 فرو دآرد و لقوه و کرانی زبان و استخوان اندامها و اوجاع مفال
 و قولنج را سود دارد **نسخه در** اصل الاذخر اسارون عصاره غاف
 عود البلسان حب البلسان دارچینی سلیخه سنبل قرقفل سیاه
 اسطوخودوس از هر یک سه درم زعفران دو درم صبر خنده
 داروها در بعضی نسخها بدل قرقفل کبابه صبر شصت درم **نسخه در**
 حب البلسان عود البلسان سلیخه مصطکی سنبل دارچینی اسارون
 الاذخر قرقفل جوز بواسه عصاره غاف از هر یک یک درم زعفران
 نیم مثقال حضض چند وزن همه داروها خد او ند بواسیر را **نسخه در**
 از نسخه بجای بن ماسوه از جهت بواسیر و تبها که ساخته اند و
 صداع بلغمی و سودای پیرد اصل الاذخر مرانیسون حنطیاناقسط
 الذریره سلیخه عصاره غاف افسنتین شاهره زعفران جعده از
 هر یک یک درم حضض عصاره غاف از هر یک سه درم شربت یک درم نیم

نسخه در تبها که زن آید کند جگر و سپرز پاک کند **اخلاط** اسطوخودوس
 بخدرم مصطکی سه درم فجاج الاذخر عصاره افسنتین عصاره غاف
 از هر یک دو درم و نیم جعده سه درم سنبل دارچینی اسارون
 سلیخه عود البلسان حب او زعفران از هر یک دو درم صبر برابر
 همه داروها **نسخه در** عصاره غاف عصاره افسنتین دارچینی
 فجاج الاذخر اصل الاذخر جوز بواسیر قرقفل مصطکی سلیخه اسارون
 عود البلسان حب البلسان نشاسته از هر یک سه درم زعفران
 دو درم صبر سی درم **نسخه در** دیگر شصت درم اما هر که معده
 او کمیوس غلیظ باشد یا در جگر و سپرز او سده باشد ایاریج پیش از آن
 باز خورد که طعام بکوارد تا ایاریج با طعام بیامیزد و با آن برود و

در کوارشها

نسخه
 لوارش غبر لیسوی این کوارش معروفست از بهر کسری ساخته بودند
 که او را در معده بودی بسیار علاج کردند از هج دار و شفا یافت
 بدین یافت **اخلاط** پوست تریخ عود هندی قرقفل کبابه قاقچیر
 از هر یکی بخدرم نارمشک اینسون نیم کوفش چند پد سترافیون
 بذر البیض ابیض از هر یک سه درم روغن بلبان دو درم برش
 با درخنیوید نیم مرز نکوشن عودان از هر یک سه درم غبر

سه درهم عنبر بار و غریبلسان بکد از تند و افیون بشراب حل کنند و
 ده با بکین بپوشند و دو ماه بنهند تا بوسد و کرمی شش ماه بنهند
 شربت دو درهم خفقان و درد معده و بیماریهای رحم را سود دارد
 و پیدان تراخت موافق بود **نسخه در** کبریا و ادین قاطله بسایه
 از هر یک چهار درهم داربلبل زنجبیل از هر یک دو اذره درهم اشته
 دو درهم قوفه قونفل سه درهم زعفران ده درهم جوز بوا ده عدد
 سنبل مصطکی عنبر از هر یک دو درهم بزرابنخ ابیض افیون مشک
 بتی از هر یک دو درهم روغن بلسان شش درهم با بکین مصتی بپوشند
لوارش عود معده و دل را قوه دهد پیرا را سود دارد عود هندی قونفل
 زنجبیل ساج هندی قانله فلنجشک داربلبل از هر یک دو مثقال
 یلدرم با بکین مصتی بپوشند شربت دو مثقال **نسخه در** سنبل الطیب سنبل
 تخم کونش انیسون مصطکی از هر یک یک درهم قونفل بکد از هر یک دو درهم قوفه
 بسایه یک درهم هلیله کابلی در شراب فو غار کرده و پربان فلنجشک دو
 و نیم جوز بوا یک درهم و نیم سرما حور سه درهم قصب الذریقه کل سرخ
 عود هندی از هر یک دو درهم بمیسه بپوشند شربت دو مثقال **لوارش در**
 ضعیفی معده و بادها که در روده و معده پدید آید و باد ناسود و
 را سود دارد **اخلاط از** مشک بتی نیم مثقال خیر بوا قانله قونفل زنجبیل

داربلبل و بلبل از هر یک دو درهم داروها ده با بکین بپوشند شربت
 دو درهم **لوارش ترنج** بادها را بشکند و طعام بکوارد و بوی دهان خوش
 بوست ترنج خشک سی درهم قونفل جوز بوا یا بلبل داربلبل خیر بوا در پی
 خوب لجان زنجبیل از هر یک یک درهم مشک بتی دانی و نیم با بکین مصتی بپوشند
 شربت دو درهم **کوارش در** کبریا این کوارش بوعلیست که ترتیب کرده و از جمله
 بجزیات اوست عود هندی سه درهم مشک بتی دو دانگ کافور راجی
 دانی و نیم بسایه نارمشک سعد فلنجشک زرب زرباد از هر یک یک مثقال
 دارچین مصطکی زنجبیل بلبل و ج قونفل از هر یک دو درهم لسان الثور
 تخم درم تخم بادیان تخم کونش سنبل از هر یک سه درهم با بکین مصتی بپوشند
 شربت دو درهم بادها را بشکند و خفقان و دلشکی را ببرد **لوارش در**
 این نیز ترکیب اوست رطوبت معده را کمتر کند و طبع فرو و در طعام بکوارد
اخلاط از هال زنجبیل سیخه زعفران بلبل فلنجشک زرباد از هر یک تخم
 درهم سعد زرب ساج هندی قونفل از هر یک سه درهم عود هندی
 خام منت درهم عنبر یک مثقال لا ژور و مضول یک درهم کافور دو دانگ
 تربد چهار دانگ ملع هندی یک درهم با بکین مصتی بپوشند شربت دو
لوارش تنقور قوه باه را زیادت کند تخم هلیون تخم پیاز تخم شلغم تخم پنبه
 تخم کندنا تخم کز تخم جرجیر تخم انجرو جبهه الحضر لسان العصفی

تخم ترب بدمی سرخ و زرد مغز چلوغوزه حب الرشاد از هر یکی
 درم زنجیل سستاق و لاجان دار بلبل از هر یکی بخندرم دار چینی کور
 بھن سرخ و سبید از هر یک و درم ستره اسفتقور بخندرم اسفتیل مشوک
 سه درم فایند شکر جند وزن سه دار و هاه با بکین مصفی شدند
 شربت دو درم در شیر تازه باده مثلث باده مار العسل **لوارش دار**
 خداوند ضعیفی معده و ضعیفی کرده را سود دارد اخلاط غلیظ را دفع
 بادها را بشکند دار چینی عود هندی را سن خشک از هر یک شش درم
 قرنفل بلبل سیاه دار بلبل سنبل اسارون از هر یکی بخندرم زنجیل یک و
 نفع هست درم خیر بوا قرنفل قره از هر یک دو درم مصطی اینسون
 تخم بادیان سلجقه از هر یک سه درم با بکین مصفی بشکند و در کباب
 قانون این کوارش بدین نخست مرصوب می آید اگر بجای قره کباب
 کنند و سه درم خا و لاجان زیاد کنند **لوارش زنجیل** بادها بشکند و طعام
 بکوارد و اسهال باز گیرد و هبضه سود دارد زنجیل پست درم صغ
 عربی خیر بوا از هر یکی ده درم قرنفل دار چینی از هر یکی بخندرم جو
 یک عدد زعفران یک درم نشاسته کندم جمل و دو درم شکر طبرزد
 رطل بغدادی **لوارش کافور** طعام بکوارد معده و جگر و ضعیفی را سود دارد
 زنجیل بلبل دار بلبل دار چینی قره ساج هندی سنبل طیب شیطانند

جوز بوا صندل سبید حب البلسان فاقله بسیار سه قرنفل نار مشک
 طالسفر سعد طبا شیر عود هندی از هر یکی نیم و قیه کافور راجی مشک
 تنی از هر یک و درم و نیم شکر طبرزد و او قیه و نیم هه با بکین مصفی
لوارش اسهال صفر باز دارد زرشک پاک کرده درم کلسرخ شش درم
 طبا شیر چهار درم بزهر الحاض بریان کرده هفت درم طر با چهار درم حب
 شش درم شاه بلوط بخندرم دقتی الجواری چهار درم بست سیب ده درم
 بست غبیراده درم انار دانی بریان کرده با توده درم کافور سه درم
 زعفران بخندرم فوفل چهار درم نیلوفر بخندرم برت تبرج بشکند
 با طبرزد شربت دو درم **لوارش هندی** قویله و جمع المفاصل فقره
 ضعف معده را سود دارد **اخلاط** شیطرح هندی چهار درم جو ربا
 ناخواه از هر یک دو استار بلبل دار بلبل از هر یک پنج استار زنجیل
 پنج استار هلیله سیاه سی استار نار مشک دو استار قرنفل بخندرم
 چهار درم بایند ده استار شربت دو درم بایند **لوارش بلادر**
 معده سرد را سود دارد و فراموش کاری را ببرد و رنگ رو پر اسوخ
 و ذمین و تفکر را لطیف کند حکما گویند این کوارش پیمان پیغمبر علیه السلام
 کرده است **اخلاط** بلبل دار بلبل هلیله سیاه بلبله املا چند پید ستار
 چهار درم قسط بلادر برنگ کابی شکر طبرزد حب الغار از هر یک دو درم

سعد هشت درم غسل بلا در و داروها خشک را بگویند و بپزند
و بروغن کاج و جگر کنند و بلا در و در غسل بکند و بپزند و همه
عسل و بار چند وزن ده داروها شربت بر اثر شرب و در در
طبیخ لوس و بادیان و آنک این کوادر شربکار دارد خوشتر از بزم و
تخت و خشم و غم نگاه دارد و از مباشرت بسیار شراب بسیار پرهیز
کند و طعام اسفید یاج باشد **لوار شکر** معده را نرم کند و طعام بکوار
و اسهال بلغمی باز دارد **اخلاط** کند رشت درم ببلد از ببلد از هریک
درم شکر شربت درم زنجبیل خولجان از هریک دو اذنه درم جوز
قرنفل خیر بوا از هریک بخدرم مشک بتی نمیدرم با بکین مصفی برشند
نسخه درم معده را نرم کند و شهوت طعام بدید آرد و اسهال بلغمی باز
دارد ببلد سید کند رکنار اجدان سنده ناخواه اینون شوند
راست راست با بکین مصفی برشند شربت سه درم **معجون محسوس**
معده ضعیف را سود دارد بواسیر را نافع بود و لونه روی صافی
کند و قوه باه زیادت کند **اخلاط** هلیله کابی بلیله آمله ببلد از ببلد
سعد سطره هندی سنبل از هریک ده درم تخم شبت تخم کند نا چهار درم
خبت الحدید سوده چهارده و زبرله فرغار کرده و خشک کرده و بریان
گوده صد درم با بکین مصفی و روغن کاج و برشند و شش ماه نگاه دارند

نابر سد شربت دو درم و بعضی دو درم مشک زیادت کنند **اخلاط آن**
هلیله کابی بلیله آمله از ببلد از جلیل زیره لرمانی تخم شبت تخم
تخم کند نا تخم جرجیر تخم شلغم تخم کوز سلیمه کل سرخ سعد درم
قرنفل جوز بوا یکان درم بسیار سه هال قاقله مشک عود خام مشک
سی و در میها تخم سداب سه یک سه او قیه خبت الحدید مدبر چند
وزن داروها با بکین برشند **نسخه** درم معده نرم را سود دارد هلیله
کابی بلیله آمله تخم سوسن کل سرخ ادخرا از هریک ده درم خبت الحدید
برابر ده داروها شکر طبرزد بکند ازند و بقوام آرد و داروها با
برشند شربت دو درم در شراب سبب و مانند آن کوادر **شرح الاسباب**
را قوه دهد و اسهال و قی بلغمی باز دارد **اخلاط** حب الابرین هلیله سیاه
بلیله آمله طالسفر پیست در میها ببلد از ببلد از جلیل ده در میها
مطلی قردمانا لرو یا اینون زیره لرمانی سنبل سلیمه قاقله قسط
چهار در میها سه بگویند و با بکین مصفی برشند شربت یک درم **کوادر**
معده و جگر ضعیف را سود دارد و طعام بکوار و اسهال باز دارد
سپرزرا و کسی را که بیم زرد آب باشد سود دارد و ادرا بول آرد **اخلاط**
قسط قرقفل سنبل حب البلسان سلیمه از هریک ده درم لوز بوا تخم عدد
قاقله قرنفل اینون اچل الملک شطاح نار مشک از هریک چهار درم

بسیار سه درم زراوند طویل ریوند چنانچه از هر یک بخندم
 بعضی نسخها دو درم است هلیله سیاه و کابلی از هر یک دو استام
 هردو بروغن شربت بریان کرده بلیله ده عدد حب الاس برابره داند
 نرم بسایند چون سرمه و شکر طبریز و بوم آرد و بد آن برشند
 شربت برابریک مازو در آب سرد و دو ماه بنهند تا برسد بر یکار داند
نسخه دیگر قسط قرفه سنبل حب الیسان سلیمه از هر یک ده درم جوز
 بوا با نوده عدد قافله قرفه اینسون ایکل الملک شیطرج هندی نار
 مشک از هر یک چهار درم بسیار سه درم بزرگ کابلی هشت درم زرا
 اشته ریوند چیتی از هر یک دو درم سعد زنجبیل از هر یک چهار درم
 قصب الذریره ببلد از ببلد از هر یک بخندم سیاه دو استار
 ده عدد حب الاس نیم قفیزمه بعد طبریز برشند در کف استاد
 احمد فرج بجای بزرگ کابلی بوست ترخ آورده است منت درم این صواب
 ی نماید **لوارش حور لوط** اسهال باز دارد بادها را بشکند و معده را قوت
 و طعام بکوارد دانه مویر بریان کرده نیم من حب اسر شوی ده استار
 خرفوب بنطی دانه از وی جدا کرده کلنا رکذر کز مازو ناخواه از هر
 درم ده با بکین مصفی برشند لربا شکر طبریز **نسخه دیگر** حب الاس
 من سعد نین ببلد ده استاد و خولجان ده استار زنجبیل سنبل از هر

بخ استار ده نرم بکوبند و پیزند و کر حب الاس را که آن درشت تر
 باید با بکین برشند **لوارش شیار از معده** و جگر سرد را سود دارد و کسی
 استسقا بود سود دارد و اسهال کند شیطره هندی زنجبیل ببلد از
 قرفه قافله صغار قرفه نار شک ساج هندی نشاسته کندم
 مصطکی قافله کبار دار چینی سنبل سلیمه تخم لفس ناخواه تخم باد
 اینسون از هر یک شش درم افتون تربد دو از ده درم با ستونیا
 ده درم شکر طبریز پست درم با بکین برشند **لوارش اخندان** بادها را
 ببلد تخم کرفش دو از ده درم با اخندان سیاه چهار درم فطر اسالیون
 مایران فودج حاشا سبالوس هشت درم با اخندان بتید
 درم با بکین مصفی برشند **نسخه دیگر** معده و جگر را و کسی را که جگر صلب
 بر و کرده سرد را و استسقا را سود دارد **اخلط** اخندان سیاه درم
 تخم جد جیر تخم کند نا از هر یک هشت درم زنجبیل ببلد امله از هر
 منت درم ناخواه تخم لفس اینسون قافله صغار زیره لزمانی دار
 از هر یک بخندم درم هلیله سیاه هفت درم قرفه هفت درم ببلد از ببلد
 از هر یک چهار درم سنبل دو درم قرفه لفس لفس مایند پست درم با بکین
 برشند شربت دو درم در طیف بادیان و اینسون و مصطکی و سنبل
لوارش ساق اسهال صفر باز دارد و معده را قوت دهد ساق پا که

بست سق و بست جو و بست سب و ثعلب بغدادی خرنوب شامی
 از هر یک ده درهم بشراب سیب و شکر طرز دسیریشند شربت بخوریم
نسخه دگر سماق دوج و جز و حب الاسر یک جز و صغ عربی کلنا از هر یک
 جز و بامویند از پیرون کرده **لوارش طباشیر** اسهال صفر باز دارد و
 بشاند و تب را سود دارد طباشیر کل سرخ از هر یک ده درهم
 الحماض صغ عربی ده دریا کلنا سماق عصاره الحیه التیس هفت دریا
 زعفران افیون از هر یک دو مثقال حب الاسر ده درهم بشراب سیب
 ابی کرجه بر سرشند شربت چهار درهم **نوع دگر** طباشیر ده درهم کل سرخ
 سه درهم سماق پاک کرده دو درهم کلنا یک درهم قاقه ثنار یک درهم مصطلک
 عود از هر یک یک درهم در شراب ابی برشند شربت سه درهم با چهار
لوارش هلیل اسهال صفر او بلغم باز دارد هلیله زرد بریان کرده
 در اول کتاب یاد کرده آمده یک جز و حب الرشاد نیم جز حب الاسر
 ثمره الطرافاسک از هر یک سدس جزوی ده داروها بگویند مگر حب
 الرشاد و بیامیزند سفوف کنند شربت دو درهم با شراب ابی کرجه
 مورد **لوارش زیره** نسخه عیسی بر صهار بخت زیره مدبر سداب خشک
 زنجبیل از هر یک ده استار بورق ارمنی پیست درهم با یکین برشند
نسخه دگر زیره صد درهم سداب جلد درهم ببل و زنجبیل بو و زیره

۴۹ ده درهم با یکین برشند **نسخه دگر** معده را گرم کند و بادها را بشکند
 و آروغ ترش ببرد و سده بکشد و اگر کسی را قولنج ریخ باشد پیوسته
 این معجون بکار دارد این شود **اخلاط** زیره مدبر صد درهم زنجبیل پیست
 درهم ببلده درهم افیمون سی درهم پوره نان پیست درهم با یکین برشند
لوارش طالینوس اندامها را قوت دهد و بادها را بشکند و بسیاری ببلد
 له از سردی شانه بود باز دارد و سرکه بلغمی را ببرد و باه را قوت دهد
 و بوی دهان خوش کند و کونه صافی کند و بادهای ناسور و دیوانگی
 درد سر که از سردی بود ببرد و خداوند بحق را سود دارد و زهر
 ببلد را و دیگر کرده را سود دارد و سیاهی مویرانگاه دارد بیت و یکون
 این لوارش بخورد ازین پماریم این شود **اخلاط آن** سبیل قوت قاعله
 نلیخه چینی خولجان زنجبیل غران ببلد سبیل در ببلد قسط بحر
 عود البلسان حب الاسر اسارون قصب الذریره از هر یک یک و
 مصطلک پنج جز و شکر چند وزن ده داروها با یکین مصفی برشند
 یک هفته نگاه دارند شربت دو مثقال بناشتا و اگر از بر طعام بسیار
 خورند روا باشد و هر چند که تر میشود بهتر است
در اطریفها
د **اطریف بزرگ معده** و امعاء که سردی قوت دهد و گرم کند و طعام بکواند

کتر شود و نقل با آئین امخته شود بر هلیله ها بدان بر شند شربت
 چهار درم **اطریفیل** ماهان بن بدر بقو سید و برص را سود دارد و موی
 بی وقت سید نشود و ده بیا ریهای بلغمی را سود دارد **اخلاط** هلیله
 بیت درم بلیله آله از هر یک ده درم برنگ با نرود درم شیطان سعد
 زنجیل از هر یک سه درم ساج هندی بخ درم بسفاج اسطوخودوس
 هفت درمها غاریقون شش درم قسط سه درم کندر مصطکی اینسون
 قرقر خیر بواجوز بود و در میها ببلد اربیل نار مشک چهار درمها
 با لکین بر شند شربت از سه درم با چهار درم **اطریفیل** خمر بوق و برص
 سود دارد هلیله کابی بلیله آله اقیمون دو قو بخدر میها جوز بوا
 شطره دود در میها اربیل قرقره چهار در میها با لکین مصفی بر شند شربت
 درم **اطریفیل** دژ و سوار و اندیشه های بد و مالچوبیا را سود دارد
 هلیله کابی بلیله آله ده در میها افستین سنا، ملی شیطان اقیمون
 اسطوخودوس بخدر میها سنبل مصطکی جوز بود و در میها لسان الثور
 ملغمه سنگ لاجورد یا ارمنی مغسول باد رنجبویه از هر یک چهار درم
 تخم کرفس اینسون دو در میها بکوبند و بپزند و بروغن بادام جرب کنند
 و با لکین مصفی بر شند یا بویزد آن پرون نرود و کوفته **اطریفیل**
 حب القرع را سود دارد برنگ کابی مقشوده درم تربد حب التیل

قسط از هر یک بخدرم مثل بر سر افستین رومی شمع ارمنی افتون
 ط ققطی خردل سنبل شمع خطل سعد اسن خشک سه درم و نیمها بکوبند و
 بپزند و با لکین بر شند شربت یکنقال **اطریفیل** شاتر کر و خارش و سینه
 سود دارد هلیله زرد بجز و سنا، ملی شاتر از هر یک ثلث جز و
 ربع جز و ده بکوبند و بکشمش بر شند چند یک جوز بعضی سنا، ملی و شاتر
 یکان جز و کتد مه را بروغن کا و جرب کتد شربت چهار درم با پنج درم
اطریفیل کشیز صداع لرم را سود دارد و بخارها از سر باز دارد **اخلاط**
 هلیله کابی بلیله آله کشیز خشک از هر یک یک جز و ده بروغن بادام
 کتد و بکشمش بر شند و بعضی کشیز مسنگ هلیله کتد و هلیله
 بد کورده در میها بود کشیزی درم باید **اطریفیل** دژ حب القرع را سود
 برنگ کابی ده درم تربد حب التیل قسط بخدر میها قتیله تر مس افستین
 رومی اقیمون و حشیش ط هندی خردل سید شمع خطل سعد اسن از
 هر یک نیم استار با لکین بر شند **اطریفیل** دژ عرف مدی را سود دارد
 طبع فرود آورد و ماده این علت را از تن پاک کند هر که این **اطریفیل** دژ
 پوسته بکار دارد از این علت سلامت یابد هلیله کابی بلیله آله تربد رنجبویه
 از هر یک راست فایده مسنگ ده دار و ما بر شند و بکار دارند
دار در قرصها یازدهم

اقراص لوب این دارو بیست طبیبان مقدم مبارک و برنزل داشته اند
 و منافع او بسیار است معده ضعیف را که قضاها ی بدید و از دیگران
 بدوی آید قوت دهد تا آن قضاها مرادفع کند و اروغ ترش را باطل کند
 و بخورند و بر پیشانی طلا کنند با سر که درد پشاند و ترها باز دارد
 و بارند با وی بر شند بدندان خورد شده باشد اندر دهند سودا
 و بلوثر در حکایت با آب مرز نکوش درد پشاند و سرفه کهن و
 بر آمدن را که سرفه بر آید سود دارد و خداوند تهای کهن را با آب
 و کسانی که جانوری زهرناک کزیده باشد با آب سداب و با شرا
 آید دهند اسهال خون باز دارد و ریش رودها را که از بلغم شور بود
 و ریش شانه را سود دارد و باریت جوز کباب مع غرغره کند خناری
 باز دارد **اخلط** مرصافی چند پید ستر سنبل سیخه کل مختوم بوست
 بخ لفاع چهار در میها افیون زعفران قسط لوب الارض از هر یک
 بخ درم تخم کرفس تخم خشخاش سپید دو قو اینون سسالوس
 بر رابغ میعه ترا از هر یک هشت درم میعه و افیون بشرای
 حل کنند و داروها خشک بوبند و پیزند و بدان بر شند و
 کسد هر یک نیم درم و در سایه خشک کنند و از پس شش ماه بکار دارند
 بعضی نیکها لوب الارض چهار درمست **قرص کل** در معده را سود دارد

و بطوب معده بزداید و تهای مزمن بلغمی را ببرد برک کل سرخ درم
 سنبل و اصل السوس از هر یک درم پنلث بر شند و اقراص کسد و
 خشک کنند شربت دو درم با سنبلین ساده که با سنبلین بزوری
نسخه ذکر تهای آبیخته را ببرد کل سرخ شش درم اصل السوس
 سنبل دو درم معج ببرد شند و اقراص کنند **قرص سهل** اسپهال
 کسد کل سرخ ده درم رب السوس بخدرم سنبل سه درم ستونیاسه
 مصطلی دو درم بر شند و اقراص کسد شربت دو درم و نیم با جلا
 و آب سرد صاحب تب را دهند در بعضی نسخها کل دوازده درم بجای
 رب السوس اصل السوس است و از اصل السوس و سنبل از هر یک هشت
 درمست و مصطلی نیست **قرص کل** تهای کهن و تهای آبیخته و پرتاز را
 سود دارد و سده جگر را بکشد **اخلط** کل ده درم سنبل ده درم طبای
 رب السوس از هر یکی سه درم غاف بخدرم اینون مصطلی یک
 درم ترکیب با لث لوده درم ترکیب بکاج حل کنند داروها بدو
 شربت از یک شال تا دو درم با لکین ساده یا بزوری بحسب حاجت
 معده و آما سر معده را سود دارد **اخلط** کل شش درم سنبل سه درم
 السوس چهار درم اکل الماک با بونه اذ خدا از هر یک سه درم مصطلی
 و طریاده در میها شربت یک شال اما از جهت درد معده با طبع اینون

و از جهت آماس آب غیب الثعلب دهند **نسخه در کل سنت** درم سنبل
 چهار درم افستین و عصاره غانت سه درم میها شربت دو درم ^{اسکلبین}
قرص کل آماس ثمن را که در معده و جگر باشد ببرد کل بخندم اکل
 با بونه بخندم اذخر سه درم صندل سرخ سبده درم فونل بخندم اصل
 السوس مقشر لوفته و پخته هفت درم مصطلی دو درم طبریا چهار درم
 شربت دو درم با آب غیب الثعلب که با سنگین کر با طبع لوفته و پخته
 بقدر حاجت **قرص کل** تبهای بلغمی را ببرد کل سرخ ده درم اصل السوس
 عصاره غانت افستین از هر یک چهار درم مصطلی سنبل اسارون عود
 اذخر از هر یک یک درم شربت سه درم باماء الاصول و کلینین **قرص کل**
 خداوند شطر الغب را سود دارد کل سرخ اصل السوس چهار درم میها طباشیر
 افستین دو درم میها ترکیب سه درم **قرص کل** کسانی را که با شطر الغب اسهال
 و سرفه سود دارد سنبل عود و عفران زرشک سه درم میها ریوند چینی
 درم طباشیر کل سرخ لک مغسول صغ بریان کرده از هر یک بخندم بر
 بریان کرده شربت درم کل ارمنی هفت درم بلعاب دانه ابی بر شد و اقراص
قرص کل غب غیر خالص را سود دارد و حرارت بنشانند کل سرخ شربت درم
 بزر الحماص صغ چهار درم میها نشاسته سه درم زرشک طباشیر تخم خرفه
 دو درم میها کثیر از عفران سنبل ریوند چینی یکان درم کا فور دودا

قرص کل تبهای آبیخته را که ماده صفا و بلغم بود و صفرا غالب بود سودا
 کل دو درم سبده درم اصل السوس بخندم تخم حماض زرشک چهار درم میها
 اقراص **کافور** تب گرم و درد معده را که از گرمی بود سود دارد و تشنگی بنشان
 ویرقان را سود دارد زرشک دانه پیرون کرده طباشیر کل سرخ هفت
 درم میها تخم لؤلؤ تخم خرفه تخم گشنیز از هر یک سه درم مغز تخم شرن
 مغز تخم خیار و بخندم هر یک صندل سبده رب السوس دو درم میها کافور
 یک درم بلعاب اسبغول بر شد و اقراص کتد شربت دو درم ^{سنگین}
قرص کل فور تبهای خونی و صفراوی و محرقة و مطبقة را سود دارد و
 گرم را خنک کند و تب دق را سود دارد **اخلاط** طباشیر درم کل سرخ
 تخم لؤلؤ تخم خرفه درم میها مغز تخم کدو شرن و مغز تخم خیار هفت درم
 تخم گشنیز رب السوس صندل سبده از هر یک یک درم ترکیب پاک کرده
 درم کافور نیم مثقال بلعاب دانه ابی اقراص کتد هر یک و درم ^{بلعاب}
 دهند یا با سنگین و خداوند صفرا را با شراب غوره **قرص کل** فور
 تبها گرم و درد معده و درد سپر را سود دارد طباشیر کل سرخ تخم
 تخم کدو شیرین تخم خرفه درم میها کثیر از عفران درم سنبل عود خام فاقله
 رب السوس صندل سبده از هر یک دو درم کافور یک درم و نیم تخم لؤلؤ
 سه درم بلعاب دانه پیرون کرده اقراص کتد و با جلاب یاد و

صوابه **قرص کافور** سده بکشاید و بنهای گرم را ببرد **اخلاط** بتفتش نملوف
 کلسرخ از هر یک سه درم تخم خیار و خیار بادرنک و طباشیر زعفران
 ریوند چینی لک مغسول رب السوسان هر یک دو درم کنار ابله درم
 ده درم اقراص کتید و با سلتین دهند **قرص کافور** ترکیب بو علی سینا
 تخم کاسنی تخم لؤلؤ تخم خرفه تخم کدو شیرین تخم خیار تخم کدو اگر باشد و اگر
 صند مقاصری دو درم و نیمها سرطان محرق زعفران رب السوس
 کافور یکان درم کل چهار درم بنهای محرقه را و بت دق را سود دانی
 و فی و اسهال خون باز دارد و اثری سه درم طباشیر دو درم مغسول
 شیرین دو درم خنکاش سپید درین قرص اقرا صدواب **قرص طباشیر**
 اسهال صفراوی باز دارد و تشنگی بنشاند و بنهای گرم را سود دارد
 طباشیر کل سرخ سماق مک کرده در میها بزر الخاض بزر البقله کنار
 از هر یک غ درم صغ عربی کل از منی سه در میها اقراص کتید شربت دو
 با شراب ابی لوباست جو و شکر اگر بدل سماق زرشک پاک کرده کتید
 شاه بلوط بزر یاده کتید صواب باشد **قرص طباشیر** سوزش دل و سینگی
 گرم را سود دارد کل تخم خیار بادرنک تخم کز تخم خرفه شش در میها طباشیر
 ثیرا چهار در میها زعفران دو درم سوس و نشاسته سه در میها
 کافور در می بلعاب اسبغول بستر شد شربت دو درم با پکنکینیک

قرص طباشیر اسهال صفراوی باز دارد و تشنگی بنشاند و بنهای صفراوی را
 سود دارد طباشیر غ درم کل سرخ هفت درم صغ و نشاسته و بزر
 الخاض کل از منی زرشک پاک کرده تخم خرفه بریان کرده کنار از هر یک سه
 صند مقاصری دو درم تخم شاه سفردم ده درم زعفران نیم درم شربت
 دو درم با شراب ابی و مانند آن **قرص طباشیر** حرارت دل و تشنگی بنشاند
 طباشیر تخم خرفه تخم خیار تخم کدو صندل برابر شربت یکنفال با یک طو
 کافور یا آب سیب و مانند آن دهند **قرص طباشیر** اسهال صفراوی که بابت
 باز دارد و حرارت بتراید طباشیر کل از منی بزر الخاض بریان کرده
 صغ عربی بریان کرده در میها کل سرخ نشاسته بریان کرده هشت
 در میها اقراص کتید هر یک دو درم بارت ابی بد دهند سود دارد **طباشیر**
 علت داسطرا سود دارد **اخلاط** طباشیر ده درم تخم خرفه تخم لؤلؤ پاز
 در میها کشیز خشک یک شانوز بسترله تر کرده و بریان کرده کل از منی
 نخله میها کنار اقا قیاصندل سپید صغ عربی دو در میها کافور نیم درم
 کتید هر یک سه درم با آب انار ترش و کلاب سرد کرده دهند **اقراص زرشک**
 بیماری جگر گرم و بنهای گرم را سود دارد **اخلاط** زرشک پاک کرده درم
 تخم خرفه تخم خیار مقش سه در میها کل سرخ غ درم ریوند چینی
 در می سبیل نیم درم شربت یکنفال یاد و درم با سلتین **قرص زرشک** اما بر

وسده آنرا سود دارد و تشنگی بنشاند زرشک پالوده بخ درم تخم خیار
مقشر طباشیر عصاره افستین عصاره غاف سه دریمها مصطکی ریونید
یکان درم سبدرت السوس ترکیب پالوده دودریهها شربت دودرم
با سبکین **اخلاط آن** زرشک پاک کرده بخ درم ترکیب پاک کرده سبدرت غفران
ک ریونید یکان درم تخم کشوب غاف ربت السوس دودریهها تخم خیار مقشر
طباشیر سه دریمها ترکیب باب کسبه بکزانند و دارو هابدان اقراص کنند
و با سبکین دهند که باب کسبه **قرص زرشک** اما سر معده و جگر کرم و تبهای کرم
سود دارد زرشک پاک کرده ربت السوس کل سرخ تخم خیار تخم خربزه
مقشر تخم کشوب تخم گسته سه دریمها مصطکی سبدرت عصاره غاف
دودریهها موفور ریونید چینی زعفران یکان درم طباشیر یکدرم و نیم ریونید
شربت درم باب کسبه حل کنند و دارو هابدان بپوشند و اقراص کنند
و با سبکین دهند **قرص زرشک** تبهای کرم و تشنگی را ببرد طباشیر زرشک
پاک کرده ربت السوس تخم خیار مقشر کل سرخ سه درم و نیمها سبدرت یکدرم
تخم خرفه زعفران نشاسته کثیرا از هر یکد و درم کافور نیمدرم **قرص زرشک**
در دجکر آلت آید و با سرفه بود سود دارد زرشک پاک کرده سبدرت
تخم خرفه ربت السوس بنفشه کبرانشاسته سه دریمها و نیم مصطکی
طباشیر زعفران کافور یکان درم تخم خربزه تخم خیار و خیار بادام

و تخم لاد شیرین و مغز بادام شیرین از هر یکد و درم ترکیب پاک
گوده درم بلعاب دانه ابی بپوشند و اقراص کنند هر یکد و شمال با سه
باجلاب بخته دهند **قرص زرشک** ترکیب بو علی سینا اما سر جگر را وسده با
تخلیل کنند زرشک پاک کرده عصاره بخ درم عصاره غاف طباشیر
ک مغسول زعفران کند سبدرت عصاره افستین ریونید چینی لسان
دودرم و نیمها زعفران درمی باب گسته بپوشند **اقراص لک** پمارها
سده جگر را سود دارد و طعام بکوارد ک مغسول ریونید مصطکی سه
دریمها سبدرت تخم کرفس ناخواه از خدا بجل بادام تخم قسط فو عصاره غاف
اسارون جنطیا نایکدرم و نیمها اقراص کنند یکان شمال با سبکین بزرگ
قرص لک مغسول لسانها جگر وسده را سود دارد لک مغسول فو اینسون
تخم کرفس افستین اسارون مغز بادام قسط دار چینی زراوند طول
عصاره غاف سه برابر در بعضی نسخها ربت السوس عصاره زرشک زیاد
گوده اند **اقراص ریونید** اما سر جگر و سپر زرا و آن زخمی که بر تن آمده باشد سود
ریونید چینی هشت درم فو لک مغسول چهار درمها تخم کرفس غاف اینسون
از هر یک سه درم سه کوفه و پخته سبکین بپوشند و اقراص کنند
یکان شمال شربت یکقرص **قرص ریونید** جگر سرد را سود دارد ریونید درم
سبدرت مصطکی غاف اینسون افستین تخم بادام دودرم و نیمها باب دایان

بسرشد و اقراص کنند یکان **مثقال قرض ریوند** درد جگر را سود دارد
 اسهال باز دارد ریوند لک مغسول سه درمیا طباشیر کل سرخ چهار
 درمیا بنر الحاض بخ درم زعفران نیم درم اقراص کنند هر یک و درم **قرص**
قرص ریوند اسهال خون باز دارد ریوند اینر بارس پاک کرده تخم کاسنی برابر
 بپزند و بپزند و بصمغ عربی بسرشد و اقراص کنند شربت یکمثقال
 با آب لسان الحلا و مانند آن و اثر بت نباشد با شراب انگوری دهند که
 آهن داغ کرده باشند چند بار یا باد و غ آهن داغ کرده **نسخه ذکر اسهال**
 باز دارد ریوند یکدرم کل ارغنی صمغ عربی یکدرم نیمها این سه شربت باشد
 در آب گند یا در آب لسان الحلا **اقراص افستین** تبهای کهن را سود دارد
 بکشاید ادرار بول کند و شلوت طعام بدید آرد افستین انیسون
 تخم کرفس مغز بادام تخم مه برابر اقراص کنند شربت یکمثقال تا دو درم **افستین**
افستین پهای جگر و معده و سپر را سود دارد و پهای آینه را ببرد
 انیسون دو مثقال اسارون افستین روی تخم کرفس مغز بادام مصطلی
 سنبلیک یکان مثقال صبر اسقوطری ساج هندی از هر یک مثقال و نیم و
 عصاره غاف یکمثقال اقراص کنند جنابک رحمت **قرص افستین** درد معده
 از بر طعام خوردن بدید آید و تا قذف نکند ساکن نشود و این **قرص**
 اقراص بلا و سر گویند **اطلا** افستین درم تخم کرفس انیسون از هر یک

لیخته پست درم متر بیل چند پید سترا فیون دو درمیا و قرض کنند
 یکان درم با شراب بودند و مانند آن دهند **اقراص لبر** درد سپر را سود
 دارد بوست بخ کبر اسق از هر یک چهار استار زراوند طویل و استار
 تخم جنکشت و بیل سیاه از هر یک شش استار اسق را بخند الحلا
 کنند و داروها خشک بپزند و بدان بسرشد و اقراص کنند هر یک
 دو درم با سئلین دهند **نسخه ذکر بوست** بخ لبر دو اذده درم زراوند
 طویل تخم جنکشت شش درمیا **نسخه ذکر بوست** بخ لبر اسق شش درمیا
 زراوند قسط حلو سداب خشک اشده سه درمیا تخم جنکشت هشت
 اقراص کنند جنابک یاد کرده آمده است شربت یکدرم و نیم با سئلین **قرص**
 سپر زصلب را سود دارد بوست بخ لبر فوه تخم جنکشت هفت درمیا
 سنبلا سارون مصطلی یکان درم بیل شش درم **نسخه ذکر بوست** بخ
 شش درم زراوند قسط حلو فوه تخم جنکشت سه درمیا اسق شش درم
 اقراص کنند جنابک یاد کرده آمده است شربت یکدرم و نیم با سئلین **قرص**
 سپر زصلب را سود دارد بوست بخ لبر تخم جنکشت از هر یک یک مثقال
 سنبلا سارون مصطلی یکان درم عصاره غاف عصاره افستین **درم**
 شربت از یکدرم تا یکمثقال با سئلین **قرص** درد جگر را و سپر را
 اسق لون و مدر لون و این بخ کبر روی بود جعه کزما زوب

کافه گوی بلوط جاوشیر قط از هر یک دو درم افستین سه درم اقراص
 گندبهای کهن را نیز سود دارد **نسخه دگر** عصاره غاف افستین صبر
 هر یک بخد رم هلیله زرد مقشر سه درم مصطلی زعفران یک آن
 رب السوس دو درم بآب کسه برشند شربت یک درم و نیم با سنگین
قرص غاف اما سر جگر و سپرز و استسقا را سود دارد عصاره غاف
 بخ درم ادخر زعفران سنبل بخ لبر از هر یک سه درم جعه قسط فود
 حب البان اشق زراوند طویل جاوشیر و دویها کادریوس کافطو
 بارز کزماز و اسفیل شوی یک آن درم جاوشیر و بارز بآب کانی حل کنند
 و دارو هابدان برشند و اقراص کنند شربت یک درم و نیم با سنگین **قرص غاف**
 بنهای بلغمی را سود دارد کلسرخ ده درم عصاره غاف افستین
 شش درم مصطلی یکنال اسارون سنبل ادخر عود از هر یک یک درم
 یکنال باماء الاصول **قرص غاف** پمارجای بلغمی و عسر را ببرد غاف
 چهار درم کلسرخ یک درم و دو دانک طباشیر دو درم و نیم **اقراص الفوه**
 سپرز و بنهای کهن و درد جگر را سود دارد فوه را بیاری روز با کوبیده
 بوست بخ لبر زراوند گرد افستین سه برابر یک آن مثقال اقراص کنند با سنگین
 ترشد **نسخه دگر** فوه دو از ده درم بوست بخ لبر زراوند طویل
 السوس یک آن درم در نختی دیگر دو کان درم بسکینین برشند و اقراص

هر یکی دو درم باطبخ افستین **اقراص اینسون** قرص اینسون خداوند
 بنهای بلغمی کهن را سود دارد و طعام بکوارد و ماده غلظ را لطیف کند
 اینسون تخم کرفس تخم کرفس بادیان از هر یکی سه درم نفع فاقله
 خیر بواد و در میها عصاره غاف عصاره افستین ققاح الاذخر
 فطر اسالیون مصطلی زعفران سنبل کلسرخ از هر یکی یک درم اقراص
 کنند هر یک چهار دانک شربت یک قرص باماء الاصول **نسخه دگر** تب بلغمی را
 کونه در پیازان بید آید سود دارد و سده بکشد و جگر ضعیف را سود
 اینسون افستین بادام تخم سنبل صبر چهار درم میها ساج هندی اسارون
 عصاره غاف سه درم میها مصطلی تخم کرفس یک آن درم اقراص کنند هر یک
 یکنال باطبخ افستین دهند در بعضی نسخه ها یک درم تخم شبت آورده اند
 در نسخه دیگر دو درم غاریقون آورده اند **اقراص ابر** سپرز صلب را
 بکازد ابر سا چهار درم ببل سبید سنبل اشق از هر یک دو درم اشق
 بسر له حل کنند و داروهای دیگر بدان برشند و اقراص کنند هر یک دو
 با سنگین آهن میگوید که آن طبیب که این قرص ساخت می گوید من خود را
 سه روز این قرص داده ام بسر او را یک شتم سپرز او کداخته بود **اقراص**
لوزمار و این قرص جالینوس ساخته است سپرز را بکازد و این قرص همان
 حکایت کنند که از قرص ابر سا لوزمار و چهار مثقال ببل سبید سنبل اشق

دو شالیها اشقرا بسره عنصل حل کنند و داروها بدان برهند قوی
 کفاله با سکنجین بخورند **نسخه در** کزما زوده درم سقو لو قدریون
 بخ لبرمنت درم حب البان حب العهد جوده شش درمیها زرافند طول
 شش درم فوبخ درم **قرص عود** هیضه باز دارد و عشی راله از پس
 استفراغها افتد بسبب ضعف قوه زایل کند و قوت باز آرد و بی
 دارد عود خام سنبل قرنفل یکان درم کل نشابوری کبابه سک بوزاد
 دوکان درم طباشیر کندر کل سرخ سه درمیها اقراص کتدهری
 دو درم باشداب سبب دهند اگر با شراب آبی اگر با ماء اللیم و مرای آید
 له درین قرص نیم شمال مشک و دو درم بوست بسته که بر طاهر سفاک
 باشد زیادت کم و آن صواب **نسخه در** عود خام چهار درم مصطکی
 کبابه سنبل از هر یکی یک درم مشک چند وزن ده شربت یکنفال **اقراص**
 قی و هیضه باز دارد کندر کل نحاحی ده درمیها کبابه قاقله سک بوزاد
 دو درمیها کافور مشک هر یک دانگی قرنفل نیم درم اقراص کتدهری یک لیال
 با شراب نفع دهند **نسخه در** سک مصطکی یکان درم طباشیر سه درم
 سه دار و زیادتست و مشک نیست و قرنفل یک درمست و کافور دو
قرص کندن خون بر آمدن بسرفه و قی باز دارد کندن دم الاخویین کلنار
 صمغ عربی سه درمیها کهریا ساج هندی بخورند درمیها کل مختوم ده درم

دو درم اقراص کنند شربت دو درم با عصاره برک خرقه یا عصاره بادریج
قرص کندن فواق بلخی بنشانند کندر بخدرم راسن تخم سیسبیر از هر یک
 سه درم بودند نه هری برک سداب سعت باری دو درمیها ناخواه
 یلدرم و نیم اقراص کنند قوی یک شمال باطنخ زیره و ناخواه دهند **نسخه**
 هیضه را سود دارد کندر کل نحاحی ده درمیها کبابه قاقله یک درم
 کافور دانگی و نیم سک قرنفل دایکها شربت یکنفال با آب انار ترش
قرص جالاس اسهال و قی باز دارد حب الاسر سماق کزما زوکل ازنی
 بلوط بسپا سه بریان کرده مقلی از هر یک ده درم ماز و نار بوست
 از هر یک بخدرم **قرص راسن** اسهال و قی و هیضه باز دارد و خوا
 آرد و حشر معده را خدر کند قرنفل ده درم سک یک درم قوفه دو
 راسن خشک مصطکی افیون بوست بخ لفاح از هر یکی یک درم و نیم
 این جمله ده شربت بود هر شربت یک قرص **اقراص الحبل** خون بر آمدن بسرفه باز دارد
 سرمه اصفهانی شادانه مغسول دم الاخویین سه درمیها کلنار ماز و
 هر یک دو درم سرو کوزن سوخته اقا قیایکان درم لادن زعفران
 هر یک نیم درم برسیا و شان یک درم و نیم حبه یکوبند و آب لسان الحبل
 و اقراص کنند شربت دو درم در بعضی نسخها سه درم کهریاست در آب
 باران خورند نخست طباشیر و کل ازنی در آب باران فکند یک

دیگر روز این قرص در آن حل کتد و بدهند **اقراص بسند** بر آمدن خون بفر
و بقی و اسهال خون باز دارد بسند درم کند راقا قیا کلنا را از هر یک
چهار درم کثیرا کل مختوم سه درمیها در چینی یکدم اقرص کتد شربت
دو درم باریت آبی نسخه کتاب ایست و مراجعین می نمایند که دار چینی
تصفیست ریوند چینی باید **اقراص کهر** با خون بر آمدن بقی و سرفه سودا
و اسهال خون باز دارد و آمدن خون بواسیر را و افراط طشت باز دارد
هر بابستد سروارید و دغ سوخته سرو کورن سوخته سادغ
مغسول سه درمیها کل سرخ تخم خر فیه کشتیر خشک سماق نشاسته
بریان کرده صغ عربی بریان کلنا بخدر میها طباشیر اقا قیا عصاره
التیس از هر یک دو درم هم بکوبند و بینزند و منقع کلنا رقص کنند و
سرفه صعب باشد بلعاب اسبغول کر باب لسان الحل برایشند و قرص
هر یک دو درم **قرص کهر** با ریش رودها و بول خون را سود دارد **اخلاط**
هر باب صغ بادام نخ در میها کلنا رصاره الحیه التیس صغ عربی کلانی
سه درمیها کند تخم کوفس افیون دو درمیها دم الاخوین طباشیر دو
اقرص کتد و باب ریت آبی دهند **نسخه در** بول خون باز دارد **اخلاط**
هر باب بسیار کثیرا صغ عربی مغذ تخم کدو شیرین مغذ تخم خیال
در میها کلنا راقا قیا از هر یک یکدم و نیم بلعاب اسبغول کر باب لسان

بسرشد اقرص کتد با عصاره خرفه دهند کر باب سماق **قرص کهر**
خون آمدن بقی باز دارد کهر باک مغسول مصطکی تخم خشخاش از هر یک
ده درم نرغفران دو درم بعصاره لسان الحل برشد **اقراص شب** بول
باز دارد **اخلاط** شب یانی سرو کوزن سوخته کثیرا کل ارمنی مغسول
کلنا تخم خرفه برابر بعصاره خرفه برشد و اقرص کتد **نسخه در** شب یانی
دم الاخوین کلنا از هر یک سه درم کسر اش درم صغ عربی دو درم
بعصاره خرفه برشد و با شراب مورد دهند **نسخه در** نشاسته کثیرا
صغ خیاز از هر یک هفت درم کلنا شب یانی سرو کوزن سوخته
در میها کل مختوم تخم خر فیه بخدر میها افیون یکدم اقرص کتد و با شراب
خشخاش دهند **اقراص الطیر** بول خون باز دارد و قرحه و شاندراپسود
کل مختوم طباشیر کثیرا صغ عربی و باری تخم خر فیه و خیاز و خیاز باد
برابر هم بکوبند و مسح برشد و اگر حرارت غالب بود بلعاب اسبغول
برشد و با کشکاب دهند **نسخه در** کل مختوم دم الاخوین کثیرا
نشاسته مغذ تخم خر بزه و تخم خیاز و تخم کدو ریت التیس تخم کوفس
ریوند چینی مغذ جلفوزه تخم خشخاش بزر ابیح ایض برابر مسح
و اقرص کتد **نسخه در** کلیه ضعیف را و قرحه او را سود دارد و
بول خون باز دارد کل ارمنی کل مختوم کل بیدروسی صغ عربی بریان

طباشیر سماق کل سرخ صندل مسبله از هر یک یکدرم و نیم کلنار دودرم
 تخم خرفه بریان کرده حب الاس بریان بلوط بریان از هر یک سه درم
 اقا قیادودرم اقراص کتد بعصاره لسان الحل و مانند آن شربت
 یکقال با شراب مورد کوبه شراب آبی در نسخه دیگر سرو کوزن
 دودرم و بسد چند وزن همه داروها **نسخه در** قرحه کلیه را بیزا
 و پاک کند و بویاند کل از منی کل مختوم صمغ البطم مقلعه را پیا
 مقله را با شراب شیرین خمره حل کنند و داروها بده ان برشند و قوص کنند
 هر یکی یک مثقال **اقراص کالج** قوص کالج قرحه کلیه و مثانه و بول خون
 باز دارد و سوزش بول را سود دارد تخم خیار پاک کرده ده درم کل از منی
 صمغ عربی کذر دم الاخوين از هر یک دودرم و نیم تخم خشخاش سید
 مغذ بادام شیرین رب السوس نشاسته کثیرا تخم کرفس دودرم
 کالج شش درم افیون یکدرم همه بکوبند و بلعاب دانه آبی کوبالوا
 اسبقول برشند و اقراص کتد قرصی سه درم شربت یک قوص شراب
 بنفشه دهند این نسخه ایست از موده **قوص کالج** قرحه کلیه و
 و قطیر بول را سود دارد بزر البیج بزر الکرفس شهد انج شش درم
 تخم بادیا و دودرم زعفران بزر الحاض مغذ جلفوزه افیون مغذ
 بادام شیرین سه درم یلها کالج بست و پنج عدد تخم خیار پاک کرده

540

قوص کالج سوزش بول و قرحه کلیه و مثانه را سود دارد تخم خیار
 و خیار بادام کد مقشرد تخم خرفه تخم خطی تخم جباری از هر یک پنجم
 صمغ عربی کثیرا چهار درم یلها تخم خدبزه مقشرد تخم کدو شیرین
 از هر یک هفت درم کالج کوهی ده درم در بعضی نسخها یکدرم افیون
 قوص آورده اند صمغ برشند و با عصاره لسان الحل دهند **قوص کالج**
 قرحه کلیه و مثانه و بول خون را سود دارد تخم کتان بزر البیج ایض از
 هر یک پنج درم تخم بادیا زعفران دودرم یلها بزر الحاض مغذ جلفوزه
 بریان مغذ بادام تخم افیون سه درم کالج پیست و پنج عدد شهد انج
 درم تخم خیار مقشرد درم کثیرا صمغ سه درم یلها کدو یکدرم قرحه کلیه و
 مثانه را از یم پاک کند **نسخه در** مغذ قوص مغذ بادام شیرین مغذ
 آبی شیرین مغذ جلفوزه بادام تخم از هر یک چهار درم سق تخم خیار تخم
 خدبزه تخم کدو شیرین همه پاک کرده رب السوس بزر الحاض از هر یک
 پنج درم تخم محلی پاک کرده نشاسته تخم خطی تخم جباری تخم خرفه از هر یک
 سه درم و نیم تخم بادیا سه درم تخم کرفس دو قوا از هر یک سه درم زعفران
 ایض افیون از هر یک دودرم کل از منی ده درم عه بکوبند و بلعاب
 تخم کتان برشند و اقراص کتد هر یکی دودرم صمغ دهند کوباجلا
اقراص البرز حرب مثانه را سود دارد مغذ تخم خدبزه ده درم مغذ تخم

خیارخ درم مغز تخم کدو شیرین تخم حنظل پاک کرده مغز بادام شیرین
 ثمر انشاسته رب السوس تخم خشخاش کلارمنی تخم کرفس بزر بالغ سفید
 دودریهها و در بعضی نسخها بزر بالغ یکدر مست اقراص کتد و با شراب بنفشه
 دهند و این اقراص را بنادق البرز و گویند **نسخه ذکر** قرحه و جرب مثانه با
 سود دارد تخم خیار تخم خربزه تخم کدوی شیرین بخدر میله کلار
 صغ عربی کندرم الاخوین تخم کرفس سه در میله افیون دودرم با
 کتد با شراب خشخاش دهند با جلاب **نسخه ذکر** سنگ کرده و مثانه
 پاک کند و بول باز گرفته را بکشد اسارون فطر اسالیون تخم کرفس
 انیسون حب بلسان چهار در میله موفو و ج از هر یک شش درم دوق
 هفت درم تخم خیار و خیار باز تک بخدر میله تخم خربزه ده درم کثیر
 اقراص کتد هر یکی دودرم با آب ترب و آب کرفس را با آب خود سیاه
اقراص خشخاش قرحه و جرب مثانه را سود دارد و سوزش بول و خون آمدن
 تخم خشخاش سید و سیاه دودریهها بزر بالغ سفید چهار دانگ کثیر
 صغ عربی یکان درم کندر نیمدرم کلارمنی کل تبرسی کل مختوم طباشیر کربا
 سماق کل سرخ یکان درم ریوند چینی دودانگ با آب لسان الحلق اقراص
 هر یک دودرم با سئلین سفر جلی دهند **نسخه ذکر** سرفه و درد سینه
 و خون بر آمدن بسر قه و اسهال خون و بول خون و سوزش بول را سود دارد

61 **اطلاط** کل سرخ صغ عربی چهار در میله انشاسته کثیرا انزهریک دودرم تخم
 خشخاش سید و سیاه سه در میله طباشیر رب السوس دودریهها زعفران
 دودانگ اقراص کتد بلعاب دانه آبی در بعضی نسخها سه درم حب الاس
 بریان کرده آورده اند و زعفران نیمدرم سرفه را با شراب زوفا و خون
 بر آمدن را با شراب خشخاش و خداوندت را با جلاب کربا شراب بنفشه
اقراص کلنار اسهال و زحیر باز دارد سلیقه کلارمنی صغ عربی از هر یک
 چهار درم کلنار کل سرخ اقا قیا از هر یک پست درم کثیرا دودرم مد بکند
 و اقراص کتد هر یکی دودرم **قصر کلنار** خاصه اسهال از جلاب باشد قرص سلا
 کرده بلوط حب الاس بریان انزهریک پست درم سک دودرم صغ طباشیر
 کشنیر سیر فرغار کرده و بریان کرده سه در میله کل بخدرم کربا چهار درم اقراص
 کتد و با رب آبی دهند **قصر کلنار** خون آمدن از مقعد و اسهال باز دارد
 کلنار کل سرخ انزهریک شش درم اقا قیا شش درم کندر دودرم کربا صغ
 افیون یکان درم سلیقه کل مختوم صغ عربی انزهریک چهار درم **اقراص بنفشه**
 تب را له با سرفه بود سود دارد **اطلاط** بنفشه مغز بادام شیرین مغز کدو
 شیرین مغز تخم خیار کل سرخ کثیرا بخدر میله رب السوس کلارمنی سیاه
 سه در میله مصطکی کثف اسنبل یکدرم اقراص کتد قرصی کثف شراب یکدر
 با جلاب کربا کثکاب **قصر بنفشه** اگر بابت و سرفه طبع خشک بود سود دارد

بنفشه ده درم مغز بادام مغز تخم خیار بخدر میها کثیرا رب السوس
چهار درم میها شربت دو درم با جلاب کر یا شراب بنفشه **قرص بنفشه** فوج
بکشاید و تب و سرفه را سود دارد **اخلاط** بنفشه ده درم تربدخ درم
رب السوس سه درم و نیم سفونیا سه درم مصطی درمی و نیم کمرانم درم
مالک درم اقراص کتد شربت دو درم و نیم با جلاب دهند و از جهت فوج
در طبع موثر منقی و فلو سر خار شیر و الخیر **قرص ط** اسهال صفراوی که در تبهای
گرم افتد باز دارد **اخلاط** فوطط را شب بزرگ الحاض بریان کرده حب الاس
را ستار است اقراص کتد هر یک یک مثقال با شراب سیب و شراب آبی دهند
قرصان زهر کانی که بابت کرم طبع خشک باشد سود دارد و طبع نرم فرود
ماذریون مدبر آرد جو هلیله زرد شکر طبرزد برابر شربت یک مثقال با جلاب
لربا شراب بنفشه **قرص حیض** و کودک با سانی فرود آرد مرسه درم مرس
شای مقشر بخدرم برک سداب سنبل فودخ فودمانا فوه مشک طراشیع
انگردد سکنج جاوشیر دو درم میها و آرد درم سیلخه زیاده کتد صواب
باشد اقراص کتد جنائک رعست شربت دو درم و نیم با طبع ابل و اگر
نابند بد آن دارچینی کند و صغهارا در آب سداب حل کند **قرص سنبل**
اما صلب را که در معده و جگر باشد ببرد سنبل فقاخ الاذخر سیلخه
سرخ ریوند چینی قصب الذریره سه درم میها زعفران مژانینوز قسط

بیل پکان درم مقل مصطی دو درم میها اشقغیدیم اشقرا بثلث حل کنند و درها
بدان برشند و اقراص کتد هر یکی دو درم از جهت آماس معده باشد دهند
از جهت آماس جگر با سنگبیلین دهند **اقراص غار** سپرز غلیظ را بک از
غار یقون کل بخدر میها جلاشیر ایند باریس آنز هدریک دو درم عصا
غافق سنبلک مغسول ریوند چینی بوست بخ لبر در سرکه فرغار کرده
هر یک یک درم و نیم اقراص کتد قرصی دو درم با سنگبیلین **اقراص زریخ** قروح امعرا
بدان حقه کنند قرحه را پال گند و زرد در دست کرد و زریخ سرخ و زرد
از هر یک نیم من آهک آب نارسیده یلر قسطاس سوخته هشت اوقیه
اقاقیا هشت اوقیه همه بلوبند و بآب لسان الحل برشند و قوس کنند **نسخه**
اهک شخارا قاقیا مانو زریخ در سرکه فرغار کرده چند روز بخیشت
گردد همه را ستار است زریخ زرد و نان مایده و قسطاس سوخته پانزده
درم میها زریخ سرخ بیست و بخدرم عصاره الحیه التیس مرد اسنک سه درم
رب غوره اسفیداج بخدر میها اهک ده درم قوس کند **اقراص اهک** این بلبل
لویند خوره دندانها و گوشت بز دندانها و ناصورا ناسود دارد
اهک آب نارسیده مرسه در میها شب بانی اقایا دو درم و نیم میها
زریخ سرخ و زرد و درم نوشادر چهار انگ همه را بر سه بسایند و بر
طی کنند و در آفتاب خشک کنند بوقت حاجت بر له حل کنند و بولد

طلی کنند تا خون برود **نسخه** در زیر تیغ سرخ و زرد و آهک و مانده
 برابر بر له می نمایند و در آفتاب می نهند دو ماه خریان و تنوژی نمایند
داد در سفوفات و قیاح و دانه

سفوفی شیر گرم را سود دارد کل سرخ طباشیر سه درمها کشنیز خشک
 دو درم بستد و ارید که در بایم در میها کافور دانه شربت دو درم با سکنین
سفوفی طباشیر معده گرم و احشای را سود دارد کل سرخ ده درم سماق
 سه درم کشنیز خشک بر له تر کرده و بریان کرده بخورم شربت سه درم آب
 انار ترش کر با سکنین **سفوفی الطین** در گرم را سود دارد کل از نی کشنیز
 خشک یکان درم طباشیر که در بایم در میها کافور نیمه انگ این یک شربت تمام
 باد و غ کا و دهند **سفوفی جریج** در سرد را سود دارد در و غ لسان الثور
 شش در میها زرباد سه درم بکوبند و بپزند شربت یکفال باد و غ
 شراب **سفوفی دیگر** خفقا زاله از سردی و تری بود سود دارد بضع
 بریان کرده بستد بریان کرده شب پانی بریان کرده سعد سه در میها زرباد
 مدحرج در و غ نیم در میها مشک دانه سنبل و ارید از هر یک یک درم
 درم شربت سه درم با طبع افسنتین نافع بود **سفوفی عود** معده سرد و تر
 سود دارد و بادها بشکند و بوی دهان خوش کند **احلاط آن** قریه
 بخور میها مصطی سنبل سه در میها عود خام پیست درم شکر چند وزن

دارو ما شربت یکمقال با کل ابکین عسلی در نسخه دیگر بخورم سک بغداد
 آورده اند و قافله دو درم عود با ترده درم **سفوفی** **احلاط آن** قریه
 ساخت ذرب و تیامی معده و زردی روی و سواس و فراموش کاری
 پیرد و طعام بکوارد و بوی دهان خوش کند و مفرحت **احلاط آن** قریه
 ساج هندی عود هندی مال اسارون مصطی هلیله کابی مقش
 نارمشک زیره گرمانی دارچینی اشنه بلبل دار بلبل زنجبیل قونفل نار
 جوز بوا کافور قافله از هر یک یک جز و شکر شربا ر چند وزن سه دارو
 شربت از یک درم تا سه درم پیش از طعام و پس از طعام روا باشد **سفوفی عاده**
 معده سرد و تر را سود دارد و جگر ضعیف را فربه کند **احلاط** عبداللک
 حب الاسر بلوط مصطی نار بوست ماز و از هر یکی یک جز و کند زنجبیل
 از هر یک ربع جزوی شکر طبرزد دو بار چند وزن سه دارو هاشرب
 از یک درم تا سه درم یک هفته این سفوف بکار دارند و کوشش بخورند
سفوفی که فواقر را ساکن کند تخم کوفرس فطر اسالیون سعد و در میها زرباد
 پوست بسته که بر ظاهر سفال باشد انیسون بودنه اسارون قسط
 گرمانی از هر یک سه درم و ج نیم درم شربت دو درم **سفوفی** درم
 باطل کند و آرنه و هاء نرمان حامله پیرد خیر بوا قافله کبابه را ستار است
 بعضی نسخه ای جای کبابه بسپا سه است شکر طبرزد چند حه شربت دو درم

سفوف در درد جگر و تهوع را ببرد کلسرخ هشت درم زرشک نیم درم
 سبب مصطلی عصاره غاف افستین رومی ریوند چینی از هر یک دو درم قفاح
 اذخر اسارون رب السوس از هر یک یک درم و نیم زعفران یک درم برت
 دو درم با سلبین نافع بود **سفوف در** که مصروع را سود دارد غاریقون
 مکفاله راوند گردنج قیراط سیسالیوس نم شقال شاردو بار جنده
 این یک شربت باشد یا آب دهند رطوبتها را ماده صرعت فزود آورد **سفوف**
 له بخور را سود دارد تخم لسته تخم کرب زرشک پاک کرده سماق باله
 عدس مقشر کلسرخ طباشیر از همه برابر بکوبند شربت سه درم بایک
 کافور در یک اوقیه آب نار **سفوف در** که مستی باز دارد تخم کرب بنجی
 بادام تلخ و شیرین بودند برابر ناخوامک سداب زیره گومانی از هر یک
 یک و شربت سه درم با آب سرد کر یا آب انار بخورند بناشتا اگر حرارت
 غالب نباشد **سفوف در** حرارت جگر و خمار شراب را ببرد و اسهال صفرا
 باز دارد و غلبه خون را ساکن کند و کسی را که آبله برخواهد آمدن سود
اطلاط کلسرخ ده درم طباشیر پست درم سماق بزر الحاض زرشک تخم
 تخم کوک تخم خشخاش سبید بخدر میها صندل سبید دو درم نیم کافور
 شربت سه درم بایک اوقیه شراب حاضرتنج یا شراب غوره یا شراب ریواج
 یا شراب انار **سفوف در** که بادهای غلیظ را بشکند و خلطها را غلیظ از معده

اطلاط ناخواه تخم کرفس انیسون از هر یک بخدر میها صندل سبید کرد
 سی درم مه بکوبند شربت دو درم با نمایند **سفوف در** که خداوند در
 کرم را سود دارد لهر با کلسرخ بخدر میها عود خام مصطلی طباشیر سکه
 در میها زرشک پاک کرده بخدر میها کافور دو درم زعفران دو درم زیره انیسون
 دو درم و نیمها مه بکوبند شربت دو درم بایک اوقیه رب **سفوف در**
 که حرارت شراب را ببرد و اسهال صفرا را باز دارد و غلبه خون را
 کند و کسی را که آبله برخواهد آمدن سود دارد **اطلاط** کلسرخ ده درم طباشیر
 پست درم سماق بزر الحاض عدس مقشر زرشک تخم خرده تخم لوت تخم خشخاش
 سبید بخدر میها صندل سبید دو درم و نیم کافور یک درم شربت یک درم بایک
 اوقیه شراب حاض شراب غوره یا شراب ریواج یا شراب انار **سفوف در**
 که طبع فزود آرد و معده را سود دارد و فضول از تن سپردن آرد و بر
 سیری و گرسنگی خوردن روا باشد مصطلی یک جزو شکر دو جزو شربت
 تام چهار درم اگر سه شب پیوسته بخورند تر مال کند از خلط **دیگر** لهریا
 طیار منی کلنار دم الامخوین که برابر شربت سه درم با دانه ایفوز در
 یک و قیه نفیع سماق **سفوف در** که اسهال را سبید و رقیق باشد و باطل
 اینجه باز دارد و معده را سود دارد حب الرمان بریان کرده و کوفته
 و پنجه جون سرده صندل کزماز و در سر له فرغار کرده و کشیر خشک

در سرکه فوگار کرده و بریان کرده از هر یک پست درم خربوب
نبطی ده درم سماق کلنا ده درم میاشرب سه درم با شراب رب آب
سفوف قرطاسهال کهن باز دارد قرطاس حفت کلنا راقع الزمان
هر یک سه درم سبک بخدادی بخدرم حب الادیه درم موبزدا سپرد
ده درم **سفوف حب الزمان** چند وزن مه دار و هاشرب از سه درم تاجا دم
سفوف در اسهال کهن باز دارد مازونار بوسه شش درم میاشرب بخداد
ده درم بزرالبع ایون بکان درم شرب ده درم **سفوف حب الزمان** اسهال سودا
باز دارد حب الزمان ده درم بجمز رخ زرباد بریان کرده کهر با تخم
نخ ساهشفرم بکان درم شرب سه درم **سفوف** در کج و قروح الامعاء
سود دارد صغ عربی بریان کرده هفت درم ساسه بریان کرده جارا
اسبغول بریان ده درم تخم مرو بریان تخم شاهسفرم بریان شاه بلوط بریان
حب الاسری بریان بزر الحاض بریان طباشیر کلار منی شش درم میاشرب
سه درم در شراب مورد در سنجهای دیگر تخم خشخاش و تخم خرفه
آورده اند **سفوف** در کج را و معصر و بواسیر اسود دارد سبندان
بریان سی درم زیره مدبر تخم کتان بریان تخم کندا بریان ده درم میاشرب
مصطکی سه درم هلیله کابی بریان بروغن کاوه هفت درم هلیله و
زیره بکوبند و با تخمها کوفته بیا میرند شرب سه درم این **سفوف**

۶۵ و دیگر را که از پیش باد کرده آمد مطلقا ناکویند **سفوف** در آمدن خون از
رحم باز دارد کسنز خشک بریان کرده سماق بریان ده درم میاشرب
بلوط بریان قرنفل کلنا رنجدر میاشرب چند سترده و درم صدق و تخم
کهر با بست از هر یکی دو درم شرب دو درم با آب سرد **سفوف** در اسهال
باز دارد جوز بریان سه درم ناخواه یک درم و نیم هه را بکوبند از یک
شربت باشد کودک را دو درم با آب گرم **سفوف** در زبان آستن را سود
بادهای رحم را ببرد و معده و جگر را قوی کند مر و ارید عاقر قرحا
از هر یک دو درم رنجیل مصطکی بخدر میاشرب زرباد درون تخم کرفس
وج جوز بواد از بلبلد از چنی خیر بواسه در میاشرب بوزنه تخم
بادیان از هر یک یک درم و نیم شکر هم سنگ هه شرب از دو درم
درم **سفوف** در معده را سود دارد و کرم دراز را از روده پاک کند
هلیله کابی آمله پاک کرده برنک کابی ده درم میاشرب ترید بسید کوفته و
سی درم بایند دو بار بوزن هه شرب دو درم نافع بود **سفوف** در
سلس البول و بسیاری آن که از سردی بود و از ضعیفی قوت ماسکه
و شانه را سود دارد بلوط پنجاه درم کندری درم کثیر بریان کلار منی
صغ عربی ده درم میاشرب کلنا رکن ماز و بخدر میاشرب سه درم با آب سرد
سفوف در کوفتنی جگر و سپرنه و معده و احشای را که از زخمی و آسیب باشد

اخلاط آن کل امینی و مختوم قصب الذریره سه درمها اکل الملك چهار
 درم قسط زعفران دو درمها لک مغسول ریوند از هر یک سه درم شربت
 دو درم با آب غلب الثعلب و خیار شنبه **سقوطی** که بول خون باز دارد
 شادنج عدسی مغسول دم الاخون بست که با شب یانی جلنا برور
 کل امینی کل قبری برابر شربت دو درم با آب سماق نافع بود **سقوطی**
 خرقة البول و سرفه را که از کرمی بود سود دارد و بول خون باز دارد
 تخم خرقة صغ عربی تخم خشخاش از هر یک پنج استار کثرا ده استار تخم
 کوک پیه استار هدا دو استار شکر سپید م سگ سه شربت بنجد درم
 درم با آب سرد **سقوطی** بنجان نقره را و اوجاع مفاصل را سود دارد و سو
 هفت درم زیره بریان بود نه جویباری دو درمها بلبل یک درم شکر
 مسنگ دار و هاشرب از دو درم ناپیه درم **سقوطی** نگ معده و جگر
 اوجاع مفاصل و هده پمارها که از فضله بد بود سود دارد **اخلاط آن**
 طعام نیم من نو شادر نجل بلبل سیاه از هر یک دو او قیه بلبل سپید
 او قیه اینسون یک او قیه بزرجیر یک او قیه ناخواه یک او قیه
 تخم کرفس سنبل یکان او قیه بود نه دشتی دو او قیه سه کوته و حخته بیامیزند شربت
 دو شقال با آب گرم **سقوطی** که سیلان منی و چکیدن بول را مراد باز دارد
 تخم کوک تخم سداب بلوط کندر سود سه درمها کل سرخ کلنا بنجد درمها

اینسون بزهر البغ کسلا زیره دو درمها تخم خرقة چهار درم سه بکوبند
 و با مسنگ سه بایند کوته بیامیزند هر با باد بنجد درم با هفت درم تخم
 و اگر باین دار و هاهلیله کابی بلبله آمله از هر یک هفت درم بیامیزند
 صواب بود **سقوطی** که باناء الجبن دهند اما سحر که از کرمی بود پیود
 هلیله زرد ده درم تخم کشوث تخم گسنه تخم خیار و خیار بادرنک از هر
 دو درم لک مغسول ریوند چینی یکان درم سقوطی نیم درم شربت دو درم
سقوطی که ادرار بول آورده و اما سحر را سود دارد تخم خیار بادرنک
 و تخم خربزه از هر یک بنجد درم تخم گسنه تخم کشوث سه درمها تخم کرم
 اینسون تخم بادیان رب السوس دو درمها عصارة زهر شک لک مغسول
 چهار درم هاریوند کفقال مصطلی زعفران افسنتین سنبل یکان درم
 دو دانگ شربت سه درم در بعضی نسخها رب السوس و لک زعفران
 و سنبل و مصطلی و افسنتین کافور **سقوطی** که تن را فربه کند **اخلاط**
 خوشبید در سرله مزوج فرغار کرده و خشک کرده بنجاه درم کوبه شسته
 و خشک کرده سی درم مغذ بادام شیرین سپید کرده سی درم کشک جوی
 کشک کدم سی درم خشخاش سپید با تخم او جمل درم نان سپید با کیره خشک
 کرده شست درم شکر طبرزدین من سه بکوبند و بیامیزند هر روزی سی
 با شیر تازه جو شاییده بد دهند ناشتا و با سوساب تیر شاید

ماد لعوقات

سیردهم

لعوقی کرم را سود دارد مغز تخم خیار بخدرم مغز بادام شیرین
 تخم خطی تخم جنازی پال کرده شش در میها کسرا شاسته رب السوسن
 تخم ابی سه در میها سستان سی عدد مویردانه پیرون گرده پست عدد
 اصل السوسن بخدرم فایند مفت درم سستان و فایند و مویردانه اصل
 السوسن سه در یک من آب بپزند تا بپیمه باز آید و پیالایند و ده آید
 شکر طبرزد بر افکنند و بقوام آرند و داروها دیگر بگویند و بدان
 برشند و بعضی در وقت چختن یا زده درم فلوس خیار شیرین و غنیم
 نفشه خشک پست عدد عتاب هفت درم خشخاش سید با تخم نیم
 در افکنند و بوقت سرشتن ده درم آرد باقی بادار و هابیا میزند و سی
 روغن بادام بر جگاند و برشند **لعوق خشخاش** تره گرم و رقیق را ساکنند
 تخم خشخاش سید ده درم نشاسته کثرا صغ عرب چهار در میها مغز تخم
 شیرین مغز دانه ابی شیرین سه در میها هله بلو بند و پیزند و
 بجای آنچه برشند **نسخه درقوی تر** خشخاش سید با تخم نیم عتاب بخارند
 سستان صد عدد خشخاش نیم کوفته کنند و همه در دو بهت آب بپزند تا
 برقی با نر آید و پیالایند و نیم شکر و نیم منفع بر افکنند و بقوام آرند
 بر یکیرند صغ و کثرا و نشاسته انر هریک بخدرم بگویند نرم و بدان

و در نسخه معتمد می آید افاقیا زعفران مکرکنا ر عصاره حیه ۶۷
 التیسر زیاده کرده اند چه بسایند نرم و بادار و های دیگریم برشند و در نسخه
 دیگر بعضی عصاره حیه التیسر یکدرم ماز و آورده اند **لعوق سستان** سرفه که
 گرمی بود ببرد سستان صد و پنجاه عدد عتاب لکانی پنجاه عدد اصل
 السوسن مقشوری درم مویردانه پیرون گرده چهل درم فلوس خیار شیرین
 بیست درم هله در سه من آب بپزند تا یک من با نر آید پیالایند و صد
 فایند و صد درم منفع بر افکنند و بقوام آرند چند انک کبابت بود
 آرد باقی دروی برشند **لعوق خیار شیرین** ذات الریه و ذات الحجب را
 فلوس خیار شیرین پنجاه درم اندکی آب بهم حل کنند و پیالایند و بخدرم
 صغ بادام سوده و بخدرم آرد باقی و ده درم بادام شیرین و ده درم
 سوده بدان برشند و مقداری روغن بادام بر جگاند و برشند تا روغن
 دروی آویخته شود و بکار دارند **لعوق زونا** سینه را از خلط غلیظ
 و دماد مایبرد زونا خشک رخ سوسن اسانگون بر دو بگویند و پیزند
 و با لکین کر با سبیلین عسل برشند و بکار دارند و اگر رخ سوسن حاضر باشد
 بجای او شویند کنند **لعوق چلغوز** سینه را پاک کند مغز چلغوز رخ سوپن
 صغ عرب کثیرا انر هریک بخدرم و تخم کتان بریان گرده تر هیرون و انر
 پیرون گرده هفت جزو میها بگویند و بروغن کا و بالند و با لکین برشند و بکار

نسخه دیگر مغز چغوزه بلو بند نرم و باد و هسنگ آن ابلین برشند
شریت یک استار **لعوق** **نخ کنان** سینه را مال کند تخم ثنان بریان بکوبند
و باد و هسنگ آن ابلین برشند شریت ده درم **لعوق** **ج العطر** سینه را از
ماده غلیظ پال کند پنبه دانه ده درم مغز بادام شریت ده درم ارد باغ
بخدرم گرسنه فراسیون سه درم با ایند شصت درم داروهای کوفه
نرم و پاپند بک ازند و بقوام آرند و داروهای بدان برشند شریت
یک ملعقه بامداد و شبگاه خورند **لعوق** **گرب** سینه را از ماده غلیظ
پال کند گرسنه برسیا و شان رب السوس از هر یکی هفت درم تخم
فراسیون زوفای خشک غاریقون از هر یک سه درم میعه تر
صغ البطم یکان درم مویر دانه بیرون کرده پست درم مویر و صغ
و میعه اندر متخج حل کنند و داروهای خشک بدان برشند
گرفته و پخته ده با ابلین برشند شریت یک مثقال **لعوق** **التین** سینه را
ماده غلیظ پال کند مغز چغوزه مغز فسق مغز بادام تخم بخدر میها
مغز پنبه دانه مغز حب الفلفل بزر الا بخره بزر الرازیانخ گرسنه
چهار درم میها همه بکوبند و در طبع التین و سفح برشند باد و غار
تخ شریت از دو درم ناسه درم با سئلین عضلی **لعوق** **البطم** سینه را
ببرد و او از صافی کند و سده بکشد و سینه را از نرم و خلط

پاک کند تخم کنان بریان مویر دانه نیم مینها مغز چغوزه مغز بادام شریت
و تخم هر یک شش و قیده بندق علك البطم اصل السوس صغ هر یک سه و قیده
بلبلد سبید آرد با قلی آرد خود ریوند ساسته ناخواه حرف میعه
بخ سوپن آسمان کون یکان و قیده مدرن عفران کند نرم و قیها همه
و بشیر خد برشند و اقراص کنند و بسایه خشک کنند بر بلو بند
با ابلین برشند شریت یک ملعقه بامداد و یکی شام **لعوق** **بارز** **د خط**
را از شش بر آورده و سینه را از نرم پال کند رب السوس بخدر میها
بارزد بادام تخم پاک کرده تخم بادیان سه درم میها بارزد را بروغن کافور
بلد ازند و داروهای بلو بند و بدان برشند شریت سه درم با طبع
زوفان **نسخه دیگر** بادام تخم شش درم بارزد میعه تر چهار درم میها غار
جا و شیر یک درم جا و شیر با اندکی سفح حل کنند و میعه و بار
با اندکی روغن کافور و ابلین بلد ازند و بادام تخم جدا بکوبند و همه بچسبند
نسخه دیگر حلیه بارزد بخدر میها مغز بادام تخم شش درم میها بدان سانه
لعوق **بارز** او از صافی کند و سینه را از بلغم پال کند و سرفه کهن را بر د
مغز بادام تخم و شیرین مغز چغوزه میعه تر تخم کنان اینسون
صغ چهار درم میها رب السوس سه درم آب بادیان تر صافی کرده صد درم
ده استار بایند در آب بادیان بلد ازند و بقوام آرند و میعه در

حل کنند و داروهای دیگر بگویند و بدان سرشند **نسخه ذکر تخم باد**
 ده درم مغز بادام تخم زیت السوس خیر بوازنجیل بخدر میانه نشسته
 صغ تخم خشخاش از هر یک ده درم طباشیر چهار درم تخم خیار مغز بادام
 مغز جلعوز هفت درم مه بگویند و با بکین میخون کنند **لعوقطی**
 سینه از بلغم پال کند و دما دما ببرد حلبه تخم کتان هر یک ده درم
 بادام شیرین و تخم زیت السوس مغز جلعوز بخدر میانه نشسته
 تخم بادیان هر یک ده درم مه بگویند و بسزند و بروغز کا و مالند و مالند
 مصفی سرشند **لعوقطی** را از بلغم غلیظ و سرد پال کند
 جب الرشاده درم شونیز چهار درم اینسون تخم بادیان دو درم میا
 زراوند لردیک مثقال بودنه دشتی ستر هر یک ده درم مه بگویند
 و با بکین مصفی سرشند شربت لثقال ناد و درم با سئلین **لعوقطی**
 سینه را از بلغم غلیظ پال کند آب اسقیل چند انگ خواهدند و اسقیل
 بیاز لوهی بود و آنرا باد و مسند آن بکین بجوشانند و بقوام آرند
لعوقطی سیر هاده مارا بپزند و سرفه بلغمی را سود دارد و سینه را پاک کند
 سیر پاک کرده نیز در نین روغز کا و بجوشانند تا ممترا شود بگویند و مالند
 تایل سود شود و بکین بکین مصفی را بکنند و با آتش نرم بقوام آرند
داد در انواع شرابها **چهار درم**

۲۶۹
مککین شکر سید یک درم پاتله سنگین کتد و روی شکر در پاتله میوار
 و خل الحما اندر افکند چند انگ چشمهای شکر حق کشاده باشد و شکر
 نشود و بر آتش نرم نهند تا شکر بگذارد و حتی کف بردارند پست طای
 با پست مغز بر هفت اوقیه کلاب بر نهند و اندکی بجوشانند
 باقی کف بردارند و از آتش فرو گیرند و اگر خواهند ل ترشی سخت
 ظاهر بنامد سر له مکر کنند **سککین** بر روی خل الحما نین آب عذب صافی
 دو من بوست بخ کوفس بوست بخ بادیان ده درم میا تخم لوفس تخم بادیان
 دو درم میا ده درم سر له و آب فروار کتد و یک شب از روز بپزند و یزد
 بجوشانند تا یک ربع آب برود و از آتش بردارند و بکین شکر یا بکین
 آب و سر له افکند و با آتش نرم بجوشانند و کف بردارند تا بقیه بماند
 و بپالیند و اگر خواهند کفاله عفران در آن حل کنند و با باشد **سککین** **بانی**
 تشکی بنشانند و خداوند تب محرقه را و بتهای دیگر را سود دارد اما روش
 و شیرین نیز سر له بخ استار زرشک ده استار کلاب نین شکر طبرزد
 یک من نیم بجوشانند و بقوام آرند شربت پست درم **مککین** **نوبدی** درم
 سود دارد و در بتهای محرقه و سر سام نافع بود تخم لسته پست درم
 چغندر درم تخم رانم لوفت کتد و ریوند جدا بگویند و صر کتان
 بندند و هر دو را در دمن آب بپزند تا بقیه باز آید و صر
 نایب بود

وینم اوقیه حنار و یک و فیه جوب کرد تراشیده درین سرله و کلاب
ترکشد سه روز بر جوشانند تا الحقی کلاب برود و بیالیند و دو
یاسه من شکر طبرزد بر افکند و بجوشانند و بقوام آرند **شرابی**
له قوت او با شراب کز برابری کند خلط لکین وینم آب غوره آب انار
ترش و حمض ترنج و آب دیواج و عصاره لوت ترش و قلع سماق و عصا
انبر مار سنینیها عصاره لوت عصاره ترخون ده استار بجمع عدد طبع
عناب ده استار یا عده بیامیزند و چهار من شکر بر نهند و بقوام آرند
وده درم طباشیر و ده درم کافور بسایند و الحقی ازین شراب گرم
هاون سنگن کنند و طباشیر و کافور در آن شراب بالند و آنرا با آبانی
شراب بیامیزند و بجوب بید بچینانند تا انخنه شود شربت
یک اوقیه با کلاب دهند پمارهای خونی و صفراوی و خاق و نیم
وطاعونز اسود دارد **شرابی دیگر** اصاجا بلد را بدهند ابله با سانی به
لذا **اطلاط** کل سرخ عدد منقش هفت در میله الحارستی رده عدد
کثیر اسه درم مویر سبید دانه پیرون کرده ده درم لک باک کرده و
سه درم مویر سبید دانه پیرون کرده تخم بادیان تخم کرفس چهار درم
در یک من و نیم آب بیزند تا د و بھر برود وینم من بماند و بیالیند ده
ازین طبع مالوده ماداکی زعفران بد و دفعه یاسه دفعه بدهند

لشحه مختصر قرا بخیر زرد سی عدد مویر دانه پیرون کرده پست
عدد تخم بادیان سه درم در مقدار یکین وینم آب بیزند تا باین من بماند
و بیالیند و مقدار ده استار در یکروز بدهند بیه دفعه یاد و دفعه
شرابی حرارت صفرا بپاشند آب غوره قلع سماق قلع اخلاص
ینسو عصاره زهر شک قلع خرما ی هندی عصاره حمض ترنج برابری
و چند نیمه وزن همه شکر طبرزد بر افکند و بقوام آرند **شرابی میوها**
لثی و اسهال صفراوی باز دارد این سبب اینرود انار ترش غوره
خمض ترنج عده را بگویند و بنفشارند و آب عده بپاشند و مقدار یک
سماق و زعفران و روجبت الاس و زهر شک عده نیم لفته و درین بایست
فوغار کنند و زبیر بنفشارند و صافی کنند و سیک وزن عده شکر
طبرزد بر افکند و بقوام آرند و بوقت حاجت بکار برند **شرابی میوها**
طبع را نرم دارد بکیرند زرد الوکسه مویر دانه پیرون کرده سیاه بکان من
سفنا الوکسه الوسیاه عناب ینینها شواخیر بستی مویر منقش دانه
پیرون کرده کشنده اسناریها سیستان تخم اسنار عده را بجر و کتند
یک شب در آب فوغار کنند چنانک دو الکشت آب بر سر است و در روز
بجوشانند و بیالیند و صافی کنند و یک شکر طبرزد بر افکند و تخم
درم بنفشه در صره بسته در دیک کنند و بقوام آرند **شرابی**

صفت شرابی آنکه قی صفرا بی باز دارد و معده را قوت دهد **اخلط**
 آب انار ترش یک من نفع ترده شاخ عود خام سنگ نیکو مصطکی یکان
 پوست بسته که بر ظاهر سفاک بسته باشد بخدرم عود و سک بکوبند
 و در خرقة بندند و مصطکی جدا در خرقة بندند و هر دو خرقة
 آب انار افکند و شاخها نفع و پوست بسته بجوشاند و بجز قی
 بدست بمالند و از شراب پیرون کنند و مقداری شکر طبرزد بر
 و بقوام آرند و بر طهای نفع و پوست بسته برند و زردی درین
 شراب بعوض مصطکی بخ درم گذر آورده و دو مثقال قویقل و دو
 برک ترخ زیادت آورده است و در نسخه او عود نیست و اگر پوست
 تنها بجوشاند اندکی سک و شکر برزد و بقوام آرد صواب باشد **شراب**
 ذات الریه کم را سود دارد **اخلط آن غناب** کرکافی دانه پیرون کرده صد
 درم مویزدانه پیرون کرده بخا درم پنج سوسن مقشر نیم کوفته پست
 درم فلورسین چهار درم در سه من آب پیزند تا به نیمه باز آید و
 و شکر برافکند و بقوام آرند **شراب انار** سه لبا انار ترش و شیرین بیان
 تربد سبید پوست تراشیده و نیم کوفته تربد را در خرقة بندند و در آب
 انار افکند و بجوشاند تا آب طعم تربد بکشد و خرقة را بمالند و
 و پیرون اندازند و یک شکر برافکند و کفک بردارند و بخ درم

در خرقة بندند و یکدرم زعفران درین شراب افکند و می مالند تا خر
 قی گردد شربت از یک او قیه ماد و او قیه **شراب الواسیه** قبری
 غناب کرکافی دانه پیرون کرده سی عدد خرما می هندی پال کرده
 بقیقه خشک دو او قیه تربد سبید تراشیده نیم کوفته دو او قیه
 تربد را جدا در خرقة بندند و سه درم من آب صافی پیزند تا دو و یک
 برو دیک بجز بمالند و پیلا لایند و سی استار سنبلیلی و نیم من شکر
 افکند و کف بردارند و یکدرم و نیم زعفران در و کدارند و نگاه دارند
شراب نفع معده را قوت دهد و اسهال باز دارد و فواق بنشانند
 انار ترش و شیرین دانه او با تخم او بکوبند و بنشانند و آب بکوبند و نیمه و
 آب انار عصاره نفع با آن پیامیزند و بجوشاند و کفک بردارند
 و بر ابر عصاره نفع شکر برافکند و بقوام آرند **شراب بنفشه** کل بنفشه نیم
 در دو من آب صافی جوشانیده فرغار کنند یکشایر و زرد پیکر و جوشان
 سبک و بمالند و بنشانند و پیلا لایند و یک شکر طبرزد برافکند و بقوام
 آرند و اگر درین آب یکد و باریاسه بار بنفشه فرغار کنند و بجوشانند
 بر شکر برافکند قوی تر باشد و پیرو سینه را نرم کند و طبع فرود آرد
 بعضی مردمان نخست جلابی کتد چنانکه رحمت و پسر آن آب که بنفشه
 در وی فرغار کرده و بالوده باشند با جلابی پیامیزند و بقوام آرند **شراب نیلوفر**

تشنگی بنشانند و تبهای گرم و سرسام را سود دارد بعضی نیلوفر را معطر
 کنند برسم کلاب و یکم آب نیلوفر را در وزن شکر برافکنند و بعضی
 برل نیلوفر در آب یا در کلاب فرغار کنند بمحناک بنفشه را یا در کلاب
 و آمد و هم بران سازند **شراب بنفشه** ذات الجنب را سود دارد بنفشه تر
 چنانچه دانه آبی شیرین ده درم کثرا شست درم تخم خطمی پاک کرده مانده
 صغ درم ده درم سه من آب فرغار کنند یک شب از روز بسازند
 بجوشانند بسیار لایند و نیم شکر طبرزد برافکنند و بقوام آرند
 شربت دو اوقیه باد و اوقیه کشکاب کرم و او لیترا آن باشد
 بنفشه جدا فرغار کنند کثرا و صغ جدا دانه آبی و تخم خطمی جدا و بنفشه جدا
 بجوشانند و بسیار لایند و دانه آبی را و تخم خطمی را بجوشانند و لعاب بکنند
 و صغ و کثیر را در آب بنفشه و لعابها بگذارند و شکر برنهند و بقوام آرند
شراب انار ذات الجنب را سود دارد آب انار شیرین دو من شکر
 یک من سیب شامی نیم من صغ را بجوشانند تا نیمه باز آید و یکم شکر برافکنند
 و بقوام آرند **شراب خنکاش** این را در ما قودا گویند سرفه را سود دارد
 تره را از سرفه آمدن بسینه و شش باز دارد و کسی را که خون بر آید
 باز دارد صد درم خنکاش تازه که هنوز بر درخت باشد و خشک نشود
 لیکن بغایت خشک نباشد و در خردی و بزرگی میانه باشد آنرا نیم کوبند

و در هفت من آب باران که آب چشمه پاک فرغار کنند و دو شب از روز
 بگذارند بر شش نرم بپزند تا مضر شود و بفشارند و آب صاف کنند
 و بر هر دو من استار اکین و سی استار معج برافکنند و بقوام آرند
 بر یکپزند اقا قیاز عفوان مرکبنا ر عصاره حبه التیسرکان درم ده
 بسایند و بدین شراب بیامیزند اما اگر در سینه خلط غلیظ باشد
 بجای معج هم اکین کنند و اگر نیابند صغ کنند از بهر آنکه در زیر آب
 نهدست **سخته کرسینه** و حلق را نرم کند و سرفه را سود دارد **احلاط**
 خنکاش سبید پست عدد تخم خطمی کثیرا صغ خجاری دانه آبی شیرین
 هر یک بخار درم پنج سوسن تراشیده و نیم کوفته کرده پست درم اسبغول
 درم در شش رطل آب بزنند تا نیمه باز آید و شش رطل سه من باشد و
 و یکم معج برافکنند و بقوام آرند و بعضی سر دانه معج نیم کنند
 اگر کسی بجای هر دو شکر کند و آب بود **شراب خنکاش** سرفه را و خون بر آمدن
 صعب که بشب باشد و بیدار دارد خنکاش سبید و سیاه پنجاه درم
 تخم کوک بزرا بخیابین در میلهامه نیم کوفته کنند و در مقدار یا نصف
 آب صافی بپزند تا بدو است درم باز آید و بسیار لایند و پنجاه درم لعاب
 و صد درم معج باوی بیامیزند و بقوام آرند **شراب خنکاش ساده**
 تخم خنکاش نیم من بجه کشته و سه من آب بر روی کنند و یک شب از روز

و دیگر روز پزند و بنیه باز آرند و بمالند و بفشارند و بیالایند
سحیح و نیم شکر بر افکند و بقوام آرند و اگر در سینه خلط غلیظ باشد
بدلش در آبلین کند **صفحه** اگر شیرین دانه پیرون کرده و بفشارند
و آب وی بکیرند و در هرانی کنند و بر آتش نهند چنانک فووع آتش
پاتله بر نیاید و با آتش نرم بجوشانند و کفک بردارند تا دو بجر برود و یک
بماند و بردارند و نگاه دارند از بجد یا قود **شراب الغب** درد کلو و اما
معه و قرحه آنرا سود دارد عصیر انکور قابض که دهان فراهم
سه من سماق بخ سوسن مقشیر نیم لفته ماز و کلنا رکل سرخ تمام ناشکنه
شش استار یحار عنفران دو درم مَرَّش یانی یکان درم مه پزند تا
بجد برود و بیالایند و نیم آبلین بر افکند و بقوام آرند **جلاب ساه**
شکر یلن کلاب سه من بجوشانند با آتش نرم و کفک بردارند تا بنیه آید و
آتش بردارند و یکدرم زعفران سوده در آن حل کنند بکرمی و بوقت در
حل کنند و بخ بر افکند **شراب انبرود** معده را قوت دهد و اسهال بدارد
بکیرند امرود خام کرتر یک پختن رسیده باشد و هنوز عفش باشد آنرا
کنند و دانه پیرون گیرند و بپزند تا مضر شود و بفشارند و بیالایند
و با آتش باز برند و بقوام آرند این رب امرود باشد و اگر خواهند کپس
گند بر یک مزاج بالود نیم شکر بر افکند بر بقوام آرند **شراب سیب**

۷۳
معه و در اسود دارد خاصه که با ضعیفی گرم باشد و ی خفتان باز آید
و تشنگی بنشانند سیب کوهی ترش و شیرین بپوبند و آب آن بکشند و
تا بنیه باز آید و بیالایند و یک شب بنهند و دیگر روز با آتش باز آرند و با
بجوشانند تا بقوام باز آید این رب سیب باشد و اگر شکر بر افکند و بقوام
آرند شراب شود **شراب غوره** حرارت معده و تشنگی را بنشانند غلیظه صفرا
و مضرت طعامها و شرابها گرم دفع کند عصاره غوره بجوشانند یا
تا بنیه باز آید و کفک بر میدارند و یک شب بنهند و یکروز صافی بیالایند
و با آتش باز آرند و بر هر یلن آب غوره نیم شکر بر افکند و اگر شیرین
خواهند یک بر افکند و بجوشانند تا غلیظ شود و اگر خواهند که خوش
بوی باشد در وقت پختن قریضه سوده در صره بندند و در پاتله افکند
و هر ساعت بمالند **شراب مورد** معده را قوی کند و حیض باز دارد و همه
قوی کند حب الاس امرود قدید امریک بنجاه درم قوططرانث هر یک
درم سه رانم کوفته کنند بر یکیرند آب سیب ترش لومی و آب آبی
و آب نارترش یک نیمها بجوشانند تا آب بنیه باز آید و همه بیالایند
با آتش باز آرند و بقوام آرند **نسخه دکر** حب الاس بکیرند و نیم لفته
و بجوشانند تا مضر شود و بدست بمالند و عصاره آن بستانند
جز و از آن عصاره دو جزو و شکر طبرزد بر افکند و بقوام آرند

شراب کل بر دل تازه دو من در ده من آب بچوشانند تا گل بخت شود
رنک بگرداند بفشارند و دیگر باره هم درین آب روز دیگر سبزند تا بخت
از آن آب برآرند و بفشارند و دو من الکلین برافکنند و بقوام آرند
و اگر بجای الکلین شکر کند صواب باشد و در یک من آب بخ بار هفت بار
کل تازه کند بخت بود و این شراب الورد ملرر گویند **شراب کل** از گل
کند طبع را بخت فرود آرد کل سرخ یک رطل بغدادی در چهار رطل آب
صافی بپزند تا یک رطل باز آید و بیالایند و یک رطل شکر طبرزد برافکنند
و بقوام آرند شربت جلد درم با آب سرد و شربت تامر شصت درم
بود و هرگاه که از بس آب سرد خورند یک مجلس بر الکلین آید و اگر
ده درم یا با ترده درم سلبین با آن پیامیزند صواب باشد **شراب صندل**
دل گرم را و بتهای گرم را سود دارد صندل سبید بسوهان کند پنجاه درم
وده استار سرکه و یک نیم آب پیامیزند و صندل درین آب سرکه فرغاد
گردد و شبانه روز بر چوشانند تا به نیم باز آید و بدست بالند و بنشاند
و یک شکر طبرزد برافکنند و بقوام آرند و یکمقال کافور در وی بالند و درم
زعفران سوده شربت بخدرم با آب تخم خرفه **شراب هلیله** اوجاع مفاصل
و بتهای محرقه را سود دارد هلیله زرد با آب گرم شسته صد عدد در
گند و آب صافی در سر وی کند چند یک بند انگشت بر سر آن باشد و پیوسته روز

۷۵ در افتاب دهند و آن آب از وی پیرون کنند و نگاه دارند و آب دیگر
در سر این هلیله کنند و اندر افتاب دهند و همین تدبیری کنند
هلیله سبید شود و پیشتری طعم او برود بر آن ایما در پانله گند و
درم الکلین برافکنند و یا نرم می جوشانند و کفک بری دارند تا بقوام
شربت دو اوقیه ماسه اوقیه و اگر در نیم آب ازین شراب یک
مثقال سفونیا حل کنند صواب باشد **شراب افستین** معده را از صفرا پاک
گند کل سرخ هفت درم افستین بخدرم شاه ترده درم الوسیاه پست
عدد مویزدانه پیرون کردن پست عدد سه در دو من و نیم آب بپزند
تا بقوام آید نیم من باز آید و بیالایند هر بار با دجهار اوقیه بخورند مایک
صبر این حله شرابها خنک است محروان را شاید بعد ازین شرابها کوباد
گردد آید اگر مطوبان را شاید ضیق النفس و درد پهلوی را و در معده
از سردی و تری بود سود دارد و طعام بکوارد و آروغ ترش را ببرد
سنگبیر عصب پیا ز عضلی یکن زنجیل تخم بادیان اینسون بخ اهدان
عاقرق را بودند دشتی از هر یک یک اوقیه ببلد سبید تخم کرفس
گرم از هر یک دو اوقیه تخم کزردشتی نا تخموا اهدان سبید ساج
هندی از هر یک نیم اوقیه قردمانا دو درم سداب خشک شش اوقیه
سرکه عضلی دوازده من الکلین سه من شکر دو من داروهای نیم کوفته و سرکه

والکین و مثلک بهم پیامیزند و داروهاروی کنند و هفت روز
بنهند و پیالایند و در قرابه کنند و نگاه دارند و پیش از طعام و پس از طعام
بکار دارند **حل العسل** پیاز لوهی پاک کرده و بکار دوچوبن باره کرده و برشته
پنبه در کشند چنانک پارها از یکله گردد و ر باشد و بهم باز نیاید و چهل
روز در سایه بیاویزند تا خشک شود یک من ازین در نه من خلل الحمر کنند
شصت روز در آفتاب نهند بر بخرقه پیالایند و بعضی بر یک اسفیل
سه مزوده اسنار کنند و بعضی دیگر اسفیل را خشک کنند و پاک کنند
و باره کنند و چنان یک در نه من خلل الحمر کنند و شصت روز در آفتاب
بر بخرقه پیالایند و بعضی بر یک اسفیل سرله کنند و شش ماه بنهند پس بکار
دارند اینچ برین گونه کنند بهتر و همه انواع او قصیر و شش ماه بنهند
پاک کند و او از صافی کند و طعام بکوارد و مصروع و معتوه و موسور
سود دارد و خداوند عرق النسا و سپر ز صلب را سود دارد و بشه را
نیکو و پاکیزد کند و بصدر را تیز کند و غرغره بدان کردن کوشت بن
دندانها را سخت کند و خون آمدن ازین دندان باز دارد از بهر آنکه
رطوبتها را نشف کند و دهان را خوش بوی کند و در گوش چکانند در دگر
له از قرحه بود زیاده کند از وی و از سنگلیت اندل اندل دهند و سلیج
یک اوقیه رسانند تا یک اوقیه و نیم **شراب تربد** اسهال بلغم کند تربد

سبید تراشیده نیم لوفته در مسکی در شیشه آگند و آب صافی بر سر آن
کنند یک بند انگشت و سه روز در آفتاب نهند و پیالایند دیگر باره آب
صافی کنند و سه روز دیگر در آفتاب نهند آب تازه می کنند تا تربد
معطعم نماید بر کن شکر برین آب نهند و بقوام آرند شربت دو و قه
ماسه و قه و الر سقونیا بر نهند بوقت حاجت صواب باشد و اگر
بدل آن آب آب بادیان کنند بهتر بود و اگر با تربد نیم درم زنجبیل
نیم کوفته یار کنند اسهال بهتر کند **ماء العسل** چهارچای سرد و پودر
بود و جگر را سود دارد الکین یک جزو آب صافی دو جزو باشد
امسته پیزند و کفک بردارند تا از سه جزو بنزدیک یک جزو باز آید
و نگاه دارند و الر خواهند له گرم تر باشد حتی دارچینی و خاوی
و زعفران لوفته و پخته در وی کنند **نسخه در** تب کرم را له بایره
و تشنی بود سود دارد کل سرخ تازه دو من در بخ من آب گرم کنند
و در خنبره ایینه کنند و یک شب از روز بنهند بس بدست بالند و فشارند
و پیالایند و بخ من الکین بر آملند و بقوام آرند **صفت سیبه** معده را
دهد و قی و فواق بانه دارد و در دگر را سود دارد عصاره آبی
ترش و رطل بعد ادی شراب خوش بوی پیست و بخ رطل برود و پیاز
و با شتر نم پیزند تا بنیمه باز آید و کفک بردارند و ده رطل الکین را

بر افکند و بقوام آرند و تخت بکینند نه بخیل مصطکی و دودریها
قافله کبار و صفار دارچینی از هر یک چهار درم قرنفله سه درم
شاخ چهار درم مه دار و هانیم کوفته کتد و در صرء بندند فراخ و
دیک افکند و هر ساعت می مالند تا قوت شراب دهد چون بقوام
آید نیم درم مشک بسایند و در اندکی ازین شراب حل کنند و با جله یا
و نگاه دارند **در نسخه در** عصاره ابی جوشاینده و بنیمه آورده یک عصاره
سیب کوهی نیم انگین نیم بقوام آرند و تخت بکینند عود هندی کوفته و
درم مصطکی نه عفران شاخ از هر یک یک درم بسیار سه یک درم و نیم سنبل
قرنفله جوز بوا هال قافله دارچینی زنجبیل نمدریها سه نیم کوفته در صرء
بندند و هم بران سان در دیک افکند و با آتش نرم بقوام آرند پس یک
درم سک و دودانک مشک نرم بسایند و هم بران سان با شراب پیاده
و نگاه دارند **در صفت چند نفوس** پیران و خداوندان معده و جگر سرد را شو
دارد و بر کواریدن طعام یاری دهد شراب کهن پنج درم بقداد
عسل صافی یک درم و نیم نه بخیل بخدرم قافله هال نمدریها قرنفله دانی
دارچینی دانی و نیم نه عفران دانی ببل سیاه سک از هر یک دانی و نیم
مه را نیم کوفته کتد مکر شک و زعفران را هم در صرء کتد و شراب را
با آتش آهسته بجوشانند و این صرء در وی افکند و هر ساعت بمالد

۷۷ و بقوام آرند و صرء از وی بردارند و مشک و زعفران بسایند و
و در وی حل کنند و نگاه دارند **در نسخه در** سنبل قرنفله عود خام
قافله سه درم زنجبیل دارچینی ببل از هر یک یک درم زعفران و
درم سک یک درم مشک یک درم مه نیم کوفته مکر شک و سک در صرء کتان
بندند و هشت من شراب کهن در جای کتد و این صرء در وی افکند
یکشما زور در وی بکند آرند دیک روز دو من انگین و یک من شکر بکند
و بجوشانند و بقوام آرند پس مشک بسایند و سک دران حل کنند و نگاه
دارند **در شرابی در** پیران از درستان سود دارد عصیر انگور
رسیده ده ذوق و این سیت و دو من و نیم باشد و با آتش نرم بجوشانند
چند اک لک بردارد و دو من و سی استار انگین مصفی بر افکند و
بردارند و بجوشانند تا بنیمه باز آید و تخت بکینند هال قافله قرفه
دار ببل یکان درم مه و اینک کوفته کتد و در صرء بندند و در دیک
افکند تا قوت دارد و در شراب دهد و بدست بمالد و بشناید
و صرء از شراب بردارند پس سه درم زعفران سوده در وی حل
و در قرایه کتد و سر او استوار کنند و اگر دانسته زرقی دارد در افان
خند پس از آفتاب بردارند و نگاه دارند و هر چند کهن تر شود
بجتر شود **در شرح** معراطیس ضعیفی جگر و سپرز و تباهی مزاج را پسودا

چنین گویند که دمقراطیس پوسته این شراب بکار د اشتی و همه
 عمر تند رست بود **احلاطان** را با تخم بادیان ببل سبید یکان درم سیخه
 چهار درم مرا فستین و دو درم مه بگویند و بپزند و در صرّ توری
 بندند و در قرا به افکند و هفت رطل و نیم شراب انگوری بوزن بغداد
 در سر آن کنند و سر قرا به بکل بپزند پس از جلد روز بکار دارند و
 بعضی نسخهها بر از شش ماه و یک ذوق الکین با آن بپایزند **شراب ترخ**
 حقیقان و معده صعب را سود دارد بنهاله برک تازه و خلّ از وی دور
 و در دوزخ و نیم شراب کن فرغار کنند هفت روز پس از آن بپوشانند
 و پیالایند و یکین الکین بر نهند و بقوام جلاب آرند شربت دو وقت
نسخه دگر این را شراب سلویه گویند معده را قوی کند و آرزوی طعام بپزد
 آورد و خفقا را سود دارد پوست ترخ بنز سرما حور یک اوقیه ^{قرا}
 دو مثقال عود هندی یک مثقال مه نیم گوشت کنند و در صرّ بندند و در
 افکند و دو من و نیم شراب کن در سر آن کنند و سه شب از روز ^{بکار}
 بر از آن یک من و نیم شکر طبرزد بر نهند و یک مثقال مصطکی و نیم درم ^{عفران}
 و دو دانگ سک سوده در صرّ دیگر کنند و درین شراب افکند
 بپوشانند تا بقوام آید یک اوقیه با شراب بکار دارند **شراب عود**
 معده سرد و ضعیف را سود دارد عود هندی سک بغدادی ^{نسخه}

سنبل قرقط مصطلح جوز بواد و در میها همه را نیم گوشت در صرّ بندند
 فراخ و در یکین کلاب بپزند باقی هسته تا بنیمه باز آید و صرّ بپزد
 و بپشازند و یکین شکر طبرزد بر افکند و کفک بردارند و بقوام آرند
 و دانگی مشک سوده در وی حل کنند و نگاه دارند **شراب عنبر** در معده
 درد عصبها را سود دارد الکین و آب صافی دو من بپوشانند
 کفک بردارند و بقوام آرند و یک مثقال عنبر و یک مثقال زعفران سوده
 حل کنند شربت از سه درم تا بخد درم **شراب مثل** اندامها را قوت دهند و معده
 را و پارههای بلغمی را و بیدار را سود دارد الکین یکین شکر دو من بپوشانند
 و بقوام آرند و یک مثقال مشک و یک درم زعفران در وی حل کنند و نگاه
 دارند شربت سه درم **شراب سنبل** در معده و جلد و سپرز و تبهای ^{بلغمی}
 کن را سود دارد سنبل پست درم الکین دو من تخم سنبل را در آب
 بپزند تا کمتر از یک نیمه بماند و پیالایند و الکین بر نهند و بقوام آرند
 شربت ده درم **شراب لسان الثور** را قوت دهد و توحش سودای را ببرد
 آب کاو زبان معطر یکین باد رنجبویه معطر نیم من شکر یکین الکین
 نیم من کفک بردارند زعفران در وی حل کنند شربت ده درم و اگر آب
 لسان الثور نیابد لسان الثور خشک در کلاب بپوشانند ده استار ^{کفک}
 و بپشازند و پیالایند و شکر بر افکند و بقوام آرند **شراب سیب**

درضعیف سوداینی را سود دارد اب سبب شیرین و دمناب
ابی شیرین و شراب ریحانی یکان مه بیامیزند و یکفلا قرقرند و دو
عود هندی و سه درهم لسان الثور و سه درهم بادریجیویه کل رخ دو
مه نیم لوفته در صره بندند و درین آبجا افکنند و با شراسته بخور
تابینه باز آید و بدست مالند و ازین آبجا پیرون گیرند و شکر طبرزد
این بر خند و بقوام آرند شربت دو قیة **شراب در** فوای که بر سر
طعام بدید آید بنشانند با از سر شراب مزوج انیسون بودند کندن برابر
در مقداری آب بجوشانند تا بسکی باز آید از آن جرعه جرعه بدهند
شراب در فوای که از سردی بود بنشانند راسن فودنج سعد کر فسیون
انر مه راست بجوشانند بر سان شراب دیگر **شراب در** فوای
که انر باد غلیظ بود بنشانند تخم سد اب خشک ناخجواه راست
بر دو حجم لوفته در شراب پیزند و پیالایند **شراب جث الحدید**
تر یا گرم کند و فربه خاصه کسی که لاغرئی او از سوء المزاج سرد باشد و
رویرا تاز و درخشان کند تخم بادیان انیسون و پیره ناخجواه الجدا
سعد و کام کرو یا کسیر خشک ببلد ار ببلد ار چینی کذر سبل قرقرند
جوز بو اسعد تخم پسندان بزهر الجرجیر بزهر البصل یکان شغال جث
الحدید مدبرده شغال مه در سه شکر که پیزند تا بنیغه باز آید و پیالایند

۷۹ هر روزی درم با جلد درم بخورند **شراب سوس** المعروف بحسوس لسان
سهل نفع من برد المعدة وضعفها و الکلیه و الغشی العارض من الاستقراغ
المفرد و من اسطلاق البطر و خروج الدم وضعف القلب یوخذون
السوسن الاراد متدوع الاقاع مسح عن الصفرة و الموجود فی د
اربع مایه ورد و یسط علی ثوب نظیف حق محف و فی عدد ک یوخذ
القسط المبر و القرقرند و قصب اللثیمه من کل واحد او قیتان علی الله
سلیخه من کل واحد ثلث اواق و اما و سبل الطیب و مصطلی من کل
واحد او قیة عیدان البلسان اربع اواق بدق الادویه و با حرسا و
یصعد فی ظرف زجاج او عصاره صفا من السوسن و صفا من الادویه و
یترک یوما و لیلا و فی الیوم الثانی یصب علیهما من الشراب الجید الصافی
العتوسه عشره رطلا الزعفران نصف او قیة المشک وزن یقار
داقان فی شی من الشراب و یلقی علیه الادویه و سع دکن سعده سالیله
اربع اواق دهن البلسان او قیة و یترک الظرف ساعه مکسوف الار
ثم یوضع علی راسه قرطاس نظف و فوق خرقة کتان و بطین بطرحه
معجون بحاله الشعر او سعد العتر و بصره الظلله موضع الشمالی سته
اشهر و یستعملون **شراب در** معده راقوت دهد و تر را فربه کند و
کل خوردن ببرد جث الحدید مدبر سوده چون سر به شویند ناخجواه

کاشم زیره حله یکان کف سداب ترکوفس نفع یکان دسته معتدل
 ده در هفت رطل دوغ کنند و در روز بخند از سر و روز نیم رطل از
 پیالایند با ملاذ بخورند و از سر آن چهار ساعت طعمای یک بخورند
 سرله و تره و چیز شور نخورند و از آب برهیز کنند هرله که نشه
 از آن دوغی بالایند و بخورند تا همه در مدت دو روز یا بیشتر بکار
 شود برین ترتیب **شراب افستین** معده ضعیف و جگر صلب و سپهر را پود
 دارد و طبع را نرم کند شراب کن سه من الکلین مصفی یکین شراب بر آتش
 نرم نهند و الکلین در وی کدازند و بگیرند قسط تلح مصطکی اذخر ساج
 سنبل کل سرخ صبر غاریقون از هر یک دو درم افستین رومی هفت
 درم بر عصاره آن یکدرم ده نیم کوفت در صره کتان بنهند و در شراب
 و الکلین افکند و جوشی چند بدهند به بسیار و همه اندر قراوه کنند
 صره دار و هاو هفت روز در انشای نهند و هر روز آن صره را بخند
 و در آن شراب بفشارد روز هفتم صره بیرون اندازند شراب بوقت حاجت
 بکار دارند شربت یک اوقیه با اندکی شکر **شراب افستین** ترکیب
 میا میگوید من این شراب ترکیب کردم و از مودم منفعت این بسیار تر آن
 آن یافته **اخلاط افستین** رومی صد درم در سه من آب صافی سید
 تا بقدری استار باز آید و بفشارند و پیالایند بر آبی را در خرو و نهند

و در زیر آتش نرم بریان کنند و پاک کنند و بفشارند و از عصاره آن
 ثلث و نمن آن آب پالوده بگیرند و آن ده استار باشد و ربع آن
 و آن هفت استار و نیم باشد و نیمه آن شراب و آن پاتر ده استار
 همه بیامیزند با آتش نرم و بقوام آرند **شراب افستین** معده را قوی کند
 و سده بکشد و طبع فرو دآرد کل سرخ هشت درم غاریقون
 چهار درم زعفران صبر مصطکی بر الکوفس اذخر اینسون من کلوا
 درم نفع سه درم بود نه یکدرم و نیم تخم کرفس یکان درم افستین سه درم
 بخ سوسن حاشا سه درم پها سنبل اسارون ساج هندی یکان درم ده
 در چهار من شراب پیزند تا بنیمه باز آید و صافی کنند و پیالایند و به
 استار الکلین بر افکند و بقوام آرند **شراب افستین** بادها که در روزها
 بشکند و قوبل بکشد افستین رومی بنجاه درم سلیمه پست درم تخم
 کرفس درم سه درم و مر آب پیزند تا دو بھر برود و یک بھر را
 پیالایند و یک من شکر بر افکند و بقوام آرند شربت ده درم تا با آن
 درم **شراب زرقا** ترله سرد را پود دارد غناب پست عدد سبزان
 سی عدد موین شقی دانه پیرون کرده پست درم انجیر دو از ده عدد
 بر سیاوشان بخ سوسن بقشه چهار درم پها بخ اذخر و ققاح الاذ
 زوفاء خشک سه درم پها زراوند مدحج مصطکی اسفیل مشوی از هر

دودرم ده درد و من آب پزند تا به نین باز آید و بیالایند هر بادا
چهار درم با یک درم مجنون قتی و یک درم روغن بادام **شراب زوفا** اما سر حکر
سرد را سود دارد **اخلاط آن** جامه ده درم تخم کتان سفت درم پرسیا و
بخ سوسن بخند ریها تخم خطی تخم خبازی انزهر یک چهار درم زوفای
سه درم انجیر سبیده عدد موین متقی دانه پرون کرده پست درم
جنائک رسمیت و بیالایند شربت چهار درم با یک درم روغن کتان تخم و یک درم
روغن انجیر **شراب زوفا** شکی نفس را سود دارد عناب پست عدد پستان
سی عدد موین متقی پست درم تخم خطی تخم خبازی بخ سوسن آسمان کون و
نراوند مدح سه درم یها بخ سوسن بخ بادیان بخ کوفر از هر یک بخ درم
قطر و بار یک و غلیظ بورت بخ لبر حاشا بوده که کوهی چهار درم یها
شع ارنی بر نحاسف زوفای رومی از هر یک چهار درم سادح هندی
مصطی سبلد و درم یها انجیر سبید پاترد درم سه درم بخ رطل آب پزند
تا یک رطل باز آید و بیالایند شربت هر بادا چهار و قیه باک و قیه
مجنون قتی و یک مثقال روغن چلغوز و اگر قوی تر باید نیم درم نریا و آن
با آن یار کنند **شراب زوفا** شکی نفس را سود دارد انجیر ده عدد موین
درم حلیه تخم کرفس تخم بادیان برسیا و شان بخ زوفا خشک دودر
بزر الانجره بود نه فرا سیون بخ درم یها پزند جنائک رسمیت شربت چهار

اوقیه **نسخه درگ** تخم کرفس بادیان بخ سوسن زوفای خشک تخم ترب ۸۱
پرسیا و شان یکان کف سه درم یک آب پزند تا به نین باز آید و بیالایند
هر بادا ده استا رنجورند **شراب انجیر** کلیه را گرم کند و طبع فرود آورد
و درد پشت را که انزهری بود سود دارد انجیر رستی و اگر بستی
انجیر نرود خشک کرده چند انگ خواهدند و آب دروی کنند چند انگ
آب بالا آن بایستد و پزند تا به نین شود و یک شب بنهند و آن
وی بیالایند و نیمه و نرن آب اکلیل برنهند و بقوام آرند بوقت
حاجت بکار دارند و اگر از بهر طبع فرود آمدن خواهند مقدار دو
درم شیر انجیر دروی گذارند زود ترا جابت کند **شراب انجیر** کرده
گرم کند و باه را زیاد کند انجیر فربه خشک بخ من حلیه سه درم
بشوند تا غبار از وی پاک شود و در آب کنند چند انگ آب چهار انگ
در سر آن ایستد و دو شب از روز بنهند تا آب قوت انجیر بستاند
بجو شاند سبک و در کر باس با کیره بنشانند و بیالایند و هم چند
آن اکلیل با آن بیا میرند و بقوام آرند و تخم هلیون و هر دو تدری
دو درم یها از انجیر سه درم دارچینی جوز بوا بسپاسه خیر بوا یکان
درم در صره کتان کنند و پیش از آن این شراب بقوام آرند در
کند و هر ساعتی مالند تا قوت در شراب دهد بر صره بنشانند

و شراب نکه دارند شربت دوا و قیده **شراب انجیر** درد بشت را
سود دارد و قوت باه را زیاده کند یک نخود و پنج من آب بجوشانند تا نیمه
باز آید و پیالایند و یکم و نیم انگین و یک من و نیم طبع انجیر بالوده و صافی
کرده سه را پیامیزند و بجوشانند و بقوام آرند و تحت سنبه نقل
داخلی خا و لغان یکان درم زعفران ناسوده نیدرم و دیگر داروها
گرفته در صره بسته در دیک افکنند و هر ساعت بخاند و باخر
بفشارند و شراب نگاه دارند **شراب غیر انجیر** درد بشت را سود دارد
و باه را زیادت کند کز زرده من مالیز بشویند و سر و بن و پرا از وی
بپفکند و آنرا درم درم بپزند و در دیک سنگین کنند و سه درم از
دو من آب در وی کنند و سرد یک بجوشانند و بکل بکیرند یا انجیر لغان
بیرون نشود و با تشر آهسته بپزند چنانک دست در وی توان رود
بر سرد یک بکشایند و آن آب از وی پیالایند و در کرباسی بگیرند بشتا
و آب او بستانند و هم سنگ آن انگین بر خند و داروهای که در شراب
انجیر یاد کرده آمده است در افکنند و همچنان بپزند و بقوام آرند
شراب الموی باه را قوت کند عصیره انکور در هر دره من دره استار دارد
گرفته در صره بسته در افکنند و بکد ارد تا بجوشد و شراب شود
دارو اینست تخم شلغم تخم جرجیر بوزیدان بجمین هلیون لسان

۸۶
۸۷
لسان العضا فی رجب الغلغل لعینه بهیوی تخم کز براب هر چند و وزی
بجوشانند و بفشارند چون شراب رسیده شود صره از وی بردارند و
شراب صافی کرده بکار دارند بغایت نافع و سودمند بود و باه را قوت
دارد **در بختادیت ابی** **پازدهم**
رب آبی اسهال و قی که اگر کرمی بود باز دارد آبی ترش و خوش بایار کند
و میان پاک کنند و بکوبند و بفشارند و آب او با تشر معتدل بپزند
تا از چهار جز و یک جز باز آید و کف بر داند و بنفشه تاسرد شود و
بر با تشر باز بپزند و با هستکی بقوام آرند **رب انار** حرارت معده
و تشنگی بنشانند و در بتهای کرم سود دارد بکیرند انار ترش و دانه
و بفشارند و آب آن در دیک سنگین بپزند تا چهار یک باز آید و
بردارند و اگر چند شاخ نفع باوی در دیک افکنند صواب باشد **رب سیب**
غلبه صفرا بنشانند و خون و در لرا قوت دهد و اسهال صفراوی
قی باز دارد بکیرند سیب کوهی و شای و باره کنند و میان او پاک کنند
و بکوبند و بفشارند و آب آن بجوشانند و با هستکی بپزند تا چهار یک
باز آید **رب غوره** تشنگی و صفرا بنشانند و بتهای کرم سود دارد
غوره آب دارد آنه کنند و بفشارند و آب آن با هستکی بپزند و
باز آرند **رب ریوج** قی و صفرا و اسهال با نه دارد و در بتهای کرم سود دارد

عصاره و یواج بر آتش معتدل بجوشانند تا بپزد باز آید و هر یک را
 نیم شکر بر افکند و بقوام آرند و بعضی مردمان دانه زعفران سوه
 اند روی حل کنند **رب قوت** خاق را سود دارد عصاره قوت ترشای
 و پیالایند و با آتش آهسته بجوشانند تا بسبک باز آید و بپزند شب یانی
 و تر و زعفران از هر یک یکدرم و بسایند و در روی بگری حل کنند یک
رب جوز تر خاق را سود دارد پوست جوز تر که بر طاهر پیغال او باشد
 و بکوبند و عصاره او بستانند و بجوشانند تا یک بهر برود و در
 باند بپزند ازین عصاره و آبکین صفتی از هر یک پنج قسط است یک قسط
 بجوشانند تا بسبک باز آید بر بکیرند مر یک اوقیه و نیم زعفران و
 یانی یکان اوقیه سه بسایند نرم و بگری در روی حل کنند و بیامیزند یک
رب مورد فی واسهال باز دارد خاصه اگر با سرفه باشد حب الاسانه
 بخت و بنشارند و عصاره آن بستانند و بنیمه باز آرند و نگاه دارند
رب تمر فی واسهال باز دارد و معده ضعیف را سود دارد خرما نو تمام
 تا رسیده و دانه پیرون کنند و عصاره آن بپزند و بسبک باز آرند
 نگاه دارند **رب الوسیاء** تشنگی بپشاند و طبع را نرم کند و خد او ندهد
 گرم را سود دارد الوسیاء ترش و دانه از وی پیرون کنند و در آب
 بپزند و بنهند تا سرد شود و عصاره آن بستانند و بجوشانند تا آید
 یکی باند و نگاه دارند

داد در پروردگار **شانزدهم**

کلندر و کلنگین معده ضعیف را سود دارد کل سرخ یا سبید همها
 و برکها بخورد که با تخم آیمخت باشد از روی پاک کنند و بغریل فرو
 گذارند و بپزد من شکر سه من کل در مالند و این جهان باشد که کل و
 شکر بطشتی پاک خوش طعمی سفالین در کنند یک توکل و یک توکل
 و یک شب بنهند روز دیگر در دوا بکف دست مالند یک تا کل سه مالند
 و در شکر ناپیدا شود و همچون یک چیز شود و در خنجره کنند و سر آن
 بکرباس بپندند و چهار روز در آفتاب نهند و هر روز یکجای جوین مالند
 و جنبانند و از بس چهار روز بکار برند و بعضی کل جدا نگاه بدست مالند
 و شکر جلاب کنند تا بقوام آبکین آید بر کل اند روی مالند و در هر روز
 آبکین چهار من کل کنند و بعضی مردمان پنج مر کنند و بوعلی در کتاب قانون
 گفته است کلنگین بر از شش ماه بکار دارند **بنفشه پرورد** سرفه کرم را سود دارد
 و سینده را نرم کند بکیرند بنفشه تازه و اقحاف او لطی دور کنند و یک
 جزو بنفشه دو جزو شکر کوفته افکند و بمالند چنانکه کلشکرا
 و در آفتاب نهند و هر روز می مالند و جنبانند تا تمام شود **ربخ پرورد**
 معده ضعیف را سود دارد و طعام بکوارد ربخ را بد را از چهار پار کنند
 و ترشی او پاک کنند و بوبت او لطی باز کنند تحت باریک بروی بگذارند

و منت شب از روز اندک آب نهند و هر روز آب و ننگ تازه میگذرند بر
انرا بشویند و در آب خوش نهند سه روز درین آب بگذارند پس آب از
وی بریزند و بجوشند اگر شوری مانده باشد یکروز دیگر یاد و روز دیگر در
گند نامه شوری از وی جدا شود و یکروز برسدی نهند تا آب از وی
بسکیزند یکجز و آبکین و دو جز و آب صافی و بجوشانند و کنگ
بردارند بر ترنج را درین آب و آبکین بپزند تا آب برود و آبکین بماند
و در ترنج بگذرد و برست او همچون مروارید بماند ازین آبکین برارند و یک
تازه جدا بکنند تا آبکین از وی بیالایند دیگر روز آبکین دیگر بپزند و کنگ
بردارند و آغ ترنج پارها برسان تمام بپزند و در آبکین بجوشانند
جوشدنی نام و آبکین چند آن یک انگشت بر سر ترنج ایستاده باشد و از
آتش بردارند و بنهند تا بیاساید بر دو من ترنج را یک مثقال زعفران
و کنگا اخیر بوا و کنگا دار ببل و نیم مثقال قرقر و نیم مثقال دارچین
و دانی و نیم مشک بسایند نرم و بدین آبکین و ترنج برافکند و نیک بچینند
تا دار و هوای بجم برسد **هلیله زرد** آغ بچند و ستان و چین برورند و بپزند
بجتر ازین باشد که ما پنجا پروریم و متفعهای وی آنست که معده را قوی کند
و ترهها را کم کند از وی و دماغ را پاک کند و بخارها که اندر دماغ باشد تحلیل
کند و بخارهای معده را از دماغ باز دارد بپزند هلیله کابلی درت

۲۱۴ و بزرگ چند آنک خواهند و زمین بکشد یک کز جایگاهی که مثال بود
زمین پاک و یک باکیزه بپارند و در زمین کتد مقدار چهار انگشت
و آب بریزند تا تر شود و هلیله بدین سر یک بر نهند یکان یکان هموار
و یک دیگر بر سر این هلیله کتد و آب بریزند و یک تو در هلیله
یک دیگر بر سر آن کتد و آب بریزند و همچنین یک تو هلیله می نهند
و یک بر سر آن می کتد و آب برمی زنند تا معده برین سان در میان یک
بمان شود و دو روز بگذارند بر هلیله از میان یک پیرون آرند و
دیگر بپارند و هم برین سان هلیله در میان یک پنخان کتد و هر دو روز
هلیله از میان یک پیرون میکشد و یک تازه میکشد و باز در میان
آن میکشد تا ده روز بگذرد و هلیله تر شود و بزرگ گردد اگر بدین در روز
نیگون شود یکبار یاد و بار دیگر همچنان در میان کتد و یک را بر میدارند
تا هلیله تر و بزرگ شود بر هلیله را بشویند سه بار یا چهار بار با سر
و کنگ جو در آب بسیار بپزند نیک و بیالایند و هلیله را در آن آب بپزند
با آتش آهسته تا نرم شود و بنهند تا بیاساید و هلیله را از آن آب پیرون
و بشویند و یک ساعت بنهند تا آب از وی بیالاید پس آبکین صافی کرده
کنک برداشته که کتد و چند نیمه وزن آبکین کلاب با وی پیامیزند
و هلیله را بسوزن بپاژند و درین آبکین و کلاب بپزند یک و دار و ها که

در باب ترخ پرورده یاد کرده شد هم بدان وزن نیم گفته کنند و در
 صدمه بزنند و دین دیک افکند و هر ساعت آن صدمه را بچینانند و
 بفشارند چون هلیله تمام بخته شود همچنان در آن آبکین بگذارند و در
 سر کشاده تا هلیله قوت دار و هاستانند پس هلیله را از آن آب آبکین
 آورند و آبکین دیگر صافی کرده و کفک برداشته کرم کنند و هلیله در وی
 بجوشانند اندک و هم ازین آبکین لختی بردارند و اندکی مشک و غیره
 سوده در وی حل کنند و آنرا با جله آبکین سیاه و سده در خمره کنند و نگاه
 دارند و هر چند که تر شود بهتر شود و آبکین در تحتی چند آن باید که
 دو انگشت بر سر هلیله بایستد **نخچیل پرورده** سرد را سود دارد و کره
 شانه را گرم کند و ادرار بول آورد و تب لوزه را ببرد و بعضی مردمان **نخچیل**
 را بر آن سان پرورده هلیله لیکن بر آن آب خرمای و کشک جوجسته
 آب خرمای یکبار بجوشانند و از آن آب بر آرند و بنهند تا آب از وی فرو
 آید پس آبکین و آب آبخسته بهم بزنند تا تمام تر شود پس با آبکین مصفی بپوشند
 و همان دار و هاد را افکند و بعضی **نخچیل** را در شراب الکودی فرغار کنند
 یکماه و در آفتاب بیدارند تا نرم شود پس از شراب پیرون کنند و بشویند
 و در آب و آبکین بپزند یکبار و از آن آبکین بر آرند و با آبکین صافی دیگر
 باره بپزند و با آن بگذارند و دار و هاد همچنانک در باب ترخ و هلیله یاد

آمده است در افکند و اگر بجای شراب کلاب کنند کلاب با آبکین
 بپایزند و بختن نخستین بدان بپزند صواب بود **آمله پرورده**
 منقعت او همچون منقعت هلیله است و حفظ زیاده کند آمله درسته
 شکسته باشد مفت روز در آب صاف فرغار کنند پس در آب با آبکین
 بپزند چنانک هلیله را و زنجبیل را و همان دار و هاد **شفا دل پرورده**
 کرده و مثانه ضعیف را سود دارد و قوت باه زیادت کند اما اگر تر
 باشد بوست او باز کنند و باره پاره کنند و هم بر سان ترخ پرورند
 و همان دار و هاد را افکند و اگر خشک باشد مدتی در آب گرم فرغار کنند
 و هر روز تازه میکند تا نرم شود و بوست باز کنند و مدتی دیگر در آب
 سرد فرغار کنند و هر روز آب تازه میکند تا نرم شود و بوست باز
 پس در آبکین و آب بپزند دیگر باره در آبکین تنه بپزند چنانک معلوم
 است و همان دار و هاد را افکند **اسن پرورده** فایده و کرده و مثانه پیرون
 سود دارد و ادرار بول آورد و بشت کرم کند راسن تر چند انگشت
 و بشویند پاکیزه و بوست باز کنند و مدت دیگر در آب فرغار کنند و در
 آب تازه میکند تا نرم شود و بوست باز کنند و مدتی در آب دارند تا
 شود پس در آبکین و آب بپزند و دیگر باره در آبکین تنه بپزند چنانک
 معلوم است و همان دار و هاد را افکند **اسن پرورده** فایده و کرده و مثانه را که

سرد باشد سود دارد و ادرار بول آرد و بشت گرم کند راست بخند
خواهند و بشویند پاکیزه و بوست باز کنند و پاره پاره کنند چند آنک
آنکست آنکست و در آبکین و آب یسزند تا نرم شود و از آن آبکین بر
آرد و بپزند تا آبکین از وی فرو برد پس با آبکین مصفی یسزند بر دارو
در باب گذشته یاد کرده آمده است بگویند نرم و یسزند و در بر آبکین
گند و نیک بچینانند تا بهمه برسد و نکه دارند **کرم پرورده** سینه را
نرم کند و بشت را گرم کند و در دشت را یسرد و قوت باه زیاد کند
لوز را پاکیزه و عوار و بشویند و بوست او باز کنند باریک و میان او را
بدر گیرند و پاره پاره کنند بر یک یسزند آبکین بجز و آب صافی در
و کز در روی بچوشانند تا نیم بخته شود و از آن بردارند و با آبکین
مصفی بچوشانند و دارو هاله یاد کرده آمده است و بهمه اخرای آبکین و کز
برسانند و نکه دارند **پروردن شلغم** منقعت این و کز ریکیست شلغم دراز
و پاک بشویند و بوست باز کنند و از درازا پاره کنند چنانکه برنج را
در آب و نمک فرغار کنند سه روز با چهار روز پس از آب پیرون کنند
و بشویند و در آب صافی کتبی نمک و روزی دوسه بپزند تا شوری
بگذارد پس در آبکین و آب یسزند پس با آبکین مصفی یسزند و دارو هاله
افکند و نگاه دارند **پروردن کپه** قی و اسهال باز دارد و طعام بکوارد

۸۶
ای بزرگ چند آنک خواهند و هر یک چهار باره کنند و اندرون و پیرون
پاک کنند و در آبکین و آب یسزند چنانکه دیگرها پس با آبکین مصفی یسزند
و دارو هاله بر افکند و نکه دارند **پروردن سیب** معده ضعیف را پیور دارد
و در اوقات دهد و قی باز دارد و پروردن آن همچون پروردن است
هر یک چهار باره کنند و بوست باز کنند و میان او پیرون کنند و
پروردن کوبیده معده را سود دارد هر یک چهار باره کنند و بوست باز کنند
میان او پیرون کنند و همچون سیب و آبی یسزند و دارو هاله چند جلد یاد
کرده آمده است در افکند و نگاه دارند **پروردن جوز** قوت باه زیاد کند
مغز جوز تر و اگر چنان باشد که هنوز سفال او سخت خشک نشده باشد
بوست که بر ظاهر سفال باشد باز کنند و بوست اندرون سفال خواهد شد
با وی بگذارد و نخست سه روز در آب صافی بپزند تا رطوبت بوست
پیرونین از وی برود و اگر سفال سخت شده باشد هر دو بوست باز
و بوست تک که بر مغز باشد هم باز کنند و در آب و آبکین یسزند
از آن آبکین بر آرد و در آبکین مصفی یسزند و دارو هاله بر افکند
چنانکه گذشت و نگاه دارند **پروردن جوهرند** قوه باه زیاد کند بیکرند
مغز جوز هندی و بوست باز کنند باریک و سه روز در آب صافی
بپزند تا تر شود پس در آبکین و آب هم آمیخته یسزند و از آن آبکین

شیرخشت سی درم این مطبوخ بسا زنده جانک رحمت و بیالایند و
چهار دانگ غاریقون و ترد و دانگ و نیم تقوینا مشوی ترکیب کنند
مطبوع هلیله تب ربع را سود دارد و اسهال سود او بغم غلیظ کند **اخلط**
گلبله کابلی و سیاه بلبله امله سنا کی بخند در میها انستیر روی چهار درم اسطوخودوس
سه درم انیمون هفت درم الوسیاه پست عدد مویر پیدانه پست درم
داروها پزند جانک رحمت و صد درم ازین مطبوخ بسایند و یک
شال غاریقون و نیم درم طح ققطی و نیم درم صبر و دانگ خربق سیاه
کنند و اگر این ترکیب جدا بکند و تحت بخورند بس مطبوخ بخورند
صواب باشد و همه ترکیبها دیگر همچنین **مطبوع هلیله** تب ربع را سود دارد
هلیله کابلی دو درم شاهتره هفت درم عناب اخاص پست عددیها
تخم کشوث تخم کسنه سه در میها بخ بادیان دو درم پزند جانک
فلورخیا رشنبر کلشکر پاترد در میها دروی کدازند و بیالایند **مطبوع**
خداوندان سوداوی را سود دارد هلیله کابلی هلیله سیاه ده درم
شاهتره بسفاح فصاح الکبر انیمون بخند در میها بخ لوفس بخ بادیان چهار
در میها خربق سیاه یک درم **مطبوع انیمون** مالخویا و قوبا و جرب و
سیاه را سود دارد هلیله سیاه ده درم بسفاح بخند درم انیمون اسطوخودوس
ده در میها سنا کی هفت درم پزند جانک رحمت و بیالایند و چهار

و چهار دانگ غاریقون و نیم درم صبر و دانگ خربق سیاه ترکیب کنند جانک
رحمت و یک درم ایارج فیترا ترکیب کنند **مطبوع انیمون** اصحاب سودا
مالخویا را سود دارد **اخلط آن** هلیله کابلی انیمون اسطوخودوس
مویر پیدانه ده در میها بسفاح بخند درم سنا کی منت درم ترد نیم کوفته
چهار درم پزند جانک رحمت چهار دانگ غاریقون یک درم دو دانگ
طح ققطی دانگ و نیم خربق سیاه ترکیب کنند **مطبوع انیمون** اصحاب سودا
سود دارد هلیله زرد ده درم هلیله سیاه و کابلی منت در میها بلبله
چهار در میها بسفاح نیم کوفته سه درم ترد نیم کوفته دو درم مویر
پیرون کرده سی درم الوسیاه ده عدد انیمون پاترد درم پزند جانک
رحمت و انیمون با خود رصه بسته در دیک افکند و دیک از
بردارند و بکدازند تا سرد شود و صر انیمون بالند و صره دور
و بیالایند و یک درم غاریقون سوده با کلین پیرشند و دروی حل کنند
و نیم درم صبر و دانگ و نیم خربق سیاه **مطبوع انیمون** اولیکرند هلیله
کابلی و سیاه بلبله و آمله بخ در میها سنا کی بنفشه کرسخ انستیر رو
غاف چهار در میها سنا کی باد آورده چهار در میها اسطوخودوس کادیو
کافطوس سه در میها لسان الثور باد رجبویه تخم فلفل شک دو در میها
انیمون تخم بادیان یکان درم بسفاح نیم کوفته خربق سیاه نیم کوفته چهار

تر بدینم کوفته دو درم بپزند چنانکه رسمیت افیمون در صر بسته
ده درم در وی آگند و از آتش بردارند و بپزند تا سرد شود و صر
افیمون بمالند و بپالایند یک درم غاریقون چهار دانگ صبر دو دانگ سح
نقطی دو دانگ سنک لاجورد دو دانگ و نیم تخم حنظل ترکیب کنند و درم
شکر برافکنند و نیم گرم بخورند و اگر هلیله زرد مقدار هفت درم و تنویر
نیم دانگ درین مطبوخ زیادت کنند خلط صفر ایتربیار و **مطبوخ هلیله**
کروخارش را سود دارد هلیله زرد پانزده درم سنا یک شاهره از
هر یک غ درم افیمون چهار درم مامیران چنی دو درم افستین روی سیه
کل سرخ تخم گسته بسطاج سه دریمها بپزند چنانکه رسمیت و سی درم
ترکیب کنند **نفیع الفوالله** بنهای صفر اوی و درد سر کرم را سود دارد **یکند**
هلیله زرد کوفته شکر ده دریمها آلو سیاه پست عدد غناب سی عدد
خرمای هندی پانزده درم سنان سی عدد بنفشه خشک تخم کسبج در
تخم لؤل دو درم کسبج خشک دو درم ترکیب پست درم فلوس خیار شیر
هفت درم عه در آب کرم فرغار کنند یک شب جز شکر و ترکیب و با ملا
بپالایند و ترکیب و شکر در وی گذازند شربت چهار **نفیع هلیله**
درد سر کرم را سود دارد هلیله زرد کوفته پانزده درم الو سیاه صد
درها و ن سنگین یا سفالین بسایند تا آب آلو قوت هلیله بستاند و بپالایند

صاف و دو دقیقه ترکیب کرجلاب بخورند اگر بعوض آب الو آب خرما
هندی کنند و با باشد **مطبوخ خیار شیر** خلط سوخته از تن پال کنند **اخلط**
هلیله زرد پاک کزده خرمای هندی از دانه و لیف پاک کرده پانزده دریمها
غناب اجاص است عدد دریمها موین پدانه پست درم کل سرخ بخورند بنفشه
سپه درم عه در یک من و نیم آب بپزند تا به نیم باز آید و بپالایند و پست
فلوس خیار شیر در صد درم اندرین مطبوخ بسایند و بنفشه **نفیع صبر**
بادها بشکند و خلط غلیظ از تن پاک کند و در د سرکه از باد و ماده غلیظ
ببرد **اخلط اسعد** سنبل افستین فجاج الاذخر تخم کرفس تخم بادیان ناخواه
زیره یکان کف عه در یک من و نیم آب بپزند تا به نیم باز آید و بپالایند و یک
اوقیه صبر درین آب فرغار کنند و در شیشه سه روز در آفتاب
و شب در خانه کرم روز سیم یک اوقیه ازین آب بپالایند و با دو درم
یا سه درم روغن زیتون بخورند **نفیع صبر** درد سر بلغمی و سودانی
ببرد **افستین روی** ده درم اسارون بخورند قنطور یون باریک
سه دریمها عه در یک من و نیم آب بپزند و بپالایند و شش درم صبر
وی آگند و سه روز نگاه دارند از بر سه روز دو دقیقه یا چهار
ماک درم زعفران روغن بادام شیرین بخورند **نفیع البرور حیض**
فرود آورد **اخلط** تخم خربزه نیم کوفته هفت درم تخم کرفس ایشون تخم بادیا

سه دریمها دو قوشک طراشع دو دریمها سنبلافتین چهار دریمها
هزار اسفند ابله یکان درم و نیم سه نیم کوفته کنند و در شیشه کنند و نیم
و نیم اب دروی کنند و سه روز در آفتاب بختند و شب در خانه گرم کنند
بامداد چهار وقیه بایک درم روغن بادام شیرین بخورند و اگر چوشا
تا بنیم باز آید صواب **ما الاصول** فالج و لقو و صرع و همه بیماریهای
بلغی را سود دارد بوست بخ کوفس بوست بخ بادیان بخ اذخرده دریمها
تخم کرفس انیسون تخم بادیان چهار دریمها مصلی سنبلافتاح اذخر حبت اللسان
اسارون دو دریمها عود بلسان بوزیدان سلیخه هزار اسفند سیه
خطانا دو درم مویردانه پرون کرده پست درم بپزند درد و مزاج آب
بنیم باز آید و یا لایند هر بامداد چهار وقیه بایک درم روغن بادام تخم دو
درم روغن سد الحیر بخورند **ما الاصول** سده جگر و سپر زرا بکشد
و سوء المزاج سرد را و خداوند اینسقا و بنهای بلغی را سود دارد
بوست بخ کرفس بوست بخ بادیان منت دریمها بخ اذخر فحاح اذخر حبت
مصلی سنبلیکان درم شکاع باد آورد غافت بوست بخ کبد کاردیون
فیطوس سه دریمها اینر بار سده درم مویردانه پرون کرده پست درم
کلر مخ سه دریمها بپزند جناتک ریمت شربت چهار وقیه بایک درم روغن
بادام شیرین و والکرم با عیران معوضه موافق **ما الاصول** حیض

آورد و مصرع را که ماده صرع از رحم بر دماغ بر د سود دارد بوست بخ
کرفس بوست بخ بادیان هر یک درم تخم کرفس انیسون تخم بادیان زرا و نیم
و کرد قنطاریون دقیق اصل فاو اینا هزار اسفند سه دریمها مویردانه پرون
کرده درم سه دریم و نیم اب بپزند تا بنیم باز آید یا لایند هر بامداد
چهار وقیه بخورند بامقال دهر بایک مثقال روغن بادام شیرین **ما الاصول**
سنگ کرده و شانه را بپزند و پاک کنند بوست بخ کرفس بوست بخ بادیان
بخد دریمها پرسیاوشان اسقو لو قد ریون سه دریمها حبت الغلت
نیم کوفته منت درم تخم خربزه نیم کوفته منت درم مویردانه پرون کرده
درم انجیر خشک ده عدد سه دریم و نیم اب بپزند تا بنیم باز آید
و یا لایند هر بامداد چهار وقیه بایک درم محرنیا و نیم درم حجر البهو
بخورند **ما الاصول** خد او ند نقدر و اوجاع مفاصل را سود دارد بخ کبد
بخ کرفس بوست بخ بادیان ده دریمها بوست خطل سطح قنطاریون
دقت ناخواه انیسون سورجیان بوزیدان ما هر زهر بخ دریمها بپزند
جناتک ریمت هر بامداد یک وقیه بایک مثقال روغن سد الحیر بخورند
مطبوع سورجیان هلیله زرد درم تربد سبید سه درم سورجیان دو
تخم کسسه تخم کرفس تخم بادیان دو دریمها مه در سبید درم آب بپزند
تا بصد درم باز آید و یا لایند و اگر سی درم ترکیب دروی کدازند صواب

مطبوع سورجیان هلیله زرد با توده درم تربد بسفاح شاهتره چهار
دریها سورجیان دو درم تخم کسته تخم کرسف تخم بادیان یکان درم کل
سرخ سه درم پیزند جنانک رسمیت **مطبوع سورجیان** هلیله زرد درم
هلیله کالی منت درم شاهتره ده درم موین متقی با توده درم تخم کرسف
بادیان و انیسون و مصطکی و اسارون و روناس و سورجیان و بوزید
و ماهی زهره از هر یکی دو درم پیزند جنانک رسمیت و یا لایند و یکده
ایابج فیترا و چهار دانک برنگ و دودانک غاریقون ترکیب کنند
نسخه دیگر خداوند درد بشت و زانو و ده پیوند هاراسود دارد
روناس شیطره بوزیدان سورجیان از هر یک بخدرم موین متقی
ده دریها تخم کرسف بادیان از هر یک هفت درم زنجیل ماهی زهره از
هر یک سه درم تخم اخدر بخدرم پیزند جنانک رسمیت شربت چهار دان
باد و شال روغن بید انجیر خداوند سپر را سود دارد هلیله
زرد مقشر شاهتره خرما ی هندی ده دریهای هلیله سیاه تخم
بادیان تخم کرسف تخم بادیان تخم کرسف بخدرم پیزند جنانک رسمیت یک
مثال ایابج فیترا یک مثال غاریقون دروی حل کنند و بدهند **مطبوعی**
حیض فرود آرد و ادرار بول آرد طراشیع برحا فراسیون از
هر یک تخم درم عاقر قرحا سه درم روناس هفت درم جعه سداب بودخ

تخم کرسف تخم بادیان چهار دریها لویاسرخ ده درم وج سه درم تخم
اذخر عود البلسان انیسون قسط کجا در یوس اسارون ناخواسته
دریها سه درم سه من آب پیزند تا لمر از یک باز آید و یا لایند شربت
چهار دقیقه با سه درم روغن بید انجیر نافع باشد و معیند
در جها مسهل و غیر مسهل **هژده**
حب اصطیق تن را از بلغم غلیظ پاک کند و از سودا و از مادتها بد
احلاط آن هلیله کالی شش درم املا افستیز رومی غاریقون سقونیا
سه دریها اسارون انیسون تخم کرسف و دریها تربد سبید منت
افیتون تخم درم ایابج فیترا نه درم قرقل یک درم فایند چهار درم باد
در آب بکدازند و بقوام آرند و داروها کوفته و پخته بدان بر
وجها کنند همچون پیل شربت دو مثال **نسخه دیگر** حب بلسان عجم
سلیخه سنبل اسارون دارچینی زعفران مصطکی اصل الاذخر و ج
افستیز راوند کرد مک هندی یکان درم صبر با توده درم سقونیا
غاریقون تخم خطلا از هر یک سه درم افیتون بسفاح هر یک شش درم
بکوبند و پیزند و باب کرنب نبطی برشند و حب کتد شربت از دو
و نیم تا سه درم **نسخه دیگر** ایابج فیترا هلیله زرد هلیله کالی املا
انیسون سقونیا یکان و قیه افیتون دو و او قیه تربد هشت او قیه

مقد از رقیق و قیه و نیم مقل را باب کفر حل کند و دارو هایدان ^{بشد}
 شربت از دو درم و نیم تاسه درم **نسخه در** ایاج فیضاده درم ^{هلیله}
 زرد افتخون سفاج بخدر میها جت النیلده درم شحم الحظله سه درم ^{بشد}
 مکی مقل از رقیق و در میها مقل را باب بادن حل کند و دارو هایدان
 و جت کند شربت از پسه درم تا چهار درم با طیف اینیون **جبت الذهب**
 درد سو و درد چشم را سود دارد صبر پست درم هلیله زرد درم
 مصطکی کثیر اسقونیا سه در میها کل سرخ بخدرم زعفران سه درم ^{بکوبند}
 و پیزند و بکلاب برشند و جت کند شربت دو درم **نسخه در** صبر
 درم تربد منت درم مصطکی کل سرخ دو در میها و نیم زعفران درم و نیم ^{هلیله}
 زرد بخ درم سقونیا سه درم و نیم جت کند جنانک رسمیت شربت دو
 و نیم تاسه درم **نسخه در** صبر سقونیا یکان مثقال هلیله زرد تخم
 دوکان مثقال تربد هفت مثقال جت کند جنانک رسمیت **جبت قویا یا نسخه**
 جالینوس خداوند درد سر و چشم را سود دارد و تن را از فضول پاک کند
 مصطکی عصاره افستین اگر عصایا پند افستین صبر سقونیا شحم حظل
 برابر بکوبند و پیزند و باب کفر جو شاینده و صاف کرده برشند
 گند شربت از یک درم تا یک مثقال **نسخه در** ایاج فیضاده درم ^{لحظله}
 سه درم و دو و آنک سقونیا دو درم و نیم تربد بخ درم ایتلو خود و شحم ^{بشد}

این جمله ده شربت باشد **نسخه در** صبر سقونیا یکان مثقال هلیله
 زرد تخم کاسنه دو مثقالها تربد هفت مثقال جت کند جنانک رسمیت
جبت که دا الثعلب و جذام و بیماریهای سوداوی را سود دارد و بکوبند
 ایتیمون چهار مثقال سفاج سه مثقال شحم الحظله سقونیا یک هند ^{افستین}
 دو مثقالها صبر ده مثقال عنبر و ت سه مثقال تربد و از ده مثقال جت
 جنانک رسمیت شربت سه درم **نسخه در** دا الثعلب دیرینه را سود ^{دارد}
 افستین رومی بصباح یکان درم هلیله سیاه ایتیمون یکان درم و نیم ^{لحظله}
 چهار د آنک ^{لحظله} نقطی دو د آنک غاریقون دو درم ایاج فیضاده درم
 سقونیا دو د آنک باء العسل جت کند شربت سه درم و نیم در یک باء
 سه بار بدهند **جبت در** دا الثعلب بلغی را سود دارد اینسون تخم کر
 تخم بادیان ناخواه زیره دو در میها هلیله سیاه سه درم صبر برابره
 دارو هایدان برک تربد برشند و جت کند هر روز بر از طعام بیک
 یک درم بخورند **جبت در** دا الثعلب بلغی را سود دارد ایاج فیضاده
 یک درم سقونیا مشوی نیم درم شربت دو درم و نیم تاسه درم **نسخه در**
 حشوع اسهل صفر او بلغم کند با سانی ایتیمون هلیله زرد صبر ^{در میها}
 سقونیا یک هند یکان درم زعفران نیم درم جت کند جنانک رسمیت
 شربت دو درم و نیم **جبت** سورجان بزرگ در پیوندها ببرد بکوبند

ایابح فیترا درمی سور بخان ماهی زهره یکان دانگ نیم بوزیدان
دالیم تخم حنظل قطور یون باریک دودانگی ها تر بدیندرم رنجیل شطاح
تخم سبندان ببل جند پید ستر تخم کرفس ندانگیها سبکینج جاوشیر مقل ازین
دودانگ سقونیا دانگ ونیم صغها را بآب حل کند و داروهای دیگر
بلو بند و پیزند و بدان آب برشند و جب کنند این یک شربت بود تمام
نسخه دکر ایابح فیترا سه درم سور بخان چهار درم شیطرح تخم
ماهی زهر بوزیدان مع هندی مقلد و در میها غاریقون تخم درم هزار
اسفند عاقر قرحا شق سبکینج جاوشیر یکان درم جب کنند بآب سداب
شربت سه درم **جب سور بخان** صبر یک درم هلیله هلیله زرد نیم درم سو
سقونیا دانگ نیمها تخم کرفس نک هندی دانگیها این یک شربت بود **نسخه دکر**
درد پوندها و نفرس را که ماده با سودا مرکب بود سود دارد ایابح
صبر یکان درم هلیله زرد نیم درم سور بخان سقونیا دانگ نیمها تخم
کرفس نک هندی دانگیها این یک شربت بود **جب** سور بخان دیگر درم دینو
و نفرس را که ماده با سودا مرکب بود سرد ایابح فیترا شش درم سوز
بوزیدان ماهی زهره تخم حنظل سه درم در میها هلیله زرد مفت درم ترید
درم خربق سیاه دو درم جب کنند بآب کند نا شربت سه درم **جب منان**
فلاح و لقوه را و درد پوندها و بلغمی و نفرس را سود دارد ایابح فیترا شش

سور بخان بوزیدان ماهی زهره از هر یک سه درم هلیله زرد
درم تخم حنظل قطور یون باریک عصاره قشالجار تخم در میها فرفیون
درم ونیم جند پید ستر ببل حلت سبکینج جاوشیر سطره خرد لیکان
صغها بشراب کر بآب کرفس حل کنند و داروهای بدان برشند و جب
کنند شربت سه درم **نسخه دکر** لقوه و فلاح و نفرس و درد پست
را سود دارد و حیض فرود آرد و بادهای غلیظ بشکند سبکینج
اشق مقلد جاوشیر هزار اسفند تخم حنظل صبر تر بد هلیله عنتره
برابر صغها بآب کند نا حل کنند و داروهای بدان برشند و جب کنند
شربت سه درم **نسخه دکر** قوی تر مقل اشق جاوشیر سبکینج هزار
تخم حنظل صبر هشت درم در میها افقیون چهار درم سقونیا هلیله زرد
جب الیتد و در میها دارچینی زعفران سنبل یکان درم ونیم فرفیون
فوفل یک درم ونیمها سور بخان سیر چهار درم در میها جب کنند چنانکه در
شربت سه درم **جب نقط** فلاح و لقوه و نفرس و قوی و بیماریهای
سود دارد و بادها را بشکند هلیله زرد صبر تخم حنظل ماهی
هزار اسفند جند پید ستر عنتره و اشق مقل سبکینج جاوشیر
صغ شراب نقط سبید بخدر میها صغها را بنقط حل کنند و داروهای
کوفته بدان برشند و جب کنند شربت دو درم ونیم بآب گرم

حب شطرح برنز در در سبز و عرق النسا و درد بشت و کردن را
 سود دارد و خلط لزج بپارد سکنج اشق مقل جا و شیر فرنیون
 یکان درم صبر اقمون غاریقون یکان درم نیم زراوند کرد قطور
 باریک چند پد ستر و در میها و اربیل زنجیل زیره ناخو اه اینسون
 تخم او تخم کرفس تر غفران چهار در میها هلیله زرد سورنجان
 زهره ریک دو درم و نیم شیطرح تخم حنظل و جع هندی هر یک چهار درم
 کاکج بر شند و حب کنند شربت دو درم **نسخه دکر** صبر تر بد سور
 ده در میها شطرح و جع نقطه تخم حنظل غاریقون هزار اسفند
 سکنج هر یک و درم زنجیل و اربیل بیل مصطکی خردل اینسون قسط
 ناخو اه یکان درم اقمون هلیله سیاه بخدر میها حب کنند باب
 لرب و کاکج شربت دو درم **حب شیطرح** کوچک هلیله زرد ده درم
 پست درم بیل و اربیل یکان درم خردل سه درم زنجیل شیطرح
 هندی تخم حنظل و در میها فایند چهار درم باب کرب حب کنند شربت
 دو درم **حب شیطرح** درد زانو و اجاع مفاصل را سود دارد سکنج
 جا و شیر مقل و دواکیها شطرح و جع هندی و اربیل خردل سبید
 از هر یک نید الگ تخم حنظل غاریقون سقونیایکان داک فایندیم
 شقال باب لرب حب کنند این یک شربتیت **حب غافت** درد جکروید

پود دارد صبر عصاره غافت هلیله زرد برابر حب کنند باب
حب دیکر درد جکرو و تبهای مختلف مزمن را سود دارد و ابتداء
 نیز افستین رومی عصاره غافت هلیله زرد مصطکی زعفران ریون
 لک مغسول اینسون شاهتره ایارج فیترا عده برابر باب عنب الثعلب
 بر شند شربت یکتال شیب و قوت خواب و اگر مریض را سر نه باشد نیمه
 وزن سه دارد و هارت السوپر نیادت کنند **حب فرنیون** اینترخا
 و فلیج را سود دارد و رطوبتهای خام را که با عصاب فرو داده باشد
 آورد غاریقون تخم حنظل فرنیون سکنج مقل یکان درم صبر دو
 حب کنند باب کرب شربت دو درم **حب سکنج** درد زانو و در سبز
 و قی گاه را سود دارد تخم کرفس تخم هزار اسفند یکان درم سکنج مقل
 دو در میها ایارج فیترا دو درم تخم حنظل غاریقون تربد یکان درم
 شربت دو درم **حب سکنج** قویج و پمار یها را که از باد های غلیظ
 سود دارد و حیض فرود آورد سکنج صبر تخم کرفس عتر و هلیله
 زرد بخدر میها تربد پست درم تخم الحنظل سه درم سقونیای دو درم
 شربت از دو درم تاسه درم **حب دلی** سکنج قویج را زود بکشد
 سکنج تخم الحنظل ده درم سقونیای سه درم و دواک حب کنند باب
 سداب شربت از یک درم تا یک مثقال **حب سکنج** پمار یهای بلغمی و فلیج

ولقوه و اوجاع مفاصل را ببرد سکنج مقل اشوحا و شیر شحم حظل
 هر یک ده درهم زنجبیل بلبدرار بلبیل شیطرج ناخواه چند پید سترد و در ^{سها}
 هلیله کابلی بلیله آمله سور بخان سه دریمها تربد ستونیا بخدر میهار
 دودرم صبر پست درم بآب کند حاج کتد شربت دودرم تاپه درم
حب الذیل قویخ را زود بکشد زبل الذب چهار درم تربد بخ درم
 کرش اینسون سه دریمها شربت سه درم **حب غاریقون** سده ها بکشد
 واستسقا و بیماریا جگر را سود دارد افیمون صبر هر یک شش درم
 غاریقون چهار درم ستونیا سه درم فطر اسالیون اینسون تخم کرفس
 دوقود و دریمها شربت دودرم تاسه درم **حب غاریقون** سرفه بلغمی را ببرد
 و سینه را پاک کند غاریقون متر تربد بخدر میهار تخم سوسن اسمانکون
 فراسیون سه دریمها ایارج فیتراج درم شحم الحظل عترو و ت دودرم ^{سها}
 شربت دودرم در بعضی نسخه ها درمی اینسون آورده اند **حب غاریقون**
 استسقا قتی را سود دارد غاریقون ده درم عصاره غاف ریوند دودرم
 شکر طبر زرده درم حب کتد شربت هدر روز یکدرم تا آن وقت که اسهال
 با فراط شود بر آن دارو دادن با سده **حب غاریقون** سینه را پاک کند
 غاریقون چهار دانگ و نیم شحم حظل دانگ و نیم عصاره قشالمارد ^{مغول}
 السوسن درم اینک شربت باشد **حب الجوز** سودا فرو دارد سک لارد

سه درم قرفض اینسون دودرمها ستونیا یکدرم غاریقون بخدر
 افیمون سبفاج چهار دریمها ایارج فیتراج درم حب کتد باب
 شربت دودرم تاسه درم در ما الجین **صفت حب** که بیماریهای
 صفراوی را سود دارد هلیله نرود منت درم بلیله آمله کل سرخ دو
 دریمها ایارج فیتراج درم ستونیا افستین شاهر سه دریمها نرود
 هندی دودرم غاریقون چهار درم باب کتد بسرشد و حب کتد شربت
 سه درم **صفت حب** که باد های غلیظ را بشکند و آما سر خایه و قوراسود
 دارد تخم کرفس هزار اسفند اینسون مصطی نر عفدران یکان درم
 کابلی بلیله آمله دودرمها سکنج مقل دودرم بود نه فطر اسالیون
 اذخر قسطر زرباد در و تخ اسارون پندر میهار حب کتد باب سداب
 هر روز شغال بخورند **حب مقل** بواسیر را سود دارد و طبع نرم کند
 هلیله کابلی مقل پانزده دریمها تربده درم سکنج تخ درم خردل سبید دودرم
 مقل و سکنج باب کند حل کند و دارو ها بدان برشد و حب کتد شربت
 ازد و درم تاسه درم **حب مقل** بواسیر او شقاق را طبع نرم کند
 محرو را موافق آید هلیله کابلی پست درم مقل ده درم کثیر ایارج درم
 بستی سی عدد الجنیر را در آب پزند تا آب سرخ شود و الجنیر چیده
 و پیالایند و مقل و کثیر بدان حل کنند و هلیله بدان برشد و حب کتد

شریت در شب دو درم **حب مقل** خون آمدن از بواسیر هلیله
کابی بلیله آله ده در میها بستد کهر با صدف سوخته سرون کوزن
بخدر میها ناک سپید دو درم ناخواسته درم مقل پست درم باب کندنا
حل کند و حب کند **حب مقل** درد روده ها و مقعد و بواسیر اید
هلیله سیاه بلیله آله یکان جزو مقل وزن سه دارو ها باب کند نا حل
کند شربت دو درم و نیم **حب مقل** خون آمد از بواسیر باز دارد
هلیله کابی بریان کرده بروغن کاسی درم کرباده شغال مقل چند وزن
باب کند ناجب کند شربت دو درم
ناصور را خشک کند
و خون آمدن از بواسیر باز دارد هلیله بریان کرده بلیله آله سیاه
داوران کهر با انز هر یک بخدرم دادی شش درم و دوع سوخته بخدرم
مازونی سوراخ سه درم مقل پاتروده درم باب کند نابرسند و حب
هر روز دو درم باب کرم بدهند
باد ها را بشکند و بواسیر
و معده ضعیف را سود دارد خث الحدید مد برصد شغال در آب کندنا
ترکند هفت روز آب کندنا تازه میکند بس کشیدند **حب الرشاد** دو درم
درم تخم کندنا تخم جرجیر تخم قاقله تخم کرفس تخم کوزن تخم پیاز تخم حلبه
پست و نیم درم سه بگویند نرم و باب کند نابرسند و حب کنند هر باید
دو درم بخورند
علت خنازیر را ببرد ایارج فیکر ایه درم

دو درم و نیم تخم حنظل نو شاد در دو در میها اثر روت چهار درم تربدست
درم جاوشیر کنگال ستونیا کنگال باب کند برسند و حب کند شربت
هر روز یک درم
علت خنازیر و هر آماهی را که از آن
نوع باشد سنبل سلخه **حب البلسان** عود بلسان اسارون مصطلک
دارچینی نرعفران یکان درم صبر شاتروده درم اسطوخودوس تخم
الحنظل بخدر میها تربدست درم ستونیا چهار درم یک هندی دود
حب کند جنانک رحمت شربت دو درم و نیم ناپه درم
که بقی و برصر را ببرد و مصروع را سود دارد ایارج فیکر ایه درم
افیمون ده درم سنک لاژورد مغسول هفت درم ستونیا تخم حنظل خرب
سیاه دو در میها سنبل انیسون یکان درم حب کند باب کرفس کریمیا
العسل شربت دو درم و نیم
این الحارث تبهای بلخی و هله درم
بلخی را ببرد و بقی سپید و سیاه آزموده اند به شربت زایل شده
هلیله سیاه هلیله نذر اثر روت صیر مقل سکبغ تخم حنظل هر تخم
جزو خردل سپید سعتار سی شونیز زیره کرمانی نک طبرزد عک
روی یکان جزو مقل و سکبغ در آب کند نا حل کند با ثاب طاس
روین و دارو ها خشک بگویند و بدان برسند و جها کند بخورند
بلبل هر باید اد کنگال بخورند و طعام زیر باخورند

کرم دراز و جفت القرح بیارد کلداد و بلبل سبید بزرگ کالی مقشیر قبل
 یک هندی بخ دریمها ترس هفت درم سح ده درم تربد سبید مازده درم قسط
 سحرمت دریمها شربت بخ درم باب راسین قبل تربد بود
 دشتی خشک بزرگ کالی کلداد و تربد زرد ده دریمها قردمانا شست
 شربت از سه درم نابغ درم ماطع شمع کرباسر که وسیر
 ژو خارش را سود دارد صبر هلیله زرد یکان درم ستونی کل سرخ
 یکان دالکیم کشرایند انک جب کند باب کسنه کرباب شاهتره این یک
 استسقا زنی را سود دارد مازریون مد بریندرم رو سح
 دودانک فریون دانکی و نیم سکنج یکدرم هندی دانکی سرکین کبوترم
 دانکی این یک شربت قوی بود استسقا زنی را سود دارد ریون
 چغ عصاره غاف تخ گسته سه دریمها مازریون مد برده درم جب کند
 شربت دو درم و نیم دق و سل را سود دارد صغ کشرایند
 ابی تخ خط پاک کرده ربت السوس نسا سه دریمها مغز بادام شیرین
 باقل خشک مقشر مغز تخ خیار تخ کدو شیرین مقشر بخ دریمها تخ کوک تخ خرفه
 یکان درم شکرده درم مه بکوبند و بلعاب اسغول برشند و جها کند
 پهن سوخته در دهن میدارند که حرارت بنشاند و سینه
 نرم کند و تشنگی بنشاند ربت السوس تخ خرفه مغز بادام شیرین تخ خرفه

بوست باز کرده ده دریمها تخ کوک تخ خشاش بخ دریمها صغ کشرایند ۲۹۷
 اردجو بحریرحت منت دریمها تخ خیار پاک کرده پاترده درم مغز دانه
 ابی شست درم شکر طبرزد ده درم بلعاب اسغول برشند
 سینه را نرم کند و پاک و سرفه بنشاند بنفشه ربت السوس پر سیا و شان
 صغ بادام و عربی نسا سه یکان درم مغز بادام شیرین ارد باقل چهارده
 تخ خشاش و درم شکر دوازده درم زعفران نیدرم بلعاب اسغول
 برشند دریمها کرم و در سفر دردها ن کزند تشنگی بنشاند
 خاصه اگر باریت لیمو و ربت غوره و ربت رمان و مانند آن برشند کزند
 تخ خیار مقشر تخ کدو شیرین مقشر تخ خرفه پاک کرده یکان جزو کوک
 جزو ربت السوس ربع جزو مه بکوبند و بلعاب اسغول برشند و
 برک خرفه جها کند و بسایه خشک کند و باز بکوبند و بر ب پیوه برشند
 سرفه که به قرار بود بشب پرد و سینه را از خلط غلیظ پاک کند
 مدیکدرم میوه تر کزرد و دریمها ربت السوس افیون دانک و نیم جها
 هر جی دانکی بشب دردها ن خند هم از هر سرفه که بشب پیقرار
 ربت السوس محدرم بلبل قردمانا مغز بادام تخ حلیب دو دریمها باقل
 برشند و جب کند اسهال خون باز دارد ماز و مثر الطراف
 افیون برابر مه بکوبند و باب صغ برشند و جب کند شربت دودانک

بیلده عدد جب الاسیال کرده پست درم دانه که از سر که بوز
 پیدون کرده باشند درم سماق و یک سه در میله ها بگویند و باب صغ
 برشند و جب کتد شربت دو درم باریت جب الاسیال بوت
 انار ترش مازو سبز از هر یک راست بگویند و بپزند و بستره
 و بسر که یا اب برند چنان شود که بپزند تا سرد شود و جها
 همچون بلب شربت از ده جب تا با نوره جب مایست جب باب سرد نیک
 ایون یک جزو اقا قیاد و جزو ثمره الطرافه سماق و حب الاسیال
 هر یک چهار جزو و ده بگویند و برت ابی برشند شربت یک درم
 اسهال بلغمی باز دارد سرد قرفه چند پید ستر ایون برابر جها کتد همچون
 بلب شربت منت دهنم باب سرد و کودک مراد و جب ماسه جب با نوره
 سال و قوت کودک ایون سندر و سر کتد سندر عصاره جها
 چند بخود شربت دو جب بوی دهان خوش کند و بوی ناخوش
 جوز بو اقاله قرفه در اچنی خا و لجان از یکان درم کافور نیم درم مشک
 جها کتد چند بخود بزرگ پوسته در دهان دارند اگر درین جب زنجبیل
 فلفله کبابه بسیار در افزایند صواب باشد و لیکن مازوی بی سوغ
 و نیم درم نک هندی در افزایند رطوبتها را کمتر کند و الله اعلم
داد در داروهای فی
نوزدهم

که بلغم پرون آمد سبند ان سبید دو درم لوره یک درم کتد
 نیم درم نک هندی نیم درم سه بگویند و بابکین برشند این دو شربت باشد
 بوقت حاجت در صد درم طبع ببت بکد ازند و جمل درم سنگین عسل یا
 آن بیابند و نیم گرم بخورند کتد جوز القی یکان درم تخم ترب
 ده بگویند و بابکین برشند و در طبع ببت بد مند هم بران سان
 و خربزه که آنرا بر بر گویند خشک کتد و بگویند و بپزند دو درم از ان
 باماء العسل بد هند با طبع ببت خلط سوداوی برارد
 نک هندی ترب نوره ارنه هر یکی یک درم سبند ان سبید نیم درم
 بگویند و بپزند باماء العسل با سنگین عسل بد مند
 پاره پاره کتد و اندر سنگین عسل فرغار کتد یک شب و لختی یک سودا
 بامدادان ترب بخورند ناشتا و آن سنگین لختی ناشتا بخورند و لختی
 طعام بر طبع شب بد هند و اگر شست و جرجیر و لویا سرخ در آب بپزند
 و مقداری نک در امکتد و بیالایند و این سنگین برین اب هند بپزند
 ازین ترب خورده باشد صواب بود تخم ترب جوز القی تخم جرجیر
 تخم شست تخم سر مویک هندی رفاع یا فی انر هر یک نیم درم سه بگویند و بابکین
 برشند و از لیس آن آب گرم بسیار دهند تخم سر مویک اوقیه
 کتد جو چهار اوقیه یک درشت دو درم بپزند و ده جاک رس کشاکش و بیابند

وسی درم سنگین عسل باصد درم این کشکاب بیا میزند و نیم گرم بپزند

داروهای غرغره

عاقوق را داربلبل زنجبیل سعت خردل سبید زوفا خشک ایارج ^{فیقرا} ^{مقدار}
سه راستا راست کوفته و پخته برله عضل ترکند و با بکین برشند و مقدار
درم در آب کامه یاد در سنگین عضل حل کنند و بدان غرغره کنند یک
عاقوق حا موینج خردل سرزنلوثران هر یک دو جزو انار دانه
ترش بریان گرده از هدی یک چهار جزو سه را بگویند و در آب کامه حل کنند
بقدر حاجت یاد در سنگین عضل و بدان غرغره کنند ^{صرع و نالج}
لقوه را سود دارد بوره ارمنی بخ سوسن آسمانگون عاقوق خردل سبید
موینج بود نه دشتی که جو بیاری که جزا سان هدیو کونید انزهر یکی چهار درم
نوشاد در سه درم ایارج فیقرا بخ درم با سنگین عضل کر با آب کامه بکار دارند
عاقوق حا موینج بوره از هدی یکی سه درم بوست بخ کبر
مرزنلوثر خردل سبید انزهر یکی بخ درم نوشاد هر یک درم با بکین برشند
و با آب کامه غرغره کنند و اگر بخ درم ایارج فیقرا درین غرغره در افرایند
بود بلع و صرع و سنیا ترا سود دارد و بپزد و اگر غرغره با طبع ساق
کر با طبع نارد آنک رو باشد خاصه از جهت لقوه از هدی آنک رطوبت بپاز
کند و عصبا را قوت لقوه را سود دارد خردل سعت زوفا

موینج زنجبیل داربلبل عاقوق مرزنلوثر ده درم حاجت الرمان بریان < ۹۹ >
ده درم سه بگویند و با سنگین عضل برشند و با آب گرم غرغره کنند
از فانا که از حرارت بود سود دارد بوست انار شیرین بخ پوینج سعت
راست راست در آب صافی بپزند تا مهران شود و بدان آب غرغره کنند
و مضنه ^{الغلب} اما سر گرم که در زفان باشد پزد آب برک غلب
آب کسنی کر آب کوک کر آب کلاب لوطیف عدس کر طیف انار بوست شیر
و بدان غرغره می کنند که اما صلب را که در زفان باشد
کند تخم حله سی درم خرما می هندی پست اجنیر خشک سی عدد ده
یلن و نیم آب بپزند تا نیم بماند و بیا لایند و بکار دارند
کرانی زبان را که از بلغم بود بپزد زنجبیل نوشاد خردل یک عاقوق
موینج سرزنلوثر سه برابر بگویند و با بکین برشند و با آب کامه حل کنند
و بکار دارند و اگر این دو هایشند و بیا لایند و آن آب با سنگین عضل
بیا میزند صواب بود که کرانی زفانا از رطوبت باشد
عاقوق حا موینج سعت ایرسا از هدی یکی هفت درم بوره ارمنی خردل
سبید شوینز بوست بخ لبر مک هندی وج از هدی یک بخ درم نوشاد درم
بخ سوسن زوفا خشک از هدی یک ده درم داربلبل ده درم ایارج فیقرا
هفت درم سه بگویند و بپزند و با بکین معجون کنند و با سنگین غرغره کنند

کام فرود آمده را سود دارد نارد انگ ترش مازو ساق
 از هر یک راست راست بکوبند و بیزند و اندر شیر تازه فرغار کنند یک
 شب از روزی بآیند و بدان غره کتد نافع بود **فرو داند**
 کام را که از سردی بود ساق بخ درم شب یانی بریان کرده پست درم نک ببرد
 سه درم کل سرخ تخم کدو و در میها سه بیزند و بکوبند مقدار سی درم
 خربوب و حقی کلاب بیا میزند و بدان غره کتد
 گرم را سود دارد آب لسان الثور سه اوقیه آب عصا الراعی آب عنب
 الثعلب یکان اوقیه نیم روغن کل نیم اوقیه سه بهیم بیا میزند و بدان غره
 کنند رت لوب ده درم فلو رخیا رشنبر سه درم آب عنب
 الثعلب پست درم سه بیا میزند و بدان غره کتد خیر ترش آب
 بر کسر کر با آب برک خور با آب کشنیر تر سود دارد و طبع ساق و علی
 سود دارد و آب انار ترش با روغن کل سود دارد
 را باز دارد مرش شب یانی زعفران کلنار عاقر قرحا کل سرخ ما میرا
 مازو نوشادر بخ سوسن شاف مایثا عصاره حیة الثیر ساق دار
 قصب الذریره افاقیا معصفربوست انار سه راست بکوبند و **ببزند**
 بارت کور کور بارت غوره کور بارت توت غره غره کتد **صفت غره**
 خنق که از سردی بود سود دارد تخم هزار اسفند عاقر قرحا خردل سبید تخم

310
 تخم ترب مرطوب نظرون نوشادر ببلبل بودند رما د لخطا طیف
 سه راست راست با بکین بسرشد بوقت حاجت بکلاب حل کنند و بکار دارند
صفت غره در خنق بلغمی را سود دارد اگر اول علت بود عدد مقشرد
 در مقدار نیم آب پیزند تا بنیمه باز آید و بیا لایند و مقداری رب کوز
 ساده باین بیا میزند و بدان غره کتد و اگر اخر علت بود رب جو
 بخ درم عاقر قرحا دو درم و نیم کل سرخ یک درم دار و هار خشک بکوبند
 و با آب جوز بسرشد و در کلاب حل کنند و بدان غره کتد **صفت غره**
 در اخر علت سود دارد قصب الذریره برک بنارده در میها جوز السرو
 درم سه درم یک من و نیم آب پیزند تا بنیمه باز آید و بدان غره کتد
صفت غره که ماده خنق را پیزند شیرا بخیر پناه درم روغن کاه
 ده در میها در پناه درم آب بچوشانند تا دوسه جوش بزنند و بدان
 کتد **صفت غره** که پخته حلیه تخم کتان ده در میها حب الرشاد بخ درم
 سه درم ده استار آب چکندر بپزند تا بنیمه باز آید و بیا لایند و نگاه دارند
صفت غره کشایند شیره الخیر پست درم مفع ده درم خیر ترش
 بخ درم خیر در شیره و مفع حل کنند و بدان غره کتد **صفت غره** که در
 علت بکار آید تخم کتان حلیه بخ در میها غناب بستان مویز منقذانه
 پرون کرده عدد مقشرد سوسن بخ بادیان ده در میها کل سرخ بپشته

مرز نکوش ستر بود نه یکان درم سه در یکین و نیم اب یبزند تا بپین
باز آید و پیالایند و هفت درم فلوس خیارشبر و ده درم شراب حرط
اگر شراب انار در روی کدازند و بدان غرغره کنند
ساد
ست و یکم

در سعوطات و شومات و جورات و عطوسات و قطورات
سعوط داروی باشد که در پنی چکانند و شوم داروی باشد که پیونند
و جور داروی باشد که بسوزانند که دودان یا بوی آن بخند او بکشد
رسد و عطوس داروی باشد که عطسه آرد و قطور داروی باشد
که در کوش و پنی چکانند مالیته آلوده کنند و در روی دهند **سعوطی**
در سرد سرگرم و خشک را سود دارد آب کوک تازی الحنک کوبند و روغن نیلوفر
یکان جز و شیر زبان دو جز و بهم بزنند و در پنی چکانند **سعوطی** که در سرد
گرم را سود دارد طباشیر و درم نشاسته کافور نیدر میا زعفران دانی
و نیم سه بسایند نرم و اندکی از وی بار و غریلو فرود در پنی چکانند **سعوطی**
در دجشم را که وردخ کوبند کودکان را در پنی چکانند و برهم گرفتن چشم کودکان
سود دارد کند حصص کدیر یکان درم ستر باری زعفران ستر از هر یک
نیدر سه سه بکوبند و شیا فها کنند و بوقت حاجت بسایند بشیر زبان
بر و غن نفیسه و در پنی چکانند **سعوطی** که در سرد بلغمی و بادی و سرگشتن

رایره سر کند رص بر حنظل چند پید ستر عطران ستر در اربیل
بیل بسید یکان درم کندش و درم سنبل اندر سه سه بسایند نرم و باریک
بسایند نرم و بپوشند و اقراص کنند بوقت حاجت هم باب مرز نکوش بسایند
و در کوش چکانند **سعوطی** آصداع بادی را ببرد بکیرند موم بای ستر
چند پید ستر فریون سه سه بسایند بار و غن زنبق در چکانند
آسده بکشاید و صداع بلغمی ببرد شونیز چهار درم نوشادر تر بد یکان
سه بکوبند و بپزند بار و غن سوسن کربار و غن بادام تلخ در چکانند
فلج و لقوه را ببرد جاوشیر سبک مرهزار اسند بیل در اربیل الکره
استوخند پید ستر فریون راست سه سه بکوبند و بیکرا ستر بیکره
الکوری تر کنند یکشایر و زیالایند و یک قطره در چکانند
شعقه سرد را سود دارد روغن بادام تلخ کر زرد الوخ باب مرز نکوش
در پنی مخالف چکانند که لقوه و سخته را سود دارد زهره کلند
باب مرز نکوش کرباب سداب بسایند و در پنی چکانند و اگر شیر زبان
چکانند صواب باشد و چند پید ستر با الصل سود دارد و زهره یاسق
و زهره کرک و زهره شیوط سه سه باشد دانی باب مرز نکوش و قطره
چند روغن زیت سود دارد و مقدار یک عدس فریون یا شیر زبان
سود دارد و عصاره شد باغ و عصاره کلندر سه سه باشد و مویینای

بفشه سره باشد و سلسا با آب سرد نکوش سخت سود دارد و قنار
الحار با شیر زنان همه انواع بیماریها را که از سردی و تری بود سود
دارد که کند پنی را ببرد سرد نکوش بوقت انار ترش یکان درم و نیم ^{قصب}
الذریه سک و دریمها قنار قنفل یکان درم بکوبند و بپزند و بپزند
بشراب ترکند و بدین دار و آلوده کنند و در پنی نهند **صفت** داروی
لخون آمدن از پنی باز دارد مازوی سبز بر آتش نهند تا سرخ شود و از
آتش بر گیرند و در سرکه کنند ازین ماز و درم زاک چهار درم شب یانی
درم کافور دانی بکوبند و بپزند و بلیته کتان ترکند و بدین آلوده کنند
صفت داروی در خون آمدن از پنی باز دارد قنار سوخته زاج یا
بریان کرده ماز و سوخته و در سرکه انداخته عصاره حبه التیس کلان درم
الاخوین چهار دریمها افیون کند در صدق سوخته شادخ هر یک درم
کافور چهار دانگ بکوبند و بپزند و بعصاره بادروج و عصاره لسان
بهرشند و خشک کنند سه بار بدین عصاره ها تری کنند و می سرشند و خشک
یکند و بازی کوبند و می سرشند بر اقراص کنند و بوقت حاجت بسایند
و در پیو چکانند **صفت** پلته لخون آمدن از پنی باز دارد قنار سوخته
بوست خای مرغ سوخته اقا قیا بوست انار ترش و دریمها بکوبند و بپزند
و بعصاره بادروج بهرشد و بلیته کنند و در پنی نهند **صفت** داروی

ریش و ناصور پنی را سود دارد نوشادر اشق و دریمها قنفل سوخته
ملقط از نواج سوخته براده مس تو بال مس بخدریمها نیم کوفته کنند
در یکن خلط ترکند و در اقباب نهند در ماه حذیران کونوز و هر روز
بکفحه مسین بچنات تا خشک شود بوقت حاجت بسایند و درم
یا لیته تر بدان در ماند و در پنی نهند **صفت** داروی در ریشنی راه
کند شود سود دارد زاج قنطار مدرش ماز و تو بال مس بخدریمها
زراوندش درم کند و ازده درم به بکوبند و دریم آب پیوند
تا بقوام الکیین آید و بلیته بدان آلوده کنند و در پنی نهند **صفت**
داروی دیگر ریش پنی را سود دارد اسفیداج و درم مرد اسنک خبث
الفصه سرب سوخته مغسول کرده هر یک بخدریم به بکوبند و بپزند
بشراب و بروغن سرد نیک بسایند و بلیته طی کنند و در پنی نهند **صفت**
داروی که ریشنی را که کن شده باشد سود دارد مدرش هر یک دو درم
زریخ سرخ چهار درم ماز و سوخته یکدرم بکوبند و بپزند و به پنی مال
بشوند و این دو ها درمند **صفت** داروی که لوش افرونی را ببرد
بوست انار ترش چهار درم قنفل سه درم زریخ زرد و درم خرق
سیاه قنطار دو دریمها بکوبند و بپزند و درمند **شومات صفت**
شوی که سرد سام گرم را سود دارد آب سیب آب مورد تر کلاب صندل

کافور هم بزنند وی بوی بدسته و بقیشه و نیلوفر و بوی
 وانی سود دارد **صفت** شموی که صداع سرد و فرا مشکاری را سود
 جوز بواسع قرنفل مرزنگوش بکان شغال ساسه چهار شغال عه بگو
 و میزند و باب میزند و باب سبب برشند وی بویند **شمویان مصرع**
 سداب مرزنگوش شت پوسته بوییدن سود دارد و اگر عاقر قرحا سو
 مصرع را عطسه آرد امید باشد که خلاص یابد **صفت** شموی که صرع را
 دارد نفسا و آرد جو بسره که الگوری برشند و خمیر کنند و شامه سازند
 در حال صرع و بیرون صرع می بویانند این اختیار چنین است **صفت**
 خوری که سده پیفی بکشد یا قلی بسره که تو کنند و بر آتش افکند و سر پیچازان
 دارند و سنک و صندل سبید سوختن و سرید و داشتن سود دارد و سنک
 از سنک آسیا با تشریتم کردن و در سر که انداختن و سر پیچازان داشتن
 مخین بود و کل سرخ و شکر طبریز و برک مورد سوختن سود دارد و اگر سده
 از ترکه سرد بود عود و شک و قسط و کندر و لادن و شونیز و جوی
 سوختن سود دارد **صفت** بخور از موده خداوند ربور اسودارد **صفت**
 قسط زعفران عه راست بگویند و بشراب برشند و اقراص کنند و
 و بخار رود و آن بد هان می گیرند **صفت** بخور دیگر زریخ زراوند طویل
 بگویند و بر و غن کا و برشند اقراص کنند و بسوزند و دود آن بد هان گیرند

صفت بخوری دیگر بواسیر اسود دارد بخ کبرخ کفر خوب خرزیره
 خار ترکین بخ انگدان بخ سوپن اماگون راست است عه بگویند و میزنند
 بپید بلا در برشند و اقراص کنند شغال شغال بر آتش شک اشتر دود کنند
 در زیر تغاری که بران سوراخ کرده باشند و معلول بران تغار نشند و چاه
 علت بران تغار نهند تا دود بد و میرسد بسیار نگاه و بامداد این بخوری کنند
 بواسیر خشک شود و بیفتد **صفت** بخوری دیگر بکیزند سبندان سید
 بخ حطال بخ هزار اسفند شخاراشان جامه شوی سرو سبند اترو
 راستا است اقراص کنند هم بدان سان و بر آتش شک اشتر دود کنند
صفت بخوری دیگر اترو و رساله بوست خرنوب بوست مار
 برابر اقراص کنند و همچنان دود کنند بر شک اشتر **صفت** بخوری
 خون آمدن از بواسیر سود دارد ترید زریخ سرخ بلا در را پشارا
 اقراص کنند و همچنان بر آتش شک اشتر دود کنند **صفت** بخوری که
 ملازه را بیفتد خوب شت بر آتش دودی کنند و دهان باز کرده بود
 آن میدارند تا محسوس باشد که خویشتن فرازم می گیرد چند بار چنین کند
صفت بخوری دیگر زکام باز دارد کندر میعه خشک مر سنده
 قسط از هر یک یک جزو عه را بگویند و میزنند و اقراص کنند و دود
 کنند در حال زکام باز دارد که در ابتدا بود و آخر نیز سود دارد **صفت**

صفت داروهای له عطسه آورد داروی عطسه سخته در پی
در دند عطسه آورد و سود دارد کندش خوب است راست بکوبند
واندکی در دند **صفت** داروی دیگر چند پدستر بلبل کندش سداب راست
بلوبند و در دند و هفتن او بروغن نارین که فریون در وی حل کرده باشد
جرب میکند **صفت** داروی دیگر مغلوج را در پی دند عطسه آورد و سود
کند بلبل عافرق حانجیل بورق نوشادر نظرون صبر دار چینی سک
سوزنکوش خدیق سبید چند پدستر به راست بسیار است و پرو
و آب و مرز نکوش و هر چکاند **صفت** داروی دیگر به چهار پهای دماغ را
له از تری و سردی بود سود دارد عافرق حاسه درم کند چهار درم برک
خدر هره که سه ماه در مطبخ او بجنه باشد و دود خرد باشد شش درم
بارسی زهر او ند طویل دم الاخوین از هر یک نیم درم بکوبند و ببزند و آید
در دند **داروهای در کوش صفت** قطوری در کوش را له از گرمی بود سود
دارد روغن کلش درم روغن بادام شیرین سه درم خل الخمر ده درم با شش نیم
ببزند تا سر له برود و روغن بماند نیم گرم بکوش اندر چکاند **صفت**
قطوری که طین و کرانی کوش را ببرد کندش زعفران فریون چند پدستر
سه درم بیها نظرون بوره دو درم بیها و نیم به بکوبند و ببزند و بسر که بسر
و اقراص کنند بویت حاجت بشراب بسایند و اندر چکاند **صفت**

صفت قطور درد گوش را که سریم پالاید سود دارد البکین هشت درم خل الخمر
هفت درم زنکار دو درم البکین را با سر له بپوشانند و کفک بردارند و بقوام
باز آرد و زنکار بروی کنند و بسر شد و بسر له حل میکنند و بکوش در وی چکانند
صفت قطوری دیگر درد گوش و طین ببرد میعه تر چهار درم علك الانباط
بخ درم روغن خیری ده درم روغن بادام تلخ سه درم میعه و علك را درین
روغن کدازند و نگاه دارند و بوقت حاجت یک قطره در چکانند **صفت**
قطوری دیگر در صعب را ببرد زهره کا و روغن خیری هر یک درم
با شش گرم کنند و ببزند تا زهره برود و روغن بماند یک قطره در چکانند
صفت قطوری دیگر که درد گوش سردم جوان و شراب خواره را ببرد
افیون یک درم شاف ایض له از بهر چشم سازند سه درم روغن کلچا
درم خل الخمر سه درم شاف و افیون در سر له بکدازند و بار و روغن کلچا بماند
و یک قطره در چکانند نیم گرم کرده **صفت** قطوری دیگر درد گوش و بالو
ریم را که کن شد باشد سود دارد دم الاخوین صبر انثروت سر کنند
خشت الخدیج زنکار از هر یک دو درم به بکوبند و ببزند و بلیته
با البکین آلوده کنند و بدین دارو در گردانند و بکوش فرو دهند **صفت**
داروی دیگر درد گوش را له از سردی بود و از باد سرد ببرد فریون
دو درم برک سداب ترخ درم روغن زیت پاتر ده درم شراب انیسون

نه بجوشانند تا شراب برود و روغن بماند و نگاه دارند بوقت حاجت قطره
در چکانند **صفت** داروی دیگر در دلو شرب را از باد و از سردی بود سود
دارد بر نخاسف مزه نکوش چند پند ستان هر یک سه درهم آب برکنند
ده درهم آبکین ده درهم روغن سوسن پنج درهم داروهای خشک بگویند با آبکین و
آب سداب و روغن سپزند تا آب برود پلسته بدان آلوده کنند و در گوش
نهند نیم گرم **صفت** داروی دیگر در دلو شرب را از سردی بود سود دارد
طین و دوی را ببرد بکیرند برک صنوبر و فاء خشک حب الغار برابر
در آب بپزند تا ماهر اسود و بیا لایند و نیم گرم در چکانند **صفت** داروی
دیگر آماس گوش و پالودن ریم را سود دارد شب بانی بلبل سپید نظرون
زعفران ایون کندس مر سنبل پوست انار و در میها چند پند ستان یک
خل الخمر ده درهم آبکین ده درهم داروها بگویند و بپزند و با آبکین و سرکه
بپامیزند و گرم کنند بوقت حاجت در چکانند **صفت** داروی دیگر در دلو شرب
پالودن ریم را سود دارد زعفران کنده ایون از هر یک یک گرم حضرت
الورد مرتخم محکشت پوست انار از هر یک دو درهم مشک خل الخمر پنج درهم
بزرالورد پوست انار نیم محکشت سرکه بپزند تا ماهر شود و داروها
دیگر بگویند و با آن برشند و نگاه دارند و بوقت حاجت بشراب بچانی
حل کنند و در چکانند **صفت** داروی دیگر در دلو شرب کن را سود دارد خرق

سبید زعفران ایون چهار در میها چند پند ستان سه درهم قلعند بخ درهم بلبل
دو درهم مغز بادام تلخ ده درهم عصاره عود شب بانی چهار در میها مده بگویند
و بپزند و بخندرم پوست انار در ده استار سرکه بپزند تا ماهر شود و بیا لایند
و سز و کنند و ایون و چند پند ستان بدین سرکه حل کنند و داروها دیگر
با آن برشند و بپامیزند تا نرم شود بوقت حاجت بروغن ناردین حل کنند
و بگوشت در چکانند **صفت** داروی که کرانی گوش را ببرد خردل سپید و
النجیر و علك را تخم برچیند و خردل بدان برشند و پلسته کنند و بگوشت
در نهند و اگر پوره ارنی و قردمانا را ستار است بگویند با نجیر برشند
و در گوش نهند شوخ را پاک کند **صفت** داروی که کرانی گوش را
از بر ماری بود ببرد و تخم الحظله سه درهم پوره ارنی و قردمانا
چند پند ستان در اند یکان درهم و نیم یک عصاره افستین یک گرم و نیم زهره
کا و چند انگ داروها بدان سرشته شود و شیاف کنند بوقت حاجت
در روغن بادام حل کنند و در چکانند **صفت** داروی دیگر کرانی گوش را
ببرد خردل سپید را بگویند و النجیر و علك را تخم برچیند خردل بدان
برشند و پلسته کنند و بگوشت در نهند و اگر پوره ارنی و قردمانا
را ستار است بگویند و با نجیر برشند و در گوش نهند شوخ را پاک کند
صفت داروی که کرانی گوش را ببرد شفتالوی تره بگویند و آب آن

و آب برک بود نه و آب برک ترب از هر یک بخم بقیه سبید بورد
ارمنی سقونیا افسترنه او ند یکان درم آغ داروها خشک است بکوبند
و بدین آبها بپزند و در آفتاب دهند تا خشک شود و بسایند و بکوش
در جگانه **صفت** داروی دیگر درد بنشاند افیون چند پد سرد و در
بکوبند و در درم مفتح بپزند تا بقوام آید و بکوش در چکانند

داد رطلاها وضادها **پیست و درم**

صفت طلی خد او ند صداع کرم را پسود دارد صندل سبید و سرخ نیم کوکبه
در پها برک نیلوفر برل کل سرخ چهار در پها مایشا افیون دو در پها
زعفران بخ لفاح یکان درم مه بکوبند و پیزند و بصاره کوک بپوشند
واقراص کنند و بوقت حاجت بکلاب بپوشند و بسایند و بر صدغها طلی
صفت طلی دیگر صداع گرم و همه دردهای کرم که سخت کرم باشد بکوبند و ترا
لده و تر و برل خرفه و برل بید و برل خط و حی العالم راستا راست بکوبند
و کلاب بر نزنند و اندک سرله بر جگانه و صندل سبید و سرخ بدان بپوشند
و بر سر نهند **صفت** ضادی دیگر بست جو بزر قطونا آب عصا الراعی
لر باب برل خرفه و مانند آن بپوشند و سرد کنند و بر سر نهند **صفت**
ضادی دیگر دردی که بے طاقت بود و صداعی که از نشستن در آفتاب خیزد بنشاند
صندل سبید و سرخ اتر دوت یکان درم افیون دو دانک باب کشیز

کربابی گسی و مانند آن بپوشند و بران موضع دهند بعضی طبیبان این
ضاد را اقراص کنند و بوقت حاجت بصاره لؤل مانع آن بپاشند
طلی کنند و بدین سخت سازند صندل سبید ده درم افیون یک درم غریبه
سه درم بصاره کشیز تر مانع آن بپوشند و اقراص کنند و بکار دارند
صفت طلی در همه انواع صداع سر سود دارد نام بود نه دشتی پست و تر
نرو فاء خشک راستا راست بکوبند و پیزند و بپوشند و بپوشند و بپوشند
نهند **صفت** ضادی دیگر در پهای حار در وقت پرشانه کثر نماز
سر نهند آرد جو درم سبوس کند م بخ درم برک خطی سه درم بنفشه
بخ درم بکوبند و پیزند و باب بید و روغن کل و سرکه بپوشند و بر سر نهند
صفت طلی دیگر صداع را که از بر آمدن بخار خیزد ماذ و کلنار قافیا سک یکان
جز و صبر زعفران نیم جز و پها مه بکوبند و پیزند و بر صدع و پشاپ
طلی کنند **صفت** ضادی دیگر صداع را که از زخمی بدید آید ساکن کند اطراف
مورد تر و اطراف سر و تر و روغن سوسن و لادن و اکید الملک و قصب
الذریه و کلار منی و شب یانی راستا راست آغ خشکست بکوبند و آغ تر
پپزند بر بکوبند و داروها کوخته در آن بپوشند و طلی کنند و اگر مو
و سر و تر نباشد خشک آنها بکوبند و بپوشند و باب صاف بپوشند **صفت** ضادی
دیگر صداع را که با منشر کشتن بود سود دارد بکوبند سر صبر و فیون قیط

صغ اثر روت چند پد ستر کند عه برابر بکوبند و بآب شراب خوش بوی
 گند کر بآب آبی سیر شدند و بر سر نهند **صفت** ضامی در کما س بن کوش
 را بنشانند پیه بط پیه سرخ خالی بخند در میا هرد و بیکد ازند و بخ درم پیک
 گو سفند نرم کنند و سوزند و پیدان بر شدند و بران جایگاه نهند **صفت**
طلی نسخه دیگر صندل سرخ فوفل شیا ف کنند ما پسا زعفران سه برابر بکلا
 بر شدند و طلی کنند **صفت** طلی خون آمدن از پی باز دارد آرد جو کنار
 آقا قیا عصاره الحیه التیسرافینون صندل اسپید از هر یک سه درم کافور
 دانی بکلاب بر شدند و بر پیشانی طلی کنند **صفت** ضامی در کدر دات
 الجانب را بنشانند بنفشه بابونه شبت سبوسر کدیم تخم خطی تخم کازکوت
 آرد حلیه آرد کدیم عه بزند بآب و بکر با س سالایند و آن عصاره را
 باره بروغن بنفش میزند تا سطر شود و ضامد کنند بر **صفت** **صفت**
 ضامی که بر معده نهند تولد بلغم کمتر بود سک را مک لادن عود خام ^{در میا}
 کل سرخ چهار درم سنبل مصطلی دود در میا و دانی سه بکوبند و بآب ^{در کوش}
 و بآب نام بر شدند و هر وقت که معده خالی باشد بر نهند **صفت** ضامی
 معده را قوت دهد سنبل کل سرخ مصطلی فتور الکندر عه بسایند شراب
 الکلوری خوش بوی کر بآب سبب و آبی سیر شدند و کرم کرده بر معده می نهند
 ضامی که معده ضعیف را قوت دهد لادن افستین مصطلی پکان اوقیه صبر

۲۱۷ اوقیه خرمای قصب کل سرخ هرد و در شراب بخته پست درم عه بشند
 و ضامد کنند **صفت** ضامی که معده سرد را سود دارد سعد اذخر قصب
 الذریره هر یک بخ درم سنبل مصطلی شراب میسبه بر شدند سه در میا کر بشار کین
 و بر معده نهند **صفت** ضامی که آماس کین را که در معده باشد پیود دات
 متعجب البان کربن ده در میا اسق سنبل مصطلی بخ در میا سوم سه درم
 روغن تاز دین نباشد روغن مصطلی که روغن سوسن بدل آن که **صفت**
 ضامی که آماس سرد را که در معده باشد سود دارد افستین سنبل سلجقه
 هر یک سه درم صبر میعه چهار در میا زعفران مصطلی دوکان درم عود ^{اللساه}
 و حب او سر یکان درم موم سه درم روغن نار دین پست درم بر شدند و
 معده نهند کرم کرده **صفت** ضامی که آماس صلب که در معده است آرد حلیه
 ده در میا کل سرخ بخدرم سنبل مصطلی سه در میا سعد اذخر قصب الذریره
 دود در میا بابونه خطی آرد جوهر یک هفت درم عه بلعاب تخم کتان کین
 و ضامد کنند وقتی که معده از طعام خالی بود **صفت** ضامی که معده سرد را
 قوت دهد و کرم کند سعد افستین قسط سنبل سه در میا کدر چهار درم
 مصطلی بخدرم قصب الذریره اذخر سعد قرنفل دارچینی دود در میا شراب
 کین بر شدند و ضامد کنند **صفت** ضامی که هیضه را سود دارد صندل کل
 سرخ برل مورد هفت در میا سک آقا قیا کدر سعد کلک بغدادی سه در

باب برل مورد برشند **صفت** ضادی که حرارت عظیم باشد آرد جو
باب مورد تر برشند و ضاد کتد **صفت** دیگر نان خشک کن بر که فرغار
گند و ضاد کتد **صفت** ضادی که قی باز دارد کل سرخ بخ درم صندل سید
رامک چهار درمها عود سه درم زعفران یک درم کافور دانی باب برل
مورد برشند و بر معده نهند **صفت** ضادی که قی بلغم باز دارد قصب
بخ درم سنبل مصطکی افستین سه درمها عود سه درم زعفران یک درم کافور دانی
باب برل مورد برشند و بر معده نهند **صفت** ضادی که معده ضعیف را
بابت بود سود دارد کل سرخ بخ درم سنبل یک درم افستین یک سه درمها
باب سبب و مورد برشند **صفت** ضادی که درد جگر گرم را سود دارد
صندل سیدش درم بنفشه خطی نیلوفر آرد جو سه درمها زعفران
کافور یک درم موم بخ درم روغن چند انگ کفایت بود برشند و بر جگر
صفت ضاد اصطیقون معده و جگر سرد را سود دارد افستین سنبل
سلیخه سه درمها صبر میعه تر مصطکی هر یک چهار درم عود پلسان دو درم
زعفران دو درم و نیم موم دو استار روغن نار دین روغن زیتیک هر یک
چهار استار **صفت** ضاد ملعن موم در معده و جگر او در دانی
سود دارد و زنان از بهر آماس رحم به پشم پاره حول کتد سود دارد
دو درم در بعضی نسخها دوا زده درم آورده اند مقل مصطکی استق صبر میعه

۲۱۸ هر یک هشت درم موم سه استار پید بط دوا زده درم روغن تر یا خشک
سی درم روغن نار دین چند انگ کفایت بود **صفت** ضادی که معده
ضعیف و صلب را سود دارد و اسهال کبیدی باز دارد کعل بغدادی چهار
مصطکی افستین کتد هر یک دو درم مرصبر قصب الذریره عود هندی آقا
یکان درم لادن دو درم آبی پاک کرده و بنفشه شش درم خرما قصب پنجاه
عدد موم روغن روغن کل نار دین چند انگ کفایت بود کک و خرما شراب
فرغار کتد و آبی هم اندر شراب و سه برشند و ضاد کتد **صفت**
ضادی که جگر صلب و گرم را سود دارد بنفشه حی العالم کل سرخ صندل سید
هر یک چهار درم قصب الذریره ساج هندی دو درم بخ کربن بطنی سوخته
مشت قسط سه درم لادن سلیخه میعه تر مر قردمانا دو درمها ضاد پیا
صفت ضادی که سرد را سود دارد سنبل مصطکی سرد و درمها سود
سه درمها زعفران درم قصب الذریره بخ درم باب سبب یا شراب کهن برشند
صفت ضادی که جگر گرم و آماس را سود دارد برک عنب الثعلب
قخم لؤلؤ آرد جو آرد عدس طحلب عصا الراعی برک لسان الخلاعه را سارا
یکو بند و بر جگر نهند **صفت** ضادی که آماس جگر گرم را سود دارد
خشک چهار مثقال کل سرخ حی العالم ناره صندل سید هر یک چهار مثقال قصب
دو مثقال کافور یک درم سه یکو بند بموم و روغن کل برشند **صفت**

ضمادی که سپهر سخت را سود دارد مقل ازرق دو اوقیه اشق و اوقیه
 آرد باقی گزسته اچل الماک حلبه تخم کتان بابونه سنبل آرد تر مس هر یک
 نیم اوقیه انجیر سیاه پست و چهار اوقیه انجیر را چل الماک ترکند و بدست
 بالند و بغریلا فرو گذارند و قطری روغن بابونه و روغن سداب و دارو
 بدان برشند و بر سپهر نهند **صفت** ضما د از جهت کودکی که سپهر او نخت باشد
 انجیر سیاه بر سه تر گزیده قسط بحری چهار درهم مغر بادام تلخ ده درهم بیدک
 پوست غلبه سه درهم سمه را برشند با موم و روغن حیر بر کاغذ طلا کنند و بر
 نهند و تقی که معده از طعام خالی باشد و دو ساعت بگذارند و بطن بابونه
 ترب بشویند و بر روغن خیری طلا کنند و پیش ازین که این ضما د بر نهند نخت
 کند بدین مطبوخ کنند اسه بخ درهم پوست غلبه و درهم سداب خشک
 بوره یک درهم حله در خل الماک پیزند و ندی بدان سه لاله تری کنند و بران ضم
 می نهند **صفت** ضما د دیگر سپهر سخت را سود دارد برک سداب خشک
 ده درهم بودنه خشک سه درهم اسف هفت درهم نوره و اسود در خل الماک
 و سداب و بودنه بدان برشند و ضما د کنند **صفت** ضما د دیگر مقل
 اشق کبیر هر یک بخ درهم انجیر چهار اوقیه در نختی دیگر اسف صبر مقل
 جاوشیر یکان اوقیه حلبه بسک تو سفند از هر یک سه و قیه چل الماک برشند
 و ضما د کنند **صفت** ضما د که استسقاء زقی را سود دارد و ابراک درخا

۲۱۹ بکیرند آرد جو سود بسک تو سفند خشک بوره ارمنی زیره گرمانی کل
 ارمنی برابر باب برشند و طلا کنند **صفت** ضما د که خداوند استسقا
 را از سردی جلد و معده افتاده باشد حماما سنبل قدر دمانا هر یک
 ده درهم مقل اشق صبر مسر کند رجه بلسان مست در میها سعد بخ درهم
 لادن شش درهم سلیمه قسط عا قدر حامیه خشک کل سرخ سیسالیو
 زراوند اچل الماک قرنفل مصطلی پاتزده درهم قشالمار تخم الحظله هر یک
 سی درهم صغ حلا کنند و دارو هایدان برشند و ضما د کنند **صفت** ضما د
 استسقاء زقی را اسهال کند تخم حنظل سبزم جبالیل ستونیاض صبر سیعه
 مرغ خطی ده در میها تربد مقل بخ سوسن آماکون سرکین کاو با تزه در میها
 زهره کاو قشالمار مویز صنبور پوست غلبه کبر پیه مرغ پیه بطایه در میها
 فردمانا حماما فریون بوره سرخ نمک اندرانی بخ در میها موم سپیک
 درهم روغن شیر چند انگ حاجت بود برشند و ضما د کنند و سرکین
 کاو و بوره و سرکین بز و بوره ضما دی نکست **صفت** ضما د که استسقا
 اسهال کند تخم حنظل چهار درهم شبت نمک طعام مسر صبر زهره کاو نمک
 هنلی شونیز مویز بلبیل زنجبیل هلیله زرد مازریون بلیله دوا
 در میها بادام تلخ اشق جاوشیر سبکین هفت در میها بوره کوکورد زرد
 شاتزده درهم حلبه بابونه تخم کتان ده در میها موم ده استار و روغن کاو

و روغن بادام چند انگ کفایت بود بر سرشند بر معده و شکم طلی کنند
ضمادی که اسهال باز دارد خاصه زلق الامعاء صفرائی را بکینند اطراف
مورد تر و برک کل سرخ و سپید کلنا را ماز و صند لسل لادن را مک همه
برابر بکوبند و میسزند و آب آبی برشند و بر شکم نهند **صفت** ضماد که
زلق الامعاء باز دارد لادن سعدا دخر قصب الذریره مصطلی مرزنگوش
مام هر یک بخ درم عود خام کوز بو اقرنفل دو درم میاهمه آب برک مورد
تر برشند که آب اطراف سر و سودند بود **صفت** ضماد زلق الامعاء
که سبب آن ضعیفی قوت ماسله باشد باز دارد سر کندر مصطلی اقایا
شب یانی لادن صبر هر یک چهار درم بست جو سماق سبک کل سرخ کلنا
عصاره حبه التیسر ماسنا حاضر سه درم میاهمه آب برک مورد برشند
صفت ضمادی که اسهال سردی جگر و ضعیفی قوت هاضمه سبب آن
باز دارد فثور الکندر سنبل افستین قصب الذریره مصطلی لادن کل
سرخ کلنا برک مورد صندل ده درم میاهمه سبک بوست انار ترش با تریه در
نر عفران دو درم بشارب کن برشند **صفت** ضماد که اسهال صفرا
باز دارد اقایا کندر حاضر مصطلی نر عفران سماق هر یک دو درم لعل
بغدادی بخ استار اطراف مورد تر سماق اطراف درخت آس هر یک دو درم
کل سرخ یک استار کا فورین شقال آب مورد و آبی و روغن کلنا

مصطلی برشند **صفت** ضماد که اسهال باز دارد لادن یک اوقیه
اقایا نیم اوقیه موم سپید دو اوقیه روغن مورد چند انگ برشند کلنا
بود بر معده و بر شکم طلی کنند **صفت** ضماد که درد بواسیر پشاند زود
مقل کوهان شتر مغز ساق کاو مغز زرد الویعه تر زرده خای مرغ
که راستا است مقل را در روغن که پیاز در و جوشانیده باشد حل کنند و
دیگرها بآن برشند و طلی کنند و پیاز بخت بر روغن کاو بریان کرده ضماد
صفت ضماد که آمار بواسیر را ببرد اکیل ملک بابونه حصه سی درم ازان
بسانند و دو درم زرده خای مرغ جوشانیده نر عفران افیون هر یک نیم درم
تخم کتان کوفته حلبه خطی هر یک هشت درم سفح چند انگ کفایت
بود و سه درم مقل دران حل کنند و همه بدان برشند و بر برک چغندر طلی
کنند و روی آن بروغن شیر بخت کرپه مرغ کوبیده که اخته بدان جرب کنند
و بران موضع نهند **صفت** ضماد که موم زرد بخ درم روغن شیر بخت
ده درم مقل در لعاب تخم کتان حل کنند و پیه موم هم در روغن گذارند
و بهم برشند اگر بخ درم میعه تر و یک ذره تخم مرغ دیرن نهاده کنند صواب
باشد و اگر بجای روغن شیر بخت روغن زرد آلو کنند بهتر بود و اگر روغن
زیاده از ده درم کنند روا باشد **صفت** ضماد که همه آما سهای سخت را
نرم کند تخم کتان حلبه هر یک دو استار رسانه زفت مقل ده درم میاهمه

استو سبت درم سندر و سلا کل ملک هر یک هفت زعفران دو درم موم بخ شل
 روغن سوسن کر روغن کبجد چند الک کفایت بود موم بروغن بکدازند و
 مقل و اشولفنج حل کنند و ده درهاون بسرشند و ضما دکت **صفت**
 ضما د که اما سر خایه و قضیب که از گرمی باشد آرد باقی از حلیه زیره کرمانی
 لوفته ده بیامیزند و در مویزدانه پیرون کرده و لوفته بهم بسرشند و موم
 روغن کنند از پیه بط و موم زرد و روغن بابونه و ده بهم بسرشند و ضما د
صفت ضما د دیگر اما سر خایه را که از گرمی بود آرد جو آرد باقی هر یک ده
 آب برک عنب الثعلب و آب نشسته چند الک کفایت بود زعفران اندک
 بسرشند و ضما د کت **صفت** ضما د اما سر خایه را که از گرمی بود کالنج آرد
 عدس آرد جو آرد باقی راستار است زرد خایه مرغ روغن کل چند الک
 کفایت بود ده بسرشند و ضما د کت **صفت** ضما د اما سر خایه را که از گرمی
 بود آرد باقی حلیه بابونه زیره مویزدانه پیرون کرده بروغن شیر بخت
 بسرشند **صفت** ضما د اما سر خایه صلب را آرد باقی آرد خود ده درها
 مویزدانه پیرون کرده با نژده درم تخم بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 چند الک کفایت بود ده بسرشند و ضما د کت **صفت** ضما د اما سر صلب
 در خایه و قضیب باشد مویزدانه پیرون کرده پیه کرده موم زرد هر یک
 درم یک زرد خایه مرغ مصطکی سوده بخ درم روغن کبجد چند الک کفایت

ده بسرشند و ضما د کت **صفت** ضما د که اما سر خایه و قضیب را که صلب
 و اما سر شانه ده استار مغز ساق کا و موم سپید و روغن کل ده درها
 بط و اذده درم بسرشند چنانکه در سمیت **صفت** ضما د که اما سر
 را که در خایه و قضیب به مویزدانه پیرون کرده پیه کرده بز باقی مقش
 بخت و روغن کل از ده راستار است پیه بار و روغن بکدازند و باقی و مویز
 لوفته و یک زرد خایه مرغ باوی بسرشند و ضما د کت **صفت** ضما د
 آمدن از شانه باز دارد کل از منی کل مختوم صمغ عربی تخم خرفه کثر اکثرا کل
 سرخ سر و کوزن سوخته حلیه التیسر ده راستار است باب لسان لیسر
 و ضما د کت **صفت** ضما د بسیا بتول که با تشکی بود سود دارد کدر
 دو درم اقایا چهار درم عصاره حلیه التیسر لادن را مک دو درها
 یک درم باب مورد بسرشند و ضما د کت **صفت** ضما د عصاره البول را که از نژده
 بود سود بود شبت حب الفارده درها اچل ملک پست درم آرد
 با نژده درم تخم جرجیر دشتی تخم ترب تخم کرفس هفت درم حماما فطر
 بخ درها ده بکوبند و پیزند و بروغن سوسن بسرشند و ضما د کت
صفت طی اقایا حاضر راستار است بسر که بسایند و طای کت **صفت**
 ضما د اما سر قضیب و بول خون را سود دارد تخم سداب حلیه تخم شبت
 ده درم شلوفه رز پست درم موم سپید چهار درم روغن بابونه هشتا

درم برشند و برخه کتا ضا د کنند و بران موضع نهند **صف**
 ضا د قوبار که بر خایه پدید آید و ترایدن آن و خارش را ببرد شاف
 مامیثا اقا قیا یکان درم صبر نوشا در چهار دانگ نه عفران دانگ اشنان جا
 شوی بخندرم مه بروغن با سمن برشند و طلی کنند **صف** ضا د که خلاؤه
 فتور اسود دارد جو زهر و سود مرمر ز نکوش مار و اقا قیا کند صمغ
 راستا راست بگو و پیزند و بر ششم ماهی برشند و ضا د کنند **صف**
 ضا د فتور را کند مصطکی سوسن عتر و روت صبر خضض سیاق مامیثا اقا قیا
 کلنا درم الاخوین راستا راست برشند و ضا د کنند **صف** ضا د که
 فتور اقا قیا کو زهر و مرمر ز نکوش سداب حب الغار مار و مغاث
 صمغ سریش ماهی برشند و ضا د کنند و بران موضع بگذارند تا خود بیفتد
 و کمترین دور و ز بروی بسته دارند و اگر بعوض شریش صمغ برشند و با
صف ضا د فتور کودکا ترا که از باد بود مقل و مرمر راستا راست برشند
 حل کنند و ضا د کنند و بیندند **صف** ضا د آبراک در خایه کودکان کرد
 سود دارد و این علت را طبیبان ملاما گویند آرد جو سرکین کوسفند
 لثین کلارنی سرکین کا و خشک دو در میها سعد نوره رر و مس سوخته
 تخم حنظل صبر قشالمحاریکان درم برشند و ضا د کنند **صف** ضا د
 طی و عچیده شدن قضیب را سود دارد زعفران یکدرم مرمر و درم قسط

۲۱۰ نراوند افون سه در میها علیک الینا طرقت میعه تر هر یک غ درم فت
 و میعه بروغن کل حل کنند و مرمر و زعفران بشراب تر کنند و میه بیا میرند
 و طلی کنند **صف** ضا د که حیض زن آبستر یا نه دارد عدد مقشر بوشت انار
 ترش مار و برژ مرمر خشک یکان جزو بگویند و پیزند و حل الجیر
 برشند و ضا د کنند بر پشت و زهار **صف** ضا د بین مرض سعد کل سرخ
 افستیر کلنا د لادن ده در میها صبر شب یانی هر یک پنجاه درم عدد مقشر
 بوشت انار ترش مار و هر یک ده درم خرما قضیب سی درم خرما در شراب
 میوشانند تا نرم شود و لادن را در وی گذازند و نیک بیا میزند و دارو
 دیگر کوفته و پخته بدان برشند و ضا د کنند بر پشت و زهار **صف**
 ضا د که شیر زنان زیاده کند آرد باقی ده درم تخم باد و روح غ درم دو
 باب باد و روح برشند و طلی کنند **صف** ضا د که شیر زنان کمتر کند تخم
 باد و روح آرد جو آرد باقی نفع بوده دشتی سداب مه برابر ضا د کنند **صف**
 ضا د که ازین جهت دردی سرکه کن ایمل الملك لوفته و پخته آرد باقی برابر
 مه بیندند و طلی کنند نیم گرم **صف** ضا د اما سرستان کرم را سود دارد و نان
 گندم لوفته و پخته آرد جو آرد باقی آرد حلیه خطی راستا راست عفران
 نیم جز و زرد تخم مرغ نیم یک جز و برشند و ضا د کنند **صف** ضا د اما سرستان
 که ریم کرده باشد حلیه تخم کنان که تخم سوسن میعه تر سرکین کبوتر پرنه

نظرون را تفرغ را ستار است موم و روغن شیر چند انگ کفایت بود
ضماد کند **صفت** ضماد بستن را نکند که بزرگ شود کند و دغ سوخته
یکان جز و آرد جود و جز و بزرگ نکند و طلی کند سه روز نیک
صفت ضماد احناق رحم را علك الانباط مصطی سنبل هر یک ده درم
ثبت اکل ملک هر یک پست درم شهدا نغ منت درم بلب سلیمه سو نیز بود
لوهی غ در میهادار و هار خشک را بکوبند و علك الانباط و مصطی را بر
بلد ازند و همه درم برشند و شک و ناف و فنی کاه و مکراه و زهار و
سین بدان طلی کند **صفت** ضماد که نکند که ناف پرون آید شب یا
سه درم دردی سر لثه شش درم ماز و سه عدد برشند و طلی کند و فاده
برهند و طلی کنند و بیندند **صفت** ضماد که ناف را از پرون آمدن باز
آرد باقی ماز و کلنا ربوست انار ترش بوسه خایه مرغ راست بوسه
خایه را بکوبند و پیزند و دیگر هابیزند تا مهر آشود بوسه خایه
بدان برشند و طلی کنند و فاده برهند و بیندند **صفت** ضماد که
عصبها را نرم کند نشاسته علك البطم بکوبند و پیزند و پیه بط و مغز
ساق کاه و پیه مرغ خاکی پیه کرده دینه گذاخته همه راست بکند ازند و
مقداری روغن یا من یا این روغن ها گذاشته بیا میزند و نشاسته و علك
گرفته بدان برشند و بران موضع نهند و بیندند **صفت** ضماد دیگر

تشنج عصبها را سود دارد موم زرد غ اسنار فریون بلب زوفا اسق
زعفران روغن بلسان چند پیدستر علك البطم جاوشیر مار و پیغه تر
هر یک دو درم روغن نریت نین صنها مسحع حل کنند و موم را با روغن
بیا میزند و بکند و دارد و هار خشک بکوبند و پیزند و بشند **صفت**
ضماد که دل را بیزد خرد لیبید و الجیر فربه بکوبند و تخنها چند انگ تو
برچسند و بروغن کتان کر بروغن سوسن بالند و برشند و برهند
صفت ضماد که در حمر سه جز و بوره یک سر کین کبوتر سر کین خروپ
یکان جز و همه بار و روغن نریت در خیر برشند و بوقت حاجت برهند
صفت ضماد که حلبه تخم کتان هر یک ده درم کوفته و پخته موم پست
درم پیغه تر چهار درم روغن یا من چند انگ کفایت بود برشند و جفا
نریمست و برهند **صفت** طلی در د نقرس کرم بنشانند آرد جو پست
درم ایون سه درم باب غیب الثعلب برشند و طلی کنند چون خشک
شود بشویند و در کوباره طلی کنند **صفت** طلی نقرس کرم بزر فطونای
زرد خایه مرغ آرد جو دردی سر لثه روغن کل حبه برشند و طلی کنند **صفت**
طلی در ک نقرس کرم را صندل سبید کل سرخ شیاف مایشا بوش در بند
هر یک ربع یک و بیا میزند و طلی کنند **صفت** طلی در ک نقرس مرکب را میفا
خطی تخم مسر و آرد جو سورج خان روغن کل زرد خایه مرغ راست

بسرشدن و طلی کتد **صفت** طلی در نقوس بلغمی را سود دارد مویزد آید
گروه آرد باقی روغن کل را ستار است در پائیله با آتش نرم بسرشد اگر حاجت
آید قطره چند آب بر افکند تا نیک مرشته شود **صفت** طلی در کرم زنگو
خطی بر قطونا آرد جو سور بخان زرده خایه مرغ روغن کل اندکی
آب صافی بسرشد و ضامد کتد **صفت** ضامد نقوس سرد را سیعه تر جند
فریون مرصرا قیاسا ستار است بشراب کن بسرشد و ضامد کتد
صفت طلی نقوس مرکب را که ماده از صفرا و رطوبت صیدی و بلغم بود
حضض صندل صبر مزما میثازعفران هر یک دو جز و کریم بنطی سوخته
جها رجز و آب غلبه بسرشد **صفت** طلی نقوس بلغمی را بابونه اکل
حلبه تخم کتان برک غار هزار اسفند برک کریم مغاث علك البطم مر برابر
بکوبند و مسح بسرشد و اگر یک جز و روغن بلسان کتد سخت نیک باشد
صفت ضامد خلیل کتده سه اوجاع مفاصل را بابونه خطی اکل ملک هر یک
پست درم اشوحا و شر بمقل سه کله تر مغز ساق کا و المکن هر یک درم
موم سر که بخدر میهار و روغن شبت پست درم بسرشد و ضامد کتد **صفت**
ضامد مختصر تر در عرق النسا پزد و عده درد مفاصل را سود آید برک کریم
باب پزند و باز زرده خایه مرغ نا جوشیده بسایند و بادردی سر که ضامد کتد
صفت ضامد که عده درد هار اخلیل کتد بسوس کند م خطی بابونه شبت آرد

تخم کتان عده بکوبند و بعصاره کریم بسرشد و ضامد کتد **صفت** ضامد که
عصبها را که منعقد و صلب شود سود دارد مقلده درم در آب گرم حل کنند
وده درم بخ خط خشک گوفته و پخته در آن بسرشد و ضامد کتد **صفت**
ضامد درد عضلهها را که از باد باشد سود دارد شوخ دیوار کرمانه خاکستر
هر یک پست درم علك البطم پائزده درم خاکستر جوب زرد پست درم بورد
درم بروغن زیت بسرشد و ضامد کتد **صفت** ضامد عرق النسا را سود
دارد برک سداب زفت سه در میها کو کرد جا و جیر اسفید مشوی
مویزج یا زرد شب یانی یکان درم صمغ بادام تخم فردمانا علك الانباط در
سر که حب الغار و در میها موم بخ درم روغن نار دین چند اکل کفایت بود
بسرشد و ضامد کتد **صفت** ضامد عرق النسا را برک غارده درم عاقر قضا
بخ درم قسط هفت درم تخم سبند ان چهار درم نظرون سپه درم عده بکوبند
و پیزند و بادده درم زفت روی و دو او قیه روغن یاسمین بسرشد
و بر کا غلطی کتد و بر آن موضع دو ساند تخت زفت باد روغن
بلد از ندیسر د اوها بدان بسرشد **صفت** طلی که داء الثعلب را پزد
فریون نفسا حب الغار از هر یک شش درم گورده خربق سبید دودر
بروغن زیت بسرشد و طلی کتد **صفت** طلی که داء الثعلب بلغمی را فریون
سداب دودر میها خربق سیا و سبید یکان شقال موم زرد هشت درم

بروغن پیدانچیر بکد ازند و دار و هایدان برشند و طلی کتد و پش
از طلی و بر از ان یک ساعت شیر مالیدن و استیل بر مالیدن سود دارد
صفت طلی در کشک کوسفند سوخته سداب دشتی کنگ دریا سرکین
موش نوره مردار بیل را ستار است بزهره کا و برشند و طلی کتد
صفت طلی داء الثعلب را کنگ دریا سوخته غنی سوخته نظرون
سرکین موش معذب ادم تخ برابر جل الخمر برشند و از بر طلا بکنک دریا
گر بخرقه گمان بالند **صفت** طلی داء الثعلب صفرائی را سرکین موش
الرشاد سوخته عاقر قرحا سم سوخته را ستار است بروغن ریت
برشند و طلی کتد **صفت** طلی داء الثعلب را شویتیر بریان کرده سده
غنی سوخته بندق سوخته سرکین موش بشک کوسفند سوخته پش
عاقر قرحا سم سوخته خربق سبید یکان درم بروغن بادام برشند و طلی
کتد **صفت** طلی در کرمه انواع داء الثعلب را سود دارد کنگ دریا درم
خردل کوگرد تنسیافرنیون دو دریمها موزج در آرخ یکان درم بروغن
ذیت کن برشند و طلی کتد و پیازی مالند بر از ان اگر ابله امد یکرود
آسایش دهد و به پیه بط و مرغ و مرغ اسفیداج میمالند تا نیک شود
بسر طلی باز آید **صفت** طلی عجب غنی سوخته سرکین موش خاکستیر
خار پست نوشادر نوره معذب ادم تخ سوخته خربق سبید مه با ستارا

بروغن نریت طلی کتد و برک الجیر می مالند **صفت** طلی موی سر
موی روپرا آبی ریزد نگاه دارد لادن چند انگ خواهند بشراب غصتر
کتد بر کاهی بروغن موردی سایند و کاهی بشراب و نم و زن لادن
پرسیا و شان کوفته و پخته با آن برشند و در کرمه با نرودیک آفتاب طلا
و اگر مزاج پارسد بود یا فضلرستان بود بروغن نار دین با آن پیامیزند
صفت طلا موی را که میریزد نگاه دارد پرسیا و شان لادن افسنیتر جیت
الغارحه برابر یکوبند و بروغن پیزند و طلا کتد **صفت** طلی که موی را که
دارد آملد برک مورد در آب پیزند تا آب سرخ شود و بدست بمالند و پیالا
ولادن بشراب حل کتد و با آن پیامیزند و درین موی طلی کتد **صفت**
طلی که ابتداء اصلعی باز دارد پرسیا و شان برک مورد پوست درخت صنوبر
کندریکان جزو سر لادن هر یک نیم جزومه کوفته و پخته بشراب و روغن
ترب بسایند و طلی کتد **صفت** طلی دیگر شکستن و شکافتن موی باز دارد
برک جکندر و جکندر تر و لعاب تخ گمان لعاب بر فطونا را ستار است در
سردان بشویند **صفت** داروی که سیوسه را پیرد جکندر جلد درم
کا و یکدرم با یکین پیامیزند و سردان بشویند **صفت** طلی ریشها که بر سر
کودکان بر آید سود دارد زرافند طویلا حش الفضه مرد اسنک برابر
بروغن زیت طلی کتد **صفت** طلی آزموده مرد اسنک خبث الفضه

اقاقیا کند اسفنداج کو کرد راست بسره که برشد و طلی کند
صف طلی در خشت الفتنه مرد است که هر یک چهار درهم دم الاخوین
 کنار قبیل حناد و در میها زراوند طویل مغز بادام تلخ سوخته یکان
 درم بسره ترکند و بروغن کل طلی کند **صف** طلی ریش کوه کا نرا مرد است
 مغز بادام تلخ سوخته زرد جویه بسره که برشد و بروغن کل طلی کند
صف طلی خارش کور اسباب کشته بخ در میها زراوند طویل منت درم
 بکوبند و پیامیزند و بروغن کل طلی کند سه روز در کرما به بشویند
 مرد است که قط اسباب کسه لوره زرا کران کند زراوند طویل بر کخ
 زهره کو کرد مو بزج شویز اثر و توفت نو شاد در معده برابر بکوبند و بروغن
 ریت طلی کند شب و بامداد در کرما به بشویند **صف** طلی لژ خشک و
 خارش را مغز زرد الو تلخ تخم ریواج کوفه و مخنه هر یک هشت درم تلک
 طعام سیاب کشته هر یک دو درم مغز زرد الو بکوبند نرم و معده پیامیزند و
 بوقت حاجت مقدار سه درم بسره ترکند در دو استار جغرات پیامیزند
 و در کرما به طلی کند و یک ساعت صبر کند و بشویند بشر از سه بار طلی کرد
 حاجت نبود **صف** طلی در کدش و درم زراوند طویل چهار درم خشت
 الفتنه شاتر درم زرد جویه سه درم سیاب کسته دو درم معده پیامیزند
 و بسره ترکند و بروغن حل کنند و در کرما به طلی کند **صف** طلی دیگر

تخم خفاش بکوبند و بسره که حل کنند و در کرما به طلی کند **صف** طلی دیگر
 ارد باقی گوشت خربزه کریم او آب کوفش را ستار است لوره نمیک جزو
 کرما به طلی کند **صف** طلی دیگر ارد عدس کل سرخ با سرکه و بروغن طلی کند
 و سرکه و کلاب و آب کوفش طلی نکست **صف** طلی خارش و شیش که در پوست
 بود پیرد مو بزج زریخ سیاب کسته معبر برابر بروغن زیت برشد و پیامیزند
 کند و بامداد در کرما به بشویند **صف** طلی بحق سید را قسط سسنا نازا
 عاقر قرحا یکان درم تخم ترب چهار درم بسره که و قطران برشد و طلی کند
صف طلی در کوبت سیاه و سبید را تخم ترب ده درم کند شش درم بسره
 طلی کند **صف** طلی در کوبت سیاه و سبید را تخم ترب ده درم کند شش درم بسره
 ده خربق سیاه هفت درم باب کوب برشد و طلی کند **صف** طلی
 قوبا و سعنه را تخم حنظل کدش کو لرد نراج سه درم میها ماینا هشت درم
 مرد است که چهار درم کرم قز خشک کرده ده درم سیاب کسته بخ درم روغن
 زیت با توده درم برشد و طلی کند **صف** طلی قوبا را پیرد اشقاد
 تر مس هر یک سه درم لوره سرخ شش درم صغ بنج درم با سرکه ترش بسایند و طلی
 کند هفت روز جنانک شبانگاه طلی میکند و بامداد بکرما به می شوند **صف**
 طلی قوبا را که بر خایه باشد اسفنداج شش درم کو کرد و دو درم مو بزج یک
 درم بسره برشد و طلی کند **صف** طلی قوبا و خارش را که در معده بود

شب یانی بریان کرده ده درم قطران بخ درم بسر که حل کنند و برخه کنان
 طلی کنند و بران موضع نهند **صف** طلی برص را ببرد شیطان عاق و حاک
 حوض خردل شوییز کل شقایق زریخ زرد موفوفه برابرو و سروز بر
 کشر بسر شد و طلی کنند تخم ترب گذر معتر بادام تخ شیطان زریخ سرخ و
 زرد هزار اسفند خربق سیاه بوست جوز تر برابو بسر شد و طلی کنند
صف طلی در کد سرفه شیطان خردل تخم ترب مازریون تخم حنظل
 سبید موزج تفنیا سقویا یکان جز و شقایق و جز و بسر که بسایند
 فرنیون شیطان بسایند و طلی کنند **صف** طلی در کد عسل بلادر منت درم
 عاق و حاک سداب فرنیون شیطان یکان جز و شقایق و جز و بسر که
 بسایند و طلی کنند **صف** طلی در کد عسل بلادر منت درم سداب عاق و حاک
 فرنیون شیطان هر یک سه درم عسل بلادر بسر که بسر شد و طلی کنند **صف**
 طلی در کد معتر بادام تخ تر مس تخم ترب خردل تخم جرجیر کرب زراوند خردل
 سیاه شطرح حنظل نا فرنیون برابر بکوبند و بطبخ مازریون بسر شد و
 کنند **صف** طلی در کد برص را رنگین کنند چنانک ناپدا شود و پست روز
 باند شطرح یند فوه شب یانی کل مرخ همه بکوبند و بسر که بسر شد و بطبخ
 طلی کنند **صف** طلی در کد کلف و کجده را ببرد تخم ترب تخم خربزه آرد باقی
 بسر که تو کرده و خشک کرده معتر بادام تخ قسط اکبل ملک کثیرا همه را سارا

صف طلی در کد الحلب معتر بادام شریخ تخم خربزه سیاه برابر طلی کنند
صف طلی کلف یتیم را ببرد نوره تخم ترب بلبه را سارا است طلی کنند **صف**
 باب خود بشویند **صف** طلی نشان ابله را ببرد سر داسنک پرورده
 تخم خشک آرد خود استخوان پوسیده آرد گریخ تخم خربزه حب البان
 قسط را سارا است سر را بلعاب حلبه حل کنند و داروهای داندان بشوند
 و طلی کنند **صف** طلی کد که آنرا بنامی ثولول گویند ببرد ماز و شب
 بر الحدر بکوبند و بزهره کا و بسر شد و پروز اندر چند بار طلی کنند
صف طلی ثولول را بخورد اشنان پاری زنگار مس سوخته تخم حنظل
 بوره نشادر شکار زریخ آهک آب نارسیده همه را سارا است بزهره کا و
 کرباب صابون بسر شد و طلی کنند و دو ساعت بسته دارند **صف**
 طلی سوختگی آتش را برک خطی برک ملوخیا بزنند بآب صاف تا صبراشود
 لفظها از وی بر کنند و جدا کنند و بسایند بسر سر داسنک پرورده
 اسفنداج روغن کل آب کشیز تر آب عب الثعلب همه بسر شد و طلی کنند
صف طلی در کد آهک شسته هفت بار بآب سرد و خشک کرده روغن
 پست درم موم سبید شش درم موم باروغن بکدازند و آهک دیرو
 بسر شد و طلی کنند **صف** طلی در کد اسفنداج بخ درم طس مویا ده درم
 بسبیده خای مرغ بسر شد و طلی کنند **صف** طلی در کد سوختگی آتش را ببرد

و آبله کند عدس مقشر کله سرخ چند آنک خواهند را سارا است نیک بترند
بسر آرد جو و روغن کل یا آن بیا میزند و طلی کنند **صف** طلی سوختن
که بادرد بود عدس مقشر سبیده از زیر چند آنک خواهند و بسر که بپایند
بس از آنک نخست عدس را چخته باشد و چون سوده و سرشته شد بر آن
جایگاه طلی کنند خره کتان بکلاب تر گردد غ سوز کرده بروی افکند و اگر
سبیده خایه مرغ بار و غن بزنند و طلی کنند سود دارد **صف** طلی اثرها
را که بر تن بدید آید از زخم و غیر آن پیرد صابون و نوره و بخار برابر بآید
حل کنند و آن موضع را سارند و این دارو طلی کنند **صف** طلی در کز زریخ
تخم ترب را سارا است و این دارو طلی کنند یا آرد **صف** طلی در کز زریخ زرد
جگر الفلفل یکان جزو کند ربع یک جزو بآب کشیز تر طلی کنند اثرها
که از خون بدید آید که در زیر مرده باشد پیرد **صف** طلی در کز زریخ
و آردی اندامی را که از افتادن خیزد سود دارد نفاث ماش مقشر
ارمنی ده درم افاقیا صبر هر یک سه درم بآب برک مورد بپوشند و طلی کنند
صف ضما که آسیب جگر را ببرد و سود دارد اگر حراری نباشد نفاث
کلارمنی برک مورد را سارا است بگویند و بپوشند و ضما کنند **صف**
ضما که آسیب جگر و معده را ببرد و دیگر جایها را سود دارد ماش لادن
کلارمنی هر یک ده درم صبر سک زعفران سه درم بکلاب بآب برک بپوشند

بپوشند و طلی کنند و اگر جایگاه عصبانی بود شراب و روغن نرسک
آن بپا میزند **صف** ضما در اگر حرارتی نباشد این ضما در بخند صندک
کله سرخ بپوشند آرد جو ده درم بپا میزند زعفران یک درم و نیم کافور نیم درم
و روغن کل بپوشند و ضما کنند **صف** ضما در اگر آرد ماش کل از منی
ده درم بپا میزند زعفران سک سه درم بپا بکلاب بپوشند و طلی کنند
و اگر جایگاه عصبانی بود شراب و روغن سوسن یا آن بپا میزند **صف**
ضما در که نفاث ماش مقشر کلارمنی ده درم بپا میزند افاقیا هر یک سه درم
بآب برک مورد بپوشند و ضما کنند **صف** ضما در که سردی را که از افاقیا
و آسیب خیزد کلارمنی ده درم شب یانی دو درم سر یک درم بپوشند و ضما
کنند **صف** ضما در که معده را که زخمی و آسیب زسد سود دارد سیب شیرین
در خره ترچند و در زیر آتش نرم نهند تا بپزد و پاک کنند گوشت آن
پناه درم کله سرخ ده درم افاقیا برک مورد سنبل هر یک غ درم مصطکی
جو ز سر و صبر از هر یک یک درم بکلاب بپوشند و طلی کنند و اگر
حرارتی باشد درین ضما ده درم آرد جو یک درم زعفران پند درم کافور
زیادت کنند و اگر حرارتی نباشد کله سرخ غ درم مصطکی و ارچنی لادن
دو درم بپا میزند و روغن خیزی حل کنند و داروهای بدان بپوشند و ضما
کنند **صف** ضما در که در جگر را که از آسیب و زخم خیزد سود دارد

مورد اسقوم حب الغار قصب الذریره عود منرا هر یک دو درم موم
 ده درم روغن زیتونی درم ضاد سازند و برهند **صف** ضاد آسب
 سود دارد ماش مقشر عجم الزیب را سار است بگویند و آب برک برشند
 و ضاد کنند **صف** ضاد آما سها و دینلها را پزند خیر ترش ده درم حاشا
 نوره سرکین کبوتر سرکین خرکوش سه درم میاهمه باخیر و روغن زیتون
صف طلی گوشت قرونی را بپوشاند و بخورد بی آنک بسوزاند تو بال
 سرده درم زیتون سرخ خربق سیاه بخدر میاهمه با روغن کل بسایند و طلی
 کنند **صف** طلی عین متعت کند اشور سابه هر یک ده درم هرد و را بر
 زیت حل کنند و اهلک و سرکین کبوتر بخدر میاهمه بسایند و بدان برشند **صف**
 طلی که خوک را بپوشاند و بخورد اهلک زیتون سرخ ده درم میاهمه صمغ صندوب
 سی درم روغن کل شصت درم صمغ را با روغن بکدازند و داروهای بدان
 برشند و طلی **صف** طلی سرکین کا و خشک برک پزند و طلی کنند و اگر
 بعصب نزدیک باشد تشنگی پیرو **صف** طلی که خوک را نرم کند بخی پیون
 گوفته و پخته خیر کندم ترش هست در میاهمه بشارب پزند و طلی کنند و اگر
 آرد حلیه با الکلین پزند و طلی کنند سود دارد **صف** ضاد دسدر
 محق را که در اندامها باند نرم کند موم زرد یک اوقیه روغن سوسن شش
 اوقیه پهبط یا مرغ یک اوقیه مغز ساق کا و دو اوقیه برشند و ضاد

کنند **صف** ضادی د کرد و روغن سوسن یک اوقیه دردی روغن کتان مقل
 یکان اوقیه میعه بارز دجا و شیر هر یک نیم اوقیه سه خر س کره مرغ دو
 صفها را بشارب برشند و پیه را با روغن بکدازند و سه برشند و ضاد کنند
صف ضاد آماس کرم را که زخم و افتادن حاسه باشد آرد جو یا کثیر
 تر برشند و ضاد کنند **صف** ضاد در کرمند سرخ زعفران برابر با کثیر
 بسایند و طلی کنند **صف** ضاد در کرمه دردها را تحلیل کند موم زرد
 یک جز و روغن شبت شش جز و موم دروی بکدازند و با بونه بسایند و
 برشند و ضاد کنند اگر حرارتی نباشد **صف** ضاد اگر حرارتی باشد
 حی العالم پوست انار ترش آرد جو در شراب پزند و بسایند و ضاد کنند
صف ضاد آماس کرم را که از زخم و افتادن حاسه باشد آرد جو یا کثیر
 برشند و ضاد کنند **صف** ضاد در کرم آماس نرم را که بتاری الیرک کو
 صبر مرحضض اقا قیاسعد شفاف مایش از عفران کلار منی بگویند
 پزند و اقراص کنند و بوقت حاجت برک در آب کرک بسایند و طلی کنند
 و اگر برک در چشم و روی باشد برک و آب کسسه بسایند **صف** ضاد
 برک را که از برتیه و پماریهاء دراز بدید آید کلاب و سرکه و روغن کل
 و آب مورد و اسفنج بدان ترکند و بر چشم و روی نهند و اگر برک کدو
 و برک مورد بگویند و برهند سود دارد **صف** طلی سفیدی که برناختند

زرنج سرخ شب یانی کو کردیکان جزو زفت دو جزو زفت را در سرکه و
 اکین بکد از ندو داروها بدان برشند و طلی کنند و بندند **صف**
 ضما د دیگر ناخن سرکسه را بپفکند دردی شراب سوخته **صف**
 در اینج دو درم روغن کل ده درم به برشند و در یکروز دو بار ضما
صف ضما د بوشهارا که از کردا کرد ناخن بر خیزد پیود و در حرق
 ملک برابر بگویند و بیامیزند و بران موضع نهند **صف** داروی در
 مصطلحه درم ملک دو درم مصطلی را بکد از ندو ملک بدان برشند و ضما
 گند **صف** ضما د مضرت کزیدن جانوران زهرناک باز دارد و چندید
 سکنج حلیث کبریت سرکین کبوتر بود و مشک طراشید برابر روغن زیت کن برشند
دار در نطوطها **مست سیم**

صف نطوط که سرسام کرم و کسی را که خواب نیاید سود دارد و نطوط
 داروها آبی را گویند که انرا بپزند و سر بخار آن دارند و بدان بشویند
 تخم کوکبند در میها پوست خشخاش کل سرخ نیلو فر تراشه لڈو تر بابونه یک
 ده درم کشک جوینم کوفته بنجاه درم ده درم من آب بپزند با نیله
 آید و سر بخار آن دارد و اگر در افتاب آهین بپزند بهتر بود و وقت
 بختن سرش بسته **صف** نطوط صداع سرد را سود دارد بابونه
 ملک هر یک ده درم شبت مرز نکوشش در میها بپزند چنانک رسمیت پنجه

330
 اکید ملک نام مدرز نکوشش برک غار شع برابر ده در آب صافی **صف**
 نطوط دیوانکارا سود دارد این را نطوط الجانین گویند بنفشه تر خشک
 نیلو فرغ خطی برک بید تر کشک جوینم کوفته برک گول تراشه لڈو تر
 یکان کف برک غب الثعلب برک خیارین برک بزره قوطو نایکان دسته
 سستان دو کف خشخاش کل سبید یکان کف روغن بابونه یک اوقیه
 سه بپزند و بیالایند و روغن بابونه بروی جگاند و سر بخار آن دارند
 بامداد و شبانگاه و سر بدان بشویند و اگر عوض روغن بابونه روغن بنفشه
 و یک کف بابونه در نطوط بزند صواب بود **صف** نطوط صداع سودا
 را سود دارد بنفشه نیلو فر سوسن بابونه اکید الملک ساج هندی
 قرنفل کشک باد رجبوی جوینم کوفته سه برابر بپزند و سر بدان بشویند
صف نطوط صداع ریجی را بابونه اکید ملک برک کرفس باد یان تخم کبریا
 زیره تخم باد یان سحر مدرز نکوشش شب برابر **صف** نطوط خداوند
 که با سردی و خشکی بود سرو پاچه بره بابونه اکید ملک حلیه شبت بپزند
 و آب آن بر سر او می چکانند **صف** نطوط در که بر سر و مهای سب
 ملک می باید چکانند سیح شبت مدرز نکوشش برک برخ سحر اکید ملک بابونه بود
 دشتی سداب حاسا هر یک چند انگ خواهند بپزند چنانک رسمیت
دار در روغن **مست چهارم**

صف روغن ناردين متفقت اين روغن بسيارست در دها و پماريها را
 از سردی بود سودمندترين روغنهاست در پنی و گوش چکاتند در سردی
 گوش که از سردی بود و بادها که در احشا بود بشکند چون بنوزند و طل
 و قو بلغم چیدن رودها را ببرد و رحم را گرم و درد جلدر اسود دارد
 و در احليل چکاتند استرخاء مثانه را ببرد و قوت کند قصبه الذير
 سعد برک عارعود البلسان ساج هندی را سن ادخرا بجل برک
 قرد مانا سرزنکوش هر یک دو او قيه و نیم گرفته کسد و برکند بشراب
 مزوج با آب عا چند انگ بر سردار و هاد و انگست بایستد و بخ من روغن
 لثه بر افکند و با ش نرم بچوشاند تا آب و شراب برود و روغن ماند
 و پالايند بر مکيرند کل سرخ سليخه مر برک سرد تر يا خشک هر یک بخ
 استار دارچینی حاماسه استار بها عا نیم گرفته کسد و بشراب مزوج بچ
 و ان روغن پالوده با وی بیا میند و با ش نرم بپزند تا آب و شراب
 و روغن بماند و پالايند و در نسخه دکر کل و سليخه و سر و برل مورد
 هر یک دو و قيه است دارچینی و حامایست بر مکيرند سنبل کر ناردين
 قرفل بعه لوز بوا روغن بلسان ده استار نسخه ديگر بعه
 قرفل هر یک سه او قيه روغن بلسان شش استار دار و هانم گرفته
 و بشراب مزوج بپزند چون در جوش آید روغن پالوده دکر باره با وی

۲۲۱ بیا میند و بپزند تا آب و شراب برود و روغن بماند و پالايند ديگر
 باره روغن در پالنه سنگین بر آتش نرم نهند و روغن بلسان و ميعه
 حل کنند و بیا میند و نگاه دارند **روغن** قسط فالج و لقوه را سود دا
 و عصها را قوت دهد و معده و جگر سرد را سود دارد و سیاهي بوی
 نگاه دارد قسط ده درم ببلد فرنیون سه درم بها عا قرقح چهار درم
 پیدستر دو درم عا نیم گرفته در نیم من شراب ریحانی تر کنند یکبار و
 بر سوزند تا نیمه باز آید بالند و بیا لایند و نیم روغن زيت با ان آب
 پالوده بیا میند و بپزند تا آب برود و روغن بماند و نگاه دارند
 در نسخه دکر بخ درم سليخه آورده اند **روغن** شونیز فالج و تشنج را
 سود دارد شونیز پست درم مغز بادام تلخ لوزی درم هر دو بهم
 بکوبند و روغن بکشد در مهرهای کردن و بشت می ماند و نخست بکشد
 کند بطبخ مرزنکوش و مام و سم و برک ترب و ناخنواه و سدر و بودنه
 حاشا و مشک ترا مشيع و يقصوم بر این روغن بالند **روغن** کذر در
 گوش را که از سردی بود سود دارد صبر مر مصلک چند پید ستر نه
 کا و پکان درم کذر چند درم روغن بادام تلخ پست درم دار و هانم گرفته
 کسد و پست درم شراب کهن با روغن بادام بیا میند و با ش نرم بچوشا
 تا شراب برود و روغن بماند پالايند و بکوشد هر چکاتند نیم گرم **روغن**

روغن در کرد و کوش را از گرمی بود روغن گلده درم روغن بادام
شیرین نج درم خل الخمر سی درم با آتش نرم بجوشانند تا سه که برود و روغن بنانه
روغن مصطکی استرخاء و ضعف معده را سود دارد روغن زیت کرکند
بنجاه درم مصطکی یا تریزه درم مصطکی را نیم گوفته کنند و باروغن در شیشه
ایکینه کنند و در باطله سنگین در میان آتش نهند و بجوشانند تا مصطکی
یکدازد و باروغن آمیخته شود و نگاه دارد بوقت حاجت گرم کنند و
معده مالند **روغن** میعه رحم و کرده و مثانه سرد را گرم کند و اما سها
سرد را سود دارد و مواد آنها از مفاصل باز دارد روغن کجندین میعه
خشک چهار استار میعه را با آتش نرم در روغن کدازند و نگاه دارند
روغن بابونه روغن کجندین شکوفه بابونه و حلیه هر یک دو اوقیه
داروها باروغن در شیشه کنند و چهار روز در افتاب نهند **روغن**
افستین اعضاء را گرم کند و قوت دهد روغن کجندین استار افستین روغن
دواوقیه در شیشه کنند و چهار روز در افتاب نهند **روغن** خسل
گرفتگی بول را بکشد و بگری بول را پال کند و قوت بام را زیادت
روغن کجند و شیرکا و آب خشک تر کوفته و فشارده هر یک نج درم
نغدادی مانند دو رطل و نیم زنجبیل یک رطل مانند را بگویند و بپزند و زنجبیل
نیم کوفته کنند و هر دو درین روغن آب و سیرکا و پزند با آتش نرم

تا شراب و آب برود و روغن مانند پیالایند و خوردن و طول کردن
سود دارد **روغن** شبت اما سهای سرد و صلب را تحلیل کند و مانند را
ببرد روغن کجندین تخم شبت خشک نیم کوفته یک اوقیه کبشیر
هر دو در شیشه کنند و چهار روز در افتاب نهند **روغن** سداب کرده
مثانه و رحم را سود دارد در دیش و استرخاء عصبها را ببرد روغن
دومن برک سداب تر چهار اوقیه آب صافیکن با آتش نرم بپزند
آب برود و روغن مانند و پیالایند **روغن** فرنیون همه دردها را که از
سردی بود سود دارد خاصه درد عصبها و عرق الشار را قسط بخشد
درم چند پیدسترخ درم بودنه کوچی خشک دوازده درم عاقر قرحا
منت درم کدر حمان درم مویرج سه درم مه نیم کوفته کنند و در چهار
درم شراب ریخانی تر کنند یک شب از روز بپزند با آتش نرم تا دو و بپزند
شراب برود و بنهند تا سرد شود و بدست مالند و پیالایند و نیمه در
آن روغن خیری یا روغن که مانند آن بود بپایانند و با آتش نرم بپزند
تا شراب جمله برود و روغن مانند و بر هر درم روغن دو درم فرنیون
تازه بسایند چون غبار و دروی کنند و بر آتش یک جوش بدهند **روغن**
اشنه حه بیمار بها سرد بلغمی را سود دارد اشنه نج استار قسط درم
سلیخه قصب الذریره هر یک نج درم حب بلسان مصطکی سه درم یا در

دگر مرما خون دود درم سینه بخ درم آورده اند حب بلسان و مصطکی
 روغن مورد ساده یک رطل و نیم بغدادی داروها بکوبند و بسره که بر آب
 کنند سه شایر و زبر و روغن مورد با آن بپایزند و با آتش نرم بپزند
 سرکه برود و روغن بماند و پالایند **روغن** زعفران اما سرکه و تسبیح بلغمی را
 سود دارد و حرارت غریزی را برافروزد و زانند زعفران قرد ما تا آتش
 قصب الذریره بخ درم سر یکدرم مر را جدا گانه بسره که ترکند و قصب الذریره
 و زعفران هر دو بسره که ترکند شش روز و نیم قرد ما تا بسره که ترکند
 یک شایر و زبر و زهشتم بخ استاده روغن کفشد در آفتند و سه با آتش نرم
 بپزند تا سرکه برود و روغن بماند و پالایند **روغن** مورد مویراقوی کند
 و از ریختن باز دارد برک مورد تر و بکوبند و آب آن بسایند و هم
 روغن کفشد با آن بپایزند و با آتش نرم بپزند تا آب برود و روغن بماند
 و پالایند و مقداری لادن در وی حل کنند **روغن** مورد نوع دگر برک
 چهار رطل بغدادی نیم کوفته در دو رطل شراب فوغار کنند یک شایر و زبر
 بر چهار رطل روغن کفشد بر آفتند و با آتش نرم بپزند تا شراب برود
 روغن بماند و پالایند و اگر گشی خواهد که بجای شراب سرکه کند صواب باشد
 و مقداری لادن در وی حل کنند **روغن** سوسن سردی و احتنا و رحم
 و قولنج را سود دارد کرده و شانه را گرم کند سلیمه قسطی حب البلیان

۲۲۲
 مصطکی هر یک یک اوقیه قرنفل قرفه هر یک نیم اوقیه زعفران یک اوقیه
 کلسوسن سی عدد زردی که در میان او باشد پال کنند و روغن کفشد یک رطل
 و نیم بغدادی همد در شیشه کنند و در سایه بپزند نزدیک افتاب تا
 روغن بوی و قوت داروها گیرد و پالایند **روغن** ابی راقوت دهد و عرق
 آمدن باز دارد ابی مالک بیان او پیرون کوفته چند آنک خواهند و بکوبند
 بپسارند و آب آن بستانند ازین آب ابی دو جزو آب برک مورد برک
 جزو روغن کل یک جزو سه بپایزند و با آتش نرم بپوشانند تا آب برود
 و روغن بماند در مفاصل و پشت مالند عرق آمدن باز دارد و اگر بر کشکایا
 شربت دگر آفتند و بخورند معده را قوت دهد و اسهال و سوزش شانه باز
 دارد **روغن** بید الخیر استرخا و فلاح و لقوه را سود دارد و سده جگر
 سپهر بکشد و قولنج را سود دارد ناخواه سحر بود نه کوهی مرما خون
 تخم کرفس تخم بادیان اینسون مصطکی اسارون حله هر یک هفت درم
 بد و سطره و مقل هر یک بخ درم سکنج اشوجا و شیر سه درم با بخ بادیان
 بخ ادخرع سوسن و راسن و خشک ده درم با زنجبیل در چینی فامله خربزه
 کبابه دار بلبل جوز بوا بسیار سه شونیز قسطا کرو یا چهار درم با
 زربناد در روغن هر یک سه درم معده را نیم کوفته و یک شایر و زبر در آب ترکند
 چند آنک اب دو آنکشت بالای دارو بپسارند تا دارو ها پیک بپسارند

بالند و پیا لایند بر منت رطل روغن پید اجنیر باوی بیامیزند و میخوشانند
 تا آب برود و روغن بماند شربت از یک مثقال تاسه مثقال باماء الاصول
روغن شاهسفرم آب شاهسفرم کوفته و فشارده یکز و روغن کجندیم
 جزو باشر نیم بهزند تا آب برود و روغن بماند شربت از یک مثقال تا نیم
 و قیبه بر مقدار دو و قیبه خود آب که در وی اندکی زیره ژرمانی بخشد
 باشند در دوازده و در دهم بند هاراسود دارد **روغن** لاله که بتازی شاه
 النعمان گویند معده سرد را گرم کند و با پیله بط و مرغ طلی کند طبع را یسوزد
 روغن یک رطل کل لاله دو و قیبه در شیشه کست و ده روز در آفتاب
روغن که مویرانگاه دارد و آنج ریخته باشد بر آرد ماز و هیلله کالی
 موردیکان جزو همه را در شراب ریجانی پیزند تا محض شود و پیا لایند و آن
 آبراد که باره پیزند تا حقی سبب شود بر عیند آن روغن کجند بر افکند و بجوشانند
 تا آب برود و روغن بماند هر شب بن مویرابد آن جرب کست و با مادا بطیخ
 مورد بشویند **روغن** که مویرا سیاه کند و از ریختن مانده دارد ساج هندی
 حاما اظفار الطیب ماز و قسط هر یک سه اوقیه لادن یک و قیبه زعفران
 یک و قیبه خیر بو اینم و قیبه روغن زیت یک رطل و نیم شراب سه رطل دارد
 نیم کوفته در آب و روغن پیزند تا شراب برود و روغن بماند و اگر خوا
 موی سرخ شود ماز و بر افکند **روغن** مازریون استسقاراسود دارد

و آب با سهال بیارد اما مرشکم بنشانند مازریون یک رطل و در بخ طلال
 پیزند تا یک رطل باز آید پیا لایند و سه و قیبه روغن بادام بر افکند و
 باشر نیم میخوشانند تا آب برود و روغن بماند شربت مقدار یکدم با
 شتر اعراقی **روغن** که بواسیر اسود دارد بکوبند روغن مغرزد و الو
 ده دم میعه ترکیبم مقدار دو دم پیعه و مقدار دو روغن کست و طلی کست
دردمها و ذرورها **مست و هم**

مرهم کافوری طریقیدن لب و مقعد را سود دارد و ناسور که با سوز
 بود و سوختگی آتش را سردا سنگ سپید و سیاه از زیر برابر بکوبند و
 و موم روغن کست از دو استار موم و هشت استار روغن کل و دارو هاء
 سوده بوی بر افکند و برشند بر سبیده و دو خایه مرغ خام بر افکند و
 مقداری کافور بجا و ن در مالند تا محوار شود **مرهم** دیگر بمینی پمار بجا
 سبیده از زیر کر سبیده سرب منت درم مرد اسنگ سپید بخ درم جث
 الفضة سه درم کشراد و درم همه بکوبند و پیزند و موم روغن کست
 از ده درم موم و بجهل درم روغن و دارو هاء روی برشند **مرهم** سرخ
 ریشهای گرم را که بر سرد و همه اندام بود سود دارد و گوشت بر آرد مرد شک
 نرود و جز و زرد جو به یک جز و برد و رانم پسایند و بر که ترکند و
 بروغن کل برشند **مرهم** دباخیلون همه اما سهارا و خوک را سود دارد

و نرم کند مردانک را بکف در میان روغن می جنبانند تا بکند از
 و روغن سیاه شود نین لعاب تخم گمان و ده استار لعاب اسپغول و ده
 استار لعاب تخم خطی با وی بیا میرند و بکف بزنند تا حدی شود وی بزد
 تا سبب شود چنانک مهر شود نسخه در کربله تخم گمان تخم خطی سید
 نینها جدا گانه ترکند یکسایه و ز بس بکسند از لعاب هر یک و بخ استار مردانک
 سوده چون سرمه و روغن زیت یکن تحت لعابها را بچوشانند تا حلق
 کمتر شود پس از اش بر گیرند و مردانک را بار و غر در پاستله کشد وی
 جنبانند تا مردانک بکند از د و سیاه گردد و روغن را سیاه کند پس لعابها
 بر افکنند و با هستکی با آتش نرم می بزنند تا سبب شود **صفت** دسلخا
 بتازی مرهم الرسل گویند یعقوب مرهم سبهران و بعضی مردمان زهره گویند
 مرهمیت که حواریان عیسی علیه السلام ساخته اند و داروهای این
 دوازده عدد است هر یک از حواریان یک دارو اختیار کرده اند و در
 گرده اما سهاء سخت و خوک را نرم کند و ناسورهای صعب را برفق بصلاح
 و ریشها و جراحتها را از گوشت مرده و ریم پاک کند و بویاند مقل کند زرد
 هر یک سه جز و استوخ جز و جاشیر مر بارزد و دو جز و یا مردانک چهار
 جز و موم زرد پست جز و روغن زیت صد و پست جز و و رساله پست
 چهار جز و صغها بر که حل کنند بارند بار و غر و موم بکند از د بس بپزند

نسخه در موم و مسانه هر یک چهارده درم جاشیر زنگار هر یک دو درم
 زراوند طویل کند مقل از رقیق هر یک چهار درم بارزد و در موم و در موم
 مردانک چهار درم و نیم روغن زیت یکن در تابستان و سی استار در
مرهم با سلیقون بزهرک اما سهاء سخت را نرم کند و ریم پرو ن آورد و
 رویاند و ریشها را له بجا یکه عصبانی تر دیک بود سخت سودمند باشد
 موم زرد نین زیت شست اوقیه سر رتینه علك الانباط هر یک چهار
 روغن زیت دو من و نیم در نسخه در موم پست و سه درم و عسک موم
 اند **مرهم** با سلیقون لوجک بکند رساله دقت موم برابر روغن زیت
 چند انگ کفایت بود **مرهم** زنگاری ریشهای کهن را خشک کند گوشت
 قرونی را بخورد زنگار و درم موم و علك البطم و رتینه بخت در موم زنگار
 جدا بسایند موم و علك و رساله بار و غر بکند از د و بروی افکند و در
 بالند تا حواری شود در نسخه در کزنگار پیه درم **مرهم** زنگاری در کزنگار
 چهار و قیه زنگار دو و قیه عتروت نیم اوقیه زراوند طویل نیم و قیه
 عتروت و شتر حل کنند و داروها بالند بار و غر زیت و زراوند
 و پخته و زنگار سوده بروی افکند و بالند تا حواری شود **مرهم** زنگار
 ناسورها و ریشها بلید را بصلاح آرد و گوشت مرده را بخورد زنگار
 و قیه اتروت اشق هر یک نیم و قیه برله و اکین بپزند **مرهم**

خوک را بکند از خاکستر جوب انجیر پست درم شب یانی درمی بود
ده درم زفت منتاد درم روغن زیت چند انگ کفایت بود زفت را
باروغن بکند از ندودار و هادگردان بسرشد **مرهم** که خود را بکند
سرمست درم موم پاترده درم روغن زیت چند انگ کفایت بود **مرهم**
در و جراحی تها تازه را برویاند کذر مرآتروت دم الاخوین برابر
بکوبند و پیزند و بکار دارند **مرهم** دیگر و یانده یک اوقیه
سرداسک سوده و در سه اوقیه روغن زیت پیزند تا حل شود
بر کمرند کذر بارند اتروت دم الاخوین زفت دو در میا برشد
جناک دست **مرهم** دگر ریشها را بسیار طوبت بود سود دارد
ثوت رویاند سرداسک شش درم روغن کلنا دم الاخوین ^{زرد}
جوب شب یانی طمپای سیم یکان درم سرداسک را بر سه و روغن زیت
بسایند و دارو هادگردان بسرشد **مرهم** شکوف خوک و سرطان
و اما سرخا را سرداسک بخ درم کذر بارزد اشق هر یک ده درم
الطم شش درم موم زرد و استار شکوف هشت درم روغن زیت
چند انگ کفایت باشد اشق و از رد را بر سه که حل کنند و موم را بارو
بکند از ند و سه بهم برشد در نسخه دگر سرداسک و بارزد هر یک ^{درم}
نسخه دگر قوی تر شکوف پست درم سرداسک سوده ده درم ^{درم}

۲۲۶
در هاون افکند و کامی سرکی چکانند و کامی روغن کل وی مالد
تا یک چیز شود بیک اوقیه موم و دو اوقیه روغن کل بهم بکند از ند
مه بجای در هاون بکند تا مرسم شود و اگر زمستان بود بجای روغن
کل روغن زیت کند و بجای شکوف در تابستان اسر بخ کنند و با
یک نیمه اسر بخ و یک شکوف **مرهم** مقل خوک و اما سها سوداوی را
دارد زفت یغن موم بخ استار عک البطم بخ درم مقل پنجاه درم کذر
سپیده از زرد سرداسک زنگار سه در میا مازند و بخ درم روغن زیت
چند انگ کفایت باشد مقل و مازند در اسفنج حل کنند و موم و عک
بکند از ند بارو غزمه بجای بسرشد **مرهم** مصری کوش را که از وی
بسیار و دمه ریشهای دیگر را سود دارد سر که منت درم ابکین مصفی
منت درم ابکین را با سر که پیزند و کفک بردارند و دو درم زنگار
در وی بسرشد و نگاه دارند **مرهم** خیر اما سها را نرم کند و خوک
را بکشد اشق شش درم کذر سه درم عک طبرزد در سه چهار درم
خیر کدم پیه مرغ پست درم هاد و روغن زیت چند انگ کفایت بود
بر سه که حل کنند و پیه را بکند از ند و دارو هادگردان بسرشد **مرهم** آمل
سوخلی اش را سود دارد و ریشها را خشک آمل و بشویند جله
و روغن زیت بر افکند و برشد وی مالد تا آب مه از وی برود و

سرشته شود بقوام **مرهم** سوختن را مرد اسنک جنت الفستق
 اسفنداج تمویا آهک شسته و غزن کل سبیده خایه مرغ سه بشند
مرهم تابستانی گوشت روپانده مرد اسنک بخ درم و بسر که بسایند
 و گاهی بروغزل و جندان بسایند که مرد اسنک بر عیده شود بر بخدرم
 از نریز و اندکی کافور با وی برشند و نگاه دارند **مرهم** کلنار غله شاکل
 را سود دارد مازوی سبز مرد اسنک در دجوبه یکان جز و کلنار برک مؤ
 عصا ر لسان المل از هر یک دو جز و سوم صافی و غزل کل جند الگ کنایت
درد اروها زمان و دهان و ملازه **ست ششم**

صفت داروی که این معنی را نافع بود نوشادر ببل عاقر قرحا خرد بسید
 برابر همه بکوبند و پیزند و روزی چند بار ز فائز ابدان بالذ خاصه
 بن ز فائز و ز برن فائز **دارو** در سستی ز فائز ایرد دار چینی حماما
 سه در میها ساج هندی ناخواه زراوند طویل تخم کرفس تخم شنبلیله
 مروارید کرباد و در میها شربت یکدرم یاب کرم کر با شراب کن **دارو**
 در ملازه رایجای باز برد زعفران نیم درم کلنار چهار درم شب یانی دوام
 نوشادر نیم درم کافور دانی را یک یکدرم سه بکوبند و پیزند و در مغز
 پیل کنند و در زیر ملازه بزنند جنابک ملازه بر کفچه نشیند و بردارند
 و یک زمان بجهان بدارند بر کفجه پروت آرند و بلعای بز فطون و

و مانند آن مضمضه فو مایند **داروی** در انگزد و درم و نیم شب یانی یکدرم
 برد و بسایند و با بکین برشند و پیل برکتد و ملازه برد و ساند **داروی**
 در ملازه رایجای باز برد ماز و سه درم شب یانی یکدرم نوشادر و یک
 اندرانی از هر یک نیم درم بکوبند و پیزند و چون داروی در بکار آرد
دارو در ملازه فروده آمده و خنق را سود دارد کوز سر و مایه بران
 حضرن ماز و کل سرخ کلنار ز ماد الخطاطیف شاف مایشا پسه در میها
 یک اندرانی نوشادر و در میها پیماق ماز و افعال الزمان اقایا عصا
 حیه التیج چهار در میها شب یانی یکدرم قیصوم سوخته دو درم همه
 و پیزند و بخور فیه ببل ملازه رساند و از جنت خنق بخلق اندرند
دارو در دیدن دهان را که از کرمی بود سود دارد و دیدن دهان
 را قلع کوبند شیاف مایشا طباشیر لسان المل بز الورد هلیله زرد کلنار
 برک زیتون کز ماز و شب یانی برابر بکوبند و پیزند و بشب در دهان
دارو در قلع سیرا برک زیتون برک علق اقایا ده در میها شب یانی
 سعد چهار درم هاج سوسن سی درم زعفران یکدرم سه بکوبند و پیزند و
 در دهان باشند **داروی** در بثرها را که بر گوشت بزندان بر آید خو
 را سود دارد پوست انار ترش سه درم کز ماز و یک هندی چهار در
 شب یانی عاقر قرحا هشت در میها سه بکوبند و پیزند و اقراض کنند

و بوقت حاجت بگویند و در پاشند **داروی** در خوره و خون آمدن را
 سود دارد ستر نو شاد ریخ سوسن زریخ زرد و سرخ عافرقحا
 برابر بگویند و بیزنند و بد هان در پاشند **داروی** که خون آمدن ازین
 دندان باز دارد و خوره را پاک دارد زریخ زرد و سرخ اهک مازو برابر
 اقراص کنند بوقت حاجت دانی بسایند و بدان سواک کنند و از پستان
 روغن کل در دهان گیرند تا سوزش بنشاند **داروی** در کزنا صورین دندانها
 پاک کند زریخ سوسن آسمان کون عافرقحا پکان درم شب بانی کلنار
 مازو سماق دو در میها بگویند و بیزنند و بد هان در گیرند **داروی** در
 پستی لوث بن دندانها را و جنبیدن آنرا سود دارد کلنار پوست انار
 شش در میها زریخ سرخ شب بانی پیه در میها کل سماق هشت درم سنبل
 نقاح الاذخره در میها بگویند و بیزنند و در پرا کنند **داروی** در کردن
 جنبیده راخت کند ستر تو یا شب بانی نشاسته سماق کل سرخ پوست
 انار ترش استخوان هلیله زرد سک کلنار مازو و کز مازو برابر بگویند
 بیزنند و در پزند دندانها مالند **داروی** در کردن دندانها سیاه را بزداید قبیله
 درم ببل چهار درم حماما پیه درم ساج هندی دو درم مازو سوخته
 هشت درم بگویند و بیزنند و بدان سواک کنند **داروی** در دندانها را
 و سخت کند و بوی دهان خوش کند قصب شامی سیم سوخته جامل انگشت شود

ز بد البحر کز مازونک سوخته جو سوخته سنا چینی کلنار عافرقحا
 و نقل ساج هندی حماما سعد عود سوخته کل سرخ سماق برابر بگویند
 و بیزنند و بدان سواک کنند **داروی** در دندانها را سخت کند و بزن
 دندان نیکو کند و بزداید و رطوبتها ازین دندانها بیارد ملک هندک
 ده درم ستر ریخ درم سه سوخته چهار درم زراوند طویل و درم قطران
 یک درم بگویند و بیزنند و ببالین بپوشند با طهران و اقراص کنند
 باریک و بگویند و بکوزند و بیزنند و بکیرند زنجبیل دو درم زبد
 البحر درم کز مازو ده درم سماق سلیمه دو در میها بگویند و بیزنند
 و با اقراص گرفته بیامیزند و بدان سواک کنند **داروی** در خون آمدن
 ازین دندانها باز دارد کلنار کل سرخ حب الاساقع الزمان سماونک
 بریان کرده مازو سوخته و در سرکه کشته قرفه قرفه نقل بر یک درم
 بگویند و بیزنند و بدان سواک کنند **داروی** در درد دندان کرم
 شده را سود دارد ببل عافرقحا باند برابر ببل عافرقحا بگویند و
 بیزنند و با باند بپوشند و در کاواکی دندان هند **داروی** در درد
 دندان که از رطوبت بود و کاواکی بنشاند زنجبیل در سرکه پزند تا بپزد
 شود پس بگویند و بسایند و در کاواکی نهند و درین دندانها طلی کنند
داروی در کاواکی دندانها را شویند بریان کرده بگویند و بپوشند و بسایند

و در کاوالی هند و حلب و بحرینا و تریاق بنرل و میعه تر بافیون
 و سر باقطنان و بارند با بنر البخ و مویزج با سرکه سرشته و ماژ
 و نظرون با لکین سرشته و خرد کوفته با خرما سرشته و زعفران یا
 قطران سرشته ازین داروها هر چه حاضر باشد در کاوالی دندان
 نهادن درد بنشانند و کاوالی شدن دیگر باز دارد و اگر در کاوالی کرم
 تخم گمان و بنر البخ برابر بکوبند و بچم سرشند و دود کنند **دارو** در
 دندانها بنزداید و بوی دهان خوش کند کدر قره پوست برنج کل
 سرخ سک عود هندی اطفار الطیب چهار درم بیهار ارجنی صندل
 سعد هر یک بخ درم جوز بوا نشاسته مصطکی قرنفل کبابه هر یک
 سه درم کافور دودانگ سر بکوبند و باب سرشند و جها کند و در دانه
داد در عسل داروها چشم **ست هفتم**
 در وری دمه و خارش چشم را سود دارد و چشم را روشن دارد
 و پیرا نرا موافق بود تو تیا ی سر مغسول ده درم هلیل زرد صبر
 زرجوبه بخدر بیهار سنا و درم بکوبند و پیزند و بکار دارند همچون **دارو**
دارو در چشم را قوت دهد و روشن کند ساج مغسول سر سوخته
 شیاف مایه شاجهار درم بیهار تو تیا ی هندی مروارید تو بال هر یک
 صبر حضض مایه ان یکان درم بکوبند و پیزند و بکار دارند **دارو**

با سلقون خارش و خیرکی چشم را ببرد بکیرند قلیا زرد درم سوخته
 بخدرم سبیده از نرینک اندرانی هر یک دو درم نوشا درم جعد بلب
 دار بلب یکان درم زبد البحر قرنفل اشنه یکان درم بکوبند و پیزند
 و بکار دارند همچون سرمه **صفت** با سلقون فرود آمدن آب و دمه
 باز دارد و چشم را روشن کند و پیرا نرا موافق بود شادخ قلیا
 زمر ساج سرطان بحری تو تیا سر سوخته صبر تو بال سر زعفران هر یک
 دو درم بیهار بلب دار بلب نوشا درم یکان درم بکوبند و پیزند و بکار دارند
 این با سلقون نرا عزیز کوبند **دارو** دیگر خیر که را که از رطوبت بود در
 تو تیا ی مغسول ده درم زنجبیل بلب دار بلب مایه ان یکان درم
 نیم درم باب بادیان به پرو رند سه بار بکار دارند **سرمه** در
 باز دارد تو تیا ی مغسول ده درم بسد هلیل زرد صبر از هر یک چهار
 بلب سیاه نیم درم دار بلب یک درم بکوبند و پیزند و بکار دارند **سرمه**
 دیگر دینیدن مژگان باز دارد سفال خرما سوخته سبیل سر کین موثر
 بند و سوخته بلب از هر یک یک درم سرمه اصفهانی سه درم از نرین سوخته
 مغسول شش درم زعفران نیم درم **سرمه** در کر و شنای چشم زیادت کند
 سرمه اصفهانی منت درم مر قشیشا بخ درم قلیا زمر مغسول پست درم
 سه درم زعفران نیم درم ساج هندی دو درم مشک نیم درم بکوبند

و پیزند و بکار دارند **صفت** برود اسودد معده باز دارد و بید
 را ببرد سه توتیا از هر یک دو اوزه درم مروارید دو درم ساج هند
 یک درم زعفران نیم درم سر قشیا هشت درم مثل دانی کا فور دانی کا
 دارند **صفت** برودی دگر بید و قرحه را سود دارد ساج هند
 شش درم سر سوخته توتیا مس سر سه درم ساج مروارید **صفت**
 سوخته یکان درم توتیا مایران دو درم **صفت** داروی دگر
 گوشه چشم را سود دارد صبر کندر اثر و تدم الاخوين کنار
 یاقی زریخ زاج برابر بگویند و بپزند و گوشه چشم بفشارند تا آهسته
 بر این دارو دروی کند **صفت** شاف جرب و سبل و گوشت فروزی
 ببرد ساج شش درم صغ بنجر درم زکار سه درم سر سوخته قلع طار
 دو درم انیون مریکان درم زعفران نیم درم بگویند و پیزند و شراب
 نهن برشند و شاف کند **صفت** شاف دگر سبل و ناخن و سلاق
 سود دارد و گوشت فروزی را ببرد زکار سه درم اسفیداج قلیما، بسم
 صغ اشود و درم اشورا باب سداب حل کند و دارو هایدان برشند
 و شاف کند **صفت** شاف ابتداء اب فرود آمدن باز دارد و
 و بید و رقیق را ببرد چهار درم زریخ سرخ یک درم مریک درم و نیم مریا
 شراب کهن حل کند و دارو هایدان برشند **صفت** شاف دیگر

و سلاق و سرخی کنارها، پلک چشم را سود دارد قلیما، زرا قلیما، یک
 بخ درم زنگاه چهار درم رو سج دو درم مریا فیون نیم درم صغ حیا
 درم دو دایکینه سرمه یکان درم بشراب کهن برشند و شاف کنند
 شاف ابیض درد چشم را که از کرمی بود و ریش چشم را که دروی پلیدی بود
 سود دارد و ضربان بنشانند اثر و تدم سر قشیا، از نیم بنجر درم
 کثر اسه درم نشاسته دو درم صغ چهار درم انیون قلیما، زریکان
 بسبیده خایه مرغ برشند و شاف کنند **صفت** دیگر اسفیداج مغسول
 ده درم اثر و تدم سه درم کثر یک درم نشاسته دو درم انیون
 نیم بنجر دیگر شاف ابیض و اول سرد سود دارد اسفیداج از نیم
 شش درم صغ چهار درم انیون کثر یکان درم بسبیده خایه مرغ برشند
 و شاف کنند **صفت** شاف انار ریش چشم را سود دارد و ملقم کنند
 و نکند اژده که پرون خنجر سرب سوخته سرمه رو سج توتیا صغ کثر
 هر یک شش درم انیون درمی بنجر دیگر قرحه و موسارح را
 دارد قلیما، زمر مغسول توتیا اسفیداج سرمه کندر چهار درم
 مدم الاخوين صبر انار محرق مغسول هر یک دو درم درم اثر و تدم
 درم انیون یک درم و نیم شاف کنند و بکار دارند **صفت** شاف قیصر
 جرب را ببرد ساج دو اوزه درم قلیما، زرا رو سج شش درم

چهار درم ملقطار سوخته چهار درم افیون یک درم بآب باران برشندیک
صفت شیاف که در دصع بنشاند و بخواباند شاف مایشامست
نرغفران افیون حصص صغ دو درم یها کثرا اثر و ت چهار درم جندید
یک درم **صفت** شاف در ابتدا سرد سود دارد استیداج دو درم سابع
دو درم کلر خ چهار درم زعفران سنبل یکان درم افیون نیم درم **صفت**
شاف مرارات فرود آمدن آب باز دارد زهره کلنگ زهره کرک زهره
بزکوهی زهره عقاب زهره کرکس زهره خر وحشی زهره لیوتی
در اج زهره شیر زهره قلقون زهره خول زهره خول زهره خرکوه
زهره آهون زهره کوزن دو درم یها فریون شم الحظا سکنجیر دو درم
سکنجیر بآب بادیان حل کنند و دارو هابدان برشند **صفت** شیاف
توتیا فلیما زهر زبد البحر زجاج فرعونی دو درم یها زعفران سابع
هندی مک اندرانی نوشادر بصر الصب یکان درم مرزراوند پیه
درم یها شمع سوخته دو درم کافور دانی **شیاف** درک بشره و قرحه
سود دارد و نشان قرحه را بر دیکرند سرو کوزن سوخته مغسول
کنند سرب سوخته مغسول یک چهار درم توتیا مغسول دو درم
یک درم صغ چهار درم **صفت** شاف قرحه را که غار بود بطبقه قرسه
سپیده از زیرش درم نشاسته سه درم فلیما زهر مغسول کنند

دو درم و نیم زعفران یک درم و نیم افیون یک درم صغ و کپیرا زهر یک پیه
درم **صفت** شاف درک سوختن و خورده شدن گوشه چشم را بر د
اقاقیا یک درم یها عصاره غوره سه درم صغ شش درم بآب برشند
شیاف کند **صفت** شیاف که سبیده چشم پنهان کند از زیر سوخته
نرغفران صغ اقاع الرمان فلفل اقا قیا هر یک دو درم مر سوخته و
یک درم و نیم سره و مازویکان درم شیاف کند **صفت** شاف کنده
بشرد و قرحه و رمد را که از سرما زدگی باشد سود دارد اشق بخندم
بخندم کنده درم نرغفران دو درم شاف کند **صفت** شیاف که سبیده
نرود بردارد سحقوقیا زبد البحر توتیا سرطان بحری بعد الصب نور
سرب شکر طبرزد سه درم یها مایران و ج ده درم یها مایران و ج
نیم آب پزند تا بنیمه باز آید و پیالایند و داروهای درک بوبند و بدین
آب برشند و در سایه خشک کنند بر سبایند و هم بدین آب درک پاره ترکند
و تخیر خشک میکنند و می ساینند و باز بدین آب می سرشند تا جلد در وی خرج شود
شیاف نرم در پیماریهای گرم و قوی که از گرمی بود سود دارد و طبع یکسان
و ثقل که در رودها خشک شده باشد فرود آورد و بلغزانده عدد
سبوسر کنند یک کف برک خط خشک یک کف برک جکند و عدد
سوسن نیم کوفته ده درم سستان سی عدد کشک جو نیم کوفته یک کف

بنفشه بابونه نیلوفر برک ترنج یکان کف مه در شش بطل بیدادی آب
 صافی بپزند تا دو بجهر برود و یک بجهر باند و پالایند و ده استار
 از وی بستانند و یک اوقیه و نیم لعاب اسغول و یک اوقیه روغن
 بنفشه ماروغن بکشد و درم آب کامه و دو درم پوره نیم درم
 هندی بدین مطبوخ افکند و نیم گرم کسد و حقه کند **شیاف** در گرم بابونه
 خشک بنفشه خطیستان انجیر تخم گمان عذاب یکان کف پزنیجا
 رحمت و پائزده درم روغن بکشد و یک درم مک هندی و یک درم پوره و دو
 شل و دو و و قیه اب کامه و حقه کند و اگر خواهند که قوی تر بود در
 دو درم تخم حنظل در افکند و یک اوقیه اکین و نیم درم چند پد پتر
 و دو درم ران زیادت کند **شیاف** در قوبل و در دشت و در
 سرین و عرق النساء و همه اوجاع مفاصل را سود دارد تخم گمان حله
 شبت خشک یکان اوقیه مغز تخم معصرد و اوقیه خشک یک اوقیه
 انجیر ده عدد سبوس کند و اوقیه بابونه یک اوقیه و نیم تخم پد پتر
 نیم کوفته یک و قیه تخم الحنظل مقل سکنج تخم سبندان مغز بادام تخم نیم
 بخدر میها برک حله برک کرب یکان دسته کوچک برک سداب دو و قیه
 سه راده هفت رطل آب بپزند تا بدو رطل باز آید و پالایند و برهمنیاد
 گرهشتاد درم ازین مطبوخ یک اوقیه اب کامه و دو درم پوره و یک و

اکین و یک و قیه روغن زیت یا روغن بکشد و نیم قیه روغن بان و یک درم
 نمره کا و ترکیب کسد و بکار دارند **حقنه** در قوبل و در دشت و
 بادها غلیظ را سود دارد حله تخم گمان قنطاریون بابونه خشک خطی
 از هر یک یک اوقیه انجیر ده عدد سبوس کند و دو اوقیه عذاب سبستان
 هر یک سی عدد برک کرب برک جکندر شبت سداب یکان کف سکنج چاو
 مقل هر یک سه درم مغز تخم معصرد یک اوقیه و نیم پزنیجا
 رحمت و یک درم مک هندی و دو درم پوره سوده و نیم درم چند پد پتر
 و یک و قیه آب کامه تخم الحنظل دو دانک مانید یک استار اکین یک استار
 ترکسد و بکار دارند **حقنه** در مقل حله تخم گمان انجیر بستی عذاب
 سبستان بنفشه خطی خشک بابونه اچل الملک شبت سبوس کند یکان کف
 پزند و پالایند و یک اوقیه باند و درمی پوره و درمی مک هندی و
 اوقیه و نیم روغن شیوه ترکیب کسد و بکار دارند **حقنه** در کچک
 شک و سح را که اسهال صفراوی خیرد سود دارد کشک جو و کبج هر دو با
 کرده بپزند و پالایند و بپاشند بروی شیاف سبیدی از بجهر
 سازند مقدار نیم درم سوده و یک زرد خای مرغ بخته و حل کرده به
 روغن کل و حقه کسد بدان **حقنه** در کرد دشت و سردی رحم را سود
 دارد و رطوبتها فرو دارد اشق مقل سکنج هر یک بخدر میها جاوشیر و

جند بید ستر یکدم تخم باد یان تخم کرفس ناخواه سیالیوس چهار در میها
 بابونه خشک شبت یکان کف سه در سه رطل آب بپزند تا یک رطل باقی
 و پالایند و یک و قیه الکین و یک او قیه و نیم روغن کهنجد برافکنند
 بدان حقه کنند نیم گرم **حقه** در ضعیفی کرده را سود دارد و قوت
 بپزند اید خشک بخ استار حکن در حله یکان کف پیه بزکش سر و بز
 خایها بز سه نیم گوفته در دیک کتد و دو رطل شیر تازه و سه رطل آب
 خشک در آن دیک کتد و بپزند و پالایند و سه بار بدین حقه کنند
 نیم گرم کرده **حقه** در سردی کرده و مثانه و رحم را سود دارد و روغن بادام
 تخم روغن حبّه الحصار و غر زیت یکان و قیه روغن کافور و نیم و قیه
 سه بار در ضعف کشکاب بپزند و بدان سه روز پیوسته حقه کنند
حقه در کفر به کد و شهوت جماع بدید آرد و قوت آن زیاده کند
 روغن زان و روغن بامیه و روغن سوسن یکان او قیه روغن سر و پاچه
 بره دو و قیه روغن حبّه الحصار و غر تخم ترب هر یک و قیه سه بار
 بسبب بکیرند سو ریحان ده درم قنطاریون هفت درم سه را در یک مز و نیم
 آب بپزند تا بماند بماند و پالایند و چهار درم ازین مطبوخ بپایانند
 و حقه کنند سه روز پیوسته **حقه** در کل سرخ چهار درم صغیر یکدم
 انیون و زعفران نیم در میها سه را بگویند و بپزند و آب عصا الراعی

ر آب بر ل خرنه و یک در ده خای مرغ بروغن کل حل کرده برافکنند
 و بدان حقه کنند **حقه** در کفر روح امعا را سود دارد و خون
 آمدن باز دارد کشت جو لرخ پیه کرده بزخ استار یها سه را بپزند و
 پالایند و چهار درم از وی بستانند بر سبیده از زیز و نشاشده و آ
 و کلناریکان درم و نیم زعفران و شفاف ایض یکان درم زرد مرغ بخته
 و بروغن کل حل کرده یک عدد سه با این مطبوخ بپایانند و حقه کنند
حقه در لرج و اسهال صفراوی را سود دارد آب بر ل خرنه آب لیان
 الحلاب عصا الراعی یکان او قیه و نیم و یک سبیده خای مرغ خام زرد
 و بروغن کل حل کرده و یک درم قنطاریون سوخته و نیم درم اقایا و چهار
 درم لاجون و دو دانگ سبیده از زیز و درمی کهربا و درمی بسد و نیم درم
 کل مختوم ترکیب کنند و بدان حقه کنند **صنت** شفاف که قوی بکشد
 اشوبیل سکنج جاوشیر یک هندی تخم حنظل بوره سقونیاج النیل
 بر استار است صمغها را آب سداب حل کنند و جت النیل و دار و دار
 خشک بگویند و بپزند و بدان برشند **شیاف** در کود کازا و
 ضعف باشند که طبع خشک باشند نرم کنند و بکشاید نوره شکر نک هندی
 برابر بگویند نرم و در باره جینی بگویند و برشند **شاف** بقیشه قوی
 بکشاید و در پمار یهای گرم سود دارد بقیشه رحمن بخدر میها تربد شویا

نوره سه درم پها نك هندی دو درم رحمن را با تش نرم كند و ماسد
 بادار و هاشك كوفته و پخته با رحس سرشند **شاف** زخیر
 كندر صمغ دم لاخون زعفران انیون میعه خشك برابر هه بکوبند
 و سار **شاف** زخیر زعفران كندر حضرت تر از هر يك يك خرو
 دو جذومه بسایند و برشند **شاف** قونج نوره درم تخم
 نخ درم **شاف** در كبرخ سه بسایند و شافها كند و اگر ازین شاف مقدار
 يك درم بكار برند سود دارد شكر سرخ ده درم مقدار دو درم نوره و خطی
 درم پها زهره كا و يك درم تخم حنظل ستونیا يكان درم هه برشند چنانك
 رعیت **شاف** درد بشت را از سردی بود سكبنج جاوشیر مقل
 زنجیل سوربخان شقاقل تخم حنظل تخم كرفس انیسون تخم بادیان نك
 هندی عثروت چند پید ستر زرباد قسط میعه ماهی زهره بر ك
 سداب برابر برشند و شیاف كند **شیاف** كه درد بشت بلغی را سود
 سكبنج مقل نارجیل جلا هنك كوفته و روغن او كوفته هفت درم پها
 بوره نظرون بخدر پها صابون سه درم خرما انجیر از هر يك ده
 سه برشند چنانك رعیت و ساف كند اساجیل آهنگ را سخت بیاید
 گرفت نك و در میان كا عدد دو تو كردن و سنلی گران بر او نهادن تا
 كا عدد جرب شود و سه بار خیر كند روغن او سده شود **صفت** حوی

حیض فرود آرد و در كبت آورده اند آن حول از موده اند بر كسانی كه
 هفت سال بود كه حیض ایشان بسته بود كشاده شد مریودنه
 گو می چهار درم پها اجملا هشت درم سداب خشك ده درم مویزدان
 پیرون كرده پست درم هه بکوبند و بزهره كا و برشند و بكار
صفت حوی در كرم از بجد این كار انیسون بودنه قرد مانا ناخواه
 زراوند برابر هه بکوبند و بروغن نار دین برشند و پشم پاره بدان
 برشند و بكار دارند **صفت** شاف در كوكو دك مرده را پیرون آورد
 و كسی را كه زادن دشوار بود سود دارد مرجا و شیر خربق
 بزهره كا و برشند و شیاف كند **صفت** شیاف در كزنی را كه
 بسبب تری و سردی لذت فرزند حاصل نمیشود سود دارد میعه
 چند سد ستر یا زرد جاوشیر حب البلسان حب البان قسط سنبل مقل
 صمغها بشراب كهن برشند و دار و هاشك بکوبند و پسزدند و بدان
 و شیاف كند چند شب پوسته بكار دارند و پیش از مباشرت بمهار سا
 بكار داشته باشند ساج هندی حماما شك عنبر زعفران آفاقیا
 سگ مازو سعد كندر نقط سیاه غالیه هه درین باب سود باشد
صفت حوی كه افراط حیض باز دارد سرمه كلنار بوره زهر گران
 برابر بکوبند و پسزدند چون سرمه كلنار و پوره زهر گران را بصبار

مورد ترکشد و سیم پاره بدان آلوده کنند و بردارند **صفت دارو**
هم از بجز این کار سوزم کلنار مار و اقا قیاس شب یانی بر ابرو ده بسایندیم
و بجز این یک مورد ترکشد و بسرشد و بکا دارند و بحق بر نه رویت طلکشد
داد در مادر کردن او نه ان مکائل **ست و هم**

یک وزن بکتاب وزن دویت و پنجاه و هفت درهم و سبع درهم بود و بوزن
نهر صد و هشتاد مثقال بود و بر طلا بغداد دو در طلا و با ستار چهار استار و
پست و چهار و قیته و یک رطل بغداد دو اذنه و قیته باشد پست است
باشد نود مثقال باشد صد و پست و هشت درهم و چهار ربع یکدرم بود
روی پست او قیته بوزن انطا لیتی و مصری شازده او قیته بود و یک
او قیته بسنگ سیم ده درهم و پنج ربع یکدرم و بوزن نهر هفتاد مثقال و نیم
بود یک ستار بوزن سیم شش درهم بود و بعضی گویند یک ستار شش درهم
دو دانگ است و تخمیناً است شش درهم و سه ربع یکدرم است انطا
دو و قیته است استاد ابو الفرج هند و اندر مفتاح الطب میگوید ^{النظر}
هفت درهم است و نزدیک بعضی دو ستار است الهامین پست و پنج ستار
دورق دو قسط است قسط چهار رطل است و بعضی گفته اند قسط
او قیته است و گفته او قیته دو اذنه درهم باشد قسط الیکین اهل ان
یک رطل است و نزدیک بعضی یک رطل و نیم است دورق انطا لیتی هشت ^{است}

و سه ربع یکدرم ص

شش قسط روی است قفیز پست و پنج من بزرگ و این هشت ملوک بزرگ
و پست و چهار یکله باشد و یکله سصد درهم و تسری بود ابو قی غ رطل است
قو لوطی نه او قیته است سکر بزرگ راصدقه یزید گویند نه او قیته
سکوره مطلق شش استار و چهار دانگ است چهار یک یک استار سکوره
کوچک سه او قیته است جر مطلق پست و چهار قسط است
بسطیس جر کوچک است چهار قسط است قسط رصده و پست رطل است
بار طال اهریک دو اذنه و قیته است طولون نه او قیته است همچون
فواط لیتی قو طیل هفتاد و دو مثقال است الکوز شش قسط است
اللوث سه رطل است در حیحی یک مثقال است نزدیک بعضی طیبیان یکدرم
صدقه یکدرم است و نزدیک بعضی یک مثقال است النواة النواة دودانگ
نهر عرما دانگ و نیم است ماد و دانگ ساو با یک عرما و نیم است حلا
الکبیر سه مثقال است حاما الصغیر دو مثقال است ملعقة از مجو
الکین چهار مثقال است و از دار و یک مثقال است حروب ساسه یک
قیراط است و قیراط چهار جواست الباقلة الونانیه پست و چهار
جواست الباقلة المصریه چهار و هشت جواست الترمسة دو قیراط
لجوزة المطلقه نه در حیحی است و نزدیک بعضی چهار مثقال است
لجوزة الملیة در حیحی است بولس دانگ است بوزن نهر تسر ماو هم وزن است

و هم همانه بوزن هشت قیراط است و نه پمانه اشترده درم است سطور
 اللرسه و قیه است و سطون الصغیر شش درجی است گزمنه
 درم ثوس الطیوس می گویند دانکی و نیم است یاد و دانگ
ماد **در نقشه نام داروهای مشکل** **سیام**
 افاقیا هو عصاره القراط انیسون هو بزر الراز باخ الروحی ال
 بصل الفار است پیاز دشتی پیاز موثر گویند و آن نام بجران گویند
 گوشت را بکشد اصطرک نوعیست از میعه و گفته اند صمغ زیتونست
 عالوجی جو پست خوش بوی بوست او همچون منقسی است و در عطرها
 افتد ازاد درخت درختیست بکرکان زهره زمین گویند بشهری
 درخت هلیله گویند از ساح سوپن آسمان گوشت ابو حسا
 بنی است بعضی مردمان آنرا احباب گویند و بتازی حس الحار گویند
 آرند و برند و رویت همچون ساز شکافته از جانب سیستان
 بر آرند بواسیر ابدان علاج کند او سد نوعیست از نیلوفر هندیست
 اصابع هر مسرانی است همچون دست مردم و گفته اند شکوه سور
 اسفوردیون سیر دشتی است امرو سا فار بقون داری روی رو
 بطوسا کسنه لعاسون روغن ترب است ارکا بکا خانه غلبه پست
 افلاطون مقل است ابرون حی العالم است اسطعلین کنز است المون

۲۲۶
 ساسه است اسفوردیون خبث الحدید است ارامصلی است افان
 شع گوشت است اسامیو بوج است الملب سعد هندیست بر حاسف
 قیسوم است بلوس بعضی گفته اند زری است در جله ساری است
 گنجورند بر کس همچون برل کذبات و رنگ شکوه او همچون بعضی
 بلخیا رهندوی هراخ رخانی است طار کا حرات طوطا می گویند
 بوستان افروز است بططاط عصا الراعی است البطم حبه الحضر
 بالکنی خشک است لوطا منیر مایه است سولون بزر قطونا
 سه شاهتره است ملون سادج هندی است حسن نوعی سنگ است
 دعت درخت عارست دیودار درختیست از جنس ابله گفته اند درخت
 صنوبر هندیست دو قوتخ کوز دشتی است دار شیسعان اسفند
 گودت راهی گفته اند درخت غارست داونه حب الفار داسلی
 حب الفار است هیل و هالا خیر بو است و گفته اند ار حشان خیر
 هست دهان جو پست هندی هو وسطدن عصاره حبیه النسر
 انکودست و دغ صدف است حب العقد تمخ انکت حاطوس سادج
 است حجر اللم است طبو ساخر بق است سون نمسا است سوجی نو
 بنطی است کافیطوس گفته اند برل درخت بارزدت لنبی میعه العبد
 بربری جیزیت همچون سورچان از نواحی افریقیه آرند مغره

سرخست سراج الطرب بتی است مانند روفاسا لوسا بکدان
 رومیست سمور سون کوفس دشتی است سفلو و مدرون بخ کبری
 و گفته دارومیست لاطبع بان تردیکست بطبع کبر روی عرطساخو
 مریمیت عسر درختی اعدابی از جمله سوغات است فوناستت مجون
 کوفس برنر لایخ آن فوست در ولایت و شهر من آنرا زوله گویند و ملر هرج
 درخت حضض معلا سومین مجور مریمیت بار عرطسا صغ سحره الشو
 فرنیون است قابل الکلب خربق است قابل الذنب اذ ریونست قابل اسه
 درخت بنک است لبتاری البخ کونید فوه عن کوفس است فو ص الحیره
 مونی حیوانی محوری مجون حیوان چند پید ستر ملک ماسر هلیو
 سه مارند دست و صم فرس عره خر نوب است قطف مریمیت و مل
 لمر ادتی است مجون بنات لعله الثمانه سحر حسر الحار است سحر
 مریم مجور مریمیت سلاحه برل بر لوی کسن است لهنکام هم بر سنگ
 گرد باشد و سنگ از آن سیاه و جرب شده برسی اسواست بل بند کاست خشر مریمیت
 دار و خولخاست حسه اوراق مطاملون است دنا ویده و فوالا کورم
داد در ابدال داروها
 سی و یلم
 افسنر بدلان حوله است کوسح ارمی و از جهت تقویت معده بدلان
 اسارون مانع وزن آن هلیله بدلا سقیل و مثلث آن و ج و ثلث

حمامات بدلا شنه مثلان قردماناست اثر بدلان سرب سوخته است
 بدلانیون سه بار وزن آن تخم بنک است که بتازی بر سر البغ است و دو
 وزن آن تخم لعابدل احدان بخ اشتر غار است کرثک وزن آن انگرد خوش
 بدلان افیلخر نوب است جوشانیده و خشک بدلان اسارون در معجونه
 نیمه آن خولخاست بدلان مثلان فوه است و نیمه وزن آن سلیمه
 دیک وزن آن بسا سه بدلان با بوج از جهت صداع قیصوم است بدل
 باد آورد در علاج تب شایره است بدلان پهن مثلان نو دریمیت و نیمه آن
 لسان العصاره بدلان در بخ وزن آن بند قست و باربع وزن آن روغ
 بلسان و ثلث وزن آن فقط سبید باد در بخبویه را بدل در شاد کردن
 مثل آن ابریشم است و ثلث وزن آن پوست تریخ بدلان پرسیا و شاز ارجه
 پرسیا و ثلثان مثلان بنفشه است یا نیمه آن رب السوس سفاج بدلان از جهت
 نفس بخانکه کشته شد بدلان بزر بزر برنر القطر است بوزیدان و جرو بجهن سبید
 جونه بوا بدلان آن کخند و نیمه مشک است چند پید استر بدلان مثلان و جیت
 یا نیمه آن ببل بعضو گفته اند دو بار مثلان و ج بدلان جوا و شیر انجیر است
 و اشود و تردیکست بدلان خطا یا یکبار و نیم مثلان اسارونست و نیمه وزن
 آن بخ پوست لبر بعضو گفته اند بدلان خطا یا باری پت و بعضو گفته اند
 دو بار مثلان زراوند مدحرج است بدلان جندار جنت بلوط است لراماع

رمان جعه بدل آن جهت کرمان دراز و از جهت رارط مثل آن بوبت ان حبه
 انار تر است و چهار یک وزن آن بوست سلجقه حد و اربدل آن در نیاو
 سه بار مثل آن زرباد بلد اچند و برابر بوست سلجقه کرد و برابر اربل
 بدل درونخ مثل آن زربادات کرد و ثلث قرضل بدل دار شیسعان د و ثلث
 آن رهر سو است و از جهت متفت عصبها مثل آن اسارونست و نیمه
 وزن آن درونخ دم الاخوبن بدل آن گول است بدل هیل مثل آن ادخ
 کر مثل آن بکله حال بدل آن کبابه است و بدل کبابه هلا بدل و ج از جهت متفت حکر
 و شکستن بادها مثل آن زیره است مالک وزن آن دیوند چنی سسان بدل آن
 بنفشه است عصاره غاف بدل آن برک غاف است سه بار مثل آن و نیمه
 درختانرا بدل آن باشد و بار مثل و بدل برک درختان هم سک وزن آن
 باشد سه مار برک غفر ماز و جفت بلوط کز ماز و حب الاس و ط انار بو
 هیلله ده نزدیک اند بیکد گر عاقرقردا بدل آن از جهت حلوکبابه است و از
 معده راسن است و از جهت غرغره پنج طرحون پاری است و از جهت جگر دان
 بدل فلفلویه هم دار بلبلست بدل فریون چند پد است بدل فلفل ابض نیمه جز و بریل
 و نیمه جز و فلفل سیاه بدل صبر د و بار مثل آن حضض است و از جهت معده
 قردمانا بدل انار اسبندست کز ادخر قسط بدل آن نیمه وزن آن عاقرقردا
 بدل قرضل سبک است بدل آن سه وزن آن فلفل شک است کز ساج هندی کز

۳۴

طالسفر و بکن بدل آن نیم وزن خا و لجان کذر و نیم جز و کوز تر صواب بود
 بدل قافله نیم جز و کبابه است قشور الکذر بدل آن دو بار مثل آن کذر است
 بدل شاهتره در تبهای گرم نیم وزن آن ساء ملیست و عصیر شاهتره برک هیلله
 زردست بدل شطرح فوه است کربخ کز مثل هندی زرباد طویل است مثل هندی
 کونید طویل بدل مدحرج است و مدحرج بدل طویل و بدل هر دور اسن ثوم بری
 بدل آن بکاره نیم سیر است که انرا الثوم الذکر کونید اندر میان سیران بنا
 اگر نیابد عنصل الوچل بدل آنست بدل خربق سیاه نیم وزن آن مازر یون است و ثلثی
 وزن غاریقون از ماسویم کوید بدل آن کذر است خا و لجان بدل آن
 قرضل است و گفته اند نیم جز و قرضل و نیم جز و قرفه است خرد بدل آن نیم بند
 سرخ است دو وزن آن گفته شلخ بدل آنست بدل غار برک نام است بدل غایق
 و بدل آن اسارون است و نیمه وزن آن انستیز غاریقون بدل آن مثلش تربد است
 و مثل آن صبر انایوفی الصابرون اجرد هم بغیر حساب
 تمام شد فرا باین ذخیر خوارزمشاهی بتوفیق لطف الهی در دهم ماه
 جمادی الاقل بتاریخ هضد و هفت از هجرة حضرة محمد
 الله علیه و سلم کاتب این کتاب افقر الفقرا و اصغر الغریبا
 شیخ محمد بن شیخ محمود بن شیخ علی بن شیخ زین
 شیخ حسن البخاری عفر الله له امین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پس از آنکه کتاب ذخیره خوارزمشاهی ختم کرده شد و سبب خالی گذاشتن
این کتاب از کتاب ادویه مفرده و از قرا بادین یاد کرده آمد و عذر آن
خواستند همیشه افتاد و عذر خالی گذاشتن کتاب ادویه
مفرده آنست که ما راهیت و صفت همه داروهای بنائی و معدنی
معلوم نیست و هیچ کس از مقدار و متاخران آنرا بیان شافی نکرده اند
و بدایع ضمان کرده اند از یاد کردن ماهیت و صفت نبات و معدن و دارو
و فائز کرده اند و آنچه ایشان نکرده اند تمام کردن آن ممکن نشد از بهر آنکه
معرفت آن بقوت علم و بقیاس بدست نتوان آورد و جز بمشاهده و
توان دانست و بروز کار جوایز بنده را فراغت آن نبود که سیاه
کردی و بناها و معدنها طلب کردی و داروهارا بدیدی و بیازمودی
و هر یک را بحقیقت بشناختی انما داروهای حیوانی را خلافاست
از بهر آنکه حیوانات را می توان دانست و منافع آن معلومست و بیشتر
از موده است بدین تمای کتاب را این گفتار اند منافع اعضا حیوانی
جمع کرده شد و چون غرض از جمع این گفتار تمای کتاب بود تا مآل

قرا بادینی بترتیب خوب ترجیع کرده شود و چون عذر خالی
گذاشتن این کتاب از ادویه مفرده این بود که یاد کرده آمد و عذر
اند قرا بادین این کتاب داروهای در علاج هر اندای بکار آید نام
این دارو شمرده آید و در آخر هر بابی طبع و مقدار هر دارو یاد کرده آید
تا مستدی را فایده قرا بادین بیشتر باشد و بر منفعت هر مجونی واقفتر
شود و بداند که هر داروی اندک مجونی از بهر جده کار کرده اند و اگر
حاجت آید ترتیب کند اندک ترتیب آن بصیر بود و آنچه ماهیت نبات و
معدن داروهای یاد کرده نیاید طبع آن و اثر منفعتها گفته اند صاحب
بدی سبب قرا بادین این کتاب دو مقاله است مقاله اول در یاد کردن
داروهای مفرد برین ترتیب که یاد کرده آمد و مقاله دوم در یاد کردن
انواع داروها مرتب و این گفتار و این قرا بادین را تمهید کتاب
ذخیره نام کرده شد و الله سبحانه هو الموفق والمعين
گفتار اند منافع اعضا حیوانات بترتیب حروف الفی حرفا لاف انسان
آب دهان مردم ناشت از دم و مار را و لرم را بشد آب مردم محروم
خشت مزاج در چشم خد او ندید افسوس دارد شوخ دندان
مردم ناشت بر قویا لود کان مالند یرد قویا پیاری بر یون باشد
دندان مردم بلو بند یا بسوزند و بسایند و بر کنیدی انفی کسد پوددا

شیر مردم خداوند سلا سود دارد و سوزن شمع را بنشانند و ادرار
 بول آرد شیر مردم با موم و روغن زیت بر پای کنند در دققر بنشانند
 و خداوند فرجه رحم را بطول گردن بشیر مردم سود دارد بجات
 مردم خشک گردد بر کزیدگی مردم کسد سود دارد خال تر موی مردم
 روغن گل و طلی کند آما سها و ریشها و جراحها را سود دارد اگر
 خال تر موی مردم با سر له بر کلب الکب کسد سود دارد بول مردم کز خوار
 و قوبار سود دارد و سبوسه را له در میان موی باشد پیرد خاصه بول
 لود کان له بوقت بلوغ نزدیک باشد و اگر بول مردم با بکین اندر دیک
 مسین پزند سبیده از چشم پیرد و طفره را پیرد بول مردم مقدار یک لیوان
 با ماء العسل اگر با تخم آب خداوند پیرد قانرا سود دارد کفک بول مردم که از
 زمین برخیزد بر ثول و طلی کسد سود دارد ثول و لرا بشهر من کند مه گویند
 و جند اسان از نخ گویند موی مردم بر قوی با طلی کسد سود دارد خون حیض
 بر دققر طلی کسد سود دارد و در دققر بنشانند و موی مردم در دققر بنشانند
 اگر از خون حیض مولا کسد آبستنی باز دارد **اسد** پیرد
 طلی کسد باه را قوت کند و نفوط بدید آرد **ارنب** خون خرگوش کفک
 پیرد خاکستر روی دا الثعلب را سود دارد شکم و احشاء او بجله هم چنان
 بر تابد بریان کند و بسایند و بار و غن طلی کسد موی بر آرد مغر سها

و بار و غن گل و لرا با مسله در برین دندانها لود کان مالند منکام دندان بر آمدن
 با ساینه بر آید مغر او بریان گردد و عشه را له از سر سها افتد سود دارد
 پیر مایه اولرم و خشکست بعد را بنگ باشد یکن خون را له در معده فسر
 بتر و شیر له در معده بسته باشد و پیر شسته بگذارد و تحیل کند و سها
 لهن باز دارد و خداوند پیرد روده ها را سود دارد و اگر زنی از سر سها
 از پیر مایه خرگوش را بایر آن طحول کند بر آبستنی یاری دهد و اگر از
 سها لهن بخورد آبستنی باز دارد خاصه اگر سها با مداد با سر له بخورد
 و اختناق رحم را سود دارد پیر مایه اسب را در اختناق رحم خایق
 تا مریست و عه پیر مایه پاد نر سها لرا است و پیر مایه بزرغاله و آمون
 و پیر مایه اشتر حد ینگ باشد اندر برین باب شربت از وی سه او بول
 و آن نه قراط باشد پیر مایه خرگوش له تانر باشد با شراب مار گزند بر سوم
 دارد خون خرگوش بر بیان گردد با شراب بدهند با د نر سها لرا پیرد خرگوش
 با داروهای رو یا نده بر جراحات له خون با نرخی ایستد بر نهند
 بر جراحات را بکیرد طلیخ او خداوند و جاع مفصل را بجای طلیخ
 و روبا باشد سر کین خرگوش بر ثالیل دود کند سود دارد **ارنب البحر**
 جانوری است با صدق لهن و سبخی نرند و اندر اندامها و اجزاء
 بود همچون برل اشنان خون او بگری طلی کسد کفک و بحق را پیرد خال تر

اندر داء الثعلب موی بر آرد خاصه اگر بایه خر سطلی کنند گر بایه مار اگر او را
 ناسوخته ضاماد کنند موی را باطل کند صدف او بسایند چشم را جلاد دهد اگر
 او را بخورند از جمله زهرهای قاتل است ششمار سن کند **ابن عرس**
 این حیوان را بسیار می رسد و گوشت او را بر آرد و گوشت او بر گزند و گوشتی بخند
 در حال درد بستاند و بر پای مقرر ضاماد کنند سود دارد را سورا بسوزند
 و خالستر او با موم و روغن سوسن بپوشند و گند و بر خنای روغن
 و مسامیر سطلی کنند سود دارد گوشت او بر آرد و گوشت او بر آرد و گوشت او بر آرد
 را بدهند سود دارد گوشت او بپزند و مصروع را با شراب بدهند سود دارد
 طبع او و گوشت او ضامادی و طولی نیست بر گزند و گوشتی جانوران زیان کار بخند
 سود دارد در خانه داشتن خانه را از جانوران زیان کار پال دارد **افعی**
 شورهایی افعی بجز و را سود دارد روغن زیت که افعی در وی چخته باشد مایل
 سود دارد جالینوس گوید که رهنها بسیار بگردن افعی بر چند و کلوی او بدان
 بپاشند آن رهنها را بگردن کشی که او را خنق باشد یا ملازه او اما سیده
 بر چید سود دارد گوشتی بر کزیده که افعی ضاماد کنند سود دارد و در آید
حرف الباء البقر الاهلی والوحشی سباج گوشت کاوا اهلی و قرص اوله
 بالشت بر خشت و اندی زعفران کنند مادتها را که بعده و روده می آید باز دارد
 و بدین منفعت خداوند اسماء صغیر او را سود دارد بطون کاوا اهلی بر آرد چخته

خداوند یزقنا سود دارد و غ کاو مردم صغیر او را سود دارد و فربه کند و اسهال
 باز دارد زهره کاوا اهلی اندر داء و هاله موی را نگاه دارد در افتد سود دارد
 زهره کاو و وحشی و پیه خر سر در داء و هاله داء الثعلب در افتد چنانکه
 اندر جایگاهش یاد گرده آید زهره کاو در خانه موی ریزند موی را بگریزند
 زهره کاو اهلی سنی یا بند آنرا کاو زهره گویند گوشت او را از جهت ریح الاغ
 و باد گوشت او را مقدار نیم دانگ یا دانگی بدهند تب آورد و بجمارت تب آن علت
 نایل شود سر لیس کاوا اهلی اندر ضاماد سر و استسقا در افتد چنانکه در جایگاه
 یاد گرده آید سر لیس کاوا اهلی با عنباب بر سر نهادن یعنی یک شب نهادن و یک شب
 سبوسه را بر د مقرر ساق کاوا اندر ضامادهای اما سها صلب در افتد اسهال
 گوشت سوخته و سبید کشته با لیس بپوشند و بر کزیده که سگ و گربه و مردم
 کنند سود دارد خون کاو بر آرد و بتازی الثور گویند بگری بر اما سر صلب بخند
 سود دارد چرم موزة طهر سوخته بسایند بر سودی و ریش انگشتان که از
 موزة افتاده باشد ذر و ر کنند سود دارد سر و کاوا اهلی بسوزند و با سر که
 بر وضع سطلی کنند رنگ آن م رنگ جای دیگر شود پیه او سطلی کنند حشرات را
 باز دارد و اندر ضاماد اما سها صلب و ضاماد تشنج سخت سود مند باشد سر و
 و حیث سوخته و سبید شده دندانها بسبید کند و گوشت بز دندانها
 کند و در د بستاند و اگر در چشم کشند مادتها را از چشم باز دارد لیکن آخ در چشم

مغسول باید و مغسول خداوند علت دو سطر ناراسود دارد و کسی را که خون
از کلو بر آید سرفه را سود دارد و اندر مرغ ریشهای بدکار آید قضیب کاوی
بریان ژده لسی را که سارگزیده باشد سود دارد و قوت باه زیادت کند قضیب
کا و جوانه خشک کند و یونیدیم دینار سنک بر زده خم مرغ پیرشت بدهند
قوة باه زیاد کند پیرمایه گا و وحشی با شراب بیامیزند مارگزیده را بدهند
سود دارد **بط** پیه بط و پیه مرغان آبی اندر علاج تسخ و علاج امیاهما
صلب بکار آید و در درم و آمار آنرا سود دارد و درد گوش بشاند و طایفه
لب و مروی را سود دارد گوشت بط تر از همه گوشت مرغان اهلیست
بعضی طبیبان گفته اند گوشت او مردم سرد مزاج را و گرم مزاج را تب آورده پیه
بستر از پیه دیگر مرغاست رنگ رو بر او روشن کند و او را صاف کند
آنرا با پیه مرغ خانگی و بامرد اسنک برشند و طلی کنند نشان زخمها را ببرد و الله
شیانها را از طب رقت باه سازند بکار آید گوشت او دیر تواند آنرا که بلوارد
غذای تمام دهد و قوت باه و منی زیاد کند گوشت اب بط باشک و خم کز قوت باه را
زیاده کند سرئین بط با ذرا بخی و مرغ و غزنیت بسایند و با غسل بلاد را بیاورند
و بر آتش خند تا مردم شود خراج عسر را ببرد اندران خانه که بط بسید مرغ
ای سید باشد جانوران زیان کار بگزیند و بط عده جانوران زیان کار بگزیند
پاره سرئین باز بجای سرئین بط باشد اندر مرغ که یاد کرده اند مرغ باز اندر

۴۴
مرات بکار آید **حرف الناء تلاح** این جانور لیت اندر نیل مصر باشد
نریان کاری صعبست پیه او و گوشت او برگزیده می او ضما د کنند درد بنشاند
او سید و جشم را ببرد **حرف الناء ثعلب** رو باه تحلیل کشته است بوشین
او گرم کشته تر از دیگر بوشینهاست بوشیدن آن مرطوب را سود دارد و طوت
را تحلیل کند طبع او و طول کردن و اندران نشستن خداوند و جمع المفاصل را
سود دارد رو باه گشته تر ناکشته اندر روغن زیت بجهان بزند تا محض
شود آن روغن سود مند تر از طبع باشد از انرم گرم کند و بد و اندر نشیند لب
از آنکه استغرا عنها ژده باشد ماده را از مفاصل تحلیل کند پیه رو باه اندر گوش
چکاند درد گوش بشاند شش او خشک کند خداوند ضیق النفس را سود دارد
شربت یکدم ناد و درم باشد تر پاید شش و جگر او خشک ژده مقدار درم
خداوند در درون را سود دارد رو باه نرنده در آب بپزند بی هیچ حواج
تا محض شود و گوشت او بپشاند آن آب بکوفد و برینند جدام را ببرد
حرف الجیم جمل گوشت اشتر گرم کشته است گوشتان او دود کند بوا
را سود دارد از شیر محمد جانوران نیم بود که در بعضی مردمان وضع بدید آید
مگر از شیر شتر و از همه پیر شده توله کند مگر از شیر اشتر که خداوند اما بر
و آمار سپهر را سود دارد و خداوند استقامت را سود دارد خاصه اگر شتر
اعرابی بود و شیر با بول او دهند و لیکن با روغن پید انجیر دهند صلابت

پیر شیرا شتر اعرابی حیض بکشد و خد او ند بواسیر را سود دارد پنهان مایه
 اشتر خشک کت مقدار یک تخم خود در آب حل کند و بخورند پیش از وقت
 جماع بد و از ده ساعت قوی عظیم دهد اندران کار و اگر بجه دارد باین
 غسل کند قصبه دینا لا شتر مست بسوزند و خاکستر آن بشراب طین بسوزند
 و بر قصب و مقعده طلی کشند قوی عظیم دهد شتر کباب کشد و برای
 از موزه سود باشد و بر شتر کشند و آما سر کرده بر خند آما سر اید و در نشاند
 و حه آما سها دیگ را سود دارد مویرا یبول شتر اعرابی شستن بسوپه را
 یرد اندر ادویه مفرد قانن بملوید دماغ اشتر خشک گرد مصروع را باخل
 الحریده هند سود دارد **جراد** از انواع تلج بختی است که از او کرد آفت
 و پرند نیست و فربه باید که باشد و از ده عدد از آن بکیند و سر و اطراف
 بکشد و آخر با اندیکه برک مویر خشک بخورند خد او ند استسقا را سود دارد
 او را بر پان کرد و خوردن تقطیر البول را و کزدم کزیده را سود دارد او را دو
 کشند خد او ند عسر البول و خد او ند بواسیر را سود دارد و از خد او ند
 عسر البول زن باشد منقعت و بر ازود تر پدید آید **حرف الحاء حمار الاهلی**
 گوشت خرا اهل و جل او بسوزند و بروغن زیت بسایند و بوطایده کشند
 دست و پای و روی که از سر ماطر قیده باشد طلی کشد سود دارد و جذام را
 گوشت خرا اهل پزند و خد او ند که از آن در شور با آن نشاند سود دارد نیم او

و سوخته و سوده بخورند سود دارد از سر او انگشتی سازند مصروع را **۲۴۴**
 سود دارد که در انگشت کند و بخاصیت سود دارد پیله خرا اهل شیان کشد
 بیه را قوت کشد کد شیر خرا اهل سرفه را و سل را و دق را سود دارد بشیر او
 مضنه کشد دندانها و گوشت بن دندانها راحت کند پیله خرا و حشی طلی کشد کلف
 یرد و بار و مرقط طلی کشد درد پشت و درد کرده را که اند باد غلیظ باشد
 سود دارد شیر خرا و حشی خشک کرده و در هم باشد که با سنگین خد او ند درد
 سیر را سود دارد خون خرا اهل بر پشانی طلی کشد ریه اف که از حجاب دماغ
 اید باز دارد گفته اند خایه خرا و حشی بیه را قوت دهد که از آن پی بونی بخورند
 اید پی بونی را یبول خرا اهل بشوید سود دارد و این بهترین علاجیست برای خرا
 که تر باشد بفشارند و تری آن بر پشانی طلی کشد و پیله اند چکاند خون اید
 از پیله باز دارد و اول خرا و حشی سنگ مثانه را یریزاند **حمام** گوشت بوتر بجه
 که هفت روز بخاسته باشد کرم تر باشد بدین غلیظ باشد و آج بر خاسته باشد و فربه
 انده سبک تر و خایه بوتر نرم دهو منال باشد خون بوتر بگری بر سر و پیشانی
 جکاند رعا ف را که از حجاب دماغ باشد باز دارد زیر باله بوتر تر کشند و آن
 خون چشم اند چکاند طرفه را ببرد اگر از پره های تان که در زیر باله او باشد
 بی بکشد و آن خون که در قصبه او باشد در چشم چکاند م این منفعت کند در
 اختیاری آید که سر کین کبوتر بام سنگ آن شکر طبر زد در آب سرد بخورند که در

و شانه را از سنگ و انر ماده آن پال کند و گوشت را بپزند و دهند و بالغ را یکدم و
لغت اند علف این گاو ترخم گمان باید و بعضی گفته اند سرکین کبوتر و بیل و ننگ
را سارا است هر روز یکدم با طبع مشک طراشید باید داد سرکین کبوتر اندر هر چهار
پزانده بکار آید خراجها را بپزند و سوراخ کند و اندر ضامدها استسقا بکار آید
سرکین کبوتر اندر خرمن گمان کنند و بسوزند و با روغن کل یا میزند و پشمارا
حرارت کمتر بود خشک کند گفته اند اگر پره های بالا کبوتر دشتی با صند آن
ننگ سازی بر آبج گویند یا میزند و بسوزند و اندر خنجر کند بدان مقدار که
ننگ کند و نان پزند آن نان را خد او اند خنجر بخورد خنجر بر نیست شود و اگر
سوده بریان کنند چینی تنق کند خون کبوتر دشتی و اهل ریح احتیاء سر کنند اما سر
نگیرد اگر چه جراحت با سخوان رسیده باشد **حیه** انر مار گوشت بکار آید
و پوست و این مار بزرگ باشد جزا فی خاصه ماری که آنرا اسود ساع گویند
و انقی اندر تنق قرون انر مه باشد طبع مار که سرد بنال او جدا گردد باشد سود
باشد و گوشت مار ماده بهتر بود و گوشت مار نر بر خاصیت گوشت مار است
الگسی بخورد و در تن او ضل باشد آن فضل را بر پوست آرد و بدین سبب
شیر اندر اندامها بدید آید و اندر کتب می آرند که گوشت مار خورده بود بر کون
او خراجی بزند بدید آمد بشکافتند شش بسیار یافتند و روی طبع او گوشت
او قوتها را مدد کند حاشا را نیز کند و جوانی بر مردم نگاه دارد خداوند

۲۴۵ و خنجر را و خداوند در د عصبها را که انر سردی بود سود دارد طبع
او طی گردن بر جذام سود دارد پوست او اندر شراب میوشانند و بدان سر
مضنه کند خداوند در دندانها سود دارد بعضی لغت اند که مار سنگ
شانه را بریزند و جالینوس این را نندست **حربا** جانوری است از جنس
گر با سه بزرگ پوسته روی با قشای دارد لغت اند خون بر جای کاموی
انچشم بر کنده باشد طی کنند مویر اینست کند **حزرون** جانوریت با صدف مانده
خون را سرد کند و او را بسوزند اندر در اوها چشم بکار آید **حرف الحار**
خر جانوری معروفست خایه او را چند پید ستر گویند بهترین آن باشد که
خایه اندر یک پوست پید باشد و انخ بدین صفت نباشد معشوش باشد و غش
انر جا و شیر و صغ کنند و لحق چند پید ستر بدان یا میزند و بخون بشند
و اندر شانه کتد و خشک کنند گرمست با خر درجه سیم و با خر درجه
چهارم و خشکست بد درجه دوم هر اندای را که بدان طلی کنند گرم کند با دها
بشکند خداوند در عشه و نالج و تشیع طوبی را و خداوند نیانرا سود
و خداوند سیات را که بابت بود با سر که و روغن بویا کند و طی کند سود
و خداوند لیث غسر را با سر که بدهند سود دارد و خداوند سیات را با بکین
و بیل دهند در در سر که انر باد و انر سردی بود یعی و ضاد آن نرا شود
عس انر وی با روغن ناردین بوش اندر جکانند در د گوشت که انر باد بود

نرایی شود بوی و آمارش اگر ماده غلیظ باشد پیرد خداوند فواوق استلایی
 و خداوند بعضی را هم با سواد دارد و درم چند پیدستر با بود نه و با بکیر شد
 و بد هند حیض بکشد و شیمه پرون آورد و تخت را صاف تر کند پس این
 شربت دهند چند پیدستر بار و غر زیت سوده بر کزنده کی جافه ان زیاده
 کار طلی کسد سود دارد چند پیدستر آج اغیر باشد و بیاهی زند زهر پت
 و اگر از ان سلامت یابند در سر سالم افتند با در هر چند پیدستر ترخی فر
 و خل الخ و شیرخ و آجا ل چند پیدستر نباشد و زن ان وج و نیمه آن پیل کجا
 آن باشد **خطاف** دس فورند و سر میگوید بجه او را له بخستین شلم حاصل
 بشکند در شکم او دو پار سنگ یا بند یکبار نیل گون و دیتر بالوان بسیار آن
 هر دو سنگ را پیش از آنک غبار و خال بد و سرد اندر پوست گوساله کنند
 و بر بازو و مروع بندند یا بر گردن او سود دارد و میگوید من آن مودم صرع
 بدین زایل شد او را خشک کند و بسایند یکمقاله از وی بخورند قوت بصیر
 قوی کند و اگر او را و بجه او را بکشد و اندر آینه بسوزند چنانکه در دست
 و بسایند و با بکین در چشم کشند قوت زیاده شود گفت اند دماغ او با آینه
 بخورند گسی را له آب بچشم فروی آید سود دارد خالستر او بر کام خدا و
 خاق مالند سود دارد او را بنگ خشک کسد مقدار یکدم خایه او باشد
 بیامیزند و بایند در وی گذارند گسی را له آب ناخن باز گرفته باشد زرد

۲۴۶
 گشاده شود **خفاش** شب بره ات او را بکشد و پا کسد و خشک کنند
 و بگویند چند آنک سر سه انگشت بردارند با شکر گری با سبکین خداوند پیر
 بد مند سود دارد و مفت عدد از شب بره بکیرند و بکشد و پا کسد و اندر
 سفالین کنند و سر له بر سر آن کسد و سر یک پوشند و دیتر را بکل اندر لکینند
 اندر تنور گرم دهند تا پخته شود و بکد از دتا سرد شود بر سر یک بکشد و
 او را اندر ان سر له بالند هر با مقدار مقدار و درم خداوند سپهر را بد هند سود
 خواجه بو علی سینا رحمه الله علیه میگوید این علاج از موده است شیر از ر قوب
 اوست ناخنه و سبیده را بردارد و مغز او با بکین در چشم کشند آب فرود آید
 باز دارد خالستر او قوت بصیرت کسد **خراطین** گری سخت در اندر
 زیر پموی آب و اندر میان کل تر بدید آید او را بکوبند و بر خراج گیر عصب باشد
 ضا د کند و سه روز بسته دارند سود دارد او را در پیله بط جوشانند
 درد گوش را بکوش در چکانند و برو غر زیت جوشانند درد دندان را بکوش در چکانند
 از سوی مخالف سود دارد او را خشک کنند و بسایند اندر شراب که بتاری
 الطلا گویند خداوند پیر قانرا سود دارد و ادرا ر بول آورد و سنگ شانه را
 بریز اندر خداوند عسر البول را سود دارد خشک کنند و بسایند و بر غر
 کل اندر قضیب مالند و طلی کسد قضیب را فربه کند **خنفسا** او را بر غر
 جوشانند و بکوش اندر چکانند درد گوش را میرد نوعی از خنفسا

آنها پاری درم دند لوند بر و غن بجوشانند آن روغن را بر بوا سیر طلی کند
سود دارد او را بابوی مادران بر و غن بجوشانند آن روغن بجوی مردم که
از سرشانه فرود آید بر مقعد که پرون آمده باشد بر نرند مقعد بجای باز
شود **حرف الدال دیک و دجاج** طبع خروس پر قوی را و خداوند عشته
را و وجع المفاصل و ضيق النفس و درد معده بادناک را سود دارد خایه
خروس غذا زینک دهد و باه را قوت دهد بوست اندرون سنگ دان خروس
و مایگان باشد خشک کند و بکوبند معده را سخت موقت باشد سرکین خروس
یلد هم دار چینی یک گرم و چ دانگ و نیم باد و درم چلغوزه اندر متجسته بدهند
سنگ کرده و شانه را بریزاند و اگر باد درد باشد این شربت بالعاب خم کنان دهند
در دینشاند بوست خایه مایگان که بچه از وی بر آمده باشد و حجر الیهود را تا
مقدار یک ملقعه با آب خیسک کر با شرب هفت بدهند سنگ شانه را پاک کند
په مایگان آما س صلب را نرم کند گوشت خروس نارسیده که هنوز در بایک
نیامده باشد و گوشت مایگان که هنوز در خایه نیامده باشد لطیف است کوه
دماغ و عقل را زیادت کند و آواز صافی کند و منی بیفزاید گوشت مایگان
جوز و شوره با آن حرارت معده را ساکن کند گوشت مایگان که نیک باشد
مغذ مایگان ر عاف که از حجاب آید باز دارد خروس را و مایگان زنده سینه
بشکافد و بر کند یک جانور آن زیان کار بخند هر پرون کشد و چون فاتر

۲۴۵
میشود دیگر باره بری خند مایگان جوز و سپر بخت قرصه شانه را سود
دارد بوست مایگان تریحای چشم را نشف کند و د معده باز دارد
از امکس کتد سپیده بردارد **دراج** گوشت اولطیف است غذای لطیف
دهد دماغ و فهم و آب بشت را زیادت کند موی بغل بکشد و پیه
دراج طلی کنند مویرا باطل کند **دود** از انواع گرم گرمیت شهای تارک
روشن نماید اطراف او بکشد و تن او در چیزی سپین خشک کند با شانه
سه روز هر بامداد یک گرم مراد و انزده در مسنگ ثقیع انگزد بدهند سنگ
گردد و شانه را پاک کند بعضی گفته اند یک گرم بیه روز باید داد جانوری
دیگر است میان تره و پالیزها باشد بشت او همچون کند گردد و بزرگ و کل
او چند نیم خود است بشت او سرخ است در میان سرخی نقطهای سیاه است
بردارد بزرگ نیست از شمار گرمست بشهر این را عروسک گویند از بهر آنک
خوبک است سه عدد از این جانور بخورند در دست ناگفته و ناسو
سنگ شانه را بریزاند و پال گند **دود القرمز** گرمی است رنگ رزان بکار
دارند و رنگ قرمز بد و باز خوانند بعضی گفته اند لون فرفری لون است
منفعته او همچون منفعتهای خرطین است گرمی دیگر است جامه بشمین
و موی را تباه کند کسی را که بر پلک چشم موی فرونی باشد آن موی بکشد
و این گرم را بگیرند با نوشاد و روغن خر سوخته هر سه برابر بر سره بسایند

و بران جایگاه طلی کند سود دارد **حرف الذال** فرائج بر ثول و طلی کتید
انزج بر آرد او را با خردل بسایند و بروغن زیت بچوشانند و بردا الثعلب
طلی کتد موی بر آرد بر قوبا و لرصعب طلی کتد سود دارد اندکی از وی
اندر دانه های ادرار کتد بکار دارند ادرار قوی کند بدین سبب خداوند
استقار سود دارد سه طسوج از و قرحه مثانه آرد و الذاریع
مجموعی شریفت کزندی سنگ دیوانه را سود دارد **ذیب** بر پوست
لرل نشپتن و خفتن قوبلی را سود دارد و اگر از پوست او لری سازند
و بر پشت بندند سود دارد **محمدر** گریای گوید من بسیار قوبلی
را دیدم که بر پوست لرل نشپتن و خفتن عادت کردند سود داشت
سرکین لرل و استخوان پاره ها که در سرکین او باشد در دانه های قوبلی بکار
آید و قوبلی را بپاشد اما سرکین او بپید باید و بی موی خاصه اند بر خارا
و سنگ افکنده بود سرکین او مقدار یک باقی در قصبه بپاشد و برینه
و تنی که بندند سود دارد و اگر روده او خشک کند و بسایند و بادار
قوبلی بدهند منفعت آن قوی تر از سرکین او باشد **جلر** لرل حیوانی سازند
چراوست با مزاج مردم و بدان اعتدال نیست بدین سبب خداوند چکر
لرل را و جلر در موافق است و همچون انا ناسیله در وی جلر لرل
باشد مجموعی موافقت در جلر را **ذباب** لیس را بر زخم زنبور مالد

در دیشاند سرکین لیس بیدتن او بر شیعه مالد سود دارد خاصه که
تخت بآب گرم بپزد آرد باشد **حرف الراء** حمله مرغیست معروف
زهره او از جهت درد شقیقه بر لوش حکا کنند بر جانب مخالف سود دارد
لودکان را در پی و لوش حکا کنند از جهت باد لودکان سود دارد و آب
سرد بچشم اندر کشند سده را بر سر لیس او و دود کند بجه از شکم مادر بکند
زهره او بر زخم مادر و کزدم طلی کند سود دارد **حرف السین** سماک
طبع ماهی شور طبع آبگانه تر دیشبت بطبع ماهی شور حقه کشد در درین را
سود دارد سر ماهی شور خرد آرد اما سر ملاز را بر دطبع حله انواع یا
طبع را نرم کند ماهی تازه بگری خوردن موی را زیادت کند خایه ماهی تازه
باز روده خایه مرغ و کند نلججه کشد باه را قوت دهد **السمانی** غنیت
معروف بشهر مرغ و کله گویند لوش او بسیار خوردن در پیم باشد که
تد و تسخ آرد از طبرد و چیزی ای انگ و خربق خورد دیگر انگ
در لوه کوش او قوی است که تد دارد و بدان ماندگی خربق خوردن
او از بهر ماندگی مزاج لوه است بخرق سقنقور حیوانیست همچون سوما
بعضی گفته اند سوما را بی است در نیل مصر باشد و بعضی گفته اند بجه
تساح است مرجه که بیرون آب از وی جدا شود و بیرون آب بزرگ شود
سقنقور است بهترین آن بود که وقت بجا بریزند هنگام هج یفان و

لیس آمد باشد بهترین اندام او لوث نافست و لردا لردان و لوث
 حوالی کلیه او باشد پیه او و نک و لوث او باه را از یاده کند و پیا
 عصب را از سر دی بود سود دارد پیه او بایرزد ثیاف کند و اول
 شب بخند قوت عجب کند **سرطان** لوث او خا و پیکان لدر جراث
 بماند پرون آرد سوخته اندر در روی کلف و بهق بکار آید و اندر در روی
 قوبانیز بکار آید جناک در جایگاهش یاد لدره آمد اما سهای صلب را بدان
 ضما دکتد تحلیل کند اگر سارلی بلو بند و با قلیمای سیم بسرند بر آما سراطانی
 ضما دکتد سود دارد خوردن او خداوند سل را سود دارد خاصه اگر او را
 خربز ند مر ق آن تحت موافق باشد خالتر او در علاج مقعد در آید بر
 لزندگی لزد م ضما دکتد سود دارد و خوردن هم سود دارد بریان لدره و لوث
 و پخته با لبن بخورند لزندگی سگ دیوانه را سود دارد لوث او دیر لور
 او را بمانش نیز ندا صلاح او بود سرطان بحری خشک نرد اینده است جرب
 و طفره را سود و ریشها را پاک کند **سلفاء** خون کشف دشتی لدره او
 مصروع چکاند سود دارد زهره او بر خنازیر طلی کند سود دارد خایه
 او سرفه لود کان پیرد خون کشف دریای با پیر میاه باد زهر کنیدن جان
 زهر نال است و باد زهر لثی است لجزی از تنوعات خورده باشد زهر او
 در علاج خون لدر بحری بود و در شاه بسته شود خاصیتی است همچون

خاصیت پیرمیه خر لوث **سام ابرص** لرباسه بشکافند و بر زخم ضما
 دکتد درد بنشانند لوث او بلو بند بر خار لدر جای بماند و بر لود ضما
 دکتد بیرون آرد گفته اند او را خشک و بلو بند از سر کل موی بر آرد خون
 او بر فو لود کان طلی کند سود دارد و در طلیخ او نشانند م سود دارد
 و اگر اندلی مشک در خون او حل کنند و در اخیل لود کان حکا کنند فو را
 ببرد نوعی لرباسه است او بتانری العطانه لوبند سرا و در مرهمها که خا سکان
 از جراحت بر آرد **حرف الصاد صدق** تریم را نشف کند و چشم را قوت دهد
 سوخته او موی فرونی را باند دارد اندر مرهم ریشهای بد بکار آید لوث
 و صدف سوخته و ناشپته و سرکین اسب و سرکین خر سوخته و ناشپته
 بر جراحتها لثون بانرخی ایستد بر تهنه خون باز ایستد **حرف الصاد**
ضمان بوست لوسفند گرم و تر آن ساعت که از سلوخ جدا کند بر لثی او را
 بچوب زده باشد بر بو شد و بکد ارند تا دیگر و زجون از وی بردارند
 و در درایله شده باشد قوت زهره او همچون زهره کا و اهل است سر لوسفند
 و خایه او نیز ند جناک در جایگاهش یاد لدره آمد و بطلیخ آن حقنه کند قوت
 زیادت کند دینه لوسفندان ار مسد بر لثی باشد جناک می روند و بر کلاه
 می مالند بدان سبب بر بوست دینه ایشان و بر بشم آن شوخی بدید آید و آن
 شوخ پیشتر از سبزه تنوعات باشد آن شوخ را طبیبان زوفای تر لوبند

صلب و بر سینه ضاد کند تحلیل کند خاصه اما سر شانه را و زخم خوردن و طوی
لردن آن جلر و لرده سرد را سود دارد و گرم کند **ضبیع** طبع او در او جاع منقار
منفعی تمام دارد و در جایگاهش یاد لرده آمده **ضبی** سر لئین او کلف و نشر
برد و سبیده چشم را ببرد **ضفدع** او را بر و غزنیت بیزند آن را و غن خد او ندانم
را و مار کزیده را سود دارد طبع او له در آب پخته باشد یا هم بر و غن
زیت و نیک بر آماشهای عصبها و او تا رطوبتی کتد سود دارد **ضفدع غماری**
خشک کند و بسایند و بالعاب اسبغوا طوی کند موی آن جایگاه را باطل
کند **ضفدع** سلوخ ضاد کتد خار و پیکان بر آرد و بدین خاصیت است له
دند از آن بکند **حرف الطاء** طاووس جانفوران زیان کار را از آن خانه
طاووس در روی باشد بگزیند و هیچ از آن یا بد بگزیند و بکشد **طیلوح**
لوث او لطیف است نا قها را سود دارد از بجر انگ از روی خون لطیف
خیزد روح را مدد کند و دل را مدد کند و روشن کند و فربه کند و منافع
بمنافع او نزدیک است لیکن او لطیف تر است **حرف الظا** ظلم بونیت
خایه اشتر مرغ الله دار و هاله جانفوران زیان کار را ندود و بوی او بگزیند
حرف العین عنز پیه بز خد او ندانم اسهال را بجز از پیه دیگر جانفوران
بود سرون و ظلف و موی او از آن همه جانفوران که سرون و ظلف و موی
دارند بسوزند حشرات از بوی آن بگزیند میانه سرون بز که آن را بتاری

360
شاشق ز ماغرا گویند بسوزند و بکفته هر بامداد دود درم خد
علت خنار بر بخورد خنار بر نیست شود سر و راست بر اهلی درم بخور
اثر آن بسیار آید بول بز گوشتی بوقت کشتن بر سنگ لرده باشد و سنگ
از آن سیاه و چرب شده باشد از آن سلاحه گویند جذام را و بختن
موی مژه را و سبید شدن موی بنا وقت و ضیق النفس را و خفقان
و اسهال صعب را و استسقا و یرقان را و ناسور و سقوط شهوت و گر
و خارش و ریشهای گهن و گشور اله فرزند نیاید سود دارد و پیر از آنجا
جوانی باز آرد خون بز کشتن سنگ مثانه را بریزاند و در جایگاهش یاد
لرده آمد شتالنگ بز کشتن بگوبند با سنگلین بد هند سیر را بکند از د
و باه را قوت کند زهره بز کشتن با و غن کل در گوش حکا کنند
طنیر گوش را ببرد حجر التیسر سنگی معروفست در زهره بز کشتن یا بند
و منافع آن معلومست سر کین بر اهلی که در خاک خشک شده باشد ده
جر احتها را خشک کند در پیه بز جیزها باشد در غلافی هم چون مثانه
لود آنرا در حال که یا بند در دهان گیرند عجون سنگ شود و رنگ آن
بسنبری گراید درد معده را که از سردی بود سود دارد قوی گفته اند باد
زهرست زهره بز گوشتی مقدار دود انگ درد معده سرد را ببرد بول بز
اهلی و وحشی خد او ندانم سیر زهر سود دارد **عصفور** مغز سر خشک

وزرده خایه او باه را قوت کند مغرا و در وقت هج بگیرند بار و غن
یا بمن بر کف پای طی کند باه را قوت کند **عقب** روغن کزدم مالیدن
و همچون کزدم خوردن سنگ مثانه را بریزاند و پال گند **عنکبوت**
خانه عنکبوت بجر احتماله ضد خون آمدن باز دارد و اگر بر قرحه
فند آماس باز دارد عنکبوت لایع خانه او غلظ و سبید باشد با مرهمی
بر صدع فند و بر پیشانی خداوند بت غب را سود دارد و بت زایل شود
و اگر این نع را در پوست پاره فند یا بر بازو بندند بت غب زایل شود و این
بخاصیت باشد خانه عنکبوت اندر شیافها از جهت خارش مقعد کودکان
سازند بکار آید **علق** دیوجه بر حوالی قویا و ریشها بد بر افکند
خون بد بکشد و سود دارد **حرف الفاء** فساد این حیوانیت
همچون قرا اندر ولایت شام باشد در جویها پدید آید حور و
دارا و بن و تحت خواجه بوعلی سینا گوید پند ارم این حیوان
است که ما و را الا کل کوم بنازی و او را با سر که با شراب بخورند دیو
لجیل و فرورفته باشد بر آرد بوی خداوند اختناق رحم را سود
دارد او را بسایند و در احیل مردم فرو گند عسر البول را زایل
مفت عدد از وی بایک باقی فرو برند با دانه هرگز پدید جانوران زبان
بهر **فار** خون موثر بر ثولوی طی کند بر این رخ بر آرد خاصه اگر پیونخته باشد

۲۵۱ سرکین او شیاف کند قویا گو دکان بکشد سر لیس موش رطوبت غریب
را از جشم پال گند و مژه بر آرد موش را بشکافند و بر زخم کزدم فند در د
بریان کند و خشک کند لعاب دهان گو دکان باز دارد موش تبصرت
پیش باز دارد **فرس** بوس اسب گره بسوزند و بسایند با آب بر شها
طی گند سود دارد پیرمایه اسب اسهال مزمن قروح الامعاء سود دارد پیر
اب و استخوان سوخته و صدف ناشسته سوخته خون جراحها
باز دارد و اند استخوان زانوی اسب بپزند و با سر که بخورند در د
سود دارد **حرف القاف قف** گوشت بک اسهال باز دارد و فربه کند
و نعل را و خداوند استسقا را سود دارد و باه را قوت کند زهره
گشک اندر شیاف مرارات بکار آید **قطا** خداوند اسهال و استسقا
سود دارد و سودا را زایل دارد **قنفذ** خار پست دو نوع است
دشتی است و لوی خارهای لوی بزرگ باشد طبع هر دو بهم نزدیک است
خار پست دشتی شور تر و دار الفیل را و تشیع استلانی را و پمار بیهای
عصب را سود دارد و بقوت تحلیل کردن و خشک کردن جذام
باز دارد و با سنگین خداوند استسقا را و در د ترده را سود دارد
جلو و بافتاب خشک کند مستقی را سود دارد گوشت ناز او بکار
سل و گو دکان از آبش در جام بولد کند سود دارد بتهای مزمن را بکند

بسیار خوردن آن عسر البول آرد بوست بسوزند و بازفت بشند
 برداء الثعلب طلی کنند سود دارد لثوشت او مرطوب را فربه کند
حرف الکاف کئی زهره کلنگ در شیاف مرارات بکار آید
کلب بول سگ بر لثو لوطلی کنند سود دارد پیرمایه سگ لثی را
 سگ دیوانه باشد بد هند خلاصه یا بد خون سگ دیوانه نیز سود دارد
 خون حیوانی که در موی سگ باشد از ابتازی قراد الکلب لوبند
 بر جایگاه موی فرونی که در چشم بر آید طلی کنند سود دارد گو
 سگ بچه که چشم باز نکرده باشد اگر دیوانه بخورد بصوشش باز آید سر کین
 سگ دیوانه حل کرده لثی را خون در معده فسرده باشد سود دارد
 سر کین سگ که سبید باشد اندر علاج حناق بکار آید و اندر اروها
 لثو تدبیر سگ که سر کین او در علاج حناق بکار آید بچایکاهش یاد کرده
 آمده است **حرف اللام لقلق** لقلق جانوری است که جانوران زیان کار
 از روی بلرزند و هرج را که بد بکشد و بکشد **حرف المیم** موعالی
 حیوانیت بدین نام لثوشت او بر کز پدتی او ضاد کنند درد بنشانند
حرف النون نسر زهره لثوشت در شیاف مرارات بکار آید غنیت
 که او را ابتازی نفا و لوبند اندران خانه که او باشد ارضه نباشد
حرف الواو ودع سوخته اندر علاج سیلان خون و علاج

ریشه عسر بکار آید **حرف الطاء** هدهد اندران خانه که
 بد موی دارد ارضه نباشد زهره هدهد اندر در موی چشم بکار آید
 خاصه و جایگاه موی فرونی که در چشم بر آید طلی کنند موی را باطل کند
 تمام شد گفتار اندر منافع اعضاء حیوانات
 بحمد الله و حسن توفیقہ

